

علم الیقین

مؤلف: حکیم ، مولی محسن فیض کاشانی

فهرست مطالب

تاریخچه ای از زندگانی مؤلف

مدخل

مقدمه

مقصد اول : شناخت خدای متعال

مقصد دوم : شناخت فرشتگان

مقصد سوم : شناخت کتابهای آسمانی و رسولان الهی علیهم السلام

فهرست مطالب

تاریخچه ای از زندگانی مؤلف

خاندان فیض

تولد و دوران تحصیل

شاگردان

تالیفات

افکار، عقاید و روشها

وفات فیض

کتاب حاضر

مدخل

معرفی کتاب

روش تحقیق عقاید

مقدمه

فضیلت علم و عبادت

کدام علم منظور است ؟

فصل ۱. علت اختلاف درجات داشتن علم و ایمان

فصل ۲. درجات سه گانه ایمان

مراتب یقین

فصل ۳. تقدم علم بر عبادت

فصل ۴. اقسام عبادت

فصل ۵. دسته بندی علوم دین

مقصد اول : شناخت خدای متعال

باب اول : اثبات وجود خدای متعال

فصل ۱. اثبات وجود خدا در قرآن

فصل ۲. اثبات وجود خدا در روایات

فصل ۳. بیان سید بن طاووس در خداشناسی

فصل ۴. مباحثه دیصانی با امام صادق علیه السلام واستدلال شیخ صدوق

فصل ۵. دلیل فلسفی بر وجود آفریدگار

فصل ۶. شناخت خدا فطری است

فصل ۷. علت نارسایی افهام در شناخت خدا

آشکار بودن وجود خدا

علت پوشیده بودن خداوند

خداشناسی حقیقی

عامل اول : نارسایی بیان علما

عامل دوم : شهوات

فصل ۸. عدم امکان شناخت ذات حق تعالی

باب دوم : در یگانگی خداوند

فصل ۱. یگانگی خداوند از طریق نقل

فصل ۲. دلایل عقلی بر یگانگی خداوند

فصل ۳. چند دلیل دیگر

فصل ۴. وحدت نظام عالم

باب سوم : در تنزیه خدای سبحان (از آنچه او را شایسته نیست)

فصل ۱. تنزیه خدا از طریق نقل

فصل ۲. تشبیه و تنزیه

فصل ۳. عدم بر خداوند راه ندارد

فصل ۴. خداوند بی نیازترین است

فصل ۵. احاطه خداوند به همه چیز

باب چهارم : در صفات والای خداوند تبارک و تعالی

فصل ۱. خداوند هر کمالی را داراست

پیوست

فصل ۲. صفات خدا عین ذات اوست

مؤلف :

فصل ۳. غنی بالذات از همه جهت غنی است

فصل ۴. نسبت خدا با اشیاء

فصل ۵. نسبت خدا با همه چیز یکی است

فصل ۶. معنای قرار گرفتن خدا بر عرش

فصل ۷. الهیت خداوند ازلی است

فصل ۸. ازلیت خداوند در روایات

فصل ۹. علو و مجد خدا ذاتی است

فصل ۱۰. ظهور ذات خدا برای خودش

فصل ۱۱. علم خدا به همه چیز

فصل ۱۲. علم خدا به جزئیات نه از راه آلات

فصل ۱۳. خدا قادر و مختار است

فصل ۱۴. اراده خدا دو نوع است

فصل ۱۵. معنای قدرت و اراده خدا

فصل ۱۶. قدرت خدا عام است

فصل ۱۷. حیات خداوند

فصل ۱۸. تکلم خداوند

فصل ۱۹. دوستی خدا با بنده

فصل ۲۰. فرق اوصاف خدا با چیزهای دیگر

پیوست : شناخت کنه خدا ممکن نیست

باب پنجم : پاره ای از اوصاف خداوند جل ذکره

فصل ۱. شرع راهنمای عقل است

فصل ۲. خطبه پیامبر در توحید

فصل ۳. خطبه علی علیه السلام در توحید

فصل ۴. خطبه ای دیگر

فصل ۵. خطبه ای دیگر

فصل ۶. چند خطبه دیگر

خطبه دیگر

خطبه دیگر

خطبه دیگر

فصل ۷. خطبه ای دیگر

فصل ۸. خطبه ای دیگر

فصل ۹. درباره دیدن خداوند

فصل ۱۰. از سخنان علی علیه السلام

فصل ۱۱. سخنی دیگر

فصل ۱۲. سخنی دیگر

توضیحی از ابن میثم

فصل ۱۳. تفکر در ذات خدا ممنوع

باب ششم : در اسماء حسناى خداى متعال

فصل ۱. معانى اسم

فصل ۲. اسماء حسناى خدا

فصل ۳. معنای احصاء اسماء و شرح اسماء الله

۱. الله

۲ و ۳. رحمن ، رحيم

پرسش و پاسخ

۴. ملك

۵. قدوس

۶. سلام

۷. مؤمن

۸. مهيمن

۹. عزيز

۱۰. جبار

۱۱. متكبر

۱۲، ۱۳، ۱۴. خالق ، بارى ، مصور

۱۵. غفار

١٦. قهار

١٧. وهاب

١٨. رزاق

١٩. فتاح

٢٠. علیم

٢١، ٢٢. قابض و باسط

٢٣، ٢٤. خافض و رافع

٢٥، ٢٦. معز و مذل

٢٧. سمیع

٢٨. بصیر

٢٩. حکم

٣٠. عدل

٣١. لطیف

٣٢. خبیر

٣٣. حلیم

٣٤. عظیم

٣٥. غفور

٣٦. شکور

٣٧. علی

٣٨. کبیر

٣٩. حفیظ

٤٠. مقیت

٤١. حسیب

۴۲. جلیل

۴۳. کریم

۴۴. رقیب

۴۵. مجیب

۴۶. واسع

۴۷. حکیم

۴۸. ودود

۴۹. مجید

۵۰. باعث

۵۱. شهید

۵۲. حق

۵۳. وکیل

۵۴ و ۵۵. قوی و متین

۵۶. ولی

۵۷. حمید

۵۸. محصی

۵۹ و ۶۰. مبدی و معید

۶۱ و ۶۲. محیی و ممیت

۶۳. حی

۶۴. قیوم

۶۵. واجد

۶۶. ماجد

۶۷. واحد

۶۸. صمد

۶۹ و ۷۰. قادر و مقتدر

۷۱ و ۷۲. مقدم و مؤخر

۷۳ و ۷۴. اول و آخر

۷۵ و ۷۶. ظاهر و باطن

۷۷. والی

۷۸. متعالی

۷۹. بر

۸۰. تواب

۸۱. منتقم

۸۲. عفو

۸۳. رؤوف

۸۴. مالک الملک

۸۵. ذوالجلال و الاکرام

۸۶. مقسط دادگر

۸۷. جامع گردآورنده

۸۸ و ۸۹. غنی و مغنی بی نیاز و بی نیاز کننده

۹۰. مانع

۹۱ و ۹۲. ضار و نافع

۹۳. نور

۹۴. هادی

۹۵. بدیع

۹۶. باقی

۹۷. وارث

۹۸. رشید

۹۹. صبور

فصل ۴. مظاهر اسماء الهیه

فصل ۵. زبان حال استعداد موجودات

باب هفتم : در افعال و قضا و قدر خداوند - جل ذکره -

فصل ۱. صادر اول یا نخستین آفریده

فصل ۲. چگونگی آفرینش آسمانها در نهج البلاغه

فصل ۳. توضیحات ابن میثم ره پیرامون ابن خطبه

فصل ۴. آفرینش آسمانها و موجودات آنها در روایات

فصل ۵. لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

بحثی درباره بداء

فصل ۶. اعتقاد به بداء خاص مکتب اهل بیت و شیعیان است

فصل ۷. رابطه تردد خاطر با مساءله بداء

فصل ۸. معانی حکم ، قضا و قدر الهی

فصل ۹. وابستگی عالم به خداوند

فصل ۱۰. توضیحی دیگر درباره قضا و قدر

فصل ۱۱. مشکل بودن فهم معنای قضا و قدر

فصل ۱۲. جمع بین اختیار و اضطرار، و معنای امر بین الامرین

فصل ۱۳. پیوستگی شرایط و مراتب ایجاد حوادث

فصل ۱۴. علت قائل شدن به جبر و تفویض

فصل ۱۵. استناد فعل به خدا و غیر او

فصل ۱۶. سبب و مسبب هر دو از خداست

فصل ۱۷. فلسفه آزمایش الهی

فصل ۱۸. پاداش و کیفر

فصل ۱۹. فلسفه اختلاف نفوس در خیر و شر، سعادت و شقاوت

فصل ۲۰. سعادت و شقاوت در روایات

فصل ۲۱. فلسفه تکالیف و وظایف بندگان

فصل ۲۲. قضا و قدر عمومی خداوند

فصل ۲۳. آنچه خدا می کند خیر بندگان است

باب هشتم: پاره ای از آثار رحمت و نشانه های عظمت خدا -جل ذکره -

فصل ۱. تقسیم بندی موجودات

فصل ۲. شگفتیهای وجود انسان

ساختمان نطفه

ساختمان سر

اعضای داخلی

اعضای ظاهری

فصل ۳. شگفتیهای رحمت خدا به انسان

فصل ۴. آفرینش انسان از زبان حدیث

فصل ۵. شگفتیهای روح انسان

فصل ۶. شگفتیهای جهان

زمین

فصل ۷. کوهها، قله ها، گیاهان

فصل ۸. معادن و مخازن زیرزمینی

فصل ۹. شگفتیهای عالم حیوانات

فصل ۱۰. شگفتیهای عالم حیوانات در نهج البلاغه

فصل ۱۱. غریزه حیوانات در حفظ نسل

فصل ۱۲. شگفتیهای دریاها

فصل ۱۳. شگفتیهای هوا و ابر

هوا

ابر و رعد و برق و باران و شهاب آسمانی

فصل ۱۴. شگفتیهای آسمان

فصل ۱۵. عالم ملکوت

فصل ۱۶. عوالم دیگر

فصل ۱۷. سخنی در پایان این فصلها

مقصد دوم : شناخت فرشتگان

باب اول : فرشتگان مقرب

فصل ۱. فرشتگان کروبیان مهیمون

فصل ۲. فرشتگان عقلی

فصل ۳. اوصاف فرشتگان مقرب

باب دوم : فرشتگان مدبر

فصل ۱. کثرت فرشتگان

فصل ۲. انواع فرشتگان موکل به انسان

فصل ۳. فرشتگان یا قوای نباتی

فصل ۴. سختکوشی فرشتگان در کار خود

فصل ۵. خادمان قوه مولده

فصل ۶. فرشتگان یا قوای حیوانی

فصل ۷. قوای ویژه انسان

فصل ۸. نفوس انسانی در کلام امیرمؤمنان علیه السلام

باب سوم : در ارواح بشری

فصل ۱. فرشتگان مدبر بدن انسان

فصل ۲. ارواحی که ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است

فصل ۳. مراتب ارواح نوری بشری

باب چهارم : در معقبات و شیاطین

فصل ۱. معقبات

فصل ۲. الهام ملک و وسوسه شیطان

فصل ۳. انواع شیاطین

فصل ۴. انواع الهامات و وسوسه ها

فصل ۵. شیاطین انس و جن

فصل ۶. انواع جن

فصل ۷. ابلیس و ویژگیهای او

فصل ۸. بهره مندی انسان از وسوسه شیاطین و حکمت آفرینش آنها

باب پنجم : فرشتگان اعمال و کرام الکاتبین

فصل ۱. ملک و شیطان

فصل ۲. شیطان و ملک در آیات و احادیث

فصل ۳. نامه اعمال و فرشتگان نویسندگان

باب ششم : اصناف فرشتگان

فصل ۱. انواع و اجناس فرشتگان

فصل ۲. حاملان عرش

فصل ۳. انواع دیگری از فرشتگان

فصل ۴. انواع فرشتگان در کلام امام سجاد علیه السلام

باب هفتم : در کثرت فرشتگان

فصل ۱. انواع فرشتگان و کثرت آنها

فصل ۲. روایاتی در کثرت فرشتگان

باب هشتم : در اصناف فرشتگان و آفرینش ابتکاری آنها

فصل ۱. اوصاف فرشتگان در آیات و روایات

فصل ۲. اوصاف فرشتگان در نهج البلاغه

فصل ۳. اوصاف دیگر فرشتگان

فصل ۴. وصف انواع فرشتگان

فصل ۵. خروس عرش و فرشته ای از آتش و برف

فصل ۶. تفسیر علی علیه السلام از آیه و الطیر صفات ...

مقصد سوّم : شناخت کتابهای آسمانی و رسولان الهی علیهم السلام

باب اول : نیاز به پیامبران و ادیان آسمانی و اسرار تکالیف

فصل ۱. لزوم دین برای حفظ نظام اجتماع

فصل ۲. لزوم دین برای تکمیل استعدادهای انسان

فصل ۳. لزوم دین و وجود پیامبران

فصل ۴. آورنده شریعت باید از جنس بشر و دارای معجزه باشد

فصل ۵. اصل اول در شریعت ، خداشناسی است

فصل ۶. لزوم عبادات فردی و اجتماعی

فصل ۷. قوانین اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی

فصل ۸. ملاک گناهان صغیره و کبیره

فصل ۹. غرض اصلی بعثت پیامبران و ادیان آسمانی

باب دوم : در صفات پیامبر و اصول معجزات

فصل ۱. پیامبر کیست ؟

فصل ۲. فرق میان پیامبران راستین و دروغین

فصل ۳. معجزات پیامبران

فصل ۴. برخی از صفات معنوی پیامبر

فصل ۵. دوازده ویژگی در پیامبر

فصل ۶. عصمت پیامبران

باب سوم : کیفیت فرود آمدن وحی ، و فرق میان وحی و الهام

فصل ۱. موانع شناخت و ادراک حقایق

انواع ادراکات

فرق میان مقام انبیا و اولیا با مقام علما

فصل ۲. علت آنکه پیامبر فرشته را می بیند و دیگران نه

باب چهارم : فرق میان رسول و نبی و امام و ولی

فصل ۱. تعریف نبی ، رسول ، امام ، ولی و بیان درجات هر کدام

فصل ۲. فرق میان هر یک از این مقامات و تعریف محدث

فصل ۳. امامان علیهم السلام محدث اند

باب پنجم : نیازمندی به امام و ویژگیهای او

فصل ۱. ملاک نیاز به امام همان ملاک نیاز به پیامبر است

فصل ۲. امام باید افضل امت و معصوم باشد

فصل ۳. هدف خلقت ، انسان کامل یعنی امام است

فصل ۴. زمین خالی از حجت نیست

باب ششم : در تفصیل پیامبران و جانشینان علیهم السلام و مسائلی در این زمینه

فصل ۱. شمار پیامبران و شمار اولوالعزم

فصل ۲. پیامبران بزرگ و معجزات آنها

فصل ۳. اتصال وصیت

فصل ۴. اسامی اوصیاء دوازده گانه رسول خدا صلی الله علیه و آله

فصل ۵. احادیث عامه درباره امامان دوازده گانه

فصل ۶. پیامبران صاحب شریعت هر کدام دوازده وصی داشته اند

باب هفتم : پیمان گرفتن از پیامبران درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بشارت به آمدن او پیش از ظهور آن حضرت

فصل ۱. میثاق نبوت و ولایت

فصل ۲. بشارت‌های کتب آسمانی درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

فصل ۳. بشارت قس بن ساعده

فصل ۴. بشارت‌های راهبان

فصل ۵. بشارت‌های کسانی دیگر

ایمان عبدالمطلب و ابوطالب

فصل ۶. حوادث شب ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۷. داستان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

باب هشتم : اخلاق و اوصاف و نامها و ویژگی‌های پیامبر ما صلی الله علیه و آله

فصل ۱. ادب آموزی پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند

فصل ۲. پاره ای از اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله

فصل ۳. بخشی دیگر از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۴. کلام و سکوت و آداب معاشرت با مردم

فصل ۵. اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام

فصل ۶. عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۷. شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۸. نیروی حواس پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۹. نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۱۰. توصیف آن حضرت از زبان امام باقر علیه السلام

فصل ۱۱. ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۱۲. برتری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سایر پیامبران علیهمالسلام

فصل ۱۳. برتری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرشتگان

فصل ۱۴. حکمت خاتمیت و یتیم بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

فصل ۱۵. نسب پیامبر صلی الله علیه و آله

باب نهم: معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نشانه های راستی او

فصل ۱. بیان کلی درباره اعجاز آن حضرت

فصل ۲. پاره ای از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله

اخبار غیبی

فصل ۳. داستان بیرون آوردن علقه از سینه پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ۴. اعجاز قرآن

فصل ۵. وجوه اعجاز قرآن

فصل ۶. برترین وجه اعجاز قرآن

فصل ۷. معجزه پیوسته و دائمی

باب دهم: معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

فصل ۱. معراج و مشاهدات در راه بیت المقدس

فصل ۲. حدیثی دیگر در معراج

فصل ۳. تشریح اذان و نماز در معراج

فصل ۴. شاعران علی علیه السلام در معراج

فصل ۵. تفسیر براق و سدره المنتهی، و شمایل برخی از پیامبران و تعداد معراجها

فصل ۶. فلسفه معراج و چند موضوع دیگر مربوط به معراج

باب یازدهم: معنای کتاب و کلام، و فرق میان آن ها و توضیح درباره کتابهای آسمانی

فصل ۱. معنای کلام و کتاب

فصل ۲. انواع کلام الهی

فصل ۳. انواع کتابهای الهی

فصل ۴. کتاب اعمال

فصل ۵. کتابهای آسمانی

فصل ۶. علوم و کتبی که نزد اهل بیت علیهم السلام است

فصل ۷. انواع علوم و طرق تحصیل آنها

فصل ۸. منابع علوم امامان علیهم السلام

فصل ۹. کیفیت کتابت الهی

باب دوازدهم: پاره ای از فضائل قرآن

فصل ۱. قرآن داروی شفابخش

اما اخبار نبوی در فضل قرآن:

فصل ۲. قرآن در نهج البلاغه

فصل ۳. قرآن در روایات

فصل ۴. القاب قرآن

فصل ۵. تجسم و شفاعت قرآن در قیامت

فصل ۶. تاویلات و اشارات قرآن

فصل ۸. تحریف ناپذیری قرآن

فصل ۱۰. رد وجود تناقص در آیات قرآن

فصل ۱۱. زمان و کیفیت نزول قرآن

تاریخچه ای از زندگانی مؤلف (۱)

ملا محمد فیض فرزند شاه مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی که در اشعار خود فیض تخلص می کرده، از نوابغ

علم و دین در قرن یازدهم هجری است.

دانشمندان علم رجال و تذکره نویسان همگی به اتفاق او را ستوده اند و از مقام شایسته علمی او با القاب: فاضل، ماهر، عالم، حکیم، متکلم، محدث، فقیه، محقق، شاعر، ادیب، متبحر در همه علوم، پر اطلاع، خوش بیان و قلم، جامع معقول و منقول، رایت فقه و حدیث، منار فلسفه، معدن عرفان، کوه اخلاق، دریای ژرف علوم و معارف و... تقدیر به عمل آورده اند.

خاندان فیض

پدرش شاه مرتضی از علمای متنفذ و سرشناس ولی گوشه نشین قم و کاشان بود. برادرش نورالدین کاشانی از علمای اخباری و مؤلف کتاب مصفاة الاشباح در اخلاق و عجایب آفاق است - که ظاهراً هموست که در بازگشت از سفر حج به همراه برادرش فیض گرفتار راهزنان گردید و به دست آنان کشته شد. وی بنابر اظهار فیض در رساله شرح صدر در سن هجده سالگی به رتبه اجتهاد رسیده بود و در علم و عمل سر آمد بود. فرزند این برادر، محمد هادی شارح کتاب مفاتیح الشرایع عموی خود فیض است، و برادر دیگر فیض ملا عبدالغفور است که مردی فقیه بوده و فرزند او محمد مؤمن شاگرد فاضل عموی خود و مدرس مدرسه اشرف مازندران (بهشهر) بوده است. اینان همگی از مردان علم و فضیلت و رجال نامی خاندان او می باشند.

فرزند فیض، محمد ملقب به علم الهدی است که شاگرد پدر و جد مادری خویش یعنی ملاصدرا بوده و خطی بسیار خوش داشته است. وی تالیفی گرانبها دارد به نام معادن الحکمة فی مکاتیب الاثمه علیهم السلام که در دو جلد چاپ شده است. تولد و دوران تحصیل

فیض در سال ۱۰۰۷ هجری قمری در شهر مذهبی قم دیده به جهان گشود دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهر در تحت تربیت پدر گرامی و عالم خود گذراند و در همان جا علوم مقدماتی را از پدر خویش فراگرفت سپس به کاشان رفت و در نزد دایی خود که ممتاز عصر خویش بود به فراگیری تفسیر و حدیث و فقه و اصول دین و ادبیات عرب و منطق پرداخت. در سن ۲۰ سالگی برای تحصیل بیشتر علوم دینی به اصفهان رفت و برخی از علوم ریاضی و غیر آن را آموخت.

پس از چندی شنید که یکی از عالمان بزرگ شیعه به نام سید ماجد بن علی بحرانی از بحرین به شیراز آمده و بساط نشر علم حدیث شیعه گسترده است، با شنیدن این خبر بر آن شد که برای فراگیری علم حدیث به شیراز رود، اما پدرش در دادن اجازه رفتن به او مردد بود، بنا را بر استخاره و تفاعل نهادند. قرآن را گشودند، این آیه آمد: فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (۲) ((پس چرا از هر فرقه ای از مؤمنان گروهی کوچ نمی

کنند تا دین را به خوبی دریابند و چون به سوی قوم خود بازگشتند آنان را انداز کنند، باشد که حذر نمایند؟! که ظاهر آیه تشویق بر سفر در راه علم را در برداشت . و نیز دیوان منسوب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام را گشودند، این اشعار به نظر آمد:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی

و سافر ففی الاسفار خمس فوائد

تفرج هم و اکتساب معیشه

و علم و آداب و صحبه ماجد

((در پی کسب معالی از وطن دور شو و به سفر پرداز که در سفر پنج فایده نهفته است . زدوده شدن اندوه ، کسب معیشت ، به دست آوردن علم و آداب ، و همنشینی با مردان بزرگ .))

این تفاعل دقیقاً مطابق با هدف بود، زیرا ((صحبت ماجد)) اشاره داشت به عالم بزرگوار سید ماجد بحرانی . بنابراین در شیراز در محضر آن فقیه عصر که متبحر در علم حدیث بود به فراگیری آن علم پرداخت ، تا آنکه بصیرتی در علم حلال و حرام و سایر مسائل فقه حاصل نمود و به درجه اجتهاد نائل گشت .

سپس به اصفهان بازگشت و به خدمت شیخ بهاءالدین عاملی رسید و از ایشان اجازه روایت حدیث گرفت . آنگاه به سفر حج رفت و در آن سفر از محضر شیخ محمد بن شیخ حسن نوه شهید ثانی نیز به دریافت اجازه روایت نائل گشت .

پس از بازگشت از سفر حج نیز پیوسته در طلب علم بود و هر جا نامی از عالمی می شنید که بهره ای از علم و کمال داشت به محضر او می رفت و بهره ای می برد، اما روز به روز بر عطش علمی او افزوده می گشت ، تا آنکه - بنابر اظهار خود - در شهر مقدس قم به خدمت صدرالمتألهین شیرازی رسید که در فنون علم باطن و حکمت نظری و علمی یگانه دهر و سرآمد عصر بود. مدت ۸ سال در محضر آن حکیم به تعلم و ریاضت پرداخت تا بصیرتی در علم باطن پیدا نمود، و سرانجام به شرف دامادی ایشان سرافراز گردید. پس از رفتن ملاصدرا به شیراز، فیض نیز به شیراز رفت و دو سال دیگر در خدمت او زانو زد و معارف بسیاری را تحصیل نمود و از سوی آن عالم بزرگ به لقب ((فیض)) مشرف گشت .

داماد دیگر ملاصدرا مرحوم ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب کتاب شوارق الالهام در شرح تجرید الکلام خواجه نصیر طوسی و گوهر مراد و کتابهای دیگر است که از سوی پدر همسر خویش به لقب ((فیاض)) فائز آمد. گویند: روزی همسر فیض

(صدریه) به پدر گفت: چرا همسر مرا فیض نامیدید و همسر خواهرم (بدریه) را فیاض که بر مبالغه و افزونی دلالت دارد؟

پدر پاسخ داد: فیض مصدر است و هیچ قیدی در آن نیست، لذا بر مبالغه بیشتری دلالت می کند!

اساتید

۱ و ۲) پدر بزرگوار و دایی گرانقدر و دانشمند خویش (۳) صدر المتالهین شیرازی (۴) سید ماجد بن علی بحرانی (۵) شیخ محمد

نوع شهید ثانی (۶) شیخ بهاءالدین عاملی (۷) مولی محمد طاهر قمی (۸) مولی خلیل قزوینی (شارح اصول کافی) (۹) مولی

صالح مازندرانی (شارح کافی)

شاگردان

معروفترین شاگردان فیض عبارتند از: (۱) علامه مجلسی رحمه الله که از او اجازه حدیث داشته است (۲) سید نعمه الله جزائری

شوشتری (۳) قاضی سعید قمی (حکیم معروف) (۴) فرزند بزرگوارش علم الهدی .

تالیفات

فیض رحمه الله از پرکارترین عالمان شیعه است . دقیقه ای از عمر عزیز خویش را به بطالت سپری نکرده و حدود دوپست

اثری که از او بجای مانده دلیل این مدعاست ، آثاری که برخی از آنها خود بالغ بر دهها مجلد است . فیض رحمه الله در همه

رشته های علوم اسلامی دست به قلم برده و اثری از خود به یادگار نهاده است . آثار علمی او را به شکل زیر دسته بندی

نموده و به ذکر اهم آن ها می پردازیم :

(۱) عقاید و معارف (کلام و حکمت)

حق الیقین ، عین الیقین ، علم الیقین ، اصول المعارف ، بشاره الشیعه ، اللب ، اللباب ، قره العین ، کلمات مکنونه ، میزان

القیامه ، مرآه الآخرة ، راه صواب .

(۲) حدیث

الوافی ، الشافی ، نوادر الاخبار

(۳) ادعیه

شرح مختصر صحیفه ، منتخب الاوراد ، خلاصه الاذکار

(۴) فقه

مفاتیح الشرایع ، معتصم الشیعه ، ابواب الجنان ، الشهاب الثاقب ، اسرار الصلاة ، النخبه

الحق المبين ، سفینه النجاء ، نقد الاصول الفقهيہ ، الاصول الاصيله (که همه بر مذاق اخباریگری است)

(۶) تفسیر

صافی ، اصفی ، مصفی ، تنویر المواهب (حاشیه بر تفسیر کاشفی)

(۷) اخلاق

المحجۃ البيضاء، الحقایق ، الفت نامه ، زادالسالك

(۸) عرفان

منتخب ابواب الفتوحات المکیه ، مشواق ، تهییج الشوق

(۹) طبیعیات و نجوم

تشریح العالم

(۱۰) ادبیات و شعر

گلزار قدس ، دیوان ، شوق المهدی علیه السلام ، مثنویات که سلسبیل نام دارد و هر کدام را نامی است

(۱۱) کلیات و متفرقات

انصاف ، اربعین ، فهرست العلوم ، شرح صدر، منهج النجاء ، محاکمه (۳)

افکار، عقاید و روشها

فیض رحمۃ الله یک عالم دینی به تمام معنی بوده است ، عالمی ذوفنون و متخصص و آگاه در همه علوم اسلامی ، وی بر اساس تقسیمی که خود به عمل آورده (عالم به علم ظاهر، عالم به علم باطن ، عالم به هر دو) عالمی جامع علوم ظاهری و باطنی ، و جامع میان قال و حال و عقل و عشق بوده است . آثار متنوعی که از او در همه زمینه ها به ظهور پیوسته ، هر یک نمایانگر گوشه ای از شخصیت فکری و علمی و حالی اوست . او در عصری می زیسته که هم محدثان ضد فلسفه و عرفان فراوان بوده اند و هم حکیمان عرفان گرا و هم صوفیان باز مشرب و اهل تسامح ، اما در هیچ یک از این گروهها محصور نگشته بلکه از هر رشته بهره ای وافر از مسائل حقه آن برده است .

در سالهای آغازین بیشتر در پی آثار فقهی بود، سپس به علوم عقلی و حکمی و عرفانی تمایل پیدا نمود و این علوم را در نهایت دقت و فهم فرا گرفت و آثاری نیز در این زمینه ها پرداخت . و پس از طی این مراحل گرایش بیشتری به حدیث پیدا

کرد و در اثر همین گرایش تا حدودی از تصوف و باطن‌گرایی دور شد و بر ضد اجتهاد و دانش اصول شورید. البته روحیه اخباریگری از پیش در وی وجود داشته. رساله شرح صدر و انصاف وی روشنگر این تحولات و بیان این ادوار است. تفصیل این دوره‌ها و ذکر شواهد از آثار او تالیفی جداگانه می‌طلبد، و در این زمینه آثاری موجود است (ده رساله، مقدمه حجه الاسلام رسول جعفریان).

وی با آنکه افکار اجتماعی بلندی داشت و از جمله شرکت در نماز جمعه را واجب عینی می‌دانست و در مساءله امر به معروف و نهی از منکر بسیار جدی بود، ولی علیرغم دعوت‌های مکرری که از سوی شاهان صفوی مبنی بر قبول برخی مناصب دینی - اجتماعی از وی به عمل می‌آمد، به جهت زمان‌شناسی و آگاهی از احوال عالم نمایان عصر خود که پیوسته برای او پاپوش می‌دوختند، از قبول این مناسب‌پرهیز داشت و سرگرم تالیف و تبلیغ بود و کمتر با خلق می‌آمیخت. در یکی از اشعار می‌گوید:

به جز کتاب انیسی دلم نمی‌خواهد

زهی انیس و زهی خامشی، زهی صحت

اگر اجل دهم مهلت و خدا توفیق

من و خدا و کتابی و گوشه خلوت

هزار شکر که کاری به خلق نیست مرا

خداپسند بود فیض را زهی همت

سوز و عشق فراوان او به قطب عالم امکان، وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام به حدی بود که دیوانی در این زمینه به نام شوق مهدی علیه السلام پرداخت.

اماما از فراق شد هزاران رخنه در دینم

بیا یک بار دیگر کن ز نو اسلام تلقینم

به آن مستظهرم جانا که دل ماوای تو گردد

مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین

اگر در صبح جان دادن تو باشی شمع بالینم

از آن ترسم من بی دل که پیش از روز وصل تو

به تلخی ناگهان از تن بر آید جان شیرینم

جهان فانی و باقی فدای آل پیغمبر

طفیل نور ایشان است هر چیزی که می بینم

فیض در شاعری هم ید طولانی داشته و در سبک خود بیشتر از مولوی و حافظ تاثیرپذیر بوده است و این را بارها در اشعار

خود متذکر شده است ، از جمله :

ای یار مخوان ز اشعار الا غزل حافظ

اشعار بود بیکار، الا غزل حافظ

در شعر بزرگ روم ، اسرار بسی درج است

شیرین نبود ای یار، الا غزل حافظ

وفات فیض

وی پس از عمری تتبع و تحقیق و تالیف و خدمات ارزنده علمی و دینی ، سرانجام در شهر کاشان به سال ۱۰۹۱ هجری در سن ۸۴ سالگی زندگانی را وداع گفت و روح بلند پروازش به عالم بقا پرگشود و در همان شهر به خاک سپرده شد. آرامگاه او زیارتگاه خاص و عام است و از بارگاه او برکت و شفاعت می طلبند.

خداوند روح پر فتوح او را با موالیان معصومش علیهم السلام که عمر خود را در راه آنان باخته است محشور بدارد.

کتاب حاضر

مردم در درک مسائل اعتقادی به ویژه مسائل مبدا و معاد، سه گروه اند: گروهی تنها به ظواهر اکتفا می کنند و حاضر نیستند یک گام فراتر روند؛ اینان را اهل ظاهر یا مبتدیان گویند. گروه دوم در سطح بالاتری قرار دارند و همه چیز را خلاصه در ظواهر نمی بینند، ولی هنوز چندان اوج نگرفته اند و مسائل عقلی محض را درست درک نمی کنند؛ اینان را متوسطان گویند. گروه سوم کسانی هستند که جمع بین ظاهر و باطن می کنند و از ظاهر پی به باطن ، و از شهادت راه به غیب ، و از ماده راه به معنی می برند و می توانند امور عقلی و مجردات را تصور کنند؛ اینان را منتهیان گویند که البته انگشت شمارند. چنانکه از مقدمه کتاب بر می آید، مرحوم فیض این کتاب را برای متوسطان نوشته است . لذا دیده می شود که در هر بابی پس از ذکر شواهد نقلی ، به تاویل و توجیه برخی از آنها می پردازد و از حکیمان و عارفان سخنانی به مناسبت می آورد. ولی باز هم تذکر می دهد که اگر این بیانات ، آنان را قانع نکرد و عطش آنان را فرو نماند، به کتاب عین الیقین فی اصول الدین رو کنند که شراب معرفت ناب را در آن پیمانه ریخته است ، ولی هر کس نباید از آن بنوشد که بدمستی خواهد کرد.

نکته قابل توجهی که فیض رحمه الله در مقدمه کتاب یادآور می شود آن که : راه تحصیل علم و معرفت ، منحصر به درس و بحث لفظ و کتابی نیست ، درس و بحث شرط لازم است نه شرط کافی ، بلکه باید آئینه دل را به زلال تقوا شستشو داد و روح را با ذکر و فکر صیقلی بخشید تا درهای معرفت به روی دل گشوده شود، انوار علوم الهی بر آن هجوم آورد و علم از جوانب وی بجوشد. آری ، تا راهی از دل به سوی غیب نگشاید بهره چندانی از درس و بحث حاصل نمی گردد و جز انباشته اصطلاحی چند که بار بر مغز است سرمایه ای ندارد.

انصاف را که اگر کسی دوره ای به مطالعه دقیق این کتاب بنشیند بهره های فراوان از علوم عقلی و نقلی خواهد برد. در پایان یادآور می شود: این ترجمه بر اساس متن مصحح توسط فاضل گرامی آقای محسن بیدارفر انجام پذیرفته ، و در موارد بسیاری نخست اصلاحاتی در متن صورت گرفته و سپس ترجمه شده است . پاورقی های (م) و نیز عناوین فصلها که همه در کروش آمده از مترجم است که این عناوین بعضا از فهرست عربی کتاب استفاده شده است . نکته دیگر آن که : این ترجمه سالها پیش صورت گرفته است و اخیرا پس از بازبینی ، به پیشگاه دین پژوهان محترم تقدیم گردیده است .

حسین استادولی

۶ محرم الحرام / ۱۴۱۸ - ۱۳۷۶/۲/۲۳

مدخل

بسم الله الرحمن الرحيم

بارالها! ای آغازگر جهان هستی ، و بازگرداننده آن از پی نیستی ! تو را می ستاییم و این ستایش خود از نعمتهای توست . (۴) ای که هر چه خواهی می کنی ! تو را سپاس می گزاریم و این سپاس خود از بخششهای توست . والا منزهی که دست اوهام و خیالات به دامن عزت نرسد، و مبارک بی آلایشی که برای اندیشه ها در شناخت خویش جز اعتراف به عجز از شناخت راهی ننهاده ای .

دلهای طالبان را در صحرای کبریایی خویش واله و حیران نهاده ای ، و اوج گامهای خرد را به ستیغ عظمت راهی نهاده ای . وه چه دور است ! ذلیلان اسارت بندگی را با درک پرتو جلال ربوبی چکار؟! و اسران ذلت ناسوت را نیل به سراپرده های جمال لاهوت کجا؟! بس پاک و منزهی ؛ بر قله بلند ثنایت دست نیازیم ، تو آن گونه ای که خود خویشتن را ستوده ای ، و از

هر چه زبان آوران گویند فراتری . بر مقربان درگاه و رهنمایان بارگاہت درود پیاپی فرست ، به ویژه بر محمد و خاندان او که نزد تو نزدیکترین و گرامی ترین بندگانند، و هم از سوی تو منتخبان و برگزیدگان .

معرفی کتاب

خدمتگزار علوم دینی ، و کمین نشین معارف یقینی : محمد بن مرتضی مشهور به محسن - که خداوند عاقبت او را به خیر کند - گوید: برادران من ! کتاب حاضر به نام ((علم الیقین فی اصول الدین)) است که خداوند از فضل خویش به برکت پیروی از کتاب مبین و حرکت در پرتو انوار سید مرسلین و پیگیری آثار اهل بیت طاهرین و عترت معصومین - علیه و علیهم صلوات المصلین - و استفاده از تصنیفات علمای صالحین به من ارزانی داشته است .

این کتاب ، کلماتی ربانی ، اشاراتی قرآنی ، نشانه هایی عقلانی ، رهنمودهایی رحمانی ، آگهی هایی پیامبرانه و اشاراتی ولایت مآبانه را بر شما می خواند که طبعهای سلیم و ذوقهای مستقیم گواهی راستی آن ، و نور ایمان و سلامت وجدان شاهد درستی آن ، و عارفان بینا با دیده یقین ناظر حقایق آند؛ رهنمای پرواپیشگانی است که غرق ایمانند، و یادآور باورمندانی است که سرگرم دیدار نشانه های خدایند. خدای سبحانش از سراپرده های غیب بر زبانم جاری نموده تا گروهی از شما را از پلیدی شک بیالاید، دلهایتان را محکم و گامهایتان را استوار بدارد، بر شرح صدرتان بیفزاید و از ورود و خروج در امور بی حاصل - یعنی بحثهای جدال انگیز دینی و اصلاح عقاید با نوآوریهای متکلمان و آموختن الفاظ ساختگی و مصطلحی که اهل جدال را به کار آید - بی نیازتان دارد؛ چه اینها از خاطره انگیزی های شیاطین و فریبکاریهای ابلیس لعین است که در نهایت ، شما را بی اندازه از ساحت خدای متعال دور داشته و شک و شبهه های شما را دو چندان می کند.

چنانکه گفته اند داستان شما (کلام آموزان) و استاد راهتان داستان مردی است که شمعی فروزان پیش رو دارد، و استادش شمع را از پیش او برداشته ، در مکانی دوردست که موانع زیادی از دیدن آن جلوگیری می کند قرار دهد و به او بگوید: زاد و توشه و همسفر و رهنما جهت سفر آماده ساز تا به شناخت آن شمع نائل آیی و حقیقت نور آن را دریابی . و این فریفته عارف نما از چنین استاد پر تکلف این پیشنهاد را پذیرفته ، مدتی راه سفر گیرد و در اثنای راه گاهی با کوهها و گریوه ها برخورد کند و در نتیجه کم و بیشی از خبر شمع برایش نمودار نشود، و گاهی نوری را ببیند و گوید: ممکن است نور آن شمع باشد، و با دلگرمی به همیاری همسفران و راهنما به راه خود ادامه دهد! و اگر این مسکین بینوا به جهت وجود گردنه ها و درازی راه

و زحمات جانکاهی که در این سفر مشاهده می کند از راه بماند و نتواند خود را به پایان مسافت برساند، بی تردید به هلاکت رسیده ، تهیدست و دنیا و دین باخته به جای نخست باز خواهد گشت .

روش تحقیق عقاید

پس ای برادران من - که خداوند به راه رشد رهنمونتان گردد - حال که چنین است از گام نهادن در مسیر متکلمان پروا کنید که آن همان است که گفتم ، و همانا صاحبان بصیرت و خردهای ناب حتی گروهی از خود اهل کلام و شاغلین به آن ، این راه را نکوهش کرده اند. اشتغال به کلام وظیفه کسی است که از عهده تکالیف و واجبات الهی که فرصت چندانی برای انجام آنها نیست برآمده و از انجام آنها فراغت یافته ، می خواهد با پاسخگویی به گمراهان امتهای و آیینهای مختلف که میان بندگان خدا و شناخت و وصول آنان به خدا فاصله می شوند، خالصانه به خدمتگزاری خداوند مشغول باشد. کسی که بار این علم پهناور و عمیق را به دوش می کشد باید که از مسیر توفیق جدا نشود و با مخالفان خود چون مهربانی دلسوز به بحث بنشیند تا از خطر راه جان سالم به در برد، و گرنه بی شک به هلاکت خواهد افتاد.

پس ، از ظواهر کتاب و سنت پیروی کنید و ملازم تقوا و شریعت باشید، شاید که خداوند به برکت آن از نزد خود دانشی دیگر و کشفی کاملتر روزیتان کند که خود گوید: و من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب (۵) ((هرکس تقوا پیشه کند خداوند راه خروجی از مشکلات برایش قرار دهد و از جایی که گمان نمی برد روزیش می رساند))، و گوید: اتقوا الله و یعلمکم الله (۶) ((تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را آمرزش می دهد)) و گوید: والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا (۷) ((آنان که درباره ما بکوشند حتما به راههای خود هدایتشان می کنیم)).

و اگر به چگونگی و روش استنباط عقاید خویش از کتاب و سنت ره نبردید، به مطالعه این کتاب پردازید که به خواست خدا شما را به آن رهنمون گشته و به راه درست ارشاد می نماید.

این کتاب مغز آیین شریف ، و لب دین حنیف است ، و التزام به مطالب این کتاب از سنخ تقلید نیست ، بلکه تنها آگهی بخشی به روش تحقیق و راه یافتن به براهین قابل تصدیق است که با استادی و آموزش صاحب شریعت و مناسب با فهم اکثریت صورت می پذیرد، پس ، از رهنمودهای آن پیروی کنید و به اشارتهای آن ره یابید، باشد که از نادانی و کوریهای جهل نجات یافته و از جدال در دین و گمراهیهای آن رهایی پیدا کنید.

این کتاب بسان کتب نویسندگان بی مایه و فیلسوف نمایان بی پایه که اهل گمان و تخمین اند، نیست ؛ آنان که یا مقلدان سرگردانند، یا مجادله گران سرمست ، و خاطره دوزخیان را تداعی می کنند که هر گاه دسته ای از آنان داخل دوزخ شوند

گروه همسان خود را نفرین کنند. (۸) نه ، هرگز چنین نیست ، بلکه یادآور آیات بیناتی است که در سینه دانشوران است (۹)، که خداوند به سبب آن کسانی را که پیرو خشنودی اویند به راههای سلامت رهبری می کند و آنان را به اذن خود از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد و به راه راست هدایت می نماید. (۱۰)

حال اگر کسی این کتاب ، شفابخش دردها و زداینده عطش او نبود و خواهان تعمق و تبیین بیشتری بود، به کتاب دیگر ما در همین زمینه به نام ((عین الیقین فی اصول اصول الدین)) مراجعه نماید، زیرا انوار و اسراری در آن نهفته که از گفتار به دیدار و از دانستن به باور می رساند. ولی جز هوشمندانی انگشت شمار و خردمندان کامل از آن بهره نمی بردند و دیگران از آن نصیبی نیست . بنابراین کسی که اهلیت آن را ندارد چشم طمع بدان ندوزد و در راه تحصیل آن خود را به زحمت نیندازد که راهش سهل و هموار نیست . ((این فضل و بخشش خداست ، به هر کس که خواهد می بخشد، و خداوند صاحب بخشش بزرگ است.)) (۱۱)

مقدمه

فضیلت علم و عبادت

بدان که علم و عبادت دو گوهر نفیس و گرانبهائی هستند که هر چه از تصنیف مصنفان و آموزش معلمان و اندرز واعظان و نظر ناظران می بینی و می شنوی به خاطر این دو چیز است ، بلکه هدف از فرستادن کتابهای آسمانی و ارسال رسولان الهی ، بلکه هدف از آفرینش آسمانها و زمین و همه آفریدگانی که میان آنهاست علم و عبادت بوده است . و برای توجه به شرافت علم همین آیه بس که : الله الذی خلق سبع سماوات و من الارض یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدير و ان الله قد احاط بكل شیء علما (۱۲) ((خداوند همان است که هفت آسمان بیافرید و هفت زمین را نیز؛ امر الهی میان آنها فرود می آید، تا بدانید که خداوند بر هر کاری تواناست و دانش خداوند بر همه چیز احاطه دارد.))

و برای شرافت عبادت همین آیه بس که : و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۱۳) ((و جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا بپرستند.))

پس زیبنده است که بنده به کاری جز علم و عبادت نپردازد، رنج خود را در انحصار این کار قرار دهد و به غیر این دو گوهر گرانبهائی چشم ندوزد، که همه امور غیر این دو باطل است و خیری در آنها نبوده و بیهوده و بی حاصل اند.

در میان این دو گوهر، گوهر علم گرانبهاتر است ، زیرا در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده : ((برتری عالم بر عابد چون برتری من بر فرودست ترین شماست.)) (۱۴)

و نیز: ((نگاهی به عالم ، نزد من از عبادت یک سال که روزهایش به روزه و شبهایش به عبادت سپری شده باشد، محبوبتر است)) (۱۵). و نیز: ((آیا شما را به شریفترین اهل بهشت رهنمایی نکنم ؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: آنان علمای امت مند)) .

در حدیث صحیح از امام باقر علیه السلام آمده است : ((عالمی که از علم او بهره برند، از هفتاد عابد برتر است .)) (۱۶) ولی ناگزیر باید علم توأم با عبادت باشد، و معنای بهره مندی از آن نیز همین است ؛ و گرنه غباری بر باد رفته خواهد بود که اثری بر آن مترقب نمی گردد زیرا علم به منزله درخت و عبادت به منزله یکی از میوه های آن است ، و هر چند برتری از آن درخت است ، زیرا که اصل است ولی بهره مندی از میوه آن است . از این رو باید بنده از علم و عمل هر دو بهره و نصیبی داشته باشد.

کدام علم منظور است ؟

منظور از علم ، علم دین است ، یعنی شناخت خدای سبحان ، فرشتگان الهی ، کتابهای آسمانی ، پیامبران الهی و روز قیامت . خداوند فرموده : امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المومنون کلهم آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله)) (۱۷) ((پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان دارد و مؤمنان نیز همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان او ایمان دارند.))

و فرموده : یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله و الکتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا(۱۸) ((ای کسانی که (اجمالا) ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبر خود فرستاده و کتابی که پیش از این نازل کرده (تفصیلا) ایمان بیاورید. و هر کس به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگان او و روز قیامت کفر ورزد، همانا به گمراهی ژرفی دچار گردیده است .))

بازگشت ایمان به علم است و از آن ناشی می شود، زیرا ایمان عبارت است از تصدیق و باور به یک چیز آنگونه که هست ، و این معنی ناگزیر مستلزم این است که تصویری در حد توان از آن چیز موجود باشد، و معنای علم نیز همین است . و کفر که به معنی پرده و پوشش است ، در برابر ایمان قرار دارد و بازگشت آن به جهل و نادانی است و از آنجا سرچشمه می گیرد.

در شریعت و آیین الهی ، باور به هر چیزی را ((ایمان)) نگویند، بلکه واژه ایمان اختصاص دارد به باور داشتن همین پنج چیز گرچه به صورت اجمال باشد، پس گزیری از دانستن اینها نیست ، و این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده :

طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة (۱۹): ((طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است)) نیز اشاره به همین مطلب دارد.

البته این وجوب نسبت به هر انسانی در حد طاقت و توان اوست؛ زیرا که: لا یکلف الله نفسا الا وسعها (۲۰) ((خداوند هیچ کسی را جز در حد توانش تکلیف نمی کند)). و این بدان خاطر است که علم و ایمان در قوت و ضعف و زیاده و نقصان، مراتب و درجات مختلفی دارند که بعضی از بعض دیگر فراتر است.

امام صادق علیه السلام فرمود: ((ایمان حالات و درجات و طبقات و منازلی دارد برخی از آن تمام است و به نهایت کمال رسیده، و برخی ناقص است و نقصانش هم واضح است، و برخی راجح است و رجحانش هم زیاد است)). (۲۱)

و فرمود: ((اگر مردم می دانستند که خدای تبارک و تعالی این آفریدگان را چگونه آفریده، هیچ کس دیگری را سرزنش نمی کرد. عرض شد: مگر چگونه بوده است؟ فرمود: خدای متعال اجزائی (از ایمان) آفرید و آنها را تا چهل و نه جزء رسانید، سپس هر جزئی را ده بخش کرد (تا جمعا ۴۹۰ بخش شد) آنگاه آنها را میان آفریدگان تقسیم کرد. به مردی یکدهم داد و به دیگری دو دهم تا به یک جزء کامل رسانید. و به دیگری یک جزء و یکدهم داد، به دیگری یک جزء و دو دهم، به دیگری یک جزء و سه دهم تا به دو جزء کامل رسانید. سپس به همین حساب به آنها داد تا به برترینشان چهل و نه جزء داد. پس کسی که تنها یکدهم جزء دارد نمی تواند مانند کسی باشد که دو دهم جزء دارد، و نیز آن که دو دهم دارد مثل صاحب سه دهم نتواند بود، و نیز کسی که یک جزء کامل دارد نمی تواند مانند کسی باشد که دارای دو جزء است. و اگر مردم می دانستند که خدای متعال این آفریدگان را بر این وضع آفریده هیچ کس دیگری را سرزنش نمی کرد)). (۲۲)

و از امام باقر علیه السلام روایت است که: ((مؤمنان درجات مختلفی دارند، یکی دارای یک درجه، یکی دو، یکی سه، یکی چهار، یکی پنج، یکی شش و یکی هفت درجه است. پس اگر بخواهی به صاحب یک درجه، دو درجه تحمیل کنی طاقت نمی آورد، و اگر بر صاحب دو درجه سه درجه تحمیل کنی کشش ندارد... و سایر درجات نیز به همین وضع است)). (۲۳)

فصل ۱. علت اختلاف درجات داشتن علم و ایمان

این اختلاف درجات به این دلیل است که ایمان هر کس به اندازه علم اوست، علمی که حیات دل به آن بسته است، و آن نوری است که با برداشته شدن حجاب میان دل و خدای بزرگ، در دل حاصل می شود، به دلیل: الله ولی الذین امنوا

يخرجهم من الظلمات الى النور (۲۴) ((خداوند عهده دار سرپرستی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد.))

و: او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها (۲۵) ((آیا آن کس که بی جان بود پس زنده اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم تا با آن میان مردم راه رود، چون کسی است که در تاریکی ها به سر می برد و از آن بیرون شدنی نیست))؟

و: لیس العلم بکثرة التعلم ، انما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید الله ان یریدیه (۲۶) ((علم به آموختن زیاد نیست ، بلکه علم نوری است که خداوند در دل هر کسی که بخواهد او را هدایت کند، می افکند.))

و این نور همچنان سایر نورها قابل قوت و ضعف و شدت و نقص است ؛ به دلیل : و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا (۲۷) ((...و چون آیات او بر آن ها خوانده شود برایمانشان بیفزاید)) و: و قل رب زدنی علماً (۲۸) ((و بگو: خداوند! علم مرا افزون کن)). و هرگاه حجابی برداشته شود نوری افزوده می گردد، و به تبع آن ایمان نیرومندتر شده ، رو به تکامل می گذارد تا آنجا که نور آن گسترش یافته ، در نتیجه سینه اش باز شده و بر حقایق اشیاء اطلاع حاصل می کند، امور نهانی برایش هویدا و هر چیزی را در جای خود می شناسد؛ از این رو صدق و راستی پیامبران علیهم السلام در آنچه خبر داده اند، به طور اجمال یا تفصیل هماهنگ با نوری که از آن برخوردار است و به اندازه شرح صدرش برای او آشکار شده ، انگیزه علم به هر کاری که بدان مامور است و پرهیز از هر کاری که از آن ممنوع است ، از صمیم دلش برانگیخته گشته ، در نتیجه انوار اخلاق ستوده و ملکات پسندیده به نور معرفتش افزوده می شود که : نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم (۲۹) ((نورشان از جلو و از سمت راست آنان در حرکت است))، و: نور علی نور (۳۰) ((نوری بر روی نور دیگر انباشته است)).

و هر عبادتی که بر وجه صحیح آن انجام گیرد صفایی در دل به جای می گذارد که دل را برای حصول یک نور و شرح صدر و معرفت و یقین دیگری آماده می سازد؛ سپس همین نور و معرفت و یقین جدید او را بر عبادت و اخلاص دیگری وا می دارد که آنها نیز به نوبه خود موجب نوری دیگر، شرح صدری کاملتر، معرفتی دیگر و یقینی قوی تر می شوند، و همین طور تا آنجا که خدا بخواهد پیش می رود.

داستان چنین شخصی داستان کسی است که در تاریکی با در دست داشتن چراغی راه می رود، هر قطعه ای از راه که برایش روشن می شود در آن گام می نهد، و همین راه رفتن سبب روشن شدن قطعه ای دیگر می شود، و همین طور...

در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: من علم و عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم (۳۱) ((هر کس به آنچه می داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی داند میراثش دهد.))

و نیز: ما من عبد الا و لقلبه عینان ، و هما غیب یدرک بهما الغیب ، فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح عینی قلبه ، فیری ما هو غائب عن بصره . (۳۲) ((بنده ای نیست مگر آنکه دل او دارای دو چشم است ؛ آن دو چشم از نظر پنهان است و به وسیله آنهاست که نپنهانها ادراک می شوند. پس هرگاه خداوند خیر بنده ای خواهد چشمان دلش را می گشاید و او آنچه را که از دیده سرش پنهان است می بیند.))

در گفتار امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: ((از محبوبترین بندگان نزد خدا بنده ای است که خداوند او را بر ضد خودش یاری داده است . (وی به گمان سهل انگاری در طاعت و کوتاهی در عبادت) افسردگی را شعار خود کرده ، و جامه ترس و هراس (از روز رستاخیز) را در بر کرده باشند. در نتیجه چراغ هدایت در دلش افروخته است ... لباس شهوات را به در آورده ، خود را از هر اندیشه ای جز یک اندیشه که بدان سرگرم است تهی ساخته ، از کوری و همدستی با هواپرستان بیرون شده ، کلید درهای هدایت و قفل درهای پستی و ضلالت گردیده است . راه خود را دیده ، جاده آن را پیموده ، مشعل فروزانش را شناخته ، از دریای بیکرانیش گذشته ، به محکمترین حلقه ها چنگ زده ، به استوارترین ریسمانها آویخته و به حقایق چون نور خورشیدها یقین پیدا نموده است .)) (۳۳)

و نیز فرموده است: ((قلب خویش را زنده و نفس خویش را میرانده است ، تا آنجا که ستبرهای بدنش به نازکی ، و خشونت‌های روحش به نرمی تبدیل شده و برق تابانی در او جهیده که راه را بر او روشن ، و او را به رهروی سوق داده است . پیوسته از این در به آن در رانده شده تا به آخرین در که در سلامت و خانه اقامت است رسیده و گامهای او به خاطر آرامش بدنش در قرارگاه امن و آسایش ، ثابت ایستاده است . این همه به موجب این است که دل و ضمیر خود را به کار گرفته و پروردگار خویش را خشنود ساخته است .)) (۳۴)

فصل ۲. درجات سه گانه ایمان

۱ - نخستین درجات ایمان ، باورهایی است آلوده به تردیدها و شبهه ها با اختلاف درجاتی که دارند. و این درجه از ایمان ممکن است به شرک نیز آمیخته باشد؛ به دلیل آیه : و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (۳۵) ((و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه در همان حال مشرک اند.)) از این درجه ، غالبا به ((اسلام)) تعبیر می کنند: قالت الاعراب امنا

قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الايمان فى قلوبكم (۳۶) ((اعراب گفتند ما ايمان آوردیم ، به آنان بگو: ايمان

نياورده ايد، ولی بگويد: اسلام آورده ايم ، زیرا هنوز ايمان در دلهاى شما داخل نشده است.))

امام صادق عليه السلام فرمود: ((...ايمان یک درجه از اسلام بالاتر است . ايمان در ظاهر شریک اسلام است ، ولی اسلام در باطن شریک ايمان نیست ، اگر چه هر دو در گفتار و توصیف جمع شوند (یعنی اگر چه گفتن شهادتین و تصدیق به توحید و رسالت از شرایط هر دو است))). (۳۷)

۲ - درجات میانی ايمان ، باورهایی نألوده به شک و شبهه است : الذين امنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا... (۳۸) ((آنان که به خدا و رسول او ايمان آوردند، آنگاه شک و تردیدی به خود راه ندادند...)) و غالبا ((ايمان)) به این معنای خاص گفته می شود: انما المومنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون (۳۹) ((جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید دلهاشان به ترس آید و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ايمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند)).

۳ - و درجات نهایی ايمان ، باورهایی است که نه تنها ألوده به شک و شبهه نیست بلکه با کشف و شهود و ذوق و عیان و دوستی کامل خدای سبحان و شوق تمام به حضرت مقدس او توأم است : يحبهم و يحبونه ، اذلة على المومنين اعزة على الكافرين ، يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ، ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء (۴۰) ((خدا را دوست دارند، و خدا نیز آنها را دوست دارد؛ در برابر مؤمنان ، فروتن و در برابر کافران ، سرسخت اند؛ در راه خدا مجاهده می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسند؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد)). و این همان درجه ای است که گاهی از آن به ((احسان)) تعبیر می کنند، که : الاحسان ان تعبد الله کانک تراه (۴۱) ((احسان آن است که خدا را به گونه ای عبادت کنی که گویا (در حضور او هستی و) او را می بینی)). و گاهی به ((ایقان)) تعبیر می کنند، که : و بالاخره هم یوقنون (۴۲) ((و به آخرت یقین دارند)).

و این آیه شریفه به این مراتب سه گانه اشاره دارد: لیس على الذين امنوا و عملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله يحب المحسنين (۴۳) ((بر کسانی که ايمان آورده و کردار شایسته کرده اند در مورد آنچه خورده اند گناهی نیست هر گاه که تقوا گزیده و ايمان آورده و کردار شایسته کرده باشند، سپس تقوا داشته و ايمان آورده و باز تقوا داشته و احسان نموده اند، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد)).

و به مقابل درجات ایمان که مراتب و درجات کفر است این آیه اشاره دارد: ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا (۴۴) ((آنان که ایمان آورده سپس کافر شدند، سپس ایمان آوردند و دوباره کفر ورزیدند، سپس به کفر خود افزودند، خداوند آنان را نخواهد آمرزید و به راه راست هدایتشان نخواهد نمود)). (۴۵)

بنابراین رابطه و نسبت احسان و یقین با ایمان ، مانند رابطه و نسبت ایمان است با اسلام ، (یعنی احسان و یقین اخلاص از ایمان است و با آن شریک است همان طور که ایمان اخص از اسلام است و با آن شرکت دارد). امام صادق علیه السلام فرمود: ((ایمان برتر از اسلام ، و یقین برتر از ایمان است . و چیزی کمیاب تر از یقین نیست)) (۴۶)

مراتب یقین

یقین دارای سه مرتبه است : علم یقین ، عین یقین ، حق یقین : کلا لو تعلمون علم یقین ، لترون الجحیم ، ثم لترونها عین یقین (۴۷) ((هرگز (چنین نیست که شما پندارید)، اگر به علم یقین بدانید، همانا دوزخ را خواهید دید، سپس همانا آن را به عین یقین خواهید دید)). ان هذا لهو حق یقین (۴۸) ((به درستی که این همانا حق یقین است)).

فرق میان این سه واژه با یک مثال آشکار می شود: اگر آتش را در نظر بگیرید ((علم یقین)) به آن ، مشاهده چیزهایی است که در پرتو نور آن دیده می شوند، ((عین یقین)) به آن ، دیدن جرم خود آن است . ((حق یقین)) به آن ، در آن سوختن و محو شدن هویت به سبب آن و جملگی آتش صرف شدن است . و پس از این مرتبه ، دیگر مرتبه ای نیست ، و نیز این مرتبه قابل ازدیاد نمی باشد، لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا ((اگر پرده (از دیده ام) برداشته شود به یقین من افزوده نخواهد گشت)).

فصل ۳. تقدم علم بر عبادت

بدانکه تحصیل علم بر عبادت مقدم است ، زیرا آن که معبود را شناخته و روش عبادت و نیز ثمره و آثار آن را نمی داند، عبادت برایش دست نمی دهد.

و نیز علم سودمند است که خشیت و بیم از خدا را به بار می آورد: انما یخشی الله من عباده العلماء (۴۹) ((جز این نیست که از میان بندگان خداوند، تنها دانشمندان از خدا می ترسند)).

توضیح اینکه : کسی که خدا را چنانکه باید نشناخته ، بی شک آن طور که باید هیبت او را در دل نمی گیرد و به طور بایسته عظمت و حرمت او را پاس نمی دارد. بنابراین علم است که با توفیق خدای سبحان همه طاعات را به بار می آورد و از

تمامی گناهان باز می دارد و بنده را در عبادت خدای بزرگ جز این دو مقصدی نیست . از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است : العلم امام العمل ، و العمل تابعه (۵۰) ((علم پیشوای عمل ، و عمل پیرو اوست .))

فصل ۴. اقسام عبادت

عبادت بر دو قسم است : اول ، عبادت ظاهری است که مربوط به تقوای اعضاء و جوارح و بدن است ، مانند انجام طاعت‌های ظاهری از قبیل نماز، زکات ، روزه ، حج و غیر اینها... و مانند ترک گناهان زشت ظاهری از قبیل زنا، رباخواری ، شراب خواری و امثال اینها. علمی که مربوط به این امور است ((علم شریعت)) و ((علم فقه)) نام دارد.

قسم دوم ، عبادت باطنی است که مربوط به تقوای دل و روح است ، مانند آراسته شدن به اخلاق ستوده از قبیل توبه ، صبر، شکر، توکل ، تفویض (واگذاری امور به خداوند) و غیر اینها... و مانند پرهیز و دوری گزیدن از خویهای نکوهیده از قبیل حسد، تکبر (خود بزرگ بینی) ، عجب (خودبینی) ، غرور (فریفتگی) ، ریا (خودنمایی) و امثال اینها. علم مربوط به این امور ((علم سر)) و ((علم اخلاق)) نامیده می شود.

عبادت در هر دو جنبه واجب است ، زیرا در کتاب و سنت در مورد هر دو قسم آن دستور رسیده است . خدای عزوجل می فرماید: توبوا الی الله جمیعا آیة المومنون لعلکم تفلحون (۵۱) ((ای مؤمنان ، همگی به سوی خداوند توبه کنید، باشد که رستگار شوید.))

یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون (۵۲) ((ای کسانی که ایمان آورده اید، پایداری کنید و یکدیگر را به پایداری فراخوانید و با یکدیگر پیوند داشته باشید و پروای الهی پیشه کنید، باشد که رستگار شوید.))

و اشکروا لله ان کنتم اياه تعبدون (۵۳) ((و خدا را سپاسگزارید اگر تنها او را می پرستید.))

و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین (۵۴) ((و تنها بر خدا توکل کنید، اگر ایمان دارید.))

این آیات و آیات دیگری از این قبیل به تحصیل اخلاق فاضله فرمان می دهد، چنانکه (در مورد عبادات ظاهری) خدای عزوجل می فرماید: اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة (۵۵) ((نماز را به پای دارید و زکات را بپردازید.)) کتب علیکم الصیام (۵۶) ((روزه گرفتن بر شما مقرر شد.))

لله علی الناس حج البیت (۵۷) ((حق خداوند بر مردم است که به زیارت خانه او بروند.)) و آیات دیگری از این قبیل .

و در مورد گناهان می فرماید: و ذروا ظاهر الاثم و باطنه (۵۸) ((گناهان آشکار و پنهان را رها سازید.)) و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن (۵۹) ((و به گناهان زشت چه آشکار و چه نهان نزدیک مشوید.))

ولی تکلیف به این دو قسم عبادت برای هر کس در حد طاقت و توانایی اوست . لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (۶۰) ((خداوند هیچ کس را جز در حد توانائیش مکلف نمی سازد، هر کس هر چه کند، چه خوب و چه بد، برای خود کرده است)) و برای هر یک از اقسام عبادت در کمال و نقص ، و زیاده و نقصان در قرب به حضرت حق ، درجاتی است و تفاوت آن درجات به حسب تفاوت درجاتی است که مردم در تحمل عبادت و عمل به آن دارند. و ((راههای به سوی خدا به عدد انفاس (۶۱) خلاق است.))

فصل ۵. دسته بندی علوم دین

(همان طور که سابقا اشاره شد مجموعه علوم دین در پنج چیز خلاصه می شود: شناخت خدا، شناخت فرشتگان ، شناخت کتب آسمانی ، شناخت پیامبران ، شناخت روز قیامت . حال) بدان که شناخت چگونگی و روش هر دو قسم عبادت در بحث شناخت ((کتابهای آسمانی)) مطرح می شود، چنانکه شناخت اوصیا و جانشینان پیامبران علیهم السلام در بحث ((شناخت پیامبران)) انجام می پذیرد. شناخت صفات والا و نامهای نیکو خداوند عزوجل و افعال و آثار رحمت او، داخل در بحث ((شناخت خدا))، شناخت شیطان و لشگریان او داخل در بحث ((شناخت فرشتگان))، و شناخت نفس انسانی و ترقیات آن در دوره ها و حالات مختلف از آغاز جنین بودن تا آنگاه که خدای سبحان را دیدار نماید، داخل در بحث ((شناخت روز قیامت)) است . بنابراین هیچ یک از علوم مهم دینی از این اصول پنجگانه بیرون نیست .

و چون علم اخلاق دارای مباحث عمیق و طولانی است ، و علم فقه نیز دارای مسائل بسیاری است که سخن درباره آنها بسیار گفته شده و دانشمندان دینی برای هر یک کتابهای جداگانه ای ترتیب داده و هر کدام را جداگانه نامگذاری کرده اند - که خداوند کوشش همه آنان را سپاس دارد - شایسته نیست که این دو علم از توابع پاره ای مباحث علم دیگری قرار گیرند، از این رو برای هر کدام از آنان به طور خلاصه کتابی جداگانه ترتیب دادیم .(۶۲)

و چون مسائل مربوط به پیامبران و کتب آسمانی نزدیک به هم بوده و مسائل مشترکی دارند، هر دو را در یک مقصد گرد آوریم . بنابراین ، کتاب حاضر بر چهار مقصد مشتمل است : ۱ - شناخت خدا ۲ - شناخت پیامبران ۳ - شناخت کتابهای آسمانی و پیامبران الهی ۴ - شناخت روز قیامت .

و هر یک از مقاصد چهارگانه را بر چند باب ، و هر بابی را بر چند فصل مرتب ساختیم . مجموع مقاصد چهارگانه شامل پنجاه باب است که هر باب دارای چندین فصل ، و جملهگی مشتمل بر پنجاه مطلب است .(۶۳)

مقصد اول : شناخت خدای متعال

هو الله الذى لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة هو الرحمن الرحيم .

هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون .

هو الله الخالق البارى المصور له الاسماء الحسنی يسبح له ما فى السموات و الارض و هو العزيز الحكيم . (حشر، ۲۲-۲۴)

((اوست خدایی که جز او خدایی نیست ، دانای نهان و آشکار است ، اوست بخشایشگر و مهربان .

اوست خدایی که جز او خدایی نیست ، پادشاه مطلق ، پاک و منزّه از عیوب ، پناهگاه ایمنی بخش ، حافظ و نگهبان خلق ،

غالب مقتدر و صاحب جبر و کبریاست ، خداوند منزّه است از آنچه بدو شرک می ورزند.

اوست خدای آفریننده ، پدید آورنده ، صورتگر (جهان آفرینش)؛ نامهای بهین از آن اوست ، آنچه در آسمانها و زمین است

تسبیح او بگوید؛ و اوست غالب مقتدر و حکیم)).

باب اول : اثبات وجود خدای متعال

افی الله شک فاطر السموات و الارض

(ابراهیم /۱۰)

((آیا در وجود خدا تردیدی هست ؟ خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است ؟)).

فصل ۱. اثبات وجود خدا در قرآن

بدون شک در سراسر نواحی و کرانه های جهان طبیعت و نفوس جانداران و تمام آفریدگان خدا، نشانه های بارز و دلایل

آشکاری بر وجود خدای سبحان و یگانگی و خداوندگاری و سایر صفات او به وجوه مختلف و راههای گوناگون وجود دارد. در

قرآن مجید نیز جهت بیداری و ارشاد، به پاره ای از آنها اشاره رفته است . از جمله در سوره بقره (آیه ۱۶۴):

ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التى تجرى فى البحر بما ينفع الناس و ما انزل الله من

السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الارض

لايات لقوم يعقلون .

((همانا در آفرینش آسمانها و زمین ، آمد و شد شب و روز، کشتیهایی که در دریا به سود انسانها در جریان است ، آبی که

خداوند از آسمان فرو می فرستد و بدان وسیله زمین را پس از مرگ زنده می سازد، وجود انواع گوناگون حیواناتی که در زمین

پراکنده نموده ، گردش بادهای ، و ابری که میان آسمان و زمین مسخر است ، البته نشانه هایی (از توحید) برای خردمندان است ((.

و در سوره انعام (آیات ۹۵ تا ۹۹): ان الله فالق الحب و النوى يخرج الحى من الميت و مخرج الميت من الحى ذلکم الله فانى توفکون . فالق الاصباح و جعل الليل سکنا و الشمس و القمر حسبانا ذلک تقدير العزيز العليم . و هو الذى جعل لکم النجوم لتهدتوا بها فى ظلمات البر و البحر قد فصلنا الايات لقوم يعلمون . و هو الذى انشاکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الايات لقوم يفقهون . و هو الذى انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شىء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا و من النخل من طلعها قنوان دانية و جناب من اعناب و الزيتون و الرمان مشتبهها و غير متشابه انظروا الى ثمره اذا اثمر و ينعه ان فى ذلکم لايات لقوم يؤمنون .

خداوند شکافنده دانه و هسته است ، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد؛ این است خداوند، پس به کجا می گردانندتان ؟ اوست شکافنده پرده صبحگاهان ، شب را برای آسایش خلق ، و خورشید و ماه را به حساب معین قرار داده ، این تقدیر خدای مقتدر و داناست . و اوست که برای شما ستارگان را قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها راه یابید؛ همانا نشانه ها را برای دانایان مشروحا بیان داشتیم . و اوست که شما را از یک تن آفرید، برخی را در قرارگاه دنیا استقرار بخشیده و برخی را در اصلاص و ارحام به امانت نهاده ؛ همانا نشانه ها را برای اهل فهم مشروحا بیان داشتیم . و اوست که از آسمان آبی فرستاد، پس بدان رویهم چیده و انباشته ، و از نخل خوشه های سر فرود آورده خرما، و باغهای انگور و درختان زیتون و انار را که برخی شبیه و برخی نامشابه است برآوردیم . به میوه اینها وقتی پدید آید و برسد بنگرید؛ همانا در همه اینها نشانه هایی (از توحید) برای اهل ایمان است ((.

و در سوره یونس (آیه ۶): هو الذى جعل الشمس ضياء و القمر نورا و قدرة منازل لتعلموا عدد السنين و الحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق يفصل الايات لقوم يعلمون . ان فى اختلاف الليل و النهار و ما خلق الله فى السموات و الارض لايات لقوم يتقون .

((اوست که خورشید را رخشان و ماه را تابان ساخت و سیر ماه را در منازلی مقدر نمود تا شمار سالها و حساب سایر اوقات را بدانید؛ خداوند اینها را جز به حق نیافریده است ، نشانه ها را برای دانایان مشروحا بیان می دارد. همانا در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده نشانه هایی (از توحید) برای پرهیزکاران است ((.

و در سوره رعد (آیات ۳ و ۴): و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهارا و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثین یغشی اللیل و النهار ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون . و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لآیات لقوم یعلمون .

((و اوست که زمین را بگسترده و در آن کوهها و نهلهایی قرار داد، و از هر میوه ای یک جفت در آن مقرر داشت ؛ شب را با روز بپوشاند، همانا در اینها نشانه هایی (از توحید) برای اندیشمندان است . و در زمین قطعاتی مجاور و متصل هست و باغهای انگور و زراعت و نخلهای مشابه و غیر مشابه از آنها به عمل آید، و با اینکه همه از یک آب سیراب می شوند میوه های برخی را بر برخی دیگر برتری می دهیم ؛ همانا در اینها نشانه هایی (از توحید) برای دانایان است .))

و در سوره نحل (آیات ۶۶ تا ۶۹): و ان لکم فی الانعام لعلبه نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین . و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکر و رزقا حسنا ان فی ذلک لآیه لقوم یعقلون . و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون . ثم کلی من کل الثمرات فاسکلی سبل ربک ذللا یتخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون .

((و همانا در خلقت چهارپایان برای شما مایه عبرت است که از آنچه در شکم آنها از میان سرگین و خون پدید می آید به صورت شیر خالص و گواری نوشندگان ، به شما می نوشانیم . و از میوه های درخت خرما و انگور روزی شما کردیم که از آنها مشروبات مست کننده (۶۴) و هم روزی پاک برمی گیرند؛ همانا در اینها نشانه ای (از توحید) برای خردمندان است ، و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهایی که می سازند خانه بگیر، سپس از میوه ها بخور و راههای پروردگارت را به نرمی ببیما؛ از درون آنها شربت شیرینی به رنگهای مختلف که شفابخش مردم است بیرون می آید؛ همانا در اینها نشانه ای (از توحید) برای اندیشمندان است .))

و نیز در همین سوره (آیه ۷۹): الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون .

((آیا به پرندگان نمی نگرند که در فضای آسمان مسخرند و جز خداوند هیچ کس نگهدار آنها نیست؟! همانا در این امر نشانه هایی (از توحید) برای مؤمنان است .))

و در سوره روم (آیات ۲۱ تا ۲۵): و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون . و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون . و من آیاته خلق السموات و

الارض و اختلاف السننكم و الوانكم ان فى ذلك لايات للعالمين . و من آياته منامكم بالليل و النهار و ابتغاءكم من فضله و ان فى ذلك لايات لقوم يسمعون . و من آياته يريكم البرق خوفا و طمعا و ينزل من السماء ماء فيحيى به الارض بعد موتها ان فى ذلك لايات لقوم يعقلون . و من آياته ان تقوم السماء و الارض بامرهم ثم اذا دعاكم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون . ((و از نشانه های او این است که شما را از خاک بیافرید سپس به صورت آدمیان پراکنده شدید. و از نشانه های او این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرامش یابید، و میان شما مهر و دوستی قرار داد، همانا در این امر نشانه هایی برای دانشمندان است . و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماست ، همانا در این امر نشانه هایی برای دانشمندان است . و از نشانه های او خواب شما در شب و روز و بهره گیری شما از فضل و بخشش اوست ؛ همانا در این امر نشانه هایی برای شنوایان است . و از نشانه های او این است که رعد و برق را که موجب ترس و امید است به شما نشان می دهد، و از آسمان آبی می فرستد و زمین را پس از مرگ بدان زنده می کند؛ همانا در این امر نشانه هایی برای خردمندان است ، و از نشانه های او آن است که آسمان و زمین به امر او برپاست ، سپس چون شما را با یک ندا از زمین بخواند همگی (از قبرها) بیرون می شوید)).

(و در سوره جاثیه (آیه ۳ تا ۵): ان فى السموات و الارض لايات للمومنين . و فى خلقكم و ما يبيث من دابة آيات لقوم يوقنون . و اختلاف الليل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فاحيا به الارض بعد موتها و تصريف الرياح آيات لقوم يعقلون .(۶۵))

((همانا در آفرینش آسمانها و زمین نشانه هایی برای مؤمنان است ، و در آفرینش شما و حیواناتی که (در زمین) پراکنده می سازد نشانه هایی برای اهل یقین است . و در رفت و آمد شب و روز و در روزی (بارانی) که خدا از آسمان فرو فرستاده و زمین را پس از مرگ بدان زنده می سازد، و در گردش بادها نشانه هایی برای خردمندان است)) . و آیات فراوان دیگری از این قبیل هست که در آینده به خواست خدا به تفسیر پاره ای از آنها اشاره خواهیم داشت .

فصل ۲. اثبات وجود خدا در روایات

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند: ((پروردگار خود را به چه چیز شناختی ؟ فرمود: به فسخ عزیمت و شکست همت . بسا همتها گماشتم و میان من و آنها فاصله افتاد، و بسا تصمیمها گرفتم و تقدیر با تصمیم من مخالفت ورزید. از اینجا دانستم که تدبیر به دست دیگری است)) .

نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده ، و شیخ صدوق رحمه الله هر دو را در کتاب ((توحید)) آورده است (۶۶).

از عارفی پرسیدند: ((پروردگارت را به چه چیز شناختی ؟ گفت : به خواطر و اندیشه هایی که بر دلها وارد می شود و نفس از تکذیب آنها در می ماند)).

از یکی از اعراب بادیه نشین همین پرسش به میان آمد، گفت : ((سرگین نشانه عبور شتر، و رد پا نشانه عبور عابر است ؛ آیا آسمان با این برج و بارو و زمین با این دره های عمیق و پهناور نشان سازنده دانا و آگاه آن نیست ؟)).

فصل ۳. بیان سید بن طاووس در خداشناسی

سید جلیل رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس رحمه الله در سفارشات خود به فرزندش می نویسد: ((من تا آنجا که دیده و شنیده ام دانشمندان اسلامی را چنین یافته ام که راه شناخت مولا و ممالک دنیا و آخرت مردم را بر آنان دشوار ساخته اند با اینکه خدای عزوجل و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این راه را بسیار هموار نموده اند، چنانکه کتابهای آسمانی گذشته و قرآن شریف را چنین می یابی که سرشار است از توجه دادن مردم به دلایلی که به شناخت پدیدآورنده پدیده ها و دگرگون کننده تغییر پذیرها و گرداننده زمانها رهنمونند.

همچنین علوم سرور و سالار ما محمد خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران گذشته علیهم السلام را چنین می یابی که در توجه دادنهای لطیف و ظرافتمندانه مردم به خداشناسی و مفتخر ساختن آنان به قبول تکالیف الهی روش کتب نازل بر خود را داشته اند، و دانشمندان اسلامی نیز از صدر اول اسلام تا پایان دوران امامان ظاهر از خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین روش رهسپار بوده اند.

زیرا بدون هرگونه اشکال ، فطره می یابی که خودت جسم و روح و حیات و خرد و آرزوها و حالاتی را که از اختیار تو بیرون است نیافریده ای و نیز پدر و مادر و اجداد و نیاکانی که در اصلاص و ارحام آنان در گردش بودی آفریننده تو نیستند، چرا که قطعا می دانی که آنان از انجام این گونه امور ناتوانند و اگر قدرت بر این امور می داشتند هرگز در خواسته های خود ناکام نمی ماندند و خود در ردیف مردگان در نمی آمدند. ناچار موجود یگانه ای هست منزله از امکان و فراتر از تحت تاثیر بودن حوادث و تغییرات که آفریننده این موجودات است . از این رو هرگز نیازمند اثبات وجود خدا نیستی بلکه تنها نیازمند آنی که صفات خدای عزوجل را بشناسی .

و به گواهی خرده‌های ناب و فهم‌های درست بر وجود آفریدگار، تمام صاحبان ملل و ادیان در وجود یک آفریننده و پدید آورنده ای اتفاق نظر دارند و اختلاف آنها به جهت اختلاف روش‌هایی که وجود دارد تنها در مورد ماهیت و حقیقت ذات و صفات اوست. (۶۷)

من خود چنین یافته ام که خدای بزرگ در سراسر اندام من حکمت‌هایی را که عقل خردمندان به آنها راه می برد به ودیعت نهاده و اندام مرا از جواهر و اعراض و عقل روحانی و روان و روح تشکیل داده است. حال اگر از جوهرهایی که در چهره ام به کار رفته بپرسم که آیا نقشی در آفرینش و پدید آوردن من دارند؟ خواهم یافت که (برایم) به عجز و نیاز خود گواهی می دهند که اگر به این اندازه توانایی داشتند پیوسته در معرض حوادث و تغییرات و دگرگونیها قرار نمی گرفتند، و اعتراف خواهند نمود که دخلی در این تدبیرات ندارند و از چگونگی ترکیبات و شمار و وزن ذرات و اجزایی که در آنها به کار رفته هرگز خبر ندارند.

و اگر با زبان حال از عرض‌ها بپرسم، خواهند گفت: ما از جواهر ناتوان‌تریم، چه فرع بر آنهایم، و چون بدانها نیازمندیم پس از آنها نیازمندتریم.

و اگر با زبان حال از عقل و روح و نفس خود بپرسم، خواهند گفت: تو می دانی که برخی از ما را به خاطر فراموشی و برخی را به خاطر مرگ و برخی را به جهت پستی و زبونی، ضعف و ناتوانی دست می دهد، و ما تحت فرمان کس دیگری هستیم که هرگونه بخواهد ما را از نقص به کمال و از کمال به نقص می برد و هر طور که بخواهد با دگرگونی زمان ما را دستخوش دگرگونی می سازد. و چون تحقیق این معنی را از زبان حال مشاهده کردم، و تساوی جواهر و اعراض و معنای عقول و ارواح و نفوس در سایر موجودات و اشکال را در این زمینه شناختم، دانستم که تحقیقا همگی ما را آفریننده و پدیدآورنده ای است که از عجز و نیاز و تغییرات و انتقالات و دگرگونی‌هایی که در ما پدید می آید منزه است، و اگر نقصان یا زوالی در کمال او راه می یافت بدون اشکال او نیز مانند مامحتاج و نیازمند می بود...)). (۶۸)

فصل ۴. مباحثه دیصانی با امام صادق علیه السلام واستدلال شیخ صدوق

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب ((توحید)) روایت کرده است که: ((ابوشاکر دیصانی از امام صادق علیه السلام پرسید: دلیل بر حدوث عالم چیست؟ امام فرمود: به نزدیکترین چیزها بر آن استدلال می کنیم. گفت: کدام چیز؟ امام تخم مرغی طلبید و آن را در کف خود نهاد و فرمود: این دژ سربسته و محکمی است که راهی به درون آن نیست. داخل آن پوسته نازکی است

که اندکی نقره روان و طلای مایع به آن چسبیده است ، و چون بشکافد مانند طاووسی رنگارنگ از آن سر برآورد. آیا چیزی درون آن رفت (تا جوجه را صورتگری کند)؟ گفت : نه ، فرمود: همین دلیل بر حدوث عالم است .

دیصانی گفت : پاسخ کوتاه و نیکویی دادی ، ولی می دانی که ما جز محسوساتی را که با چشم دیده یا با گوش شنیده یا از طریق بینی بوییده یا با دهان چشیده یا با دست بسوده ایم یا به طور روشن در دل نقش بسته یا خبر قطعی از آن رسیده باشد نمی پذیریم . امام فرمود: از حواس پنجگانه یاد کردی ، حال آنکه آنها بدون داشتن راهنما (عقل) سودمند نیستند همان طور که راه تاریک را بدون چراغ نتوان پیمود)). (۶۹)

و نیز با سند خود روایت کرده است که : ((مردی بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و گفت : ای فرزند پیامبر، دلیل بر حدوث عالم چیست ؟ امام فرمود: تو نبودی و به وجود آمدی ، و می دانی که قطعا خودت سازنده خویش نیستی ، و نیز کسی که همسان توست تو را نیافریده است .)) (۷۰)

شیخ صدوق (رحمة الله) گوید: ((از جمله دلایل بر حدوث عالم این است که : ما وقتی به خود و سایر اجسام می نگریم چنین می یابیم که هیچ کدام آنها از افزایش و کاستی که در آنها پدید می آید و از سازندگی و تدبیری که در آنها انجام می شود و مرتب آنها را از شکل و صورتی به شکل و صورت دیگری می گرداند جدا نیستند. و نیز ضرورتا می دانیم که نه خودمان آنها را ساخته و نه آن کس که از جنس ما و در شرایط و احوال ماست آنها را ساخته است .

و هرگز عقل تجویز نمی کند و در خیال هم نقش می بندد که آنچه جدای از حوادث و عوارض نیست و سابق بر آنها هم نیست (که جنبه علیت و سببیت برای آنها داشته باشد بلکه همیشه و همه وقت توأم و همراه با آنهاست) و نیز این همه اشیاء - با توجه به تدبیراتی که در آنها صورت می گیرد و تقدیرات گوناگونی که در آن ها به کار رفته است - بدون سازنده ایجاد شده یا بدون مدبری پدید آمده باشند. و اگر جایز بود که عالم با همه اتقان و استحکامی که در ساخت آن به کار رفته و نظمی که میان اجزای آن برقرار است و نیازی که اجزاء آن به یکدیگر دارند، بدون سازنده یا پدیدآورنده ای ساخته و پدیدار گشته باشد در این صورت بهتر می توان پذیرفت که چیزی که از احکام و اتقان کمتری برخوردار است بدون صانع باشد، و طبعا جایز است نوشته ای بدون نویسنده و ساختمانی بدون بنا و صورتی دقیق و درست بدون نقاش موجود شود، و بر همین قیاس جایز است کشتی ای در استوارترین نظم ساخته شود و اجزای آن در متقن ترین وضعی هماهنگ گردد بدون آنکه سازنده ای در آن دست داشته یا ترتیب دهنده ای اجزای آن را گرد آورده و هماهنگ نموده باشد.

و چون باور این مطلب و روا دانستن چنین چیزی خروج از عقل و خردمندی است ، باور آن در مورد عالم نیز خردمندانه نیست ، بلکه قبول آن در مورد آفرینش عالم با همه شگفتیهای آن از حرکت افلاک و اختلاف اوقات و گردش خورشید و ماه و طلوع و غروب آنها و سر رسیدن سرما و گرما در وقت خود و گوناگونی میوه ها و تنوع درختها و مهیا شدن نیازمندیهای آنها در وقت خود، دلیل مکابره و عناد شدیدتر و دشمنی آشکارتر است ، و این مطلب بحمد الله واضح است)) . (۷۱)

فصل ۵. دلیل فلسفی بر وجود آفریدگار

از جمله دلایلی که بر اثبات وجود آفریدگار جهان آورده اند آن است که : اگر موجودی که بی نیاز از علت و ذاتا واجب الوجود باشد موجود نبود، موجودی که نیازمند به علت و واجب الوجود بالغیر باشد نیز وجود نمی داشت و در نتیجه اصلا موجودی لباس هستی نمی پوشید. زیرا بنابر فرض فوق ، آن غیری هم که واجب الوجودهای بالغیر و نیازمند به علت ، وجوب خود را از آن گرفته اند، خودش نیز وجوب خود را از دیگری گرفته و نیازمند به علت است ، و لازمه این سخن یا تسلسل است یا دور. (چون دور و تسلسل باطل و محال است) در هر دو فرض - دور یا تسلسل - وجود همه چیز منتفی بود و چیزی هستی پیدا نمی کرد. پس ناگزیر باید مرجحی (که ذات الوجود و بی نیاز از علت است) باشد تا موجودات نیازمند به علت را لباس هستی ببوشاند. آن ذات واجب الوجود و بی نیاز از علت ، وجود مقدس خداست ، که : والله الغنی و انتم الفقراء (۷۲) : ((خداوند بی نیاز است و شما نیازمند.))

فصل ۶. شناخت خدا فطری است

حق واقعی پذیرفتنی آن است که : تصدیق و باور به وجود خدای متعال امری فطری است که با خمیره ذات آدمی سرشته است . از این رو مشاهده می کنی که مردم هنگام دچار شدن به امور هراس انگیز و مشکلات ، براساس فطرت خود بر خدا توکل نموده ، به طور غریزی و ناخودآگاه به کارساز اصلی و آسان کننده مشکلات توجه می کنند. شاهد ما در این مورد آیات زیر است :

و لئن ساءلتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله . (۷۳)

((و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ؟ خواهند گفت : خدا))

قل ارايتکم ان اتیکم عذاب الله او اتکم الساعةً اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین . بل اياه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان

شاء و تنسون ما تشرکون . (۷۴)

((بگو: اگر راست می گویند به من خبر دهید اگر عذاب خدا یا قیامت فرا رسد آیا جز خدا را می خواهید؟ (نه) بلکه تنها او را می خوانید - پس اگر بخواهد عذاب را از شما برمی دارد - و در آن حال آنچه را شریک خدا می دانید از یاد می برید)).

در تفسیر امام عسکری علیه السلام وارد است: ((از امام صادق علیه السلام درباره خدا پرسیدند، امام به سائل فرمود: ای بنده خدا، هرگز به کشتی نشسته ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا پیش آمده کشتی شکسته باشد جایی که نه کشتی دیگری باشد که تو را نجات دهد و نه شناوری که به فریادت رسد و سودی به حالت رساند؟ گفت: آری. فرمود: آیا در آن لحظه دلت متوجه آن شد که سرانجام چیزی هست که قادر باشد تو را از آن ورطه نجات بخشد؟ گفت: آری. فرمود: همان خداست که قادر بر رهایی بخشیدن است آنجا که رهایی بخشی وجود ندارد، و قادر بر دادرسی است آنجا که دادرسی در کار نیست)).

(۷۵)

گفته اند در آیه: السَّعْيُ بِرَبِّكُمْ که خداوند از آدمیزادگان اقرار به ربوبیت خود گرفته است اشاره باریکی به این مطلب وجود دارد، زیرا خداوند از آنان اقرار به ربوبیت خود را خواسته نه اقرار به وجود خود را، و این نشان می دهد که آنان در آغاز خرد و آفرینش جانشان معترف به وجود خداوند بوده اند.

شیخ صدوق رحمه الله با سند صحیح از زراره روایت کرده است که گفته: ((درباره این آیه: حنفاء لله غیر مشرکین به (۷۶) (در حالی که مایل به خدا باشید و به او شرک نوزید)) و از معنای حنیف بودن از امام باقر علیه السلام سؤال کردم، فرمود: حنیفیت همان فطرت خداشناسی است که خداوند مردم را بر اساس آن آفریده و آفرینش الهی تغییرپذیر نیست، و فرمود: خداوند مردم را بر معرفت خود آفریده است.

و نیز درباره این آیه: و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم (۷۷) ((و آنگاه که پروردگارت از فرزندان آدم از پشتشان نسلشان را برگرفت)) پرسیدم، فرمود: از صلب آدم نسل او را تا روز قیامت در آورد و همه (در قالبی بسیار کوچک) مانند مورچگان بیرون شدند. سپس خود را به آنان معرفی کرد و آفرینش خود را به آنان نمایاند (۷۸)، و اگر چنین نمی کرد هیچ کس پروردگارش را نمی شناخت.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر نوزادی بر همین فطرت متولد می شود. یعنی خدای بزرگ را آفریدگار خود می داند. و همین است مراد این آیه که: ((اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ خواهند گفت: خدا)).

(۷۹)

و در روایات مشهور دیگری است وارد است که: ((فطرت همان توحید است)). (۸۰)

و به سند خود را از ابن عمر روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ((کودکان خود را به خاطر گریه کردن آنها ننزید، زیرا گریه آنان چهار ماه گواهی به یکتاپرستی خدا، چهار ماه درود و صلوات بر پیامبر و خاندان او، و چهار ماه دعا در حق پدر و مادر خود است)). (۸۱) در ((کافی)) نیز نظیر این روایت نقل شده است. (۸۲)

(شاید سرّ مطلب این است که: کودک تا چهارماه جز خدای بزرگ که آفرینش وی بر اساس معرفت و یگانه دانستن اوست دیگری را نمی شناسد. از این رو گریه اش توسل و پناه بردن به خدای تنهاست، و همین گواهی او به یکتایی خداست.

در چهارماه بعد مادر خود را نیز می شناسد ولی تنها از آن جهت که وسیله اغتذاء اوست نه از آن جهت که مادر وی است. از این رو غالباً در این مدت شیر را از سینه دیگری نیز می مکد. پس در این مدت، بعد از خدا فقط کسی را می شناسد که میان وی و خداوند وسیله ارتزاق اوست، ارتزاقی که به طور طبیعی مکلف به دریافت آن است، و فقط از آن جهت که وسیله است نه چیز دیگر. و معنای رسالت همین وساطت است. لذا گریه اش در این مدت، در واقع گواهی به رسالت است.

و در چهارماه بعد، پدر و مادر خود را می شناسد و خود را در روزی نیازمند به آن دو می بیند و گریه اش توسل و التجاء به آن دو نفر است. از این رو گریه اش در این مدت، در حقیقت دعا برای سلامتی و بقای آنهاست.)

از بیانات گذشته روشن شد که هر نوزادی بر اساس فطرت متولد میشود و این پدر و مادرند که او را به پرستش آیین یهود یا مجوس یا نصاری سوق می دهند، چنانکه در حدیث نبوی وارد است. (۸۳) از این رو در ترک کسب معرفت خدا معذور بوده، به همان معرفت فطری خود واگذار شده، صرف اقرار زبانی به وجود خدا از آنها پذیرفته و پسندیده است و در این زمینه مکلف به استدلال علمی نیستند (تحقیق این مطلب در محل خود خواهد آمد).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ((من مأمورم با مردم سر اقرار زبانی به یگانگی خدا کارزار کنم)). (۸۴)، (۸۵)

بنابراین تعمق و استدلال، به منظور بصیرت بیشتر بوده و ویژه گروهی خاص و به جهت پاسخگوئی و رد شبهات گمراهان است. از اینروست که پیامبران صلی الله علیه و آله مأمورند که منکر وجود آفریدگار را ابتداء و بدون آنکه او را توبه دهند و بدون توبیح به قتل رسانند، زیرا چنین کسی یکی از ضروریات و امور بدیهی را انکار ورزیده است.

یکی از عرفا و اهل توحید را از دلیل بر اثبات وجود آفریدگار پرسیدند، گفت: ((روشنی صبح ما را از چراغ بی نیاز ساخته است

((۸۶))

بدانکه افهام و عقول مردم در قبول مراتب شناخت حق و تحصیل آرامش و اطمینان به او از نظر اندازه و کیفیت ، شدت و ضعف ، تندی و کندی و حال و علم و کشف و عیان ، متفاوت است هر چند که اصل شناخت خداوند فطری و بدیهی است یا با کمترین اشاره و توجهی بدان راه برده می شود.

پس هر که اهل هدایت بوده راه ویژه ای به سوی شناخت پروردگار دارد که خدای بزرگ به آن هدایتش فرموده است . از این رو که : راههای به سوی خدا به عدد انفاس (یا نفوس) خلاق است ، که : هم درجات عند الله (۸۷) ((هر کدام نزد خدا درجه ای دارند)). و یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات (۸۸) ((...که خداوند مؤمنان شما و کسانی را که دانش به آنان عطا شده به درجاتی بالا برد)).

فصل ۷. علت نارسایی افهام در شناخت خدا

یکی از دانشمندان گوید (۸۹): ((بدان که بارزترین و آشکارترین موجودات ، خدای بزرگ است . و این اقتضا دارد که شناخت خداوند نخستین شناخت بوده ، پیش از هر شناخت دیگری به ذهن رسیده و برای خردها آسان تر باشد(۹۰)، و حال آنکه مطلب را عکس این می بینیم . ناگزیر باید علت آن را بیان داریم .(۹۱)

آشکار بودن وجود خدا

اینکه گفتیم : بارزترین و آشکارترین موجودات ، خدای بزرگ است به جهت معنایی است که با یک مثال خواهی فهمید: هرگاه انسانی را مشاهده کنیم که به طور مثال می نویسد یا دوزندگی می کند، بارزترین چیزی که نمودار می شود این است که وی زنده است . پس حیات و علم و توانایی او بر نوشتن یا دوختن ، از سایر صفات آشکار و نهان او در نزد ما هویداتر است . زیرا از صفات درونی او از قبیل شهوت و خشم و بردباری و سلامتی و بیماری ... خبری نداریم ، و از صفات ظاهری او برخی را نمی شناسیم و در کیفیت برخی دیگر مانند اندازه ، رنگ ، پوست و... تردید می کنیم ، اما حیات ، قدرت ، اراده و علم او در نزد ما از هر چیزی آشکارتر است بدون آنکه با چشم خود صفات مذکور را دیده باشیم ، زیرا این صفات اساسا قابل احساس با حواس پنجگانه نیستند.

و نیز شناخت صفات مذکور تنها از یک طریق که همان نویسندگی یا دوزندگی و حرکت اوست امکان پذیر است ، و اگر به همه موجودات عالم جز همان شخص بنگریم هرگز به آن صفات او پی نخواهیم برد. ولی با اینکه یک دلیل بیشتر بر وجود این صفات در او وجود ندارد آنها از ظهور و وضوح فراوانی برخوردارند. بنابراین آنچه ما با حواس ظاهر و باطن خود مشاهده و ادراک می کنیم از سنگ و کلوخ و گیاه و درخت و حیوان و آسمان و زمین و ستاره و خشکی و دریا و آتش و هوا و جوهر و

عرض ، همگی به ضرورت گواه بر وجود خداوند و قدرت و علم و سایر صفات او هستند، بلکه نخستین گواه بر وجود او هستی خود ما و اجسام و اصناف و دگرگونی حالات و تغییر دلها و جمیع احوال گوناگون ما در حرکات و سکناات است . همچنین آشکارترین معلومات ما هستی خود ماست ، سپس آنچه با حواس پنجگانه احساس نموده و پس از آن مُدْرکاتی است که از راه بینش باطنی و عقل خویش به درک آنها نائل شده ایم . ولی همه این مدرکات ما یک ادراک کننده و یک گواه و یک دلیل بیشتر ندارد، و حال آنکه همه موجودات جهان ، گواهان گویا و دلائل گواهی دهنده ای بر وجود آفریننده و مدبر و گرداننده و محرک خود هستند و بر علم و قدرت و لطف و حکمت او رهنمون اند و موجودات قابل ادراک بشمارند. حال اگر حیات نویسنده با اینکه بیش از یک گواه ندارد که حرکت دست اوست ، برای ما آشکار است ، پس چگونه خدایی که چیزی در عالم هستی - چه در وجود خود ما و چه بیرون از آن - تصور نمی شود مگر اینکه گواه وجود عظمت و جلال اوست ، در نظر ما آشکار و روشن جلوه نمی کند؟! در حالی که هر ذره ای به زبان حال خود گویای این است که ((هستی او از خودش نیست و حرکتش به خودی خود صورت نمی پیوندد بلکه نیازمند هستی بخش و حرکت دهنده ای است))، و نخستین گواه آن ترکیب اعضا و جفت شدن استخوانها، گوشتها، اعصاب ، رشد موها و تشکل اعضا و دیگر اجزای ظاهر و باطن ماست . چه به خوبی می دانیم که اینها به خودی خود گرد هم نیامده اند همان طور که دست نویسنده به خودی خود به حرکت درنیامده است .

علت پوشیده بودن خداوند

اما از آنجا که در جهان هستی چیزی که با حواس ظاهری و قوای باطنی ادراک می شود نمانده و هیچ حاضر و غایبی نیست جز اینکه گواه هستی خدا و معرف اوست ، ظهور و بروز خداوند بزرگ نموده و در نتیجه همه خردها مبهوت مانده و در دهشتی عظیم از ادراک او فروافتاده اند.

پس آنچه که خردهای ما از فهم و دریافت آن ناتوان می ماند به موجب دو علت است :

یکی : غموض و پوشیده بودن ذاتی آن است ، و مثال آن بر کسی پوشیده نیست .

دیگر: غایت ظهور و بروز داشتن آن است . مثلا خفاش در شب می بیند و در روز نمی بیند، اما نه از آن جهت که روز یک چیز مخفی و پوشیده است ، بلکه از جهت شدت ظهور آن است (۹۲). زیرا چشم خفاش ضعیف بوده و نور خورشید به هنگام تابش خود بر آن غلبه می کند. پس دو عامل یکی شدت نور و ظهور خورشید و دیگر ضعف بصر خفاش مانع دیده شدن خورشید گشته است . از این رو خفاش روزها چیزی را نمی بیند تا آنکه تاریکی با نور در آمیزد و از ظهور نور کاسته گردد.

همچنین خردهای ما در نهایت ضعف ، و جمال حضرت الهی در نهایت اشراق و تابش است و سراسر هستی را تحت پوشش ظهور خود گرفته به طوری که ذره ای در ملکوت آسمانها و زمین از تحت ظهور وی بیرون نیست (۹۳)، از همین روست که ظهور او موجب خفا و پوشیدگی حضرتش گردیده است . منزه است خدایی که به تابش نور خود محبوب است و به موجب شدت ظهور، از دیده بصیرت و چشم سر مستور.

از اختفای ذات حق در اثر شدت ظهور شگفت منما، که چیزها با ضد خود آشکار می شوند، و البته ادراک چیزی که وجودش عام است به گونه ای که ضدی برایش تصور نیست مشکل است . اگر اشیاء در دلالتشان مختلف بودند، برخی دلالت داشتند و برخی نه ، این تفرقه به زودی قابل ادراک بود، ولی چون در دلالت خود یکسانند کار دشوار گردیده است .

به طور مثال : نور خورشید بر زمین می تابد. ما می دانیم که نور خورشید یکی از اعراض است که در زمین رخ می دهد و به هنگام پنهان شدن خورشید زایل می شود حال اگر خورشید پیوسته بر زمین می تابید و غروب نمی کرد، چنین می پنداشتیم که اجسام جز همین رنگهای ویژه خود چون سیاهی ، سفیدی و... در چیزهایی سپیدرنگ تنها سپیدی مشاهده می کنیم ، ولی خود نور را به تنهایی ادراک نمی کنیم . اما به محض اینکه خورشید غروب کرد و همه جا را در سیاهی نشانده، فرق میان این دو حالت دانسته شده پی می بریم که روشنی اجسام به سبب نوری بوده که بر آنها تابیده بود، و در وقت غروب که نور، ترک آن ها کرده است هیئت و صفت دیگری به خود گرفته اند. و از این رو با معدوم شدن نور، به وجود آن پی می بریم ، و اگر نور معدوم نمی شد ما از وجود آن آگاه نمی شدیم مگر با زحمت و سختی فراوان ، زیرا در آن صورت اجسام را شبیه یکدیگر می دیدیم ، و در نور و ظلمت بدون تفاوت می نمودند.

این بیان درباره نور است که آشکارترین محسوسات است . حال چیزی که خودش ذاتا آشکار است و آشکار کننده غیر خود نیز هست ، بنگر که اگر ضد آن وجود نداشته باشد چگونه به سبب ظهورش امر آن مبهم می ماند!

بنابراین پروردگار متعال آشکارترین امور است و ظهور هر چیزی به اوست ، و اگر او را غیبت یا نیستی می بود همانا آسمانها و زمین منهدم می گشت و عالم ملک و ملکوت تباہ می شد، و در آن صورت فرق میان دو حالت ادراک می گردید. و اگر پاره ای چیزها به سبب او و پاره ای به سبب دیگری موجود می شد فرق میان دو چیز در دلالت خود بر وجود او ادراک می گردید، ولی دلالت او در تمام چیزها یکسان است و وجود او در تمام احوال دائم بوده و خلاف آن محال است . از این رو شدت ظهور، موجب پوشیدگی و پنهانی آن می باشد، و علت نارسایی افهام در ادراک او همین است .

اما کسی که دیده باطنش قوی است ، و نیروی او به سستی نگراییده ، چنین کسی در حال اعتدال امرش جز خداوند و افعال او چیز دیگری مشاهده نمی کند، و افعال او را نیز اثری از آثار قدرت او می بیند، لذا تابع او بوده و وجود حقیقی ندارند، و وجود تنها از آن ذات یگانه و حقی است که وجود افعال وابسته به اوست . و کسی که دارای چنین حالی بوده باشد به هیچ وجه فعلی نمی نگرد جز اینکه فاعل آن را در آن می بیند، و از خود فعل از آن جهت است که آسمان یا زمین یا حیوان و یا درخت است صرفنظر نموده بلکه از آن جهت است که مصنوع است به آن نظر می کند، بنابراین نظرش از فاعل که خداوند است به غیر او تجاوز نمی نماید، مثل کسی که به شعر، خط یا تصنیف انسانی نگاه می کند و شاعر و نویسنده را در آن می بیند و به آثار او از آن حیث که آثار اوست نگاه می کند نه از آن حیث که مرکب و عقص و زاج است که بر کاغذ سپیدی نگاشته شده ؛ و در این صورت به غیر نویسنده نظر نداشته است .

تمام جهان تصنیف خدای متعال است ، پس هر که جهان را از آن جهت که فعل خداست بنگرد، و آن را از آن جهت که فعل خداست بشناسد، و از آن جهت که فعل خداست به آن مهر ورزد، در این صورت جز به خدا نظر ندوخته و جز خدا را نشناخته و جز به خدا مهر نورزیده است . و چنین کسی موحد حقیقی است که جز خدا نمی بیند، بلکه خود را از آن جهت که خودش است در نظر نمی آورد بلکه از آن جهت که بنده خداست می نگرد. و چنین کسی است که گویند: فانی در توحید شده و از خود فانی گردیده است . و گفتار آن کس که گفته : ((ما به خود بودیم ، از خود فانی شدیم و بدون خود باقی ماندیم)) اشاره به همین مطلب است . (۹۴)

عامل اول : نارسایی بیان علما

اینها اموری است که نزد اهل بصیرت معلوم است و صرفا به این دلیل مشکل نموده که ضعف افهام از ادراک آن ناتوان بوده ، و توانایی دانشمندان در توضیح و بیان آن به عباراتی که فهم مقصود را برای افهام آسان کند، نارسا بوده است ، یا اساسا سرگرم کار خویش بوده و اعتقاد داشته اند که بیان این گونه مطالب به کار دیگران نمی آید. و همین ، علت نارسایی افهام از شناخت خدای متعال شده است .

علاوه بر این ، انسان مدرکات و معلومات خود را که همگی گواه بر وجود خدایند در کودکی که عقل او کار نیفتاده است اندک اندک به دست می آورد، ولی چون شدیداً سرگرم شهوات خود بوده و با این مدرکات و محسوسات خود انس پیدا کرده و خو گرفته است از این رو اهمیت آنها به جهت طول انس و ممارست ، از دلش ساقط شده است (و از آثار شگفتی که در آنها به کار رفته به وجود آفریننده اش راه نمی برد). به همین دلیل اگر در راه ناگهان چشمش به حیوان عجیبی و غریبی

بیفتند یا یکی از کارهای خارق العاده الهی را که با آنها مائنوس نبوده ببینند، طبعاً زبان او به معرفت حق جاری شده و گوید: سبحان الله! در حالی که در طول روز اندام خود و اعضا و جوارح و سایر حیواناتی را که با آنها سروکار دارد - و همگی گواه قطعی بر وجود خدا هستند - می بیند ولی به جهت انس بسیاری که با آنها دارد اصلاً گواهی اینها را احساس نمی کند. از این رو اگر کور مادرزادی به سنی برسد که بتواند بیندیشد سپس پرده از چشمش برداشته شود و ناگهان یک نظر به آسمان و زمین و درختان و گیاهان و حیوانات بیندازد، از فرط تعجبی که از گواهی این شگفتیها بر آفریننده خود به او دست می دهد بیم آن می رود که عقلش از دست برود.

عامل دوم: شهوات

این علت و علل دیگری از این قبیل به علاوه فرورفتن در شهوات، راه روشن شدن خلق از انوار معرفت و شناوری در دریا‌های پهناور شناخت را به روی آنان بسته است. و حقایق روشن وقتی مطلوب واقع شوند و بخواهند تعریف شوند عصیان می کنند و تعریف آنها به آسانی دست نمی دهد. آری سر این مطلب این است و باید حقیقت آن را دریافت. از این رو گفته اند:

لقد ظهرت فلا تخفی علی احد

الا علی اكمه لا يعرف القمر

لن بطنت بما اظهرت محتجبا

و كيف يعرف من بالعرف استترا

((حقاً تو پیدایی و بر کسی پوشیده نیستی، مگر بر نابینایی که خبری از ماه ندارد.))

((ولی با آنچه پدیدار ساخته ای محبوب و پوشیده مانده ای؛ چگونه شناخته شود آن که با شناخت مستور گشته است.))

پایان کلام آن دانشمند.

در کتاب ((توحید)) به سند خود از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است: ((بین او و آفریدگانش جز خود آفریدگان حجابی نیست . بی پرده ستبری در نهانی عمیق نهفته است ، و بی پوشش کلانی خود را در پرده داشته است .)) (۹۵)

از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نظیر همین مضمون رسیده است . و نیز از آن حضرت مروی است : ((خداوند برای بندگانش تجلی کرد بی آنکه او را ببینند، و خود را به آنان نمایاند بی آنکه بر آنان تجلی نماید)). (۹۶)، (۹۷)

در سخنان حسین بن علی علیه السلام در یکی از دعاهاى ایشان آمده است (۹۸): ((چگونه با چیزی که در وجود خود نیازمند توست بر وجود تو استدلال شود؟ آیا غیر تو بیش از تو نمایان است تا نمایاننده تو باشد؟ کی غایب بوده ای تا به دلیلی نیازمند باشی ؟ و کی دور بوده ای تا آثار و نشانه ها رساننده به تو باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند (با این حال) که پیوسته مراقب آن بوده ای ! و زیانبار است سودای بنده ای که بهره ای از مهر خویش بدو نبخشیده ای !!))

و نیز فرموده : ((خود را به هر چیزی شناسانده ای ، پس چیزی ناآشنای تو نیست .))

و نیز فرموده : ((خود را در هر چیز به من شناسانده ای و تو را در همه چیز پیدا دیده ام . پس تو برای هر چیز پیدایی .))

فصل ۸. عدم امکان شناخت ذات حق تعالی

بدان که به معرفت حقیقی خداوند کسی جز ذات مقدس خودش نائل نمی گردد، زیرا تمام آفریدگان جز این نمی شناسد که این عالم منظم و استوار نیازمند به آفریننده ای مدبر، زنده ، دانا، شنوا، بینا و توانا است . و این شناخت دارای دو جنبه است : یکی مربوط است به دارنده این شناخت ؛ و آنچه او می داند این است که او به مدبری نیازمند است .

و طرف دیگر مربوط است به خداوند، و آنچه او در این زمینه می داند یک سلسله نامهایی است که از یک سری صفات اشتقاق یافته و دخلی در حقیقت ذات و ماهیت خداوند ندارد. زیرا ثابت است وقتی کسی به چیزی اشاره کند و بگوید: این چیست ؟ و در پاسخ او یک سری نامهای مشتق آورده شود، در واقع پاسخی به او داده نشده است . مثلاً اگر شخصی به حیوانی اشاره کند و بگوید: این چیست ؟ و شنونده بگوید: دراز است یا سفید است یا بیناست ؛ یا مثلاً به آب اشاره کند و بگوید: این چیست ؟ پاسخ دهد: سرد است ؛ یا به آتش اشاره کند، در پاسخ بگوید: گرم است ؛ البته روشن است که پاسخ دهنده پاسخ سؤال او را که سؤال از ماهیت و چیستی این چیزهاست نداده است .

در صورتی که شناخت واقعی یک چیز شناخت حقیقت و ماهیت و چیستی آن است نه شناخت یک سلسله نامهای مشتق . زیرا وقتی می گوییم : ((فلان چیز گرم است .)) حقیقت آن چیز را بیان نکرده ایم ، بلکه معنای سخن ما این است که یک

چیز مبهمی وجود دارد که دارای صفت حرارت است. و همین طور وقتی می‌گوییم: توانا و داناست، معنایش این است که یک چیز مبهمی هست که دارای صفت علم و قدرت است.

و اینکه در وصف حق تعالی می‌گوییم: ((او واجب الوجود است)) به این معناست که او از فاعل بی‌نیاز است. و بازگشت این معنا به این است که سبب و علت داشتن را از او سلب کرده ایم. و اینکه می‌گوییم: ((هر موجودی از او وجود یافته است)) بازگشتش به این است که همه افعال (یعنی موجودات) به او وابسته‌اند. و اگر کسی بپرسد: این چیست؟ و ما در پاسخ بگوییم: ((فاعل است)) این پاسخ سؤال او نیست، چه برسد به اینکه بگوییم: ((او چیزی است که سبب و علت ندارد)). زیرا همه این پاسخها خبر از غیر ذات او و خبر از تعلق همه اینها به ذات اوست، چه پاسخ اثباتی باشد یا سلبی. و همه این پاسخها در مورد اسماء و صفات و نسبتها است (نه حقیقت ذات).

بنابراین نهایت مرتبه شناخت عارفان این است که بدانند از شناخت خداوند عاجزند و حقیقه بدانند که خدا را نمی‌شناسند، و بدانند که هرگز شناخت خداوند میسر نیست، و محال است که کسی بجز ذات مقدس حق، به کنه صفات ربوبی پروردگار شناخت حقیقی پیدا نماید. (۹۹) و هرگاه این شناخت به کشف برهانی - همان طور که گفتیم - برایشان کشف شد، همانا به شناخت او دست یافته‌اند، یعنی به مرتبه ای از شناخت که در توان خلق است و در حق آفریدگان امکان آن هست، نائل آمده‌اند. و همین است معنای گفتار آن کس که گفته: ((پی بردن به عجز از شناخت، خودش شناخت است)). بلکه همین معنی مورد نظر سرور بشر صلی الله علیه و آله بوده است که فرمود: ((خداوندا) من احاطه بر ثنای تو ندارم، تو آن گونه ای که خود بر خود ثنا کرده ای (۱۰۰)). مراد حضرت این نیست که شناختی به خدا پیدا کرده است که زبان را یارای بیان آن نیست، بلک معنایش این است که: من احاطه به محمدها و صفات الوهیت تو ندارم، و تنها تو به آن محیط هستی. و نیز فرموده است: ((خداوند از دید عقل پوشیده است همان گونه که از دید سر (۱۰۱) و ساکنان ملاء اعلی در طلب اویند همان گونه که شما)).

اینجاست که مخلوق از اندیشه در ذات حق جز سرگردانی و دهشت بهره ای نمی‌برد. اما گسترش شناخت در مورد اسماء و صفات امکان پذیر است، و اختلاف درجات فرشتگان و پیامبران در شناخت خداوند نیز از همین جا ناشی می‌شود. زیرا کسی که اجمالا همین قدر می‌داند خداوند عالم و قادر است، مانند کسی نیست که نشانه‌های شگفت آور خدا را در ملکوت آسمانها و زمین و در آفرینش ارواح و اجساد مشاهده نموده، و بر بدایع و ظرافتهای جهان خلقت و عجایب و غرایب صنعت الهی آگاهی پیدا کرده و در تفصیل آن دقت نظر به کار برده و دقایق اسرار و رموز را بررسی نموده و لطایف و ظرافتهای

تدبیر را به دست آورده و به تمام صفات فرشته وش که به قرب الهی می رسانند متصف گشته ، و نه تنها این صفات را شناخته و فهمیده بلکه خود را بدان آراسته داشته است و این چنین دو کسی نه تنها مانند هم نیستند بلکه فاصله بیشماری میان آن دو وجود دارد و در اجمال و تفصیل و مقدار و اندازه این گونه شناخت ، درجات افراد متفاوت می شود. این بیان خلاصه گفتار یکی از عالمان - قدس الله اسرارهم - است ، و در آینده نزدیک به خواست خدا بیاناتی به ویژه در فرمایشات امیر مؤمنان علیه السلام خواهد آمد که پایه های بیانات گذشته را استوارتر ساخته و حقایقش را مسلم تر می دارد.

باب دوم : در یگانگی خداوند

لا اله الا هو، کل شیء هالک الا وجهه

(قصص / ۸۸)

((معبودی جز او نیست ، هر چیزی تباه شدنی است مگر وجه او))

فصل ۱. یگانگی خداوند از طریق نقل

در کتاب ((توحید)) با سند خود از شریح بن هانی روایت کرده است : ((در جنگ جمل مردی اعرابی (بیابانگرد) در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گفت : ای امیرمؤمنان ، آیا تو می گویی خداوند یگانه است ؟ مردم بر او هجوم آورده ، گفتند: ای اعرابی مگر نمی بینی که امیرمؤمنان در چه تشویش خاطری به سر می برد؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: رهائش کنید، زیرا آنچه این اعرابی می خواهد همان است که ما از این گروه می خواهیم . سپس فرمود: ای اعرابی ، این سخن که ((خداوند یگانه است)) چهار صورت دارد، دو صورت آن بر خداوند روا نیست ، و دو صورت دیگر درباره خداوند ثابت است .

اما دو صورتی که بر خداوند روا نیست ، یکی آن است که گوینده ای گوید: او یگانه است ، و مقصودش واحد عددی باشد.

این روا نیست . زیرا آنچه دومی ندارد در باب اعداد داخل نمی شود، ندیدی آن کس که گفت : ((خداوند یکی از آن سه

(افنوم) است)) کافر است ؟

و دیگری آن است که گوینده ای گوید: او یکی از مردم است ؛ و مرادش از این سخن واحد نوعی از اجناس باشد. این نیز بر

خدا روا نیست . زیرا این تعبیر همسان دانستن خدا با غیر اوست ؛ پروردگار ما از این معنا برتر و بالاتر است .

لذا دو صورتی که درباره خدا ثابت است ، یکی این است که گوینده ای گوید: او یگانه است و در میان اشیاء همسانی برای او نیست . پروردگار ما چنین است . و دیگر آنکه گوید: پروردگار ما - عزوجل - احدی المعنی است ، یعنی نه در وجود خارجی قابل تقسیم است ، نه در عقل و نه در وهم و خیال . پروردگار ما چنین است .)) (۱۰۲)

فصل ۲. دلایل عقلی بر یگانگی خداوند

دلیل نقلی بر اینکه خدای سبحان به یکی از دو معنای درست فوق ، یگانه است در کتاب و سنت فراوان است ، و دلایل عقلی نیز بدین قرار است :

۱ - اگر خدای متعال در وجود خارجی یا در عقل و یا در وهم قابل تقسیم بود. نیازمند می بود؛ زیرا هر چیزی که دارای اجزاء است به سبب جزء خود قوام می یابد، و با تحقق یافتن آن جزء تحقق می پذیرد، و به جزء خود نیازمند است . حال آنکه خدای سبحان از همه عالمیان بی نیاز است .

۲ - اگر خداوند را اجزایی بود، معلوم است که جزء او مقدم بر او و پیش از او بود، و در این صورت آن جزء از خود خدای سبحان به الوهیت شایسته تر بود (زیرا مقدم بر اوست) . و از همین جا ظاهر می شود که : وجود خداوند چیزی ورای ذات مقدس او و زاید بر آن نیست ، بلکه ذات او عین و حقیقت وجود صرف است که غیر قابل تقسیم است نه در وهم ، نه در عقل و نه در عین خارجی (یعنی خداوند مرکب از دو جزء وجود و ماهیت نیست بلکه حقیقت ذات او صرف وجود است . و این همان صورت چهارم از صور فوق است .)

و چون چنین است به آن معنای دیگر (معنای سوم) نیز یگانه است ، یعنی نه شریک دارد و نه شبیه و نظیری برای او هست ؛ زیرا یک چیز صرف و بسیط تعدد بردار نیست . چه خوب گفته اند که : ((صرف وجود آن است که چیزی از آن کاملتر نباشد، هر زمان دومی آن را فرض کنی (یا هر زمان دوباره او را تصور کنی) ، چون نیک بنگری خواهی دید که همان اولی است ؛ زیرا در صرف شیء و شیء محض و بسیط تمایزی وجود ندارد)). اینجاست که : شهد الله انه لا اله الا هو (((ذات) خداوند گواهی می دهد که خدایی جز او نیست)).

یکی از علما فرموده : ((تنها موجود خدای سبحان است ، زیرا جز او موجودی نیست ، چه تمام اشیاء جهان اثری از آثار اوست و قوام ذاتی ندارد بلکه قائم به خداست ، پس با او و در عوض او موجودی نیست . زیرا معیت موجب مساوات در رتبه است و مساوات در رتبه موجب نقصان کمال است ، بلکه کمال از آن کسی است که در رتبه خود نظیری نداشته باشد. همان گونه که درخشش خورشید در سراسر آفاق نقص خورشید نیست بلکه از کمالات اوست ، و نقصان خورشید تنها به وجود خورشید

دیگری است که هم سطح او بوده و در رتبه با او مساوی باشد. همچنین وجود هر چه در عالم است مربوط به تابش انوار

قدرت اوست ، از این رو تابع است . پس معنای ربوبیت ، یگانگی در وجود است ، و این کمال است . (۱۰۳)

فصل ۳. چند دلیل دیگر

۳ - و دیگر از دلایلی که گفته شده آنکه : اگر ذات خداوند من حیث هو و از آن جهت که ذاتا بی نیاز است اقتضا دارد که به

صورت فعلی باشد، پس صحیح و معقول نیست که بتواند غیر آن باشد. و اگر به سبب دیگری این گونه شده است ، پس

نیازمند است ، در حالی که خداوند برتر از آن است که نیازمند باشد، پس خدایی جز او نیست .

۴ - دلیل دیگر: اگر واجب الوجود متعدد باشد، امتیاز هر کدام از دیگری به نفس وجه مشترک و به لازم آن نمی تواند باشد،

و این روشن است ، و به عارض غریب هم نمی تواند باشد، زیرا (فرض این است که) فراسوی آنها مخصصی وجود ندارد. و

اگر یکی از آن دو خودش یا دیگری را تخصیص زند، بنابراین می باید هر دو قبل از تخصص ، دارای وجودی منحاز و

متعین بدون داشتن مخصص باشند، و این محال است . پس خداوند را همتایی نیست .

۵ - دلیل دیگر: واجب الوجود یا این است که ذاتش اقتضای وحدت دارد، پس جز واحد نمی تواند باشد. یا ذاتش اقتضای

تعدد دارد، بنابراین در واحد یافت نمی شود، و چون واحد نباشد متعدد نیز نمی تواند بود. و یا اینکه ذاتش نه اقتضای وحدت

دارد و نه اقتضای تعدد، پس نسبت مراتب اعداد به او مساوی است ، بنابراین تعین (واحد یا متعدد شدن) باید به سبب

مرجعی باشد، و در این صورت واجب الوجود نیازمند به آن می شود؛ یا اینکه مرجعی در کار نباشد، پس ترجیح بلامرجح

لازم می آید (که عقلا محال است)؛ پس خداوند را همسانی نیست .

۶ - دلیل دیگر: اگر واجب الوجود متعدد باشد، یا این است که هر کدام از آن دو یا یکی از آنها به دیگری نیازمند است ، که

بنابراین بی نیاز مطلق و وجود تام و کامل نمی باشد؛ و یا این است که یکی از دیگری بی نیاز است ، بنابراین آن یکی که به

او نیازی نیست فاقد کمال ذاتی است که نیاز هر چیزی به اوست ، و خود در تحصیل آن کمال نیازمند به غیر است ، و در

اینجا همان محذور (نیازمندی یکی از دو ذات) لازم می آید. پس دو خدا برای خود نگیرید، که تنها او خدای یگانه است

(۱۰۴).

۷ - دلیل دیگر: در فرض تعدد، لازم می آید که اثر هر کدام از آنها ممکن است عینا اثر آن دیگری باشد، زیرا هر دو دارای

یک حقیقت اند که همان وجود تام و کامل است ؛ پس نسبت دادن آن اثر به یکی از آن دو موجب ترجیح بلامرجح است . و

فرض صدور آن اثر از هر دو، موجب صدور یک امر واحد شخصی از علل متعدد است؛ و این هر دو فرض محال است. اینجاست که: اگر در آسمانها و زمین خدایانی غیر از ((الله)) می بود، همانا تباه گردیده و هرگز ایجاد نمی شدند. (۱۰۵) فصل ۴. وحدت نظام عالم

۸ - دلیل دیگر: گفته اند: همان گونه که پیوند اعضای یک انسان که در رشته واحدی به هم پیوسته و هر کدام از دیگری بهره مند است با همه اختلاف و امتیازی که میانشان وجود دارد، دلیل بر این است که مدبر و نگهدارنده آن از پاشیدگی، نیرویی واحد و مبداء ی یگانه است، همچنین ارتباط موجودات با یکدیگر با پیوند حقیقی و انتظام حکیمانه ای که میان آنها برقرار است دلیل بر این است که آفریننده و مدبر و نگهدارنده پیوند آنها از گستگی، یک واحد حقیقی است که آسمانها و زمین را از زوال پذیری نگه داشته است؛ چرا که اگر با او خدای دیگری می بود آفرینش هر کدام از دیگری ممتاز می شد؛ و در نتیجه آن ارتباط و پیوستگی می رفت. و هر کدام بر دیگری برتری می جست؛ (آری) خداوند از آنچه مشرکان وصف می کنند منزّه است. (۱۰۶)

از مولایمان امام صادق علیه السلام پرسش شد: دلیل بر اینکه خدا یکی است، چیست؟ فرمود: اتصال و یگانگی تدبیر و کمال آفرینش؛ چنانکه خدای بزرگ فرموده: لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا (۱۰۷) ((اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر خدا می بود، همانا تباه می شدند)). (۱۰۸)

و مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در سفارشات خود به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: فرزندانم! بدان که پروردگار تو را شریکی بود، همانا پیامبران و فرستادگان او نزد تو می آمدند، و آثار ملک و سلطنت او را می دیدی، و کارها و صفات او را می شناختی. اما او خدای یگانه است همان گونه که خودش (این گونه) خود را وصف نموده؛ هرگز کسی با او در ملکش تضاد و نزاعی نتواند داشت، و او زوال نخواهد پذیرفت. (۱۰۹)

باب سوم: در تنزیه خدای سبحان (از آنچه او را شایسته نیست)

سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا

(اسراء / ۴۳)

((او منزّه و برتر است، برتری بزرگ، از آنچه مشرکان گویند)).

فصل ۱. تنزیه خدا از طریق نقل

در کتاب ((کافی)) و ((توحید)) با سند خود روایت کرده اند از مولایمان امام صادق علیه السلام که فرمود:

((همانا خداوند، عظیم و بلند پایه است به حدی که بندگان قادر بر توصیف او نبوده و به کنه و حقیقت او نمی رسند. دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را دریابد، و او باریکدان و آگاه است ، و به کیفیت و مکان و جهت وصف نمی گردد. چگونه او را به کیفیت وصف کنم حال آنکه اوست که کیفیت را کیفیت ساخته تا کیفیت گردیده است ، پس من کیفیت را از این رو که او برای ما کیفیت نهاده شناخته ام . یا چگونه او را به مکان داشتن وصف کنم حال آنکه اوست که مکان را مکان ساخته تا مکان گردیده است ، پس من مکان را از آن رو که او برای ما مکان ساخته شناخته ام . و چگونه او را به جهت داشتن وصف کنم ، و حال آنکه اوست که جهت را جهت ساخته تا جهت شده است ، پس من جهت را از آن رو که برای ما جهت ساخته شناخته ام . پس خدای متعال در هر مکانی داخل است (نه به دخول جسمانی) و از هر چیزی خارج است (نه به خروج جسمانی)، دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را دریابد، معبودی جز خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست ، و او باریکدان و آگاه است)) (۱۱۰)

و نیز با سند صحیح خود از آن حضرت روایت کرده اند که :

((خدای متعال از آفریدگانش جداست و آفریدگانش از او جدا هستند (تباین ذاتی دارند و هیچ چیز آنها شبیه یکدیگر نیست) و هر چه جز خدا نام ((چیز)) بر او نهاده شود مخلوق است ، و خداوند آفریننده هر چیز است)) (۱۱۱)

و نیز با سند خود از پدر آن حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که : از آنحضرت پرسش شد: آیا رواست که گفته شود: خداوند ((چیز)) است ؟ فرمود: آری ، (بدین نام) او را از دو حد و مرز بیرون می بری : مرز تعطیل (عدم امکان شناخت خدا) و مرز تشبیه (همگونی با غیر)؟ (۱۱۲)

مؤلف : گواه راستی این حدیث قول خدای بزرگ است که : قل ای شیء اکبر شهادة قل الله (۱۱۳) ((بگو چه چیزی

شهادتش بزرگتر است ؟ بگو: خدا)). (که در این آیه شریفه لفظا ((شیء)) (چیز) بر خداوند اطلاق گردیده است).

و با سند خود روایت کرده اند که از آن حضرت پرسش شد درباره حدیثی که روایت کنند: ((خدای بزرگ آدم را به صورت خود

آفرید))، فرمود: آن ، صورت نو پدید و آفریده شده ای است که خداوند آن را از میان سایر صورتهای آفریده شده برگزید و

اختیار نمود، آنگاه آن را به خود نسبت داد چنانکه کعبه و روح را به خود نسبت داده و فرمود: ((بیتی (۱۱۴) خانه من)) و فرمود:

و نفخت فیه من روحی (۱۱۵) ((از روح خود در او دمیدم)) (۱۱۶)

و با سند خود از یعقوب سراج روایت کرده اند که : به امام صادق علیه السلام گفتم : پاره ای از اصحاب ما (شیعیان) پندارند

که خداوند را صورتی مانند صورت انسان است . و دیگری گفته : خداوند در صورت جوان نوری است پیچیده مو و پرپشت .

امام صادق علیه السلام به سجده افتاد، سپس سر برداشت و فرمود: منزّه است خدایی که هیچ چیز مانند او نیست، و دیده ها او را در نیابد، و هیچ عملی به او احاطه نتواند نمود. هرگز نزاییده است، چرا که فرزند به پدرش ماند، و هرگز زاییده نشده، تا به پیشینیانش ماند، و هیچ یک از آفریدگانش همسر و همتای او نبوده است. خداوند بسی برتر است از همگونی با غیر خود)). (۱۱۷)

و نیز هر دو با سند خود از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کرده اند که گویند: بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدیم و این روایت را که ((محمد صلی الله علیه و آله پروردگار خود را در صورت جوانی راست قامت و آراسته و در سن جوانان سی ساله (که دو پایش در سبزه بود) مشاهده نمود)) برای حضرتش باز گفتیم، و نیز عرضه داشتیم که هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی (۱۱۸) قائلند که خداوند تا ناف تو خالی است و بقیه بدنش توپر است. حضرت در برابر خداوند به سجده افتاد، سپس فرمود: (خداوندا) تو منزهی، تو را نشناختند و یگانه ات ندانستند و از همین رو به وصف تو پرداختند. تو منزهی، اگر تو را می شناختند، تو را آن گونه که خودت وصف نموده ای وصف می نمودند. تو منزهی، چگونه به خود اجازه دادند که تو را به غیر تو تشبیه کنند! خداوندا، من تو را جز به آنچه خودت خوشتن را وصف نموده ای توصیف نمی کنم، و تو را به آفریدگانت تشبیه نمی نمایم. تو شایسته هر خیری هستی، پس مرا از قوم ستمگران قرار مده.

سپس به ما رو کرد و فرمود: هر چه را با وهم خویش تصور کردید، خدا را غیر از آن بدانید. (۱۱۹)

سپس فرمود: ما آل محمد راه میانه ایم، که غلوکننده و تندرو به ما نرسد، و کسی که در پی ماست از ما پیشی نگیرد. ای محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه که به عظمت پروردگارش نگریست، حضرتش در صورت جوانی راست قامت و آراسته و در سن جوانان سی ساله بود. ای محمد، پروردگار من بزرگتر و برتر از آن است که دارای صفات آفریدگان باشد. راوی گوید: گفتم: فدایت شوم، آن کس که پاهایش در سبزه بود که بود؟ فرمود: او محمد صلی الله علیه و آله بود، که چون با دیده دل به پروردگارش نگریست، خداوند او را در نوری مانند نور حجب قرار داد تا آنکه هر چه در آن حجب قرار داشت برایش آشکار شود. نور خداوند، برخی سبز رنگ است (چه سبزی!) و برخی سرخ رنگ است (چه سرخی!) و برخی سفید رنگ است (چه سفیدی!) و برخی به رنگهای دیگر است. ای محمد، ما تنها بدانچه کتاب و سنت بدان گواهی دهند قائلیم. (۱۲۰)

و با سند صحیح خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که : از آن حضرت درباره روایاتی که در زمینه دیدن خداوند روایت می شود پرسش شد، فرمود: خورشید یک جزء از هفتاد جزء نور کرسی ؛ کرسی یک جزء از هفتاد جزء نور عرش ؛ عرش یک جزء از هفتاد جزء نور حجاب ، و حجاب یک جزء از هفتاد جزء نور ستر (پرده) است ؛ اگر اینان راست می گویند (که می توان خدا را با چشم سر دید، بیایند) دیدگان خود را از این خورشید - زمانی که در پس ابر پنهان نیست - پر کنند (که هرگز نتوانند، پس چگونه می توانند خالق این خورشید را با چشم سر ببینند؟!)(۱۲۱)

و نیز با سند خود از احمد بن اسحاق روایت کرده اند که گوید: به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و در آن از مسأله رؤیت و اختلاف مردم در این باره پرسیدم ؛ حضرت در پاسخ نوشتند:

تا وقتی که میان بیننده و چیز مورد نظر هوایی که نور چشم در آن نفوذ کند وجود نداشته باشد رؤیت امکان پذیر نیست . پس هرگاه فضای میان بیننده و آن چیز منقطع شود رؤیت صورت نمی گیرد و در صورت رؤیت نیز بیننده و دیده شده (در داشتن مکان و جسمیت) شباهت می یابند، زیرا وقتی بیننده با دیده شده در سببی که موجب دیدن است (مکان داشتن و جسمیت) مساوی بود شباهت میان آن دو پیدا می شود و این همان تشبیه است (که خداوند از آن منزه است) زیرا اتصال میان اسباب و مسببات حتمی است .(۱۲۲)

مؤلف : رؤیتی که نسبت به خدای بزرگ ناممکن است رؤیت با چشم است ، و اما رؤیت دل نسبت به خداوند ممتنع نیست ، و آیات و اخباری که بر امکان و جواز رؤیت دلالت دارند بر همین معنی حمل می شوند. دلیل این مطلب روایات زیر است : در کتاب ((توحید)) به سند حسن از مرآزم روایت کرده است که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را با چشم دلش مشاهده کرد.(۱۲۳)

و در همان کتاب با سند خود روایت دیگری را از آن حضرت آورده است که : مگر نشنیده ای که خدای بزرگ فرموده : ما کذب الفواد ما رأی (۱۲۴) ((دل ، آنچه را دید دروغ و خطا نبود)). خداوند را با چشم سر ندید بلکه با چشم دل دید.(۱۲۵)

و نیز با سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : به آن حضرت (امام صادق علیه السلام) عرض کردم : مرا خبر ده از خدای بزرگ که آیا در قیامت ، مؤمنان او را می بینند؟ فرمود: آری ، همانا پیش از روز قیامت هم او را دیده اند. گفتم : چه وقت ؟ فرمود: آنگاه که به آنان فرمود: ((آیا من پروردگار شما نیستم ؟)) گفتند: ((چرا)).

سپس اندکی سکوت کرد، و باز فرمود: همانا مؤمنان او را در دنیا پیش از فرارسیدن روز قیامت می بینند. مگر تو او را در همین لحظه نمی بینی ؟ عرض کردم : فدایت شوم ، آیا این سخن را از شما بازگو بکنم ؟ فرمود: نه ، زیرا هرگاه این حدیث

را بازگویی و شخص منکری که معنی سخن تو را نمی فهمد انکار ورزد و چنین در نظر گیرد که این سخن قول به تشبیه است ، کافر شود؛ و حال آنکه دیدن با دل مانند دیدن با چشم نیست ؛ خداوند برتر است از آنچه تشبیه کنندگان و ملحدان او را بدان وصف می کنند.(۱۲۶)

و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت است که : او را دیدم ، شناختم آنگاه پرستیدم . من پروردگاری را که ندیده باشم نپرستیده ام .

و نیز فرمود: چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را پیش از آن دیدم .

فصل ۲. تشبیه و تنزیه

عقلهای سلیم و خردهای مستقیم همگی گواهند بر منزله بودن خدای متعال از آنچه شایسته جناب مقدس او نیست ، چون جسمانیت ، صورت داشتن ، حرکت و انتقال ، حلول و اتحاد، محل حوادث بودن ، در جهت یا مکان یا زمانی قرار داشتن ، قابل رؤیت بودن با چشم ، یا درک شدن با یکی از حواس ، یا با پاره ای اندیشه ها به کنه او رسیدن ، و دیگر نقایصی که از صفات ممکنات و معلومات است .

دلایلی که در کتاب و سنت در این زمینه موجود است ، چه آنهایی که در گذشته آوردیم و چه آنهایی که ذکر نکردیم بیش از حد شمار است و مشهورتر از آنکه پوشیده بماند. ولی در برابر آنها، چیزهایی که ظاهراً دلالت بر تشبیه دارند نیز فراوان بوده و این موارد هم از کتاب و هم از سنت به حد تواتر موجود است .

برخی از مردم دلائل اول را پذیرفته و قسم دوم را تاویل نموده اند، و برخی به عکس . و حال آنکه در واقع و نزد اهل تحقیق ، منافاتی میان این دو قسم نیست ، زیرا نه تشبیه صحیح است و نه تعطیل . ولی چون فهم آنان از درک حق مطلب در این زمینه قاصر است - و انبیا، صلوات الله علیهم ، نیز با آنان به اندازه عقلشان سخن گفته اند - از این رو الفاظ را در ظاهر، متناقض با یکدیگر دیده و در این مورد سرگردان می مانند، مانند داستان کورها و فیل که مشهور است .(۱۲۷)

در کتاب ((توحید)) با سند خود از محمد بن عبید روایت کرده است که گفت : بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدم ، به من فرمود: به عباسی بگو از سخن گفتن در توحید و غیر آن دست بردارد و با مردم به آنچه می شناسند (و مورد پذیرش آنهاست (سخن گوید و از آنچه بدان انکار می ورزند دست بردارد.

چون درباره توحید از تو پرسیدند، همان گونه که خدای بزرگ فرموده بگو: قل هو الله احد... ((بگو خداوند یگانه است ، خداوند صمد (بی نیاز) است ، نه زاییده است و نه زاییده شده است ، و هیچ کس همتا و همسر او نیست))).

و چون از کیفیت و چگونگی او پرسیدند، همان گونه که خدای بزرگ فرموده بگو: لیس کمثله شیء (۱۲۸) ((هیچ چیز مانند او نیست)).

و چون از سمع و شنیدن پرسیدند، همان گونه که خدای بزرگ فرموده بگو: هو السميع العليم (۱۲۹) ((او شنوا و داناست)).
(آری) با مردم به آنچه می شناسند سخن بگو. (۱۳۰)

در تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود: ای احمد، اختلاف میان شما و یاران هشام بن حکم درباره توحید، چیست؟ گفتم: فدایت شوم، ما به صورت داشتن خداوند قائلیم به دلیل حدیثی که نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را در صورت جوانی دید. و هشام بن حکم قائل به جسم بودن خداست.

فرمود: ای احمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به سوی آسمان سیر داده شد و به سدره المنتهی رسید، در حجابها به اندازه ته سوزن شکافی روی داد، و از همانجا از نور عظمت آن اندازه که خدا خواست مشاهده نمود؛ و شما از این مطلب تشبیه را اراده کرده اید! ای احمد، این گونه سخنان را رها ساز، مبدا امر عظیمی به روی تو گشوده شود. (۱۳۱)

گفته می شود: راز اینکه دو گونه تعبیر درباره ذات اقدس الهی وارد شده این است که: ذات خدای سبحان از جهت اینکه از طرفی هم منزله از تشبیه است و هم از تنزیه، و از طرفی اسماء و صفات او دارای مراتب بوده و با اشیاء معیت دارد، به هر دو امر (تشبیه و تنزیه) متصف می شود، بدون هیچ فرقی، چنانکه در حدیث قدسی صحیح مورد اتفاق فریقین وارد است که: ((بنده پیوسته با انجام نوافل به من تقرب می جوید تا آنجا که او را دوست می دارم؛ و چون دوستش داشتم، گوش او می شوم که بدان می شنود و چشم او که بدان می بیند و دست او که بدان داد و دهش می کند...)) (۱۳۲) (که در این حدیث معانی از قبیل قرب، دوستی، شنیدن و دیدن و دست داشتن برای خداوند اثبات گردیده است).

و در کتاب ((توحید)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر این آیه شریفه: فلما اسفونا انتقمنا منهم. (۱۳۳) ((پس چون ما را به خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم)) فرمود: همانا خدای سبحان مانند ما خشم نگیرد، ولی دوستانی برای خود آفریده که خشم می گیرند و خشنود می شوند و مخلوق و مربوب هم هستند؛ پس خشنودی آنان را خشنودی خود و خشمشان را خشم خود قرار داده، زیرا ایشان را دعوت کنندگان به سوی خود و رهنمایان به خود قرار داده است. از این رو اینچنین شده اند (یعنی خشم و رضای آنان خشم و رضای خداست)، پس خشم و رضا آن گونه که به خلق خدا می رسد به خداوند راه ندارد، ولی معنای فرموده حضرتش در این مورد همین است.

همچنین خداوند فرموده: من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی الیه: ((هر کس یکی از دوستان مرا اهانت کند، تحقیقا به جنگ من برآمده و مرا به کارزار فراخوانده است))، و نیز فرموده: من یطع الرسول فقد اطاع الله (۱۳۴) ((هر کس از پیامبر اطاعت کند، تحقیقا خدا را اطاعت نموده است))، و فرموده: ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، ید الله فوق ایدیهم (۱۳۵): ((آنان که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای همه دستها قرار دارد)). همه اینها و موارد مشابه آن به همان معنایی است که برایت بازگفتم، و نیز همین گونه است رضا و خشم و مانند آن از چیزهایی که مشابه اینهاست.

و اگر به آفریننده، خشم و ملامت می رسید - و حال آنکه خودش آنها را احداث و ایجاد نموده است - روا بود گوینده ای گوید که آفریننده هم روزی تباه و فانی می شود، زیرا وقتی خشم و ملامت بر او وارد شود تغییر و دگرگونی بر او راه نخواهد یافت و چون تغییر و دگرگونی بر او راه یابد از ورود تباهی بر او ایمن نیست، و اگر چنین باشد دیگر ایجادکننده از ایجاد شده، قادر از مقدور و خالق از مخلوق بازشناخته نگردد، و حال آنکه خداوند از این سخن بسی برتر و والاتر است، او آفریننده اشیاء است بی آنکه نیازمندان باشد، و چون آفرینشش به جهت نیازمندی وی نیست، حد و مرز و کیفیت بر او محال است. به خواست خداوند این مطلب را بفهم (۱۳۶).

فصل ۳. عدم بر خداوند راه ندارد

نسبت عدم به هیچ وجهی از وجوه بر خدای بزرگ روا نیست، و گرنه وجود او واجب و ازلی نبوده و در نتیجه محتاج و نیازمند (به غیر) خواهد بود. - خداوند برتر از این است.

و نیز: هیچ چیزی مقتضی عدم خودش نیست (و وجود خود را نفی نمی کند) و گرنه تحقق نمی یافت، و خدای بزرگ وحدانی است (و در ذات او ترکیب راه ندارد، از این رو) چیزی در ذات او شرط نیست، و هر چه غیر اوست تابع اوست. و چون نه شرط دارد و نه ضدی برای او هست، پس چیزی او را ابطال نتواند کرد، پس او قیوم (و به خود برپاست) و دائم است (و زوال ندارد)، واژه ((متی کی)) درباره او گفته نمی شود، و با کلمه ((حتی = تا کی)) برای او زمان قرار داده نمی شود.

از مولایمان امام باقر علیه السلام درباره خدا پرسش شد که: از کی بوده است؟ فرمود: او کی نبوده تا به تو خبر دهم از کی بوده است؟ منزله آن خدایی که همیشه بوده و همیشه خواهد بود. در حالی که فرد و صمد (یگانه و بی نیاز) است، همسری

نگرفته و فرزندی ندارد. (۱۳۷)

و از مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که : درباره چیزی که نبوده گفته می شود: ((از کی بوده ؟))، اما چیزی که همیشه بوده ، این جمله درباره اش گفته نمی شود. او پیش از پیش بوده و بعد از بعد خواهد بود بدون آنکه بعدی داشته باشد و یا نهایتی که بدان انتها یابد. (۱۳۸)

و نیز فرموده است : بودنش بر اوقات ، وجودش بر عدم ، و ازلیتش بر آغاز پیشی داشته است. (۱۳۹)

فصل ۴. خداوند بی نیازترین است

حال که در ذات اقدسش هیچ جهت فقری نیست ، پس بی نیازتر، تمامتر، شدیدتر و سابقه دارتر از او وجود ندارد، بلکه در بی نیازی ، تمامیت ، شدت و تقدم نامتناهی است . زیرا اگر در یکی از اینها متناهی بود مرتبه ای بالاتر از آن نیز تصور داشت که خداوند فاقد آن و نیازمند بدان می بود - خداوند از این مطلب برتر و بالاتر است - پس هیچ حدی او را محدود نمی سازد و هیچ رسمی او را در بر نمی گیرد، ((و علم بندگان به او احاطه ندارد (۱۴۰))) و ((تمام چهره ها در برابر خداوند زنده و پاینده خاکسار است)). (۱۴۱)

فصل ۵. احاطه خداوند به همه چیز

حال که خدای سبحان ، فاقد چیزی نیست (و همه اشیاء در نزد وی حاضرند) پس او به همه چیز احاطه دارد. (۱۴۲)
ما یكون من نجوى ثلاثه الا هو رابعهم و لا خمسۀ الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلک و لا اکثر الا هو معهم. (۱۴۳)
((هیچ رازی میان سه تن انجام نشود جز اینکه او (خداوند) چهارمی آنهاست ، و نه میان پنج تن جز اینکه او ششمی آنهاست . و نه از این تعداد کمتر یا بیشتر جز اینکه او با آنهاست)).

و هو معکم اینما کنتم (۱۴۴): ((و او با شماست هر جا که باشید)).

و اذا ساءلک عبادى عنى فانى قریب (۱۴۵) ((و چون بندگانم درباره من از تو پرسند، پس (بدانند که) همانا من نزدیکم)).
و نحن اقرب الیه منکم (۱۴۶): ((و ما به او (شخص در حال احتضار) از شما نزدیکتریم)).
و نحن اقرب الیه من حبل الوریث (۱۴۷): ((و ما به او (انسان) از رگ گردن نزدیکتریم)).

الا انهم فى مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شىء محیط : (۱۴۸) ((هان که ایشان از دیدار پروردگارشان در شک اند، آگاه باشید که او (خداوند) به همه چیز احاطه دارد)).

اینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم : (۱۴۹) ((هر کجا که رو کنید همانجا روی خداست ، همانا خداوند گسترده و داناست)).

لو انکم ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله . (۱۵۰)

((اگر ریسمانی را به سوی زمین زیرین (آخرین طبقات زمین) سرازیر کنید همانا بر خدا فرود آید)). (۱۵۱)

در کتاب ((توحید)) به سند خود از امیرمؤمنان علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت درباره ((وجه پروردگار متعال)) پرسش شد، حضرتش آتش و هیزم خواست و هیزم را آتش زد؛ چون شعله ور شد؛ چون شعله ور شد، فرمود: وجه این آتش کجاست؟ سائل گفت: این از تمام اطراف و حدودش وجه است. فرمود: این آتش با اینکه مخلوق و تحت تدبیر دیگری است وجه آن را شناخته نیست، در حالی که آفریننده آن هیچ گونه شباهتی به آن ندارد (پس به طریق اولی وجه آن قابل شناسایی نیست) ((و مشرق و مغرب همه از آن خداست، پس هر کجا رو کنید همانجا روی خداست، هیچ چیز پنهانی بر پروردگار ما پوشیده نیست. (۱۵۲))

در همان کتاب و در ((کافی)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که: مردی به نزد حضرتش گفت: الله اکبر (خدا بزرگتر است). حضرت فرمود: خدا از چه چیز بزرگتر است؟ گفت: از همه چیز. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا را محدود ساختی و برای او حد و مرزی قرار دادی! آن مرد گفت: پس چگونه بگویم؟ فرمود: خدا بزرگتر است، یعنی بزرگتر است از اینکه بتوان وصفش نمود. (۱۵۳)

در روایت دیگری چنین وارد است: مگر در برابر خداوند چیزی هم وجود دارد که خداوند از او بزرگتر باشد؟! (۱۵۴)

بدان که معیت و بودن خداوند با چیزها، به گونه ترکیب و تداخل و حلول و اتحاد، یا معیت در درجه وجود یا در زمان یا در اشاره و امثال اینها نیست، و خداوند از این نسبت بسی والاتر است، (بلکه معیت او قیومی است شبیه معیتی که علت با معلول خود دارد).

باب چهارم: در صفات والای خداوند تبارک و تعالی

سبحان ربک رب العزّة عما یصفون

(صافات / ۱۸۰)

((پروردگار تو که صاحب عزت است، منزّه از توصیف آنان است.))

فصل ۱. خداوند هر کمالی را داراست

یکی از محققان فرموده است: هر کمالی که برای موجود - از آن جهت که موجود است (۱۵۵) - ثابت باشد ناچار باید به موجود کاملی که ذاتا آن کمال را داراست منتهی شود، و هر کامل بالذاتی - در هر گونه کمالی - واجب است در ذات خود

ذاتا بی نیاز باشد، زیرا اگر در ذات خود نیازمند به غیر باشد در آن کمال نیز نیازمند به غیر خواهد بود. این مطلب آشکار است

نیز در جای خودش ثابت شده که موجودی که در ذات خودش ذاتا بی نیاز باشد، یکی بیشتر نیست، پس تمام کمالات به این موجود یگانه باز می گردد.

بنابراین از میان تمام صفات متقابلی که برای موجود - از آن جهت که موجود است - ثابت است، شریفترین و برترین آنها برای خدای سبحان به گونه ای که زیننده جلال او باشد ثابت می باشد. و نیز هر یک از صفات متقابل به نوبه خود صفت کمالی برای موجود - از آن جهت که موجود است - خواهد بود، از این رو هر دو نوع صفت بر وجه اکمل برای خدا بزرگ ثابت است. مانند صفات جلال و جمال که در قرآن مجید از آن ها بدین گونه تعبیر شده است: ذوالجلال و الاکرام (صاحب جلال و اکرام). و این گونه صفات همچون لطف و قهر، رحمت و غضب، خشنودی و ناخشنودی و از این قبیل می باشند. این صفات متقابل خالی از نوعی اشتراک نیستند، زیرا تحت هر جمالی، جلالی نهفته است. مانند هیمن و هیبتی که از جمال الهی دست می دهد چنانکه عقل از آن جمال لایزال احساس مقهوریت و تحیر می نماید. و نیز تحت هر جلالی، جمالی قرار دارد مانند لطفی که در قهر الهی پنهان است، چنانکه خدای بزرگ فرموده: و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب (۱۵۶): ((و برای شما ای خردمندان، در قصاص و کیفر جانی، حیات و زندگانی است)).

و مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: منزّه خدایی که در عین شدت نعمتش، رحمت او بر سر دوستانش گسترده، و در عین رحمت گسترده اش، نعمتش بر دشمنانش شدید است. (۱۵۷)

و از همین جا راز سخن پیامبرمان صلی الله علیه و آله دانسته می شود که فرموده: بهشت در لابلای ناخوشایندیها، و آتش دوزخ در میان شهوات پوشیده است. (۱۵۸)

پیوست

اتصاف خدای سبحان به این دو گونه صفات متقابل، ذاتی نیست و چگونه ذاتی باشد با آنکه این صفات با یکدیگر تنافی دارند و حال آنکه خدای بزرگ احدی الذات و بسیط الحقیقه است (ترکیب در ذات او راه ندارد و حقیقت ذات وی بسیط است). بلکه اتصاف ذاتی حضرتش تنها به صفات جمالیه است.

اما صفات جلالیه ، اتصاف خداوند به آنها به صورت اضافی و نسبی است ، زیرا موجودات در درجات گوناگون قرار دارند و برخی فوق برخی دیگرند، پس هر کدام به خدای بزرگ نزدیکتر است آثار صفات جمال بر او غالبتر و ظهور آن صفات در وی بیشتر می باشد، و هر کدام که دورترند برعکس این است .

بنابراین کسی که مغضوب علیه و مورد خشم خدا است ، او نسبت به کسی که در درجه بالاتری از وی قرار دارد مغضوب علیه است نه به طور مطلق ، و چگونه مطلقا مغضوب علیه باشد و حال آنکه رحمت خداوند بزرگ همه چیز را فراگرفته ، زیرا اصل وجود، خودش رحمت است (و چون او موجود است پس از این جهت مرحوم است). قهر و خشم و ناخوشایندی و امثال آنها نیز به همین گونه است ، که اینها نسبت به یک موجود، به طور مطلق نخواهد بود، زیرا خود وجود همه اش محبوب و مواد و همه اش خیر است (و چگونه می شود کسی که به لباس وجود مخلع گشته و از این رحمت و خیر الهی بهره مند است مطلقا مردود و مغبوض و مغضوب خداوند باشد).

اما اینکه سر این اختلاف درجات چیست ؟ این اختلاف به درجات مستحقین به میزان استعدادهای ذاتی آنها مربوط می شود که تحقیق در این زمینه خواهد آمد.

مولایمان امام باقر علیه السلام فرمود: ((همانا خداوند بردبار و دانا، خشمش بر کسی واقع می شود که خشنودی او را از او نپذیرفته ، و لطف و بخشش خود را از کسی دریغ می دارد که عطای او را از او پذیرا نگشته ، و کسی را گمراه می سازد که هدایت را از او قبول ننموده باشد...)) (۱۵۹)

ما اصابک من حسنۃ فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک (۱۶۰). هر چه نیکی به تو رسد از سوی خداست ، و هر چه بدی به تو رسد از جانب خود توست .))

و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون (۱۶۱) ((و خداوند به ایشان ستم نکرد بلکه خودشان به خود ستم روا داشته اند)). و از همین جا راز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: ((رحمت او بر خشمش پیشی گرفته است)) (۱۶۲)

فصل ۲. صفات خدا عین ذات اوست

چون کمالات خدای بزرگ ذاتی است ، از اینرو همه آنها بالفعل و دائما برای خداوند حاصل است ، و اگر چنین نبود نیاز پیدا می نمود به چیزی که آنها را از قوه به فعل در آورد و در نتیجه این صفات ، دیگر ذاتی نبود و نیز لازم می آمد که در ذات

خداوند بزرگ از دو جهت قوه و فعل ترکیب راه یافته باشد - خداوند برتر از این است -.

و واجب است که تمام صفات جمال از جهت وجود و عینیت و فعل و تاءثیر، عین ذات خدا باشند، بدین معنی که ذات خدای متعال به گونه ای است که آثار تمام کمالات ذاتا بر آن مترتب است، و خداوند از آن جهت ذات خود مبدء انتزاع این صفات از او و مصداق حمل و نسبت به آنها به اوست، هر چند که آن صفات از جهت معنی و مفهوم غیر ذات باری تعالی می باشند، و این از آن روست که جایز است اشیاء مختلف و حقایق متباین و مفهومات متغایر از وجود واحدی سرچشمه بگیرند. گفتیم که صفات جمال بدین معنی واجب است عین ذات متعال باشد، زیرا اگر در وجود، زائد بر ذات متعال باشند، خداوند فی حد ذاته نیازمند به آنها خواهد بود، و در نتیجه غنی بالذات از تمام جهات نخواهد بود - پروردگار ما منزله و والاتر از این است -.

و نیز: اگر صفات زائد بر ذات باشد، لازم می آید که فی حد ذاته ناقص باشد، پس در تمامیت و کامل بودن نامتناهی نخواهد بود - خداوند برتر از این است -.

و نیز: اگر صفات زائد بر ذات باشند، از دو حال بیرون نیست: با اینکه آنها مستند به غیر او می باشند؛ و چگونه چنین باشد و حال آنکه ورای او چیزی وجود ندارد؛ با اینکه مستند به ذات خود اوست، و چگونه چنین است و حال آنکه بخشنده کمال نمی تواند خودش از آن قاصر باشد.

و نیز: بر فرض اینکه این صفات از ذات خود او بر ذاتش افزوده شده باشد مستدعی این است که جهتی اشرف از آنچه ذاتش واجد آن است وجود داشته باشد، و نتیجه این می شود که خودش اشرف از خودش باشد، و این محال است ... - این گونه گفته اند.

مؤلف:

و نیز لازم می آید که ذات او از آن جهت که کامل نیست اشرف باشد از ذاتش از آن جهت که کامل است، زیرا به اعتبار اول فیض دهنده است، و به اعتبار دوم فیض گیرنده، و این شنیع تر است. اینک توضیح بیشتر می دهیم، بشنو:

فصل ۳. غنی بالذات از همه جهت غنی است

یکی از محققان (۱۶۳) سخنی دارد که حاصلش این است: همان طور که بخشنده وجود، خودش در هیچ مرتبه ای مسلوب الوجود نیست، همچنین بخشنده کمال نیز نمی تواند فی حد ذاته خالی از کمال باشد، زیرا فیض دهنده ضرورتا گرمی تر و بالاتر و والاتر از فیض گیرنده است.

و همان گونه که در عالم وجود یک وجود قائم بالذات و نامتناهی در تاءکید و یک علم اءکید قائم به ذات ، و در اختیار قائم به ذات ، و در قدرت قدرتی قائم به ذات ، و در اراده اراده ای قائم به ذات ، و در حیات قائم به ذات وجود داشته باشد تا این صفات بتواند در چیزی نه به گونه ذاتی بلکه به سبب غیر خود موجود باشد، و نتیجه آنکه : فوق هر صاحب علمی عالمی که علمش ذاتی است ، و فوق هر صاحب قدرتی قادری که قدرتش ذاتی است ، و فوق هر گوشداری شنوایی که شنوائیش ذاتی است ، و فوق هر چشمداری بینایی که بینائیش ذاتی است و همچنین سایر صفات کمال ، وجود دارد.

و واجب است که تمام این صفات از نظر وجود، یک واحد حقیقی باشند، زیرا (این کمالات چنانکه گفته شد ذاتی هستند و اگر واحد حقیقی نباشند تعدد غنی بالذات لازم می آید و...) و تعدد موجودی که غنی بالذات باشد محال است و آن خدای عزوجل است ، چنانکه گفته اند(۱۶۴): همه اش وجود است ، همه اش علم است ، همه اش وجود است ، همه اش وجود است ، همه اش قدرت است ، همه اش حیات است ، نه اینکه بخشی از او علم است ، بخشی قدرت است ... و تا ترکب در ذات او لازم آید، و نه اینکه بخشی از او محتوای علم است و بخشی محتوی قدرت ... و تا ترکب در صفات حقیقی او لازم آید. به این معنا که ذات خداوند ذاتا و من حیث هو هو با کمال فردانیت و یگانگی خود منشاء این صفات و شایسته این اسماء است ، نه به حیثیت دیگری و رای حیثیت ذات خودش .

و نیز خداوند به خاطر اتصافش به این صفات ، دارای معانی متمایز و جدای از هم که هر کدام مخصوص نام ویژه ای باشند نیست ، بلکه همان گونه که ما به یکی از موجودات عالم (با آنکه ذات واحدی بیش نیست) می گوئیم که معلوم و مقدر و مراد است بدون آنکه معانی متعددی در او اثبات نماییم ، همچنین ایجاد کننده آن را نیز به علم و قدرت و اراده وصف می کنیم با آنکه او ذاتی فرد و یگانه است ، بلکه هر یک از صفاتش عین صفت دیگر است ، و آنچه که او را با یک صفت ادراک می کند در واقع او را به جمیع صفات ادراک می نماید، زیرا در آن ذات اختلاف (و تعددی) وجود ندارد. و چه نیکو سروده اند:

عباراتنا شتی و حسنک واحد

و کل الی ذلک الجمال یشیر

((عبارات ما در توصیف تو پراکنده و متعدد است ولی حسن تو یگانه است ، و همه به آن جمال یگانه اشاره دارند)).

در کتاب ((نهج البلاغه)) از مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام روایت است که :

... و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه ، لشهادة كل صفة غير الموصوف ، و شهادة كل موصوف انه غير الصفة . فمن

وصف الله - سبحانه - فقد قرنه ، و من قرنه فقد ثناه ، و من ثناه فقد جزاه ، و من جزاه فقد جهله ...

((... و کمال اخلاص برای او نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست ، به گواهی هر صفتی که آن غیر موصوف است ، و گواهی

هر موصوفی که آن غیر صفت است ، پس هر که خدای سبحان را (به صفات زائد بر ذات) وصف کند همانا او را مقرون

چیزی ساخته ، و هر که او را قرین چیزی بداند همانا برای او دوئیت قائل شده ، و هر که برای او دوئیت قائل شود همانا او را

تجزیه نموده ، و هر که او را تجزیه کند همانا به حقیقت وی جاهل مانده و او را نشناخته است ...)) (۱۶۵). ادامه این سخن به

خواست خدا در آینده خواهد آمد.

و در کتاب ((توحید)) با سند صحیح خود از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت : بر امام صادق علیه السلام وارد شدم ،

به من فرمود: آیا تو خدا را وصف می کنی ؟ گفتم : آری ، فرمود: سخن خود را بیاور، گفتم : او شنوا و بیناست . فرمود: این

صفتی است که همه آفریدگان در آن شریکند. گفتم : پس شما چگونه او را وصف می کنید؟ فرمود: او نوری است که

تاریکی در آن نیست ، و حیاتی است که مرگی در آن نیست ، و دانشی است که نادانی در آن نیست ، و حقی است که

باطلی در آن نیست . پس از نزد حضرتش بیرون شدم در حالی که داناترین مردم به مسائل توحید بودم . (۱۶۶)

و با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: او نوری است که تاریکی در آن نیست ، و راستی

است که دروغی در آن نیست ، و عدلی است که ستمی در آن نیست ، و حقی است که باطلی در آن نیست ، او پیوسته چنین

بوده و برای همیشه و تا ابد چنین خواهد بود، و او چنین بوده آنگاه که نه زمینی و نه آسمانی ، نه شبی و نه روزی ، نه

خورشیدی و نه ماهی ، نه ستاره ای و نه ابری ، و نه بارانی و نه بادی وجود داشت . (۱۶۷)

و با سند خود از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علم خدا به گونه ای است که خداوند ظرف مکانی آن

محسوب نمی شود، و علم نسبت به خداوند کیف (نفسانی او) نمی باشد، نه علم از خدا منفرد و جداست و نه خداوند از آن

جداست ، و میان خداوند و علم او مرزی نیست . (۱۶۸)

و با سند خود از محمد بن عروه روایت کرده است که گفت : به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم : آیا خداوند اشیاء را با

قدرت آفریده یا بدون قدرت ؟ فرمود: روا نیست که خداوند اشیاء را با قدرت آفریده باشد، زیرا هرگاه گویی : اشیاء را با قدرت

(همراه با الف و لام که حکایت از قدرت موجودی خارج از ذات او می کند) آفریده است ، گویا قدرت را چیزی غیر از خود او

قرار داده ای و آن را ابزاری برای او قرار داده ای که بدان وسیله اشیاء را آفریده است ، و این شرک است . و هرگاه بگویی :

اشیاء را به یک قدرتی (بدون الف و لام که حکایت از قدرت ذاتی او می کند) آفریده است ، جز این نیست که او را چنین وصف نموده ای که اشیاء را با قدرت و اقتداری که بر آنها دارد آفریده است ، بلی او ناتوان و عاجز و نیازمند به غیر خود نیست. (۱۶۹)

و با سند خود از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: (خداوند) شنوا و بینواست ، می شنود با آنچه می بیند، و می بیند با آنچه می شنود (ذات مقدس او با همه اشیاء نسبت مساوی دارد). (۱۷۰)

و فرمود: (خداوند) یگانه ای است بسیط که ترکیب در او راه ندارد، و از معانی و مفاهیمی چند و گوناگون ترکیب نیافته است. (۱۷۱).

و با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : او شنوا و بیناست ، شنواست بدون عضو (شنوایی)، و بیناست بدون ابزار (بینایی)، بلکه ذاتا شنوا و ذاتا بیناست . و معنای اینکه گفتم : ذاتا می شنود (و ذاتا می بیند) این نیست که او چیزی است و نفس (و ذات او) چیز دیگر، ولی خواستم از خودم که مورد سؤال واقع شده ام تعبیری بیاورم و به تو که سؤال کننده بودی مطلب را تفهیم نموده باشم ، لذا می گویم : او به تمام وجود می شنود، و باز نه به این معنی که همه وجود او دارای بعض است ولی خواستم تو را بفهمانم و از خود تعبیری آورده باشم . و بازگشت (سخن) من در این مورد، تنها به این است که او شنوا و بیناست و دانا و آگاه است ، بدون اختلاف ذات (و صفت که میان آنها دوئیت باشد) و اختلاف معنی (۱۷۲) (که صفات با یکدیگر تباین داشته باشند، بلکه ذات او عین صفات اوست و صفات او عین یکدیگرند و فرقی بین سمع و بصر و علم و حیات و... وجود ندارد).

و با سند خود روایت کرده است که : به آن حضرت عرض شد: مردی مدعی ولایت شما اهل بیت است و گوید: خدای متعال پیوسته شنواست با گوش ، و بیناست با چشم ، و دانا است با علم ، و تواناست با قدرت . آن حضرت خشمگین شد، سپس فرمود: هر که چنین گوید و این گونه معتقد باشد مشرک است و بهره ای از ولایت ما ندارد. همانا خدای متعال ذاتی است دانا، شنوا، بینا و توانا (۱۷۳) (که این صفات را ذاتا داراست نه اینکه ذاتش چیزی است و صفاتش چیز دیگر که در نتیجه برای متصف شدن به آنها نیازمند به آلات مناسب آنها باشد).

و در روایت دیگری از مولایمان حضرت رضا علیه السلام آورده است که : هر که چنین گوید و این گونه معتقد باشد، همراه خداوند خدایان دیگری بر گرفته است و بهره ای از ولایت ما ندارد. سپس فرمود: خدای عزوجل پیوسته به طور ذاتی دانا، توانا، زنده ، قدیم ، شنوا و بینا بوده است ، خداوند از آنچه مشرکان و مشبهان گویند بسی والاتر است. (۱۷۴)

همچنین روا نیست که اضافات مختلف (صفات اضافی که مفهوم آنها با در نظر گرفتن مخالف آن روشن می شود مثل رازقیت و مصوریت و...) به خدای سبحان الحاق گردد که این موجب اختلاف حیثیات در او خواهد بود، بلکه او را یک اضافه بیشتر نیست و آن مبداءیت است (نسبت به جمیع اشیاء) که تمام اضافات از قبیل رزاقیت (روزی دهندگی) مصوریت (صورتگری) و امثال اینها را تصحیح می نماید.

و در مورد سلبها (صفات سلبیه) نیز چنین است، بلکه تنها یک سلب برای او هست که تمام سلبهای دیگر تابع آن است و آن سلب فقر است، زیرا سلب جسمیت و عرضیت و غیر اینها در تحت آن داخل است. چنانکه در تحت سلب جمادیت از انسان، سلب حجریت و مدريت داخل می باشد.

فصل ۵. نسبت خدا با همه چیز یکی است

نسبت ذات خدای سبحان و اسمای حسناى او به غیر او از موجودات نیازمند، ممتنع است که به سبب معیت و لا معیت و اضافه و لا اضافه مختلف باشد، و گرنه با برخی موجودات بالفعل است و با برخی بالقوه، در نتیجه ذات او مرکب از دو جهت فعل و قوه خواهد بود، و نیز صفات او به حسب تغییر اموری که پی در پی تجدد می یابند تغییر خواهد یافت - که خداوند والاتر از این است - بلکه نسبت ذات او - که از تمام جهات، فعلیت صرف و غنای محض می باشد - به جمیع موجودات - هر چند از حوادث زمانی باشند - نسبتی واحد و ایجابی است و (معیت او با آنها) معیتی قیومی و ثابت و غیرزمانی و اصلا غیر متغیر است، و همه در نزد او واجب الوجودند و به اندازه استعدادهای خود از غنای حق متعال به غنا رسیده اند، البته هر کدام در وقت خود و بر حسب تاب و توان خویش. و جز این نیست که امکان و فقر و فقد آنها در مقایسه با ذات آنها و قابلیت‌های ذاتشان است، و البته در آنجا (یعنی در مقام ذات ربوبی) امکان و قوه ای وجود ندارد (بلکه فعلیت محض است و همه چیز از گذشته و آینده در نزد او حاضر است).

از این رو مکان و موجودات مکانی همگی نسبت به خدای سبحان، در معیت وجود، بسان یک نقطه است: والسموات مطویات بیمینه (۱۷۵): ((و آسمانها به دست او برچیده خواهد شد))، و زمان و موجودات زمانی، ازلیها و ابدیها، همگی در نزد او یکی هستند: جف القلم بما هو کائن (۱۷۶): ((قلم تقدیر از نوشتن هر آنچه شدنی است خشکید (و هر چه بودنی است نوشت)))، ما من نسمة کاینه الا و هی کاینه (۱۷۷): ((هیچ موجود جاندار بودنی نیست مگر اینکه بود شده است))، و تمام

موجودات اعم از آشکارها و نهانها، در فیضان از او به مانند موجود واحدی هستند(۱۷۸): ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس

واحدة (۱۷۹): ((آفرینش و برانگیختن شما (از گور) جز به مانند (آفرینش و برانگیختن) یک تن نیست.))

(آری) پیشی و پستی، تازگی و کهنگی و حضور و غیبت در این موجودات تنها در مقایسه آنها با یکدیگر است (و به اصطلاح

نسبی است) و تنها ادراکات کسانی که در سیاهچال زمان محبوس، و در زندان مکان مسجونند چنین می نماید، هر چند

که این مطلب از چیزهایی است که اوهام آن را غریب می شمارد و فهم های نارس از آن نفرت دارد.

اما این آیه که می فرماید: کل یوم هو فی شاعن (۱۸۰) ((هر روز او دست اندرکار چیزی است))، معنای آن بنابر قول یکی از

اهل علم آن است که: شوونی است که آن ها را آشکار می سازد نه اینکه آنها را می آغازد. (دقت کن).

فصل ۶. معنای قرار گرفتن خدا بر عرش

در کتاب ((توحید)) به سند صحیح از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از آن حضرت درباره این آیه:

الرحمن علی العرش استوی (۱۸۱): ((خداوند بر عرش استوا دارد)) پرسش شد، فرمود: نسبت او با تمام اشیاء مساوی است.

بنابراین چیزی به او از چیز دیگر نزدیکتر نیست، دورها از این دور نیستند، و نزدیکها به او نزدیک نمی باشند، نسبت او با

همه چیز مساوی است. (۱۸۲)

و در ((کافی)) با سند خود این را آورده است. (۱۸۳)

و در ((کافی)) با سند خود از مولایمان حضرت هادی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تمام اشیاء برای او از نظر

علم و قدرت و ملک و احاطه مساوی هستند. (۱۸۴)

فصل ۷. الهیت خداوند ازلی است

از آنچه گفته آمد آشکار شد که الهیت خدای عزوجل از ازل برای او ثابت است و آن ذات مقدس در آن تام الفاعلیه است، و

عالمیت و شنوایی و بینایی و سایر صفات او نیز به همین گونه است. زیرا خدای سبحان تمام اشیاء را به طور ادراک تام و

کاملی ادراک نموده و کاملاً به آنها احاطه دارد، از این رو داناست به اینکه فلان حادثه در کدام زمان ایجاد می شود و بین او

و حادثه ای که قبل یا بعد از آن قرار دارد چه مدت فاصله است. و نیز بر هیچ حادثه ای حکم به عدم نمی کند، بلکه بجای

اینکه ما بر یک چیزی که گذشته است حکم می کنیم که در زمان حال موجود نیست، او حکم می کند که هر موجودی که

در زمان معینی وجود دارد در غیر آن زمان از زمانهای قبل یا بعدش موجود نمی باشد. و او داناست به اینکه هر کسی در

کدام بخش از مکان ایجاد میگردد، و چه نسبتی میان او و غیر او از چیزهایی که در جمیع جهات او واقع می شوند برقرار

است ، و ابعاد میان آندو بر وجهی که مطابق حکم باشد چه اندازه است . و نیز بر چیزی حکم نمی کند که در زمان حاضر موجود است یا معدوم ، در فلان مکان موجود است یا معدوم ، حاضر است یا غایب ، زیرا خدای عزوجل زمانی و مکانی نیست (و محدود به زمان و مکان نمی باشد) بلکه ازلا و ابدا به همه چیز احاطه دارد، یعلم ما بین ایدیهیم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی ء من علمه الا بما شاء : (۱۸۵) ((آنچه را که در پیش آنها و از پس آنهاست می داند، و آنان به چیزی از علم او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد)).

فصل ۸. ازلیت خداوند در روایات

مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: برای او هیچ حالی بر حال دیگر سبقت ندارد، تا اول باشد پیش از آنکه آخر بوده باشد، و ظاهر باشد پیش از آنکه باطن بوده باشد(۱۸۶) (بلکه اولیت او عین آخریت او، و ظاهریت او عین باطنیت اوست). و نیز فرموده است : علم او به مردگان گذشته همچون علم او به زندگان باقی است ، و علم او به آنچه در آسمانهای برین است همانند علم اوست به آنچه در زمینهای زیرین قرار دارد.(۱۸۷)

و از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت است که : خدا بود و چیزی با او نبود، و پیوسته به آنچه خواهد شد داناست ، پس علم او به آن پیش از آفرینش آن همچون علم او به آن بعد از آفرینش آن است .(۱۸۸)

و از مولایمان حضرت رضا علیه السلام روایت است که : معنای ربوبیت برای او ثابت بود آن گاه که مربوبی نبود، و او را حقیقت الهیت بود آن گاه که مألوهی نبود. و معنی عالم بود آن گاه که معلومی نبود، و معنی خالقیت آن گاه که مخلوقی نبود، و تاویل سمع و شنیدن آن گاه که مسموعی نبود. این طور نیست که از زمانی که دست به خلقت زده شایسته معنای خالق شده ، و با احداث و ایجاد آفریده ها معنای آفریدگاری را به دست آورده باشد، چگونه چنین باشد و حال آنکه کلمه ((مذ)) (که دلالت بر زمان دارد) او را غایب نسازد، و واژه ((قد)) (که حرف تحقیق و حتمیت است) او را چیزی نزدیک نسازد، و کلمه ((لعل)) (که دلالت بر احتمال وقوع دارد) او را محجوب نسازد و کلمه ((متی)) (که دلالت بر زمان دارد) او را موقت و محدود به زمان ندارد، و کلمه ((حین)) (که بخشی از زمان را می رساند) او را در برنگیرد، و کلمه ((مع)) (که همراهی و تواعیت را می رساند) او را قرین چیزی نخواهد ساخت .(۱۸۹)

و از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیوسته خدای عزوجل پروردگار ما بوده است در حالی که علم ذات او بود و معلومی وجود نداشت ، و شنیدن ذات او بود در حالی که مسموعی نبود، و دیدن ذات او بود در حالی که

چیز دیدنی نبود، و قدرت ذات او بود در حالی که مقدوری نبود، پس چون اشیاء را ایجاد نمود و شیء معلوم پیدا شد، علم او بر آن معلوم واقع گشت و شنیدن او بر شنیدنی و دیدن او بر دیدنی و قدرت او بر مقدور تعلق گرفت. (۱۹۰)

فصل ۹. علو و مجد خدا ذاتی است

چون ثابت شد که کمالات خدای سبحان امری زاید بر ذاتش نیست و آنها در ازل برای او ثابت بوده اند، آشکار می شود که مجد و علو آن ذات متعالی در فاعلیت و عالمیت و قادریت و سایر صفات کمال، به معنای اضافی و نسبی که متاخر است از ذات او و از وجود آنچه ذات او نسبت اضافی به آن دارد، نخواهد بود، بلکه علو و مجد او در این صفات به مبادی این اضافاتی است که متقدم اند بر وجود چیزهایی که بدانها تعلق دارند، و آن این است که ذات او به گونه ای است که این صفات از آن نشاءت می گیرد و خدای سبحان ذاتا متصف به آنهاست. بنابراین، علو و مجد خداوند در صفات علیای خود جز به گونه ذاتی نیست.

فصل ۱۰. ظهور ذات خدا برای خودش

چون خدای سبحان بسیط الحقیقه است و ذات او از موضوع و ماده و عوارض و سایر چیزهایی که ذات را زاید (بر صفات) قرار داده و آن را غیر آن گونه ای که هست جلوه می دهد منزه است، پس پوششی بر او نیست و او آشکار و بی پرده است و ذات او از ذات خودش پوشیده نیست، پس او ذاتا بر ذات خودش آشکار است، و از این رو ذات خودش را به شدت ادراک نموده و به نحو اتم به آن داناست، زیرا ذاتش برای خودش شدیداً ظاهر است، بلکه میان علم او به ذات خودش و علم دیگران به ذات خود هیچ نسبتی نیست، چنانکه میان وجود او و وجود سایر اشیاء نسبتی وجود ندارد، زیرا ذات نامحدود او ورای نامحدود است.

فصل ۱۱. علم خدا به همه چیز

چون ذات متعالی، فاعل تام جمیع ماسوا، و مبداء فیضان هر ادراک اعم از حسی و عقلی، و منشاء هر ظهور عینی یا ذهنی است چه بدون واسطه یا با واسطه ای که آن هم از ناحیه خود اوست، و نیز فاعلیتش عین ذات اوست - زیرا که فاعلیت از کمالات است و علم تام به فاعل تام چیزی از جهت حقیقت خودش که با آن فاعل می شود مستلزم علم به این است که وی فاعل آن چیز است و آن نیز مستلزم علم به همان چیز است - از این رو خدای سبحان عالم به جمیع موجودات است: لا یعزب عن عمله مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض: (۱۹۱) ((به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین از علم او پوشیده نیست)).

و ما تخرج من ثمرات من اكمامها و ما تحمل من انثى و لا تضع الا بعمله (۱۹۲): ((و هیچ میوه ای از شکوفه اش بیرون نمی شود و هیچ ماده ای باردار نشود و وضع حمل ننماید جز آنکه در علم خدا هست)).
و ما تسقط من ورقه الا یعلمها (۱۹۳): ((هیچ برگی نیفتد جز آنکه خداوند آن را می داند)).
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر (۱۹۴): ((آیا نمی داند آن که آفریده است ؟ و حال آنکه که او باریک بین و آگاه است)).

فصل ۱۲. علم خدا به جزئیات نه از راه آلات

چون علم خدای سبحان به جزئیات آن گونه که هستند ثابت شد - و از جمله آنها شنیدنیها امثال حروف و صداهاست ، و دیدنیها که دارای نور و رنگ اند - پس ناگزیر خدای سبحان آنها را ادراک می کند ولی نه با ابزار و اعضاء بلکه به ادراک حقی به نفس ذات نوری خود که جمیع اشیاء به واسطه آن ظهور و روشنایی می یابند آنها را ادراک می نماید، چنانکه سایر محسوسات را نیز همین گونه ادراک می کند. پس به این اعتبار ذات خدای سبحان گوش و چشم اوست : و هو السميع البصیر (۱۹۵): ((و او شنوا و بیناست)).

اما اینکه چطور توصیف خدای متعال به ((بوینده)) و ((چشنده)) و ((لمس کننده)) در نقل وارد نشده با اینکه خدای سبحان به بوییدنیها و چشیدنیها و سودنیها نیز عالم است ؟ این به خاطر آن است که این گونه اوصاف موهم تجسم و جسمانیت است که پروردگار ما از این نسبتها مبرا و برتر است .

از مولایمان امام جواد علیه السلام پرسش شد: چگونه پروردگاران سمیع (شنوا) نامیده می شود؟ فرمود: زیرا آنچه با گوشها ادراک می شود بر او پوشیده نیست ، ولی او را به گوشی که در سر قرار دارد توصیف نمی کنیم . و همچنین او را بصیر (بینا) می نامیم ، زیرا آنچه با چشمها ادراک می شود - امثال رنگ و شخص و مانند اینها - بر او پوشیده نیست ، ولی او را به دیدنی که با اشاره چشم صورت می گیرد توصیف نمی کنیم ! (۱۹۶)

فصل ۱۳. خدا قادر و مختار است

چون ثابت شد که همه وجود فعل خدای سبحان است و دیگری در آن مدخلیت ندارد و همه مطابق علم او صادر شده است ، صدوری که از روی اکراه و تحت قهر و غلبه و ضرر قرار گرفتن نبوده ، روشن می شود که خدای سبحان بر هر چیزی توانا و به هر چیزی بیناست و در فعل خود دارای اختیار است ، اختیاری برتر و والاتر از اختیار ما، زیرا اختیاری که ما در وجود دارد ناقص و با نوعی اضطرار آمیخته است ، و این به خاطر تنوع اهداف و اختلاف انگیزه ها و انواع تصمیم ها و حالاتی است که

به ما دست می دهد، و جز این نیست که مرجح (افعال در ما) از خارج بر ما وارد می شود - چنانکه تحقیق این مطلب خواهد آمد - به خلاف خدای بزرگ، زیرا که صفات او عین ذات اوست که خدای مقدس و مبرای از دگرگونی و حوادث است.

فصل ۱۴. اراده خدا دو نوع است

اراده خدای سبحان، از آن جهت که منسوب به خدای سبحان است عین ذات عزیز و جلیل اوست، و اما از جهت اضافه و نسبتی که با مراد و آنچه اراده بدان تعلق می گیرد دارد، محدث (حادث) است، جز اینکه مانند اراده ما مقدمه انجام فعل نیست بلکه در این مورد نفس فعل و ایجاد است.

مولایمان امام کاظم علیه السلام فرمود: اراده مخلوق، نیت و عزم باطن و عملی است که بعدا برای او آشکار می شود، (۱۹۷) ولی اراده خدای عزوجل احداث و ایجاد اوست نه چیز دیگر، زیرا خداوند اندیشه و عزم و تفکر نمی کند و این گونه صفات از او منفی است و از صفات آفریدگان است. پس اراده خداوند تنها فعل است نه چیز دیگر، همین که به آن گوید: ((باش)) می باشد، بدون اینکه لفظی و گویش به زبان و عزم و اندیشه ای به کار ببرد، و این کارش کیفیتی ندارد چنانکه خود او بدون کیفیت و چگونگی است. (۱۹۸) - این حدیث را در کتابهای توحید روایت کرده است - خدای بزرگ فرموده: انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون. (۱۹۹) ((جز این نیست که فرمان خدا این است که هرگاه چیزی را اراده کند همین که به آن بگوید: ((باش)) می باشد.

فصل ۱۵. معنای قدرت و اراده خدا

قدرت خدای متعال عبارت است از اینکه: ذات خداوند ذاتا به گونه ای است که به خاطر علم او به نظام خیر - علمی که عین ذات اوست - موجودات از او صادر می شوند. و در معنای قدرت چیزی جز تعیین پیدا نمودن فعل به سبب مشیت اعتبار نمی شود، خواه مشیت قابل تغییر باشد یا نه. پس قادر کسی است که اگر بخواهد انجام می دهد و اگر نخواهد انجام نمی دهد، خواه خواسته باشد و دائما فعل از او سر زده باشد یا نخواستته و فعل هم انجام نداده باشد. و صحت قضیه شرطیه به این نیست که هر دو طرف قضیه صادق باشد، بلکه جایز است که یکی از طرفین یا هر دو طرف آن کاذب باشد - چنانکه در جای خودش تحقیق شده است

اراده خدای سبحان نسبت به خودش عبارت از این است که: ذات او بذاته، داعی صدور موجودات از او بر وجه خیر و صلاح است به خاطر علمی که به نظام اصلح و بهتر دارد، پس چون موجودات به او نسبت داده شوند از آن جهت که صادر از علم او

می باشند، علم خداوند به این اعتبار ((قدرت)) خواهد برد. و هرگاه موجودات به او نسبت داده شوند از آن جهت که علم خداوند کافی است در صدور آنها، علم خداوند به این اعتبار ((اراده)) خواهد بود.

و عدم اراده خدای سبحان نسبت به شرور - با توجه به اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد (و شرور هم چیزی هستند پس باید اراده شده باشند) - با این مطلب که اراده خداوند نسبت به خیر عین علم اوست منافات ندارد، زیرا که موقعیت اراده او نسبت به صفت علم عینا مثل موقعیت سمع و بصر است، و همان طور که سمع، سمع است برای هر مسموعی نه برای هر چیز، و بصر، بصر است در مقایسه با هر مبصری نه برای هر چیز، همچنین است اراده حقه خداوند. بنابراین ذات خدای سبحان علم به هر چیز ممکن، اراده است برای هر خیر ممکن، سمع است برای هر چیز شنیدنی، بصر است برای هر چیزی دیدنی، و قدرت است بر هر چیز مقدوری (که قابل تعلق قدرت به آن باشد).

با اینکه شرور نیز بالعرض (نه بالذات) مورد اراده و قضای الهی هستند، به این معنا که شرور لوازم خیراتی هستند که بر آنها غالب است هر چند که ذاتا یعنی از آن جهت که شرورند مورد اراده واقع نیستند. و شرور از آن جهت که تابع خیرانند (به اعتباری) هم خیرانند و هم مراد، همان طور که معلوم اند، از این رو از حیثه اراده خارج نمی باشند چنانکه از حیثه علم نیز بیرون نیستند.

فصل ۱۶. قدرت خدا عام است

چون اراده خدای سبحان نسبت به مراد، نفس ایجاد است، از این رو هرگاه چیزی را اراده کند وجود خواهد یافت، پس قدرت او عام و شامل هر چیزی است، اما ممتنع چیزی نیست تا قدرت آن را فراگیرد، از این رو عدم دخول آنها در حیثه وجود نه نقض عمومیت قدرت است و نه نقصی بر خدای سبحان.

در کتاب ((توحید)) با سندش از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به امیرمؤمنان علیه السلام عرض شد: آیا پروردگار تو می داند دنیا را در تخم مرغی بگنجاند بدون آنکه دنیا را کوچک و تخم مرغ را بزرگ کند؟ فرمود: خدای متعال منسوب به عجز نمی شود. ولی چیزی که تو پرسیدی قابل شدن نیست. (۲۰۰)

و با سندش از آن حضرت روایت نموده که فرمود: مردی حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پرسید: آیا خدا می توان زمین را در تخم مرغی جای دهد در حالی که زمین را کوچک و تخم مرغ را بزرگ نسازد؟ حضرت به او فرمود: وای بر تو، خداوند به عجز توصیف نمی شود، کیست قادرتر از آن که بتواند زمین را لطیف و کوچک و تخم مرغ را بزرگ نماید؟! (۲۰۱)

و با سندش روایت کرده است که از مولایمان حضرت رضا علیه السلام پرسش شد: آیا پروردگار تو قادر است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست و در تخم مرغی جای دهد؟ فرمود: آری ، در کوچکت از تخم مرغ هم می تواند، چنانکه در چشم تو که کوچکت از تخم مرغ است قرار داده ، زیرا وقتی چشم باز کنی آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست را می بینی ، و اگر بخواهد تو را از دیدن آنها نابینا می سازد.(۲۰۲)

مؤلف : نظیر این پاسخ از مولایمان امام صادق علیه السلام نیز صادر شده چنانکه در همان کتاب و کتاب ((وافی)) روایت شده است . (۲۰۳) ولی این پاسخی جدلی و ساکت کننده است (نه برهانی و حلال مشکل) که مناسب فهم پرسش کننده بود و از جایگاه خلافت نبوی پیرو فرمایش خدای سبحان صادر شده که فرموده است : و جادلهم بالتی هی احسن (۲۰۴): ((و با آنان به طریق احسن مجادله نما)).

اما پاسخ حق و درست همان پاسخ نخست است که از مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام صادر شده است ، و اختلاف پاسخها تنها به خاطر فهمهای پرسش کنندگان می باشد - و علم نزد خداست .

فصل ۱۷. حیات خداوند

حیات خدای سبحان عبارت است از: نوریت محض و صرف او که مستلزم ادراک و فعل است ، زیرا حی کسی است که دراک و فعال است . و چون این دو صفت (ادراک و فعل) عین ذات متعالی است ، بنابراین ذات او بذاته حیات است ، و هر حیاتی غیر او رشحه ای از حیات اوست ، و او حقیقه حی است که لا اله الا هو.(۲۰۵)

فصل ۱۸. تکلم خداوند

تکلم (سخن گفتن) خدای سبحان عبارت است از اینکه : ذات متعالی به گونه ای است که مقتضی القای کلام - که دال بر مراد گوینده است - می باشد، زیرا خداوند آنچه را که در قضای سابق از مکونات علمش بوده به برخی از بندگانش که خواسته افاضه نموده است . زیرا متکلم عبارت است از ایجادکننده کلام . و تکلم در مورد ما ملکه ای است قائم به ذات ما که بدان سبب می توانیم مخزونات علمی خود را به دیگران افاضه کنیم ، ولی در مورد خداوند تکلم عین ذات اوست ، جز اینکه از آن نظر که تکلم از صفات فعل است متاخر از ذات او می باشد.

مولایمان امام صادق علیه السلام فرموده است : همانا کلام صفت نوپدیدی است که ازلی نیست ، خدای عزوجل بود در حالی که متکلم نبود.(۲۰۶)

مؤلف : این سخن مانند فرمایش دیگرشان است که فرموده اند: خدا بود و چیزی با او نبود.(۲۰۷)

باقی سخن در کلام خداوند در مباحث کتابهای آسمانی و رسولان الهی به خواست خدا خواهد آمد.

فصل ۱۹. دوستی خدا با بنده

محبت خدای سبحان به بنده عبارت است از کشف حجاب از دل وی تا او را به دیده دل ببیند، و نیز عبارت است از قادر ساختن او بر تحصیل قرب به بارگاه خودش و اینکه این را از ازل درباره او خواسته است .

بنابراین محبت خداوند نسبت به بنده محبوبش ازلی است آن گاه که اراده ازلیی به این محبت را اقتضا نموده به خداوند نسبت داده شود. و آن گاه که این محبت به فعل خداوند که بدان سبب حجاب را از دل بنده اش بر می دارد نسبت داده شود، این محبت حادث است که با حدوث سببی که مقتضی آن است حادث می گردد، چنانکه خدای متعال فرموده : ((پیوسته بنده با انجام اعمال مستحبی به من نزدیک می شود تا آنجا که او را دوست می دارم ...)) (۲۰۸)، بنابراین نزدیکی جستن بنده به خداوند به سبب انجام مستحبات سبب صفای باطن و برداشته شدن حجاب از دل و دستیابی او به درجه قرب به پروردگارش گشته است .

و محبت بنده نسبت به خدای متعال او به درک این کمال است ، کمالی که فعلا از آن تهیدست بوده و فاقد آن است ، پس به ناچار مشتاق چیزی است که فاقد آن می باشد، و چون چیزی از آن ادراک نماید از آن لذت می برد. و (معلوم است که) شوق و محبت بدین معنی بر خدای متعال محال است (زیرا اولاً خداوند فاقد چیزی نیست تا شوق به تحصیل آن داشته باشد، ثانیاً این معنی درباره خداوند مستلزم محل حوادث بودن اوست که طبق دلایل گذشته از خداوند منفی است .)

فصل ۲۰. فرق اوصاف خدا با چیزهای دیگر

آنچه بر خدای سبحان و غیر او اطلاق می شود، همانا به دو معنای مختلف که در یک پایه نیستند اطلاق می گردد، حتی وجود که از نظر اشتراک اعم اشیاء است شامل خداوند و غیر او به یک شکل نیست ، بلکه تمام ماسوی الله وجودشان سایه ها و شبیح هایی است که حاکی از وجود خدای سبحان است ، و مطلب در مورد سایر صفات خدا چون علم و قدرت و اراده و محبت و رحمت و خشم و حیا و.... نیز همین گونه است که در همه اینها آفریننده را با آفریده شباهتی نیست ، بلکه آنها درباره آفریده توأم با نقص و عیب بوده ، به خلافت آن درباره آفریدگار که ذات او مقدس و پیراسته از هر گونه قصور و نقص است .

و جز این نیست که صفات درباره خدای متعال به اعتبار غایات آن که کمالات است اطلاق می گردد نه به اعتبار مبادی آن که نقایص است . واضح و قراردهنده لغات نیز این اسامی را ابتدا برای آفریدگان وضع نموده زیرا اینها نسبت به عقول و افهام

قابل فهم تر است ، و فهم معانی آنها درباره خدای متعال جدا مشکل است و بیان آن مشکل تر! بلکه آنچه برای تقریب مطلب به افهام گفته شده به یک اعتبار تبعید و دورساختن مطلب می باشد. و شاید به همین معنی اشاره دارد کسی که گفته است : ((هر که خدا را شناخت زبانش گنگ شده .))

پیوست : شناخت کنه خدا ممکن نیست

بلکه حق آن است که همان گونه که غیر خدای سبحان را نرسد که به شناخت کنه و حقیقت ذات مقدس او احاطه یابد، همچنین او را نرسد که به کنه صفات خدای متعال احاطه پیدا کند، و تمام آنچه عقلا او را بدان توصیف نموده اند تنها به اندازه فهم خویش و در حد وسع و توان آنان بوده است ، چرا که خداوند را به صفاتی که با آن انس داشته و در خود مشاهده نموده همراه با سلب نواقص ناشی از انتساب آنها به خود، با نوعی مقایسه ، توصیف کرده اند، و (به همین دلیل) اگر برای خدای متعال صفتی که هیچ گونه مناسبتی با آنان ندارد نزد ایشان یاد شود، آن را نخواهند فهمید. بنابراین توصیف بندگان نسبت به خدای سبحان به قدر ظرفیت خودشان است نه به قدر خدا، و در محدوده خودشان است نه در حد خدا، که جلال او برتر از توصیف آنان و شاعن او فراتر از گفتار ایشان است (چنانکه خود نیز فرموده است) : و ما قدروا الله حق قدره (۲۰۹) : ((و خدا را آن گونه که باید، نشناختند)).

چگونه شناخته باشند و حال آنکه سرور و پیامبر ما که سرور تمام آفریدگان و اشرف همه پیامبران - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - است (به پیشگاه پروردگار) عرضه داشت : لا احصى ثناء علیک ، انت کما اثنت علی نفسک (۲۱۰) : ((من بر ثنای تو دست نیابم ، تو آن گونه ای که خودت بر خویشتن ثنا گفته ای)).

چه نیکو فرموده مولایمان امام باقر علیه السلام ، آیا جز به این دلیل ، عالم و قادر نامیده شده که به عالمان ، علم و به قادران ، قدرت عطا فرموده است ؟ هر چه را در دقیق ترین باریکترین توهمات خود مشخص کنید و پندارید که او خداست ، او خدا نیست ، او ساخته و پرداخته ای مثل خود شماست و به خودتان بازگردانده می شود، (۲۱۱) و حال آنکه آفریدگار بخشنده حیات و تقدیرکننده مرگ است . و شاید مورچه های ریز تصورشان این باشد که خداوند مانند خود آنها دو شاخک دارد، چرا که این دو شاخک برای آنها کمال به حساب می آید و تصور می کنند که نداشتن آن دو برای کسی که آنها را ندارد نقصانی شمرده می شود. آری ، حال عقلا در آنچه خدای متعال را به آن توصیف می کنند به نظر من همین گونه است . پناه بر خدا.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که :

خداوند شبیه چیزی نیست و چیزی هم به او شباهت ندارد، و آنچه در وهم آید خداوند به خلاف اوست، پس منزّه است او و منزّه است، چه شاعن والایی و برهان روشنی و چه بخشش بزرگی دارد! (۲۱۲)

باب پنجم: پاره ای از اوصاف خداوند جل ذکره

لیس کمثلہ شیء

(شوری / ۱۱)

((چیزی بمانند او نیست)).

فصل ۱. شرع راهنمای عقل است

در قرآن مجید و احادیث خاندان رسالت علیهم السلام سخنان و عباراتی در وصف خدای سبحان و یگانگی و پیراستگی و بزرگی او وارد شده که حاوی اسرار و معارف بلندی است که دست احدی بدان نمی رسد و هیچ کس بیش از آن نتواند گفت، به ویژه از مولایمان امیرمؤمنان و سرور موحدان - صلوات الله علیه - چه سخنان حضرتش در توحید و عدل علاوه بر عجایب بلاغت و غرایب فصاحت، حاوی اشارات و تنبیهاتی بر اسرار علوم است که آب سرد هر عطشی و زداینده زنگار هر شبهه ای است.

خواستیم برخی از آنها را در اینجا بیاوریم تا مؤید گفتارهای گذشته ما و پشتیبان اصولی باشد که در بحثهای قبل بیان داشتیم و نیز طالب را بصیرت و بینش در معرفت خداوند و نشانه های او بیفزاید.

باید دانست که بخش اعظم آنچه که عقل ادراک می کند از انوار شریعت و رموز آن اقتباس گردیده، بلکه ممکن نیست بیش از آنچه شرایع آورده اند، آورد به ویژه شرع پیامبر ما صلی الله علیه و آله که شریعتی از آن تمامتر و محکمتر وجود ندارد.

در ((کافی)) و ((توحید)) با سند خود از عاصم بن حمید روایت کرده اند که: از علی ابن الحسین (امام سجاد) علیه السلام درباره توحید پرسش شد، فرمود: خدای متعال دانست که در آخرالزمان گروههایی ژرف نگر و عمیق به ظهور خواهند پیوست، از این رو قل هو الله احد و آیات اول سوره حدید تا علیم بذات الصدور را نازل فرمود، پس هر که ورای اینها چیزی را بجوید حتما به هلاکت خواهد رسید. (۲۱۳)

ما نخست از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کتاب ((توحید)) روایت شده شروع می کنیم ، سپس کلام امیرمؤمنان علیه السلام که در همان کتاب و کتاب ((کافی)) روایت شده ، و پس از آن سایر فرمایشات حضرتش را که در ((نهج البلاغه)) منقول است می آوریم ، بجز مواردی که از جاهای دیگر نیز بدان می افزاییم .

اما کلمات سایر خاندان رسالت علیهم السلام را در فصول متفرقه گذشته در جاهای خود آوردیم ، و نیز برخی از آیات قرآنی را ، با اینکه اینها بی نیاز از ذکرند.

فصل ۲. خطبه پیامبر در توحید

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سپاس خدایی را که در اولیت خود یگانه ، و در ازلیت خویش با مقام الاهیت ، عظمت داشته ، و با کبریا و جبروت خویش کبر و بزرگی دارد. آنچه آفرید و پدید آورد بدون نمونه پیشینی بوده است . پروردگار قدیم ما (که سابقه نیستی ندارد) با لطف ربوبیت و علم آگاهانه اش عدم را شکافت و خلقت را آغاز کرد، و با استواری قدرتش همه چیز را آفرید، و با نور صبحگاهی افق را شکافت ، پس آفرینش او را تبدیل کننده ای ، صنع او را تغییر دهنده ای ، حکم او را تاءخیر اندازنده ای ، امر او را رد کننده ای ، از دعوت او گریزی ، ملک او را زوالی و مدت او را انقطاعی نیست . اوست که از آغاز بوده و برای همیشه پایدار خواهد ماند. با نور خود از آفریدگانش در افق دوردست و عز شامخ و ملک والا محبوب است ، برتر از هر چیز و نزدیک به همه چیز است ، برای آفریدگانش تجلی کرد بی آنکه دیده شود در همان حالی که در منظر اعلی قرار داشت .

ویژگی به توحید و یگانگی را خاص خود پسندید، چرا که با نور خود پوشیده است و در اوج علو و برتری قرار دارد و از آفریدگانش مستور است . رسولان و پیام آوران را برانگیخت تا حجتی رسا بر خلق خود داشته و آنان گواهی بر خلق بوده باشند، در میان خلق پیامبران را به عنوان مژده دهنده و بیم رسانندگانی برانگیخت تا هر که راه هلاک پوید یا (به ایمان) زنده گردد از روی دلیل روشن باشد، و نیز بندگان آنچه را که از پروردگارشان نمی دانستند بازابند، و در نتیجه پس از انکار، خدای خود را به ربوبیت بشناسد و بعد از عناد و سرکشی ، خداوندی را تنها از آن او دانند.(۲۱۴)

فصل ۳. خطبه علی علیه السلام در توحید

مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ستایش خدای راست که یگانه و یکتا و بی نیاز و تنهاست ، از چیزی بود نشده و آنچه را که هست از چیزی نیافریده . او را قدرتی است که با آن از همه چیز جدا و همه چیز از او جداست (۲۱۵)، او را صفتی که بدان توان رسید و حدی که برایش مثل توان آورد نباشد، آرایش واژه ها در وصف او نارسا و انواع وصفها در این وادی

سرگشته ، و راههای ژرف اندیشه در ملکوت او حیران ، و تفسیرهای جامع از نفوذ در شناسایی او وامانده و پرده هایی از غیب در برابر غیب پنهانش حایل است ، و خردهای بلند و نازک بین در فروترین آن پرده ها گم و سرگردان است . بزرگ و پربرکت است آن که همتهای بلند به او دست نمی آرد، و هوشهای تیز و ژرف بدان پی نمی برد. برتر و والا است آن که زمان قابل شمار و عمر دراز و صفت محدود ندارد. منزه است آن که او را آغازی که از آن شروع شده و انجामी که بدان پایان یابد و آخری که به نابودی گراید، نیست . او منزه است ، او چنان است که خود ستوده و ستاینندگان به وصف او دست نیازند. همه چیز را به هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش (که محدود نیست) جدا باشند و او نیز از همانندی آنها جدا باشد. درون اشیا نرفته تا گفته شود در آنها جای دارد، و از آنها دور نگشته تا توان گفت از آنها جدا و بیگانه است ، و از آنها برکنار نگشته تا توان گفت در کجاست ؟ ولی خدای سبحان علمش به همه چیز احاطه دارد و صنعش آنها را محکم ساخته و حفظ و یادش آنها را شماره کرده است .

آنچه در دل هوا ناپیدا و در سیاهیهای شب تار پوشیده و پنهان است و آنچه در آسمانهای بالا و زمینهای پایین است از دید او پنهان نیست . برای هر یک از اینها نگهبان و گماشته ای است ، و هر یک از آنها بر دیگری محیط است ، و آن که بر همه آن محیطها احاطه دارد خدای یگانه و یکتا و بی نیازی است که گردش زمانها در او دگرگونی ایجاد نکند، و ساختن هیچ چیز او را خسته نسازد، بلکه به آنچه که بخواهد پدید شود همین که گوید: باش ، موجود می شود.

آنچه را آفریده بدون نمونه قبلی و بی رنج و مشقت اختراع نموده است . هر که چیزی سازد از ماده ای سازد ولی خدا همه چیز را بدون ماده ساخته است . هر عالمی پس از ندانستن آموخته است ولی خداوند هیچ گاه نادان نبوده و هرگز آموزش ندیده است . به همه چیز پیش از وجودش آگاه بوده ، از این رو با پیدایش آنها علمش فزونی نیافته . علم او به آفریده ها پیش از آفرینش آنها به مانند علمش به آنها پس از آفرینش آنهاست . چیزها را به خاطر آنکه سلطه اش استوار گردد یا از بیم نابودی و کاهش و یا به جهت یاری بر مخالف ستیزنده و همانند افزون طلب و انباز گردنکش نیافریده است ، بلکه همه آفریدگان پرورده و بندگان سر به فرمانند.

منزه است آن که آفرینش مخلوقات بی مثال و تدبیر آفریده ها او را به رنج و تعب نیفکنده ، و بسنده کردن او به این اندازه از آفریده ها از روی عجز و ناتوانی نبوده است ، آنچه را آفریده دانسته و آنچه را (به صلاح) دانسته آفریده است . در اثر اندیشه در علم حادثی نبوده که در آفرینش خطا نکرده و در آنچه نیافریده شک و تردیدی به او راه نیافته است ، بلکه آفرینش او قضا و حکمی ناگسستنی و دانشی محکم و فرمانی استوار است .

به ربوبیت یگانه گشته ، و خود را به یگانگی مخصوص داشته ، و بزرگواری و ستایش را ویژه خود ساخته ، و به توحید و مجد و سنا یگانه گشته ، و به ستایش یکتا شده و به تمجید و بزرگواری بزرگی را از آن خود نموده است . برتر است از گرفتن فرزند، و پاک و منزّه است از آمیزش با زنان ، و گرانتتر و والاتر است از مجاورت شریکان . پس در میان آنچه آفریده او را ضدی نیست ، و در آنچه مالک آن است همانندی ندارد، و هیچ کس در ملک او شریکش نیست . یگانه و یکتا و بی نیاز است ، نابودکننده ابدیت و وارث پایان است (زیرا زمان هر چه ابدی و پایدار باشد در جنب ازلیت و ابدیت او چیزی نیست و او پس از فَنای همه پایانها باقی است)، همو که همیشه و برای همیشه یکتا و بی آغاز بوده ، و هست پیش از آغاز روزگار و پس از گذشت امور؛ آن که نابود نگردد و هرگز پایان نگیرد. بدین گونه پروردگار خود را می ستایم ، شایسته پرستشی جز خدا نیست ، خدای بزرگی که چقدر بزرگ است ، و والایی که چه والاست ، و عزیزی که چه اندازه عزیز است ! و از آنچه ستمگران (مشرکان) گویند بسی والاتر است .(۲۱۶)

مرحوم ثقة الاسلام کلینی رحمه الله پس از نقل این خطبه فرموده است : ((این خطبه های مشهور آن حضرت است و از شهرت فراوان ، عموم مردم آن را دست کم گرفته اند، در صورتی که همین خطبه برای طالب علم توحید اگر در آن بیندیشد و مضامین آن را بفهمد کافی است ، و اگر همه جن و انس جز پیامبران همزبان شوند تا توحید را آن گونه که آن حضرت - پدر و مادرم فدایش - فرموده بیان کنند نتوانند، و اگر بیان و روشنگری آن حضرت نبود مردم نمی دانستند چگونه راه توحید را بیابند. آیا نمی نگرید به این جمله : از چیزی بود نشده و آنچه را که هست از چیزی نیافریده ؟ که به عبارت ((از چیزی بود نشده)) معنای حدوث و پدید شدن او را نفی نموده است . و نمی بینید که چگونه بر آنچه پدید آورده صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه را ثابت کرده است . تا گفته کسانی که گویند: هر چیزی از چیز دیگر آفریده شده را نفی نماید، و گفتار ثنویه (دوگانه پرستان و معتقدان به دو اصل قدیم) را که معتقدند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون طرح و نقشه تدبیر و ایجاد نموده ابطال سازد، بنابراین با عبارت ((و آنچه را که هست از چیزی نیافریده)) تمام دلایل و شبهات ثنویه را رد کرده است . زیرا مهمترین چیزی که ثنویه می توانند در حدوث عالم بدان تکیه کنند و بگویند، از این دو حال خارج نیست که خدا چیزها را یا از چیز آفریده و یا از ناچیز و هیچ . از چیزی آفریدن که خطاست (زیرا همین سؤال درباره آن چیز قبلی می شود)، و از هیچ آفریدن هم تناقض و محال است ، زیرا کلمه ((من)) چیزی را ثابت می کند و کلمه ((لا شیء)) آن را نفی می کند (پس ((من لا شیء)) معنا ندارد)، ولی امیر مؤمنان علیه السلام این کلمه را به رساترین و درست ترین تعبیر ادا نموده و فرموده است : ((آنچه را که هست از چیزی نیافریده)) (و بسیار فرق است بین از هیچ آفریده و

از چیزی نیافریده)، ((من)) را که دلالت بر اثبات چیز و مایه ای دارد برداشته و ((چیز)) را هم نفی کرده، زیرا همه چیز آفریده و پدیده است ولی آفریننده آن را از مایه و ماده نیافریده است چنانکه ثنویه گویند که جهان از ماده ای قدیم آفریده شده و تدبیر چیزی بدون داشتن الگو ممکن نیست.

سپس این جمله آن حضرت را ملاحظه کن که می فرماید: او را صفتی که بدان توان رسید و حدی که برایش مثل توان آورد نباشد، آرایش واژه ها در وصف او نارساست، که با این جمله گفته مشبهه را باطل کرده است که گویند: خدا مانند شمش و بلور است، و سایر گفته هایی که درازی قامت و استواء و استقرار برایش ثابت کنند، و نیز این گونه آنان را که: ((تا دلها کیفیتی از او درک نکنند و به اثبات هیئتی دست نیابند چیزی را تعقل نکرده اند و در نتیجه صانعی ثابت نگردیده است))؛ و امیرمؤمنان علیه السلام تشریح فرمود که: او یگانه است بدون کیفیت و دلها به او معرفت دارد بدون آنکه تصویری از او بدارند و بر او احاطه یابند.

و باز بنگر گفتار آن حضرت را که: همتهای بلند به او دست نمی آرد و هوشهای تیز و ژرف بدان پی نمی برد، برتر و والاست خدایی که زمان قابل شمار و عمر دراز و صفت محدود ندارد. سپس گفتار آن حضرت که: درون اشیا نرفته تا گفته شود در آنها جای دارد، و از آنها دور نگشته تا توان گفت از آنها جدا و بیگانه است؛ که با این دو کلمه صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده، زیرا از جمله صفات اجسام دوری و جدایی از یکدیگر است و از صفات اعراض، بودن در اجسام است بدون تماس با آنها. و دوری و جدایی اجسام از یکدیگر به وسیله بعد مسافت است. بعد از این فرمود: ولی علمش به چیزها احاطه دارد، و صنعتش آنها را محکم ساخته، یعنی بودن او در چیزها به معنای احاطه علم و تدبیر اوست بدون تماس جسمی)). پایان سخن شیخ کلینی رحمه الله. (۲۱۷)

فصل ۴. خطبه ای دیگر

مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

اول دین شناخت اوست، و کمال شناختش تصدیق به وجود اوست، و کمال تصدیقش یگانه دانستن اوست، و کمال یگانه دانستنش اخلاص و ورزیدن به ساحت اوست، و کمال اخلاص به ساحت او نفی صفات از اوست، به گواهی هر صفتی که آن غیر موصوف است، و گواهی هر موصوفی که آن غیر صفت است.

پس هر که خدای سبحان را توصیف کند او را قرین چیزی ساخته ، و هر که او را قرین سازد او را دو چیز انگاشته ، و هر که او را دو چیز انگارد او را تجزیه نموده ، و هر که او را تجزیه کرده و دارای جزء بداند او را به حقیقت نشناخته (و هر که او را به حقیقت شناسد مورد اشاره اش قرار دهد) و هر که او را مورد اشاره قرار دهد (در مکانی) محدودش دانسته ، و هر که محدودش داند او را برشمرده است ، و هر که گوید: ((او در چیست؟)) او را در ضمن چیز دیگری دانسته ، و هر که گوید: ((او بر چیست؟)) چیزهایی را از او تهی پنداشته است .

او هست نه از پدید شدن ، موجود است نه از دیار نیستی ، با همه چیز است نه با جفت شدن ، و غیر هر چیزی است نه با جدایی ، فاعل و کننده است نه با حرکت اعضا و به کارگیری ابزار، بینا بوده آن گاه که هیچ یک از آفریده های دیدنی اش نبوده ، تنهاست زیرا همدمی وجود ندارد که با او انس گیرد و از نبود آن احساس تنهایی نماید.

آفریده ها را ایجاد و به آفرینش آنها آغاز کرد بی آنکه اندیشه ای به کار برد و از تجربه ای استفاده کند و حرکتی ایجاد نماید و بدون اهتمام خاطری که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد. آفرینش هر چیز را به وقت مناسبش وا گذاشت ، و میان ناسازگارها الفت انداخت ، و طبیعت هر چیز را در نهادش نهاد و آنها را ملازم آن اشیاء گردانید، در حالی که پیش از آغازیدن آنها بدانها عالم بود، و به حدود و انتهایشان احاطه داشت ، و قرائن و اشباه و اطراف آنها را می شناخت. (۲۱۸)

فصل ۵. خطبه ای دیگر

و آن حضرت فرمود: خدا را به یگانگی نشناخته آن که برای خدا کیفیت و چگونگی قائل شود، و به حقیقت او نرسیده آن که برای او مثل و مانند قرار دهد، و او را قصد نکرده آن که او را تشبیه کند، و او را نطلبیده آن که بهاو اشاره کرده و او را به وهم در آورد. آنچه به ذات خود شناخته شود مصنوع و آفریدهاست ، و آنچه در غیر خود قیام و وجود دارد معلول است .

اوفاعل و کننده است نه با به کارگیری ابزار، تقدیرکننده است نه با جولان اندیشه ، بی نیاز است نه با استفاده از دیگری .

زمانها با او همراه نیستند و آلات و ادوات یاور اونه . بودن او بر زمانها و هستی اش بر نیستی و ازلیتش بر آغاز پیشی دارد. از اینکهمقوای ادراکی را به وجود آورده دانسته می شود که خود قوای ادراکی ندارد، و از اینکهمیان امور تضاد و ناسازگاری ایجاد کرده دانسته می شود که خود ضدی ندارد، و از اینکهمیان چیزها الفت و همسری انداخته دانسته می شود که خود قرینی ندارد. نور را با ظلمت ، روشنی را با تاریکی (سفیدی را با سیاهی) ، خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر ساخته .

میان ناسازگارها الفت افکننده ، میان جداها همسری نهنده ، میان دورهانزدیکی قرار دهنده و میان نزدیک ها جدایی اندازنده است .مشمول حد و اندازه نمی گردد، و با عدد و شماره محسوب نمی شود، جز این نیست که ادوات(حواس پنجگانه) خود را

محدود می سازند، و آلات به نظایر خود اشاره می دارند، کلمه ((منذ از کی)) مانع قدیم بودن ادوات، کلمه ((قد = تحقیقا)) مانع ازلیت آنها، و کلمه ((لولا = اگر نه)) مانع کامل بودن آنهاست (۲۱۹)، به سبب همین آلات است که آفرینندهشان برای خردها تجلی و خودنمایی نموده، و هم به سبب همان آلات است که دیدن اوناممکن گردیده است.

سکون و حرکت بر او جاری نمی شود، و چگونه جاری شود بر او چیزی که خود اجرایش نموده و در او پدید آید چیزی که خود پدیدش ساخته و حادث شود در او چیزی که خود احداثش نموده است؟! که اگر چنین بود تغییر (و کم و زیاد) می یافت، و حقیقتش دارای اجزاء می شد، و برای معنا و حقیقتش ازلی بودن ناممکن می نمود، و برایش پشت سر می بود چرا که جلو می داشت، و در پی کمال خود بود چرا که با نقصان همراه بود، و این هنگام نشانه های مصنوع و آفریده در او هویدا می گشت، و خود دلیل بر وجود صناعی می گشت پس از آنکه همه چیز می بایست دلیل بر وجود او باشند، و حال آنکه به دلیل داشتن قدرت امتناع (از مشابهت با آلات و سایر ممکنات) بیرون از آن است که در او تاثیر کند آنچه در غیر او اثر می گذارد.

خدایی که از حالی به حالی نگردد، و زوال و نیستی نپذیرد، و غیبت و نهان شدن بر او روا نیست، نزاده است تا خود نیز زاده دیگری باشد، و زاییده نشده است تا محدود گردد، برتر است از داشتن فرزند، و منزّه است از آمیزش با زنان. او هام و اندیشه ها به او دست نیابند تا او را اندازه کنند، هوشهای تیز به وهمش در نیارند تا تصورش نمایند، حواس او را ادراک نمی کنند تا احساسش کنند، و دستها او را لمس نکنند تا به او دست یابند. به هیچ حالی دگرگون نمی شود و به احوال مختلف در نمی آید، و گذشت شبانه روز کهنه اش نسازد، و روشنی و تاریکی تغییرش ندهند، و به اجزاء و اندام و اعضا و اعراض و غیرداشتن و بعضی داشتن توصیف نمی گردد، حد و نهایت و بریدگی و غایت در مورد او جای سخن ندارد، و اشیاء او را در خود جای ندهند تا او را بردارند یا بیفکنند، یا چیزی او را حمل نمی کند تا کج و راستش کند.

نه در اشیاء درون است و نه از آنها بیرون، خبر می دهد نه با زبان بزرگ و کوچک، می شنود نه با سوراخها (ی گوش) و آلات شنوایی، می گوید نه با لفظ، از بر می دارد نه با قوه حافظه، اراده می کند نه با اندیشه، دوست می دارد و خشنود می شود نه از روی رقت و دلسوزی، و دشمن می دارد و خشم می گیرد نه از روی رنج و آزرده گی. به آنچه بخواهد شود همین که گوید: ((باش)) می شود، نه با صدای کوبنده و آواز قابل شنیدن، و کلام او تنها فعلی است که ایجاد و ممثل نموده است، و این کلام پیش از ایجادش نبوده، که اگر قدیم بود خدای دومی بود.

گفته نمی شود: ((بود شد بعد از آنکه نبود)) تا صفات پدید شده بر او روا گردد و میان او و پدیده ها فاصله ای و او را بر آنها برتری نماند، پس آفریننده و آفریده یکسان شوند و پدید آورنده و پدیده برابر گردند.

آفریده ها را بدون نمونه ای که از دیگری صادر شده باشد آفرید، و در آفرینش آنها از هیچ یک از آفریدگانش یاری نجست. زمین را ایجاد کرد و بی آنکه سرگرم آن باشد نگاهش داشت، و بدون جایگاهی استوارش ساخت، و بدون پایه برپایش داشت، و بدون ستونش برافراشت، و از کثرت نگاهش داشت، و از افتادن و شکافتن بازش داشت، میخهایش را استوار، سدهایش را نصب، چشمه هایش را جاری نمود و رودهایش را بشکافت. آنچه را ساخت سست نشد و آنچه را نیرو داد ناتوان نگردید، اوست که با قدرت و عظمت خود بر آن ظاهر و مسلط است، و با علم و معرفت خویش به باطن و چگونگی آن داناست، و با بزرگی و ارجمندیش بر همه چیز آن بلندی و برتری دارد.

چیزی از آنها از وی نگریزد تا وی در طلب آن رود، و چیزی از او سرنیچد تا بتواند بر او غالب آید، و شتابنده آنها از دست او نمی رود تا بر او پیشی گیرد، و به ثروتمندی نیازمند نیست تا روزیش دهد. تمام اشیاء برای او فروتن و در برابر عظمت و بزرگی اش ذلیل و خوارند، نمی توانند از سلطنتش به سوی دیگری بگریزند تا از سود و زیان او سر باز زنند، همتایی ندارد تا با او همسری کند، و نظیری ندارد تا با او برابر گردد. اوست نابود کننده اشیا پس از بودنشان تا موجودها مانند غیر موجودها گردند.

نابودی دنیا پس از اختراع و آفرینش آن شگفت تر از ایجاد و اختراعش نیست، و چگونه شگفت تر باشد و حال آنکه اگر تمام جانداران دنیا از پرندگان و چهارپایان، چه به آغل بازگشته ها و چه چرندگان و تمام اصناف و اجناس آنها و امتهای کودن و زیرک آنها، همه و همه جمع شوند تا پشه ای بسازند بر آفرینش آن قادر نیست و نمی دانند که راه ایجاد آن کدام است و خردهایشان در دانستن آن حیران و سرگردان و نیروهایشان عاجز و مانده گردند و زبون و خسته بازگردند در حالی که خواهند دانست که مقهورند و به عجز از ایجاد آن مقر و به ناتوانی از نابود ساختن آن معترف خواهند شد.

خدای سبحان پس از فنای دنیا تهی می ماند و چیزی با او نباشد چنانکه پیش از آفرینش آن چنین بود، همچنین پس از فنای دنیا بدون وقت و مکان و هنگام و زمان خواهد ماند، با نیست شدن دنیا مدتها و وقتها و سالها و ساعتها همه نیست می گردند، پس چیزی نباشد جز خدای یکتای غالب که بازگشت تمام امور به سوی اوست، بدون آنکه پیش از آغاز آفرینش خود قدرتی داشته باشند و فنای آنها نیز بدون امتناع و ابائی از آنان صورت می گیرد، و اگر آفریدگان قدرت امتناع داشتند همیشه باقی بودند.

ساختن همه چیز هنگام ساختنش بر او دشوار نبود، و آفریدن آنچه پدید آورد و آفرید او را خسته و وامانده ساخت ، و اشیا را برای استوار کردن سلطنت ، یا از بیم زوال و نقصان ، یا برای یاری جستن بر همتایی که بر او افزونی دارد، یا احتراز از مخالفی که هجوم آورد، یا برای افزونی در ملک و حکومت خود، یا غلبه یافتن بر شریک خود، یا تنهایی و وحشتی که داشته و می خواسته با آنان انس بگیرد، نیافریده است .

سپس همه را پس از آفرینش فانی می کند، نه به خاطر ملالتی که از گرداندن و تدبیر آنها به او دست داده ، یا برای آسایشی که بدو برسد، یا به جهت آنکه پاره ای از آنها بر او گران می آیند. دراز پاییدن آنها او را دلتنگ نساخته تا او را به شتاب در نابودشان فراخواند، لکن خدای سبحان آنها را به لطف خود تدبیر فرمود، و به فرمان خویش نگه داشت ، و به قدرت خود محکم و استوار آفرید، سپس بعد از نابودی بازشان گرداند بی آنکه به آنها نیازی داشته باشد، یا بخواهد از برخی علیه برخی کمک بگیرد، یا بخواهد از حال وحشت و تنهایی به حالت انس ، و از حال نادانی و کوری به دانش و طلب ، و از تهیدستی و نیاز به بی نیازی و دارایی ، و از زبونی و پستی به ارجمندی و توانایی برسد.(۲۲۰)

فصل ۶. چند خطبه دیگر

و از سخنان آن حضرت است : خدایی که حالات او یکی از دیگری پیشی نگرفته تا اینکه اول باشد پیش از آنکه آخر باشد و ظاهر باشد پیش از آنکه باطن باشد. هر چه نام یگانگی به خود گرفته جز او اندک ، هر زورمندی جز او زبون ، هر مالکی جز او مملوک ، هر عالمی جز او آموزنده ، هر توانایی جز او توانایی و عجزش به هم در آمیخته است ، هر شنوایی جز او از شنیدن صداهای خفیف کر است و صداهای بلند نیز کرش ساخته و صداهای دور از دسترس او بیرون است . هر بینایی جز او از دیدن رنگهای نهان و اجسام ریز کور است . هر آشکاری جز او نهان و هر نهانی جز او آشکار است .(۲۲۱)

خطبه دیگر

هیچ خشمی او را از رحمت سرگرم نمی سازد و هیچ رحمتی از عتابش غافل نمی کند. نهان بودن از آشکار بودن پوشیده اش ندارد، و آشکاری از نهانی جدایش نسازد. در عین نزدیکی دور، در عین بلندی نزدیک ، در عین آشکاری نهان و در عین نهانی آشکار است . به همه چیز نزدیک است و چیزی به او نزدیک نیست . (۲۲۲) آفریدگان را با چاره اندیشی نیافرید و از آنان برای رفع خستگی یاری نجست .(۲۲۳)

خطبه دیگر

اوهام بر او احاطه نکرده بلکه با خودشان بر آنها تجلی نموده و با خودشان نیز از دسترس آنها دورگشته و خود آنها را به نزد خودشان محاکمه خواهد کرد (خود آنها را در عجز خود داور خود خواهد ساخت). آن گونه بزرگ نیست که حدود وسیعش بر جسم او افزوده و بزرگش کرده باشد، بلکه شائنش بزرگ و سلطانش عظیم است. (۲۲۴)

خطبه دیگر

خدایی که به درون امور نهانی آگاه است، و نشانه های آشکار بر او دلالت دارند. از دید بیننده نهان است ولی نه چشم آن کس که او را ندیده منکر اوست و نه قلب کسی که او را ثابت کرده بینای او. در برتری پیشی دارد پس چیزی از او برتر نیست. و در نزدیکی نزدیک است پس چیزی از او نزدیکتر نباشد. پس نه برتریش او را از هیچ یک از آفریدگانش دور ساخته، و نه نزدیکیش آنان را در مکان مساوی با او قرار داده است. خردها بر بیان صفتش آگهی نیافته، و از سویی آنها را از شناخت واجب خویش محجوب نداشته است. پس او کسی است که تمام نشانه های وجود گواهی بر اقرار قلبی منکران می دهد. خداوند از آنچه اهل تشبیه و منکران گویند بسی والاتر است. (۲۲۵)

فصل ۷. خطبه ای دیگر

از سخنان آن حضرت است:

همه چیز در برابر او خاشع است و به او قائم. او ثروت هر فقیر، عزت هر ذلیل، قوت هر ضعیف و پناه هر دردمندی است، هر که سخن گوید نطقش بشنود، هر که لب فرو بندد رازش بداند، هر که زیست کند روزیش با اوست، و هر که بمیرد بازگشتش به سوی اوست. (خداوندا) دیده ها رها نیستند تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از وصف کننده های از آفریدگانت بوده ای. آفریدگان را از سر تنهایی نیافریده ای و برای سود خویش به کار نگرفته ای. آن که را جویی از تو سبقت نگیرد، و آن که را گرفته ای از دستت بیرون نرود. آن که نافرمانیت کند از سلطنتت نگاهد، و آن که فرمانت برد در ملکیت نیفزاید، و آن که از قضا (و قدر) تو ناخشنود است فرمانت را رد نتواند کرد، و آن که از فرمانت روی گرداند از تو بی نیاز نخواهد بود. هر رازی نزد تو آشکار، و هر غیبی نزد تو شهادت است، تو خود ابدی پس تو را زمان و پایانی نیست، و تو منتهایی که گریزی از تو نیست، و تو خود وعده گاهی که راه نجاتی (جز به سوی تو) نباشد. اختیار هر جنبنده ای به دست توست و بازگشت هر جاندار به سوی تو. (۲۲۶)

فصل ۸. خطبه ای دیگر

از سخنان آن حضرت است:

خدایی که با خلقتش بر وجودش ، و به آفریده های حادثش بر آغاز نداشتنش ، و به شباهت داشتنش (به یکدیگر) بر شبیه نداشتنش راهنماست . قوای ادراکی او را لمس نکند و پرده ها او را نپوشاند، چرا میان آفریدگار و آفریده ، و حد دهنده ، و محدود، و پروردگار و مربوب فرق (آشکار) وجود دارد. یگانه است نه به تاویل عدد، آفریننده است نه به معنای داشتن حرکت و رنج ، شنواست نه با ابزار (گوش)، و بیناست نه با به هم زدن چشم ، شاهد است نه با تماس ، جداست نه با فاصله شدن مسافت . آشکار است نه با دیدن ، و نهان است نه به خاطر لطافت و کوچکی ، از اشیاء جداست با قهر و قدرت بر آنها، و اشیاء از او جداست با خضوع در برابر او و بازگشت به او. هر کس او را وصف کند محدودش دانسته ، و هر که محدودش کند او را به شمار و عدد آورده ، و هر که به شمارش آورد ازلیت او را ابطال نموده است ، هر که گوید ((چگونه است ؟)) خواستار وصف او شده ، و هر که گوید: ((کجاست ؟)) او را در مکانی دانسته است . او عالم بود آن گاه که معلومی نبود، و رب بود آن گاه که مربوبی نبود، و قادر و توانا بود آن گاه که مقدوری وجود نداشت . (۲۲۷)

فصل ۹. درباره دیدن خداوند

از سخنان آن حضرت ، در پاسخ به ذعلب یمانی که پرسیده بود: ای امیرمؤمنان ، آیا پروردگار خود را دیده ای ؟ آیا چیزی را که ندیده ام می پرستم؟! گفت : چگونه او را می بینی ؟ فرمود: دیدگان او را آشکارا نمی بیند ولی دلها با حقیقت ایمان او را ادراک می کند. به اشیاء نزدیک است بدون تماس ، و از آنها دور است بدون جدایی . سخنگوست بدون تفکر نمودن ، اراده کننده است بدون اندیشه کردن ، سازنده ای است نه با اعضا و جوارح ، لطیف و دقیق است بی آنکه به پنهانی توصیف شود، بزرگ است ولی موصوف به جفا نمی شود، بیناست ولی موصوف به داشتن حس بینایی نیست ، مهربان است بی آنکه موصوف به رقت قلب گردد. چهره ها در برابر عظمتش ذلیل ، و دلها از خوف او در هراس است . (۲۲۸)

و در روایتی دیگر در کتاب ((توحید)) آمده است :

وای بر تو ای ذعلب ، پروردگار من به صفت بعید بودن ، حرکت و سکون ، سرپا ایستادن و رفت و آمد موصوف نمی گردد. بسیار لطیف است ولی به لطف و نازکی موصوف نمی شود، بسیار با عظمت است ولی به بزرگی جسمانی وصف نمی گردد. بسیار بزرگ است ولی به کبر و بزرگی موصوف نمی شود، بسیار جلیل است ولی به غلظت و درشتی موصوف نمی شود، بسیار رئوف و مهربان است ولی به رقت و نازکدلی موصوف نمی گردد، مؤمن است نه به واسطه بندگانش (۲۲۹)، ادراک کننده است نه با قوای ادراکی ، گوینده است نه با لفظ، او در اشیاء است نه با ممزوج شدن ، از آنها بیرون است نه با جدایی ،

بالای همه چیز است و نتوان گفت که چیزی بالای اوست ، پیش از هر چیز است و نتوان گفت پیشی دارد، داخل در اشیاء است نه مانند داخل بودن چیزی در چیز دیگر، و بیرون از اشیاء است نه چون بیرون بودن چیزی از چیز دیگر.
ذغلب پس از شنیدن این سخنان بیهوش شد.(۲۳۰)

و در همان کتاب در روایت دیگری - پس از سخنی طولانی که بیشتر مضامین آن در لفظ یا معنی گذشت - آمده است :
رب بود آن گاه که مربوبی نبود، اله و معبود بود آن گاه که ماءلوه و معبودی نبود، عالم بود آن گاه که معلومی نبود، و شنوا بود آن گاه شنیدنیی وجود نداشت . سپس این اشعار را سرود: (ترجمه)
(سرور من پیوسته به حمد معروف بود، و پیوسته به جود و بخشش موصوف))
(تو بودی آن گاه که نوری وجود نداشت تا از پرتو آن استفاده شود، و نه ظلمتی که آفاق را پوشیده باشد))
(پروردگار ما (از نظر ذات و حقیقت) برخلاف همه آفریدگان و ساخته های اذهان و اوهام بشری است .))
(هر که او را به چیزی تشبیه و تمثیل نماید، زبانش از توصیف بازمانده و دست بسته عجز و ناتوانی خواهد شد))
(و در بلندی موج قدرتش با موجی مواجه می شود که چشم روح او را کور می کند))
(پس کسی را که غرق دریای جدال در دین است رها ساز، که در او شک و تردید با رای نادرست هماغوش است))
(و با شخص مورد اعتماد که عاشق سرور خود است و از سوی مولایش محفوف به کرامات است به خاطر سرورش دوستی و همنشینی نما))

(مردی که در سراسر زمین به عنوان رهنمای هدایت و در آسمان به نکو حالی معروف است .)) (۲۳۱)

فصل ۱۰. از سخنان علی علیه السلام

و از سخنان آن حضرت است :

او زنده ای است بدون کیفیت ، و بودنش را زمانی نیست و بودنش را کیفیتی نباشد. او زمان ندارد و در چیزی و بر چیزی نیست ، و برای بودنش مکانی اختراع نکرده است (۲۳۲)، و پس از تکوین اشیاء نیرومند نشده و پیش از تکوین آنها ناتوان نبود، و پیش از آنکه چیزی را آغاز کند احساس تنهایی نمی کرد، به هیچ چیز قابل ذکری شبیه نیست و پیش از آفرینش ملک هستی از آن تهی نبود، و پس از رفتنش نیز از آن تهی نمی گردد. الهی بود زنده بدون داشتن حیات ، مالک بود پیش از آنکه چیزی را بیافریند و پس از آفرینش هستی نیز. خدا را کیفیت و مکان و حدی که قابل شناخت باشد نیست ، چیزی به او شبیه نمی باشد، از دیر زیستی پیر نمی گردد، و از ترس دهشت زده نمی شود، و بسان آفریده اش از چیزی نمی

هراسد. آری او شنوایی بدون گوش، بینایی بدون چشم و نیرومندی بدون یاری گرفتن از آفریدگانش است. دیده بینندگان او را در نیابد، و گوش شنوندگان بر شنوایی او احاطه نکند، هرگاه چیزی را بخواهد بدون مشورت و یاری و خبرگیری انجام دهد، و در مورد آنچه اراده کند از هیچ یک از آفریدگانش سؤال (یا درخواست و اجازه) نکند. دیده‌ها او را در نیابد و او دیده‌ها را دریابد و او باریک بین و آگاه است. (۲۳۳)

فصل ۱۱. سخنی دیگر

و از سخنان آن حضرت است :

خدایی که از چیزی هستی نیافته و آنچه را که هست از چیزی نیافریده است. حدوث اشیاء را گواه ازلیتش، نشانه‌های عجزی را که بر آنها نهاده گواه قدرتش، و ناگزیری آنها از فنا را گواه دوام خود گرفته است. جایی از او خالی نیست تا با مکان داشتن ادراک شود، و مثال شبح گونه‌ای ندارد تا به کیفیت آن وصف شود، و چیزی از علم او پنهان نیست تا آن را به حیثیتی (غیر حیثیتی دیگر) بداند. با آنچه پدید آورده در صفات مابینت دارد، و با تغییر و دگرگونی که در ذوات (ممکنات) ایجاد نموده خود را از دسترس ادراک دور نموده است (زیرا ذاتش با این ممکنات مابین است و شیء را با مابینش نمی‌شود شناخت)، و با کبریا و عظمت خویش از هرگونه تغییر حالات خارج است، بیان حد و مرز او بر اندیشه‌های تیز و ماهر، و بیان کیفیتش بر افکار عمیق و ژرف، و تصویرش بر افکار غواص و شناور تحریم گردیده است. مکانها او را از بزرگیش دربر نگیرند، و مقدارها او را از جلالتش اندازه نتوانند، و پیمانها به جهت بزرگیش او را نیامایند. به اوهام در نیاید تا کنه او را دریابند، و نه به افهام تا او را فراگیرند، و نه به اذهان تا او را تمثل بخشند. خردهای دورانیش از جستن راهی به احاطه بر او مایوس، و دریاهای دانش از اشاره به کنه و حقیقت او ته کشیده اند، و اندیشه‌های لطیف مخاصم (که با تمام توان با جهل در تخاصم و تنازعند) از بررفتن به اوج وصف قدرتش عاجز و ذلیل و سرشکسته باز خواهند گشت. یگانه است نه به عدد (واحد عددی نیست)، پاینده است بی مدت، برپاست نه با ستون. جنس نیست تا اجناس دیگر معادل او باشند، و شبح و سایه مانند نیست تا شبیها شبیه او باشند، و بسان اشیاء نیست تا صفتها (و وصفها) بر او واقع گردند، خردها در امواج خروشان ادراک او گم شده، و وهمها از احاطه بر ذکر ازلیت او سرگردان، و فهمها از درک و فهم وصف قدرت او ناتوان، و ذهنها در گرداب ملکوتش غرق اند. با نعمتها و بخششهایش قدرت نمایی نموده، و با عظمت و کبریایی از دسترس افکار و اندیشه‌ها دور است، و بر اشیاء تملک دارد. پس نه روزگاری او را کهنه سازد، و نه وصفی به او احاطه یابد، پایه‌های راسخ کائنات در اعماق مقر خود در برابر او کرنش نموده، و علل و اسباب استوار در بالاترین اوج خود در برابر او سر خواری فرود

آورده است ، همه اقسام موجودات را گواه ربوبیتش ، و عجز آنها را گواه قدرتش ، و آفرینش (و حدوث) آنها را گواه قدمتش ، و زوال آنها را گواه بقای خویش گرفته است . نه گریزی از ادراک خدا نسبت به خود دارند و نه راه خروجی از تحت احاطه او به آنها، و نه از شمارش او از آنها در پوشش اند، و نه از قدرت او امتناع دارند. اتقان و استحکام آفرینش نشان کافی ، و ترکیب طبیعت در اشیاء دلیل شافی بر اوست ، و حدوث ایجاد اجناس ممکنات دلیل قدمت اوست ، و احکام و استواری ساخت آنها مایه عبرت (و توجه به او) است . پس نه حدی می توان به او نسبت داد و نه می توان برای او مثلی آورد و نه چیزی از او پوشیده است . خداوند بسی برتر از آوردن مثال و صفات مخلوقه برای اوست .(۲۳۴)

فصل ۱۲. سخنی دیگر

و از سخنان شریف آن حضرت است :

سپاس خدایی را که منع بخشش دارایش نسازد، و عطا و دهش تهیدستش نکند، که هر بخشنده ای جز او با بخشش کاهش می یابد، خدایی که با نعمتهایی سودمند و بخششهای فراوان توانگر است ، و با جود و بخشش خود روزی آفریدگان را تعهد نموده است ، پس راه را برای راغبانش روشن نموده ، و از این رو در آنچه از او خواسته شده نسبت به آنچه از او نخواستند اند بخشنده تر نیست . (۲۳۵) زمان و روزگار بر او نگذرد تا حالات گوناگون به خود گیرد. و اگر همه آنچه را که نفس معادن کوهها و خنده صدف دریاها بیرون می ریزد از پاره های نقره و شمش های طلا و رشته های مرجان ، به برخی بندگانش ببخشد هرگز در وجودش اثر نکند و وسعت داراییش را پایان ندهد، و آنقدر ذخائر فضل و بخشش را داراست که نیاز درخواست کنندگان به آن پایان ندهد و از کثرت بر هیچ خاطری خطور نکند، زیرا که او بخشنده ای است که بخششها از او نکاهد، و اصرار اصرارکنندگان او را وادار به بخشش نسازد، و فرمانش جز این نیست که هرگاه چیزی را بخواهد همین که گوید: باش ، بی درنگ موجود می شود.

خدایی که فرشتگان با همه قربی که به کرسی کرامت او و شور و عشقی که به خود او و بزرگداشتی که از جلال عزت او و نزدیکی که به غیب ملکوتش دارد، عاجزند از اینکه از کار او سر درآورند مگر آنچه را که خودش به آنان آموخته است ، در حالی که آنان نسبت به ملکوت قدس از معرفت شایانی که خداوند در ذاتشان نهاده برخوردارند که می گویند: ((خداوند، تو منزهی ، ما نمی دانیم مگر آنچه را که خودت به ما آموخته ای)).(۲۳۶)

حال ، ای پرسشگر، چه گمان داری به خدایی که چنین است؟! منزّه است و مورد ستایش ، خدایی که پدید نشده تا دگرگونی و جابه جایی در او راه یابد، و با تکرار احوال گوناگون بر او تغییر و تحول نیابد، و شبها و روزهای متوالی و دراز بر او

نگذرد. خدایی که آفریدگان را آفرید بی آنکه از نمونه ای تقلید کند و یا بر اندازه ای که از معبود پیشین به جای مانده بود اندازه کند. صفات بر او احاطه ندارد تا وی با ادراک آنها از حد و حدود او، متناهی گردد. و پیوسته - با توجه به اینکه ماندنی ندارد - بسی برتر از وصف آفریدگان قرار داشته است، و دیدگان از دیدن او خسته و وامانده است تا مبادا به دیدن ظاهری موصوف گردد و با ذاتی که جز خودش به آن دانا نیست نزد آفریدگانش شناخته شود. از این رو که بر بالاترین اشیاء برتری دارد از دسترس وهم دیگران ناپدید است، و از اینکه اندیشه های گنگ اندیشمندان بر کنه عظمت او احاطه یابد فراتر است. ماندنی ندارد تا آنچه می آفریند شبیه او باشد، و همیشه نزد اهل معرفت از اشباه و اضداد منزّه بوده است.

دورغ گفتند آنان که خدا را عدیل چیزی دانستند، چرا که او را به بتهای خود تشبیه کردند، و با اوهام خویش او را به زیور آفریدگان مزین ساختند، و با اندازه گیری که نتیجه خواطر اندیشه هاشان بود او را پاره پاره کردند، و با قریحه های عقل خود او را با آفریدگان که دارای قوای مختلفی هستند اندازه زدند، و حال آنکه کسی که حد و اندازه اش به حساب نیاید چگونه در اندیشه اوهام اندازه گیری شود؟ آری، خطورات خردها در ادراک کنه و حقیقت او گم اند، چرا که او برتر از این است که خردهای بشر بتوانند با اندیشه او را محدود سازند و یا فرشتگان با همه قربی که به ملکوت عز او دارند به وجهی بر او احاطه یابند. خداوند برتر از آن است که همسری داشته تا به او تشبیه گردد، زیرا او موجود لطیفی است که هرگاه اوهام بخواهند در ژرفای غیب ملکش به او دست یابند، و فکرهای مبرای از خطورات وسوسه گر بخواهند به ذاتش پی ببرند، و دلها سراسیمه به او متوجه شوند تا کیفیت صفات او را دریابند، و راههای باریک خردها که از لطافت قابل وصف نیستند بخواهند به علم الهیت او دست یابند، همه و همه خسته و سرشکسته بازگردند در حالی که فضای تاریک غیب را می پیمایند که به سوی خدای سبحان راهی بیابند.

آری، سرشکسته نومیدانه بازگردند با این اعتراف که با زور و تکلف نمی توان به کنه شناخت او رسید، و یک خاطره از تقدیر جلال عزت او بر اندیشه اندیشمندان خطور نمی کند، زیرا که او از دسترس قوای محدودها به دور است به دلیل اینکه خلاف آفریدگان خود است، پس او را در میان آفریدگان شبیهی نیست و جز این نیست که شیء را به عدیل و نظیر آن تشبیه می نمایند، پس چیزی که برابر و نظیری ندارد چگونه به غیر همانند خود تشبیه گردد؟ آغازی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که چیزی پس از او نخواهد بود. دیده ها به خاطر مجد جبروتش او را در نیابند چرا که آنها را با حجابهایی غلیظ و ضخیم که راهی به درون آنها نیست و ضخامت ویژه آنها به سوی صاحب عرش شکاف بردار نمی باشد محجوب داشته است.

او خدایی است که کارها از خواست و اراده او سرچشمه می گیرد، و عزت گردنکشان در برابر جلال عظمت او صغیر، و گردنها در برابر او افتاده و چهره ها از بیم او خاکسار است ، و در شگفتیهای آفرینش خدایی که همه چیز را آفریده آثار حکمتش نمایان است ، به گونه ای که هر چه آفریده حجت و دلیل او و منتسب به او گردیده ، حال اگر آفریده ای بی زبان باشد حجت او در تدبیری که در او به کار برده ، در خود آن ناطق است . آنچه را آفریده درست اندازه گیری نموده ، و هر چیزی را با لطف تدبیر خویش در سر جای خودش نهاده و به سوی حجت خودش متوجه ساخته است ، پس چیزی به حدود منزلت او دست نیافته ، و از رسیدن به مشیت او کوتاه نیامده ، و آن گاه که او را به سوی خواست خویش رهسپار ساخته سرکشی ننموده است ، و همه این کارها را بدون رنج و زحمتی که به او برسد و یا با مخالفی در برابر امرش دست به گریبان باشد به انجام رسانده است ، پس آفرینش او تمام گشت و سر به طاعت او آورد، و با آن وقتی که به سوی آن بیرونش ساخته روبرو شد بی آنکه لحظه ای کوتاهی و کندی کند و اندکی درنگ نماید. کژیهای اشیا را راست کرد، نشانه های حدود و مرزهای آنها را معین نمود، با قدرتش میان ضدهای آنها ملائمت دارد، اسباب قرائن آنها را پیوند داد و میان رنگهایشان مخالفت انداخت و آنها را به صورت اجناس مختلفی در اندازه ها و غرائز و شکلها در آورده ، آفریده های آشکاری که آفرینش و خلقت آنها را آن گونه که می خواست به هنگام ایجاد محکم ساخت ، علمش به اصناف آن آفریده ها انتظام داد و تدبیرش با حسن تقدیر آنها موافق آمد.

ای پرسشگر، بدان : کسی که پروردگار بزرگ ما را چون آفریدگان به داشتن اعضای جدا و کاسه های به هم آمده مفاصل که به تدبیر حکیمانه او در پوششی (از گوشت) قرار دارند تشبیه کند غیب ضمیرش بر شناخت او پیوند نخورده و قلبش به مشاهده یقین به آنکه او را همتایی نیست نایل نیامده ، و گویا بیزاری پیروان را از پیشروان نشنیده است که گویند:

تالله ان كنا لفي ضلال مبين ، اذ نسويكم برب العالمين . (۲۳۷)

((به خدا سوگند که ما البته در گمراهی آشکار بودیم ، چرا که شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم)).

پس هر که پروردگار ما را با چیزی مساوی داند او را عدیل دیگری دانسته و هر که چنین باشد به آنچه آیات محکم خدا به آن نازل و شواهد حجت‌های روشن او بدان ناطق است کافر شده ، زیرا خداوند کسی است که در خردها محدود نشده تا در معرض وزش اندیشه آنها به کیفیت در آید، و در حوصله تفکر اندیشه های نفوس محدود و دگرگون گردد. اصناف چیزها را ایجاد نمود بدون آنکه نیاز به اندیشه و قریحه غریزه باطنی داشته و یا از گذشت حوادث روزگار تجربه ای به دست آورده و یا شریکی او را بر آفرینش امور شگفت انگیز یاری داده باشد.

خدایی که چون برابرکنندگان او را با آفریده ای که دارای اجزاء بوده و صفاتش محدود است و دارای اقطار و نواحی مختلف است تشبیه نمودند - و حال آن که خدای بزرگ موجود بنفسه است نه به آیات (و مخلوقاتش) - هرگز نتوانسته اند آنگونه که باید او را بشناسد و معرفی کنند، از این رو خداوند برای پاکی خود از مشارکت شرکاء و برای بیان برتر بودن خود از قیاس بندگان کافری که او را با حدود اندازه گرفته اند فرمود:

و ما قدروا الله حق قدره و الارض جميعا قبضته يوم القيامة و السماوات مطويات بيمينه ، سبحانه و تعالى عما يشركون .
(۲۳۸)

((و خدا را آن گونه که باید نشناختند، و همه زمین در روز قیامت در کف قدرت اوست و آسمانها به دست او برچیده می شود، او منزّه و برتر است از آنچه شرک می ورزند)).

پس آنگونه وصفی را که قرآن تو را بدان رهنما بود پیروی کن تا میان تو و شناخت خودش پیوند برقرار سازد، و به دنبال آن باش و از نور هدایت آن بهره گیر، که آن نعمت و حکومتی است که به تو داده شده است ، پس آنچه به تو داده شده بگیر و از شاکران باش .

و آنچه که شیطان تو را بدان رهنماست از چیزهایی که در قرآن بر تو واجب نشده و در سنت رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) اثری از آن نیست ، علمش را به خدای بزرگ واگذار، که این نهایت حق خداوند بر توست .

و بدان که راسخان در علم آنانند که خداوند ایشان را از رنج وارد شدن در درهایی که در برابر غیب بسته شده است بی نیاز ساخته است (۲۳۹)، و به اقرار به جمله آنچه از تفسیرش عاجزند از غیب محجوب ، ملتزم گشته و گویند: ((ما به همه آن ایمان آورده و همه از جانب پروردگار ماست)). پس خداوند این اعتراف آنها به عجز از دسترسی به آنچه علم آنها به آن احاطه ندارد را ستوده ، و دست برداشتن آنها از تعمق در آنچه که بحث از آن را به آنان تکلیف نفرموده رسوخ (و ثبات) نامیده است ، تو نیز به این اندازه بسنده کن و عظمت خدا را به میزان عقل خود اندازه مگیر، که از هلاک شدگان خواهی بود.

این حدیث را در کتاب ((توحید)) (ص ۴۹) روایت کرده و قسمتی از آن در ((نهج البلاغه)) (خطبه ۸۹) با اندکی اختلاف در لفظ مذکور است .

توضیحی از ابن میثم

شارح ((نهج البلاغه)) ابن میثم بحرانی رحمه الله گوید:

((بدان ، در اینکه امام علیه السلام طالب معرفت را به کتاب و سنت و بیان امامان علیهم السلام حواله داده ، دلالت است بر اینکه مقصود آن حضرت این نیست که تنها بر ظاهر شریعت بسنده کند بلکه باید از انوار قرآن و سنت و آثار ائمه هدی علیهم السلام پیروی کند، زیرا در قرآن کریم و سنت و سخن امامان علیهم السلام اشارات و تنبیهات بی شماری بر منازل سلوک و وجوب حرکت در درجات آن وارد است و اهل هر مقامی را بر مقام خودش آگهی داده و از ناهلش پنهان داشته اند، زیرا آنان طیبیان نفوس اند، و همان گونه که طیب برخی از داروها را برای پاره ای از بیماران پادزهر و شفا می داند و همان دارو را برای دیگری سم و موجب هلاکت ، همچنین کتاب خدا و شارحان مقاصد آن که انبیا و اولیاءاند پاره ای از اسرار الهی را برای برخی سینه ها شفا دانسته و آن را به ایشان تلقین می نمایند، و بسا که عینا همان اسرار برای ناهلان اگر به آنان گفته شود سبب گمراهی و کفر آنان شود. پس مقصود امام علیه السلام بسنده کردن هر عقلی است بدانچه شایسته تر اوست و تاب تحمل آن را دارد. البته بیشتر مردم اصحاب ظاهرند که لازم است به همان ظاهر بسنده کنند (و به عمق مسأله نیندیشند)) (۲۴۰)

ما به همین اندازه از سخنان آن حضرت در توحید اکتفا می نماییم زیرا همین جا مشتمل بر جوامع و کلیات توحید است ، و جز اینها آنچه از آن حضرت به من رسیده از جهت معنا تنها مطالب متفرقه ای است که هر کدام را در جای مناسب خود ذکر کرده ایم . والله الحمد.

فصل ۱۳. تفکر در ذات خدا ممنوع

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که : در نعمتهای خدا بیندیشید و در (ذات) خدا اندیشه مکنید، که شما هرگز به قدر و واقعیت آن پی نمی برید. (۲۴۱)

و در ((کافی)) با سند خود از مولایمان امام باقر علیه السلام است که : درباره آفرینش و آفریده های خدا سخن گویند و درباره (ذات) خدا سخن مرانید، زیرا سخن درباره خدا صاحبش را جز سرگردانی نمی افزاید. (۲۴۲)

و در روایت دیگری است : درباره همه چیز سخن گویند، و درباره ذات خدا سخن مرانید. (۲۴۳)

و با سند صحیح خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است : خدای بزرگ می فرماید: و ان الی ربک المنتهی (۲۴۴) ((همانا نهایت به سوی پروردگار توست))، پس چون سخن به (ذات) خدا رسید دست بردارید و لب فرو

بندید. (۲۴۵)

و باز با سند خود از همان امام روایت کرده که : ای آدمیزاده ، دل تو را اگر پرنده ای بخورد سیرش نمی کند، و چشمت اگر نوک سوزنی روی آن افتد کورش می کند، تو می خواهی با (نهایت ضعف) این دو عضو ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی؟! اگر راست می گویی ، این خورشید یکی از آفریده های خداست ، اگر توانستی چشمان خود را از نگاه به آن پرکنی حق همان است که تو می گویی! (۲۴۶)

یکی از عارفان گوید: انسان هرگاه صورت خود را در آینه ببیند، از طرفی قطعا می داند که صورت خود را دیده و از طرفی می داند که صورت خود را ندیده است ، زیرا به خاطر کوچکی یا بزرگی جرم آینه آن را بسیار کوچک یا بزرگ مشاهده می کند، و نمی تواند منکر شود که صورت خود را در آینه دیده در حالی که می داند صورتش نه در آینه است و نه میان او و آینه قرار دارد. بنابراین در اینکه گوید صورت خود را دیده یا صورت خود را ندیده است نه صادق است و نه کاذب . پس این صورت دیده شده چیست ؟ جایش کجاست ؟ و شانش چیست ؟ که نیست و هست ، موجود است و معدوم ، و معلوم است و مجهول ! خدای سبحان این حقیقت را به عنوان ضرب المثل آشکار نموده تا تحقیقا دانسته شود که هرگاه آدمی از درک حقیقت این مطلب با اینکه از همین عالم است عاجز و سرگردان باشد و علم به حقیقت آن پیدا نکند پس از درک حقیقت خالق و آفریننده آن عاجزتر و نادان تر و سرگردان تر است)). (۲۴۷)

یکی از شاعران سروده :

اعتصام الوری بمغفرتک

عجز الواصفون عن صفتک

تب علینا فاننا بشر

ما عرفناک حق معرفتک

((همه عالمیان به آمرزش تو چنگ زده اند، زیرا که تمام وصف کنندگان از توصیف تو ناتوانند.))

((بر ما بیخشای و توبه ما را بپذیر که ما بشریم ، و آنگونه که باید تو را نشناخته ایم.))

باب ششم : در اسماء حسنی خدای متعال

و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها

(اعراف / ۱۸۰)

((و خدا را بهترین نامهاست ، پس او را بدانها بخوانید.))

فصل ۱. معانی اسم

(۱ - لفظ): اسم ، چیزی است که بر ذاتی که موصوف به یک صفت معینی است دلالت می کند، مانند لفظ ((رحمن)) که

دلالت دارد بر ذاتی که متصف به رحمت است ، و ((قهار)) که دلالت دارد بر ذاتی که دارای قهر است و همین طور...

(۲ - ذات موصوف): و گاهی اسم بر خود ذات به اعتبار اتصافش به آن صفت اطلاق می گردد، (۲۴۸) از اینرو اسم ، به

اعتبار هویت و وجود، عین مسمی می باشد هر چند که به اعتبار معنا و مفهوم غیر مسمی است ، چه یکی از آنها مقید و

دیگری غیر مقید است ، مانند اینکه صفات خدای متعال به اعتباری عین ذات مقدسش و به اعتباری غیر آن است . و اسماء

لفظی بنا به اطلاق دوم اسماء اسماء می باشند.

و از مولایمان حضرت رضا علیه السلام سؤال شد از اسم که آن چیست ؟ فرمود: صفتی است برای موصوف (۲۴۹).

این لفظ محتمل هر دو معناست ، اگر چه در معنای دوم ظاهرتر است .

(۳ - مفهوم لفظ): و گاهی اسم بر آنچه از لفظ فهمیده می شود - یعنی معنای ذهنی مفهوم- اطلاق می شود (۲۵۰)، و به

همین معناست آنچه در ((کافی)) به سند حسن از هشام بنحکم روایت شده که از مولایمان امام صادق علیه السلام از اسماء

خدای متعال و اشتقاق آنها پرسید که ((الله)) از چه چیز مشتق است ؟ گوید: امام به من فرمود:

ای هشام ، ((الله)) از ((اله)) (پرستیدن) مشتق است و اله مقتضای وجود مألوه (معبود) است ، و اسم غیر مسمی می باشد،

پس هر که اسم را بدون معنا بپرستد تحقیقا کافر شده و چیزی را نپرستیده است . و هر که اسم و معنا هر دو را بپرستد

تحقیقا کافر شده و دو چیز را پرستیده است . (۲۵۱) و هر که معنا را بدون اسم بپرستد این همان توحید است . ای هشام ! آیا

فهمیده ای ؟ گوید: گفتم : بیشتر بفرمایید.

فرمود: خدا را نود و نه اسم است ، پس اگر همان مسمی بود در نتیجه هر اسمی خدایی جداگانه بود! ولی (اینطور نیست بلکه

((الله)) معنایی است که با این اسمی بر او دلالت می شود و همه این اسمی غیر خود او می باشند. ای هشام ، ((نان))

اسم ماء کول و چیزی است که خورده می شود (۲۵۲) و ((آب)) اسم مشروب و چیزی است که نوشیده می شود، و ((پیراهن)) اسم ملبوس و چیزی است که پوشیده می شود، و ((آتش)) اسم چیزی است که می سوزاند. ای هشام، آیا فهمیدی به گونه ای که بتوانی دشمنان ما را دفع کرده و به جنگ آنان بروی، آنان که غیر خدا را با او شریک گرفته اند؟! گوید: گفتم: آری، فرمود: ای هشام، خداوند تو را بدان سود بخشد و پایداریت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند، تا حال که اینجا ایستاده ام هیچ کس در مسأله توحید مرا مقهور خود نساخته است. (۲۵۳)

و نیز به همین معناست روایتی که در ((کافی)) و ((توحید)) با سندشان از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هر که خدا را با توهم (تصور مفهوم اسم) بپرستد کفر ورزیده، و هر که اسم را بدون معنا بپرستد باز هم کفر ورزیده. (۲۵۴) و هر که اسم و معنا هر دو را بپرستد شرک ورزیده، و هر که معنا را با توجه به وقوع و دلالت اسماء بر او و با صفاتی که خودش خود را بدانها وصف نموده بپرستد، پس در نهان و آشکار وجودش دلش بدان معتقد و زبانش بدان گویا باشد، چنین کسانی مؤمنان حقیقی اند. (۲۵۵) و در لفظ دیگری: چنین کسانی اصحاب حقیقی امیرمؤمنان علیه السلام اند. (۲۵۶) پس مراد از اسم در این دو خبر، آن چیزی است که از لفظ فهمیده می شود، و مراد از معنا آن چیزی است که لفظ بر آن صادق است. پس اسم امر ذهنی و معنا امر خارجی است که همان مسمی می باشد و اسم غیر از مسمی است، زیرا مثلاً انسان در ذهن (مفهوم انسان) انسان نیست و جسمانیت، حیات، حس، حرکت، نطق و هیچ یک از خواص انسانیت را ندارد. در این بیان خوب دقت کن تا معنای حدیث را دریابی، و یاری از خداست.

فصل ۲. اسماء حسناى خدا

در کتاب ((توحید)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال را نود و نه اسم است - صد تا یکی کم -، هر که آنها را احصاء کند (۲۵۷) داخل بهشت گردد. و آنها عبارتند از:

الله ۱، واحد ۲، احد ۳، صمد ۴، اول ۵، آخر ۶، سمیع ۷، بصیر ۸، قدیر ۹، قاهر ۱۰، علی ۱۱، اعلی ۱۲، باقی ۱۳، بدیع ۱۴، باری ۱۵، اکرم ۱۶، ظاهر ۱۷، باطن ۱۸، حی ۱۹، حکیم ۲۰، علیم ۲۱، حلیم ۲۲، حفیظ ۲۳، حق ۲۴، حسیب ۲۵، حمید ۲۶، حفی ۲۷، رب ۲۸، رحمن ۲۹، رحیم ۳۰، ذاری ۳۱، رزاق ۳۲، رقیب ۳۳، رئوف ۳۴، رائی ۳۵، سلام ۳۶، مؤمن ۳۷، مهیمن ۳۸، عزیز ۳۹، جبار ۴۰، متکبر ۴۱، سید ۴۲، سبوح ۴۳، شهید ۴۴، صادق ۴۵، صانع ۴۶، طاهر ۴۷، عدل ۴۸، عفو ۴۹، غفور ۵۰، غنی ۵۱، غیاث ۵۲، فاطر ۵۳، فرد ۵۴، فتاح ۵۵، فالق ۵۶، قدیم ۵۷، ملک ۵۸، قدوس ۵۹، قوی ۶۰، قریب ۶۱، قیوم

۶۲ قابض ۶۳ باسط ۶۴ قاضی الحاجات ۶۵ مجید ۶۶ مولی ۶۷ منان ۶۸ محیط ۶۹ مبین ۷۰ مقیت ۷۱ مصور ۷۲،
کریم ۷۳، کبیر ۷۴، کافی ۷۵، کاشف الضر ۷۶، وتر ۷۷، نور ۷۸، وهاب ۷۹، ناصر ۸۰، واسع ۸۱، ودود ۸۲، هادی ۸۳، وفی
۸۴، وکیل ۸۵، وارث ۸۶، بر ۸۷، باعث ۸۸، ثواب ۸۹، جلیل ۹۰، جواد ۹۱، خبیر ۹۲، خالق ۹۳، خیرالناصرین ۹۴، دیان ۹۵،
شکور ۹۶، عظیم ۹۷، لطیف ۹۸، شافی ۹۹. (۲۵۸)

و با سند خود از مولایمان امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود: خدای بزرگ را نود و نه اسم است، هر که خدا را با آنها بخواند دعایش را مستجاب کند، و هر که آنها را
احصا کند داخل بهشت گردد. (۲۵۹)

این حدیث را عامه نیز با اسانید متعدد با اختلاف در بعضی الفاظ و جایگزین ساختن برخی اسماء به جای برخی دیگر در
روایاتی که متضمن تفصیل است، روایت کرده اند. و در بعضی از آنها اضافه کرده است: ((خداوند فرد (طلاق) است و فرد را
دوست دارد)) (۲۶۰).

و اینکه این عدد (نود و نه) ذکر شده - با اینکه اسماء خدای متعال آن گونه که از تتبع کتاب و سنت استفاده می شود بیش
از این است به اندازه ای که به ضبط و شماره در نمی آید - یا به جهت ویژگی داشتن این عدد است که با احصاء آن دخول
در بهشت و استجاب دعا حاصل می گردد، یا به خاطر آن است که این اسماء با داشتن فضل و برتری بیشتر از سایر اسماء
ممتاز است، زیرا اینها جامع انواع معنایی هستند که خبر از جلال الهی می دهند و سایر اسماء این جامعیت را ندارند.

همچنین باید هر کدام دارای معنایی باشد که در دیگری نباشد هر چند که این تفاوت به دلالت بیشتری باشد که دیگری آن
دلالت را نداشته باشد، مانند ((غنی)) و ((ملک))، که ((غنی)) کسی است که به چیزی محتاج نیست، و ((ملک)) کسی
است که به چیزی محتاج نیست و همه چیز به او محتاج است. پس ((ملک)) معنای ((غنی)) را با یک زیادت می رساند. و
همچنین است ((علیم)) و ((خبیر))، زیرا ((علیم)) تنها بر علم دلالت دارد و ((خبیر)) بر علم به امور باطنی دلالت می نماید.

و بسا که ما نتوانیم خصوص وجه افتراق میان هر دو اسم را مشخص سازیم هر چند که در اصل فرق میان آنها تردید
نخواهیم داشت، مانند ((عظیم)) و ((کبیر))، زیرا در لغت عربی هیچ کدام از این دو جای دیگری به کار نمی رود، مثلاً گفته
نمی شود: ((فلانی سنش عظیم تر است)) به جای ((فلانی سنش بزرگتر است)). و در حدیث قدسی وارد است: العظمه

ازاری، و الکبریاء ردائی (۲۶۱)، که میان آندو فرق گذاشته فرقی که دلالت بر تفاوت می کند هر چند آن تفاوت را مشخصا
نشاسیم.

علت اینکه تفاوت را لازم دانستیم اینست که اسامی به خاطر داشتن حروف بیشتر یا مخارج اصوات خود معنای اضافه ای پیدا نمی کنند بلکه زیاده‌تری معنا به جهت مفهومیها و معانی آنهاست ، از این رو روا نیست که مترادف محض باشند چون تحت عدد مخصوصی در آمده اند، هر چند که اسماء خداوند از نظر معنا برخی از آنها در تحت برخی دیگر مندرج می باشد مانند آنکه ((نافع)) تحت ((لطیف)) و ((مانع)) تحت ((قهار)) مندرج است و...

و تمام اسماء خدا تحت اسم ((الله)) مندرج اند زیرا ((الله)) شامل جمیع صفات الهی است . و اسم اعظم در میان اینها مستور است مگر از اهلش ، و آن را خواصی عجیب و آثاری غریب و تناسبهایی با نفوس و تائیراتی در آنهاست چه به صورت ذکر باشد یا نوشتن یا وفق (دعانویسی) یا همراه داشتن ، البته با شرایط ویژه ای که گروهی از اهل این فن در کتابها و تالیفات خود ذکر نموده اند.

فصل ۳. معنای احصاء اسماء و شرح اسماء الله

شیخ فقیه صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله گوید: احصاء آنها احاطه بر آنها و آگاهی از معانی آنهاست و معنای احصاء، شمارش آنها نیست . (۲۶۲)

سید فضل الله راوندی در ((شرح شهاب الاخبار)) گوید: احصاء به معنای طاقت آوردن و توانستن است ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((استقامت کنید و هرگز نتوانید)) (۲۶۳) و خدای متعال فرموده : ((خدا دانست که هرگز آن را احصا نمی کنید)) یعنی هرگز طاقت آن را ندارید. و در حدیث است : ((خدا را نود و نه اسم است ، هر که آن را احصا کند داخل بهشت گردد)). یعنی هر که تواند بر آن ها دست یابد به اندازه ای که بتواند، داخل بهشت شود.

و یکی از اهل معرفت گوید: احصاء آنها آن است که این اسامی را با تحصیل معانی آن ها در خودش به قدر امکان ، اسامی خود سازد، و این مثل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که : ((خود را به اخلاق خدا بیارایید)). و گرنه اگر کسی هزار هزار اسم از اسماء بزرگ را به مجرد لقلقه زبان برشمرد بی آنکه معنایی که این اسامی بر آنها دلالت دارند در طبع او منعکس شود و در نفسش نقش بندد، به حیوانی ماند که بر او بانگ می زنند و او جز ارتعاش صدا چیزی نمی شنود. مقصود این است که از این صفات اموری برای بنده ثابت گردد که وی فی الجمله با آن ها مناسبت پیدا کند و در اسم با آنها مشارکت داشته باشد هر چند به صورت کامل شبیه و نظیر آنها نشود.

یکی از علماء گوید: (۲۶۴) بدان ، کسی که از معانی اسماء خدای متعال بهره ای ندارد جز اینکه لفظ آن را بشنود و وضع آن را در لغت بفهمد و با قلب خود وجود و معنای آن را برای خدای متعال گواهی دهد، چنین کسی از بهره ای اندک و درجه ای نازل برخوردار است و زینده او نیست که به آنچه به دست آورده دلشاده گردد. زیرا:

(۱) شنیدن الفاظ چیزی جز سالم بودن حس شنوایی که اصوات بدان ادراک می شود را نمی طلبد، و این رتبه ای است که حیوانات در آن شرکت دارند.

(۲) فهم وضع آن در لغت نیز چیزی جز شناخت زبان عربی را نمی طلبد، و این رتبه ای است که ادیب لغت شناس بلکه بی خبر بیابانگرد در آن شرکت دارد.

(۳) اعتقاد ثبوت معنای آن برای خدای متعال بدون کشف (و شهود) نیز چیزی جز فهم معانی آن الفاظ و اعتقاد به آن را نمی طلبد، و این رتبه ای است که آدم بی سواد بلکه کودک هم در آن شرکت دارد، زیرا وی پس از آنکه سخن را فهمید هرگاه این معانی به او القا شود آنها را دریافت نموده و فرا می گیرد و با قلبش به آنها اعتقاد پیدا کرده و نسبت به آنها مصمم گردد. و اینها درجات بیشتر علماست چه رسد به دیگران . البته برتری اینان نسبت به کسی که این سه مرتبه برخوردار نیست قابل انکار نمی باشد، ولی داشتن همین ها نسبت به اوج کمال ، نقصی آشکار به شمار می رود، چرا که نیکیهای نیاکان ، گناهان مقربان به حساب می آید. بلکه بهره های مقربان نیز از معانی اسماء خدای متعال بر سه مرتبه است :

اول - شناخت این معانی به طور مکاشفه و مشاهده تا آنجا که حقایق آنها با برهانی که خطا در آن نمی رود برایشان روشن شده و اتصاف خدای متعال به آنها بر آنان منکشف شود انکشافی که از نظر وضوح و روشنی مانند یقینی باشد که برای انسان نسبت به صفات باطنی خود که با باطن خویش مشاهده می نماید (علم حضوری) نه با احساس ظاهری ، حاصل می گردد. و چقدر فرق است میان این کشف و میان باوری که به صورت تقلید از پدران و آموزگاران گرفته شده و بر آنها مصمم شود، هر چند مقرون به ادله جدلی کلامی بوده باشد.

دوم - بزرگداشت ایشان از چیزی است که از صفات جلال برای آنان منکشف می گردد، به گونه ای که از این بزرگداشت شوق آنان به متصف شدن به آن صفات به قدر امکان برانگیخته گردد تا به حق تعالی تقرب یابند قرب صفتی نه مکانی ، و از این اتصاف به آن صفات ، شباهتی به فرشتگان مقرب نزد خدای متعال پیدا کنند. و هرگز تصور نمی شود که دل از بزرگداشت صفتی و آگاهی بر آن سرشار شده مگر آنکه شوقی به آن صفت و عشقی به آن کمال و جمال و حرصی به آراسته

شدن بدان وصف در پی خواهد داشت ، البته اگر این اتصاف به طور کامل برای آن شخص ممکن باشد، و اگر به طور کامل ممکن نیست ناگزیر اشتیاق به قدر ممکن برانگیخته خواهد شد، و کسی از این شوق خالی نیست مگر به دو جهت :

یا به جهت ضعف شناخت و یقین است به اینکه آن وصف معلوم از اوصاف جلال و کمال می باشد. و یا به این جهت است که دل از شوق دیگری سرشار و غرق در آن است . مثلا شاگرد وقتی کمال استاد خود را در علم مشاهده کند شوقش به شباهت پیدا نمودن به او و دنباله روی او برانگیخته می شود، مگر آنکه مثلا گرسنگی سد راه آن گردد، زیرا استغراق باطن او به شوق به غذا بسا که مانع شوق او به علم گردد، از این رو برای کسی که در صفات خدای متعال نظر می کند شایسته است که قلب خود را از اراده غیر خدای بزرگ تهی سازد، زیرا معرفت بذر شوق است تا زمانی که دل را خالی از بذرها و جاذبه های شهوات ببیند، پس اگر دل خالی از آنها نباشد آن بذر کامیاب نخواهد بود.

سوم - کوشش در به دست آوردن این صفات به قدر امکان و خو گرفتن به آنها و آراستگی به زیباییهای آنها، بدین سبب است که بنده ربانی شده - یعنی نزدیک به پروردگار متعال گشته - و بدین سبب رفیق و همنشین فرشتگان ملا اعلی می شود، زیرا آنان بر بساط قرب قرار دارند، پس هر که همت خویش را به سوی شباهت پیدا کردن به صفات آنان بگرداند، به هر اندازه که از اوصاف نزدیک سازنده آنان به حق تعالی بهره مند شود به همان اندازه به فرشتگان تقرب پیدا خواهد نمود.

سپس گوید: (۲۶۵) اگر گویی: ظاهر این سخن اشاره دارد به اثبات مشابَهت میان بنده و خدای متعال ، زیرا هرگاه به اخلاق الهی آراسته شد شبیه او خواهد بود، در حالیکه از نظر شرع و عقل معلوم است که چیزی مانند خدا نیست ، نه او به چیزی مانند است و نه چیزی به او.

در پاسخ گویم: اگر معنای همانندی را که از خدای متعال منفی است بدانم ، خواهی دانست که خدا را مثل و نظیری نیست ، ولی شایسته نیست که گمان رود مشارکت در هر وصفی موجب مماثلت و همانندی است . آیا نمی بینی که میان دو ضد با اینکه میان آندو نهایت دوری و جدایی که بالاتر از آن دوری تصور نمی شود وجود دارد ولی در اوصاف بسیاری مشارکت دارند باز همانندی وجود دارد؟ مثلا سیاهی که ضد سفیدی است در صفاتی چون عرض بودن ، رنگ بودن ، قابل دید بودن و... با آن مشارکت دارد (ولی در عین حال مماثل و همانند یکدیگر نیستند).

آیا پنداری آنکه گوید: خدای متعال موجود است نه در محل و شنوا و بینا و عالم و دارای اراده و سخنگو و زنده و توانا و فاعل است ، و فرشته و نفس انسان نیز چنین اند، مرتکب تشبیه شده و برای خدا همانند اثبات نموده است ؟

هرگز چنین نیست ، و اگر مطلب از این قرار بود همه خلق اهل تشبیه بودند، زیرا دست کم اثبات مشارکت در وجود را می کنند و آن هم مشابهت را می رساند. بلکه همانندی عبارت از مشارکت در نوع و ماهیت است . اسب هر چند از زیرکی برخوردار باشد مثل و همانند انسان به شمار نمی رود. زیرا در نوع با انسان مخالف است و تنها در زیرکی که عارض خارج از خاصیت مقوم ذات انسانیت است با انسان شباهت دارد.

خاصیت و ویژگی خداوندی آن است که موجود واجب الوجود بالذات است که هر چه امکان وجود دارد، به احسن وجه نظام و کمال از سوی او ایجاد می گردد. و در این خاصیت تصور مشارکت نمی رود اما همانندی در این خاصیت حاصل می گردد. پس اینکه بنده رحیم و صبور و شکور باشد موجب همانندی با خداوند می شود چنانکه اگر سمیع و بصیر و عالم و قادر و حی و فاعل بوده باشد نیز.

بلکه گویم : خاصیت الهیه تنها از آن خدای متعال است و جز خدا آن را نمی شناسد و تصور ندارد که کسی جز او یا کسی که مثل او باشد آن را بشناسد، و چون خدا را مثلی نیست پس خاصیت الهیه را جز خدا کسی نشناسد. پس حق آن است (که جنید رحمه الله گفت ، آنجا که گفته است : ((خدا را جز خدا نمی شناسد)). از این رو والاترین خلق خود (محمد صلی الله علیه و آله) را جز یک اسم که او را بدان محبوب داشته عطا فرموده است که فرموده : سبح اسم ربك الاعلی ((اسم پروردگار برتر خود را تسبیح گو)) و سوگند به خدا که در دنیا و آخرت خدا را کسی جز خدا نشناخته است))(۲۶۶). سپس شروع کرده در شرح معانی یک اسماء خدای سبحان و بیان بهره ای که بنده از آنها دارد، که ما خلاصه آن را در اینجا می آوریم ، و تاءبید از خداست :

۱. الله

اسم است برای موجود حقی که جامع صفات الهیه ، موصوف به وصف ربوبیت ، و یگانه در وجود حقیقی است ، زیرا هر موجودی غیر او به ذات خود مستحق وجود نیست بلکه وجود خود را از او به دست آورده است ، بنابراین از جهت ذات خودش هالک و تباه شدنی و از جهتی که به سوی اوست موجود می باشد. ((الله)) خصوصی ترین و بزرگترین اسماء است ، زیرا اولاً جامع تمام صفات الهیه است ، و سایر اسماء هر کدام بر معنای واحدی چون علم ، قدرت و فعل دلالت دارند. ثانیاً به هیچ وجه بر غیر خداوند چه به صورت حقیقت و چه مجاز اطلاق نمی گردند، زیرا غیر او به هیچ آمیزه ای از آن منصف نمی باشد چنانکه اتصاف به سایر اسماء را دارد. از این رو سایر اسماء با اضافه به آن (الله) شناخته می شوند، مثلاً گفته می شود: ((جبار)) از اسماء ((الله)) تعالی است و نمی گویند: ((الله)) از اسماء ((جبار)) است .

بهره بنده از این اسم ((الهی شدن)) است ، به اینکه خداوند تمام قلب و همتش را فراگرفته ، جز خدا نبیند، به غیر او التفات نکند و بیم و امید جز از او نداشته باشد. و چگونه چنین نباشد و حال آنکه از این اسم تحقیقا فهمیده است که موجود حق و حقیقی اوست و هر چه غیر اوست فانی و تباه و باطل است مگر با اتصال به او. از این رو نخست خودش را اولین هالک و باطل می بیند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دید، آنجا که فرمود: راست ترین شعری که یک شاعر گفته سخن لبید است که گوید: الا کل شیء ما خلا الله باطل : ((هان ، همه چیز - جز خدا - باطل و تباه است)). (۲۶۷)

۲ و ۳. رحمن ، رحیم

این دو اسم از ((رحمت)) مشتق است ، و آن افاضه نمودن خیر بر نیازمندان از روی عنایت به آنان است . رحمت خدای متعال هم تمام است هم عام و هم کامل . تمامیت از آن جهت است که برآوردن حاجات نیازمندان را اراده نموده و از روی عنایت به آنان حاجاتشان را برآورده ساخته است . عمومیت آن از آن جهت است که شامل مستحق و غیر مستحق بوده ، دنیا و آخرت و امور ضروری و غیر ضروری را فرا میگیرد. کمال از آن جهت است که خالی از رقت و ترحمی است که به رحیم دست می دهد و موجب آزار درون اوست و همین رنجش او را به سوی برآوردن حاجت شخص مورد رحمت تحریک می کند، زیرا این رقت به گونه ای است که بسا صاحبش برای دفع الم آن از خود دست به آن می یازد، و در نتیجه نظر به خود داشته و در راه هدف نفس خود کوشش نموده نه در راه مرحوم و برای خود مرحوم ، و این نقصانی است از کمال معنای رحمت .

و باید دانست که : این رقت ، دخلی در تحقق معنای رحمت ندارد و رحمت تنها با حصول ثمره خودش حاصل می گردد، مرحوم در رنجش خاطر و دردناک شدن راحم بهره و نقشی ندارد، بلکه رنجش وی به جهت ضعف و نقصان خود اوست ، و نیز این رنجش چیزی به هدف محتاج نمی افزاید.

رحمن از رحیم خصوصی تر است ، از این رو غیر خدا به آن نامگذاری نمی گردد، لذا شایسته است که مفهوم آن نوعی از رحمت باشد که بسیار دور از توان بندگان باشد و آن چیزی است که به سعادت اخروی مربوط است .

مؤلف : ((در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد است : رحمن مربوط است به جمیع عالم ، و رحیم تنها مربوط مؤمنین می باشد)). (۲۶۸)

بهره بنده از اسم رحمن این است که به بندگان غافل خدا رحمت آورد و با پند و نصیحت و از راه لطف و مهربانی نه با شدت ، آنان را از راه غفلت بازگرداند و به سوی خدای متعال رهنمون سازد. و به گنهکاران به دیده رحمت بنگرد نه به دیده خواری

و سرزنش ، و چنین باشد که هر گناهی که در عالم جریان می یابد بسان مصیبتی باشد که در جانش پدید آمده ، پس از هیچ کوششی در ازاله آن دریغ نوزد، از روی رحمت به آن گنهکار که مبادا در معرض خشم خدای متعال قرار گرفته و مستحق دوری از جوار خدا گردد.

و بهره او از اسم رحیم آن است که نیاز هیچ نیازمندی را رها نسازد تا آنکه به اندازه توان خود جای آن را پر کند، و فقری را در جوار خود نگذارد مگر آنکه به رسیدگی و برطرف کردن فقر او اقدام نماید حال یا با مال و آبرو یا با کوشش در شفاعت و میانجیگری در حق او، و اگر از همه اینها ناتوان بود با دعا و اظهار اندوه به خاطر حاجت او به وی یاری رساند، از روی رقت و مهربانی که گویا در رنج و نیاز او با وی شریک است .

پرسش و پاسخ

شاید بگویی : چه معنا دارد که او رحیم و ارحم الراحمین است ؟ با آنکه رحیم هیچ گرفتار و زیانمند و تهیدست و بیماری را نمی بیند و بتواند گرفتاری آن ها را برطرف سازد مگر آنکه به رفع آن مبادرت می ورزد، و پروردگار متعال بر کفایت هم بلا و دفع هر فقر و برطرف ساختن هرگونه مرض و ازاله هر ضرر توانا بوده و دنیا هم سرشار از بیماریها و رنجها و بلاهاست و او بر ازاله همه آنها تواناست ، با این حال بندگان خود را در حال گرفتاری به مشکلات و رنجها رها ساخته است !

پاسخت آن است که : کودک را بسا مادرش بر او رقت آورد و او را از حمایت کردن باز دارد ولی پدر عاقل او را به حجامت وادار کند، و آدم بیخرد پندارد که رحیم همان مادر است نه پدر، ولی خردمند می داند که دردی را که پدر بر اثر حجامت بر کودک وارد سازد از کمال رحمت و مهربانی و دلسوزی اوست و مادر دشمنی است در چهره دوست . و همانا درد اندک هرگاه سبب لذت بسیار باشد شر نیست بلکه خیر است . رحیم نیز به ناچار خیر مرحوم را می خواهد، و در عالم وجود شری نیست مگر آن که خیری در ضمن آن نهفته است که اگر آن شر برطرف شود آن خیری که در ضمن آن است نیز از بین رفته و با از میان رفتن آن ، شری بزرگتر از آن شری که متضمن خیر بود پدید خواهد شد. پس خیر ذاتا مورد نظر است و شر به تبع آن ، و آنچه ذاتا مورد نظر است بر آنچه تبعی است تقدم دارد. و از همین رو خدای متعال فرموده : سبقت رحمتی غضبی (۲۶۹) ((رحمت من بر خشمم پیشی دارد)).

پس خشم خداوند اراده بالعرض شر است ، و رحمت او اراده بالذات خیر. حال اگر شری به خاطر رسید که در زیر آن خیری نهفته نمی بینی ، یا به ذهن خطور کرد که تحصیل آن خیر بی آنکه در ضمن آن شر باشد امکان پذیر است ، عقل نارس خود را در مورد یکی از دو خاطره متهم دار:

یا در اینکه می گویی : ((هیچ خیری در زیر این شر نهفته نیست))، زیرا این مطلبی است که خردها از شناخت آن قاصر است . و شاید تو در این مورد چون کودکی هستی که حجامت را شر محض می بینی، یا مانند آن سبک مغزی که قصاص را شر محض می پندارد، زیرا وی به خصوص شخص مقتول می نگرد و قصاص را درباره او شر محض می بیند ولی از خیر فراگیری که برای تمام مردم حاصل می شود غافل می ماند، و نمی داند که توسل یافتن به یک شر خاص برای دستیابی به خیر عام به نوبه خود خیر محضی است که بر فرد خیرخواه اهمال آن روا نیست .

و یا اینکه عقل خود را در مورد خاطره دوم متهم دان که گویی : ((تحصیل آن خیر نه در ضمن آن شر امکان پذیر است))، زیرا که این نیز باریک و پیچیده است ، چرا که هر ممکن و محالی از چیزهایی نیست که محال بودن یا امکانش بالبداهه یا با اندک دقت قابل ادراک باشد، چه بسا با نظر دقیق و غامض که اکثر مردم از آن قاصرند قابل شناخت باشد.

پس عقل خود را در این گونه خاطر متهم دان و هرگز در اینکه خداوند ارحم الراحمین است و رحمت او بر غضبش پیشی دارد تردید مکن .

۴. ملک

ملک کسی است که در ذات و صفات خود از هر موجودی بی نیاز بوده و هر موجودی بدو نیازمند باشد، بلکه هیچ چیزی در هیچ موردی بی نیاز از وی نباشد نه در ذات و صفات و نه در وجود و بقا، بلکه هر چیزی وجودش از او یا از چیزی است که از او به وجود آمده است . پس هر چه غیر اوست در ذات و صفات خود مملوک او بوده و او از همه چیز بی نیاز است .

چنین کسی ملک مطلق است . در مورد بنده چنین تصویری ندارد زیرا بنده همیشه به خدا نیازمند است ، ولی تصور دارد که از پاره ای چیزها بی نیاز بوده و نیز پاره ای چیزها از او بی نیاز نباشد، بنابراین می تواند آمیزه ای از ملک برای او باشد. پس ملک از میان بندگان کسی است که جز خدای متعال مالک او نیست ، بلکه وی از غیر خداوند بی نیاز است و با این حال مالک مملکت خویش است به گونه ای که همه سپاهیان و ملت آن مملکت فرمانبر اویند. مملکت ویژه اش قلب و قالب او، سپاهش شهوت و غضب و خواسته او، و ملتش زبان و چشمها و دستها و سایر اعضای اوست .

پس هرگاه بنده مالک آن مملکت شد نه مملکت مالک او، و همه آنها فرمانبر او بودند نه او فرمانبر آنها، چنین بنده ای در عالم خویش به درجه ملک و سلطنت رسیده ، و اگر بی نیازیش از تمام مردم و نیاز همه مردم در زندگانی دنیا و آخرت خود به او نیز بدان افزوده گردد، وی ملک و سلطان عالم زمینی خواهد شد. و این رتبه پیامبران - صلوات الله علیهم - است ، زیرا در زمینه هدایت به حیات اخروی از همه کس جز خدای متعال بی نیازند و همه به آنها نیازمند. علما و دانشمندان نیز که

وارث پیامبرانند، در این ملک و سلطنت پس از انبیا قرار دارند و دامنه ملکشان به اندازه توان آنان بر ارشاد بندگان و بی نیازیشان از ارشاد آنها می باشد.

۵. قدوس

قدوس کسی است که از هر وصفی که به ادراک حس یا تصور خیال درآید یا وهم بدان سبقت گیرد یا در ضمیر خلجان کند یا فکر و اندیشه بدان حکم نماید منزّه باشد. نمی گویم: از عیبها و نقصها منزّه باشد، زیرا چنین تعبیری نزدیک به بی ادبی است، زیرا از ادب به دور است که شخصی گوید: ((پادشاه کشور بافنده و حجامت کننده نیست))، زیرا همین نفی ایهام دارد که امکان آن در مورد وی هست. و در این ایهام نقص نهفته است.

بلکه گویم: قدوس کسی است که از هر وصفی از اوصاف کمال که اکثر خلق آن را کمال می دانند منزّه باشد، زیرا خلق او را به هر چیزی که در مورد خودشان کمال به شمار می رود وصف می کنند در حالی که خدای متعال از اوصاف کمال آنها منزّه است همان گونه که از اوصاف نقص آنان منزّه می باشد. بلکه هر صفتی که در مورد خلق تصور می رود خداوند از آن و صفات مشابه و نظیر آن منزّه و مقدس می باشد؛ و اگر رخصت و اجازه اطلاق آنها بر خدا وارد نشده بود اطلاق بیشتر آنها بر خدا جایز نبود.

قدس و پاکی بنده به این است که علم و اراده خود را پاک و منزّه سازد:

اما عملش را باید از متخیلات، محسوسات، موهومات و هر ادراکی که حیوانات نیز از آن برخوردارند پاک و منزّه بدارد، بلکه باید گردش اندیشه و جولان علمش در اطراف امور شریف کلی الهی که مربوط به معلومات ازلی و ابدی است نه معلومات شخصی متغیر زوال پذیر، بوده باشد.

و اما اراده اش را باید از اینکه در اطراف بهره های بشری که مربوط به لذت و شهوت و غضب و بهره وری از خوراک و نکاح و پوشاک و دیدنیها و لذاتی که جز به واسطه حس و قالب بدن بدان دست نتوان یافت، منزّه بدارد، بلکه جز خدا نخواهد و جز بهره مندی از او برایش نماند و جز به دیدن او شوق نداشته و سروری جز از نزدیکی به او نداشته باشد، و اگر بهشت و همه نعمتهایی که در آن است بر او عرضه شود همتش بدان التفات ننموده و از خانه جز صاحب خانه را نجوید.

خلاصه: ادراکات حسی و خیالی به پایه ای است که حیوانات نیز از آن بهره مندند، پس سزاوار است که از آنها قدم فراتر نهاده و به چیزی که از ویژگیهای انسان است متوجه گردد. حیوانات نیز از لذات و بهره های بشری شهبوانی بهره مندند، لذا شایسته است که خود را از آنها منزّه بدارد. پس جلالت و ارجمندی اراده کننده بر مقیاس جلالت مراد اوست، و هر که تمام

همتیش چیزی است که به شکمش وارد می شود ارزش او همان است که از او بیرون می آید. و هر که همتیش جز خدا نباشد، درجه او نیز به قدر همت اوست. و هر که علمش از درجه امور خیالی و حسی فراتر و اراده اش از مقتضای شهوات منزّه باشد به فضای باز قدس و پاکی گام نهاده است. (۲۷۰)

۶. سلام

سلام کسی است که ذاتش از عیب و نقص، صفاتش از نقص و کارهایش از شر و بدی سالم باشد، و چون چنین بود در عالم وجود سلامتی ای وجود ندارد جز آنکه منسوب به او و صادر از اوست. و در گذشته دانستی که افعال خدای متعال از شر ذاتی سالم است نه از شری که در ضمن آن خیری بزرگتر از آن حاصل است.

هر بنده ای که قلبش از ناخالصی و کینه و حسادت و بدخواهی، و اعضا و جوارحش از گناهان و امور ممنوعه، و صفاتش از واژگونی و دگرگونی سالم مانده باشد، چنین کسی با قلب سلیم به نزد خدا می رود، و او از میان بندگان سلام است و در این وصف خویش به سلام مطلق حق که هیچ شائبه ای در صفات او نیست (یعنی خداوند) نزدیک است. منظور من از واژگونی در صفاتش آن است که عقل او اسیر شهوت و غضبش گشته باشد، زیرا حق عکس آن است و آن اینکه شهوت و غضبش اسیر و فرمانبر عقل او باشند.

۷. مؤ من

مؤ من (در امان دارنده) کسی است که امن و امان به او نسبت داده شود به اینکه اسباب آن را فراهم آورده و راههای بیم و هراس را بسته باشد. و او خدای سبحان است، چرا که هیچ امن و امانی در دنیا از آفات و امراض و امور هلاکت بار، و در آخرت از عذاب و کیفرها نیست مگر آنکه از سوی خداوند فراهم آمده با اسبابی که تنها خدا آفریده و به استفاده از آن ها رهنمون گشته است. البته این بدان معنا نیست که خدا (مخوف نیست و) اسباب خوف را نیافریده است، چنانکه ((مذل)) بودن خدا مانع ((معز)) بودن او و ((زمین زنده)) بودن خدا مانع ((بالابرنده)) بودن او نمی باشد، ولی توقیف و تعیین بالفظ ((مؤ من)) وارد شده نه ((مخوف)).

بهره بنده از این صفات آن است که تمام آفریدگان از جانب او احساس امنیت کنند، بلکه هر خائفی برای دفع هلاکت از خود در دین و دنیایش امید به پشتیبانی او داشته باشد. در حدیث است که: ((مؤ من کسی است که همسایه اش را از آزار

خود ایمن سازد)). (۲۷۱)

شایسته ترین بندگان به اسم کسی است که با هدایت و ارشاد خود سبب امنیت خلق از عذات خدا باشد و آنان پیامبران و دانشمندانند. از این رو پیامبران صلی الله علیه و آله فرمود: ((شما در آتش سرنگون می شوید و من دامن شما را می گیرم (و از آن نجات می بخشم)) (۲۷۲)

مؤلف : ((مؤ من)) معنای دیگری هم دارد و آن کسی است که اشیاء را آن گونه که هستند باور دارد، و به همین معنا دلالت دارد سخن مولایمان امیر مؤ منان علیه السلام در حدیث ذعلب که فرمود: (((خدا) مؤ من است نه به واسطه بندگان)) (۲۷۳)، و شک نیست که خدای سبحان به همه امور از معدوم و موجود نهایت درجه ممکن از تصدیق را دارد.

۸. مهیمن

معنای آن در مورد خدای متعال این است که خداوند با آگاهی و استیلا و حفظ خود قائم خلق خویش است نسبت به اعمال و ارزاق و آجال آنان . و هر چیزی که مشرف بر کنه امور و مستولی بر آنها و حافظ آنها بوده باشد ((مهیمن)) بر آنها می باشد. و این صفات به طور اطلاق و کمال جز برای خدا جمع نیست . و از این رو گفته اند: این اسم از آن اسماء خداست که در کتابهای قدیم (کتابهای آسمانی پیشین) موجود است .

هر بنده ای که مراقب قلب خود باشد به گونه ای که بر اعماق و اسرار آن آگاه شده و با این آگاهی بر استوار ساختن اموال و اوصاف آن غلبه یافته و پیوسته به مقتضای استواری آن به حفظش قیام نمود، او نسبت به قلب خود مهیمن است . حال اگر اشراف و استیلای وی گسترده تر شده تا آنجا که به حفظ برخی از بندگان خدا به راه درست همت گمارد پس از آنکه از راه تفرس و زیرکی و استفاده از ظواهرشان آگاهی بر باطنهاشان پیدا نمود، نصیبش از این معنا بیشتر و بهره اش تمامتر می گردد.

۹. عزیز

عزیز، آن ارزشمندی است که وجودش کمیاب ، نیاز به او شدید و دستیابی به او مشکل است . پس هر که وجود نظیر او محال و همه چیز در همه موارد نیازمند او باشد و دستیابی به او به معنای احاطه به کنه او محال نماید سزاوارتر است به این اسم از کسی است که چنین نباشد.

و عزیز از بندگان کسی است که خلاق در مهمترین امور خود که همان سعادت ابدی است بدو نیازمندند.

۱۰. جبار

جبار کسی است که خواست خود را اجبارا درباره هر کسی اعمال می کند و خواست هیچ کس درباره او اعمال نمی گردد. کسی که احدی از قبضه قدرت او خارج نیست و دستها از رسیدن به قرقگاه حضرتش کوتاه است .

جبار از بندگان کسی است که از مقام دنباله رو بودن فراتر رفته و به درجه پیشوایی و پیروی شدن در آمده است به گونه ای که با هیئت و صورت خود آفریدگان را مجبور به اقتدا و پیروی خود نماید، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((اگر موسی زنده بود جز پیروی من چاره ای نداشت.)) (۲۷۴)

۱۱. متکبر

متکبر کسی است که همه چیز را نسبت به خود ناچیز ببیند و عظمت و کبریا را جز برای خود نبیند، پس به دیگران با نظر شاهان به بندگان می نگرد. اگر این بینش و پندار درست بود تکبر حق است ، و این جز برای خدای سبحان نیست . و متکبر از بندگان (به معنای حق آن) کسی است که دنیا و آخرت را ناچیز شمارد بدین معنا که خود را بالاتر از آن بداند که این دو او را از خدای بزرگ مشغول بدارند.

۱۲، ۱۳، ۱۴. خالق ، باری ، مصور

هر چه از عدم به صحنه وجود می آید، اولاً نیازمند به طرح و نقشه است ، ثانياً نیازمند به ایجاد بر طبق همان نقشه ، و ثالثاً نیازمند به صورتگری پس از ایجاد. پس خدای سبحان به این اعتبارات سه گانه ، خالق (طراح آفرینش) و باری (ایجاد کننده) و مصور (صورتگر) می باشد.

بهره بنده از اسم مصور آن است که صورت عالم وجود را به هیئت و نظامش همانگونه که هست در نفس خود حاصل کند تا آنجا که به همه آنها احاطه نموده گویا بدان می نگرد. اما خلق و ایجاد برمی گردد به استعمال قدرت به موجب علم پس هرگاه در مجاهده با نفس خود به سبب ریاضت و در سیاست نفس و خلق به حدی رسید که به تنهایی توانست اموری را که با آن سابقه نداشته استنباط نماید و همراه با این توانست آنها را انجام دهد و بدان ترغیب نماید، چون کسی خواهد بود که آنچه را قبلاً وجود نداشته اختراع نموده است . پس این دو لفظ (خالق و باری) درباره او جاری می شود هر چند به نوعی از مجاز بعید.

۱۵. غفار

غفار کسی است که زیباییها را آشکار و زشتیها را بپوشاند. ((غفر)) به معنی پوشانیدن است و خدای سبحان اولاً زشتیهای بدن بنده را که دیده ها آن را زشت می شمارد پوشانیده و با جمال ظاهرش بر آن پرده افکنده است ؛ ثانياً خاطره های نکوهیده و خواسته های زشتی را که در مجاری وسوسه های او بر اندیشه وی می گذرد، و نیز غش و خیانت و بدگمانی به مردم را که در نهادش موجود است و اگر چیزی از آنها برای مردم آشکار شود به دشمنی او برخاسته و نابودش می سازند، همه و همه را پوشانیده است . ثالثاً گناهانی را که با انجام آنها شایسته فزونی و شرمندگی در نظر مردم گردیده با افکندن پرده بر آنها در دنیا و عفو و گذشت از کیفر آن در آخرت ، پوشانیده است ، و به او وعده نموده که اگر با ایمان بمیرد گناهان او را تبدیل به حسنات نماید تا زشتیهای گناهانش را به پاداش نیکیهایش پوشیده بدارد.

بهره بنده از این اسم آن است که آنچه را دوست دارد از خودش پوشانده شود بر دیگران پوشیده دارد. و در حدیث وارد است :

((هر که عیب مؤمنی را بپوشاند، خداوند در روز قیامت عیوب او را خواهد پوشاند)).(۲۷۵)

۱۶. قهار

قهار کسی است که پشت زورگویان از دشمنان خود را می شکند و با میراندن و خوار ساختن مقهورشان می نماید، بلکه قهار کسی است که هیچ موجودی نیست جز آنکه در تحت قهر و قدرت او و عاجز در قبضه قدرت اوست .

و قهار از بندگان کسی است که بر دشمنان خویش قاهر آید. و سرسخت ترین دشمنانش نفس اوست که میان دو پهلویش قرار دارد، و این نفس از شیطان که از دشمنی وی بر حذر داشته شده با او دشمن تر است . و هرگاه توانست شهوات خود را سرکوب کند شیطان را سرکوب نموده است ، زیرا سلاح او را از دستش گرفته است . بلکه با این کار تمام مردم را مقهور ساخته و احدی را بر او قدرتی نیست . زیرا هدف دشمنان وی کوشش در نابودی بدن اوست ، در حالی که نفس کشی زنده کردن روح خود است ، چرا که هر کس در حیات خود از شهوات خویش بمیرد، در مرگ خویش به زندگانی دست یافته است .

۱۷. وهاب

وهاب بسیار بخشنده است بدون در نظر گرفتن عوضی یا داشتن غرضی از قبیل به دست آوردن عین آن یا ستایش ، آوازه ، رسیدن به کمال ، رهایی از نکوهش دیگران و یا دست یافتن به چیزی بهتر از سابق یا چیزی که آن گونه که باید باشد.

جواد نیز به همین معناست .

این معنا حقیقهٔ جز برای خدای بزرگ تصور ندارد، زیرا بنده هر گاه که انجام کاری بهتر از ترک آن نباشد بدان اقدام نمی کند، پس اقدام وی به خاطر هدف شخصی خودش می باشد. ولی کسی که همه دارایی حتی روح خودش را تنها برای خداوند مبذول می دارد نه برای رسیدن به نعمتهای بهشت یا پرهیز از عذاب دوزخ یا منافع دنیوی و اخروی، چنین کسی شایسته است که ((وهاب)) و ((جواد)) نامیده شود. در مرتبه بعد از او کسی است که می بخشد تا به نعمت بهشت دست یابد. و از او پایبتر کسی است که می بخشد تا خوشنامی و بلند آوازی را به دست آورد.

۱۸. رزاق

رزاق کسی است که روزی و روزی خوران را آفریده و روزی را به آنان رسانده و اسباب بهره برداری از آن را برایشان آفریده است .

روزی دو نوع است : روزی ظاهری جسمانی برای بدنها، که همان خوراکیهاست . و روزی روحانی برای دلها، که همان علوم و اسرار است ، و این از آن دیگری شریفتر است ، زیرا مایه حیات ابدی است و اولی مایه حیات بدنی است تا مدتی کوتاه . و هر یک از این دو رقم روزی با مرگ اهلش قطع می شود. و از همین رو جاهلان به مردگان توصیف شده اند در آیه : و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات (۲۷۶) ((و زندگان با مردگان مساوی نیستند)). و متولی این دو نوع روزی خود خدای سبحان است ، ولی روزی را بر هر که بخواهد گسترش می دهد و بر هر که بخواهد تنگ می گیرد.

بهره بنده از این اسم این است که : میان خدای متعال و بندگان واسطه رساندن روزی - اعم از دانشها و خوراکیها - باشد. در حدیث آمده است : ((کسی که مال را بیندوزد و آنچه را بدان مأمور است با رضای خاطر ببخشد، از جمله صدقه دهندگان است))(۲۷۷).

و نیز: ((دست بندگان گنجینه های خداست)).

پس هر که دستش گنجینه روزی بدنها و زبانش گنجینه روزی دلها باشد، با آمیزه ای از این صفت (اسم) گرامیش داشته اند. ولی بهره دیگرش باید این باشد که : حقیقت این صفت را بشناسد که کسی جز خدا مستحق آن نیست ، و چشمداشت روزی جز او نداشته و در این راستا بر کسی جز او توکل ننماید.

۱۹. فتاح

فتاح کسی است که هر بسته ای به عنایت او باز، و هر مشکلی به هدایت او برطرف می شود. گاهی سرزمین ها را برای پیامبران خود فتح نموده و از دست دشمنانش خارج می کند، که می فرماید: انا فتحنا لک فتحا مبینا (۲۷۸) ((ما برای تو فتحی آشکار کردیم)).

و گاه پرده از دل‌های دوستانش بر می دارد و درهای به سوی ملکوت آسمانش و جمال کبریایش را به روی آنان می گشاید، که می فرماید: ما یفتح الله للناس من رحمۃ فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده (۲۷۹) ((رحمتی را که خدا بر مردم بگشاید کس نمی تواند بازش دارد، و آنچه را دریغ دارد کس پس از او نمی تواند روانش سازد)). و آن کس که کلیدهای غیب و روزی به دست اوست شایسته تر است که فتاح (گشاینده) باشد.

فتاح از بندگان کسی است که با زبانش گره مشکلات الهی را گشوده و با کمک وی سختیهایی که از امور دینی و دنیایی بر مردم می رود آسان گردد.

۲۰. علیم

معنای علیم روشن است، و کمال آن در این است که به باطن و ظاهر، ریز و درشت، اول و آخر، و پایان و آغاز هر چیزی احاطه داشته، و علم او از نظر وضوح و روشنی به کاملترین وجه ممکن باشد به گونه ای که مشاهده و کشفی آشکارتر از آن تصور نرود و نیز علمش از معلومات به دست نیامده بلکه معلومات از آن به دست آمده باشد.

بهره بنده از این اسم معنای پوشیده ای نیست، ولی علم او با علم خدای متعال در امور سه گانه فوق (احاطه و فراگیری، و وضوح و روشنی، ذاتی و کسب نشدنی بودن) فرق دارد، زیرا معلومات بنده هر چه وسیع باشد در اندکی از علوم محصور است. و نیز هر چه روشن باشد باز هم به نهایت روشنی نمی رسد بلکه گویا از پشت پرده نازکی به آنها می نگردد. و نیز علم او به معلومات، تابع (وجود) آنهاست و از طریق آنها حاصل می گردد (ولی علم خدا به معلومات قبل از وجود آنها حاصل است).

۲۱، ۲۲. قابض و باسط

خدا کسی است که در وقت مرگ جانها را از اشباح (بدنها) می ستاند و در وقت حیات جانها را در بدنها می گستراند؛ صدقات را از ثروتمندان می ستاند و روزی را برای ضعیفان می گستراند. روزی را بر ثروتمندان می گستراند چندان که فقری نماند و

از نیازمندان برمی گیرد چندان که طاقتی نماند. دلها را با آنچه از والایی و جلال خویش به آنها می نمایاند قبض می کند و تنگ می سازد، و با آنچه از لطف و جمال خود، آنها می شناساند باز و گسترده می سازد.

قابض و باسط از بندگان کسی است که حکمت‌های بی مثال به او الهام گردد و سخنان جامع (کوتاه و رسا) به او داده شود، پس گاه دل‌های بندگان را با تذکر بخششها و نعمتهای خدا بسط و نشاط می دهد، و گاه با ترساندنشان از انواع عذاب و بلای او گرفتار قبض و تنگی می نماید.

۲۳، ۲۴. خافض و رافع

خدا کسی است که کافران را به درکات (دوزخ) پایین می برد و اهل ایمان و دانش را به درجات (بهشت) بالا می برد. دشمنان خود را با دور ساختن (از خود) پایین می برد و دوستانش را با نزدیک کردن (به خود) و سعادت‌مند نمودن بالا می برد. کسی را که تنها چشم به محسوسات دوخته و همت خود را تنها در شهوات به کار می برد به فروترین فروتران (قعر دوزخ) پایین می برد و کسی را که فکر خویش از محسوسات و متخیلات، و اراده خویش را از رسم شهوات پیراسته داشته و به افق فرشتگان مقرب فراتر برده است بالا می برد.

و خافض و رافع از بندگان کسی است که با طرد اهل باطل و یاری اهل حق، باطل را سرنگون و حق را بالا برد، پس با دشمنان خدا دشمنی ورزد تا سرنگونشان سازد و با دوستان خدا دوستی کند تا آنان را بالا برد.

۲۵، ۲۶. معز و مدل

اوست که ملک و سلطنت را به هر که خواهد می بخشد و از هر که خواهد برمی گیرد.

ملک حقیقی در خلاصی از ذلت نیازمندی و مقهور شهوت بودن و عار جهل و نادانی است. پس هر که را حجاب از دلش برگیرد تا جمال حضرتش را مشاهده کند، و قناعت روزی او کند تا از خلق او بی نیاز گردد، و با دادن نیرو و پشتیبانی او را یاری کند تا بر صفات نفس خویش استیلا یابد، تحقیقا عزیزش داشته و ملک را در همین دنیا به وی بخشیده و به زودی در آخرت با مقرب ساختن او عزیزش خواهد داشت و او را چنین ندا خواهد کرد که: یا ایته‌ها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی. (۲۸۰) (ای نفس آرام یافته، به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو، پس به میان بندگانم درآ و به بهشتم وارد شو).

و هر که را که خدا چشمش را به خلق دوخته تا محتاج آنان باشد، و حرص را بر او مسلط نموده تا به اندازه کفایت قانع نشود، و او را با مکر و نیرنگ خویش با بخشش نعمتها فریب داده تا به خود مغرور شده و در تاریکی جهل بماند، تحقیقا

ذلیلش ساخته و ملک را از او بازستانده است ، و به زودی مورد این خطاب واقع شود که : و لکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور. فالیوم لا یؤخذ منکم فدیةً ... ((ولی شما را فریب داد تا فرمان خدا در رسید و شیطان فریبنده شما را به خدا مغرور کرد. پس امروز از شما فدیة ای پذیرفته نشود...)).

و این است نهایت خواری ، پس خداست عزیزکننده و خوارسازنده ؛ هر که را خواهد عزیز گرداند و هر که را خواهد ذلیل . و هر بنده ای که در جهت فراهم آمدن اسباب عزت به دست او، به کار گرفته شود وی از این وصف بهره مند است .

۲۷. سمیع

اوست که هر چه شنیدنی است - هر چند نهان - از ادراک او پوشیده نیست ، پس راز و سخنان نهانی را می شنود، بلکه آنچه را که از این نیز دقیقتر و پوشیده تر است ، راه رفتن مورچه سیاه را بر روی سنگ سخت در شب تاریک ادراک می کند، ستایش ستایشگران را شنیده و پاداششان می دهد و دعای دعاکنندگان را شنیده و پاسخشان می دهد. او بدون صماخ و گوش می شنود چنانکه بدون به کار بردن اعضا و جوارح کار می کند و بدون زبان سخن می گوید. و گوش او منزه است از اینکه حادثی بر آن راه یابد (و آن را ناشنوا سازد).

۲۸. بصیر

اوست که مشاهده می کند و می بیند به طوری که آنچه در زیر زمین است از دید او پنهان نیست . دیدن او نیز از اینکه با حدقه و پلک چشم بوده باشد منزه و از تغییر و حوادث ، مقدس و برتر است .

بهره بنده از این دو اسم از (همین) جهت ظاهر است ، ولی او ضعیف و قاصر است ، زیرا همه شنیدنیها و دیدنیها را ادراک نمی کند، بلکه تنها آنچه را نزدیک و آشکار است ادراک می نماید، پس باید بهره وی از این دو اسم این باشد که بداند:

۱ - خدا شنواست ، پس زبانش را نگه دارد. ۲ - و بدان که خدا بیناست ، پس نگاه خدا را به خود و آگاهی او را از خود سبک و ناچیز نشمارد، و بداند که خداوند گوش را برای او نیافریده مگر بدین جهت که سخن خدای متعال و کتابی را که فرود آورده بشنود تا راه هدایت را از آن به دست آورد. و نیز چشم را برای او نیافریده مگر بدین جهت که به نشانه ها و شگفتیهای ملکوت و آسمانها بنگرد، و از این رو نظرش جز عبرت آموزی نباشد.

۲۹. حکم

اوست حاکم محکم و داور مسلم ، که حکم او را ردکننده ای و فرمان او را تاءخیر اندازنده ای نباشد، و کسی است که حکم

او درباره بندگانش چنین است : ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری . (۲۸۱)

((اینکه برای انسان جز آنچه خود برای آن کوشیده نیست ، و کوشش او به زودی در نظر آید.))

در نتیجه : ان الابرار لفی نعیم ، و ان الفجار لفی جحیم . (۲۸۲)

((همانا نیکوکاران در نعمت باشند، و بدکاران در جهنم)).

معنای اینکه خداوند برای نیکوکار و بدکار حکم به سعادت و شقاوت نموده آن است که نیکی و بدی را سببی ساخته که صاحب خود را به سعادت و شقاوت سوق می دهند همان گونه که داروها و سم ها را اسبابی ساخته که خورنده خود را به سوی شفا و هلاکت می برند. و چون معنای حکم خدا، ترتیب اسباب و متوجه ساختن آنها به سوی مسببات است ، بنابراین خداوند حکم علی الاطلاق است ، زیرا او مسبب همه اسباب اعم از اجمالی و تفصیلی می باشد.

بهره بنده از این اسم اختیاراتی است که در زمینه ریاضتها و مجاهدتها و طرح سیاستهایی که به مصالح دین و دنیا می انجامد به او داده شده است . و از همین روست که خداوند بندگان را در زمین جانشین ساخته و آنها را به آبادانی آن واداشته تا ببیند چگونه عمل می کنند.

و نیز باید بهره او از این اسم آن باشد که بداند کار از کار گذاشته و سرنوشت شدنی است و همت (در طلب) فضیلتی است و بس ، پس در طلب روزی حد اعتدال را مراعات نموده ، با اطمینان خاطر به سر می برد و پریشانند نمی باشد. این است بهره دینی او از این اسم .

۳۰. عدل

عدل به معنای عادل است و کسی است که کار عادلانه که ضد جور و ستم است از او صادر می شود، یعنی هر چیزی را آن گونه که شاید و باید در جای خود قرار می دهد. و کسی که علم کافی به افعال خدای بزرگ از ملکوت آسمانها گرفته تا منتهای عمق زمین نداشته باشد هرگز به عدالت خدای سبحان پی نبرد. و هرگاه در آفرینش خدای رحمان هیچ بی نظمی و خللی نبیند و با نگاه مجدد هرگز شکاف (و کاستی ای) مشاهده نکند و باز بار دیگر بنگرد و دیده او خسته و وامانده به او باز گردد در حالی که جمال حضرت ربوبی مبهوتش نموده و اعتدال و انتظام آفرینش متحیرش سازد، که بویی از معانی عدالت خدا به مشام فهم او خواهد رسید.

شرح این مطلب نیازمند چندین جلد کتاب است و همچنین شرح معنای هر یک از اسامی ، زیرا اسمهایی که از افعال خدا مشتق می شوند قابل فهم نمی باشند مگر زمانی که خود افعال فهمیده شوند، و از طرفی آنچه در عالم وجود قرار دارد فعل خدای متعال است ، و کسی که به تفصیل یا جملگی آنها علم نداشته باشد چیزی جز صرف تفسیر و لغت ندارد، و دانستن

تفصیل آنها نیز جای طمع بدان نیست زیرا نهایت ندارد. اما شناخت سربسته و اجمالی، بنده را راهی بدان هست و به اندازه گسترش معرفتش در این زمینه از معرفت اسماء بهره مند است، و همین اندازه نیز همه علوم را فراگیرد. مؤلف: ((ما به خواست خدا در اواخر همین مقصد از کتاب پاره ای از آثار رحمت و نشانه های عظمت و حکمت و لطف و عدالت خدا را مذکور خواهیم داشت)).

بهره بنده از اسم عدل پوشیده نیست. نخستین چیزی که از عدالت بر او لازم است درباره صفات خودش می باشد، و آن این است که شهوت و خشم خود را تحت فرمان عقل و دین در آورد، و هرگاه عقل را خدمتگزار شهوت و خشم قرار داد تحقیقا ستم ورزیده است. این اجمال مطلب است و تفصیلش این است که همه حدود شرع را مراعات نماید. عدالت او در مورد هر عضوی آن است که آن را بر وجهی که شرع اجازه فرموده به کار گیرد. و اما عدالت او در میان همسر و فرزندش و نیز اگر از والیان و امرا باشد عدالتش در میان رعیت خود، امر پوشیده ای نیست.

و باید بهره او از ایمان به خدای سبحان این باشد که در تدبیر و حکم و سایر افعال خداوند - خواه موافق خواست او باشد یا نه - بر او اعتراض ننماید و به روزگار دشنام ندهد و اشیا را به فلک منسوب ندارد، و آن گونه که عادت همه است بر او اعتراض نکند، بلکه بداند که همه اینها سببهایی در تحت تسخیرند، و همه آنها به بهترین ترتیب و توجیه و با نهایت عدل و لطف به سوی مسببات ترتیب یافته و متوجه گردیده اند.

۳۱. لطیف (۲۸۳)

او عالم است به تمام دقایق و غوامض مصلحتها، و در رساندن آنها به چیزی که صلاحیت آنها را دارد راه رفق و نرمی می پیماید نه درشتی را. کمال این صفت در علم و فعل جز برای خدای سبحان متصور نیست، و لطف در فعل خدای سبحان را نمی شناسد مگر کسی که تفصیل افعال و دقایق رفق و ملایمت به کار رفته در آنها را بشناسد. و هر اندازه شناخت در این باره گسترده تر باشد شناخت معنای اسم لطیف گسترده تر خواهد بود. شرح این مطلب نیز سخن دراز می طلبد و تصور نمی رود که چندین کتاب برای شرح یک دهم آن کفایت کند.

مؤلف: ((ما در آینده به خواست خدا به جمله ای از آنها اشاره خواهیم داشت)).

بهره بنده از این صفت، رفق و نرمی با بندگان خداست در فراخواندن به سوی خدا و راهنمایی به سعادت ابدی، بدون آزار و درشتی و بدون تعصب و خصومت. بهترین وجوه لطف در این مورد آن است که مردم را با روش نیک و سیره پسندیده و کارهای شایسته به پذیرش حق جذب نماید، زیرا روش عملی از الفاظ به هم بافته مؤثرتر و لطیف تر است.

مؤلف : ((انجام کاری که بندگان را به خدای متعال نزدیک و از معاصی دور کند از این جهت لطف نامیده شده که این کار آنان را از درشتی و تیرگی جسم و موارد جسمانی تلطیف و تجرید می نماید. از این رو اطلاق اسم لطیف بر خدای متعال به معنای انجام دهنده لطف است . و بهره بنده از این اسم آن است که بندگان را به چیزی که به خدا نزدیکشان می سازد ارشاد نماید و از دنیای فانی دور گرداند.))

۳۲. خبیر

اوست که اخبار باطنی و نهان ، از نظر او پوشیده نیست ، از این رو در ملک و ملکوت ، چیزی جریان نمی یابد و ذره ای به حرکت و سکون در نمی آید و نفسی آشفته و آرام نمی گردد مگر آنکه خبرش نزد اوست . خبیر به معنای علیم است با این فرق که وقتی علم به امور پوشیده و نهان تعلق گیرد ((خبره)) نامیده می شود و صاحب آن را ((خبیر)) گویند. بهره بنده از این اسم آن است که از آنچه در عالم خود می گذرد آگاه بوده باشد. و عالم او قلب و بدن او و امور پوشیده ای است که قلب بدانها متصف می گردد چون غش و خیانت و گردش در حول و حوش امور دنیا و نهاد داشتن شر و اظهار نمودن خیر و خودآرایی با اظهار اخلاص و تهیدست بودن از آن ، که بدان پی نمی برد مگر شخص بی نهایت آگاه که نفس خود را آزموده و با آن ممارست داشته و مکر و تلبیس آن را شناخته و آستین به دشمنی با آن بالا زده باشد.

۳۳. حلیم

اوست که نافرمانی بندگان را مشاهده می کند و سرپیچی آنان را می بیند ولی خشم او را از جا در نمی آورد، غیظ و غضب به او دست نمی دهد و با نهایت اقتداری که دارد عجله و سبکسری او را به شتاب در انتقام و انمی دارد، چنانکه خود فرمود: و لو یؤخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة . (۲۸۴) ((و اگر خداوند مردم را به ظلمشان می گرفت جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت)).

بهره بنده از این اسم روشن است .

۳۴. عظیم

عظیم در ابتدای وضع لغوی آن بر اجسام اطلاق می شود، سپس در مورد چیزهایی که با بصیرت و بینش ها نیز ادراک می شود استعمال گردیده است . و همانطور که اجسامی که چشم به اطراف آن احاطه می یابد مانند کوه (عظیم نسبی هستند و) نسبت به مادون خود بزرگ اند، و عظیم مطلق آن است که چشم به اطراف آن احاطه نتواند یافت مانند آسمان ، همچنین

عظیم مطلق در مورد آنچه با عقل ادراک می شود چیزی است که از تمام حدود عقلها تجاوز کند، حتی برای هیچ عقلی تصور احاطه به کنه آن نرود، و آن خدای سبحان است .

عظیم از بندگان ، پیامبران و دانشمندان و کسانی هستند که هرگاه خردمندان چیزی از صفات آنان را بشناسد سینه هاشان از هیبت (و عظمت) آنان پر شود به طوری که جای خالی در آن باقی نماند. عظمت هر یک از اینان (نسبی است و) در مقایسه با دیگران آشکار می شود نه به طور مطلق ، بنابراین عظمت آنان - برخلاف عظمت خدای بزرگ - ناقص می باشد.

۳۵. غفور

غفور به معنای غفار است ، ولی از نوعی مبالغه خبر می دهد که غفار نمی دهد، زیرا غفار مبالغه در مغفرت است نسبت به تکرار مغفرت که بارها و بارها صورت می گیرد، ولی غفور مبالغه در مغفرت است نسبت به تمام و کامل و شامل بودن تا به نهایت کمال برسد. و سخن در این مورد گذشت . (خلاصه آنکه : غفار مبالغه در کمیت مغفرت است و غفور مبالغه در کیفیت آن).

۳۶. شکور

اوست که به اندکی طاعت ، درجات بسیاری را، و با عمل در ایامی چند نعمتهای نامحدودی را در آخرت پاداش می دهد. کسی که نیکی را چند برابر پاداش دهد گویند که شکر آن نیکی را گزارده است . و نیز کسی که نیکوکار را بستاید گویند که شکرگزاری کرده است . حال اگر به معنای پاداش افزون بنگری (خواهی دید که) شکور مطلق جز خدای متعال نیست ، زیرا پاداش افزون وی را حصر و حدی نمی باشد، چرا که نعمت بهشت را پایانی نباشد، و خدای متعال می فرماید:

كلو واشربوا هنيئا بما اءسفلتم في الايام الخالية . (۲۸۵)

((بخورید و بیاشامید، گوارا باد شما را، به پاداش آنچه در ایام گذشته کرده اید.))

و اگر به معنای ستایش بنگری ، ستایش هر ستایشگری از غیر خود است و حال آنکه خدای متعال چون اعمال بنده اش را بستاید تحقیقا کار خود را ستوده است ، زیرا اعمال بنده با توفیق الهی تمامیت می یابد. (۲۸۶)

در مورد بنده نیز تصور دارد که در حق بنده دیگری شاکر بوده باشد، گاه با ستودن او به خاطر احسانی که به او نموده ، و گاه با پاداش دادن او افزون از آنچه وی با او کرده است . و این شکر از خصال ستوده است . در حدیث است که :

من لم يشكر الناس لم يشكر الله . (۲۸۷)

((کسی که شکر مردم نگذارد شکر خدا را نگزارده است.))

اما شاکر بودن بنده نسبت به خدا با نوعی مجاز و توسعه همراه است ، زیرا اگر (شکر او به این صورت باشد که) ثنا بفرستد
ثناش نارساست ، چرا که ثنای بر خدا قابل احصا نیست ؛ و اگر (شکر او به این صورت باشد که) اطاعت و فرمانبری کند،
خود این اطاعت نعمت دیگری از جانب خدای سبحان است ، بلکه خود شکرش نعمت دیگری است علاوه بر نعمت پیشین
که شکر آن را به جای آورده است .

و بهترین وجه شکر نعمتهای خدا آن است که آنها را در راه نافرمانی خدا به کار نبرد بلکه آنها را در راه اطاعت و فرمانبری او
به کار گیرد، که این نیز با توفیق و زمینه سازی خداوند صورت می گیرد تا بنده شکر گزار پروردگار خود باشد.

۳۷. علی

اوست که رتبه ای بالاتر از رتبه او نیست و تمام مراتب فروتر از اویند، زیرا ((علی)) از ((علو)) مشتق است و آن از ((علو))
(فرایی) که در مقابل ((سفل)) (فروبی) قرار دارد. درجات عقلی نیز مانند درجات حسی است ، و امکان ندارد که موجودات را
در عقل به درجاتی قسمت نمود مگر آنکه حق تعالی در بالاترین درجه از درجات اقسام آن قرار دارد، حتی درجه ای بالاتر از
آن تصور ندارد، زیرا او سازنده سببها، علت ساز علتها، جعل کننده دومها و اولها، تکمیل کننده کاملها و فاعل در قابلهاست .
پس او ((علی مطلق)) است و غیر او نسبت به مادون خود ((علی)) و نسبت به مافوق خود ((دنی و سافل)) است .
بهره بنده از این اسم آن است که به درجه ای دست یابد که در جنس بشر بالاتر از او کسی نباشد، و آن درجه پیامبر صلی
الله علیه و آله است .

مؤلف : و پس از درجه آن حضرت درجه وصی او علیه السلام است که ((او در ام الکتاب نزد ما (که خداییم) علی حکیم
است)) . (۲۸۸)

۳۸. کبیر

اوست که دارای کبریاست ، و کبریا عبارت است از کمال ذات که مربوط است به دوام آن ذات در ازل و ابد، و اینکه آن ذات
به گونه ای باشد که وجود هر موجودی از او صادر گردد. پس هر وجودی که در گذشته معدوم بوده و یا در آینده معدوم می
شود ناقص می باشد. از این رو چون زمان وجود انسان دراز گردد به او ((کبیر)) گفته شود یعنی سن او بزرگ و زمان بقااش
دراز است ، و نمی گویند سن او عظیم است . پس لفظ ((کبیر)) در جایی استعمال می شود که لفظ ((عظیم)) نمی شود. و
نیز کسی که کمالش به دیگری سرایت نمی کند ((کبیر)) نیست .

بهره بنده از این اسم این است که : کسی با او ننشیند مگر آنکه چیزی از کمال او بر همنشین وی فایض گردد. و کمال بنده در عقل و پرهیزکاری و دانش اوست . پس کبیر، عالم پرهیزکاری است که مرشد خلق بوده و شایستگی آن را دارد که پیشوای دیگران بوده و از انوار و علو او بهره گرفته شود. از این رو عیسی علیه السلام فرمود:

من علم و عمل و علم ، فذلک یدعی عظیما فی ملکوت السماء.

((کسی که بداند و عمل کند و به دیگران بیاموزد، در ملکوت آسمان به نام عظیم خوانده شود)). (۲۸۹)

۳۹. حفیظ

اوست که جدا حافظ است با ادامه دادن به وجود موجودات و باقی داشتن آنها و مصون داشتن اعداد از یکدیگر همچون گرمی و سردی و تری و خشکی که خداوند میان آنها در قالب بدن انسان و سایر حیوانات و گیاهان جمع کرده است . و اگر خداوند گاه با تعدیل قوای آنها و گاه با یاری رساندن به قوای مغلوبه آنها، ایشان را حفظ نمی کرد، این قوا از یکدیگر گریخته و از هم دور می شدند و امتزاج آنها از میان رفته و ترکیبشان بهم می خورد و آن معنایی که مستعد قبول ترکیب و مزاج بود از بین می رفت .

نمونه دیگر، حفظ حیوانات است از اسباب خارجی که موجب هلاکت آنهاست ، مانند درندگان و دشمنان درگیر و ستیزنده ، به وسیله آلات و ادواتی که برای آنها فراهم آورده از قبیل جاسوسهای هشداردهنده به نزدیک شدن دشمن مثل چشم و گوش ، و دستهای حمله برنده و سلاحهای دفاعی چون زره و سپر، و سلاحهای یورشی مانند شمشیر و چاقو و از این قبیل ...

و مانند حفظ کردن مغز گیاهان با پوسته محکم تنه آنها و طراوت بخشیدن به آنها با ایجاد رطوبت ، و گیاهانی را که با داشتن پوست تنها حفظ نمی شدند با خاری که از آن می روید حفظ نموده تا بدان سبب برخی حیوانات تلف کننده (آفتها) را دور سازد. بلکه هر قطره ای از آب را حافظی است که آن را از هوای ضد آن محافظت می نماید. در خبر وارد است که :

((قطره ای باران نمی چکد مگر آنکه فرشته ای همراه آن است که آن را حفظ نموده تا به جایگاه خود در زمین برسد)).

(۲۹۰) سخن در حفظ خدا نسبت به آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست به درازا می کشد چنانکه سخن در سایر افعال نیز

چنین است .

بهره بنده از این اسم آن است که : اعضا و جوارح و دل خود را پاسداری کند، و دین خود را از تازیانه خشم و ربایندگی شهوت نیرنگ نفس و فریب شیطان پاس بدارد، چرا که او بر پرتگاهی قرار دارد و تمام این مهملکات که به نابودی وی می انجامد او را احاطه کرده اند.

۴۰. مقیت

معنایش آن است که خدا آفریننده غذاهای مادی و معنوی است ، که غذاهای مادی یعنی خوراکیها را به بدنها و غذاهای معنوی یعنی معرفت را به دلها می رساند. پس مقیت به معنای رازق است با این فرق که قوت اخص از رزق است ، زیرا رزق شامل غذا و غیر آن می شود و قوت فقط همان غذاست که در قوام بدن بدان اکتفا می گردد. و یا اینکه معنای مقیت استیلا یابنده و قادر بر چیز است و معنایش به علم و قدرت توأم با یکدیگر باز می گردد. و آیه زیر بر این معنا دلالت دارد که :

و کان الله علی کل شیء مقیتا. (۲۹۱)

((و خداوند بر هر چیزی مقیت است)) یعنی آگاه و تواناست .

۴۱. حسیب

حسیب یعنی کفایت کننده ، و کسی است که برای هر که باشد او را بس است ، و خدای متعال برای هر کس بس است و به تنهایی او را کافی است ، و حقیقت این وصف برای غیر خدا تصور ندارد، زیرا هر کفایت کننده ای خود نیازمند کفایت است به خاطر وجود و دوام وجود و کمال وجودش ، و در عالم وجود چیزی که به تنهایی کفایت کننده چیز دیگری باشد وجود ندارد جز خداوند متعال ، بلکه اشیاء یکی به دیگری وابسته است و همگی به قدرت خدای متعال بستگی دارند.

بهره بنده از این اسم باید این باشد که خداوند به تنهایی نسبت به همت و اراده او کافی باشد بدین معنا که جز خدا را نخواهد؛ نه بهشت را خواهد و نه قلبش را به آتش دوزخ مشغول سازد تا از آن حذر نماید، بلکه همه همش خدای باشد و

بس. (۲۹۲)

۴۲. جلیل

او موصوف است به اوصافی جلالی ، چون : فناء (؟)، ملک ، تقدس ، علم ، قدرت و... و گویا ((کبیر)) مربوط به کمال ذات ، ((جلیل)) مربوط به کمال صفات و ((عظیم)) مربوط به کمال ذات و صفات با هم است و منسوب به ادراک بصیرت به گونه

ای که بصیرت را مستغرق خود گرداند نه خود مستغرق بصیرت باشد. صفات جلال چون به بصیرتی که آن را درک کند نسبت داده شود ((جمال)) نام دارد، و آن که متصف به آن صفات است ((جمیل)) نامیده می شود.

جمیل حق مطلق خدای سبحان است، زیرا هر جمال و کمال و بهاء و حسنی که در عالم وجود دارد از انوار ذات و آثار صفات اوست، و هر جمیلی به نزد آن کس که جمال او را ادراک می کند محبوب است، از این رو خداوند محبوب عارفان است: یحبهم و یحبونه (۲۹۳) ((خدا آنان را دوست دارد و آنان خدا را)).

جلیل و جمیل از بندگان کسی است که صفات باطنه او که دل‌های بینا از آن لذت می برد نیکو باشد؛ اما جمال ظاهری کم ارزش است.

۴۳. کریم

کریم کسی است که چون دست یافت گذشت کند، چون وعده داد وفا کند، چون ببخشد افزون از نهایت چشمداشت بدهد و باک ندارد که چقدر و به چه کس بخشیده، و اگر حاجت به غیر او برده شود خشنود نگردد، و چون به او جفا شود گله و سرزنش را به نهایت نرساند، و کسی را که به او پناه آورده تباه نسازد و او را از آوردن اسباب و میانجیگران بی نیاز سازد. پس هر که این صفات بدون تکلف برای او فراهم گردد کریم مطلق می باشد و او تنها خداست.

گاهی بنده اندک اندک به کسب آن نایل می شود ولی تنها در برخی امور و با نوعی تکلف، از همین رو گاهی به کرم متصف می شود. در حدیث است که:

لا تقولوا لشجره العنب الکریم، و انما الکریم الرجل المسلم. (۲۹۴)

((به درخت انگور ((کرم)) نگوئید، زیرا ((کرم)) مرد مسلمان است)).

۴۴. رقیب

رقیب، حافظ داناست. پس کسی که مراقب چیزی باشد به گونه ای که از آن غفلت نکند و پیوسته او را طوری در نظر داشته باشد که اگر کسی که از آن چیزی بازداشته شده او را ببیند هرگز بر آن اقدام نکند، وی را ((رقیب)) گویند. گویا معنای رقیب بازگشت به علم و حفظ دارد ولی به اعتبار لزوم و دوام، (علم و حفظ دائم و همیشگی)، و نسبت به ممنوع عنه دور و محروس از دسترس می باشد.

بهره بنده از این اسم آن است که بداند خدای متعال در همه حال مراقب و شاهد اوست، و بداند که نفس و شیطان دشمن اویند، و هر دو در انتظار فرصت اند تا او را به غفلت و مخالفت وادارند، پس هشیار خود باشد و خویش را بیاید بدین گونه که

کمینگاهها و روشهای فریب و مراکز انگیزش آنها را تحت نظر گیرد تا راههای نفوذ و جریان آن ها را مسدود نماید. این است مراقبه .

۴۵. مجیب

کسی است که با درخواست سائل به برآوردن حاجت ، با دعای دعاکنندگان با اجابت ، و با نیاز درماندگان به کفایت و رفع نیاز آنان روبرو می شود، بلکه پیش از خواندن نعمت می دهد و قبل از دعا تفضل می نماید. این کس جز خدای متعال نیست ، زیرا نیاز نیازمندان را پیش از درخواستشان می داند و در ازل از آن آگاه بوده است ، و با آفریدن خوراکیها و غذاها و فراهم آوردن اسباب و آلاتی که به تمام مهمات زندگی راه می برند کفایت نیازها را تدبیر فرموده است .

بنده باید نخست به پروردگارش در مورد آنچه به او امر و نهی فرموده و به سوی آن فراخوانده است پاسخ مثبت دهد، سپس به بندگان او در آنچه خدا نعمت قدرت بر آن را بر او ارزانی داشته ، و در برآوردن نیاز سائلان در صورت توانایی و یا پاسخ لطیف و مناسب دادن در صورت عدم توانایی پاسخ مثبت دهد.

خدای متعال فرموده : و اما السائل فلا تنهر. (۲۹۵) ((و اما سائل را مران)).

و در حدیث نبوی است که : ((اگر به خوردن پاچه ای (از گوسفند) دعوت شوم اجابت می کنم ، و اگر پاچه ای به من هدیه شود می پذیرم)). (۲۹۶)

۴۶. واسع

از ((سعه)) (وسعت) گرفته شده ، و سعه گاهی به علم نسبت داده می شود آنجا که علم گسترده بوده و به معلومات زیادی احاطه داشته باشد، و گاه به احسان و گسترش نعمت به هر صورت که اندازه گیری شده و بر هر چه فرود آمده باشد. پس واسع مطلق خداست ، چرا که دریای معلومات او را ساحلی و گستردگی مقدرات او را نهایتی نیست ، بلکه اگر دریاها مرکب شود برای نگارش کلمات یعنی (آفریده های) او همه ته خواهد کشید. هر وسعتی هر چند بزرگ باشد از یک سو پایان می یابد و افزونی بر آن نیز تصور دارد و نسبت به چیزی که از آن وسیعتر است تنگ می باشد، مگر سعه خدای متعال .

وسعت و گستردگی بنده در معارف و اخلاق اوست ، اگر علمش فراوان بود وی به اندازه وسعت علمش واسع است ؛ و اگر اختلافش وسعت داشت به گونه ای که ترس از فقر و خشم حسود و غلبه حرص و دیگر صفات بر او تنگ نگرفت ، وی به اندازه وسعت آن اخلاق واسع می باشد.

۴۷. حکیم

حکیم دارای حکمت است ، و حکمت عبارت است از شناخت برترین چیزها با برترین دانشها. والاترین چیزها خدای متعال است ، و ثابت گردیده است که به کنه و حقیقت شناخت او جز خودش آگاه نیست آن هم با علم ازلی دائم که زوالش تصور نمی رود و چنان با معلوم مطابق بوده که اشتباه و شبهه ای بدان راه ندارد. پس او حکیم به حق است .

و نیز به کسی که ریزه کاریهای صناعات را خوب می داند و محکم و استوار می سازد ((حکیم)) گویند. (۲۹۷) و کمال این نیز جز برای خدای بزرگ نیست .

اگر کسی همه چیزها را دانست و خدا را نشناخت مستحق نام حکیم نیست ، زیرا والاترین و برترین چیزها را نشناخته است . و هر که خدا را شناخت ((حکیم)) است هر چند در سایر علوم رسمی کم بار و کندزبان بوده و بیانش در آن زمینه نارسا باشد. کسی که خدا را شناخت سخنش با سخن دیگران فرق دارد، زیرا کمتر به جزئیات می پردازد بلکه همه سخنانش کلی می باشد، و به مصالح زیاد نمی پردازد بلکه به آنچه در عاقبت و آخرت سودمند است سرگرم می شود. و چون این گونه موارد از قبیل معرفت خدا از حالات حکیم نزد مردم آشکارتر است ، بسا مردم نام حکمت را به امثال این گونه سخنان کلی اطلاق کنند و به گوینده آنها حکیم گفته شود. و این گونه سخنان کلی مانند فرمایش سرور انبیا صلی الله علیه و آله است که :

راس الحکمة مخافة الله. (۲۹۸) ((سر حکمت ترس از خداست)).

الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ، و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله تعالى. (۲۹۹)

((زیرک کسی است که نفس خود را رام کرده و برای پس از مرگ کار کند. و زبون کسی است که از هوای نفس خویش پیروی کند و آرزوی بی جا از خدای متعال داشته باشد)).

ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی. (۳۰۰) ((آنچه کم و کافی باشد بهتر است از آنچه فراوان و سرگرم کننده باشد)).

کن ورعا تکن اعبد الناس . و کن قنعا تکن اشکر الناس . (۳۰۱)

((پرهیزکار باش تا عابدترین مردم باشی . و قانع باش تا شاکرترین مردم باشی)).

القناعة کنز لا ینفد. (۳۰۲) ((قناعت گنجی است که تمامی ندارد)).

الصبر نصف الايمان . اليقين الايمان كله . (۳۰۳)

((صبر نیمی از ایمان است . یقین همه ایمان است)).

این سخنان (کلی و استوار) و امثال آن ((حکمت)) نامیده می شود و صاحب آن را ((حکیم)) گویند.

کسی است که برای همه آفریدگان خیر و خوبی را دوست می دارد، پس به آنان احسان و عطا می نماید. ودود از نظر معنا نزدیک به معنای رحیم است ، با این فرق که کارهای رحیم ، مرحوم ضعیفی را می طلبد ولی افعال مودت مآبانه مستدعی آن نیست ، بلکه نعمت بخشیدن ابتدایی از نتایج ود است . همان گونه که معنای رحمت خدای متعال این است که خیر را برای مرحوم می خواهد و او را کفایت می نماید بدون رقتی (که در او ایجاد شود)، همچنین ود خداوند آن است که کرامت و نعمت را برای بنده می خواهد بدون میلی (که در او ایجاد گردد)؛ زیرا رحمت و ود مورد اراده واقع نمی شود مگر به جهت ثمره و فایده آنها نه به خاطر رقت و میل .

ودود از بندگان خدا کسی است که برای خلق خدا می خواهد آنچه را برای خود می خواهد؛ و بالاتر از این کسی است که آنان را بر خود ترجیح می دهد، چنانکه یکی از این گونه افراد گفته است : ((می خواهم پلی بر روی دوزخ باشم تا آفریدگان از روی من عبور کنند و اذیت نشوند)). و کمال این صفت آن است که خشم و کینه و آزاری که به او رسیده وی را از ایثار و احسان باز ندارد، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی دندان مبارکش (در جنگ احد) شکست و ضربه دید، گفت : اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون . (۳۰۴) ((خداوندا قوم مرا هدایت کن ، که آنها نمی دانند)). پس بد رفتاری آنان او را از خیرخواهی آنان باز نداشت .

۴۹. مجید

کسی است که ذاتش شریف ، افعالش جمیل ، و عطایش جزیل است . گویا وقتی شرافت ذات با خوشرفتاری قرین گردد ((مجد)) نامیده می شود. مجید همان ماجد است ، ولی یکی از آن دو بر مبالغه دلالت دارد، و گویا مجید معنای جلیل و وهاب و کریم را در بردارد، و توضیح آنها گذشت .

۵۰. باعث

کسی است که روز نشور (روز قیامت که مردم از قبرها منتشر می شوند) آفریدگان را زنده کند، آنچه را در قبرهاست برانگیزد و آنچه را در سینه هاست آشکار سازد. بعث (برانگیختن) همان عالم آخرت است ، و انسان از زمانی که نطفه است تا آنکه خدا را ملاقات کند دارای عوالمی است ، و انتقال از هر کدام آنها را ((بعث)) گویند. حقیقت این اسم را نمی داند مگر کسی که حقیقت بعث را شناخته باشد، و این از پیچیده ترین معارف بوده و شرح آن دراز است .

مؤلف : ((ما به خواست خدا در مقصد آخر این کتاب ، بیان معنای بعث و آن عوالم را می آوریم .))

باعث از بندگان کسی است که دیگران را از مرگ جهل به حیات علم بالا برد و آنان را به سوی خدا دعوت نماید، زیرا در آن صورت عالم دیگری را ایجاد نموده و حیات پاکیزه ای را ایجاد کرده است .

۵۱. شهید

معنای آن با یک ویژگی اضافه ای به معنای علیم باز می گردد؛ زیرا خدای متعال دانای به غیب و شهادت (نهان و آشکار) است؛ آنچه نهان است غیب است و آنچه آشکار است، شهادت؛ و خداست که مشاهده می کند. حال اگر علم تنها در نظر گرفته شود ((علیم)) است، و اگر علم به غیب و امور نهانی نسبت داده شود ((خبیر)) است، و اگر به امور ظاهری منسوب گردد ((شهید)) می باشد.

علاوه بر این، این معنا نیز در نظر گرفته می شود که خداوند در قیامت به آنچه از آفریدگان می داند و شاهد آن بوده است بر آنان گواهی می دهد. سخن در این اسم نزدیک به سخن در علیم و خبیر است و دیگر تکرار نمی کنیم .

۵۲. حق

حق در مقابل باطل است، و اشیا با ضد خودشان آشکار و روشن می شوند. آنچه می توان از آن خبر داد یا مطلقا باطل است و یا مطلقا حق، و یا از جهتی باطل و از جهت دیگر حق. چیزی که ذاتا ممتنع و غیر ممکن است مطلقا باطل است، و آنچه ذاتا واجب است مطلقا حق است، و چیزی که ذاتا ممکن و با استناد به غیر خود واجب می باشد، از جهتی حق و از جهتی باطل است؛ پس آن از حیث ذاتش وجودی ندارد بنابراین باطل است، و از جهت غیر خود به دست آورنده وجود است، پس از جهتی که با دهنده وجود ارتباط دارد موجود است و بنابراین از این جهت حق است و از جهت خودش باطل .

از این روست که همه چیز تباه است مگر وجه او (خدا)، و او از لا و ابدأ چنین است نه اینکه در حالی چنین باشد و در حالی نه؛ زیرا هر چه غیر اوست از لا و ابدأ از جهت ذات خود مستحق وجود نیست و از جهت او (خدا) مستحق وجود می باشد، پس هر چیزی باطل است به ذات خود و حق است به غیر خود. اینجاست که دانسته می شود حق مطلق، موجود حقیقی بذاته است که هر حقیقی حقیقت خود را از او به دست می آورد.

و نیز به معقولی که عقل با آن مصادف شده (و آن را ادراک نموده) موجود گفته می شود، حتی گروهی پنداشته اند که آن حق است، چنین چیزی از حیث ذاتش موجود نامیده می شود و از حیث نسبتش به عقلی که او را آن گونه که هست ادراک نموده حق نام می گیرد. بنابراین سزاوارترین موجودات به اینکه حق نامیده شود خدای متعال است و شایسته ترین شناختهها به حق بودن شناخت خداست، و آن فی نفسه حق است یعنی از لا و ابدأ مطابق معلوم است .

گاهی حق بر اقوال اطلاق می شود، گفته می شود: سخن حق و سخن باطل . با توجه به این مطلب ، حق ترین اقوال قول ((لا اله الا الله)) است ، زیرا از لا و ابدا صادق و راست است به خودی خود نه با استناد به دیگری .
بهره بنده از این اسم آن است که خود را باطل بیند و غیر خدا را حق نبیند.

۵۳. وکیل

کسی است که کارها به او واگذار شود. حال اگر ذاتا مستحق این است که کارها به او واگذار شود نه اینکه با سپردن و واگذاردن مستحق آن گردد، و نیز ذاتا از عهده آن برآید و کاملا آن را به اتمام رساند، چنین کسی وکیل مطلق است و او جز خدای متعال نیست .

بهره بنده از این اسم به اندازه مدخلیت داشتن او در آن نیست .

۵۴ و ۵۵. قوی و متین

قوت دلالت بر قدرت تمام دارد، و متانت دلالت بر شدت قوت . خدای متعال از آن جهت که به نهایت قادر است ((قوی)) است ، و از آن جهت که قوتش شدید و سخت است ((متین)) می باشد. این معنا به معنای قدرت باز می گردد که به زودی می آید.

۵۶. ولی

ولی ، دوستدار و یاور است . معنای ود و دوستی خدا گذشت و معنای نصرت و یاریش نیز روشن است ، زیرا اوست که دشمنان دین را قلع و قمع می کند و دوستانش را یاری می دهد. خداوند فرموده است : الله ولی الذین آمنوا . (۳۰۵) ((خداوند ولی (دوستدار و یاور) کسانی است که ایمان آورده اند)). و فرموده : ذلک بان الله مولى الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولى لهم . (۳۰۶) ((این بدان سبب است که خداوند مولى (یاور) کسانی است که ایمان آورده اند و کافران را مولایی نیست))
یعنی یآوری ندارند. و فرموده : کتب الله لاغلبن انا و رسلى . (۳۰۷) ((خداوند مقرر داشته که : البته من و رسولانم (بر کافران) پیروز می شویم)).

ولی از بندگان کسی است که خدا و دوستان خدا را دوست داشته و یاری رساند و دشمنانش را مقهور سازد. از جمله دشمنان خدای متعال نفس و شیطان اند؛ پس هر که آن دو را مخدول دارد و بی یاور گذارد و امر خدا را یاری نماید، دوستان خدا را دوست و دشمنان خدا را دشمن بدارد، چنین کسی ((ولی)) است .

۵۷. حمید

حمید کسی است که مورد حمد و ستایش قرار گیرد، و خدای متعال حمید است که از لا و ابد خود را می ستاید و بندگان برای همیشه به حمد و ستایش او مشغولند. این معنا به صفات جلال و والایی و کمال باز می گردد گاهی که مورد یاد ذاکران قرار گیرد، زیرا حمد، ذکر اوصاف کمال است از آن جهت که کمال است .

حمید از بندگان کسی است که همه عقاید و اخلاق و اعمال او ستوده و به دور از هر آلودگی باشد، و چنین کسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و کسانی که به او نزدیکند از انبیا، و دیگران از اولیا و علما، هر کدام به اندازه مدخلیتی که در این صفت دارند.

۵۸. محصی

همان عالم است ، ولی چون علم به معلومات نسبت داده شود از آن جهت که آنها را احصا می کند و برمی شمارد و بر آنها احاطه می یابد، احصاء نامیده می شود. محصی مطلق کسی است که حد هر معلوم و عدد و اندازه آن در علم او منکشف است .

بنده ، هر چند که برایش امکان دارد تا به علم خود پاره ای معلومات را احصا کند ولی از احصاء بیشتر آنها ناتوان است . از این رو بهره اش از این اسم همچون بهره اش از اصل صفت علم ضعیف است .

۵۹ و ۶۰. مبدی و معید

معنای هر دو ایجادکننده است ، با این فرق که ایجاد هرگاه سابقه مثل خود را نداشته ((ابداء)) نامیده می شود، و اگر سابقه مثل خود را داشته باشد ((اعاده)). خدای متعال آفرینش مردم را ابداء کرده سپس خود او آنان را باز می گرداند یعنی محشورشان می کند. تمام چیزها از او پدید آمده و به او باز می گردد و به سبب او پدید آمده و به توسط او نیز بازگردانده می شود.

۶۱ و ۶۲. محیی و ممیت

این دو اسم به ایجاد بازمی گردند، ولی آنچه ایجاد شده هرگاه حیات باشد فعل او احیاء (یعنی زنده کردن) نامیده می شود و هرگاه موت باشد فعل او اماته (یعنی میراندن) نام دارد. آفریننده ای برای مرگ و زندگی جز خدای متعال نیست ، پس میراننده و زنده کننده ای جز خدا وجود ندارد. در اسم ((باعث)) اشاره ای به معنای حیات گذشت .

۶۳. حی

شخص فعال و ادراک است ، زیرا کسی که اصلا فعل و ادراکی ندارد مرده است . کمترین درجه ادراک آن است که ادراک کننده خودش را ادراک کند، پس چیزی که به خود آگاه نیست جماد مرده است . بنابراین زنده کامل مطلق کسی است که همه مدرکات در تحت ادراک او و همه موجودات در تحت فعل او مندرج باشند، تا آنکه هیچ مدرکی از علمش و هیچ مفعولی از فعلش جدا نیفتد، و او خداست . پس خدا حی مطلق است ، و هر چه جز اوست حیاتش به اندازه ادراک و فعل اوست و همه اینها در کمی خود محصورند. خود زنده ها نیز در صفت حیات متفاوتند و مراتب آنها به اندازه تفاوتشان است .

۶۴. قیوم

بدان که اشیا تقسیم می شوند به : ۱ - چیزی که نیازمند محل است مانند اعراض و اوصاف که در مورد آنها گفته می شود؛ آنها قائم به نفس خود نیستند. ۲ - چیزی که نیازمند محل نیست و گفته می شود: آن قائم به نفس خود است مانند جوهر، جز آنکه جوهر هر چند که قائم به نفس است و از محلی که قائم به آن باشد بی نیاز، ولی از اموری که در وجودش بدان نیازمند است و شرط وجودش می باشد، بی نیاز نیست ، پس قائم به نفس خودش نیست و زیرا در قوام خود به وجود غیر خود نیازمند است هر چند نیازمند محل نباشد.

حال اگر در عالم وجود، موجودی باشد که خودش برای وجود خود کافی باشد و قوامش به غیر خودش نباشد و چیزی در دوام وجود او شرط نباشد چنین چیزی مطلقا قائم به نفس خود است . و اگر با این حال هر موجودی قائم به او باشد تا آنجا که برای اشیا وجود و دوام وجود جز به او متصور نباشد، او قیوم است ، زیرا قوامش به ذات خودش است و قوام هر چیزی به اوست ، و این وصف جز برای خدای متعال نیست .

بهره بنده از این وصف به اندازه بی نیازی او از غیر خداست .

۶۵. واجد

کسی است که به چیزی محتاج نیست ، و در مقابل فاقد (نادار) قرار دارد. کسی که از دستش برود چیزی که به وجود آن نیازمند نیست ممکن است ((فاقد)) نامیده نشود، و نیز کسی که چیزی را که به ذات و کمال ذات او تعلق ندارد حاضر داشته باشد ((واجد)) نامیده نشود. بلکه واجد کسی است که فاقد آنچه لازم دارد نباشد. در مورد خداوند باید گفت آنچه از صفات الهیه و کمال آن لازم است برای خدای متعال موجود می باشد، پس خداوند به این اعتبار ((واجد)) است و واجد مطلق است . و غیر خدا اگر واجد برخی صفات کمال و اسباب آن باشد فاقد بسیاری دیگر از آنهاست ، پس واجد نسبی است نه مطلق .

به معنای مجید است مانند عالم که به معنای علیم می باشد، با این فرق که صفتی که بر وزن فعیل می آید مبالغه اش بیشتر است، و معنای آن گذشت.

کسی است که تجزیه و دوگانگی نمی پذیرد. آن که تجزیه نمی پذیرد مانند جوهر یگانه است که قسمت نمی پذیرد، که گفته می شود آن ((واحد)) است بدین معنا که جزء ندارد. همین طور است نقطه که در طرف و کنار واقع است و جزء ندارد. خدای متعال واحد است بدین معنا که طرح انقسام در ذات او محال می باشد. اما آن که دوگانگی نمی پذیرد آن است که نظیری ندارد، مانند خورشید، زیرا خورشید هر چند در وهم قابل قسمت بوده و فی ذاته تجزیه پذیر است - چون از قبیل اجسام است - با این حال نظیر ندارد جز آنکه می تواند نظیر داشته باشد. حال اگر در علم وجود، موجودی باشد که خصوصیت وجودش به گونه ای یگانه باشد که اصلا تصور نرود چیزی با او در آن مشارکت داشته باشد، او واحد مطلق است از لا و ابدا.

بنده نیز زمانی واحد است که در هموعان خود در خصلتی از خصال خیر نظیر نداشته باشد. البته این بی نظیری نسبت به هموعان او و نسبت به همان زمان است. زیرا ممکن است که در زمان دیگری مانند او پیدا شود؛ و نیز نسبت به برخی از خصال است نه همه، از این رو وحدت مطلق جز برای خدای متعال نمی باشد.

کسی است که در نیازها آهنگ او کنند و در خواسته ها قصد او نمایند، زیرا نهایت آقایی و سروری به او منتهی می گردد. کسی که خدای متعال او را مقصد بندگان خود در مهمات دین و دنیاشان قرار داده و نیازهای آفریدگانش را بر زبان و دست او جاری ساخته، همانا بهره ای از معنای این وصف را به او بخشیده است. ولی صمد مطلق کسی است که در همه نیازها آهنگ او کنند، و او خدای متعال است.

مؤلف: ((صمد را معنای دیگری نیز هست، و آن کسی است که جوف ندارد (میان تهی نیست). صمد به این معنا جز بر خدای متعال اطلاق نمی شود مگر به طور مجاز، زیرا جوف داشتن صفت اجسام است، و خدای متعال برتر از آن است)). یکی از محققان گفته است: ((چون هر ممکنی وجودش زاید بر اصل ذاتش می باشد و مقتضای ذات و باطنش عدم و لا شیء بودن است، از این رو شبیه اجوف و چیز میان تهی است، مانند ظرفی که چیزی در آن نیست و توپ توخالی، زیرا

باطنش که همان ذات اوست لا شیء محض می باشد و وجودی که بدان احاطه داشته و حدود آن را معین می سازد غیر اوست . اما کسی که ذاتش وجود و وجوب است بدون کمترین آلودگی به عدم و نقص و توخالی بودن ، لفظ ((صمد)) برای او استعاره آورده می شود.)) (۳۰۸)

مؤلف : ((بهره بنده از این وصف آن است که وجود خود را قوت بخشد و از صفات وجود از آن جهت که وجود است بهره وافی تحصیل نماید، تا به وجود نزدیک و از عدم دور گردد.

۶۹ و ۷۰. قادر و مقتدر

هر دو به معنای ((دارای قدرت)) است ، ولی مبالغه مقتدر بیشتر است . قدرت عبارت است از معنایی که به سبب آن یک شیء با تقدیر اراده و علم ، تقدیر و اندازه می پذیرد و موافق این دو قرار می گیرد. و قادر مطلق کسی است که هر موجودی را به گونه ای اختراع نماید که تنها دست خودش در کار بوده و در ساختن آن از یاری دیگری بی نیاز باشد و او خدای متعال است .

بنده فی الجمله قدرتی دارد ولی ناقص ، زیرا جز بر برخی ممکنات دست ندارد و صلاحیت اختراع را نیز دارا نیست .

۷۱ و ۷۲. مقدم و مؤخر

اوست که نزدیک می گرداند و دور می سازد. کسی را که نزدیک کند پیش انداخته است یعنی او را در رتبه مقدم بر دیگران نسبت به خودش قرار داده است . و کسی را که دور سازد عقب افکنده و متاخر از دیگران قرار داده است . خداوند پیامبران و دوستان خود را با نزدیک داشتن آنها و هدایتشان و موقر و محترم داشتن آنها با عبادت و علم به سبب انگیزش انگیزه های آنان ، (بر دیگران) مقدم داشته و دیگران را با صرف انگیزه هاشان از این امور، مؤخر داشته است . چنانکه فرموده :

و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها ولكن حق القول منی لاملان جهنم (۳۰۹)...

((و اگر می خواستیم هدایت هر نفسی را بدو می دادیم ، ولی این قول و وعده من محقق و حتمی شده است که دوزخ را پر سازم ...))

و فرموده : ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون . (۳۱۰)

((آنان که نیکی از جانب ما به آنان پیشی گرفته است ، از آن (جهنم) به دورند)).

بهره بنده از صفات افعال روشن است ، از این رو به جهت پرهیز از تطویل ، خود را به تکرار آن مشغول نمی سازیم .

۷۳ و ۷۴. اول و آخر

اینها دو صفت نسبی و متناقض اند، و تصور ندارد که یک چیز نسبت چیز دیگر از یک جهت هم اول باشد و هم آخر. حال اگر به ترتیب وجود و سلسله موجودات مرتبه نظراندازی، خدای متعال نسبت به آنها اول است، زیرا همه موجودات وجود خود را از او گرفته اند ولی خود او بذاته موجود بوده و وجود را از دیگری بهره نگرفته است.

و چون به ترتیب (مراتب) سلوک بنگری و مراتب منازل کسانی را که به سوی او رهسپارند در نظر آوری، خداوند بدین نسبت آخر است، زیرا آخرین چیزی است که درجات عرفان به سوی او ارتقاء می یابد. و هر معرفتی که پیش از معرفت او حاصل شود نردبان معرفت اوست و منزل نهایی، معرفت خداست. پس خداوند آخر است نسبت به سلوک، و اول است نسبت به وجود، پس نخست، مبدا و شروع از اوست و سر آخر، مرجع و بازگشت به سوی اوست.

۷۶ و ۷۵. ظاهر و باطن

این دو نیز نسبی و متناقض اند و از یک جهت قابل جمع نیستند و نیز مربوط به ادراکات می باشند. پس خدای متعال باطن است اگر کسی بخواهد او را با ادراک حواس و از خزانه خیال جستجو کند، و ظاهر است اگر از خزانه عقل به طریق استدلال جستجو شود. تازه بر بیشتر عقلها نیز پوشیده است به جهت ظهور شدید خود، زیرا ظهور او سبب باطن و مخفی بودن، و نور او حجاب نورش گردیده است، چرا که: ((هر چیزی که از حد خود تجاوز نمود به ضد خود تبدیل می شود)).

مؤلف: ((شرح و بیان این مطلب در گذشته آمد، دیگر تکرار نمی کنیم. (۳۱۱) از این گونه (تناقضات) در صفات خدای متعال تعجب مکن، زیرا معنایی که انسان به سبب آن انسان است (ظاهر است و باطن). ظاهر است اگر با افعال محکم او که قابل دیدن است بر وجود او استدلال شود؛ و باطن است اگر (آن حقیقت) از راه ادراک حس پی جویی شود، زیرا حس مربوط به ظاهر بشره اوست و انسان به واسطه بشره خود که قابل دیدن است انسان نیست، بلکه اگر این بشره و بلکه اگر سایر اجزای او عوض شود او اوست با آنکه اجزاء همگی عوض شده اند، و شاید اجزای هر انسانی در پیری غیر اجزای او در کودکی است، زیرا در طول زمان تحلیل رفته و از راه غذا خوردن به امثال خودش تبدیل یافته است، در حالی که هویت و واقعیت او تبدیل نگشته است. پس این هویت (انسانیت انسان) باطن و پوشیده از حواس بوده و از طریق استدلال به آثار و افعال آن برای عقلها ظاهر و آشکار می باشد.

۷۷. والی

کسی است که امور آفریدگان را تدبیر نموده و سرپرستی می نماید و شایسته این ولایت بوده و به تنهایی عهده دار آن است. ولایت نمایانگر تدبیر و قدرت و فعل است و تا همه اینها گرد نیاید اسم ((والی)) (بر کسی) اطلاق نمی گردد. والی امور

جز خدای متعال نیست چرا که او به تنهایی اولاً به تدبیر آنها پرداخته ، ثانياً تحقیقا تدبیر خود را نافذ می گرداند، ثالثاً با ادامه دادن و باقی داشتن آنها پیوسته بر سر آنها قیام دارد و مراقب آنهاست .

۷۸. متعالی

به معنای علی است همراه با نوعی مبالغه . و معنای آن گذشت .

۷۹. بر

او نیکوکار است ، و نیکوکار مطلق کسی است که هر نیکی و احسانی از او سرچشمه گیرد.

بنده به هر اندازه که در پی انجام نیکی باشد به همان اندازه نیکوکار است ، به ویژه نیکی به پدر و مادر و استاد و شیوخ خود.

۸۰. ثواب

اوست که با آشکار ساختن نشانه های پیاپی خود برای بندگان و گسیل داشتن مایه های بیداری به سوی ایشان و آگاه

ساختن آنان بر هشدارها و بر حذر داشتن های خود، بارها و بارها اسباب توبه را برای آنان فراهم می آورد، تا وقتی که با

تعریف و بیان خود او، بر مفاسد و پی آمدهای گناهان آگهی یافتند، با تخویفهایی که او به عمل آورده است متوجه خوف

گردیده و رو به توبه می آورند، و فضل خدای متعال نیز با پذیرش توبه آنان به سویشان باز می گردد.

ثواب از بندگان کسی است که بارها پذیرای پوزش مجرمان از رعایا و دوستان و آشنایان خود باشد. و هرگاه چنین بود به این

خلق و صفت آراسته گشته و بهره ای از آن گرفته است .

۸۱. منتقم

اوست که پشت متجاوزان را می شکند و جانیان را به کیفر خود می رساند و عقاب و عذاب را بر سرکشان شدت می بخشد،

البته پس از بستن در هرگونه عذری و دادن هشدار، و پس از دادن قدرت و مهلت برای انجام آن . و این از شتاب در کیفر

نمودن شدیدتر (و بدتر) است ، زیرا اگر بنده به سرعت عقوبت شود اصرار بر گناه ننموده و در آن فرو نمی رود و در نتیجه

مستوجب عقوبت سخت نمی گردد.

از انتقام بنده آن اندازه پسندیده است که از دشمنان خدا انتقام کشد، و سخت ترین دشمنان نفس خود است و حقش آن است

که هرگاه دست به گناهی آلود یا در عبادتی اخلال ورزید از نفس خود انتقام گیرد.

۸۲. عفو

کسی است که زشتیها را محو نموده و از گناهان می گذرد. از نظر معنا نزدیک به ((غفور)) است ولی مبالغه در آن بیشتر است ، زیرا ((غفران)) خبر از پوشاندن گناهان می دهد و ((عفو)) خبر از محو آنها؛ و محو کردن ابلغ از پوشاندن است . بهره بنده از این اسم آن است که : از هر که به او ستم نموده بگذرد، بلکه به او نیکی کند چنانکه خداوند با محور زشتیها و گناهان گنهکاران و کافران (یا ناسپاسان) به آنان نیکی نموده و توبه آنان را می پذیرد، زیرا ((کسی که از گناه توبه نموده چون کسی است که گناه ندارد.)) (۳۱۲)

۸۳. رؤوف

رؤوف دارای راءفت است ، و راءفت شدت رحمت و مهربانی است . پس رؤوف به معنای رحیم است همراه با مبالغه .

۸۴. مالک الملک

اوست که مشیت و خواست خود را هرگونه و به هر شکل که بخواهد در مملکت خویش جاری می سازد، به وجود آوردن باشد یا از بین بردن ، باقی داشتن باشد یا فانی ساختن . ملک در اینجا به معنای مملکت است ، و مالک به معنای قادری که قدرتش کامل است ، و موجودات گویا مملکت واحدی می باشند که خدا مالک و قادر بر آنهاست ، زیرا پاره ای از این موجودات با پاره ای دیگر همچون اجزای بدن انسان با یکدیگر پیوند دارند و همگی به سوی یک هدف - که همان به کمال رساندن نهایت خیری است که به مقتضای جود الهی وجودش ممکن گردیده است - یکدیگر را یاری می رسانند. مملکت هر بنده ای بدن خود اوست . پس هرگاه مشیت و خواست خود را در صفات قلب و در اعضا و جوارح خویش نافذ ساخت ، به هر اندازه که از قدرت بر آنها برخوردار شده است مالک مملکت خویش گشته است .

۸۵. ذوالجلال و الاکرام

اوست که هیچ جلال و کمالی وجود ندارد مگر برای او، هیچ کرامت و مکرمتی نیست مگر آنکه از او صادر می شود. جلال از آن او و ذاتی اوست ، و کرامت از سوی او بر آفریدگانش سرازیر می گردد. انواع کرامتهایی که نسبت به خلق روا می دارد بی شمار و نامتناهی است ، و این آیه بر آن دلالت دارد که : و لقد کرمننا بنی آدم... (۳۱۳) ((تحقیقا فرزندان آدم را کرامت

بخشیدیم.))

۸۶. مقسط دادگر

کسی است که داد مظلوم را از ظالم می ستاند. کمال این صفت آن است که علاوه بر راضی ساختن مظلوم ، ظالم را نیز راضی سازد، این گونه که چنان پاداشی به مظلوم در برابر عفو و گذشت از ظالم بدهد که آن عفو و گذشتش در مقایسه با آن کوچک نماید، چنانکه در خبر وارد است . این نهایت عدل و انصاف است که جز خدای متعال کسی بر آن قادر نیست . بهره ورترین بندگان از این اسم کسی است که نخست از وجودش داد بستاند، سپس داد دیگران را از دیگران بگیرد، و از کسی برای خود داد نستاند.

۸۷. جامع گردآورنده

اوست که میان همگونها و ناهمگونها و اشیای ضد یکدیگر الفت انداخته و همه را با هم گرد می آورد، چنانکه انسانهای بسیاری را بر روی زمین ، اجناس گوناگون موجودات را در عالم ، و کیفیتهای متضاد را در مزاج حیوانات گرد آورده است ، و نیز سایر چیزهایی را که شرح آن به طول می انجامد.(۳۱۴)

جامع از بندگان کسی است که میان آداب ظاهره اعضا و جوارح با حقایق باطنه در دلها جمع کند. پس هر که معرفتش کامل و سیره و روش او نیکو شده جامع است . از این رو گفته اند: ((کامل کسی است که نور معرفت نور پرهیزکاری او را خاموش نسازد)). (۳۱۵) زیرا جمع میان صبر (و خودداری از گناه) و بینش مشکل است ، و بسا کسانی که بر زهد و پرهیزکاری صابرند ولی بصیرت و بینش ندارند و به عکس .

۸۸ و ۸۹. غنی و مغنی بی نیاز و بی نیاز کننده

غنی کسی است که نه در ذات و نه در صفات ذات خود وابستگی به کسی ندارد، بلکه از وابستگی به هر غیر منزه است ، و چنین چیزی جز برای خدای متعال متصور نیست .

او مغنی نیز هست ، ولی کسی را که بی نیاز می سازد تصور نرود که با این بی نیاز ساختن ، غنی و بی نیاز مطلق گردد، زیرا وی در کمترین امور خود نیازمند به مغنی است . بنابراین بی نیاز هست ؛ بلکه از غیر خدا بی نیاز می گردد آن هم با فراهم نمودن خدا برای او آنچه را که بدان نیازمند است نه آنکه اصل نیاز را قطع سازد. این گونه بی نیازی نهایت چیزی است که در عالم امکان درباره غیر خدا تصور دارد آن گونه که او را نیازی جز به خدای متعال نماند.

۹۰. مانع

کسی است که با آفریدن اسبابی که موجب حفظ کردن اند اسباب نابودی و کاستی را از ادیان و ابدان دور می دارد. در گذشته معنای ((حفیظ)) بیان شد و هر حفظی ضرورتا با منع و دفع همراه است . پس هر که معنای حفیظ را بفهمد معنای

مانع را خواهد فهمید. فرق منع با حفظ آن است که منع در رابطه با سبب نابودکننده است و حفظ در رابطه با چیزی که از نابودی حراست می شود، و حفظ مقصود و هدف از دفع می باشد، زیرا منع و بازداشتن به خاطر حفظ انجام می گیرد ولی حفظ به خاطر منع انجام نمی شود؛ و هر حافظی دافع و مانع است ولی هر مانعی حافظ نیست مگر زمانی که مانع مطلق از تمام اسباب نابودی و کاستی بوده باشد تا آنکه ضرورتاً حفظ هم حاصل گردد.

۹۱ و ۹۲. ضار و نافع

اوست که خیر و شر و نفع و ضرر از او صادر می شود هر چند که یکی از این متقابلات بالعرض باشد، خواه اینها با واسطه باشد یا بی واسطه؛ و تمام واسطه ها مسخر فرمان اویند همچون قلم در دست نویسنده .

۹۳. نور

او ظاهری است که هر ظهوری به اوست ، و هرگاه وجود و عدم برابر هم قرار گیرند ناگزیر از آن وجود است و هیچ ظلمتی از عدم تاریکتر نیست . پس کسی که از ظلمت عدم بلکه از امکان عدم مبراست و اوست که همه اشیاء را از ظلمت عدم به ظهور وجود بیرون آورده ، سزاوار است که نور نامیده شود.

وجود نوری است که از نور ذات او (خدا) بر اشیا تافته ، پس او نور آسمانها و زمین است . و همان گونه که ذره ای از نور خورشید نیست مگر آنکه دلیل بر وجود خورشید تابان است ، همچنین ذره ای از موجودات آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست وجود ندارد مگر آنکه با جواز وجود خود، دلیل بر وجود ایجاد کننده خویش می باشد.

۹۴. هادی

اوست که بندگان خاص خود را نخست به شناخت ذات خویش هدایت نموده تا آنکه با او بر وجود اشیا گواه می آورند. و عوام بندگان خود را به (شناخت) آفریده هایش رهنمون گشته تا آنکه با آنها بر وجود او گواه می آورند، و (نیز) هر آفریده ای را به آنچه در برآوردن نیازش از آن ناگزیر است رهنمون شده است ؛ کودک را به هنگامی که از مادر جدا می شود به مکیدن پستان ، و جوجه را به هنگام بیرون آمدن از تخم به چیدن دانه ، و زنبور عسل را به ساختن خانه خود به شکل شش گوش - که از هر گونه شکلی با بدن او سازگارتر و جای دهنده تر بوده و از اینکه روزنه های تباه کننده در آن باز شود دورتر می باشد - راه نموده است . شرح این هدایت (غریزی) به طول خواهد انجامید، و آیه زیر ناظر به این نوع هدایت است :

الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی . (۳۱۶) ((او کسی است که به هر چیزی آفرینش مورد نیازش را بخشیده سپس (بدان

سو) هدایت نموده است)) و نیز آیه : الذی قدر فهدی . (۳۱۷) ((آن که اندازه نهاد پس هدایت نمود.))

هدایتگر از بندگان ، پیامبران و دانشمندانند که آفریدگان را به سعادت اخروی ارشاد و به راه راست خدا رهنمایی می کنند، بلکه خداست که به وسیله آنان و با زبان ایشان هدایت می نماید و آنان همه مسخر قدرت و تدبیر اویند.

۹۵. بدیع

کسی است که نظیر او سابقه نداشته باشد. پس اگر نظیر او نه در ذات ، نه در صفات ، نه در افعال و نه در هر چیزی که مربوط به اوست سابقه نداشته باشد، چنین کسی بدیع مطلق است ، و اگر برخی از اینها سابقه داشته باشد بدیع مطلق نخواهد بود. این اسم به طور مطلق شایسته کسی جز خدای متعال نیست ، زیرا قبلی برای او نیست که نظیر او پیش از وی سابقه داشته باشد، و هر موجود پس از او نیز با ایجاد او حاصل گردیده است و با وجود او هم مناسبت ندارد، پس او ازلا و ابداً بدیع است .

هر بنده ای که در زمینه نبوت و ولایت و علم و ویژگی بیابد که در هر وقتی یا در عصر خودش مانند او سابقه نداشته باشد، چنین کسی نسبت به آن ویژگی و در همان وقت با داشتن آن ویژگی بدیع خواهد بود.

۹۶. باقی

موجود واجب الوجود بذاته است ، که چون در ذهن نسبت به زمان گذشته در نظر گرفته شود ((قدیم)) و هرگاه با آینده قیاس شود ((باقی)) نامیده می شود. باقی مطلق کسی است که اندازه وجودش در آینده به پایانی منتهی نمی شود و از او به ((ابدی)) تعبیر می گردد. و قدیم مطلق کسی است که کشش وجود او در گذشته به آغازی منتهی نمی شود و از او به ((ازلی)) تعبیر می شود، و تعبیر ((واجب الوجود بذاته)) همه این معانی را در بردارد.

این اسامی (قدیم ، باقی ، ازلی ، ابدی) به حسب نسبت این وجود است به گذشته و آینده در ذهن ؛ و تنها چیزهایی متغیر است که داخل در زمان گذشته و آینده می شوند، زیرا گذشته و آینده عبارت از زمان اند و داخل در زمان نمی شود مگر تغیر و حرکت ، زیرا حرکت بذاته به گذشته و آینده تقسیم می گردد و متغیر نیز به واسطه تغیر، داخل در زمان می شود، پس چیزی که برتر از این است که به سبب حرکت تغیر یابد در زمان واقع نمی شود، پس گذشته و آینده در او نیست . و خدای متعال قبل از زمان وجود داشته و چون زمان را آفرید تغییری در ذات او پیدا نشد و پیش از آفرینش زمان هم زمان بر او جریان نداشت و پس از آفرینش زمان نیز همان گونه است که بود.

۹۷. وارث

کسی است که همه داراییها پس از فنای صاحبان آنها به او باز می‌گردد، و او خدای سبحان است، زیرا اوست که پس از فنای آفریدگانش باقی می‌ماند و بازگشت هر چیزی به سوی اوست، و اوست که در آن هنگام گوید: لمن الملك اليوم، الله الواحد القهار. (۳۱۸) ((ملک از آن کیست؟ (و خود پاسخ دهد) از آن خدای یگانه قهار است)).

این معنا نسبت به پندار بیشتر مردم است که برای خود ملک و ملکی قائلند، و در آن روز حقیقت حال پریشان روشن می‌شود، و این ندا عبارت است از حقیقت آنچه در آن وقت برایشان روشن می‌گردد. اما ارباب بصیرت، شاهد و شنونده معنای این ندایند بی آنکه صوت و حرفی بشنوند و یقین دارند که ملک در هر روز و هر ساعت و هر لحظه از آن خدای یگانه و قهار است و از لا و ابدأ چنین بوده و خواهد بود. این معنا را کسی ادراک می‌کند که حقیقت توحید در فعل را دریافته و دانسته باشد که آن که ملک و ملکوت را به خود اختصاص داده یگانه است.

۹۸. رشید

کسی است که تدبیرات او بدون راهنمایی مشیر و بیانگر راه درست و ارشاد مرشدی، در راه درست به اهداف خود رهسپار است، و او خدای سبحان است.

رشد هر بنده ای به اندازه برخورداری از هدایتی است که در تدابیری که در مقاصد دین و دنیای خود می‌اندیشد به شاکله درست دست یابد.

۹۹. صبور

کسی است که عجله او را به انجام کار پیش از فرا رسیدن وقت آن به شتاب و انمی دارد بلکه امور را به اندازه معمولی نازل کرده و به روش محدودی جاری ساخته و آنها را از مدتهای معلومش مانند افراد بی حوصله تاخیر نیانداخته، و مانند شتابندگان بر اوقات خودش پیش نیندازد، بلکه هر چیزی را آن گونه که باید و شاید در وقت خود نهاده است. و انجام همه اینها از روی بردن رنجی نیست که او را بر ضد اراده برانگیزد.

صبر بنده خالی از تحمل رنج نیست، زیرا صبر او عبارت از دفع انگیزه های شهوت و خشم در برابر انگیزه دین یا عقل، و میل به انگیزه تاخیر است.

در اینجا سخن شارع اسماء یا اقتصار و تلخیص به پایان رسید. هر اسمی که نقصی را می‌رساند اطلاق آن بر خدای سبحان روا نیست، مثل: ((عارف))، ((عافل))، ((فطن))، ((زیرک))، ((ذکی))، ((باهوش))؛ زیرا معرفت اشعار دارد که قبلا تفکری صورت گرفته، و عقل بازداشتن از امور ناشایست است، و زیرکی و هوش اشعار دارد به سرعت ادراک چیزی که بر مدرک

پوشیده بوده است. همچنین است ((مستهزی)) (مسخره گر) و ((ماکر)) (نیرنگباز)، هر چند که این دو لفظ در شرع وارد شده اند ولی به نحو دیگری است که نقص را نمی رساند، از این رو تجاوز از مورد آن (شرع) جایز نمی باشد.

گفته می شود: بر کسی که توفیق حسن ادب در برابر خدای سبحان یافته زیننده نیست که دو اسمی که در برابر یکدیگرند مانند قابض و باسط، معز و مذل، خافض و رافع و امثال اینها را جدای از هم بدارد، زیرا کنار هم بودن آنها دلالت بیشتری بر حکمت دارند و خبر بهتری از قدرت می دهند، از این رو ذکر هر کدام به تنهایی هدف آن را از دست می برد.

فصل ۴. مظاهر اسماء الهیه

هر یک از اسماء خداوند را مظهری از موجودات هست به اعتبار غلبه صفتی که آن اسم شامل آن است در آن موجود. زیرا خدای سبحان هر نوع از انواع آفریدگان را با یکی از اسمای خود آفریده و تدبیر می نماید، و آن اسم، رب همان نوع است و خدای سبحان رب الارباب می باشد.

در اینجا مراد ما از اسم معنای دومی است که در گذشته بدان اشاره داشتیم (یعنی خود ذاتی که به صفتی معین موصوف است نه لفظی که بر ذات موصوفه دلالت کند). و به همین معنا اشاره دارد آنچه در دعاهای اهل بیت علیهم السلام وارد است از قبیل عبارات زیر و نظایر آن :

و بالاسم الذی خلقت به العرش ، و بالاسم الذی خلقت به الكرسي ، و بالاسم الذی خلقت به الارواح .(۳۱۹)

((سوگند به اسمی که عرش را بدان آفریدی ، سوگند به اسمی که کرسی را بدان آفریدی ، و سوگند به اسمی که ارواح را بدان آفریدی .))

از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت است که :

نحن - والله - الاسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا.(۳۲۰)

((به خدا سوگند ماییم اسماء حسنایی که خداوند عمل بندگان را جز با معرفت ما نمی پذیرد)). زیرا آن بزرگواران علیهم

السلام وسایل شناخت ذات و واسطه های ظهور صفات ، ارباب انواع مخلوقات اویند.

می توان گفت : حقایق تمام موجودات عینا اسماء خدای متعال اند، زیرا همگی بر خدای سبحان دلالت دارند مانند دلالت

اسم بر مسمی . زیرا دلالت همان گونه که با الفاظ صورت می گیرد با ذوات هم بدون هیچ فرقی در آنچه که به معنا مربوط

می شود صورت می بندد، بلکه هر موجودی به منزله کلام صادر از خدای متعال می باشد که بر توحید و تمجید او دلالت می

نماید. بلکه هر کدام از آن‌ها در نزد اهل بصیرت زبان گویایی است به یگانگی او که به حمد او زبان به تسبیح می‌گشاید و او را از آنچه شایسته جنابش نیست منزّه و مقدس می‌دارد، چنانکه فرموده: و ان من شیء الا یسبح بحمده ... (۳۲۱)

((چیزی نیست مگر آنکه به حمد او تسبیح می‌گوید.))

بلکه هر یک از موجودات ذکر و تسبیح اویند، چرا که یگانگی و علم و اتصاف او به سایر صفات کمال، و تقدس و پاکی او از صفات نقص و زوال، از آن موجود فهمیده می‌گردد. زیرا براهین قائم‌اند و خرده‌های سالم‌اند بر اینکه لزوماً باید هر طلبی به مطلوبی و هر فقری به غنایی و هر نقصی به تمامی منتهی می‌گردد چنانکه حاکم‌اند بر اینکه لزوماً باید هر آفریده‌ای به آفریننده‌ای و هر ساخته‌ای به سازنده‌ای و هر مربوبی به ربی منتهی شود. از این رو نقصهای آفریدگان دلیل کمالات آفریدگار - جل ذکره - و کثرت و اختلاف‌فهایشان گواه یگانگی او و نفی شریک و هر گونه ضد و شبیهی از اوست، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

((به دادن آلات ادراک دانسته شد که او را آلات ادراک نیست، و به جوهریت بخشیدن به جواهر دانسته شد که او را جوهر نیست، و با ضدیت افکندن میان اشیا دانسته شد که او را ضدی نیست، و با کنار هم قرار دادن اشیا دانسته شد که او را قرینی نباشد... پس میان قبل و بعد جدایی انداخت تا دانسته شود که او را قبل و بعدی نیست. اشیا با داشتن غریزه‌ها گواهند که غریزه دهنده آنان را غریزه نیست، با محدود ساختن آنها به وقت خبر دهند که وقت دهنده آنان را وقت نباشد. برخی را از برخی دیگر محجوب داشت تا دانسته شود میان او و آفریده اش حجابی نیست...)). (۳۲۲)

یکی از حکیمان در وصف گل نرگس، همین معنا را چنین سروده:

عیون فی جفون فی فنون

بدت فاجاد صنعتها الملیک

بابصار التغنج طامحات

کاعن حداقها ذهب سبیک

بان الله لیس له شریک

((چشمهایی در کاسه هایی بر سر شاخه هایی نمایان است ، که خدای ملیک ساخته و آفرینش آن ها را به خوبی به انجام رسانیده است .))

((این گلها با چشمهای ناز و عشوه و خیره شده گویی حدقه های آن شمشی از طلاست))،

((و بر شاخه های از زمرد (سبز رنگ) قرار گرفته ، گزارش از آن می دهد که خدا را شریکی نیست)).

فصل ۵. زبان حال استعداد موجودات

هر یک از موجودات با زبان استعدادش کمالی را که مستعد آن است از خدای متعال می طلبد، که البته خود این استعداد برای آن کمال نیز از نعمتهای خدای سبحان است ، و در دعاهایی که از امامان علیهم السلام به یادگار مانده به همین مطلب اشاره شده آنجا که فرموده اند:

یا مبتدءا بالنعم قبل استحقاقها. (۳۲۳)

((ای که ابتداء نعمت می بخشی پیش از آنکه استحقاق آن یافت شود.))

این بخشش استعداد از سوی خدای سبحان دعوتی است برای طلب . بنابراین ، طلب به این اعتبار پاسخ دعوت حق است که : اجیبوا داعی الله (۳۲۴) ((دعوت کننده الهی را پاسخ دهید)). و به اعتبار دیگر درخواست از خداست که : یساءله من فی

السموات و الارض . (۳۲۵) ((هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می کند)).

این درخواست با زبان فقر و نیاز و به صورت خاکساری و ناچاری است ، و با یکی از اسماء الهی که مناسب نیاز سائل می باشد صورت می گیرد. مثلا فقیر خدا را با اسم ((مغنی))، بیمار او را با اسم ((شافی)) و ستمدیده او را با اسم ((منتقم)) می

خواند و همین طور سایر اسماء. پس هر ذره ای از ذرات عالم به ناچار خدا را با زبان حال خویش با یکی از اسماء او می

خواند، خداوند نیز در حضرت همان اسمی که او خوانده دعای او را اجابت می نماید، چنانکه فرموده : امن یجیب المضطر اذا

دعا... (۳۲۶) ((آیا بتهها بهترند) با آن خدایی که درمانده را به وقتی که او را می خواند اجابت می نماید))؟

این اسم (مجیب دعوه المضطربین) از سویی صورت اجابت دعای درمانده از جانب خداست، و از سوی دیگر به اذن خدای سبحان، رب آن شخص درمانده است (که در گذشته گفتیم هر یک از اسماء خدا رب نوع مناسب خودش می باشد). خواسته های هر یک از موجودات به حسب درخواستهایشان به طور دائم به آنان داده شده و نیازهایشان همیشه برآورده شده، و هیچ کس از این اجابت ناامید و تهیدست نمی ماند جز کسی که پرده ای از استعداد او بر دیده باطنش افتاده و شروع کند خدا را با زبان قال خواندن در جهت خلاف آنچه با زبان حال می خواند، که چنین کسی از جهت دعای مقالی به نتیجه نمی رسد هر چند که دعای حال او اجابت می گردد که خدای متعال فرموده: و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال. (۳۲۷) ((و دعای کافران جز در گمراهی و تباهی نیست)).

سایر افعال خدای بزرگ به همین اجابت دعای درماندگان باز می گردد و این اجابت برمی گردد به افاضه وجود. و اسامی این افعال تنها به جهت اعتبارات مختلف می باشد (ولی حقیقه یکی است و به یک حقیقت که همان افاضه وجود است باز می گردد).

در کتاب ((توحید)) از یحیی خزاعی روایت نموده که: ((با امام صادق علیه السلام به عیادت یکی از دوستان حضرتش رفتیم. دیدم آن مرد بسیار ((آه)) می گوید، به او گفتم: برادرم! پروردگارت را یاد کن و از او یاری بخواه. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا ((آه)) یکی از اسماء خدای متعال است، هر که ((آه)) گوید از خدای متعال یاری خواسته است)). (۳۲۸) مؤلف: سر این حدیث همان است که ما برای آشکار ساختیم، و خدا را سپاس.

باب هفتم: در افعال و قضا و قدر خداوند - جل ذکره - (۳۲۹)

ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سنه ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین .
(اعراف / ۵۴)

((پروردگار شما الله است همان که آسمانها و زمین را در شش روز (نوبت، دوره) آفرید سپس بر عرش قرار گرفت، شب را در روز می پوشاند که (روز) مسخر فرمان خود نموده، هان که او راست آفرینش و فرمانروایی (عالم خلق و امر) بزرگ و پر برکت است خداوند، آن پروردگار جهانیان)).

فصل ۱. صادر اول یا نخستین آفریده

خدای سبحان نخستین چیزی را که آفرید جوهری است شریف ، ملکوتی ، روحانی و وجدانی (وحدانی ؟) دارای وجوه متعدد و جهات مختلف که به هر وجه و جهتی یکی از اسماء الهی را داراست . از همین رو نام آن در شرع مقدس ، گوناگون آمده :

۱ - عقل ، در این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که : ((نخستین چیزی که خدا آفرید عقل بود)).(۳۳۰)

۲ - قلم ، در این فرمایش آن حضرت که : ((نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود)).(۳۳۱) زیرا خداوند صور علمیه را به توسط آن بر الواح نفوس به ویژه بر نفس کلی که لوح اعظم است نقش بست و افاضه نمود، چنانکه فرموده : ((بخوان که پروردگار تو ارجمند است . آن که با قلم آموخت . انسان را آنچه نمی دانست بیاموخت .)) (۳۳۲)

از امام صادق علیه السلام درباره لوح و قلم پرسش شد، فرمود: ((آنها دو فرشته اند)).(۳۳۳)

۳ - روح ، در این فرمایش آن حضرت که : ((نخستین چیزی که خدا آفرید روح من بود)).(۳۳۴) زیرا خدای بزرگ به توسط آن حیات را به هر زنده ای افاضه نموده است . حضرت این روح را به خود نسبت داده (روح من) چرا که وی به مقام روح اول مبعوث شده است ، چنانکه خدا می فرماید: یوم یقوم الروح و الملائکة (۳۳۵) ((روزی که روح و فرشتگان برخیزند.)) از امام صادق علیه السلام درباره این آیه : ((و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم)) (۳۳۶) پرسش شد، فرمود: روح یکی از آفریده های خداست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل . این روح با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و برای او خبر می آورد و حضرتش را یاری می داد، و پس از آن حضرت همراه امامان است .)) و در روایت دیگری افزوده : ((و آن از عالم ملکوت می باشد)).

در روایت دیگری است : ((آن روح با هیچ یک از گذشتگان جز محمد صلی الله علیه و آله نبوده ، و حال با امامان علیهم السلام است و آنان را توفیق داده و یاری می رساند)). و در روایت دیگری است : ((انگونه نیست که هرگاه جستجو شود یافت شود)). و نیز: ((از آن گاه که خدا آن روح را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده به آسمان بالا نرفته و حال در میان ماست)). و نیز: ((به آن حضرت عرض شد: آیا روح همان جبرئیل نیست ؟ فرمود: جبرئیل از فرشتگان است ، و روح آفریده ای است بزرگتر از فرشتگان . مگر خدا نمی فرماید: ((در شب قدر) فرشتگان و روح فرود می آیند))؟ (که روح را جدای از فرشتگان نام برده است).

احادیث فوق همه در کتاب ((بصائر الدرجات)) محمد بن حسن صفار با سندهای متصل روایت شده است .(۳۳۷)

(این بیانات همه از جهت وحدت آن روح بود) و از جهت کثرت آن ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : ((نخستین چیزی که خدا آفرید ارواح ما بود، سپس فرشتگان را آفرید)).(۳۳۸) و فرمود: ((خداوند ارواح را پیش از اجساد آفرید)).(۳۳۹) و

از مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام روایت است که : ((روح یکی از فرشتگان است دارای هفتاد هزار صورت ، که در هر صورت هفتاد هزار زبان و در هر زبانی هفتاد هزار لغت وجود دارد و او خدا را با تمام این لغات تسبیح می گوید: و تا روز قیامت به هر تسبیحی فرشته ای آفریده می شود که با سایر فرشتگان به پرواز در می آید.)) (۳۴۰)

۴ - نور، در این فرمایش آن حضرت که : ((نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود. زیرا آسمانها و زمین به واسطه آن نورانی شد)) (۳۴۱) و وجه نسبت این نور به خود همان است که در بحث روح گذشت .

۵ - اسم ، در آیه : سبح اسم ربك الاعلی . (۳۴۲) ((نام پروردگار برتر خود را تسبیح گوی)) . و آیه : تبارک اسم ربك ذی الجلال و الاکرام (۳۴۳) ((والا پربرکت است نام پروردگار صاحب جلال و اکرام تو)). زیرا این اسم مظهر اسماء حسناى خدا و مشتمل بر تمام آنها، بلکه اسم اعظم خداست که بسی بزرگ و والا و ارجمند است .

۶ - یمین ، در آیه و السموات مطویات بیمینه (۳۴۴) . ((و آسمانها با یمین (دست راست) او پیچیده و جمع می شوند)).

۷ - ید، در آیه یدالله فوق ایدیهم (۳۴۵) . ((دست خدا بالای همه دستهاست)). زیرا آن جوهر و حقیقت به منزله دست خدا در آفرینش عالم است .

و به اعتبار کثرتش فرموده : و السماء ببنیها باید (۳۴۶) ((و آسمان را با دستهای خود بنا کردیم)). و فرموده : انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما . (۳۴۷) (((آیا ندیدند که) ما از عملکرد دستهای خود چهارپایانی را برای آنان آفریدیم؟)). پس خدای سبحان را دستهایی است که اعضای جسمانی نیست بلکه ذوات عاقل روحانی می باشند که به فرمان او کار می کنند.

۸ - حجب نورانی ، در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که : ((خدا را هفتاد و هفت حجاب از نور است ، اگر آنها را کنار زند اشراقات وجه او هر چه را بدو بنگرد خواهد سوخت)) (۳۴۸) این بیان به اعتبار کثرت آن است . و در روایتی است که : ((این حجابها از نور و ظلمتند)) (۳۴۹) . و آن اشاره به جهات مختلف آن به علاوه اجسام و جسمانیاتی است که از آن و به خاطر آن آفریده شده اند.

شاید وجه نامگذاری آن به حجابها این باشد که در گذشته گفتیم ((آفریدگان حجاب پروردگارند))، چنانچه مولایمان امام کاظم علیه السلام فرمود: ((میان او و آفریدگانش حجابی جز آفریدگان نیست)) . (۳۵۰)

۹ و ۱۰ - عرش و کرسی ، چنانچه در حدیث خواهد آمد. (۳۵۱)

اما اینکه وارد شده است که : ((نخستین چیزی که خدا آفریده آب بود)) (۳۵۲)، منظور اولین مخلوق از عالم اجسام است ، و مراد از آب ماده اجسام و آن چیزی است که قوام اجسام به آن است . و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که :

((نخستین چیزی که خدا آفرید گوهری بود که با دید هیبت بدان نظر کرد پس اجزایش ذوب شده و به صورت آب در آمد. آب به حرکت آمده ، کفی روی آن بر آمد و دودی از آن برخاست ، پس آسمانها را از آن دود و زمین ها را از آن کف بیافرید)) (۳۵۳).

و در ((کافی)) از مولایمان امام باقر علیه السلام نظیر آن آمده ، و آن اشاره به چگونگی تکثر یافتن آن می باشد که درباره اش سخن خواهیم گفت . و شاید دلیل اینکه آن اجزایی را که ذوب شده به نام ((آب)) نامید آن باشد که از آب سیلان داشته و به راحتی اشکال مختلف به خود می پذیرد، زیرا تمام مخلوقات جسمانی با آن و به واسطه آن آفریده شده است .

(و نیز از پشت کردن و رو آوردن آن (عقل) سخن رفته است ، چنانکه در ((کافی)) با سند خود مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : ((همانا خداوند عقل را - که نخستین آفریده روحانی است - از سمت راست عرش و از نور خود آفرید، پس به او گفت : پشت کن ! پشت کرد؛ سپس به او فرمود: پیش بیا! پیش آمد. سپس خدای متعال فرمود: تو را آفریده ای بزرگ آفریدم و تو را بر تمام آفریده هایم گرامی داشتم . سپس جهل را از دریای تلخ و شور به صورت تاریک و ظلمانی آفرید، پس به او گفت : پشت کن ! پشت کرد؛ سپس گفت : پیش بیا! پیش نیامد. خدا به او فرمود: تکبر ورزیدی؟! پس او را از خود راند...)) (۳۵۴). و در روایت دیگری پس از ذکر اقبال و ادبار آن آمده که فرمود: ((آفریده ای بهتر از تو نیافریدم ؛ به سبب تو می بخشم و به سبب تو منع می دارم)) (۳۵۵). و در روایت دیگری است که : ((و به سبب تو پاداش می دهم و به سبب تو کیفر می کنم)) (۳۵۶). و مراد از رو کردن و پشت کردن آن جدا مشکل است و این کتاب تاب ذکر آن را ندارد و ما در کتاب ((عین الیقین)) به طور کافی شرح داده ایم).

و در کتاب ((توحید)) با سند خود از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت است که : ((نخستین چیزی که از میان آفریدگان خود آفرید چیزی بود که تمام اشیا از آن است ، یعنی آب . عرض شد: پس چیز را از ((چیز)) آفریده بود هیچ گاه آن را انقطاعی نبود (و باید قبل از آفرینش هر چیز، چیز دیگری وجود می داشت) و در این صورت پیوسته خدا بود و همراه او هم چیزی بود، و حال آنکه خدا بود و هیچ چیزی نبود، پس آن چیزی را که تمام چیزها از آن است آفرید و آن آب بود)) (۳۵۷).

فصل ۲. چگونگی آفرینش آسمانها در نهج البلاغه

(امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود فرموده است : (۳۵۸)

((سپس خدای سبحان فضاها را شکافت و گوشه و کنار را باز نمود و فضاها را خالی را بیافرید و در آنها آبهایی انبوه و خروشان و موجهایی انباشته روان نمود، آن را بر پشت بادی سخت و خروشان سوار کرد، پس باد را بر بازگرداندن آن فرمان

داد و بر نگهداریش مسلط داشت و تا سر حد آن نگه داشت . هوا از زیر آن می شکافت و آب از روی آن می جهید. سپس خدای سبحان بادی آفرید و وزش آن را عقیم ساخت و آن را طوری قرار داد که همیشه ملازم تحریک آب باشد و وزش آن را تند ساخت و منشاش را دور دست گردانید. پس آن را به حرکت دادن و بر هم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و برافراشتن موج دریاها فرمان داد، پس باد آب را مانند مشک جنبانید و بهم زد و به آن تند وزید مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع ، اولش به آخرش و ساکنش را به جاریش باز می گردانید، تا آنکه انبوهی از آن بالا آمد و آن قسمتی که مترکم و انباشته بود کف کرد، پس (خدای متعال) آن کفها را در جای خالی وسیع و فضای گشاده بالا برد، پس هفت آسمان از آن کف ها پدید آورد و استوار و متعادل برآورد؛ زیر آنها موجی را که مضمون از سقوط و ریزش بود قرارداد و بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلند، بدون ستونهایی که آنها را نگاه دارد و بدون میخهایی که نظم آنها را حفظ کند. آن گاه آنها را به زیور ستارگان و روشنی نورافکنها آرایش بخشید و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه درخشان را به جریان انداخت در حالی که هر کدام در فلکی گردان و سقفی در حال حرکت و فلکی جاری که ستارگان آن به حروف نوشته ماند، قرار گرفته اند...)). ادامه این خطبه به خواست خدا در باب شناخت فرشتگان خواهد آمد.(۳۵۹)

فصل ۳. توضیحات ابن میثم ره پیرامون ابن خطبه

گوید: ((بدان که خلاصه آنچه از این فصل دانسته می شود آن است که : خداوند جاها و مکانهایی را مقدر نموده و آب آنچنانی را در آن جاری ساخت ، و بادی را که توانایی ضبط و حفظ آن آب را داشت آفرید و آب را بر روی آن سوار کرد و باد را مأمور ضبط و نگهداری آن نهاد.)) از جمله ((هوا از زیر آن می شکافت و آب از روی آن می جهید)) فهمیده می شود که آن جاها و مکانها زیر باد قرار داشتند و باد مأموریت حفظ و نگهداری آب را داشت تا آن را به آن جاها برساند. و بسا که از آن چنین فهمیده شود که : آب بالای این جاها و میان سطح بادی که حاوی آن بود قرار داشت و زیر آن باد فضای وسیع دیگری وجود داشت که به قدرت خدای متعال محفوظ بود، چنانکه در خبر وارد شده است . سپس خدای سبحان باد دیگری را برای موج بخشیدن به آن آب آفرید و آن را فرستاد و وزش آن را بست (نگه داشت) یعنی آن را به اندازه ویژه ای مطابق حکمت و مصلحتی که قصد اجرای آن را داشت فرستاد و آن را یکسره رها نکرد.

منظور این است که وزش آن را از عوایق و موانع تهی داشت ، یا اینکه آن را به گونه ای فرستاد که محل وزش آن دانسته نمی شد. و حرکت باد و ملازمت آن را برای به حرکت آوردن آب ادامه بخشید و جریان آن را تند ساخت و جای شروع آن را دوردست گردانید، سپس آن را بر موج بخشیدن به آب مسلط داشت . پس چون قسمتی از آب برآمد و کف کرد، خدای متعال آن کف را در فضا برآورد و آسمانهای بلند و برافراشته را از آن پدید آورد.))

سپس گوید: ((این اشارتها در قرآن کریم وارد شده است ، چه در قرآن اشاره شده که آسمانها از دخان (دود) یا گاز فراهم آمده است ، مانند آیه : ثم استوی الی السماء و هی دخان (۳۶۰) ((سپس به آسمان پرداخت در حالی که دود (یا گاز) بود)). و مراد از آن بخار آب است چنانکه در گفتارهای چندی وارد است :

۱ - سخن امام باقر علیه السلام که فرمود: چون خدای سبحان خواست آسمان را بیافریند، بادها را فرمان داد تا دریا را (چون مشک) زدند و به تلاطم انداختند تا کف کرد، و از آن موج و کف دودی بدون آتش که از وسط آن ساطع بود بیرون آمد، پس خدا آسمان را از آن آفرید. (۳۶۱)

۲ - نقل است که در سفر اول ((تورات)) آمده است : مبداء آفرینش گوهری است که خدا آفرید، سپس با نظر هیبت بدان نگریست ، اجزای آن ذوب شد و به صورت آب درآمد، از آب بخاری چون دود برآمد، پس آسمانها را از آن آفرید. بر روی آب کف دریا پیدا شد، پس زمین را از آن آفرید و سپس آن را به سبب کوهها محکم و استوار بداشت. (۳۶۲) و در روایت دیگری است که : پس زمین مکه را از آن آفرید و سپس زمین را از زیر کعبه گسترانید و از همین رو (کعبه) ((ام القری)) نامیده می شود. (۳۶۳)

۳ - از کعب نزدیک به همین بیان نقل شده ، وی گوید: خداوند یاقوت سرخی را آفرید، سپس با نظر هیبت بدان نگریست و آن آبی شد که لرزش و تلاطم داشت ، سپس باد را آفرید و آب را بر روی آن سوار کرد، سپس عرش را بر آب قرار داد(۳۶۴)، چنانکه فرموده : و کان عرشه علی الماء ((عرش او بر آب بود)).

۴ - آنچه از تالیس ملطی (۳۶۵) که از حکمای مشهور قدیم است نقل شده ، که پس از آنکه آفریدگار اول عالم را یگانه دانسته و او را (از عیب و نقص و سایر قیود) منزه داشته گفته است : ((ولی عنصری را که تمام صور موجودات و معلومات در آن است ابداع نمود و آن را ((مبدع اول)) نامید)). سپس از او نقل شده که : ((آن عنصر آب بوده است)). وی گوید: ((تمام انواع جوهر از آسمان و زمین و آنچه میان آندو قرار دارد از همان عنصر است . و آن علت هر مبدعی و علت هر مرکبی از عنصر جسمانی می باشد)). وی متذکر شده است که : ((از جامد شدن آب ، زمین و از انحلال و تجزیه شدن آن ، هوا و از

برگزیده آن ، آتش پدید آمد و از دود و بخارها، آسمان وجود پیدا کرد.)) گفته شده که وی این مطلب را از تورات گرفته است

۵ - آنچه در کتاب بلیناس حکیم به نام ((جامع علل اشیاء)) یافت شده که نزدیک به همین اشارت است . وی گوید: ((خدای متعال پیش از آفریدگان وجود داشت ، خواست که آفریدگان را بیافریند، فرمود: چنین و چنان باشد، پس با این سخن آنچه خواست شد. پس نخستین سخن ، آن کلمه مطاع خداست که حرکت بدان ایجاد شد.)) سپس گوید: ((نخستین چیزی که پس از سخن خدا پدید آمد فعل بود، با فعل بر حرکت دلالت نمود و با حرکت بر حرارت ، چون حرکت مقتضی شد به هنگام فنای آن سکون آمد و با سکون بر سرما دلالت فرمود.))

پس از آن گفته است که طبایع عناصر چهارگانه از این دو قوه یعنی گرما و سرما به وجود آمده است . گوید: ((و آن چنین است که از گرما نرمی و از سرما خشکی پدید آمد، پس چهار قوه مفرد وجود یافت ، این قوا با یکدیگر آمیختند و از این آمیزش طبایع چهارگانه پیدا شد. این کیفیات قائم به نفس و غیر مرکب می باشند. از آمیزش گرما و خشکی ، آتش حاصل آمد و از رطوبت و سرما، آب و از گرما و رطوبت ، هوا و از آمیزش سرما و خشکی زمین.)) سپس گوید: ((چون حرارت ، طبیعت آب و زمین را حرکت داد، آب به خاطر لطافت خود از ثقل و سنگینی زمین حرکت نمود - و آن مقدار که از زمین بدان رسیده بود سنگین شد (و سر جای خود ماند) - پس به صورت بخاری لطیف و هوایی رقیق و روحانی درآمد، و آن نخستین دودی بود که از قسمت زیرین آب رخ نمود و با هوا آمیخته شد و به جهت سبکی و لطافتش به سوی بالا برآمد و به اندازه نیرو و گریز خود از حرارت ، در این صعود خود به نهایت رسید، پس فلک اعلی که فلک ((زحل)) است از آن وجود یافت . سپس آتش نیز آب را حرکت داد، دودی از آن پیدا شد که لطافتش از آن که اول بالا رفته بود کمتر و ضعیف تر بود و چون به صورت بخار درآمد با جوهر و لطافت خود به سوی بالا بر رفت و به جهت آنکه از لطافت کمتری نسبت به بخار قبلی برخوردار بود به فلک زحل نرسید و فلک دوم که فلک ((مشتري)) است پدید آمد.))

و همین طور طلوع دود را یکبار پس از دیگری بیان داشته تا آنکه پنج فلک دیگر از آن وجود یافتند. تمام این اشارات بر این مطلب اتفاق دارند که آب همان مایه اصلی است که آسمانها و زمین از آن وجود یافته اند، و این مطلب مطابق فرمایش آن حضرت علیه السلام می باشد.))

سپس (محقق بحرانی) گوید: ((قرآن کریم ناطق است به آنکه آسمان از دود وجود یافته و سخن آن حضرت ناطق است به آنکه آسمان از کف پدید آمده و در خبر وارد است که آن کف همان چیزی است که زمین از آن وجود یافته ، ناگزیر باید وجه

جمع میان این اشارتها را بیان نمود، پس گوییم: وجه جمع میان سخن آن حضرت و لفظ قرآن کریم آن است که امام باقر علیه السلام فرموده: ((آن گاه از آن موج و کف، دودی بدون آتش که از وسط آن ساطع بود بیرون آمد، پس آسمان را از آن آفرید)). (۳۶۶) و شکی نیست که مراد قرآن کریم از لفظ ((دود)) حقیقت آن نیست، زیرا دود از آتش پدید می آید و حال آنکه تمام مفسران اتفاق دارند که این دود از آتش نبوده بلکه از تموج آب و تبخیر آن که به سبب تموج آب پدید آمد وجود یافته، از این رو لفظ دود استعاره است برای بخاری که از آب صاعد می گردد.

حال که چنین است گوییم: سخن آن حضرت مطابق لفظ قرآن کریم است، چه کف بخاری است که از حرارت حرکت آب بر روی آن متصاعد می شود، جز آنکه تا سنگینی و غلظت بر آن غالب است کف بر روی آب مانده و از آن جدا نشده، و این چیز ((کف)) نام گرفته، و آنچه لطیف گشته و اجزای هوایی بر آن غلبه یافته و از اصل آب جدا شده ((بخار)) نام گرفته است. و چون کف همان بخار است و نیز منظور قرآن کریم از دود، بخار می باشد، پس مقصود آن حضرت و مقصود قرآن کریم هر دو یکی است، پس ((بخار منفصل)) همان است که آسمانها از آن پدید آمده و ((بخار غیر منفصل)) همان است که زمین از آن وجود یافته که همان ((کف)) می باشد.

اما وجه مشابهت میان دود و بخار که موجب صحت استعاره آوردن لفظ دود برای بخار شده، دو چیز است: یک حسی، و آن همان صورتی است که از دود و بخار دیده می شود، تا آنجا که کمتر می توان با حس بینایی میان آندو فرق نهاد. و دیگر معنوی، و آن این است که ((بخار)) همان اجزای آبی است که به سبب لطافتش از حرارت حرکت با هوا آمیخته، چنانکه ((دود)) نیز همین گونه است ولی از حرارت آتش ناشی می شود، زیرا دود نیز اجزایی آبی است که از حرارت آتش به سبب لطافتش از جرم محترق جدا شده است. پس فرقی میان آندو نیست مگر از جهت سبب، از این رو استعاره آوردن نام یکی از آنها برای دیگری صحیح می باشد).

سپس به نقل از حکماء، در تاءویل این اشارتها جهت انطباق آنها با اصولشان و مناسبت با آنها، گوید: ((آن حضرت با آوردن کلمات جوها و گوشه و کنار (آنها) و فضاهاى خالی، به سلسله وجود فرشتگان - که عقول فعاله نام دارند - بنابر مراتب آنها تا به پایین ترین مرتبه اشاره نمود، و با لفظ ((انشاء)) به ایجاد آنها، و با تعبیر فتق و شکافتن آنها به وجود آنان، و با لفظ ((آب خروشان و انباشته)) به کمالاتی که از خدای سبحان وجوب می یابند، و با تعبیر ((اجرای آن در آنها)) به افاضه کردن بر هر یک از آنان آنچه را که شایسته اوست به واسطه آنچه پیش از اوست، و با لفظ ((باد تند و سخت)) به امر اولی که بدان اشاره کردیم یعنی قدرت اشاره فرموده است)).

اما وجه مناسبت میان این امور و آنچه آن حضرت فرموده ، در مورد تعبیر از ((عقول)) (فرشتگان) به ((کناره ها و جوها و فضاها (خالی))) از این جهت است که عقول قابلیت دریافت فیض و کمالات را از مبدا اول آن دارند، چنانکه کناره ها و جوها و فضاها (خالی) قابل پذیرش آب از آنچه بیرون می آید چون ابر و چشمه می باشند. و اما در مورد تشبیه ((فیض)) به ((آب))، از این روست که آب به گونه ای است که جز بر تمامیت قابل موقوف نیست ، و هر کجا که آن قابلیت پیدا شود آب به طبیعت خود به سوی آن روان می گردد، همچنین فیض الهی به گونه ای است که صدور آن از واهب و بخشنده آن جز بر تمامیت قابل موقوف نمی باشد، زیرا فاعل به ذات خود تام الفاعلیه است . و وجه دیگر تشبیه این است که چون آب به مرتبه ای است که قوام هر موجود زنده جسمانی در عالم آفرینش به آن است ، همچنین فیض الهی مبداء قوام هر موجودی است .

گویند: نظیر این تشبیه در قرآن کریم هم آمده است ، چه بیشتر مفسران از جمله ابن عباس رضی الله عنه درباره این آیه شریفه : انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها (۳۶۷): ((از آسمان آبی فرو فرستاد پس هر رودی به اندازه ظرفیت خود روان گشت ، گفته اند: مراد از ((آب))، ((علم)) است و مراد از ((رودها))، ((دل‌های بندگان))، و مراد از انزال و فروفرستادن آن ، افاضه آن علم بر دلهاست ، و مراد از اینکه هر رودی به اندازه ظرفیت خود روان می گردد آن است که هر دلی از دلها به اندازه شایستگی و قبول خود ظرفیت الهی بدان می رسد.

گویند: و آن چنین است که خدای سبحان ، از آسمان کبریا و جلالت و احسان ، آب بیان قرآن و علوم آن را بر دل‌های بندگان فروفرستاد، زیرا دلها چنان است که انوار علوم قرآن در آن قرار می یابد چنانکه رودخانه ها چنان است که آبهای فرود آمده از آسمان در آن ها قرار پیدا می کند. و همان گونه که هر رودخانه ای به اندازه وسعت و ضیق آن از آبهای باران در آن می ریزد، همچنین هر دلی ، از انوار علم قرآن به اندازه ای در آن حصول می یابد که آن دل از پاکی یا پلیدی ، و نیروی فهم یا کندی فهم برخوردار است . وجوه دیگر تشبیه در این آیه در کتابهای تفسیر مذکور می باشد.

و اما تشبیه امر اول به باد تند و سخت ، (از این روست که چون وقوع آن دفعی بوده و متوقف بر زمانی نبوده شبیه ترین چیزها به آن از میان اجسام در سرعت و نفوذ، باد تند و سخت می باشد) زیرا باد سریعترین اجسام از نظر حرکت است ، از این رو آن را با وصف ((عصف تند و سخت)) تاءکید نمود تا سرعت تمام و کامل را برای آن اثبات نماید، که : و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر (۳۶۸)((و امر و فرمان ما نیست مگر یکی ، مانند یک چشم بر هم زدن)) و نیز با صفت ((زعزعه و قصف = حرکت دهنده و شکننده)) وصف نمود تا نیروی غالب و تند و سختی آن را محققسازد.

اما اینکه آن را به بازگرداندن آب فرمان داد و او را بر بستن و نگهداری آن مسلط ساخت ، از این روست که چون آن (فرشتگان) را به صورت باد مصور نمود، رواست که گفته شود: به او فرمان داد. و این تعبیر عبارت است از نسبت آن امر به ذات خدای متعال نسبتی که عقول ضعیف ما آن را می سازد. و فایده بازگرداندن و بستن در اینجا ضبط و نگهداری فرمان خدای سبحان است بر وفق حکمت و کمالاتی که از آن ذات مقدس بر هر موردی به حسب نوع آن فایض می گردد، که این ضبط و نگهداری مستلزم آن است که آن فرمان از کسی که دارای آن کمال معین نیست بازداشته شود. اما اینکه باد را قرین به حد آب نموده و آن را در مرز آب نگه داشت ، اشاره است به احاطه و شمول فرمان خدای سبحان به آن کمالاتی که به آن قابلها فایض می گردد.

و اینکه فرمود: ((هوا از زیر آن می شکافت))، اشاره است به پذیرش آن قابلهای مذکور. و ((آب از روی آن می جهید)). اشاره است به همان فیض مذکور که فرمان خدا آن را حمل می کرد و بر آن قابلها می افکند. و همه این کارها با ترتیب عقلی صورت گرفت نه با زمانی که به آن برسد تا تراخی و فاصله میان آنها تعقل گردد.

اما باد دوم ، حضرت بدین تعبیر به فرمان دوم اشاره نمود، و وصف آن به ((عقیم بودن وزش آن)) اشاره است به بستن و واقع ساختن آن امر بر وفق حکمت الهی و نبود مانعی بر سر راه جریان آن امر. و اینکه ((مجمع آن را دائمی ساخت)) اشاره است به افاضه (دائمی) جایگاههای این امر، گویا تشبیه نموده است فیضی را که به سبب امر بر هیولای اجسام فلکی صادر و فایض می گردد به باران تند و درشتی که بر سرزمینهایی که در آنجا جمع می شود و باقی می ماند، می بارد. یا اینکه مراد حضرت آن است که محللهای قابل آن امر که مستلزم آند دائم و باقی اند. و با ((تند ساختن جریان آن)) به سرعت آن امر اشاره نمود به اولیت نداشتن مبداء آن . و با ((فرمان به این باد)) اشاره دارد به نسبت آن فرمان به ذات متعال ، چنانکه گذشت .

و با ((بر هم زدن آب موج و برانگیختن امواج دریاها)) اشاره دارد به نسبت فیضان صور افلاک و کمالات آنها با امر خدای سبحان که این فیضان به واسطه همان کمالات فعلی فرشتگان صورت می گیرد، و به اینکه فرشتگان در ایجاد چیزی مستقل نیستند بلکه آنها شرایطی است که برخی برای برخی دیگر و غیر آنها می باشد. و با ((بخار)) اشاره دارد به آن فرشتگان . و با اینکه ((باد، آب را چون مشک به هم زد و به تندی بر آن وزید همچون وزیدن آن به فضا، و قسمتی از آن را بر قسمت دیگر زد و به جای آن برد)) اشاره دارد به نیرو (و غلبه) فرمان خدا بر آن فرشتگان و گرداندن آنها را مطابق علم خود به نظام کل و اندازه گیری کمالاتی که هر فلک برای خود داراست در ذات هر یک از آن مبادی .

و اینکه فرمود: ((تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد)) اشاره است به اینکه کمالات آن فرشتگان که به امر خدا بالفعل برای آنان حاصل شده به مرتبه ای رسید که فیض الهی به واسطه آنان به غیر آنها داده شود. همچنین جمله: ((آن قسمت مترکم کف کرد)) اشاره است به اینکه صور افلاک و کمالاتشان به واسطه آن فرشتگان بود، و چون صور افلاک در قیام خود در عالم وجود نیازمند هیولی است، از این رو نسبت آنها به فرشتگان که مجردند نسبت اخس به اشرف است و به همین دلیل شایسته است که نام ((کف)) بر آن ها اطلاق گردد. و نیز بدین دلیل است که این صور از آن کمالات عقلی حاصل گشته و از آن ها فیض گردیده است، چنانکه کف از آب جدا شده و از آن ساخته گردیده، و از این رو با هم شباهت دارند. و اما اینکه ((آب را در هوایی گشاده و فضایی وسیع بالا برد))، اشاره است به ملحق ساختن صور افلاک به مواد مستعد آن ها، و یا اشاره است به تخصیص دادن وجود افلاک به جاهای آنها و بالابردن آنها به سوی آن مکانها.

و اینکه فرمود: ((پس از آن هفت آسمان را استوار بیافرید))، اشاره دارد به اینکه افلاک با داشتن این وضع و تعدیل و ترتیب، در حد کمال قرار دارند. و اما تخصیص عدد آن ها به هفت، از این روست که دو فلک باقی، در شریعت به دو نام دیگری معروفند و آن ((عرش و کرسی)) است.

سپس گویند: حکمای گذشته نیز به همین معنا اشاره دارند، زیرا مراد تالیس ملطی از عنصر اول همان نخستین آفریده است، و اینکه آن آب است از این روست که نخستین آفریده واسطه ایجاد باقی موجودات می باشد که صورت تمام موجودات در آن است و کمالات آنها از او افاضه می گردد، چنانکه قوام هر موجود زنده ای از عالم عناصر به سبب آب است و به واسطه آب وجود پیدا می کند.

همچنین است راز آنچه در ((تورات)) آمده است، زیرا مراد از جوهر مخلوق خدا در آغاز، همان نخستین آفریده است، و اینکه خدای متعال با نظر هیبت بدان نگریست و نیز ذوب شدن اجزای آن، اشاره است به اینکه فیض به امر و قدرت خدای سبحان از آن جوهر صادر شده است. و کفی که زمین از آن آفریده شده و دودی که آسمان از آن پدید آمده اشاره است به کمالات آسمانها و زمین و صور آنها که از کمالات علل آن ها صادر گردیده همچون صدور بخار و کف از آب. همه اینها مجازات و استعاراتی است که تفاوت حسن آنها مربوط به نزدیکی و دوری مناسبتی است که میان آنها ملاحظه می گردد.

و گویند: احتمال دارد که مراد آن حضرت از ((باد اول)) عقل اول باشد، زیرا عقل اول حامل فیض الهی به موجودات بعد از خود بوده و محیط به صور موجودات است. تا عبید این مطلب جمله: ((هوا از زیر آن می شکافت، و آب از روی آن می جهید)) می باشد، زیرا ((هوا)) اشاره است به قابلهایی که بعد از آن (عقل اول) و به واسطه آن می باشند، و ((آب)) اشاره

است به فیض صادر از خدای سبحان ، زیرا چون جهیدن مستلزم سرعت حرکت آب و روانی آن است ، از آن رو از فیض الهی به توقفی در آن نیست به آب تعبیر فرموده است . و مراد از ((باد دوم)) عقل دوم است ، زیرا عقل دوم واسطه افاضه انوار خدای سبحان بر سایر عقولی است که پس از آن قرار دارند و به واسطه آن ها آسمانهای هفتگانه صورت بندی می شوند و وصف این دو باد به تندی و سختی وزش آنها، اشاره است به قدرتی که ویژه این دو مبدا است . و فرمان به باد دوم به هم زدن آب انباشته و برانگیختن موج دریاها، اشاره است به حرکت دادن عقل دوم عقول پس از خود را به افاضه نمودن کمالات به افلاک به فرمان خدای متعال . باقی تاءویلات مطابق همان تاویل اول است .)) (۳۶۹)

فصل ۴. آفرینش آسمانها و موجودات آنها در روایات

در کتاب ((توحید)) با سند خود از ابوصلت هروی روایت کرده است که : مامون از حضرت رضا علیه السلام درباره این آیه : هو الذی خلق السماوات و الارض فی سنه ایام و کان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم احسن عملا (۳۷۰) پرسش نمود، حضرت فرمود:

خدای تبارک و تعالی ، عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفرینش آسمانها و زمین آفرید. فرشتگان با وجود خود و وجود عرش و آب به وجود خدای متعال راه برند. سپس عرش خود را بر آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را برای فرشتگان آشکار سازد و بدانند که خداوند بر همه چیز تواناست . سپس به قدرت خود عرش را برداشت و آن را انتقال داد و بر بالای آسمانهای هفتگانه قرار داد، و آسمانها و زمین را در شش روز (دوره) بیافرید در حالی که بر عرش خود استیلا داشت و حال آنکه می توانست آنها را در یک چشم به هم زدن بیافریند ولی در شش روز (دوره) آفرید تا آنچه می آفریند تدریجا برای فرشتگان نمایش داده شود تا با پیدایش آنچه پدید می آید مکررا به وجود خدای متعال راه برند. و خداوند عرش را به خاطر نیاز بدان نیافرید، زیرا از عرش و از تمام آفریده هایش بی نیاز است ، و به بودن بر روی عرش موصوف نمی گردد زیرا که خدای متعال جسم نیست ، خداوند از اوصاف آفریده خود بسی برتر و بالاتر است ... (۳۷۱)

و با سند خود از امام باقر، از پدرش علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که : خدای بزرگ عرش را چهارگوش آفرید. پیش از آن تنها سه چیز را آفریده بود: هوا، قلم و نور. سپس آن را از انوار مختلفی آفرید. یکی از آن نورها نور سبز بود که رنگ سبز از آن است ، و نور زرد که زردی از آن است ، و نور سرخ که سرخی از آن است ، و نور سپید که نور انوار است و روشنی روز از آن می باشد. سپس آن را هفتاد طبق قرار داد که ضخامت هر طبقی مانند فاصله آغاز عرش تا فروترین مرتبه هستی است ، طبقی نیست جز آنکه با اصوات گوناگون و زبانهای نامشابه به حمد پروردگارش تسبیح می گوید، و اگر

به یکی از آن زبانها اجازه داده شود تا صدای خود را به یکی از چیزهایی که در زیر آن است برساند کوهها و شهرها و دژها منهدم شده و دریاها فرورفته و همه چیزهای زیر خود را تباہ می سازد.

عرش هشت پایه دارد، بر هر پایه ای تعداد بی شماری از فرشتگان که عدد آنها را جز خدای بزرگ نمی داند قرار دارد که شبانه روز بی هیچ وقفه و سستی به تسبیح مشغولند. و اگر یکی از آنها یکی از چیزهایی مافوق خود را احساس کند در برابر آن یک چشم بر هم زدن تاب نمی آورد. و میان آن و احساس : جبروت ، کبریا، عظمت ، قدس ، رحمت و سپس علم قرار دارد، و پس از این دیگر جای گفتگو نیست. (۳۷۲)

و با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر آیه : *وسع کرسیه السماوات و الارض* . (۳۷۳)
(*کرسی او آسمان ها و زمین را فرا گرفته*)) فرمود: یعنی علم او. (۳۷۴)

و در روایت دیگری فرمود: آسمانها و زمین و آنچه میان آندو هست در کرسی قرار دارد، و عرش همان علم است که هیچ کس بر بیان اندازه آن قادر نیست (۳۷۵)

و در روایت دیگری است : عرش و همه چیز در کرسی است (۳۷۶)

و از آنحضرت درباره عرش و کرسی پرسش شد که چیستند؟ فرمود: عرش به یک معنا مجموع آفریده هاست و کرسی ظرف آن است . و به معنای دیگر عرش آن علمی است که خداوند پیامبران و رسولان و حجت‌های خود علیهم السلام را از آن آگاه ساخته است . و کرسی آن علمی است که احدی از پیامبران و رسولان و حجت‌های خود را از آن آگاه نموده است (۳۷۷).

و از مولایمان سرور عابدان علیه السلام روایت است که : در عرش تمثال تمام آنچه خدا آفریده از خشکی و دریا موجود است . فرمود: و این تاویل این آیه است : *و ان من شی الا عندنا خزائنه* (۳۷۸) ((چیزی نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست)). میان یک پایه تا پایه دیگر عرش میسر هزار سال پرواز پرنده سریع السیر است . عرش هر روز هفتاد هزار رنگ از نور به تن می پوشد که هیچ یک از آفریده های خدا توان دیدن آن را ندارند. و تمام چیزها در برابر عرش مانند حلقه ای است که در بیابانی افتاده باشد. (۳۷۹)

در ((توحید)) با سند خود از حنان بن سدیر روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام درباره عرش و کرسی پرسیدم ، فرمود: عرش صفات بسیار و گوناگونی دارد برای آن در قرآن در مورد هر سبب وضعی صفتی جداگانه است ، قول خدای متعال ((پروردگار عرش بزرگ)) (۳۸۰) یعنی ملک و سلطنت بزرگ . و ((خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)) (۳۸۱) می

خواهد بفرماید: خدا بر ملک احتوا و احاطه دارد، و این ملک کیفی و چگونگی در اشیاست. عرش به هنگام وصل (و ذکر آن با کرسی) چیزی جدای از کرسی است، زیرا آنها دو در از بزرگترین درهای غیب اند، و آنها هر دو غیب اند، ولی در عالم غیب قرین یکدیگرند، زیرا کرسی در ظاهر غیب است که سر برآوردن و ظهور موجودات از آن و تمام اشیاء از آن می باشد؛ و عرش در باطن است که علم کیف و کون و قدر و اندازه و مکان و مشیت و صفت اراده، و علم الفاظ و حرکات و ترک، و علم بازگشت و آغاز در آن یافت می گردد. این دو در (موضوع) علم دو در قرین یکدیگرند، زیرا مملکت عرش غیر از مملکت کرسی است (و علم آن از علم کرسی پوشیده تر است، و از همین روست که فرمود: ((پروردگار عرش بزرگ)) یعنی صفتش از صفت کرسی بزرگتر است) و آندو در این مورد با هم قرین اند.

گفتم: فدایت شوم، پس چرا در مقام فضیلت همسایه کرسی گردیده است؟ فرمود: بدین سبب همسایه آن گردیده که علم کیفیت و چگونگی در آن است، و درهای آشکار بدها و بناها و مرز رتق و فتق آن در عرش است، پس این دو همسایه یکدیگرند که یکی رفیق خود را در صرف (کلام و به تعبیر ما) حمل می نماید؛ و دانشمندان با مثل زدن مقصود خود را بیان می دارند و بر صدق مدعای خود دلیل می آورند، زیرا که خداوند هر که را خواهد به رحمت خود مخصوص سازد و او نیرومند و شکست ناپذیر است.

و به جهت اوصاف مختلف عرش است که فرموده: رب العرش عما یصفون. (۳۸۲) و آن عرش وصف یگانگی (یا: وصف عرش یگانگی) است، و این را نظر به اقوامی گفته است که شرک آورده اند چنانکه برایت گفتم: منزه است خدای عرش - خدای یگانگی - از آنچه وصف می کنند.

و گروهی خدا را به داشتن دو دست وصف کردند و گفتند: ((دست خدا بسته است)) (۳۸۳)، و گروهی به داشتن دو پا و گفتند: ((پای خود را بر صخره بیت المقدس نهاد و از آنجا به آسمان بالا رفت))، و گروهی به داشتن سرانگشتان و گفتند: ((حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: من خنکی سرانگشتان او را بر دلم یافتم)). و به خاطر نسبت این صفات است که فرموده: ((خداوندی که رب عرش است از آنچه دیگران وصف می کنند برتر است))، می فرماید: پروردگار مثل و وصفی است برتر از آنچه او را بدان تمثیل می کنند، و خدا را مثل برتر است که چیزی شبیه آن نیست و به وصف و وهم در نیاید، پس این است مثل اعلی و برتر.

و کسانی که از سوی خدا بهره های علم به آنان داده نشده است پروردگارش را به پست ترین مثالها توصیف نموده اند و او را در آنچه نسبت به او جاهل بودند به چیزهایی شبیه خودشان تشبیه کردند، از این رو فرمود: ((و به شما داده نشده است از

علم مگر اندکی)) (۳۸۴) آری خدا را شبیه و نظیر و برابری نمی باشد و او را نامهای بهترین است که جز او کسی بدانها خوانده نمی شود، و آن همان نامهایی است که در قرآن کریم چنین توصیف نموده : ((پس خدا را بدان نامها بخوانید، و رها کنید کسانی را که در نامهای او الحاد و انحراف می ورزند)) (۳۸۵) از روی جهل و نادانی . پس کسی که در نامهای خدا از روی نادانی الحاد می ورزد گرفتار شرک شده و خود نمی داند، و به خدا کفر ورزیده و چنین پندارد که کار نیکی می کند. از این رو فرمود: ((و بیشترشان ایمان نمی آورند مگر آنکه در همان حال مشرکند)) (۳۸۶) اینانند که از روی نادانی در نامهای خدا الحاد ورزیده و آنها را در غیر جای خود می نهند.

ای حنان ، خدای متعال امر فرموده که گروهی به عنوان اولیاء اتخاذ شوند، آنانند که خداوند فضل و برتری به آنان بخشیده و به آنان ویژگی داده که به دیگران نداده است . محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد، حضرتش به اذن خدای بزرگ رهنمای به سوی خدا بود تا آنکه بر همین صفت دلیل و رهنما بودن درگذشت . پس از وی وصی او علیه السلام به دلالت و رهنمایی بر همان چیزی که او از امر پروردگارش و از ظاهر علم خویش بر آن رهنما بود قیام نمود، سپس امامان راشد علیهم السلام بدین وظیفه قیام نمودند. (۳۸۷)

و با سند خود از زید بن وهب روایت کرده است که از امیر مؤمنان علیه السلام درباره حجب پریش شد، فرمود: ((نخستین حجاب هفت تاست ، ضخامت هر حجابی از آنها مسیر پانصد سال راه است ، و میان هر دو حجابی مسیر پانصد سال راه است . حجاب دوم هفتاد حجاب است ، میان هر دو حجابی مسیر پانصد سال و طول هر یک پانصد سال است . دربانان هر حجابی از آنها هزار فرشته اند که نیروی هر یک از آن فرشتگان برابر با نیروی جن و انس می باشد. از آن حجابهاست : ظلمت ، نور، آتش ، دود (گاز)، ابر، برق ، باران ، رعد، روشنی ، شن ، کوه ، گرد و غبار، آب و نهرها، اینها حجابهای گوناگونی هستند که ضخامت هر حجابی مسیر هفتاد هزار سال راه است . سپس سراپرده های جلال قرار دارد که هفتاد سراپرده می باشد، در هر یک هفتاد هزار فرشته است ، میان هر سراپرده با دیگری مسیر پانصد سال راه است . سپس سراپرده عزت ، پس از آن سراپرده کبریا، پس از آن سراپرده عظمت ، پس از آن سراپرده قدس ، پس از آن سراپرده جبروت ، پس از آن سراپرده فخر، سپس سراپرده نور سپید، سپس سراپرده وحدانیت قرار دارد که آن مسیر هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال می باشد، سپس حجاب اعلی است)).

سخن حضرت در اینجا پایان یافت و ساکت ماند. عمر گفت : ای ابوالحسن ، من نباشم در روزی که تو را در آن روز نبینم

ابن فارسی گوید(۳۸۹): این حجابها بر عظمت بزرگ خلق خدا که کسی را یارای اندازه گیری آنها نیست زده شده و بر خود خدای متعال افکنده نیست ، زیرا خدای متعال موصوف به مکان نمی باشد و خود را با حجابی در نپوشیده است .(۳۹۰)

فصل ۵. لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

بدان که صورت همه آنچه خدای سبحان از آغاز تا پایان عالم ایجاد نموده ، و عالم عقلی یعنی نخستین آفریده منقوش است که با این چشم مشاهده نمی گردد بلکه این صور در آن عالم بر وجه بسیط عقلی حاصل بوده و از شائبه کثرت و تفصیل منزه می باشد و آن صورت قضای الهی است و گویا این آیه به آن اشاره دارد که : ان من شیء الا عندنا خزائنه (۳۹۱): ((چیزی نیست مگر آنکه گنجینه هایش نزد ماست)). و نیز این سخن امام زین العابدین علیه السلام که : ((در عرش تمثال همه آفریده های خدا هست)). چنانکه در گذشته گفتیم .(۳۹۲)

این موجود (لوح) بدین اعتبار ((ام الكتاب)) نامیده می شود، چنانکه فرموده : و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم (۳۹۳) : ((و همانا آن (قرآن) در ام الكتاب در نزد ما بلند پایه و حکیم است.)) و از روی آن همانگونه که با قلم بر روی لوحه نویسند، در لوح نفوس کلی سماوی ، صورتهای معلوم و مضبوطی که به علل و اسباب خود وابسته اند بر وجه کلی نگارش می یابد. و این ((قدر)) الهی است چنانکه فرموده : و ما ننزله الا بقدر معلوم : (۳۹۴) ((و آن را نمی فرستیم جز به اندازه معلومی)). و از این نفوس کلی در قوای منطبعه خیالیه آن ، نقوش جزئی که به اشکال و هیئتهای معینی - همانگونه که در خارج ظاهر می شوند - تشخیص یافته اند نقش می بندد. این عالم همان ((لوح قدر)) است ، چنانکه عالم نفوس کلی ((لوح قضا)) است . و هر کدام از اینها بدین اعتبار ((کتاب مبین)) می باشد که در آیات زیر بدان اشاره شده است :

.... و لا حبه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین . (۳۹۵)

((... و نه هیچ دانه ای که در تاریکیهای زمین بیفتد و نه هیچ تر و خشکی جز آنکه در کتاب مبین هست.))

و من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین . (۳۹۶)

((و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداست ، و خدا قرارگاه آن (در اصلاب) و جایگاه موقتی آن

(در رحم یا تخم) را می داند، و همه در کتاب مبین هست.))

ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها. (۳۹۷)

((هیچ مصیبتی در زمین یا در جاتان نمی رسد جز آنکه در کتاب مبین ثبت است پیش از آنکه آن را بیافرینیم.))

لکل اجل کتاب . (۳۹۸)

((هر اجلی را کتاب و نوشته ای است.))

با این تفاوت که کتاب اول ، محفوظ از محو و اثبات است ،: و انا له لحافظون (۳۹۹) : ((ما خود آن را حافظیم)) و: فی لوح محفوظ(۴۰۰) ((... در لوح محفوظی است.)). و کتاب دوم کتاب محو و اثبات است : یمحو الله ما یشاء و یشئ و عنده ام الکتاب .(۴۰۱) ((خدا آنچه را خواهد محو می کند و یا ثبت می نماید، و ام الکتاب نزد اوست.)) که مراد از ((ام الکتاب)) لوح محفوظ است .

و نیز دومی همان آسمان نزدیکتر است (آسمان دنیا) که کاینات نخست از غیب الغیوب به سوی آن فرود می آیند و سپس در عالم شهادت ظاهر می گردند چنانکه در خبر آمده است (۴۰۲)، و این همان عالم ملکوت است که به اذن خدا کار می کند و مسخر فرمان اوست و با آماده سازی مواد و فراهم آوردن اسباب به تدبیر امور عالم می پردازد، و شیء معین خارجی که وجودش ضرورت پیدا کرده به هنگام تحقق وقت ظهورش از آن عالم فرستاده می شود: و ما نزله الا بقدر معلوم : ((و آن را فرود نمی آوریم مگر به اندازه ای معلوم)). و نیز شرایع الهی و صحف و کتابهای آسمانی به طور پراکنده و تدریجا از همان عالم بر پیامبران و رسولان فرورفته می شود و از آن رو که در این کتاب ، محو و اثبات صورت می گیرد، ((بداء)) و تردد در کار از سوی خدای سبحان صحت می یابد، چنانکه در احادیث صحیح و مستفیض وارد شده است .
بحثی درباره بداء

اگر گویی : سبب محو و اثبات چیست و چه حکمتی در آندو نهفته است ؟ چگونه نسبت دادن بداء و تردد و اجابت دعا و این گونه مسائل به خدای سبحان صحیح می نماید، با اینکه علم خدا ازلا و ابداء به همه چیز آن گونه که در نفس الامر است احاطه داشته و ذات او از آنچه موجب تغییر و رخداد و امثال اینهاست تقدس دارد؟

پس بدان که ؟ قوای منطبعه فلکی (۴۰۳) به تفصیل حوادث آینده به طور یکجا احاطه ندارد، زیرا این حوادث تدریجا یکی پس از دیگری و دسته دسته همراه با اسباب و علل خود به گونه دیگر مستمر و نظامی مستقر در آنها نقش می بندند، زیرا آنچه در عالم کون و فساد پدید می آید از لوازم حرکات افلاک که مسخر خدای متعال اند و از نتایج برکات آنها است و آنها این گونه می دانند که هرگاه چنین شود چنان خواهد شد. پس هرگاه برای آنها علم به اسباب پدیدآمدن امری در این عالم حاصل گردد حکم به وقوع آن می کنند و آن حکم در آنها نقش می بندد. و بسا باشد که برخی از اسبابی که موجب پدید آمدن پدیده است برخلاف آنچه اسباب دیگر - که در صورت نبود این سبب - موجب آند، به تاءخیر می افتد و برای آن قوا به جهت عدم اطلاع از سببیت آن سبب هنوز علم به این سبب پیدا نشده است ، سپس چون زمان آن سبب فرا می رسد و

این قوا بر آن سبب اطلاع می یابند از این رو بر خلاف حکم اول حکم می نمایند، پس نقش حکم سابق از لوح آنها پاک شده و حکم دیگری ثبت می گردد.

مثال: برای وی علم به مرگ زید با فلان مرض در فلان شب به جهت اسبابی که مقتضی آن است حاصل شده ولی علم به صدقه دادن وی که پیش از آن وقت انجام می دهد برای وی حاصل نگردیده، زیرا هنوز بر اسباب تصدق اطلاع نیافته و بعدا بدان آگاه می گردد، و مرگ زید با آن اسباب مشروط به این است که صدقه ندهد، از این رو نخست به مرگ زید و سپس به صحت و شفای وی حکم می نماید. حال چون اسباب انجام شدن یا نشدن کاری مساوی است و برای وی هنوز علم به رحجان یکی از آنها حاصل نگردیده، زیرا هنوز زمان آن حاصل نگردیده، زیرا هنوز زمان آن رحجان فرا نرسیده است، از این رو برای وی در انجام شدن یا نشدن آن کار تردد پیدا می شود، گاهی انجام آن در وی نقش می بندد و گاه عدم انجام آن. و همین است سبب و حکمت در محو و اثبات.

اما وجه نسبت دادن بداء و تردد و امثال اینها به خدای سبحان - با اینکه علم او به تمام کلیات و جزئیات، ازلا و ابداء، به همان صورت که در واقع هستند احاطه دارد بدون آنکه تغییر و رخدادی در ذات والای حضرتش راه یابد - آن است که یکی از محققان قدس سره فرموده است؛ وی گوید: (۴۰۴)

((از آن رو که آنچه در عالم ملکوتی جاری می شود به اراده خدای سبحان جاری می گردد بلکه فعل ملکوتیان عینا فعل خدای متعال است - زیرا هرگز خدا را در انجام فرامینش نافرمانی نمی کنند و آنچه را که بدان مأمورند انجام می دهند، زیرا انگیزه ای برای کار جز اراده خدای بزرگ ندارند از آن جهت که اراده آنان مستهلک در اراده اوست، و مثل آن ها مثل حواس انسان است که انسان هرگاه به محسوسی توجه نماید عضو حساس وی امثال نموده و یکباره آن را خواهان می شود - پس هر نوشته ای که در این الواح و صحیفه ها وجود دارد همچنان مکتوب خدای بزرگ - پس از قضای سابقش که با قلم اول او نوشته شده - به حساب می رود.

از این جهت درست است که خدای متعال خود را به نسخ و بداء و تردد و اجابت دعا و آزمایش کردن و امثال اینها بدین اعتبار توصیف نماید هر چند که این امور اشعار به تغییر و رخداد دارند و خدای سبحان از آن منزه است، زیرا آنچه ایجاد شده یا خواهد شد از عالم ربوبیت او بیرون نیست (چنانکه در حدیث وارد است: ((خداوند مانند ما اسف نمی خورد، جز اینکه اولیا و دوستانی برای خود آفریده که اسف می خورند و خشنود می گردند و مخلوق و مربوب هم هستند، و خداوند خشنودی آنان را خشنودی خود و خشم آنان را خشم خود قرار داده است.)) (۴۰۵) و اگر چنین نبود که این نفوس - که قابلیت صور ارادیه از

خود را به حسب تواردا ارقام قلمیه بر آنها دارند - واسطه قرار گیرند، تمام کارها حتمی و غیر قابل رد بودند و فیض الهی منحصر به تعداد معینی می گشت و از حدود ابداع تجاوز نمی نمود، و راه هدایت برای روندگان و اجابت دعای دعاگویان بسته می شد.))

مؤلف : حکم نسخ مانند حکم بداء نیست مگر آنکه نسخ عبارت باشد از برداشته شدن حکم سابق ، اما اگر عبارت باشد از به سر رسیدن مدت حکم - که تحقیق هم همین است - محو و اثبات در آن مدخلیت ندارد. در دعا نیز نظر همین دو مسأله جاری است . دقت شود.

اما سبب اطلاع بر بداء و امثال آن این است که نفس پیامبر یا ولی با فرشتگانی که به اذن خدا عمل می کنند اتصال می یابد و آنچه را در قلب آنان نوشته شده و خدا به آنان وحی نموده می خوانند، پس از آنچه با چشم دل دیده یا با نور بصیرت مشاهده نموده و یا صدای قلم آن گرامیان را با گوش دل شنیده اند گزارش می دهند. سپس چون بار دیگر جانشان با آن فرشتگان اتصال می یابد و در آن الواح چیزی را غیر آنچه در بار اول دیده و با صور سابق مناسب داشته مشاهده می کنند، به این امر (پیدایش علم جدید) بداء و امثال آن گویند. (۴۰۶)

فصل ۶. اعتقاد به بداء خاص مکتب اهل بیت و شیعیان است

بدان که اعتقاد به روا بودن بداء بر خدای بزرگ ، از ویژگیهای اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان - رضی الله عنهم - است . در کتاب ((کافی)) و ((توحید)) به سندشان از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت است که : ((خداوند به چیزی مانند (اعتقاد به) بداء پرستش نشده است)) . (۴۰۷)

و در روایتی به سند صحیح فرمود: ((خداوند به مانند بداء بزرگ داشته نشده است)) . (۴۰۸)

و در روایت صحیح دیگری در ذیل این آیه : *یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* ((خدا هر چه را بخواهد محو یا ثبت می نماید و نزد اوست ام الكتاب)) فرمود: ((آیا محو می شود جز آنچه بوده ؟ و آیا ثبت می شود مگر آنچه نبوده))؟ (۴۰۹) و در روایت صحیح دیگری نیز: ((خدای بزرگ پیامبری را برنینگیخته جز آنکه در مورد سه چیز از او تعهد گرفته است : اقرار به بندگی ، خلع هر گونه شریکی برای خدا، و اینکه خدا آنچه را بخواهد مقدم می دارد و آنچه را بخواهد به تاءخیر می اندازد)). (۴۱۰)

و فرمود: ((اگر مردم می دانستند که چه پاداشی در اعتقاد به بداء هست ، از سخن در آن باره سستی نمی ورزیدند)). (۴۱۱)

و فرمود: ((بداء و پیدایش علم جدید برای خدا از روی جهل و پس از نادانی نیست)) . (۴۱۲)

و در روایت صحیحی وارد است: ((در مورد چیزی برای خدا بدها حاصل نمی شود مگر آنکه پیش از آشکار شدن، در علم او قرار داشته است.)) (۴۱۳)

و در خبر صحیح از مولایمان امام باقر علیه السلام است که: ((علم دو گونه است: علمی که نزد خدا مخزون است و هیچ یک از آفریدگانش را بر آن آگاه نساخته؛ و علمی که به فرشتگان و رسولانش آموخته است. آن علمی که به فرشتگان و رسولان خود آموخته بی تردید واقع می شود، و خداوند خود و فرشتگان و رسولانش را دروغگو نمی دارد. و اما علمی که نزد او مخزون است، آنچه از آن را بخواهد پیش می اندازد و آنچه را خواهد مؤخر می دارد. و آنچه را بخواهد ثبت می نماید)) (۴۱۴)، (۴۱۵) و مانند این حدیث از امام صادق و جد بزرگوارش علیهما السلام نیز رسیده است.

و مولایمان حضرت رضا علیه السلام در تفسیر آیه: فتول عنهم فما انت بملوم: (۴۱۶) ((پس از ایشان روی گردان که تو (در این کار) ملوم و سرزنش شونده نیستی))، فرمود: خدا خواست آنان را هلاک سازد سپس برای او بدها حاصل شد، فرمود: و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین (۴۱۷): ((پس تذکر بده که تذکر و یادآوری مؤمنان را سود بخشد)).

سپس فرمود: پدرم، از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که: خدای بزرگ به یکی از پیامبرانش وحی فرستاد که فلان پادشاه را خبر ده که در فلان وقت جان او را خواهیم گرفت. آن پیامبر نزد وی رفته و او را باخبر ساخت. پادشاه همین طور که بر روی تخت خود قرار داشت خداوند او را (به سوی مرگ) فراخواند تا اینکه از تخت فروافتاد، گفت: پروردگارا، مرا مهلت ده تا کودکم به جوانی رسد و کار خود را به سامان برم. خدا به آن پیامبر وحی کرد: نزد پادشاه برو و او را با خبر ساز که اجل او را به تاخیر انداخته، پانزده سال به عمرش افزودم. پیامبر گفت: پروردگارا، تو خودت می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام! خدای بزرگ بدو وحی کرد: جز این نیست که تو بنده ای هستی مأمور، این پیام را به وی برسان، که خدا از آنچه می کند مورد بازخواست قرار نمی گیرد، (کار خدا چون و چرا ندارد). (۴۱۸)

مؤلف: این خبر با فرمایش امام باقر علیه السلام در حدیث گذشته که فرمود: ((آنچه خدا به فرشتگان و رسولانش آموخته واقع خواهد شد، که خدا خود و فرشتگان و رسولان خود را دروغگو نمی دارد)) منافاتی ندارد، زیرا چنین چیزی در حقیقت تکذیب نیست، چرا که خبر دادن فرشتگان و رسولان گاهی از روی لوح محفوظ است که آن حتما واقع می شود، و گاهی از روی لوح محو و اثبات می باشد، که در این صورت موقوف و قابل تغییر است، و آنان در این نوع دوم جز در موارد اندکی به طور قطع و یقین حکم نمی کنند. دلیل این سخن حدیث اشراط ساعت (حوادث و علائم پیش از قیامت) است که به خواست خدا در باب خود خواهد آمد.

اخبار درباره بدهاء از ناحیه اهل بیت علیهم السلام فراوان ، و نسبت تردد به خدای سبحان مورد اتفاق نظر شیعه و سنی است ، و در این زمینه حدیث قدسی وارد شده است که : ((من در چیزی که خود کننده آنم تردید نکردم مانند تردیدم در مورد گرفتن جان مؤمن ، که او مرگ را ناخوش می دارد و من نیز ناخوشایندی او را خوش نمی دارم ولی گزیری از مرگ نیست))؛ (۴۱۹) با اینکه خدا مرگ را به طور حتم بر وی لازم ساخته است (و تردیدی در آن نیست) چنانکه فرموده : ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده (۴۲۰): ((سپس اجلی را لازم شمرد، و اجلی معین نزد اوست))، و: ولکل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا یتستأخرون ساعة و لا یتقدمون (۴۲۱): ((هر امتی را اجلی است ، پس چون اجلشان فرا رسد ساعتی پس و پیش نخواهند افتاد.))

فصل ۷. رابطه تردد خاطر با مسأله بدهاء

یکی از عارفان گوید(۴۲۲): از همین حقیقت الهی که از آن به تردد کنایه آورده می شود تردهای کونی و تحیر نفوس سرچشمه میگیرد، بدین بیان که بسا در کاری مردد می شویم که آیا انجام بدهیم یا نه ؟ و پیوسته تردید داریم تا سرانجام یکی از آن امور مورد تردید انجام می شود. این امر واقع شده از میان این امور همان است که در لوح ثابت است ، زیرا قلمی که در لوح تقدیر رقم می زند کار (نامشخص) و زمان تعلق خاطر به آن را می نگارد، سپس آن کار را محو ساخته و در نتیجه آن خاطر نیز از بین می رود، زیرا از این لوح (محو و اثبات) رقایقی و امور کمرنگی پیوسته به سوی نفوس در حرکت است که با پیدایش نوشتن (در لوح) پیدا و با محو نوشته محو می گردد، و چون کاری محو گردید چیز دیگری به جای آن نوشته می شود و از آن نوشته یک رقیقه ای به نفس کسی که آن نوشته به خاطر وی انجام شده امتداد می یابد تا آن چیزی که حضرت حق اثبات آن را خواهان است فرا رسد، در اینجا دیگر آن را محو نمی سازد و نتیجتاً آن شخص به انجام یا ترک آن مطابق آنچه در لوح ثبت شده دست می یازد، (پس چون آن را انجام داد یا ترک نمود و مدتش به سر آمد حضرت حق آن را از اینکه آن چیزی بوده که باید انجام می شده محو می سازد و صورت عمل زشت یا زیبایی را مطابق آنچه هست ثبت می نماید. سپس قلم کار دیگری را می نگارد، و همین طور تا بی نهایت). کسی که موکل به این کار است فرشته ای است گرامی و املاء بر وی از صفت الهی است . و اگر چنین نبود (که امور محو و اثبات شود) همه امور می بایست حتمی و غیر قابل تخلف می بودند. و این شاعن و کار قلمهای تقدیری است .

اما قلم اعلی در لوح محفوظ صورت هر چیزی را که از این قلمها جریان می یابد - از محو و اثبات - ثبت می کند، پس در آن اثبات محو و اثبات اثبات و محو محو و محو محو بر گونه ای بلندتر قرار دارد. پس صورت آن لوح مقدس از محو و اثبات است، زیرا نسبت قلم اعلی با این قلمها مانند نسبت قوه عقلی با مشاعر خیالی و حسی ماست، و نسبت لوح محفوظ با این الواح مانند نسبت اراده کلی برای مطلوب نوعی است با اراده های جزئی که در راه تحصیل آن در ضمن یکی از مصادیق آن واقع می شود.

فصل ۸. معانی حکم، قضا و قدر الهی

از آنچه گفتیم معنای حکم و قضا و قدر خدای متعال روشن شد، زیرا تدبیر حضرتش اصل قرار دادن و ترتیب اسباب است تا بدین وسیله حکم خدای متعال به مسببات متوجه گردد. نصب اسباب کلی ثابت و مستقر که زوال و دگرگونی در آن ها راه ندارد مانند زمین و آسمانهای هفتگانه و ستاره ها و افلاک و حرکات مناسب دائم آنها که تغییر و عدم نمی پذیرد تا مدت معین (عمر دنیا) سرآید، قضای خداوند می باشد، چنانکه فرموده: فقضیهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها: (۴۲۳) ((پس آنها را هفت آسمان آفرید و کار هر آسمانی را در آن وحی کرد)).

و متوجه ساختن این اسباب با حرکات متناسب و محدود و مقدر و حساب شده اش به سوی مسبباتی که لحظه به لحظه از این اسباب پدید می آید، قدر الهی است.

پس حکم همان تدبیر اولی کلی و امر اولی است که چون یک نگاه و اشاره چشم است، قضاء همان وضع کلی اسباب کلی دائمی است، و قدر همان متوجه ساختن اسباب با حرکات مقدر و حساب شده اش به سوی مسببات معدود و محدودشان به اندازه معلومی است که بیش و کم نمی پذیرد. از این رو هیچ چیزی از قضا و قدر او بیرون نیست و همه با فرمان ((کن باش)) ایجاد می شوند، چرا که چون خداوند کاری را قضا فرماید تنها این است که به آنگوید: ((کن = باش)) - نه با حرف و صوت، بلکه به معنایی که زیندهجلال حضرتش باشد - و آن وجود می یابد آنگونه که اراده اوست.

فصل ۹. وابستگی عالم به خداوند

یکی از حکما مطلبی دارد که خلاصه آن چنین است: وجود عالم که از حضرت باری - جل شانه - صادر شده مانند وجود خانه از بنا و وجود نوشته از نویسنده که عینش ثابت و مستقل بذات و پس از نوشته شدن بی نیاز از نویسنده است، نمی باشد، بلکه مانند وجود گفتار از گوینده است که اگر گوینده سکوت کند گفتار باطل شده و از میان می رود، بلکه مانند نور

خورشید است در فضا که ذاتا تاریک است ، و تا خورشید می تابد آن نور باقی است ، و همین که خورشید غروب کرد آن نور نیز از فضا محو می شود، با این تفاوت که خورشید وجود ذاتا عدم به آن راه ندارد.

و همان گونه که گفتار جزئی از گوینده نیست بلکه فعل و عمل اوست که آن را پس از آنکه نبوده آشکار نموده است ، و نیز نوری که در فضا دیده می شود جزء خورشید نیست بلکه جریان و فیضی از آن است ، مطلب در وجود عالم از باری تعالی نیز چنین است که عالم جزئی از ذات خدا نیست بلکه فضل و فیضی است که بدان تفصیل نموده و آن را افاضه فرموده است ، با این تفاوت که خورشید نمی تواند نور و فیض خود را باز دارد، زیرا بر این طبیعت سرشته شده ، برخلاف خدای بزرگ که در کارهای خود مختار است ، آن هم اختیار برتر و بالاتر از آنچه جاهلان تصور می کنند و شدیدتر و قوی تر از اختیار کسی چون گوینده که قادر بر سخن است ، اگر خواست سخن می گوید و اگر خواست سکوت می نماید، پس خدای متعال اگر بخواهد جود و فضل خویش را افاضه نموده و حکمت خویش را آشکار می سازد و اگر خواست دست باز می دارد و فیض نمی بخشد. و اگر به اندازه یک چشم بهم زدن از افاضه و توجه دست بدارد آسمانها فرو پاشند، افلاک نابود شوند، ستارگان فرو ریزند، ارکان (خلقت) معدوم گردد، آفریدگان هلاک شوند و عالم به یکباره بدون گذشت زمان محو و نابود گردد، چنانکه فرموده است : ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده (۴۲۴) : ((خداوند آسمانها و زمین را از زوال نگه می دارد و اگر بخواهند زایل شوند هیچ کس پس از او نگاهشان نتواند داشت .))

فصل ۱۰. توضیحی دیگر درباره قضا و قدر

در کتاب ((توحید)) با سندش از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه : و قالت الیهود ید الله مغلوله (۴۲۵) : ((یهودیان گفتند: دست خدا بسته است)) فرمود: مقصودشان این نبود که دست خدا این چنین است (دست روی دست گذاشته یا دست به گردن است)، بلکه گفتند: خدا از کار فارغ شده و در آفرینش بیش و کم نمی کند. خدای جلیل در تکذیب گفتارشان فرمود: غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء (۴۲۶) : ((دستهای خودشان بسته است و به خاطر این سخن مورد لعنت واقع شدند، بلکه دستهای او گشاده است و هر گونه بخواهد انفاق می کند))، (سپس امام فرمود) مگر نشنیده ای که خدای بزرگ می فرماید: یمحو الله ما یشاء و یتبث و عنده ام الکتاب : (۴۲۷) ((خداوند آنچه را خواهد محو و آنچه را خواهد اثبات می نماید و ام الکتاب نزد اوست)) .(۴۲۸)

و به سندش از مولایمان امام صادق ، از پدرش ، از پدرانیش ، از امیرمؤمنان علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای بزرگ مقادیر را اندازه گیری و امور تدبیر شده را تدبیر فرمود به دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند. (۴۲۹)

و در روایت دیگری است : خداوند مقادیر را اندازه فرمود به پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند. (۴۳۰) و با سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که : هیچ یک از شما ایمان ندارد تا اینکه به قدر ایمان آورد، خیر باشد یا شر، شیرین باشد یا تلخ. (۴۳۱)

و با سندش از عالم (امام کاظم) علیه السلام روایت کرده که چون از کیفیت علم خدا از آن حضرت پرسش شد، فرمود: دانست ، خواست ، اراده کرد، تقدیر نمود، فرمان داد و آشکار ساخت (و یا امضا نمود). پس امضا نمود آنچه را فرمان داد، و فرمان داد آنچه را که مقدر ساخت ، و مقدر ساخت آنچه را اراده فرمود. پس با دانستنش خواست تحقق می یابد، با خواستنش اراده پیدا می شود، به اراده اش تقدیر وجود می یابد، با تقدیرش فرمان پیدا می شود و با فرمانش امضا و حتمی شدن تحقق پیدا می شود، به اراده اش تقدیر وجود می یابد، با تقدیرش فرمان پیدا می شود و با فرمانش امضا و حتمی شدن تحقق پیدا می کند. پس ، علم مقدم بر خواست است و خواست در مرحله دوم و اراده در مرحله سوم قرار دارد و تقدیر بر حسب فرمانی که امضاء شده است واقع می گردد.

از این رو برای خدای متعال - هرگاه که بخواهد - در آنچه دانسته و در آنچه برای تقدیر اشیا اراده فرموده ((بداء)) و تغییر نظر وجود دارد(۴۳۲)، و چون فرمان الهی با امضای آن به وقوع پیوست دیگر بدائی نیست . بنابراین علم به معلوم پیش از بودنش ، و مشیت و خواست در آنچه خواسته شده پیش از عین وجودش ، و اراده در آنچه مورد اراده قرار گرفته پیش از قیامش ، و تقدیر این معلومات قبل از تفصیل و توصیل آنها به صورت عیان و قیام وجود داشته است ، و فرمانی که با امضاء انجام می گیرد همان مفعولات و آفریده های دارای جسم و قابل ادراک با حواس اند که وجودشان حتمی و لازم گردیده است ، که عبارتند از آنچه دارای وجود و روح و وزن و پیمانه است و همه جنبندگان از انسان و جن و پرندهگان و درندگان و غیر اینها از چیزهایی که با حواس ادراک می شوند. پس برای خدای متعال بداء هست در آنچه عین ندارد (و هنوز تحقق و وجود پیدا نکرده است)، و چون عین مفهوم قابل ادراک وقوع پیدا نمود دیگر بدائی نیست - و خدا هر چه بخواهد می کند -

خداوند با صفت علم، اشیا را پیش از بودنشان دانست و با مشیت و خواست، صفات و حدود آنها را شناخت و پیش از ظاهر ساختنش انشاء نمود، و با اراده آنها را با رنگ و دیگر صفات از یکدیگر متمایز ساخت و با تقدیر، قوت و روزی آنها را معین ساخت و اول و آخرشان را بشناساند و با قضاء و فرمان، اماکن آنها را برای مردم آشکار ساخته و مردم را بدانها راه نمود و با امضاء، علت‌های آنها را شرح داده و امرشان را پدیدار نمود. این است تقدیر خدای عزیز و دانا. (۴۳۳)

فصل ۱۱. مشکل بودن فهم معنای قضا و قدر

بدان که مسأله قدر (و سرنوشت الهی) در افعال و خلق اعمال (بندگان از سوی خدا) از اسرار و مسائل پیچیده‌ای است که فهم‌ها درباره آن متحیر و آرای مردم در آن باره مختلف بوده و اجازه سخن در افشای آن داده نشده است، بنابراین نباید جز به صورت رمز، تدوین و جز به صورت سرپوشیده دانسته شود، چرا که در اظهار آن تباهی و هلاکت عموم مردم نهفته است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است: ((قدر راز خداست، راز خدا را فاش نسازید.)) (۴۳۴)

و نیز از آن حضرت روایت است: چون سخن از قدر به میان آمد دست از سخن بدارید.)) (۴۳۵)

و از مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام در آن باره پرسش شد، فرمود: ((راهی است ناهموار، در آن گام منه - سپس فرمود - گردنه‌ای است مشکل، خود را در رفتن آن به زحمت میفکن.))

و در روایت دیگری که در ((توحید)) با سند خود از عبدالملک بن عتتر شیبانی از پدرش، از جدش روایت نموده آمده است که

گوید: ((مردی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید، عرضه داشت: ای امیرمؤمنان، مرا از قدر خبر ده، فرمود: دریایی

است ژرف، در آن فرو مرو. دوباره پرسید، فرمود: راهی است تاریک، آن را میپیمایم. بار دیگر پرسید، فرمود: راز خداست، خود

در آن باره به زحمت میفکن. بار دیگر پرسید، فرمود: حال که از سؤال خودداری نمی‌کنی، من از تو می‌پرسم: به من خبر

ده آیا رحمت خدا به بندگان پیش از اعمال بندگان است یا اعمال بندگان پیش از رحمت خداست؟ گفت: بلکه رحمت خدا

به بندگان پیش از اعمال بندگان است. فرمود: برخیزید و به برادر (دینی) خود سلام کنید که حال مسلمان شده و پیش از

این کافر بود.

آن مرد اندکی راه رفت، سپس بازگشت و گفت: ای امیرمؤمنان آیا با مشیت او (خدا) برمی‌خیزیم و می‌نشینیم و می

گیریم و گشایش می‌دهیم؟ فرمود: تو هنوز هم در مشیت قرار داری (و یا اینکه تو پس از این هم در مشیت قرار داری)،

من از تو از سه چیز می‌پرسم که خدا برای تو از هیچ کدام آنها راه خروج و گریز قرار نداده است:

به من خبر ده آیا خدا بندگان را آن گونه که خود خواسته آفریده یا آن گونه که آنان خواسته اند؟ گفت: آن گونه که خود خواسته .

فرمود: خدا بندگان را برای آنچه خود خواسته آفرید یا برای آنچه خودشان خواسته اند؟ گفت: برای آنچه خود خواسته .
فرمود: روز قیامت آنگونه که خدا خواهد نزد او می آیند یا آنگونه که خودشان خواهند؟ گفت: آنگونه که او خواهد نزد او آیند.
فرمود: برخیز، که چیزی از مشیت به دست تو نیست.)) (۴۳۶)

۲ - و با سند خود از اصبع بن نباته روایت نموده که امیر مؤمنان علیه السلام درباره قدر فرمود: ((توجه کنید که قدر سری از اسرار خدا، پوششی از پوششهای خدا و حرزی از حرزهای خداست . قدر در پرده خدا پوشیده و بالا رفته و از خلق خدا پپچیده و پوشیده است ، به مهر خدا مهر شده و در علم خدا گذشته است . خداوند بندگان را از دانستن آن فروتر قرار داده و آن را بالاتر از عالم حس و حد خردهاشان نهاده است ، زیرا آن را به حقیقت ربانیت و قدرت صمدانیت و عظمت نورانیت و عزت وحدانیت به دست نیاورد، چرا که آن دریای خروشان است که تنها برای خداست ، ژرفایش به فاصله میان آسمان و زمین و پهنایش به فاصله میان مشرق و مغرب است که چون شب تاریک ، سیاه است و بسیار پر مار و ماهی ، گهی بالا آید و گاه فرو رود، در عمق آن خورشیدی است روشن ، شایسته نیست کسی بر آن سرکشی کند جز خدای واحد یگانه . پس هر که بر آن سرکشی کند با خدای بزرگ در حکمش تضاد ورزیده و در سلطنتش با او به کشمکش پرداخته و از پوشش و راز او پرده برداشته و خشم الهی را برای خود فراهم آورده ، و پناهگاه او دوزخ است که بد بازگشتگاهی است.)) (۴۳۷)

۳ - و با سند خود از زهری روایت نموده که : ((مردی به علی بن الحسین (امام سجاد) علیه السلام عرضه داشت : خدایم فدای تو سازد، آیا آنچه به مردم می رسید به قدر (الهی) است یا به عمل (خودشان)؟ فرمود: قدر و عمل بسان روح و جسدند، که روح بدون جسد احساس ندارد و جسد بدون روح نیز صورتی است بی حرکت و چون با هم جمع شوند نیرو گرفته و صلاحیت یابند. عمل و قدر نیز چنین است . اگر قدر بر عمل واقع نشود، آفریدگار از آفریده شناخته نگردد و قدر (خداوند در آن) چیزی نامحسوس خواهد بود. و اگر عمل با موافقت قدر صورت نگیرد به انجام نرسیده و تمام و کامل نخواهد شد، ولی قدر و عمل با اجتماع با یکدیگر نیرو می گیرند، و خدا در این زمینه به بندگان صالح خود یاری می رساند.

سپس فرمود: آگاه باشید که ستمکارترین مردم کسی است که جور و ستم خود را عدالت و عدالت شخص راهیافته را جور و ستم بداند. آگاه باشید که بنده را چهار چشم است : با دو چشم کار آخرتش را می بیند و با دو چشم کار دنیایش را، و چون

خدای بزرگ خیر بنده ای را بخواهد آن دو چشمی را که در قلب اوست باز می کند، که غیب را با آندو می بیند، و اگر غیر آن را بخواهد قلب را به حال خود وامی گذارد.

سپس به کسی از قدر پرسیده بود رو نموده ، فرمود؛ این کار نیز از آن (قدر) است ، این از آن است .(۴۳۸)

۴ - و با سندش از مهزم روایت نموده که : ((به امام صادق علیه السلام گفتم : آیا خدا بندگان را بر گناهان مجبور ساخته ؟ فرمود: خدا قاهرتر است نسبت به آنها از این . گفتم : پس به ایشان واگذار نموده ؟ فرمود: خدا قادرتر است بر آنها از این . گفتم : پس این (داستان قدر) چیست ، خدا سامانت دهد؟ حضرت دست مبارک را دو سه بار چرخاند، سپس فرمود: اگر پاسخت گویم هر آینه کافر می شوی .(۴۳۹))

۵ - و با سند خود از معاذ بن جبل که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علم پیشی گرفته و قلم خشکیده و قدر گذشته است به تحقیق کتاب و تصدیق رسولان و به سعادت از سوی خدای بزرگ برای کسی که ایمان آورده و تقوا گزیده ، و به شقاوت برای کسی که تکذیب نموده و کافر شده ، و به دوستی خدا برای مؤمنان و براءت و بیزاری او از مشرکان . سپس فرمود: سخن خود را از خدا روایت می کنم که : خدای - تبارک و تعالی - می فرماید: ای آدمیزاده ، آنچه تو برای خود می خواهی به مشیت و خواست من است ، و آنچه تو برای خود اراده می کنی به اراده من است ، و با فضل نعمتی که بر تو بخشیده ام بر نافرمانی من نیرو یافته ای ، و با نگهداری و یاری و عافیت بخشی من واجباتم را به من ادا می کنی ، پس من به نیکیهای تو از خودت سزاوارترم ، و تو به زشتیهایت از من سزاوارتری ، پس خوبی از من به دوست با آنچه ابتداء بخشیده ام ، و بدی از من به دوست به کیفر جنایتی که از تو سر زده است و با احسانم به دوست که بر طاعتم نیرو یافته ای ، و با بدگمانی تو به من است که از رحمتم ناامید گشته ای . پس ستایش و حجت بر تو با روشنگری از آن من است ، و با گناهی که انجام داده ای مرا بر تو حق کیفر است ، و تو را نیکوکاریت نزد من پاداش نیک است . هرگز بیم دادن و هشدار تو را رها نساختم ، و تو را بر عزم و آهنگ (گناه) مؤاخذه ننمودم ، و تو را بیش از توانت تکلیف ندادم ، و جز به قدر نیرویت (یا اقرار خودت) بار امانت بر دوشت ننهادم ، من برای خود از تو به آن خشنودم که تو برای خود از من بدان خشنودی .(۴۴۰))

و با سند خود از ابن عمر نزدیک به همین مضمون را روایت نموده (۴۴۱)، و از اهل بیت علیهم السلام نیز نزدیک به این دو روایت شده است .(۴۴۲)

۶- و در ((کافی)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت نموده که: ((خدا فرمان می دهد ولی نمی خواهد، و می خواهد ولی فرمان نمی دهد. (چنانکه) ابلیس را فرمان داد به آدم سجده کند ولی خواست که سجده نکند، و اگر می خواست وی سجده می کرد. و آدم را از خوردن آن درخت نهی کرد ولی خواست که از آن بخورد، و اگر نمی خواست وی نمی خورد.)) (۴۴۳)

۷- و با سندش از ابوالحسن علیه السلام که: ((خدا را دو اراده و خواست هست: اراده حتم و اراده عزم. نهی می کند ولی می خواهد، و امر می کند ولی نمی خواهد. ندیدی که آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی کرد ولی آن را خواست؟ و اگر نمی خواست که بخورند هرگز خواست آندو بر خواست خدا غلبه نمی یافت.)) (۴۴۴)

۸- و با سندش از مولایمان امام صادق علیه السلام که: ((خدا خواست و اراده فرمود، و دوست نداشت و نپسندید. خواست که چیزی جز با علم او صورت نگیرد و مثل همان را اراده فرمود. و دوست نداشت که گفته شود: ((خدا یکی از سه تا (اقنوم عنصر) است.)) (۴۴۵)، و کفر را برای بندگان خود نپسندید.)) (۴۴۶)

۹- و با سندش از ابوبصیر که: ((به امام صادق علیه السلام گفتم: ((خدا خواست و اراده فرمود و مقدر ساخت و قضا و فرمان داد؟ فرمود: آری. گفتم: و دوست هم داشت؟ فرمود: نه. گفتم: چگونه خواست و اراده کرد و مقدر ساخت و قضا و فرمان داد ولی دوست نداشت؟ فرمود: این گونه به سوی ما بیرون آمده (به ما آموخته شده) است.)) (۴۴۷)

۱۰- و با سندش از همان حضرت که: ((چیزی در زمین و آسمان صورت نمی گیرد مگر به این هفت چیز: مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن (اجازه)، کتاب و اجل (زمان). پس هر که پندارد که می تواند یکی از اینها را نقض کند، تحقیقا کافر شده است.)) (۴۴۸)

و در لفظ دیگری است: ((پس هر که جز این پندارد، تحقیقا بر خدا دروغ بسته است - یا: سخن خدا را رد کرده است -)) (۴۴۹)

۱۱- و با سند خود از آنحضرت که: ((هیچ قبض و بسطی (تنگ گرفتن و گشادگی دادنی) نیست مگر آنکه خدا را در آن مشیت و قضاء و آزمایشی است.)) (۴۵۰)

۱۲- در ((کافی)) به سند مرفوع خود روایت نموده که: امیر مؤمنان علیه السلام پس از بازگشت از صفین در کوفه نشسته بود که مرد پیری پیش آمده و در برابر حضرتش زانو زد و گفت: ای امیر مؤمنان، ما را از حرکتان به سوی شامیان خبر ده که آیا به قضا و قدر خدا بود؟ فرمود: آری ای پیرمرد، بر هیچ تلی برنرفتید و در هیچ دره ای فرود نیامدید مگر به قضا و قدر

خدا. مرد پیر گفت: (آیا) رنجهای خود را حساب خدا گذارم ای امیرمؤمنان؟ فرمود: ساکت ای پیرمرد، به خدا سوگند که خدا پادشاه شما را در حرکتتان آن گاه که در حال حرکت بودید و در توقف خود آن گاه که توقف داشتید و در بازگشتتان آن گاه که باز می گشتید، بزرگ داشت. شما در هیچ حالتان به اجبار و اکراه نبودید.

پیرمرد گفت: چگونه در هیچ حالمان به اجبار و اکراه نبودیم و حال آنکه حرکت و رفت و بازگشتمان به قضا و قدر بوده است؟

فرمود: پنداشته ای که قضای حتمی و قدر لازم بوده است؟ اگر چنین بود مسأله پادشاه و کیفر و امر و نهی و بازداشتن از سوی خدا باطل بود و معنای وعده های خیر و شر ساقط می شد. در این صورت نه گنهکار را سرزنشی و نه نیکوکار را ستایشی بود، و هر آینه گنهکار از نیکوکار سزاوارتر به احسان، و نیکوکار از گنهکار سزاوارتر به کیفر می بود. این گفتار برادران و همطرازان بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان و قدریان و مجوسیان این امت است.

حقیقت این است که خدای متعال تکلیف کرده با اختیار، و نهی کرده از روی بیم دادن و هشدار، و بر عمل اندک پادشاه بسیار عطا فرموده، و از روی مغلوب شدن نافرمانی نشده، و با اکراه فرمانش برده نشده، و اختیار را به طور درست و واگذاری کامل تملیک ننموده، و آسمانها و زمین و آنچه میان آندو است را باطل نیافریده، و پیامبران را بیهوده بشارت دهنده و بیم دهنده برنیگیخته است، این پندار کسانی است که کفر ورزیده اند و وای بر کافران از آتش.

سپس آن پیرمرد این اشعار را سرود: (ترجمه)

((تو آن امامی هستی که با اطاعت تو، در روز نجات، امید آمرزش از خدای رحمن داریم)).

((چیزی را از امرمان که بر ما داشته افتاده بود برایمان روشن ساختی. خداوندت به پادشاه احسان، احسان کرامت

کناد)). (۴۵۱)

و در روایت روایت دیگری که صدوق در ((توحید)) با سند روایت کرده نزدیک به همین آمده و اشعار زیر را اضافه دارد:

(ترجمه)

((پس جای هیچ عذر و بهانه ای در گناهی که از روی فسق و نافرمانی کرده ام باقی نیست)).

((نه، نه، هرگز نگوییم که همان کس که او را از این کار نهی کرده خود در دام این گناهانش انداخته، که اگر چنین گوئیم -

ای قوم من - شیطان را پرستیده ام)).

((هرگز خداوند، فسق و کشتار ظالمانه و ناعادلانه دوست خود را دوست نداشته و نخواسته است.))

((کجا چنین کاری را دوست داشته و حال آنکه اراده قطعی خداوندگار عرش بر خلاف آن به صحت پیوسته و خدا آن را به طور آشکار اعلان نموده است!!؟(۴۵۲))

و در همان کتاب در روایت دیگری با سند از ابن عباس رضی الله عنه آمده: پیرمرد گفت: ای امیرمؤمنان، پس آن قضا و قدری که ما را روانه داشت و به هیچ دره ای فرود نیامدیم و بر هیچ تلی برنرفتمیم مگر به آن، چیست؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: (آن) امر و حکم از سوی خداست. سپس این آیه را تلاوت فرمود: و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا(۴۵۳): ((خداوندت فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید)).(۴۵۴)

۱۳ - و با سند صحیح خود از مولایمان امام صادق علیه السلام که: ((همانا خدای بزرگ خلق را آفرید و دانست که عاقبت کارشان به کجا خواهد انجامید، و آنان را امر و نهی نمود. پس هر چه ایشان را بدان فرمان داده راه به دست آوردن آن را برایشان مقرر داشته، و هر چه ایشان را از آن بازداشته راه ترک آن را برایشان قرار داده است، و آنان گیرنده و ترک کننده نباشد مگر به اذن خدای متعال)).(۴۵۵)

۱۴ - و با سند کلینی و صدوق از آن حضرت روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((هر که پندارد خدای متعال به بدی و فحشاء فرمان داده، تحقیقا بر خدا دروغ بسته است. و هر که پندارد خیر و شر به غیر مشیت خدا صورت می گیرد، به راستی خدا را از سلطنتش بیرون دانسته است. و هر که پندارد گناهان بدون نیروی خدا به وقوع پیوندد، تحقیقا بر خدا دروغ بسته است، و هر که بر خدا دروغ بندد خدا او را داخل آتش می کند)).

مراد از خیر و شر، بهبودی و بیماری است، به دلیل آیه: و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه (۴۵۶): ((و شما را با شر و خیر می آزماییم)).

۱۵ - و هر دو با سند خود از آن حضرت و پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که: ((خدای بزرگ، به خلق خود مهربانتر از آن است که آنها را بر گناهان مجبور کند سپس بدان عذابشان نماید. و خدا عزیزتر (و والاتر) از آن است که کاری را بخواهد و انجام نشود.

از آن دو بزرگوار پرسش شد: آیا میان جبر و قدر منزل سومی هم هست؟ فرمودند: آری، گسترده تر از میان آسمان و زمین ((۴۵۷)).

۱۶ - و با سند خود از آن حضرت که: ((نه جبر است و نه تفویض (اختیار و واگذاری) ولی چیزی است میان آندو. گفته شد: آن چیز میان آندو چیست؟ فرمود: مثل آن مثل مردی است که او را در حال انجام گناهی ببینی و او را نهی کنی و او دست

باز ندارد سپس او را ترک نموده و به حال خود واگذاری تا آن گناه را انجام دهد. و این طور نیست که چون او سخن تو را نپذیرفت و تو هم او را رها کردی تو او را فرمان به گناه داده باشی.)) (۴۵۸)

۱۷ - و در کتاب ((توحید)) با سند صحیح خود از مولایمان امام صادق علیه السلام که : ((مردم درباره قدر سه گونه اند:

الف - مردی که پندارد خدای متعال مردم را مجبور به گناهان کرده است ، که چنین کسی خدا را در حکم خود ظالم دانسته و در نتیجه کافر است .

ب - مردی که پندارد کار به خود مردم سپرده شده است (و خدا را در آن تصرفی نیست)، که چنین کسی خدا را در سلطنت و قدرت خویش سست و ناتوان انگاشته و در نتیجه کافر است .

ج - مردی که گوید: خدا بندگان را به اندازه توانشان ملکف ساخته و آنچه را در توانشان نیست به عهده آنان نگذاشته است . هرگاه توفیق کار نیکی یابد خدا را سپاس گوید، و چون عمل زشتی از او سر زند آمرزش طلبد. چنین کسی مسلمانی بالغ و رشید است.)) (۴۵۹)

۱۸ - و با سند خود از آن حضرت که : قدریه (معتقدان به تفویض و اختیار محض) مجوسیان این امت اند، آنان کسانی اند که خواستند خدا را عادل بدانند پس او را از سلطنت و قدرت خویش بیرون ساختند، و این آیه درباره آنان نازل شده است :
یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر انا کل شیء خلقناه بقدر: ((روزی که اینان به صورت در آتش دوزخ کشیده شوند، (و به آنان گفته شود) بچشید عذاب دوزخ را؛ که ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.)) (۴۶۰)

۱۹ - و با سندش از مولایمان حضرت رضا علیه السلام که نزد حضرتش سخن از جبر و تفویض به میان آمد، فرمود: آیا در این مسأله یک اصلی به دست شما ندهم که درباره آن اختلاف نموده و در این زمینه با کسی مباحثه نکنید مگر آنکه او را بشکنید؟ عرض شد: اگر صلاح بدانید بفرمایید.

فرمود: خدای بزرگ نه با جبر و اکراه کسی را به فرمانبری وادارد و نه مغلوب نافرمانی کسی گردد، و در ملک خود بندگان را مهمل ننهاده است ، زیرا او مالک چیزی است که تملیک آنان نموده و قادر است بر آنچه تحت قدرت آنان قرار داده است . اگر بندگان به طاعت و فرمانبری پردازند خدا از آن جلوگیری نکرده و مانع آن نگردد، و اگر به گناه و نافرمانی پرداختند، اگر خواست میان آنان و آن کار فاصله می شود (و توفیق گناه را از آنان می گیرد) و اگر فاصله نشد و آنان گناه کردند، او نیست که ایشان را بدان گناه در آورده است .

سپس فرمود: هر که حد و مرز این سخن را خوب دریابد بر مخالفان خود پیروز خواهد شد. (۴۶۱)

۲۰ - و در کتاب ((احتجاج)) تالیف شیخ احمد بن (علی بن) ابی طالب طبرسی رحمه الله از مولایمان حضرت امام هادی در نامه ای که به اهواز فرستاده در پاسخ به مسأله ای که از جبر و تفویض پرسیده بودند، مطلبی نقل نموده که در این زمینه کافی است، هر که مطالب است بدان مراجعه کند، امام علیه السلام در آخر آن نامه فرموده است:

((امیرمؤ منان علیه السلام آنجا که عبایه بن ربیع اسدی درباره استطاعت (توان بندگان در اعمال) از آن حضرت پرسیده بود، بدین مطلب خبر داده، فرموده: آیا آن (استطاعت) را جدای از خدا داری یا با خدا؟ عبایه سکوت کرد. فرمود: ای عبایه بگو.

گفت: چه بگویم ای امیرمؤ منان؟ فرمود: بگو که آن را به واسطه خدایی مالک می باشی که او از تو نیز مالک آن است. حال اگر آن را در اختیار تو گذارد از عطای اوست، و اگر از تو بازگیرد از امتحان و آزمایش اوست. اوست مالک آنچه در اختیار تو نهاده، و مالک آنچه تحت قدرت تو قرار داده است. مگر نشنیده ای که مردم حول و قوه را از خدا می طلبند، آنجا که گویند: لا حول و لا قوه الا بالله؟

وی گفت: ای امیرمؤ منان، تاءویل این جمله چیست؟ فرمود: ما را نیروی بازگشت از نافرمانیهای خدا نیست جز به نگهداری خدا، و توانی بر فرمانبری خدا نیست مگر به یاری خدا. آن مرد جست و دستها و پاهای حضرتش را بوسه داد.)) (۴۶۲)

(مؤلف): پس از کلام خدای ملک علام، اینها مجموعه اخباری است که در این مقام وارد شده که همه سر بسته و از اجمال برخوردار است، چرا که غور و تعمق در آن ممنوع اعلام شده است. تنها می توان برای کسانی که اهیت دارند با نقل مذاهب و بیان آنها اشاره ای به پاره ای از آن داشت، زیرا آراء در این زمینه چهار است: دو رای از آنها فاسد است یعنی جبر و تفویض که بسیاری از مردم بدان سبب به هلاکت رسیده اند. و دوتای آنها در مدار تحقیق قرار دارند که بازگشت آنها به مسأله امر بین الامرین می باشد. از این دو یکی به حق نزدیکتر و از افهام دورتر بوده و آن روش اهل کشف و شهود است، و دیگری به عکس است و آن روش اهل عقل و نظر می باشد. بیان روش اول به جهت پیچیدگی جدی آن مشکل است و مناسب سطح این کتاب نیست و ما در کتابی دیگر (حق الیقین) گفته ایم. در اینجا به روش دوم آنگونه که از اهل تحقیق (۴۶۳) بهره گرفته ایم بسنده می کنیم، و تاءیید از خداست، خوب گوش فراده و خود را حاضر و شاهد بدار.

فصل ۱۲. جمع بین اختیار و اضطرار، و معنای امر بین الامرین

تحقیقا دانستی که آنچه در این عالم ایجاد می شود، پیش از وجودش ، در عالم دیگری که فوق این عالم است با هیئت و زمانش تقدیر و طرح شده است . و نیز ثابت است که خدای بزرگ بر تمام ممکنات قادر است و هیچ چیز، با واسطه یا بدون واسطه ، از مصلحت و علم و قدرت و ایجاد او بیرون نیست . بنابراین ، هدایت و ضلالت ، ایمان و کفر، خوب و بد، سود و زیان و سایر چیزهای متقابل همه و همه بالذات یا بالعرض به قدرت و تاءثیر و علم و اراده و خواست او منتهی می گردد. پس اعمال و کارهای ما مانند سایر موجودات و کارهانشان به قضا و قدر اوست ، و به همین سبب صدور این کارها از ما واجب و بدون تخلف است ولی به واسطه اسباب و عللی از قبیل ادراکات و اراده ها و حرکات و سکنتات ما و نیز اسباب برتر دیگری که از علم و تدبیر ما پنهان و از قدرت و تاءثیر ما بیرون است .

پس فراهم آمدن این امور که همان اسباب و شرایط است همراه با برطرف بودن موانع ، علت تامه است که با وجود آن ، وجود آن امری که تدبیر شده و مورد قضا و قدر قرار گرفته و خوب می یابد، و با تخلف یکی از آن علل یا حصول مانعی ، وجود آن چیز در محل امتناع باقی مانده ، و در قیاس با هر یک از اسباب وجودی ، ممکن وقوعی خواهد بود. و چون از جمله اسباب - به ویژه اسبابی که به ما نزدیکترند - اراده و تفکر و تخیل ماست و خلاصه آنچه ما اختیار می کنیم یکی از دو طرف انجام یا ترک است ، بنابراین فعل به اختیار ماست ، زیرا خداوند نیرو و قدرت و توان را به ما عطا فرموده تا ما را بسنجد که کدامان بهتر عمل می کنیم با اینکه عملش احاطه دارد (و از نتیجه این آزمایش و سنجیدن آگاه است). پس وجوب آن فعل با امکان آن منافات نداشته و ضروری بودنش تضاد و تدافعی با اختیاری بودن آن ندارد. چگونه چنین نباشد و حال آنکه جز با اختیار به مرحله وجوب نرسیده است . و شکی نیست که قدرت و اختیار مانند دیگر اسباب چون ادراک و علم و اراده و تفکر و تخیل و قوا و آلات آن ، همه و همه کار خداست نه کار و اختیار ما و گرنه تسلسل قدرتها و اراده ها تا بی نهایت پیش می رفت .

توضیح اینکه : ما اگر چه هرگاه بخواهیم انجام می دهیم و اگر نخواهیم انجام نمی دهیم ، ولی این طور نیست که بتوانیم هرگاه بخواهیم بخواهیم و هرگاه نخواهیم نخواهیم ، بلکه هرگاه می خواهیم این خواست ما به خواست ما نیست بلکه بدون خواست ماست (به تعبیر دیگر، اختیاری نیست)، پس مشیت و خواست به دست ما نیست ، چه اگر به دست ما بود به مشیت دیگری نیازمند بودیم و این تا بی نهایت ادامه می یافت .

و صرف نظر از محال بودن تسلسل ، گوییم : همه خواستههای نامتناهی ما - آنگونه که هیچ خواستی بیرون از آنها نباشد - از دو حال خارج نیست : یا این است که وقوع آن به سبب امری خارج از خواست ماست یا به سبب خواست ماست ، شق دوم

باطل است، زیرا (فرض این است که همه مشیت‌ها را در نظر گرفته ایم پس) ممکن نیست خواستی خارج از مجموع جمله مشیت‌های ما باشد. و شق اول صحیح است که همان مطلوب ماست. پس روشن شد که مشیت و خواست ما تحت قدرت ما نیست، چنانکه خدای بزرگ فرموده: و ما تشاؤن الا ائن یشاء الله (۴۶۴): ((و شما نمی‌خواهید مگر آنچه را خدا می‌خواهد.))

پس ما در مشیت و خواست خود مضطر و ناچاریم، مشیت در پی داعی و انگیزه پیدا می‌شود و داعی همان تصور ظنی یا تخیلی یا علمی چیز ملائم و موافق است، زیرا وقتی ما چیزی را ادراک می‌کنیم، اگر آن را دفعه با قوه وهم یا بدیهت عقل ملائم یا منافر خود یافتیم، شوقی به جذب یا دفع آن در ما برانگیخته می‌شود، و تاءکید این شوق همان عزم جازم است که ((اراده)) نامیده می‌شود. و چون این اراده با قدرتی که همان هیئت قوه فاعله است ضمیمه گردد، آن قوت به سوی تحریک اعضای ابزاری همچون عضلات و غیرها برانگیخته می‌شود و در نتیجه فعل حاصل می‌گردد.

پس هرگاه داعی و انگیزه فعل - که مشیت از آن سرچشمه می‌گیرد - تحقق یابد مشیت تحقق می‌پذیرد، و چون مشیت که قدرت را به سوی مقدورش منصرف می‌دارد تحقق یابد، ناچار قدرت منصرف به آن مقدر می‌گردد و راهی برای مخالفت و نافرمانی ندارد. بنابراین، حرکت به طور لزوم و ضرورت با قدرت پیدا می‌شود، و قدرت به طور ضروری محرک است وقتی که مشیت جزمیت پیدا کند و مشیت نیز ضرورتاً در قلب در پی پیدایش داعی پدید می‌آید. اینها ضروریاتی است که برخی مترتب بر برخی دیگر است، و ما نمی‌توانیم هیچ کدام از آنها را هنگام تحقق چیزی که قبل از او قرار دارد کنار بزنیم، پس نمی‌توانیم مشیت را به هنگام تحقق انگیزه فعل، و انصراف قدرت را به سوی مقدورش پس از پیدایش مشیت دفع نماییم. پس ما در تمام این موارد مضطر و ناچاریم. از این رو در عین داشتن اختیار مجبوریم، پس ما مجبور بر اختیار می‌باشیم (یعنی مختاریم ولی این اختیار داشتن ما به دست خودمان نیست، و به تعبیر دیگر: در افعال خود مختاریم ولی در اختیار خود مختار نمی‌باشیم).

فصل ۱۳. پیوستگی شرایط و مراتب ایجاد حوادث

یکی از علما گوید (۴۶۵) ((تمام حوادث مستند به قدرت ازلی هستند ولی برخی مرتب بر برخی دیگرند مانند ترتبی که مشروط بر شرط دارد، از این رو اراده ایجاد حادثه ای از قدرت ازلی و قضای الهی صادر نمی‌شود مگر بعد از علم، و علم نیست مگر بعد از حیات، و حیات نیست مگر بعد از علم، و علم نیست مگر بعد از حیات، و حیات نیست مگر بعد از محلی (که بدان تعلق گیرد). و همان گونه که روا نیست گفته شود که حیات از جسم که شرط حیات است حاصل آمده، همچنین

است در سایر مراتب ترتیب (که مراتب قبلی شرط مراتب بعدی اند ولی حاصل کننده آن نیستند). ولی بعضی از شرطها از چیزهایی است که برای عامه مردم آشکار است و بعضی از آنها از چیزهایی است که جز برای خواص که مکاشف به نور حق اند ظاهر نگردیده است. پس آنچه در عالم امکان هست بر ترتیبی واجب و حقی لازم پدید آمده و جز همان گونه که هست و به آن صورتی که هست تصور ندارد، پس هر کدام که پیش افتاده جز به حق نبوده و آنچه از آن پس می آید جز به حق نمی باشد، چنانچه در این آیه به آن اشاره گردیده است که: و ما خلقناهما الا بالحق. (۴۶۶)

بنابراین، هیچ متاعخری به تاءخیر نیفتاده مگر به خاطر انتظار پیدا شدن شرطش، زیرا وقوع مشروط پیش از وقوع شرط ممتنع است و ممتنع و محال موصوف به مقدور بودن نمی باشد. از این رو علم و آگاهی از نطفه تخلف نمی پذیرد مگر به جهت نبود شرط آن که حیات است، و نه اراده از علم مگر به جهت نبود شرط آن که قدرت است، و نه فعل از قدرت مگر به جهت نبود شرط آن که اراده می باشد. همه اینها به گونه و ترتیب واجب است و هیچ کدام آنها به شانس و اتفاق نیست بلکه به حکمت و تدبیر انجام می شود)).

فصل ۱۴. علت قائل شدن به جبر و تفویض

حال که چنین است، پس هر که به اسباب قرینه و نزدیک به فعل بنگرد و آن را مستقل (در فعل) بداند، قائل به قدر و تفویض شده، یعنی کارهای ما به قدرت خودمان انجام می شود و به خودمان واگذار شده است؛ در حالی که خدای سبحان حکیم تر از آن است که بنده خویش را مهمل نهاده و او را به خودش واگذارد؛ و عزیزتر و چیره تر از آن که در ملک و سلطنت او چیزی واقع شود که او نمی خواهد.

و هر که به سبب اول بنگرد و مطلقا از اسباب قرینه و نزدیک چشم ببوشد، قائل به جبر و اضطرار گشته و میان کارهای انسان و کارهای جمادات فرق ننهاده است؛ و حال آنکه خدای متعال عادل تر از آن است که آفریده خود را بر کاری مجبور سازد سپس عذابش نماید، و گرامی تر از آن که مردم را به آنچه طاقت ندارد مکلف سازد. چنین کسانی یک چشم دارند که با چشم دیگرشان نمی بینند.

اما قدریان (و اهل تفویض) با چشم راست نمی بینند، یعنی با دید قوی تر که حقایق و اسباب دورتر اشیاء بدان ادراک می شوند، مانند دجال که انا ربکم الاعلی (۴۶۷) می گوید.

و اما جبریان با چشم چپ نمی بینند، یعنی با دید ضعیف تر که ظواهر و اسباب قرینه بدان ادراک می شوند، مانند شیطان که گفت : رب بما اغویتنی (۴۶۸): ((پروردگارا بدین جهت که مرا گمراه ساختی ...)) (که نسبت گمراهی را به خدا داده و از اسباب قرینه که اراده خودش بوده کور مانده است).

و اما کسی که آن گونه که بایسته است نظر می کند، دلش دارای دو چشم است ، با چشم راست حق را می بیند، پس تمام اعمال را به خدای سبحان نسبت می دهد، قل کل من عند الله (۴۶۹) ((بگو همه از سوی خداست)). و با چشم چپ خلق را، پس تاءثیر آنان را در اعمال اثبات می دارد، ذلک بما کسبت یداک (۴۷۰): ((این به جهت چیزی است که دستهای خودت کسب نموده))، ولی این تاءثیر را به یاری خدای بزرگ می داند نه به استقلال ، که : لا حول و لا قوه الا بالله . چنین کسی متحقق می شود به این سخن امام صادق علیه السلام که : لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین ، و چنین مذهبی را برای خود اختیار می نماید، و این رستگاری بزرگ است .

فصل ۱۵. استناد فعل به خدا و غیر او

به خاطر همین مطابقت میان جبر و تفویض ، موافقت میان وجوب و امکان است که خدای متعال در قرآن کریم افعال را گاه به خود نسبت می دهد، گاه به فرشتگان و گاه به بندگان ، مانند آیه : الله یتوفی الانفس حین موتها (۴۷۱): ((خدا جانها را به وقت مرگ دریافت می دارد)).

قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم (۴۷۲): ((بگو جان شما را فرشته مرگ که بر شما گمارده شده دریافت می دارد)). و در مورد دمیدن روح در مریم - علی نبینا و علیها السلام - فرموده : فنفخنا فیه من روحنا (۴۷۳): ((پس از روح خود در او دمیدیم)). فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سويا (۴۷۴): ((پس روح خود را به سوی او فرستادیم ، پس به صورت بشری راست قامت در نظر او تمثل یافت)).

و در مورد کشتار فرموده : قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم: (۴۷۵) ((آنان را بکشید، تا خدا به دست شما عذابشان کند و خوارشان سازد و شما را بر آنان یاری دهد))، که در اینجا کشتار به بندگان نسبت داده و عذاب و شکنجه را به خود، در حالی که عذاب در اینجا همان کشتار است .

و نیز فرموده : فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم (۴۷۶): ((پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت)). و در مورد رمی (پاشیدن ریگ به چهره دشمنان در جنگ بدر) فرموده : و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی : (۴۷۷) ((و تو نیفکندی آنگاه که افکندی بلکه خدا افکند))، که ظاهرا جمع میان نفی و اثبات است ، ولی معنایش آن است که : ((تو نیفکندی)) بدان معنا که

بنده افکننده باشد، ((آنگاه که افکندی)) بدان معنا که پروردگار افکننده بود. زیرا این تفسیر با تفسیر قبل (که جمع میان نفی و اثبات است). دو معنای مختلف اند.

فصل ۱۶. سبب و مسبب هر دو از خداست

همان گونه که اشیاء داخلی در وجود انسان مثل علم و قدرت و اراده از جمله اسباب فعل اند، امور بیرون از وجود انسان همچون دعاها، طاعات سعی و کوشش، تدبیر، حذر، التماس و طلب، تکلیف، وعد و وعید، ارشاد، تهذیب ترغیب نمودن، ترساندن و امثال آنها نیز چنین است، زیرا همه اینها اسباب و وسایط و وسایل و روابطی هستند برای وجود کردن افعال و انگیزه های خیر، و تهییج کننده شوق و آماده ساز خواسته ها و رساننده به روزیها و بیرون آورنده آنها از قوه به فعل می باشند. این اسباب داخلی و خارجی همه و همه از چیزهایی هستند که در برابر قضا قرار دارند، نه از این جهت که فعل بنده اند - زیرا که از این جهت از چیزهایی هستند که قضا بدان حکم می کند، چرا که مورد قضا واقع نشوند وجود نمی یابند - بلکه از این جهت که خدای سبحان بر حسب قضا و قدر خود، آنها را از اسباب قرار داده است تا ربط و موافاتی میان او و فعل باشد، چنانکه نوشیدن دارو را سبب حصول بهبودی در این بیمار قرار داده است.

پس سبب و مسبب، هر دو از قضا سرچشمه می گیرند و به خدای سبحان و امر او که امر ذاتی عقلی است مستند می باشند. و گاه به امر قولی سمعی نیز مستند می باشند، چنانکه در مورد تکالیفمان این طور است، مثل دعا، که خود خدای سبحان ما را بدان امر فرموده و به آن تشویق فرموده است، فرموده، ادعونی استحب لکم (۴۷۸): ((مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم)). اجیب دعوة الداع اذا دعان (۴۷۹) ((دعای خواننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم.))

پس دعا و اجابت، هر دو از امر خدا یعنی امر تکلیفی اند، چنانکه از امر ذاتی او نیز می باشند و زبان بنده مترجم و گوینده دعاست. و هر که چیزی را به فرمان کسی انجام دهد، در حقیقت دست او دست فرمان دهنده است، با این فرق که پاره ای از این امور علل و موجبات اند، و پاره ای علائم و معرفات، و پاره ای هر دو. و شاید دعا از قسم سوم باشد (هم علت باشد و هم علامت). از این رو میان دعاکنندگان مشهور است که: دعا مثل داروست، که برخی طبعاً مؤثرند و برخی به خاصیت. اولی (طبعاً مؤثر بودن) اشاره به اولی (علت بودن) و دومی (تأثیر به خاصیت) اشاره به دومی (علامت بودن).

فصل ۱۷. فلسفه آزمایش الهی

اما آزمایش از سوی خدای سبحان ، آشکار ساختن چیزی است که در قدر به سود یا زیان ما نوشته و ابراز چیزی است که در ما به ودیعه نهاده و بالقوه در طبیعت ما نشانده ، به گونه ای که پاداش و کیفر بر آن ترتب یابد، زیرا تا زمانی که از قوه به فعل نیامده هنوز موجود نشده است هر چند که برای خدای سبحان معلوم می باشد، پس ثمره یا پی آمد شوم آن که لازمه وجود آن است حاصل نگشته است . از این رو خدای بزرگ فرموده : و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرين و نبلو اخبارکم (۴۸۰): ((و هر آینه شما را بیازماییم تا مجاهدان و صابران شما را بدانیم و خبرهای شما را بسنجیم))، و آیات دیگری از این قبیل ؛ یعنی تا آنها را موصوف بدین صفت بدانیم و بشناسیم به گونه ای که قضا بر آن ترتب یابد. اما پیش از این آزمایش ، خدا آنها را می دانست که مستعد مجاهده و صبرند و پس از مدتی متصف بدین دو صفت خواهند گشت .

فصل ۱۸. پاداش و کیفر

اما پاداش و کیفر، از لوازم و ثمرات کارهایی است که از ما سر می زند و از لواحق و پی آمدهایی اموری است که در ماست و این طور نیست که از خارج بر ما وارد شوند. پس مجازات نیز (مانند آزمایش) آشکار ساختن چیزی است که در قدر به سود یا زیان ما نوشته ، و ابراز چیزی است که در ما به ودیعت نهاده و بالقوه در طبیعت ما نشانده ، چنانکه فرموده : سيجزيهم وصفهم (۴۸۱): ((به زودی وصفشان را به آنان جزا دهد.)) و ان جهنم لمحیطهً بالكافرين (۴۸۲): ((و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد)).

پس هر که بد عمل کند و در اعتقادش خطا نماید، جز این نیست که به خاطر ظلمت جوهر و سوء استعداد خویش بر خود ستم روا داشته و در نتیجه در معاد خود شقاوتمند خواهد بود. و این (کیفر و شقاوت) از آن رو نیست که خشم بر خدای سبحان مستولی شده و حالت انتقامجویی برای او پدید آمده است ، زیرا خدای سبحان از این نسبتها برتر است و این گونه تعبیر که در شرع وارد شده از روی نوعی مجاز می باشد.

فصل ۱۹. فلسفه اختلاف نفوس در خیر و شر، سعادت و شقاوت

اما تفاوت نفوس در این مورد، و نامساوی بودن آنها در خیرات و شرور، و مختلف بودن آنها در سعادت و شقاوت ، به دلیل اختلاف استعدادها و تنوع حقایق است ، زیرا مواد سفلی (مادی) به حسب خلقت و ماهیت ، در لطافت و غلظت با هم فرق دارند، و مزاج آنها در نزدیکی و دوری از اعتدال حقیقی ، مختلف است و ارواح انسانی که به ازای آنها قرار داد نیز به حسب فطرت اولیه ، در صفا و کدورت و قوت و ضعف با یکدیگر اختلاف داشته و در درجات قرب و بعد از خدای متعال به ترتیب قرار دارند، زیرا در جای خود تحقیق شده و به اثبات رسیده که در برابر هر ماده ای ، صورتی مناسب آن وجود دارد. بنابراین

بهترین کمالات از آن کاملترین استعدادها، و پست ترین کمالات از آن ناقص ترین استعدادها می باشد. چنانچه در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان اشارت رفته است که: الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه، خیارهم فی الجاهلیه خیارهم فی الاسلام (۴۸۳): ((مردم معدنهایی همچون معدنهای طلا و نقره اند، خوبان آنها در جاهلیت خوبانشان در اسلام اند)).

در ((فصوص الحکم)) گویند: به آنچه در عالم ثبوت خود هستی، در عالم وجودت ظاهر می شوی. پس حق را جز افاضه وجود بر تو و حکم برای تو بر تو نیست. پس جز خود را نستای، و جز خویش را نکوهش مکن. و برای حق نمی ماند مگر ستایش به خاطر افاضه وجود، زیرا آن از آن اوست نه تو. (۴۸۴)

و نیز در حدیث نبوی است: ((هر که به خیری دست یافت، باید خدا را بستاید، و هر که غیر آن را یافت جز خود را سرزنش نکند. (۴۸۵))

و در سخن امیرمؤمنان علیه السلام آمده: ((و باید هیچ ستایشگری جز پروردگارش را نستاید، و هیچ ملامتگری جز خود را ملامت نکند)). (۴۸۶)

و وجهی دیگر آنکه: دانستی که خدای بزرگ را صفات و اسمایی است متقابل که از اوصاف کمال و نعوت جلال اند، و آنها را مظاهری گوناگون است که اثر آن اسماء به وسیله آنها ظهور می یابد. پس هر یک از اسماء موجب می شود که اراده و قدرت خدای سبحان به ایجاد مخلوقی تعلق گیرد که آن مخلوق از آن جهت که متصف به آن صفت است بر آن اسم و صفت دلالت کند. از همین روست که رحمت خدای بزرگ ایجاد تمام مخلوقات را اقتضا نموده تا همگی مظاهر اسماء حسنی و جلوه گاههای صفات علیای او باشند.

از باب مثال، چون خداوند قهار است، مظاهر قهریه را که جز اثر قهر بر آنها مترتب نمی شود چون دوزخ و ساکنانش و زقوم و خورندگان را ایجاد نموده است. و چون بخشنده و آمرزگار است، جلوه گاههای بخشش و آمرزش را ایجاد کرده که آثار رحمتش در آنها ظهور می یابد. و سایر صفات نیز به همین ترتیب، بنابراین فرشتگان و اشباه آنها از نیکان و بهشتیان، مظاهر لطف اند و شیاطین و پیروان آنها از اشرار و دوزخیان مظاهر قهر هستند و از همین اسماء و صفات است که نیکبختی و بدبختی ظهور می یابد: فمنهم شقی و سعید. (۴۸۷)

پس روشن شد که دلیلی برای نسبت ظلم و زشتیها به خدای سبحان وجود ندارد، زیرا این ترتیب و تمایز که گروهی در راه لطف و گروهی دیگر در راه قهر قرار می گیرند از امور اجتناب ناپذیر وجود و ایجاد، و از مقتضیات حکمت و عدالت می باشد.

و از همین روست که یکی از علما گوید: کاش می دانستم چرا به یک پادشاه مجازی در این که برخی افراد زیردست خود را وزیر و نزدیک خود، و برخی دیگر را رفتگر و دور از خود قرار می دهد - بدین دلیل که هر کدام از امور ضروری مملکت اویند - نسبت ظلم داده نمی شود، اما به خدای متعال در این که هر یک از بندگان خود را به چیزی اختصاص داده ، نسبت ظلم داده می شود با اینکه هر یک در جای خود ضروری هستند.

فصل ۲۰. سعادت و شقاوت در روایات

۱ - در ((کافی)) با سند خود از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت کرده که : اگر مردم می دانستند که خداوند چگونه این آفریدگان را آفریده ، هرگز کسی دیگر را سرزنش نمی کرد.(۴۸۸)

۲ - و با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام که : از آن حضرت پرسش شد: شقاوت و بدبختی از کجا به گنهکاران می رسد تا آنجا که خداوند در علم خود برای آنها به سبب عملشان حکم به عذاب نموده است ؟

فرمود: ای پرسشگر، خداوند چنین (دانسته و) حکم کرده که هیچ یک از آفریدگانش نمی تواند به حق او قیام نماید. چون چنین حکم فرموده ، دوستان خود را نیروی معرفت خویش بخشیده و بار سنگین عمل به حقیقت آنچه را که آنها اهل و سزاوار آند از دوش آنان برداشته ؛ و گنهکاران را نیروی بر گناهشان بخشیده به خاطر آنکه از گذشته به حال آنان علم داشته و طاقت قبول فرمان خود را از ایشان بازداشته است ، در نتیجه با آنچه برایشان در علم خدا گذشته روبرو می گردند و نمی توانند حالی برای خود فراهم آورند که از عذاب خدا نجاتشان دهد، زیرا علم خدا سزاوارتر به تحقق یافتن . و این است معنای ((خواست آنچه خواست))، و این راز اوست .(۴۸۹)

۳ - و با سندش از آن حضرت که : خداوند خوشبختی و بدبختی را آفرید پیش از آنکه آفریدگانش را بیافریند، پس هر که را خدا خوشبخت آفریده هرگز او را دشمن ندارد، و اگر کار بدی کند عمل او را دشمن می دارد نه خودش را، و هر که شقی و بدبخت باشد، خداوند هرگز او را دوست ندارد، و اگر کار نیکی کند عملش را دوست می دارد و خودش را به خاطر سرانجامش دشمن می دارد. پس هرگاه خدا چیزی را دشمن بدارد هرگز دوستش نخواهد داشت .(۴۹۰)

۴ - و با سند صحیح خود از آن حضرت که : ((از جمله چیزهایی که خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد و در تورات بر او نازل فرمود این بود که : منم خدا، معبودی جز من نیست ، خلق را آفریدم و خیر را، و آن را بر دست هر که دوست دارم روان ساختم . پس خوشا حال کسی که آن را بر دست او روان ساختم . و منم خدا، معبودی جز من نیست ، خلق را آفریدم و شر را، آن را بر دست هر که خواستم روان ساختم . پس بدا به حال کسی که آن را بر دست او روان ساختم .))

و در روایت دیگری است : و بدا به حال کسی که گوید: چرا چنین و چرا چنان؟! (۴۹۱)

۵ - و از پیامبر صلی الله علیه و آله که : بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت است ، و خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت است (۴۹۲) و اخبار در این معما فراوان است .

فصل ۲۱. فلسفه تکالیف و وظایف بندگان

از آن رو که حکمت الهی اقتضا دارد که بنده میان بیم و امید که تمامیت عبادت به آن دو است به سر برد، خداوند چگونگی علم و قضا و قدر خود و سایر اسباب را از عقلها پنهان داشته و دعاها و طاعتها و نظایر اینها را مناط تکلیف و ملاک بندگی قرار داده تا مقصود به اتمام رسد. این یکی از راههای توجیه قول به تکالیف است مطلقا، با اعتراف به اینکه علم خدا احاطه داشته و قدرها جاری و قضاها در همه پیشی گرفته است .

۱ - روایت است که سراقه بن مالک حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: ای رسول خدا، دین ما را چنان برایمان بیان دار که گویا اکنون آفریده شده ایم . آیا امروز عمل در چه موردی انجام می گیرد؟ در آنچه قلم از انگاشتن آن خشک شده و تقدیرها بدان روان گشته ، یا در آنچه آینده نگاشته خواهد شد؟ فرمود: در آنچه قلم از نگاشتن آن خشک شده و تقدیرها بدان روان گشته است .

گفت : پس در چه عمل کنیم (عمل را دیگر چه فایده ؟) فرمود: عمل کنید، که هر کس برای آنچه آفریده شده راهش گشوده است ، و هر عمل کننده ای (وابسته) به عمل خود است . (۴۹۳)

پس ما را میان دو چیز قرار داده : از طرفی به ما قدر و سرنوشت گذشته بیم داده ، و از طرفی ترغیب به عمل فرموده است و هیچ کدام را به خاطر دیگری رها نساخته است . فرموده : ((هر کس برای آنچه آفریده شده راهش گشوده است))، مراد حضرتش آن است که وی در ایام زندگانی خویش برای عملی که پیش از وجود او سرنوشت بدان پیشی گرفته راهش گشوده است . و نفرموده : ((مسخر است)) تا در گرداب قضا و قدر غرق گردد.

۲ - از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد: آیا ما در کاری قرار داریم که از آن فراغت حاصل آمده یا کاری که از سر گرفته می شود؟ فرمود: هم در کاری که از آن فراغت حاصل آمده و هم در کاری که از سر گرفته می شود. (۴۹۴)

۳ - و سؤال شد: آیا دارو و طلسم ، قدر الهی و سرنوشت را تغییر می دهد؟ فرمود: دارو و طلسم نیز از قدر الهی اند. (۴۹۵)
مانند این حدیث را در ((توحید)) از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است . (۴۹۶)

۴ - و نیز با سند خود از امیرمؤمنان علیه السلام که : از آن حضرت هنگامی که از زیر دیواری که مشرف به فروریختن بود کنار رفت ، سؤال شد: آیا از قضای خدا می گریزی ؟ فرمود: از قضای خدا به سوی قدر او می گریزم .(۴۹۷)

۵ - و با سند خود از آن حضرت که : خدای بزرگ به داود علیه السلام وحی کرد: ای داود، تو اراده می کنی و من هم اراده می کنم ، و جز آنچه من می خواهم نمی شود. (پس اگر به آنچه من اراده کرده ام تسلیم شوی ، آنچه را اراده کنی به تو خواهم داد)(۴۹۸)، و اگر تسلیم آنچه من اراده کرده ام نگردی تو را در آنچه اراده می کنی به زحمت می افکنم ، و باز هم جز آنچه من می خواهم نمی شود.(۴۹۹)

۶ - در ((کافی)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده که : امیرمؤمنان علیه السلام بیشتر اوقات می فرمود: یقیناً بدانید که خدای متعال برای بنده - هر چند کوشش سخت و چاره اندیشی بزرگ و رنج و زحمت فراوان داشته باشد - مقرر نفرموده که بر آنچه در ذکر حکیم (لوح قضا و قدر) برایش نوشته شده پیشی گیرد؛ و میان بنده با داشتن ضعف و ناتوانی و چاره اندیشی اندک ، فاصله نشود تا به آنچه در ذکر حکیم برایش نوشته شده دست یابد.

ای مردم ، هیچ مردی از راه مهارت خود حتی به اندازه فرورفتگی روی یک دانه خرما بر سهم خود نتواند افزود، و هیچ مردی به حماقت خویش به همان اندازه از سهم خود نخواهد کاست . پس کسی که این را بداند و براساس آن عمل کند آسوده ترین مردم در سود و منفعت است ، و کسی که این را بداند و رها سازد سرگرمترین مردم در ضرر و زیان خواهد بود. بسا صاحب نعمتی که با نیکی به او فریب خورده و غافلگیر شود. و بسا کسانی که در نظر مردم فریب خورده اند و کارهایشان رو به راه است . پس ای کوشنده ، از کوشش (بیهوده) خویش به هوش آی ، و از شتاب خود بکاه ، و از خواب غفلت خویش بیدار شو، و در آنچه از سوی خدای بزرگ بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله رسیده بیندیش که ... (۵۰۰)

۷ - و با سند خود از ثابت بن سعید که : امام صادق علیه السلام فرمود: ای ثابت ، شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و احدی را به امر خود (اعتقاد به ولایت) فرامخوانید. به خدا سوگند، اگر اهل آسمانها و زمین گرد آیند تا بنده ای را که خدا می خواهد گمراه بماند هدایت کنند، هدایتش نتوانند کرد. و اگر (اهل آسمانها و زمین) گرد آیند تا بنده ای را که خدا می خواهد هدایت شو گمراه سازند، گمراهش نتوانند نمود. از مردم دست بردارید و کسی نگوید که فلانی عمو، برادر، پسر عمو و همسایه من است ، زیرا هرگاه خدا خیر بنده ای را بخواهد روحش را پاکیزه کند، بنابراین معرفی را نشنود جز آنکه آن را بشناسد و منکری را نشنود جز آنکه انکارش بدارد، سپس کلمه ای در دلش افتد که کار خود را بدان سامان دهد.(۵۰۱)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله است که : بدان که اگر همه امت گرد آیند تا سودی به تو رسانند، تو را جز بدانچه خدا برایت نوشته سود نتوانند رسانند. و اگر گرد آیند تا زیانی به تو رسانند، تو را جز بدانچه خدا بر تو نوشته زیان نخواهند رسانند. قلمها برداشته و اوراق خشک شده است. (۵۰۲)

مؤلف : تصدیق و تائید این سخن در کتاب خدای بزرگ این آیه است که : قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون (۵۰۳): ((بگو هرگز به ما نمی رسد جز آنچه خدا برایمان نوشته ، او مولای ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند)).

فصل ۲۲. قضا و قدر عمومی خداوند

از آنچه مذکور داشتیم روشن شد که قضای خدا را رد کننده ای و حکم او را تاخیر اندازنده ای نیست ؛ هر چه خدا خواسته شده و هر چه نخواستہ نشده است ، در آنچه قضا نموده بندگانش را پناهی نیست ، و در آنچه پسندیده آنان را حجتی نه ؛ و بر هیچ کاری و پرداختن به آنچه در بدنهای آفریده شده آنان پدید آورده جز با یاری پروردگارش توانایی ندارد. پس هر که پندارد بر کاری که خدای بزرگ آن را نخواستہ توانایی دارد تحقیقا چنین پنداشته که اراده اش بر اراده خدا چیره گشته است ، ولی خدا از آنچه گویند فراتر است .

این را داشته باش ، و نیز در جای خود ثابت شده است که اجسام تحت نفوذ طبایع ، طبایع تحت نفوذ نفوس ، نفوس تحت نفوذ عقول و عقول تحت نفوذ کبریای آفریدگار نخستین که خدای یگانه قهار است قرار دارند.

و به وجهی دیگر: زمینی ها - به اذن خدا - تحت تاءثیر آسمانها، آسمانها در ذلت تسخیر ملکوت ، ملکوت در بند اسارت جبروت قرار دارند و جبروت مقهور فرمان حضرت جبار است ، اوست که بر کار خود غالب و بر سر بندگان خود قاهر است . پس در عالم وجود جز او مؤثر نیست ، و جز او کاره ای نه . زمین تماما در قبضه (قدرت) اوست و آسمانها به دست راست (قدرت) او در نور دیده اند، خورشید و ماه و ستارگان مسخر فرمان اویند و ((جنبنده ای نیست جز آنکه خداوند زمام و اختیار او را به دست دارد)). (۵۰۴)

دستههای همه به دست قدرت او زنجیر شده است ، که : والله خلقکم و ما تعملون : (۵۰۵) ((خداوند شما و آنچه را می کنید (می سازید) آفریده است.))

و پاهای آنان به پایبند مشیت او بند است ، که : هو الذی یسیرکم فی البر و البحر. (۵۰۶) ((اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد)).

و آرزوهاشان بریده مگر به حول و قوت او، که : و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله (۵۰۷) ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده : (۵۰۸) ((اگر خداوند به تو گزندی رساند، آن را برطرف سازنده ای نیست ، و اگر خیری برایت بخواهد، فضل او را رد کننده ای نباشد.)) (اگر خدا یاریتان دهد شما را غلبه کننده ای نباشد، و اگر دست از یاریتان بدارد پس کیست پس از او که یاریتان دهد؟)).

پس منزّه است آن که ملکوت همه چیز به دست اوست (۵۰۹)، و بلندپایه و مقدس است آن که ملک در دست اوست. (۵۱۰) فصل ۲۳. آنچه خدا می کند خیر بندگان است

بدان که خدای بزرگ با بندگان نمی کند مگر آنچه را که شایسته تر به حال بندگان است ، زیرا خدای سبحان به بندگان خود لطیف و مهربان بوده و توانا و حکیم است .

۱ - در ((توحید)) به اسناد خود روایت کرده است از پیامبر صلی الله علیه و آله ، از جبرئیل ، از خدای متعال که : هر که دوستی از دوستان مرا خوار دارد تحقیقا به جنگ من بیرون شده است . و در هیچ کاری که خود کننده آنم تردید ندارم آنچنان که در قبض روح مؤ من تردید دارم ، که او مرگ را ناخوش دارد و من نیز آزار او را، و حال آنکه گزیری از آن نیست . و هیچ بنده ای به مانند ادای آنچه بر او واجب داشته ام به من نزدیکی نجسته است ، و بنده ام پیوسته برایم نافله می گزارد تا آنجا که او را دوست می دارم ، و چون دوستش داشتم گوش و چشم و دست و پشتیبان او خواهم بود، اگر مرا بخواهد پاسخش دهم ، و اگر از من درخواست کند به او ببخشم .

از بندگان مؤ منم کس هست که آهنگ بابی از عبادتم کند و من او را از آن باز می دارم تا عجب و خودبینی در او وارد نشود و تبااهش سازد. و از بندگان مؤ منم کس هست که ایمانش جز با فقر و تهیدستی سامان نیابد و اگر بی نیازش سازم تبااهش کند. و از بندگان مؤ منم کس هست که ایمانش جز با غنا و بی نیازی سامان نیابد، و اگر تهیدستش سازم تبااهش کند. و از بندگان مؤ منم کس هست که ایمانش جز با بیماری سامان نیابد، و اگر جسم او را صحت بخشم تبااهش کند. و از بندگان مؤ منم کس هست که ایمانش جز با صحت سامان نیابد و اگر بیمارش کنم تبااهش کند. من بندگان خود را با علمی که به دلهاشان دارم تدبیر می کنم ، که من دانای آگاهم. (۵۱۱)

۲ - و با سند خود از آن حضرت که : بسا غبارآلود ژولیده موی ژنده پوشی که از درها برانندش ، ولی اگر خدای بزرگ را سوگند دهد سوگندش بپذیرد. (۵۱۲)

۳ - و با سند خود از مولایمان امام صادق از پدرش ، از جدش علیهم السلام که : روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه ای خندید که دندانهای مبارکش نمایان شد، سپس فرمود: از من نمی پرسید که از چه رو می خندی ؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: از مرد مسلمان در شگفتم که خداوند هیچ قضایی برای وی نمی سازد جز آنکه سرانجام به خیر اوست (۵۱۳).

۴ - و با سند خود از آن حضرت که : از جمله چیزهایی که خدای بزرگ به موسی علیه السلام وحی کرد این بود که : ای موسی ، آفریده ای از بنده مؤ من خود محبوبتر نیافریدم ، و جز این نیست که او را به آنچه به سود اوست گرفتار می سازم (و به آنچه به نفع اوست عافیت می بخشم) (۵۱۴)، و من به آنچه کار بنده ام بر آن سامان می گیرد دانانترم . پس باید بر بلا و گرفتاریم صبر کند، نعمتهایم را سپاس گزارد و به قضایم راضی باشد تا نام او را در زمره صدیقان نزد خود بنگارم ، و این زمانی است که به موجبات خشنودی من عمل کند و فرمان مرا اطاعت نماید. (۵۱۵)

۵ - و با سند خود از آن حضرت که : سوگند به آن که جدم صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت که خدای متعال هر آینه بنده را به اندازه مروت و جوانمردی روزی می دهد، و کمک هزینه به اندازه هزینه از آسمان فرود می آید، و صبر (هر کس) به قدر سختی بلاست. (۵۱۶)

و اخبار در این زمینه فراوان است .

باب هشتم : پاره ای از آثار رحمت و نشانه های عظمت خدا -جل ذکره -

فانظر الی آثار رحمۃ الله ...

(روم / ۵۰)

((پس به آثار رحمت خدا بنگر...))

فصل ۱. تقسیم بندی موجودات

بیشتر آنچه در این باب می آوریم برگرفته از سخن یکی از علماست (۵۱۷) همراه با تلخیص و توشیح به آیات قرآن و اخباری از خاندان عصمت علیهم السلام و سخنان چندی از دیگران .

بدان که : غیر از خدای بزرگ ، آنچه در عالم هستی وجود دارد کار و آفرینش خدای بزرگ است ، و هر ذره ای از ذرات از جوهر و عرض و صفت و موصوف ، همه و همه دارای عجایب و شگفتیهایی است که حکمت و قدرت و جلال و عظمت

خداوند بدان آشکار می گردد، و شمارش و آمار آنها ممکن نیست ، چرا که ((اگر دریا برای نگارش کلمات پروردگار مرکب شود، دریا پایان پذیرد پیش از آنکه کلمات پروردگار پایان گیرد))،(۵۱۸) بلکه صد یک آن را نیز نتواند شمار کرد.

گوییم : آفریدگان دو قسم اند: ۱ - قسمی که اصل آنها را نمی شناسیم . بنابراین اندیشه درباره آنها برای ما ممکن نیست . چه بسیار موجوداتی که ما نمی شناسیم ، چنانکه خدای بزرگ فرموده : سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون : (۵۱۹) ((منزه خدایی که جفتها را آفرید: از آنچه زمین می رویاند و از خودشان (انسانها) و از آنچه نمی دانند))، و: و نشئکم فی ما لا تعلمون (۵۲۰): ((و شما را در آنچه نمی دانید بیافرینیم)).

۲ - قسمی که اصل و اجمال آنها را می دانیم ولی جزئیات آنها را نمی شناسیم ، و برای ما امکان دارد که به تفصیل درباره آنها بیندیشیم تا شناخت و بینش ما به آفریدگار بزرگ آنها افزون شود. این قسم نیز تقسیم می شود به آنچه با چشم می بینیم و آنچه با چشم نمی بینیم . چیزهایی که با چشم نمی بینیم مانند فرشتگان و جن و شیطانها. و چیزهایی که با چشم احساس می شوند، آسمانهای هفتگانه و زمینها و موجودات میان آندو است . آسمانها با ستارگان و خورشید و ماه و حرکات و گردش خود در طلوع و غروبش ؛ و زمین با آنچه در آن است از کوهها، معدنها، نهرها، دریاها، حیوانات و گیاهان ؛ و آنچه میان آسمان و زمین قرار دارد یعنی جو که با ابرها، بارانها، برفها، رعد و برق ، صاعقه ها و نظایر آن و بادهای تند قابل ادراک است .

اینها همه اجناسی است که از آسمان و زمین و موجودات میان آندو مشاهده می شوند که هر جنسی به چند نوع ، هر نوعی به چند قسم و هر قسمی به چند صنف بخش می گردد که انشعابها و انقسام های این اصناف در اختلافهای صفات و شکل و معانی ظاهری و باطنی بی نهایت بوده و همه این موجودات میدان تاخت و تاز اندیشه و تدبر بر تحصیل شناخت و بینش است . از این روست که ذره ای در آسمانها و زمین از جماد و گیاه و حیوان و فلک و ستاره حرکتی ندارد جز آنکه محرک آن خداست و در حرکت آن یک ، دو، ده و هزار حکمت نهفته است ، که همگی گواه یگانگی خدا و دلیل جلال و کبریای وی و نشانه رهنمون به اویند، و در قرآن کریم تشویق به اندیشه در این آیات و نشانه ها وارد شده است ، مانند آیه :

الذین ... یتفکرون فی خلق السموات و الارض (۵۲۱) : ((آنانکه در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند)). و ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات (۵۲۲)...: ((همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رشد شب و روز نشانه هایی برای خردمندان وجود دارد)). و چنانکه از اول تا آخر قرآن در موارد بسیاری فرموده : و من آیاته ... و من آیاته ... ((از

نشانه های اوست ... از نشانه های اوست (...)). اکنون به پاره ای از آنها و چگونگی اندیشه در آن ، در چند فصل اشاره می نمایم .

فصل ۲. شگفتیهای وجود انسان

از نشانه های خدا انسان است که از نطفه آفریده شده . ای برادر، نخست در خود و بدنت که نزدیکترین چیز به خودت می باشد، بنگر، که در تو آنقدر شگفتیها دلیل بر عظمت خدا نهفته است که برای آشنایی با صد یک آن عمرها سپری می شود، و تو از آنها غافل . ای که ناآگاه از خود و نادان به خویشتنی ، چگونه شناخت غیر خود را طمع داری؟! حال آنکه خداوند در کتاب عزیز خود، تو را به تدبیر در خودت فرمان داده که : و فی انفسکم افلا تبصرون (۵۲۳) : ((و در خودتان (نشانه هایی است) پس چرا نمی بینید؟)).

و یادآور شده که از نطفه ای کثیف و آلوده آفریده شده ای : ((مرده باد انسان که چه ناسپاس است . از چه آفریدش ؟ از نطفه ای آفریدش سپس به اندازه پدیدش آورد. سپس راهش را آسان نمود. سپس میراندش و به گورش برد. سپس هرگاه که خواهد از گورش برانگیزد.)) (۵۲۴)

((آیا نطفه ای از منی که (در رحمی) ریخته می شود، نبود؟ سپس لخته ای خون شد، آن گاه آفریدش و با اندامی درست و موزونش برآورد.)) (۵۲۵)

((آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم ، آن گاه آن را در جایگاهی استوار و آرام نهادیم ؟)) (۵۲۶)

((آیا آدمی ندید که او را از نطفه ای آفریدیم ، که اکنون دشمنی آشکار است ؟)) (۵۲۷)

((همانا انسان را از خلاصه و چکیده ای از گل آفریدیم . سپس او را به صورت نطفه ای در جایگاهی استوار و آرام نهادیم . سپس نطفه را لخته ای خون ، و لخته خون را پاره ای گوشت ، و پاره گوشت را استخوانها کردیم ، و استخوانها را گوشت پوشاندیم ، سپس آفرینش دیگرش دادیم ، پس درخور تعظیم و تقدس است خدا که بهترین آفرینندگان است .)) (۵۲۸)

ساختمان نطفه

به نطفه بنگر، که قطره ای است کثیف و آلوده از آب و اگر ساعتی رها شود و هوا به آن برسد فاسد و گندیده می شود، چگونه پروردگارش که رب الارباب است آن را از صلب پدر و استخوانهای سینه مادر برکشیده ، چگونه میان مرد و زن جمع کرده و الفت و محبت در قلبشان افکنده ، چگونه آنها را با زنجیر دوستی و شهوت به گرد آمدن کنار یکدیگرشان کشیده ، چگونه با عمل آمیزش جنسی نطفه را از صلب مرد بیرون آورده ، چگونه خون حیض را از اعماق رگها جلب و در رحمها

جمع کرده ، سپس چگونه کودک را از نطفه آفریده و به آب حیض سیراب نموده و چگونه او را تغذیه و پرورش داده است ؟
و چگونه نطفه را که سفید و شفاف است به صورت لخته خونی سرخ در آورده و آن را به بهترین شکل برآورده ، به بهترین اندازه نظام داده ، به بهترین صورت تصویر نموده و اجزای همشکل را به اجزای مختلفی تقسیم نموده است ، و در همان رحمها استخوانها را محکم ساخته و شکل اعضایش را زیبا داشته ، آشکار و نهانش را زینت بخشیده ، رگهایش را مترتب ساخته و آنها را مجرای غذایی نهاده تا سبب بقای آن باشد، و آن را شنوا، بینا، دانا و گویا قرار داده و برای آن ستون فقرات قرار داده تا اساس بدن و حافظ آلات و ابزار غذای او باشد.

ساختمان سر

و چگونه سر را جامع همه حواس او ساخته ، چشم را گشوده و طبقه های آن را مترتب ساخته و شکل و رنگ و هیئت آن را زیبا آفریده ، سپس پلکهایی در اطراف آن نهاده تا آن را پوشانده و حفظ نموده و صیقلی بخشیده و خار و خاشاک را از آن دور بدارد. سپس در مقداری از آن به اندازه یک عدس ، صورت آسمان با همه گستردگی و ابعاد و اقطار دور و درازش را آشکار نموده و او بدان می نگرد.

گوش را شکافته و چیزهایی را که موجب حفظ شنوایی آن بوده و حشرات را از آن دور بدارد، در آن به ودیعت نهاده ، و دور آن را لاله قرار داده تا صدا را جمع و به صاحبش برساند و صدای پای حشرات را احساس کند. در آن راههای پیچ و خم دار نهاده تا وقتی حشره ای در خواب قصد آن کند صدای حرکت آن حشره بیشتر و راه ورود آن نیز دراز شود تا صاحبش از خواب بیدار گردد.

بینی را از وسط چهره برآورده و شکل آن را زیبا آفریده ، دو سوراخ آن را گشوده و حس بویایی را در آن نهاده تا با بوییدن بوها، به خوراک و غذاهای خود راه برد و با سوراخهای بینی بوی هوا را استنشاق کند تا غذای دلش فراهم شود و حرارت باطنش خنکی پذیرد.

دهان را گشوده و زبان در آن نهاده که گویا و بیانگر و روشن کننده آنچه در دل اوست باشد. دهان را به وسیله دندانها زینت داده و آنها را ابزار آسیا و شکستن و بریدن ساخته ، پایه های آنها را محکم و سر آنها را تیز و رنگشان را زیبا و صف آنها را مرتب ساخته ، و به طوری که سر همه مساوی و با ترتیبی منظم قرار گرفته اند که گویا مرواریدهایی منظوم و به رشته کشیده اند.

لب ها را آفرید و رنگ و شکل آنها را زیبا و به گونه ای آفریده که بر دهان روی هم قرار گیرند، راه دهان را ببندند و حروف سخن به وسیله آنها تمام و کامل ادا شود. حنجره را آفریده و آن را برای بیرون آمدن اصوات آماده ساخته و زبان را آفریده و آن را برای ادای حرکات و تقطیع حروف توانا ساخته تا صدا را در مخرجهای مختلف بریده و بدان سبب حروف گوناگون پدید آید تا با کثرت آنها راه سخن گفتن گسترده گردد. از طرفی دیگر حنجره ها را از نظر تنگی و گشادی ، زبری و نرمی ، سختی و سستی جوهر، و بلندی و کوتاهی به اشکال گوناگون آفریده تا صداها بدان سبب مختلف شده و دو صدا شبیه یکدیگر نباشند، بلکه میان صداها فرقهایی آشکار است که شنونده به مجرد شنیدن صدا در تاریکی صاحب صدا را از دیگر مردم تشخیص می دهد. سپس سر را با موها و گونه ها زینت بخشیده ؛ چهره را با محاسن ، ابروان را با موی باریک و شکل کمانی و خمیده و چشمها را با مژگان آراسته است .

اعضای داخلی

سپس اعضای داخلی را آفریده و هر کدام را برای کاری مخصوص مسخر داشته است . معده را برای پختن غذا، کبد را جهت تبدیل غذا به خون و سپرز و کیسه صفرا و کلیه را به خدمت کبد گرفته است . خدمت طحال به کبد آن است که سودا را از آن جذب می کند و کیسه صفرا را و کلیه مواد آبی را، و مثانه با قبول آب از کلیه در خدمت آن است و سپس آن را از مجرای ادرار بیرون می کند، و رگها با رساندن خون به سایر بدن در خدمت کلیه اند.

اعضای ظاهری

سپس دستها را آفریده و آنها را کشیده تا به مفصلها برسند. کف دست را پهن ساخته و پنج انگشت برآورده و هر انگشتی را به سد بند تقسیم نموده ، چهار انگشت را یک سو و شست را در طرف دیگر قرار داده تا بتواند بر همه انگشتان بگردد. و اگر همه گذشتگان و آیندگان گرد می آمدند تا با اندیشه های دقیق خود صورت دیگری در شکل و قرار گرفتن انگشتان غیر شکلی که حال دارد از دوری شست و اختلاف در اندازه و ترتیب آنها در یک ردیف ، در نظر آورند نمی توانستند، زیرا با همین ترتیب است که دستها صلاحیت داد و ستد دارد، اگر بگشایدش طبقی می شود که هر چه خواست روی آن می نهد، اگر آن را مشت کند وسیله ای می شود برای زدن ، و اگر نیمه جمع کند ظرف آبخوری می گردد، و اگر دست را باز و انگشتان را بهم بچسباند وسیله سوراخ کردن و دریدن می گردد.

سپس بر سر انگشتان ناخن ها را آفرید تا هم زینت انگشتان باشد و هم تکیه گاهی از بیرون تا خم نشده و بریده نگردد، و نیز بتواند چیزهای ریزی را که به وسیله انگشتان نمی شود برداشت ، بردارد و بدنش را به وقت نیاز بخاراند. همین ناخن که

ناچیزترین اعضاست اگر آدمی نمی داشت و خارش در بدنش پدید می آمد آدمی عاجزترین و ناتوان ترین آفریدگان می بود و هیچ چیز نمی توانست برای خاراندن بدنش جای آن را بگیرد. نیز دست را به سوی قسمتی که می خارد هدایت کرده که بی آنکه نیازی به طلب داشته باشد، به طور خودکار حتی در حال خواب و غفلت بدان سو دراز می گردد.

همه اینها را در نطفه ای که در زهدان و در تاریکیهای سه گانه قرار دارد آفریده است ، و اگر پرده برداشته شود و دیده بدان افتد مشاهده می شود که نقشه و صورتگری به تدریج بر آن نطفه دست می دهد، در حالی که نه صورتگر دیده می شود و نه ابزار او! آیا تا به حال صورتگر کارسازی را دیده ای که با آنکه ابزارش به مصنوع نرسد و تماس حاصل نکند، در آن مصرف نماید؟! وه ، چه پاک و منزه است خدا، چه والامقام و آشکار دلیل است او!

فصل ۳. شگفتیهای رحمت خدا به انسان

سپس با توجه به کمال قدرت خدا به رحمت کاملش بنگر، که چون جنین بزرگ شود و زهدان برای آن تنگ آید، چگونه او را رهنمایی کرده تا واژگون و سر و ته شود و بجنبد و از آن جای تنگ بیرون آید و راه نفوذ و بیرون شدن بجوید، به گونه ای که گویا عاقل و بینا به نیازمندیهای خود است . و چون بیرون آید و به غذا نیاز پیدا کند، چگونه او را به مکیدن پستان ره نموده است . از سویی دیگر چون بدنش ضعیف است و تاب غذاهای سنگین را ندارد چگونه آفریدن شیر لطیف را برای او تدبیر فرموده و آن را از میان مواد زاید شکمبه و خون به صورتی صاف و گوارا بیرون کشیده است ! و چگونه پستانها را آفریده و شیر را در آنها جمع کرده و سر آنها را به اندازه دهان کودک برآورده ، سپس در سر آن سوراخ بسیار تنگی گشوده تا شیر یکدفعه خارج نشود و تنها پس از مکیدن تدریجا بیرون آید، زیرا کودک تاب خوردن همه آن را مگر اندک اندک ندارد. و چگونه کودک را به مکیدن راهنمایی کرده به طوری که به هنگام گرسنگی زیاد چنان می مکد که از آن سوراخ تنگ شیر فراوانی بیرون می آید.

سپس به مهر و رافت او بنگر، چگونه (اتمام) آفرینش انسان را به تمام شدن دو سال تاخیر انداخته ، زیرا در طول این دو سال جز شیر غذایی ندارد از این رو از داشتن دندان بی نیاز است ، و چون بزرگ شد دیگر شیر نرم و لطیف موافق (طبع) او نیست و به غذای سنگین نیازمند است ، و غذا نیز نیازمند جویدن و کوبیدن و آسیا کردن است ، از این رو دندانها را به وقت نیاز نه قبل و نه بعد از آن ، آفریده است ، وه ، چه منزه است خدا، چگونه این استخوانهای سخت را از میان لثه های نرم بیرون آورده است . سپس دل پدر و مادر را برای پرداختن به کارهای او مهربان ساخته به هنگامی که وی از پرداختن به امور خویش عاجز و ناتوان است .

سپس بنگر، چگونه قدرت و تمیز و عقل و هدایت را تدریجا روزی او نموده تا به حد بلوغ و تکامل رسیده بدین گونه که به حد نوجوانی، جوانی، پیری و کهنسالی می رسد و (در این مراحل) یا ناسپاس است یا سپاسگزار، فرمانبر است یا نافرمان، مؤمن است یا کافر، تا این فرمایش خدای متعال به مرحله صدق رسد که: هل ائتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا. انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا. انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا. (۵۲۹))

((آیا زمانی از روزگار بر انسان نگذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم، او را می آزماییم، از این رو او را شنوا و بینا قرار داده ایم. ما او را به راه (خود) هدایت کرده ام، حال یا سپاسگزار می شود یا ناسپاس.))

پس به لطف و کرم، سپس به قدرت و حکمت بنگر که شگفتیهای حضرت ربوبی تو را مبهوت نموده و دیدگانت را خیره می سازد. شگفتا، شگفتا از کسی که چون خطی زیبا یا نقشه قشنگی را بر روی دیواری می بیند و به نظرش زیبا جلوه می کند تمام هم خود را در اندیشیدن در مورد خطاط و نقاش آن به کار می گیرد که چگونه این خط و نقشه را کشیده و چگونه بر آن توانا بوده، و پیوسته آن را بزرگ می دارد و می گوید: چقدر ماهر بوده! چه صنعتی زیبا برآورده! چه توان نیکویی داشته است! ولی به این همه شگفتیها در خود و غیر خود می نگرد و از سازنده و تصویرگر آن غافل بوده، عظمت وی او را به دهشت نمی اندازد و جلال و حکمتش او را به حیرت وانی دارد.

اینها همه گوشه ای از شگفتیهای بدن توست که رسیدن به تمام جوانب آن ممکن نیست، و اینها نزدیکترین میدان اندیشه و روشترین شاهد عظمت آفریدگار توست و اگر بخواهیم به بیان نیمی از شگفتیها و نشانه هایی که در هر یک از اعضای تو وجود دارد پردازیم عمرها سپری خواهد شد، و حال آنکه آنچه به ادراک حواس در نیاید از قبیل روح و حالات درونی و صفات انسانی، بیشتر و بزرگتر است و در آینده به خواست خدا به پاره ای از آنها اشاره خواهیم داشت.

بسی والا و مقدس است ((خدایی که هر چه آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل سرگرفت. سپس نسل او را از خلاصه و چکیده آبی پست و ناچیز قرار داد. سپس به او انتظام بخشید و از روح خود در او دمید و برای شما (انسانها) گوش و چشمها و دلها قرار داد، ولی اندک شکر می گزارید.)) (۵۳۰)

فصل ۴. آفرینش انسان از زبان حدیث

در ((کافی)) به سند صحیح از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: هرگاه خدا بخواهد نطفه ای را از افرادی که در صلب آدم از آن ها پیمان گرفته بیافریند یا آنچه را که درباره او در نظر دارد بیافریند و در زهدان قرار دهد، مرد را تحریک به جماع کند و به زهدان پیام رساند (۵۳۱) که دهانه خود را بگشا تا آفریده ای و قضای نافذ و قدر من در تو وارد

شود. زهدان دهانه خود را بگشاید و نطفه به زهدان رسد، پس چهل روز در آن به سر می برد سپس تا چهل روز به صورت خون لخته در می آید، سپس تا چهل روز دیگر به صورت پاره گوشتی می شود (سپس به صورت گوشت می شود)(۵۳۲)، سپس رگهایی به هم پیوسته در آن راه می یابد.

سپس خداوند دو فرشته آفریننده را که آنچه او خواهد در زهدانها می آفرینند برمی انگیزد که با فشار از راه دهان زن به شکم او وارد شده و به زهدان می رسند و در آنجا روح قدیمی که به پشت مردان و زهدان زنان منتقل شده قرار دارد، پس آن دو فرشته روح حیات و بقا را در آن می دمند و برای او گوش و چشم و راه برآمدن تمام اعضا و جوارح و اعضای درونی را به اذن خدای متعال باز کنند. سپس خداوند به آن دو فرشته وحی کند: قضا و قدر و فرمان نافذ مرا بر او بنویسید و در آنچه می نویسید بدا (تغییر نظر) را برای من شرط کنید.

فرشتگان گویند: پروردگارا، چه بنویسیم؟ خداوند به آنها وحی کند: سر بردارید و به سر مادرش بنگرید. آنها سر بر می دارند و می بینند که لوحی به پیشانی مادرش خورده است، در آن بنگرند و شکل و شمایل و اجل و عهد او را که نگون بخت باشد یا نیکوبخت و تمام شؤ و نش را در آن لوح ببینند. یکی از آندو بر دیگری املا می کند پس آنچه را که در لوح است می نویسند و بدا را در نوشته خود شرط می کنند، سپس نوشته را مهر کرده و میان دو چشمش (بر پیشانی او) می نهند، سپس او را در شکم مادرش سرپا می دارند.

و بسا باشد که سرکشی کند و سرنگون گردد، و این سرکشی جز در هر آدم سرکش و نافرمانی نیست. چون زمان بیرون شدن فرزند - تام الخلقه باشد یا ناقص الخلقه - فرا رسد خداوند به زهدان پیام دهد: دهانه خود را بگشا تا آفریده ام به سوی زمینم بیرون شود. پس خداوند فرشته ای را که زاجر نام دارد به سوی او برمی انگیزد که بر او بانگ زند و او را براند، فرزند از آن هراسان شده و واژگون شود به طوری که پاهایش بالای سر و سرش در زیر شکمش قرار گیرد تا بدین وسیله خداوند بیرون شدن را بر زن و فرزند هر دو آسان سازد. اگر همان جا بماند آن فرشته بانگی دیگر زند و فشاری آورد که کودک از آن هراسان شده و بر روی زمین افتد در حالی که از همان بانگ و نهیب فرشته گریان است. (۵۳۳)

فصل ۵. شگفتیهای روح انسان

از دیگر نشانه های خدا نفس و حقیقت توست. باری دیگر به خود نظر افکن خواهی دید که تو این بدن محسوس نیستی، بلکه تو را حقیقت دیگری غیر از این است که از عالم ملکوت می باشد، و در حقیقت تو همان حقیقت هستی نه این بدن.

پس خود را بشناس تا پروردگارت را بشناسی که : من عرف نفسه فقد عرف ربه (۵۳۴): ((هر که خود را شناخت تحقیقا پروردگار خود را شناخته است)). و اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه : (۵۳۵) ((شناساترین شما به خویشتن شناساترین شما به پروردگار خویش است)).

پس بدان که خدای سبحان در پوستین تو جاندار دیگری را از عالم غیب آفریده که در حقیقت اوست که می شنود، می بیند، می بوید، می چشد، لمس می کند، می گیرد و می دهد و راه می رود، و از این رو چنین کارهایی را انجام می دهی هر چند این قوا و حواس بدنی تو از کار افتاده باشد چنانکه در حال خواب و بیهوشی و مستی چنین است . پس تو این آلات و قوای ادراکی را بدون نیاز (به بدن) در ذات خود داری ، جز اینکه اینها در عالم حس و ظاهر ثابت نیستند. و این مشاعر ظاهری به منزله سایه های آنهایند و نیز این بدن ظاهری به منزله قشر و غلاف و قالب آن بدن می باشد و حیات همه اینها بدان حقیقت وابسته است و جاندار و زنده بالذات اوست ، و این آیه : ثم انشأنا خلقا آخر (۵۳۶): ((سپس او را آفرینش دیگری دادیم)) بدان اشاره دارد.

و درباره آدم علیه السلام فرموده : و نفخت فيه من روحي (۵۳۷): ((و از روح خود در او دمیدم)). و این که خدا روح را به خود نسبت داده ، بر شرافت روح دلالت داده ، بر شرافت روح دلالت دارد و اینکه روح از عالم اجرام و جسمانیت عاری است . خداوند فرموده : يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك (۵۳۸): ((ای نفس آرامش یافته به سوی پروردگارت بازگرد))، که بازگشت دلالت بر وجود سابقه دارد.

و فرموده : ((و آنان را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند در حالی که به آنچه خدا به آنان داده مسرورند)). (۵۳۹) و این بدان دلیل است که آن حقیقت پس از مرگ باقی می باشد زیرا مرگ را بدان راهی نیست .

شیخ طبرسی در ((احتجاج)) (۵۴۰) از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : ((روح به سنگینی و سبکی توصیف نشود. روح جسم رقیقی است که قالب غلیظی در بر کرده است و آن به منزله باد است که در دم آهنگری دمیده می شود. وقتی در دم آهنگری می باد می کند، ولی نه ورود باد بر وزنش می افزاید و نه خروج باد از وزن آن می کاهشد. روح نیز چنین است که وزن و سنگینی ندارد.

گفته شد: آیا روح پس از بیرون آمدن از قالبش متلاشی می شود یا باقی می ماند؟

فرمود: بلکه تا وقتی که در صور دمیده شود باقی است ، آنگاه همه چیز تباه و فانی می شود، نه حسی می ماند نه محسوسی . سپس چیزها آنگونه که مدبر آنها آغازشان نموده بود باز خواهند گشت . و آن چهارصد سال است که آفریدگان در آن به فراموشی سپرده می شوند (هیچ خبری از آنها نیست) و این زمان میان نفخه اول و دوم قرار دارد.

و نیز فرمود: روح در جای خود می ماند، روح نیکوکار در روشنایی و فضای باز است و روح بدکار در تنگنا و تاریکی ، بدن هم به خاک تبدیل می شود...

و روایت است که فرمود: و بدن به سبب روح مورد امر و نهی و پاداش و کیفر قرار می گیرد، و روح که از بدن مفارقت نمود خدای سبحان بدن دیگری آنگونه که حکمتش اقتضا کند بدان می پوشاند.))

اینکه فرمود: ((روح که از بدن مفارقت نمود خدای سبحان بدن دیگری بدان می پوشاند.)) صراحت دارد بر اینکه روح ، مجرد از بدن و مستقل است و مراد از آن روح بخاری نیست . اما اینکه لفظ جسم بر آن اطلاق شده از این روست که نشاء ملکوت نیز از نظر صورت ، جسمانی است هر چند که از نظر معنا روحانی است ، و یا این حواس ادراک نمی گردد.

محمد بن حسن صفار در کتاب ((بصائر الدرجات)) با سند خود از آن حضرت روایت کرده است که : ((مثل مؤمن و بدنش مثل گوهری است که در یک صندوق قرار دارد، چون گوهر از آن بیرون آورده شود صندوق به کناری افتد و بدان توجهی نشود)).

و فرمود: ((ارواح آمیخته با بدن نیستند و داخل بدن نمی شوند، بلکه چون هاله ای اطراف بدن را فراگرفته اند.)) (۵۴۱)

از دیگر دلایل روشن بر تجرد روح آن است که بدن و اعضای انسان دائما در حال ذوب شدن و سیلان است ، زیرا حرارت غریزی و همچنین سایر اسباب چون بیماریهای گرم و مسهل ها دائما بدن را رو به تحلیل و کاهش سوق می دهند، در حالی که ذات انسان از آغاز کودکی باقی است ، پس انسان همان اوست و بستگی به بدنش ندارد. از همین جا ظاهر می شود که تشخیص این بدن - از آن جهت که بدن این روح و نفس است - به واسطه همین نفس است هر چند که ترکیبش مبدل شود. همچنین است تشخیص این اعضا مانند ((این دست)) و ((این انگشت))، زیرا همه اینها هویت خود را به تبع هویت نفس حفظ می کنند.

به همین معنا اشاره گردیده در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره این آیه : کَلِمَاتٍ نَضِجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا: (۵۴۲) ((هرگاه پوستهایشان بپزد (و بسوزد) ما پوستهای دیگری به آنان می دهیم ...)) که سؤ ال شد: گناه پوستهای دیگر

چیست؟ فرمود: ((وای بر تو، اینها همانهاست که در عین اینکه غیر آنهاست . بفهم و غنیمت دان که برایت سودمند است.))

(۵۴۳)

از دیگر شواهد آن است که : تو با همه سرگرمیهایی که داری چون در نعمتها و بخششهای خدا بیندیشی یا آیه ای را که به مسائل الهی و احوال اخروی اشاره می کند بشنوی ، بنگر که چگونه پوستت می لرزد و موی بر بدنت راست می شود و در آن حال ترک بدن و قوا و هوا و هوس آن تو را آسان می شود؟! دست دادن این حالت به خاطر نوری است که از آن جنبه عالی در دل تو می افتد و نورش از جهت باطن بر ظاهر پوست تو منعکس می گردد درست برعکس موقعی که داخل از سوی خارج انفعال می پذیرد، پس باطن تو غیر از ظاهر توست .

همچنین وقتی در پی اخلاص نیت در تقرب به خدای سبحان باشی ، این کار به آسانی برایت دست نمی دهد مگر اینکه کاملا بکوشی ، بنابراین جوهر نطقی و ادراکی تو از عالم دیگری است که در این جسد به دست شهوت و خشم و صفات دیگر غریب و تنها افتاده است .

ادامه سخن درباره نفس ، به خواست خدا؛ در آینده خواهد آمد.

فصل ۶. شگفتیهای جهان

حال که در بدن و روح خود نگریسته و پاره ای از شگفتیهای آن ها را شناختی ، اینکه به زمینی که جایگاه توست بنگر، و نظری به نهرها، دریاها، کوهها، معدنها، گیاهان و حیوانات آن انداز و سپس از آنها به آسمانها و ملکوت اوج گیر.

زمین

از نشانه های خدای بزرگ آن است که زمین را بستر و گاهواره ساخته و برای آدمیان راههایی در آن نهاده و آن را رام نموده تا بر دوش آن را نرود. سپس اطراف آن را گسترده به گونه ای که آدمیان از رسیدن به همه جوانب آن عاجزند هر چند عمرهای دراز سپری کنند و بسیار به گردش پردازند،(۵۴۴) و آن را سنگین و بی حرکت قرار داده (۵۴۵) و کوهها را چون میخ در آن فرو برده تا از حرکت و اضطرابش باز دارد: الم نجعل الارض مهادا، و الجبال اوتادا(۵۴۶) : ((آیا زمین را گاهواره ، و کوهها را میخ(ی آن) نساختیم))؟

و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم : (۵۴۷) ((و در زمین کوههایی بزرگ افکند تا شما را نلرزاند.))

هذا خلق الله فارونى ماذا خلق الذين من دونه : (۵۴۸) ((این آفرینش خداست ، پس مرا بنماید که دیگران غیر خدا چه آفریده اند؟)) روی زمین جایگاه زندگان و درون آن جای مردگان است : الم نجعل الارض کفاتا، احیا و امواتا: (۵۴۹) ((آیا زمین را جایگاهی نساختیم ، برای زندگان و مردگان ؟))

مولایمان امام زین العابدین علیه السلام در تفسیر آیه الذی جعل لکم الارض فراشا: (۵۵۰) ((خدایی که زمین را بستر شما ساخت)) فرمود: ((خداوند زمین را ملایم طبع و سازگار با بدنهای شما قرار داد، نه بسیار گرم و سوزان ساخت تا شما را بسوزاند و نه بسیار سرد که شما را منجمد سازد، نه بسیار خوشبو که سر درد گیرید و نه بسیار بد بود که به رنج و زحمت افتید، نه بسیار نرم مثل آب که شما را غرق کند و نه بسیار سخت که در خانه سازی و ساختمانها و کندن گور مردگان برای شما ایجاد مشکل کند، ولی خدای بزرگ از متانت و استحکام چندان در آن نهاد که بتوانید از آن بهره مند شوید و بر روی آن قرار گیرید و بدنها و ساختمانهای شما بر روی آن قرار گیرد، و در آن چیزی نهاد تا برای خانه ها و گورهای شما و بسیاری از منافع شما منقاد و آماده باشد)). این حدیث را در ((توحید)) روایت کرده است. (۵۵۱)

در سخن امیر مؤمنان علیه السلام آمده است :

((پس منزّه است خدایی که زمین را پس از موج زدن آبهای ننگه داشت ، و پس از رطوبت اطرافش خشک و منجمد ساخت ، پس آن را گاهواره آفریدگانش نهاد و آن را برای ایشان چون بستری گسترد، بر بالای دریایی پر آب که راکد است و روان نیست و بر پای است و گردان نیست ، بادهای سخت آن را باز و پس برد، و ابرهای بارنده چون مشکش بجنابند.)) (۵۵۲)

((خدایی که آن را نگاه داشت بی آنکه بدن مشغول باشد، و بر جایش میخکوب ساخت بی آنکه بر جایی استوار باشد، بدون پایه ها برپایش داشت ، و بدون ستونها بالایش فراشت ، و از کژیها و خمیدن نگاهش داشت ، و از افتادن و شکافتن بازش داشت . میخهایش (کوهها) را استوار و سدهایش را گرداگردش برافراخت.)) (۵۵۳)

فصل ۷. کوهها، قله ها، گیاهان

ای برادر، آیا در نشانه های عظمت و آثار رحمت خدا در آفرینش کوههای استوار و قله های برافراشته نیک نیندیشیده ای که چگونه آبها را در زیر آنها به ودیعت نهاده ، از آن رو چشمه ها از زیر آنها می جوشد و آبشارها بر روی آن ها روان می شود! از سنگ خشک و خاک تیره آب رقیق ، صاف ، گوارا و زلال را بیرون آورد و زندگی هر موجود زنده ای (۵۵۴) را بدان سبب قرار داد، انواع درختان و گیاهان را از دانه ، انگور، نی ، زیتون ، خرما، انار، و میوه های بیشماری را به سبب آب از زمین بیرون آورده که در شکل ، مزه ، صفات و بو با هم فرق دارند و برخی را در مزه بر برخی دیگر برتری داده است در حالی که

همگی از یک آب سیراب می شوند و از یک زمین بیرون می آیند. اگر گویی: تفاوت اینها به دلیل تفاوت بذر و ریشه های آنهاست، گوییم: کی در یک هسته، درخت خرما با خوشه های رطب، و کجا در یک دانه هفت سنبل و هر سنبل دارای صد دانه نهفته است؟

سپس به بیابانها و دشتهای بنگر و ظاهر و باطن آنها را بکاو، خواهی دید خاکی همگون و یکدست بر آن گسترده است، ولی چون خداوند باران بر آن می فرستد می جنبد و برمی آید و جفتهای گوناگون از گیاهان شاداب و سرورانگیز می روید، به رنگهای مختلف و گیاهان همگون و ناهمگون، که هر کدام را مزه و بو و رنگ و شکلی مغایر با دیگری است. بنگر به فراوانی و تفاوت اصناف و کثرت شکلهای آنها و سپس به تفاوتی که در طبع گیاهان و کثرت منافع آنها نهفته است، و چگونه منافع شگفتی در گیاهان دارویی جای داده است.

یکی مواد خوراکی است و یکی موجب تقویت بدن، یکی زنده می کند و دیگری می کشد، یکی سردی می آورد و دیگری گرمی می زاید، یکی چون داخل معده شود صفرا را از اعماق رگها ریشه کن می کند و دیگری خود به صفرا تبدیل می شود، یکی بلغم و سودا را می زاید و دیگری به این دو تبدیل می شود. یکی خون را صاف می کند، یکی فرح انگیز است، یکی خواب آور است. یکی نیرو می دهد و یکی ضعف می آورد. و بالاخره هیچ برگی و ساقه ای از زمین نمی روید جز آنکه منافی در آن نهفته است که بشر را توان آگاهی بر کنه و حقیقت آن نیست و باغبان و کشاورز برای هر کدام نیازمند کار ویژه ای است، درخت خرما گردافشانی، درخت انگور هرس می گردد و زراعت علفهای هرزه از آن پاک و زدوده می شود؛ برخی با بذریاشی در زمین می رویند و برخی مانند قلمه ها نهالکاری و برخی پیوند زده می شوند.

سپس از آن رو که جرم سخت، غذایی نمی یابد که یکدفعه بدون تدریج صورت آن را به خود گیرد، بنگر که خداوند چگونه در درختان سخت از روی عنایت به آنها، مغزی را شبیه مغزی که در استخوان است قرار داده است. اما درختان سست پایی که آن جرم سخت را ندارند از داشتن چنین مغزی بر کنارند چرا که نیازی بدان ندارند. و گیاهانی که بناست حجم آنها بزرگ شود و قد آنها در مدت کوتاهی بلند گردد (مثلا مانند پیچک) نمی توانند سخت و محکم باشند، زیرا چیز سخت به ماده سرسخت و نیروی بالنده ای نیازمند است، و تصرف در امثال آن نیازمند زمانی دراز است (و به سرعت رشد نمی کنند).

اگر ما بخواهیم به ذکر احوال گیاهان و صفات و اختلاف اجناس و منافع و شگفتیهای آنها بپردازیم روزها در این توصیف سپری می شود، پس از هر جنسی بیان اندکی تو را کافی است تا تو را بر عظمت خدا و ظرافت کار و کمال عدل وجود او ره نماید.

پس منزّه است خدایی که از آسمان آبی فرستاد و بدان سبب هر نوع گیاهی سر برآورد، و از آن ساقه ای سبز و از آن دانه ای خوشه وار بیرون آوریم و نیز از جوانه های نخل خوشه هایی سر فروهشته پدید آوردیم و نیز بستانهایی از تاکها و زیتون و انار، همانند و ناهمانند، به میوه هایش آن گاه که بر می آیند و آن گاه که می رسند بنگرید که در آنها نشانه هاست برای آنان که ایمان می آورند. (۵۵۵) و در زمین قطعه هایی است که در کنار یکدیگر و باغهای انگور و کشتزارها و درختهای خرما که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب سیراب می شوند ولی در میوه بعضی را بر بعض دیگر برتری داده ایم ، هر آینه در اینها نشانه هایی است برای کسانی که عقل خود را به کار گیرند. (۵۵۶)

فصل ۸. معادن و مخازن زیرزمینی

آیا به نشانه های او در اصناف گوهرهایی که در زیر کوهها نهاده و معادنی که از زمین به بار می آیند نظر نیفکنده ای ؟ در زمین قطعاتی مختلف و مجاور یکدیگر وجود دارد، به کوهها بنگر، چگونه جواهر نفیسی از طلا و نقره و فیروزه و لعل و... از آنها بیرون آورده می شود که برخی چون طلا و مس و سرب و آهن قابلیت چکش خوری و نقش پذیری دارند، و برخی چون فیروزه و لعل چنین نیستند. و نیز چگونه خدای بزرگ مردم را به استخراج و بیرون آوردن آن ها و ساختن ظرفها و ابزار و پول و زیورآلات از آنها رهنمایی فرموده است !

سپس به معادن زیرزمینی بنگر چون نفت و گوگرد و قیر و... کمترین و ناچیزترین آنها نمک است که تنها برای خوشمزه کردن غذا بدان نیاز است و همین نمک به پایه ای است که اگر شهری از آن تهی باشد نابودی بدان روی خواهد آورد. پس به رحمت خدا بنگر که چگونه پاره ای از زمین ها را ذاتا شوره زار آفریده به گونه ای که آب صاف باران در آن جمع شده و به صورت نمک درمی آید که نمی توان یک مثقال از آن را به راحتی به دست آورد، تا مایه خوشمزگی غذای تو باشد و زندگی تو گوارا گردد.

آری ، هیچ جماد و حیوان و گیاهی نیست مگر آنکه حکمت بلکه حکمتهایی از این قبیل در آن نهفته است ، و هیچ کدام از آنها پوچ و بیهوده آفریده نشده بلکه همه آفریدگان از روی حق و درستی و چنانکه شاید و آن گونه که باید و شایسته جلال و کرم و لطف خداست آفریده شده اند، و از این رو فرموده است : و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما لا عبین . ما خلقناهما الا بالحق . (۵۵۷)

((و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آندو قرار دارد از روی بازی نیافریدیم . ما آندو را جز از روی حق و درستی نیافریده ایم

آیا نیندیشیده ای در نشانه های حکمت و آثار رحمت او در اصناف حیوانات و تقسیم آنها به پرندگان و روندگان ، و تقسیم روندگان به آنها که بر شکم می خزند و آنها که روی دو، چهار، ده و صد پا راه می روند، و در تفاوت صورت و شکل و خوی و طبیعت و منافع آن ها و در اینکه خدای بزرگ با کار دقیق و حکمت رسای خویش برای هر کدام آلات و قوایی برای انجام کارهای خاص و نیازهای مناسب آنها فراهم آورده است و در آنها شگفتیهایی به کار رفته که با توجه بدان هرگز در عظمت آفریننده و قدرت اندازه دهنده و حکمت صورتگر آنها تردیدی باقی نمی ماند و شمارش و دستیابی به همه آنها امکان پذیر نمی باشد.

چگونه بر همه آن شگفتیها دست توان یافت با اینکه اگر بخواهیم شگفتیهای یک پشه یا مورچه یا زنبور عسل یا عنکبوت را که از حیوانات کوچک در مورد ساختن خانه ، گردآوری خوراک ، انس و الفت با جفت ، ذخیره کردن توشه برای خود، مهارت در هندسه خانه و رهیابی به نیازمندیهای خود یادآور شویم هرگز نتوانیم .

می بینی که عنکبوت خانه خود را در لب جوی و رودخانه می سازد، بدین ترتیب که : نخست دو محلی را که میان آنها به اندازه یک ذراع یا کمتر فاصله باشد انتخاب می کند تا بتواند با تاری که از آب دهان خود می سازد میان آنها ارتباط برقرار کند، سپس آب دهان خود را که همان تار است روی یک طرف می ریزد تا بدان بچسبد. پس از آنجا به جانب دیگر می رود و آنجا را با تار خود محکم می بندد سپس برای بار دوم و سوم نیز همین محکم کاری را می کند و فاصله میان آندو را به تناسب هندسی به اندازه مناسب قرار می دهد. وقتی که محلهای گره این بند را محکم ساخت و تارها را به صورت پود مرتب ساخت مشغول به بافتن می شود، تار را با پود بهم می پیوندد و در جای برخورد آنها گره می زند و در تمام این موارد تناسب هندسی را در نظر می گیرد. این بافته را دام شکار پشه و مگس قرار می دهد و خود در زاویه ای در کمین می نشیند تا صیدی در دام افتد. چون صید به دام افتاد به گرفتن و خوردن آن می شتابد. اگر از این راه نتوانست به صید خود دست یابد، زاویه ای از دیوار را برای خود انتخاب می کند و با تار خود دو ضلع این زاویه را پیوند می دهد، سپس خود را به تار دیگری می آویزد و همین طور واژگون در فضا می ماند و منتظر است تا مگسی بپرد. همین که مگسی پرید خود را به سوی آن پرتاب می کند، او را گرفته و تار خود را محکم به پای آن می بندد و سپس به خوردن آن مشغول می شود.

هیچ حیوانی از کوچک و بزرگ نیست جز آنکه از این گونه عجایب بی شمار در او فراهم است .

آیا پنداری که یکی از این حیوانات کوچک این گونه کارها را از پیش خود آموخته باشد، یا خودش به خودی خود به وجود آمده ، یا آدمی آن را ساخته یا آموزش داده باشد، یا اینکه اصلاً راهنما و آموزگاری نداشته باشد؟ ((آیا از هیچ آفریده شده اند یا خود آفریننده اند))؟ (۵۵۸) آیا هیچ اهل بینشی در اینکه آن حیوان ، بیچاره و عاجز و ناتوان است تردید می کند؟ فیل با آن جثه بزرگ و نیروی آشکار، از تدبیر خود عاجز است چه رسد به این حیوان ضعیف ! آیا این حیوان کوچک با همه وجود خود و شکل و صورت و حرکت و هدایت و شگفتیهای ساختمان بدن خود گواه وجود آفریننده حکیم و خالق توانا و دانای خود نیست؟!

آری ، شخص بینا در این حیوان کوچک ، از عظمت آفریننده مدبر و جلال و قدرت و حکمت او چیزهایی مشاهده می کند که خردهای خالص و عقلها در آن حیران می مانند چه رسد به شگفتیهایی که در سایر حیوانات وجود دارد. شگفتیهای این باب نیز بی شمار است ، زیرا حیوانات و شکلها و خواها و طبیعتهای آنها بی اندازه اند. و علت عدم شگفت زدگی دلها از این عجایب ، مائونس بودن با آنها در اثر کثرت مشاهده آنهاست . آری اگر حیوان غریب و ناآشنایی را ببیند اگرچه کرمی باشد، شگفت زدگی او تجدید شده ، گوید: ((سبحان الله ، چه شگفت انگیز است))! با اینکه انسان خود از شگفت انگیزترین حیوانات است ولی هیچ گاه از خودش شگفت زده نمی شود، اما اگر به چهارپایانی که با آنها مائونس است بنگرد و به شکل و صورت آنها و منافع و فایده های آنها از پوست و پشم و کرک و موی آنها بنگرد که خداوند آنها را لباس آفریدگان خود و سرپناه آنان در سفر و حضر و ظرف آشامیدنی و خوراکشان و مایه حفظ و نگهداری اموالشان قرار داده و شیر و گوشت آنها را غذای ایشان نموده ، و از سوی دیگر برخی را به هنگام سواری مایه زینت و شکوه قرار داده و برخی را حامل بارهای سنگین و پیماینده بیابان و راههای خطرناک قرار داده که بارها را به شهرهای دوردست می برند و اگر نبودند خود انسانها جز با مشقت و سختی نمی توانستند آن بارها را به مقصد برسانند، در اینجا بیننده از حکمت آفریننده و صورتگر آنها بسیار به شگفت می آید، زیرا آفریدگار آنها را نیافریده جز با علمی که به همه منافع آنها احاطه داشته و پیش از آفرینش آنها بوده است .

در فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام آمده است :

((آفریدگان را آفرید، آفریدنی شگفت ، از جاندار و بی جان ، و آرام و جنبنده . پس گواهدانی آشکار بر صنعت لطیف و قدرت بزرگ خود گماشت چندان که عقلها سر تسلیم بدان فرود آوردند و بدو اعتراف کردند و فرمان او را سر نهادند. دلایل او بر یکتاییش در گوش ما طنین افکند، و همچنین دلایل آنچه از پرندگان گوناگون آفریده و در شکافهای زمین و رخنه دره ها و

فراز کوهها ساکن گردانیده است ، از پرندگان و حشراتی دارای بالهای گوناگون و هیئتهای مختلف که در لگام تسخیر (الهی) کار می کنند و با بالهای خود در راههای جو پهناور و فضای گشاده پر می زنند. پس از آنکه نبودند، در صورتهای ظاهر شگفت انگیز پدیدشان کرد و با استخوانهای محکم مفصلهایی (که با گوشت) سرپوشیده اند ترکیبشان نمود و به هم پیوست دسته ای را به جهت درستی اندام از بالا رفتن و سبک پریدن در آسمان بازداشت و به پرواز در نزدیکی زمین واگذاشت . با قدرت لطیف و صنعت دقیق خود در رنگهای گوناگون مرتب و دسته بندی نمود. برخی در قالب یک رنگ فرورفته اند و رنگی دیگر بدان رنگ یکپارچه آمیخته نیست . دسته ای دیگر در رنگی فرورفته اند که طوق گردن آنها به رنگ دیگری است . و از همه شگفت انگیزتر آفرینش طاووس است که آن را در استوارترین حال اعتدال به پا داشته و رنگهایش را در بهترین ترتیب مرتب ساخته است ...). (۵۵۹)

فصل ۱۰. شگفتیهای عالم حیوانات در نهج البلاغه

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

((و اگر در قدرت عظیم و نعمت بزرگ بیندیشند به راه بازگشته و از عذاب سوزان می هراسند، ولی دلها بیمار و چشمها معیوب است . آیا نمی نگرید به حیوانات کوچکی که آفریده ، چگونه محکم آفریده و استوار ترکیب نموده ، او را روزنه گوش و چشم بشکافته و برای او استخوان و پوست منظم ساخته است !؟

مورچه

به مورچه بنگرید در اندام ریز و لطافت ترکیبش که به راحتی در دید چشم نیاید و با فکر دوراندیش ادراک نشود، چگونه بر زمینش بجنبد و بر روزیش عاشقانه بجهد. دانه به لانه اش برد و آن را در جای خود نهد، در گرما برای سرما و در زمان ورود برای هنگام خروجش توشه فراهم می آورد، روزیش تضمین شده و بر وفق و تناسب خویش روزی داده می شود، خدای منان از آن غافل نمی ماند و پروردگار دیان محرومش نمی دارد، هر چند که در سنگ صاف خشک و سخت باشد. اگر در مجاری غذایی او از بالا تا پایین بیندیشی و در آنچه در اطراف شکم به منزله استخوانبندی دنده هاست فکر کنی ، و اگر در چشمش که در سرش قرار داده شده دقیق شوی و اگر دستگاه شنوایی او را بفهمی هر آینه غرق شگفتی و حیرت خواهی شد و از توصیف آن رنج فراوانی خواهی دید. پس بسی والا و برتر است خدایی که او را بر روی پاهایش فراداشته و روی ارکانش او را ساخته است ، در آفرینش آن آفریننده ای با او شرکت نداشته و در خلق آن هیچ قادری او را یاری نداده است .

و اگر راههای گوناگون اندیشه ات را بپیمایی تا به نهایت آن برسی ، تو را جز بر این دلالت نکند که آفریننده مورچه همان آفریدگار درخت تنومند خرماست ، به دلیل دقت و باریکی که در هر چیز به کار رفته و تفاوت ژرفی که در هر زنده ای وجود دارد. و درشت و کوچک و سنگین و سبک و نیرومند و ناتوان همه و همه در آفرینش خود برای او یکسانند و بر همین منوال است آسمان و هوا و بادها و آب .

پس به مهر و ماه ، گیاه و درخت ، آب و سنگ ، رفت و آمد شب و روز، جوشش این دریاها، فراوانی این کوهها و بلندی این قله ها و پراکندگی این لغتها و زبانهای گوناگون بنگر (که همه و همه دلایل روشن و نشانه های بارز بر علم و قدرت اویند).

پس وای بر کسی که وجود طراح و اندازه دهنده را انکار کند و تدبیر کننده را نادیده بگیرد. پنداشته اند که چون گیاهی هستند که زارع ندارند و شکلهای گوناگون آنان را سازنده ای نیست ، در حالی که در ادعای خود به دلیلی روشن تکیه ندارند و برای آنچه فراگرفته اند تحقیقی نکرده ام ، آیا ساختمانی بدون بانی و یا جنایتی بدون جانی وجود دارد؟

ملخ

و اگر خواهی درباره ملخ سخن بگویم ، که او را دو چشم سرخ رنگ آفرید و برای آن دو کاسه چشم تابان و روشن ساخته ، برایش گوش پنهان نهاده و دهان راست گشوده و حسی نیرومند قرار داده است ، و دو شاخک که با آنها می برد و دو چنگال که با آنها می گیرد. کشاورزان درباره کشت خود از آن بیم دارند و توان دور کردنش را ندارند هر چند همگی بر آن بتازند، تا آنکه ملخ با جهش های خود به کشتزار وارد شده و آنچه میل دارد از آن بهره مند می شود، ملخی که مجموع اندام او به اندازه ۳ دازه یک انگشت باریک هم نیست .

پس مقدس است خدایی که هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر سجده در برابر او فرود می آورد و گونه و چهره به خاک می سازد و به حالت تسلیم و ناتوانی سر فرمان به او می دارد و از بیم و هراس ، زمام خود بدو می سپارد. هر پرنده ای مسخر فرمان اوست ، و او تعداد پرها و نفس های آن را می داند، پاهای آن را بر تر و خشک محکم داشته و آذوقه اش را مقدر ساخته و اجناس مختلف آن را در حساب دارد. یکی کلاغ است و دیگری عقاب ، یکی کبوتر است و دیگری شترمرغ ، هر پرنده ای را به نام خوانده و روزیش را ضامن گشته است . ابرهای سنگین و باردار را آفریده ، باران تند آن را سرازیر ساخته و قسم های آن را به شمار آورده است ، پس زمین را پس از خشکی تر نموده و گیاهش را پس از خشکسالی بیرون آورده است . (۵۶۰)

فصل ۱۱. غریزه حیوانات در حفظ نسل

از عنایت و لطف خدای بزرگ آنکه: در غریزه حیوانات احساس دردها و رنجها و گرسنگی و تشنگی را نهاده است، تا آنها را بر حفظ اجساد خود از آفاتی که بر آن ها عارض می گردد برانگیزد، زیرا خود اجساد قدرت بر به دست آوردن منفعت و دفع ضرر ندارند، و اگر این غریزه وجود نداشت جانها به اجساد بی اهمیت بوده و آنها را پیش از فرارسیدن عمر و نزدیک شدن اجلهاشان به دست مهلکه ها می سپردند. و چون خداوند دانست که بقای آنها تا ابد نمی پاید، هر کدام را عمری طبیعی به بیشترین اندازه ممکن نهاد، سپس مرگ طبیعی خواه و ناخواه به سراغشان می آید.

و چون خداوند می دانست که هر روز تعداد بی شماری از آنها که تعدادش را جز خودش نمی داند در خشکی و دریا و دشت و کوه می میرند، از این رو به مقتضای حکمت خویش جثه های مردار آنها را غذای زنده هایشان و ماده بقای آنها قرار داده تا چیزی از آنچه آفریده بی سود و فایده تلف نشود و در این کار زنده ها را سود است ولی مرده ها را زیانی نیست. این یکی از حکمتهایی است که در خوردن برخی حیوانات برخی دیگر را وجود دارد.

و از دیگر وجوه حکمت آنکه: اگر زنده ها مرده ها را نمی خوردند این جثه ها باقی می ماند و با گذشت روزگاران آنقدر مردار فراهم می شد که روی زمین و قعر دریاها را پر می ساخت و آبها را فاسد و گندیده می نمود و همین موجب هلاکت زندگان می گردید. پس غرض اصلی از این خوردنها جلب منفعت و دفع ضرر است هر چند که در این راستا پاره ای را به هنگام سر بردن و کشتن و گرفتن دردها و رنجهایی می رسد، زیرا این ناراحتیها ذاتی نیست و بالعرض صورت می گیرد.

در مورد حیوانات خشکی به همین اندازه اکتفا می کنیم زیرا که دریایی است بی کرانه، چه شگفتیهای حکمت و عنایات خدای سبحان در آفریدگان خود بیش از آن است که اندیشه های ژرفناک بدان برسد و یا قریحه خردها بدان دست یابد و یا سخن توصیف کنندگان توصیف آن را انتظام بخشد.

فصل ۱۲. شگفتیهای دریاها

آیا ننگریستی به آثار عظمت خدای بزرگ و نشانه های او در آفرینش دریاها و ژرف که اطراف زمین را در بر گرفته که همه آنها پاره ای از دریای سبز است که محیط به همه زمین است، تا آنجا که تمام خشکیهای نمایان زمین از بیابانها و دره ها و کوهها نسبت به مقدار آبها به منزله جزیره ای کوچک در دریایی بزرگ بوده و بقیه زمین با آب پوشیده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ((زمین در برابر دریا بمانند اسطبل در زمین است)). (۵۶۱)

حال نسبت یک اسطبل را در مقابل زمین در نظر آور و بدان که زمین در مقایسه با دریا نیز چنین است. و چون در گذشته شگفتیهای زمین و آنچه را در آن مورد گفته شده مشاهده کردی، اینک شگفتیهای دریا را بنگر، زیرا شگفتیهایی که در آن

وجود دارد از حیوان و جواهر چندین برابر شگفتیهایی است که در زمین مشاهده می کنی ، چنانکه وسعتش نیز چند برابر وسعت زمین است . و به خاطر بزرگی دریا حیوانات بزرگی در آن زندگی می کنند که پشت آنها در میان دریا چنان دیده می شود که گمان می رود جزیره ای در آنجا وجود دارد، و سواره ها روی آن پیاده شده و چون بر پشت آن آتش می افروزند آن حیوان احساس کرده و حرکت می کند تازه دانسته می شود که حیوان است نه جزیره !

و هیچ گروهی از اصناف خشکی از اسب و پرنده و گاو و انسان نیست مگر آنکه همانند آنها در دریا هست و علاوه در دریا اجناس دیگر هست که نظیر آن را کسی در خشکی سراغ ندارد و اوصاف آنها در چند مجلد جمع آوری شده و مردمی که به دریانوردی و جمع آوری شگفتیهایی آن همت گماشته اند به جمع آوری آنها پرداخته اند.

سپس بنگر که چگونه مروارید (۵۶۲) را آفریده و آن را در داخل صدف در زیر آب ، گرد و کروی ساخته است . و بنگر که چگونه از سنگهای سخت زیر آب مرجان را که رویدنی است به صورت درخت و از سنگ می روید، برآورده است . سپس درباره چیزهایی دیگر همچون عنبر و انواع نفایس دیگری بیندیش که دریا بیرون می افکند و از آن استخراج می گردد، چنانکه خدای بزرگ فرموده : و هو الذی سخر البحر لتاءكلوا منه لحما طريا و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها و تری الفلک مواخر فیه و لتبغوا من فضله و لعلکم تشکرون . (۵۶۳)

((و اوست که دریا را مسخر (شما) کرد تا گوشت تازه ای از آن بخورید و زیورآلاتی که می پوشید از آن بیرون آورید، و کشتی ها را در آن روان می بینی ، و تا از فضل و بخشش او به دست آورید و شاید سپاس گزارید)).
و من آیاته الجوار فی البحر کالاعلام ، ان یشا یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور.
(۵۶۴)

((و از نشانه های او کشتی هایی است که چون کوهها در دریا روانند. اگر خواهد باد را ساکن کند تا آن کشتی ها بر پشت آب دریا بی حرکت بمانند؛ در این کار نشانه هایی است برای هر صبر پیشه سپاسگزار.))

به شگفتیهایی که در کشتی ها به کار رفته بنگر که چگونه خدای بزرگ آنها را بر روی آب نگاه داشته و تاجران و طالبان مال را در آن سیر می دهد و کشتی را مسخر آنان نموده تا بارهای سنگین آنان را جابجا کند، سپس باد را فرستاده تا آن را به جلو راند، و نیز موارد بادها و جا و زمان آنها را به ناخدایان شناسانده است . آری بیان کوتاه شگفتیهایی صنعت الهی در دریا در چندین کتاب نگنجد و قابل جمع آوری کلی نیست .

از تمام اینها شگفت تر چیزی است که از هر پیدایی آشکارتر است و آن کیفیت و ساختار قطره آب است که جسمی است رقیق ، لطیف ، روان ، شفاف و به هم پیوسته که گویا یک چیز است که به لطیف ترین وجه ترکیب یافته و به راحتی قابل تقطیع است به گونه ای که گویا از هم جدا بوده ، و مسخر برای تصرف و قابل پیوند و گسستگی است . زندگی هر چیز زنده ای که روی زمین قرار دارد از حیوان و گیاه به آن بسته است به طوری که اگر بنده به جرعه ای از آن نیاز پیدا کند و آن را از او دریغ دارند حاضر است تمام گنجینه های دنیا را اگر از آن او باشد در راه بدست آوردن آن ببخشد. و پس از آنکه نوشید اگر از دفع و بیرون دادن آن مانعی پیش آید حاضر است همه آن اموال را در راه بیرون دادن آن بخشش نماید.

فصل ۱۳. شگفتیهای هوا و ابر

هوا

آیا به هوای لطیف نمی نگری که میان گودی آسمان و سطح برآمده زمین محبوس است ، جسم آن به هنگام وزش باد به وسیله حس لامسه ادراک می شود ولی شخص آن به عینیت دیده نمی شود و مجموع آن به شکل دریای واحدی درآمده است و پرندگان در فضای آسمان با بالهای خود در هوا شناورند چنانکه حیوانات دریایی در آب . خدای متعال فرموده : اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر. (۵۶۵) ((و آیا به پرندگان بر فراز سر خود نمی نگرند که بال گشاده و پر زنان در پروازند، که جز خدای رحمن آنها را نگه نمی دارد؟ همانا او به همه چیز بیناست ((.

و : الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون . (۵۶۶)

((آیا به پرندگان نگاه نکردند که در فضای آسمان مسخرند و جز خداوند آنها را نگه نمی دارد؟ همانا در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان دارند)).

آیا نمی بینی که اطراف هوا و امواج به هنگام وزش باد چگونه مانند جنبش امواج دریا به جنبش می آید؟ و چون خداوند هوا را حرکت داده و به صورت بادی وزنده در می آورد، اگر خواهد آن را مژده ای می سازد برای بارش باران رحمت چنانکه فرموده : و ارسلنا الریاح لواقع (۵۶۷) و ((بادها را تلقیح کننده فرستادیم))، که با حرکت آن روح هوا به حیوانات و گیاهان رسیده آماده رشد و نمو می گردند. و اگر خواهد آن را عذابی بر آفریدگان نافرمان خود می کند چنانکه فرموده : انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر. تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر: (۵۶۸) ((ما بادی تند را در روزی نحس دامنه دار بر آنان فرستادیم ، که مردم را از جا برمی کند گویا تنه های درختان خرمایی بودند که از بیخ برکنده باشند)).

سپس به لطافت هوا بنگر و آن گاه به سختی و قوت آن زمانی که بخواهند آن را در آب فرو برند، بادکنک پر بادی را بین یک مرد نیرومند خود را روی آن می اندازد و فشار می دهد تا آن را در آب فروبرد و نمی تواند ولی آهن سخت و توپر را چون روی آب می گذاری خود به خود در آن فرو می رود. بنگر که هوا با همه لطافتی که دارد چگونه با نیروی خود از فرو رفتن در آب خودداری می کند! و روی همین حکمت است که خدای بزرگ کشتی را روی آب نگاه می دارد، و نیز هر چیز تو خالی که هوا داخل آن باشد در آب فرو نمی رود، زیرا هوا (از طرفی) از فرورفتن در آب خودداری می کند و (از طرفی) از سطح داخلی کشتی جدا نمی شود، از این رو کشتی سنگین با همه قدرت و صلابت خود در هوای لطیف معلق می ماند همچون کسی که در چاه افتاده و به دامن مردی قوی آویخته و بدین سبب به ته چاه نمی افتد. کشتی نیز از طرف گودی خود به دامن چسبیده تا بتواند از افتادن و فرورفتن در آب خودداری کند. پس منزله است خدایی که چیز مرکب سنگین را بر هوایی لطیف آویخته آن هم بدون رابطه ای که مشاهده کنی و بدون گرهی که بدان زده باشند.

ابر و رعد و برق و باران و شهاب آسمانی

سپس به شگفتیهای جو و چیزهایی که در آن پدیدار می آید بنگر از ابرها، رعد و برق ها، باران و برف، شهابها و آتشیهای آسمانی، که این شگفتیهایی است که میان آسمان و زمین پدید می آید و قرآن کریم به جملگی آنها در آیه شریفه اشاره نموده که: «و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لابعین (۵۶۹)» ((و آسمان و زمین و آنچه را که میان آندوست به بازی نیافریدیم)). و به تفصیل و شرح هر کدام از آنها در آیات چندی اشاره فرموده است، از جمله آن ها که فرموده: «و السحاب المسخر بین السماء و الارض (۵۷۰)» ((و در ابر که میان آسمان و زمین داشته شده (نشانه هایی از وجود و قدرت خداوند است))) و نیز مواردی که به بیان رعد و برق و ابر و باران پرداخته است. حال اگر بهره ای از این جمله نداری، آیا باران را به دو چشم خویش نمی بینی و رعد را با دو گوش خود نمی شنوی؟ البته حیوانات نیز در این نوع شناخت با تو شریکند. پس از پستی عالم حیوانات به سوی عالم بالا اعلی برآ، چرا که چشم ظاهر گشودی و ظاهر اینها دیدی، پس چشم ظاهر بر هم نه و با دیده باطن بنگر تا شگفتیهای باطن و اسرار غریب آنها را ببینی. که این نیز بابی است که اندیشه کردن در آن به طول می انجامد و راه طمع برای دستیابی به همه جوانب آن بسته است.

درباره ابر فشرده تیره بیندیش که می بینی چگونه در فضای صاف بدون کدورت فراهم می آید و چگونه خدای بزرگ هرگاه و هر زمان خواهد آن را می آفریند. این ابر با همه رخاوت و سستی ای که دارد آبستن به آب سنگین است و آن را در جو آسمان نگاه می دارد تا خداوند اذن فرستادن آب و تقطیع قطره ها را صادر کند، تا هر قطره ای به همان اندازه و همان

شکلی که خدای بزرگ خواسته در آید. از این رو می بینی که ابر آب را بر زمین می پاشد و آن را به صورت قطره هایی فرومی فرستد به گونه ای که هیچ قطره ای به دیگری نمی رسد و هیچ کدام با دیگری برخورد و پیوند پیدا نمی کنند، بلکه هر کدام در همان راهی که برایش ترسیم شده فرود آمده و از آن راه تجاوز نمی نماید، و پس و پیشی صورت نمی گیرد تا در نهایت قطره قطره به زمین می رسد.

حال اگر همه اولین و آخرین جمع شوند تا یک قطره از آن را بسازند یا تعداد قطرات بارانی را که در یک شهر یا یک آبادی فرود می آید بشمارند حساب جن و انس از این کار ناتوان است و جز خدایی که آنها را ایجاد نموده تعداد آن ها را کسی نمی داند.

شگفتی دیگر آنکه : هر قطره ای برای جزئی از زمین و حیوان خاصی از پرنده و وحشی و کرم خاکی معین شده ، که با خط الهی که به چشم ظاهر در نیاید بر آن قطره نوشته شده : این روزی فلان کرمی است که در ناحیه فلان کوه قرار دارد که باید در فلان وقت هنگامی که وی تشنه است به آن برسد.

از این گذشته ، در یخ سفت و محکم که از آب لطیف بسته می شود و برفها چون پنبه زده شده از آسمان فرو می ریزد شگفتیهای بیشمار دیگری وجود دارد که همه آنها فضل و بخششی از سوی خداوند جبار توانا و آفریده هایی از آفریننده قاهر است که احدی را با او در این زمینه شرکت و مدخلیتی نیست ، بلکه آفریده مؤ من او را تنها تضرع و فروتنی در برابر جلال و عظمت اوست و کوردلان منکر را جز جهل به چگونگی آن و تیر گمان در مورد سبب و علت آن افکندن کار دیگری نمی باشد. پس منزّه خدایی که رعد زبان تسبیح به حمد او گشاید و فرشتگان از بیم او تسبیح گویند.

فصل ۱۴. شگفتیهای آسمان

آیا سر به آسمان بر نمی داری و در آن و آرایش آن به زیور ستارگان نمی نگری و در تعداد بیشمار ستارگان و رنگهای گوناگون و شکلهایی که با گردهمایی آنها تشکیل یافته و در گردش و طلوع و غروبشان اندیشه نمی کنی ، به ویژه در مهر و ماه که خدای سبحان آندو را پرتو و نور ساخته و آن را که بزرگتر است چراغی درخشان قرار داده و آن را رئیس آسمان و نوردهنده قرار داده که با حضور و غیبت خود روز و شب را پدید می آورد و با رفت و بازگشت خویش به فرمان خدای سبحان و از سر اطاعت او فصلهای چهارگانه را می سازد، همان که چشم و چراغ دنیا و رهنمای راه آخرت است ، و افزونی آن بر سایر ستارگان تنها به حجم و نزدیکی آن نیست ، بلکه به شدت و قوت آن است ، زیرا حجم مجموع ستارگانی که در شب

خودنمایی می کنند بی اندازه از خورشید بزرگتر است ولی نور و تابش خورشید را ندارند. پس منزه خدایی که آن را تصویر کرد و نور بخشید و در مدار عشق جمال خویش به گردش در آورد.

آیا جمال آفریدگار را در آن پنج ستاره سرگردان (مشتري ، زهره ، زحل ، مریخ ، عطارد) نمی اندیشی که در قرآن مجید از آنها به : ((ستارگانی که می روند و باز می گردند، ستارگانی که می روند و پنهان می شوند)) (۵۷۱) یاد شده و بالاترین آنها ((طارق)) نامیده شده : ((تو چه می دانی که طارق چیست ؟ ستاره ای است درخشنده)) (۵۷۲)

سپس در اختلاف محل طلوع و غروبشان و حرکت خستگی ناپذیر آنها بیندیش که پیوسته و بدون کمترین سستی در حرکت اند و هیچ گونه تغییری در سیر خود نمی یابند بلکه همگی در منزلهایی ترتیب یافته و به اندازه ای معین بدون کم و زیاد در جریانند تا آن گاه که خدای بزرگ آنها را همچون کاغذ در پیچید (و بساط خلقت بر هم ریزد) چنانکه فرموده : ((خورشید و ماه به حساب معینی برقرارند)) (۵۷۳) و ((خورشید به سوی قرارگاه خود در جریان است . این است اندازه گیری خداوند عزیز دانا. و ماه را منزلهایی معین کرده ایم تا آنکه بسان شاخه خشکیده درخت خرما (به صورت هلال مانند) درآید. نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی گیرد، و هر کدام در مداری شناورند)) (۵۷۴)

به این دو کره نورانی و عنایت لطیف وجود و رحمت خدا که در آندو به کار رفته بنگر، زیرا که خورشید با آنکه در مدت یکسال در فلک خود سیر می کند هر روزی طلوع و غروبی خاص خود دارد که به تسخیر آفریننده اش صورت می گیرد. و اگر طلوع و غروب آن نبود شب و روز تفاوت نداشت و وقتها دانسته نمی شد و همیشه یک تاریکی ممتد یا نور همیشگی فراگیر می شد و در نتیجه یا با سوزندگی آن مواد کاینات فاسد می شد و یا با سرمای بیش از حد تباه می شد و در وحشتی سخت و شبی تاریک که از آن دهشت انگیزتر وجود ندارد باقی می ماند، هرگز حیوانات را محلی برای سکونت نمی بود و وقت کار و تلاش از وقت استراحت تمایز نمی یافت .

((بگو: مرا گویند که اگر خداوند شب را برای همیشه تا روز قیامت بر سر شما بدارد، جز خدا کدام معبودی است که برای شما نور آورد؟ آیا باز هم نمی شنوید؟ بگو: مرا بگویند که اگر خداوند روز را برای همیشه تا روز قیامت بر سر شما بدارد، جز خدا کدام معبودی است که شب را برای شما آورد تا در آن آرام گیرید؟ آیا باز هم نمی بینید؟ و از رحمت اوست که شب و روز را برای شما پدید آورد تا در شب بیارمید و (در روز) در پی فضل (و روزی نهاده) او روید و شاید که سپاس گزارید.)) (۵۷۵)

پس بنگر که چگونه شب را پوشش شما ساخت و روز را جهت کار و تلاش زندگی . و بنگر که شب را در روز و روز را در شب فرو میبرد و فزونی و کاستی را به ترتیب ویژه ای بر هر دو وارد می سازد. گردش خورشید را از وسط آسمان کمی مایل

می دارد تا بدین سبب زمانهای گوناگون پدید آید و فصول اربعه که نظام کون و فساد بر آن استوار است و مزاج سرزمینهای مختلف بدان سبب سامان می یابد حاصل گردد. وقتی مسیر آن از وسط آسمان به سوی پایین منحرف می شود هوا سرد شده و فصل زمستان فرا می رسد، و هرگاه در وسط آسمان جای گرفت گرما سخت می شود، و هرگاه میان این دو نقطه واقع شد زمان معتدل می گردد و فصل بهار و پاییز پدید می آید.

البته شگفتیهای آسمان به اندازه ای است که امید شمار صد یک هر کدام از اجزای آن هم برای ما فراهم نیست و این بیانات نوعی تنبه است برای یافتن راه تفکر. به طور خلاصه معتقد باش که هیچ ستاره ای نیست جز آنکه خدای متعال را در آفرینش، مقدار، شکل، رنگ، جایگاه آن در آسمان، قرب و بعدش نسبت به وسط آسمان و قرب و بعدش نسبت به دیگر ستارگانی که در اطراف آنند، حکمتهای بسیار است، و به همین قیاس در اندام خویش، زیرا که در هر جزئی از آن حکمت بلکه حکمتهای بسیاری نهفته است، و البته امر آسمان بزرگتر و آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها گران تر است ولی بیشتر مردم نمی دانند.

((آیا آفرینش شما سخت تر است یا آسمان که بنایش کرده؟ سقف آن را بالا برده و منظم استوار ساخته! شبش را فراگیر نموده و روزش را برآورده. و زمین را از آن پس گسترده است)). (۵۷۶)

بلکه عالم زمین را با عالم آسمان قیاس نیست نه در بزرگی جسم و نه در کثرت معانی؛ تفاوتی را که از نظر کثرت معانی میان آندو وجود دارد از راه قیاس میان آندو از نظر بزرگی در نظر گیر، با آنکه بزرگی و گستردگی زمین به گونه ای است که هیچ بشری نمی تواند اطراف آن را دور زند، (۵۷۷) و ستاره شناسان اتفاق دارند بر اینکه خورشید یکصد و شصت و اندی برابر زمین است، و نیز در اخبار مطالبی بر بزرگی آن وجود دارد. این ستارگانی که می بینی کوچکترین آنها هشت برابر زمین و بزرگترین آنها نزدیک به صد و بیست برابر زمین می باشد و از همین رقم می توان ارتفاع و دوری آنها را شناخت و به خاطر بزرگی آنهاست که کوچک به نظر می آیند و از همین رو خدای متعال به دوری آنها اشاره نموده و فرموده: ((سقف آن را بالا برده و منظم و استوار ساخته.)) و در اخبار آمده است که: ((میان هر آسمان تا آسمان دیگر پانصد سال راه فاصله است)). (۵۷۸)

حال که این اندازه یک ستاره نسبت به زمین است، به کثرت ستارگان و خود آسمان که این ستارگان در آن نصب شده اند و به بزرگی آنها بنگر، و نیز به سرعت حرکت آنها بنگر که به حدی است که حرکت آنها را احساس نمی کنی چه رسد به آنکه سرعت آنها را دریابی، ولی شک نداری که فلک در یک لحظه به اندازه عرض یک ستاره سیر می کند، زیرا زمان (که از

حرکت فلک تولید می شود) از طلوع نخستین جزء یک ستاره تا کامل شدن آن در حرکت است ، و چون آن ستاره صد و اندی برابر زمین است بنابراین فلک در آن لحظه صد برابر زمین دور زده است ، و همین گونه پیوسته دور می زند و تو از آن غافل . بنگر که چگونه جبرئیل علیه السلام از سرعت حرکت آن تعبیر کرده آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید آیا زوال خورشید شده است ؟ گفت : نه ، آری . پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چگونه گفتی ، نه ، آری ؟ گفت : از هنگامی که گفتم نه تا هنگامی که گفتم آری ، خورشید مسیر پانصد سال راه را طی کرد.(۵۷۹)

پس به حجم بزرگ و حرکت تیز و سبک آن بنگر و آن گاه قدرت آفریننده حکیم را تماشا کن که چگونه صورت آن را با همه پهناوریش در حدقه کوچک چشم جای داده به گونه ای که بر روی زمین می نشینی و چشم بدان سو می گشایی و همه آن را می بینی . آری این آسمان با عظمت و ستارگان فراوان آن را ننگر بلکه به آفریننده آن بنگر که چگونه آن را آفریده و بدون ستون قابل رؤیت و بدون آویخته شدن به بالای خود، معلق در فضا نگه داشته است !

پس همه عالم مانند یک خانه است و آسمان سقف آن خانه . شگفتا که چون وارد خانه ثروتمندی می شوی و می بینی که آن را رنگ آمیزی و طلاکاری نموده ، تعجب می کنی و هیچ گاه تعجب تو قطع نمی شود و پیوسته آن را بازگو می کنی و در طول عمر خود زیباییهای آن را توصیف می کنی ، ولی با آنکه پیوسته به این خانه بزرگ الهی و زمین و سقف و هوا و شگفتیهای اسباب و وسائل و شگفتیهای حیوانات و نقشهای بدیع آن می نگری هیچ گاه تعجب نمی کنی و از آن دم نمی زنی و دل را متوجه آن نمی داری ، با آنکه این خانه از خانه آن ثروتمندی که دائم از آن سخن می گویی کوچکتر نیست ! بلکه آن خانه جزء بسیار کوچکی از زمین است که تازه خود زمین از کوچکترین اجزای این خانه بزرگ است ولی هیچ گاه بدان چشم نمی دوزی !

((آیا به آسمان بالای سر خود ننگریستند که چگونه آن را بنا کردیم و (با ستارگان) زینت بخشیدیم و هیچ رخنه و شکافی در آن نیست !! و زمین را بگستریدیم و کوههای سنگین در آن نهادیم و از هر نوع گیاه بهجت آفرینی در آن رویاندیم ، تا مایه بیش و پند و یاد کردی باشد برای هر بنده ای که (به سوی خدای خود) روی آورنده است)) .(۵۸۰)

((و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و آنان (منکران) از نشانه هایی که در آن هست رویگردانند)).(۵۸۱) ((و بالای سرتان هفت آسمان محکم و استوار ساختیم)) .(۵۸۲)، اشاره است به استحکام و محفوظ بودن آن از دگرگونی تا مدت عمر آن سرآید. و این برخلاف موجودات زمینی است که آن ها زود به زود دگرگون می شوند، و به همین دلیل خداوند مسأله آسمان و ستارگان را بزرگ داشته و در موارد چندی به آنها سوگند خورده است مانند: ((سوگند به آسمان دارای برجهها)) .(۵۸۳).

((سوگند به آسمان و ستاره طارق)) (۵۸۴)، ((سوگند به آسمان آراسته به ستارگان)) (۵۸۵)، ((سوگند به آسمان و آن که بنایش کرد)) (۵۸۶)، ((سوگند به خورشید و نورش ، ماه آن گاه که در پی آن درآید)) (۵۸۷)، ((سوگند به ستاره چون فرو شود)) (۵۸۸)، ((سوگند به ستارگانم بازگردنده ، آن روندگان پنهان شونده)) (۵۸۹)، ((سوگند به جایگاه ستارگان ، که آن - اگر بدانید - سوگند بزرگی است)) (۵۹۰) و آیاتی دیگر از این قبیل .

و روزی را بدان جا حواله کرده است : ((و روزی شما و آنچه شما را وعده دهند (از ثواب الهی و بهشت) در آسمان است)) (۵۹۱). و نیز آسمان را جایگاه عرش و مسکن فرشتگان خویش و محل صعود سخنان پاکیزه و کردار شایسته آفریدگان خود قرار داده ، و ستارگان آن را نشانه هایی ساخته تا مسافران سرگردان در نواحی مختلف زمین بدان راه یابند، سیاهی تیره شب تار نمی تواند از تابش نور آنها جلوگیری کند و پرده تاریک و سیاه آن نمی تواند درخشش نور ماه را در سراسر آسمان بازگرداند.

خداوند آن را با دست قدرت خویش نگاه داشته تا در شکافهای هوا نعلتد، و فرمانش داده تا سر به امر او فرود آورد، خورشیدش را نشانه روشن روزش قرار داد، و ماهش را نشانه از بین رونده شبش ساخت ، آندو را در مجرای خود جاری ساخت و مسیر آن ها را در جایهای مختلف سیر خود معین کرد تا به سبب آنها شب و روز از هم متمایز شوند و با مقدار حرکت آنها عدد سالها و سایر حسابها دانسته گردد.

آن گاه در فضای آن فلکی را معلق بداشت و زیورهای آن از ستارگان روشن و چراغهای درخشان کواکب را بدان آویخت ، و استراق سمع کنندگان (عالم بالا) را به تیر شهابهای نورانی آن براند، و آن را در تحت ذلت تسخیر به جریان انداخت به ثبات ستارگان ثوابت و حرکت سیاره ها و هبوط و صعود و نحس و سعود آنها، و همه در برابر او فرمانبردار و مقرر به ربوبیت و فرمانروایی اویند؛ آنان را فراخواند و همگی خواهان و سر به فرمان بدون هیچ اهمال و سستی عملا پاسخ دادند، آنجا که ((به آسمان و زمین گفت : خواه یا ناخواه بیایید، گفتند: خواهان و سر به فرمان آمدیم . پس آنها را در دو روز هفت آسمان بساخت و در هر آسمانی کار مربوط به آن را وحی کرد)). (۵۹۲)

((هفت آسمان و از زمین نیز همانند آن آفرید، فرمان الهی در میان آنها فرود می آید، تا بدانید که خداوند بر همه چیز

تواناست و علم خداوند به همه چیز احاطه دارد)). (۵۹۳)

((هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید. در آفرینش خدای رحمان هیچ تفاوت (اختلاف و بی نظمی) نمی بینی؛ پس بار دیگر دیده بگردان آیا هیچ شکافی (خلل و نقصی) می بینی؟ باز هم بارها دیده بگردان تا دیده ات خوار و فرومانده به سویت بازگردد (بی آنکه عیب و نقصی در آسمانها بیاید)). (۵۹۴)

پس منزّه است خدایی که پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و موجودات درون و میان آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است.

فصل ۱۵. عالم ملکوت

ای برادر، سپس اندیشه ات را در ملکوت به پرواز درآر، و چه دانی که ملکوت چیست؟! ملکوت چیزهایی است که از دیده ها نهان است چنانکه ملک چیزهایی است که در برابر دیده ها آشکار است. و آن عالم غیب و بقاست چنانکه این عالم عالم شهود و فناست. ((و این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم (تا نشانه های ما را ببیند) و تا از اهل یقین گردد)). (۵۹۵). ((آیا در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده ننگریستند و در اینکه شاید اجلشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن پس از این (قرآن) ایمان می آورند)). (۵۹۶)

پس ای برادر، در ملکوت بنگر، باشد که درهای آسمان بر تو گشوده شود و پاره ای از شگفتیهای عزت و جبروت الهی را ببینی و از تابش برق لاهوت پرتوی بر تو بتابد. ملکوت بر دو قسم است:

(۱) قسمی که هیچ ارتباطی با این عالم ندارد چه ارتباط حلولی و چه تدبیری، و آنها یا واسطه های جود و فیض خدای سبحان هستند مثل عقول و ارواح که در گذشته گفتیم، و یا غرق ذکر خداوندند مثل فرشتگان کربوبی و غیر آنها که در آینده به خواست خداوند از آنها سخن خواهیم گفت.

(۲) و قسمی که با تصرف و تدبیر و تحریک خود با این عالم مربوطند و به آنها روحانیات گویند. برخی از آنها مربوط به آسمانها هستند که ملکوت اعلی نام دارند، و برخی مربوط به زمینی ها هستند که ملکوت اسفل نامیده می شوند، و هر کدام را اجناس و طبقات بسیاری بر اساس تفاوت طبقات اجسام است، زیرا هیچ جسم آسمانی یا زمینی نیست مگر آنکه جوهری ملکوتی دارد، و در مورد انسان به آن اشاره کردیم و به خواست خداوند بقیه سخن را در مقصدهای کتاب خواهیم آورد. ((منزّه خدایی که ملکوت هر چیزی به دست اوست و همه به سوی او بازگردانیده می شوید)). (۵۹۷)

فصل ۱۶. عوالم دیگر (۵۹۸)

یکی از حکیمان گوید: ((در ورای این عالم ، آسمان و زمین و دریا و حیوان و گیاه و مردمی آسمانی وجود دارد و هر که در آن عالم هست آسمانی است و در آن جا چیز زمینی وجود ندارد، و روحانیانی که در آن عالمند با انسانهای آن عالم ملائمت و الفت دارند و از یکدیگر نمی رمند و هر کدام با رفیق خود هیچ نوع ضدیتی نداشته بلکه در کنار او احساس راحتی و آسایش می کند.))

محمد بن حسن صفار در کتاب ((بصائر الدرجات)) با سند خود از هشام جوالیقی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

((خدا را در پشت این دریا شهری است که وسعت آن مسیر حرکت چهل روز خورشید است ، در آن قومی زندگی می کنند که هرگز خدا را نافرمانی نکرده اند، و ابلیس را نمی شناسند و از آفرینش او اطلاعی ندارند، گاهی اوقات با آن ها دیدار می کنیم و آنها از مایحتاج خود از ما می پرسند، و طلب دعا می کنند و ما به آنان می آموزیم ، و از ما می پرسند که قائم ما کی ظهور می کند؟ دارای عبادت و سختکوشند. شهرشان درهایی دارد که در میان هر دو لنگه آن صد فرسخ فاصله است . ذکر تقدیس و کوششی سخت در بندگی دارند، اگر آنان را ببینید عمل خود را بسیار کوچک می شمارید. مردی از آنان یک ماه نماز می گزارد و سر از سجده بر نمی دارد، خوراکشان ذکر سبحان الله و لباسشان پرهیزکاری است ، چهره هاشان می درخشد، هرگاه یکی از ما را ببینند به نشان تبرک دست به او می کشند و نزد او گرد می آیند و غبار کفش او را برای تبرک برمی دارند. به هنگام نماز صدایی دارند سخت تر از صدای تندباد، در میان آنها گروهی است که تا زمانی که منتظر قائم ما هستند سلاح بر زمین نهاده اند، از خدا می خواهند که او را به آنان بنمایاند، و هر کدام هزار سال عمر می کنند.

چون به آنان بنگری خشوع و فروتنی و تقرب جویی به خدا را از آنان می بینی ، هرگاه به سراغ آنان نرویم آن را از خشم خدا پندارند، و پیوسته مراقب اوقاتی هستند که ما به آنان سر می زنیم ، هرگز خسته و درمانده نمی شوند، کتاب خدا را آن گونه که ما به آنان آموخته ایم تلاوت می کنند، و در میان آنچه به آنان آموخته ایم مطالبی است که اگر بر مردم خوانده شود به کفر و انکار آن برمی خیزند. هرگاه چیزی از قرآن بر آنان پیش آید که ندانند از ما می پرسند، و چون آنان را آگاه سازیم با شنیدن آن از ما دلهاشان باز شود و از خدا می خواهند که عمر ما را دراز کند و هیچ گاه ما را از دست ندهند، و می دانند که منتی که خداوند در مورد تعالیم ما بر آنها نهاده بسیار بزرگ است ، و به هنگام ظهور امام با او خروج می کنند و به وقت قیام ، سلاحداران آنها بر دیگران پیشی می گیرند و از خدا می خواهند که آنان را از یاوران دین خودش قرار دهد.

در میان آنها پیر و جوان هست ، وقتی یکی از جوانان با پیری برخورد می کند مانند بنده در برابر او می نشیند و جز به فرمان او بر نمی خیزد، آنها را راهی است که بدان سبب بهتر از همه کس منظور امام را درک می کنند و چون امام آنان را فرمانی دهد پیوسته به آن کار پردازند تا امام فرمان به کار دیگری دهد.

(نیروی آنها به حدی است که) اگر بر همه خلائق شرق و غرب بتازند در یک ساعت همه را قلع و قمع می کنند، شمشیرشان کند نمی شود، و شمشیر آنها از آهنی است غیر این آهن ، اگر یکی از آنان شمشیری به کسی زند او را از وسط دو نیم کند.

امام به کمک آنان با مردم هند و دیلم و کرد و ترک و روم و بربر و مردم مناطق میان جابرس تا جابلق - دو شهر در مشرق و مغرب - می جنگد، به اهل هر دین و مذهبی رسند او را به سوی خدا و اسلام و اقرار به محمد صلی الله علیه و آله فرا می خوانند، هرکس به اسلام اقرار نکند و مسلمان نشود او را می کشند تا آنکه میان شرق و غرب و پشت کوه احدی نماند جز آنکه اقرار (به اسلام) کند.))

و نیز به سند خود از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

((خدا را دو شهر است ، یکی در مشرق و دیگری در مغرب . دیواری از آهن دارند، و شهری هفتاد هزار هزار در زرین دارد، و در آن هفتاد هزار هزار زبان گوناگون است که هرکس به زبان خاص خود سخن می گوید، و من همه آن زبانها را می دانم ، و در آن دو شهر و میان آنها و بر آنها حجتی جز من و برادرم حسین وجود ندارد)).

و باز به سند خود از امام صادق ، از پدرش ، از امام سجاد، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت نموده که فرمود:

((خدا را در پس مغرب شهری است به نام جابلقا؛ در جابلقا هفتاد هزار امت زندگی می کنند که هر امتی به اندازه همین امت است ، و هرگز یک چشم به هم زدن خدا را نافرمانی نکرده اند، و کار و سختی جز نفرین بر اولی و دومی و بیزاری از آنها و دوستی با خاندان رسول خدا ندارند.))

و به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

((ورای این زمین شما زیرزمینی است سفید که روشنی آن از خودش است ، در آن خلقی زندگی می کنند که به پرستش خدا مشغولند و هیچ شرکی به خدا نمی آورند، و از فلانی و فلانی (اولی و دومی) بیزاری می جویند)).

و به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

((خداوند کوهی محیط به دنیا از زبرجد سبز - که سبزی آسمان نیز از سبزی آن کوه است - آفریده و در پشت آن خلقی آفریده که هیچ یک از چیزهایی را که بر مردم از نماز و زکات واجب نموده بر آنان واجب نساخته است ، و همگی دو مرد از این امت را لعن می کنند - و امام نام آن دو را برد)).

و با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

((در ورای این چشمه خورشید شما چهل چشمه خورشید دیگر هست که آفریدگان بسیاری در آنها زندگی می کنند، و در ورای این ماه شما نیز چهل ماه دیگر هست که آفریدگان بسیاری در آنها زندگی می کنند که اصلا نمی دانند که آیا خداوند آدم را آفریده یا نه ، و به آنها الهام شده که فلانی و فلانی را لعن کنند)).(۵۹۹)

و در کتاب ((کافی)) با سند خود از ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده :

((شبی در خدمت آن حضرت بودم که نگاهی به آسمان افکند و فرمود: ای اباحمزه ، این قبه پدرمان آدم علیه السلام است ، و خدای متعال را غیر آن سی و نه قبه دیگر هست و در آنها خلقی زندگی می کنند که یک چشم بر هم زدن خدا را نافرمانی نکرده اند.)) (۶۰۰)

و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه در کتاب ((خصال)) به سند خود از جابر بن یزید روایت کرده که گفت : از امام باقر علیه السلام درباره این آیه : ((مگر در آفرینش نخستین درمانده شدیم ؟ (نه) بلکه آنان درباره آفرینش جدید در شک و اشتباهند)) (۶۰۱) پرسیدم ، فرمود:

((ای جابر، تاویل این است که چون خدای بزرگ این آفریدگان و این عالم را فانی سازد و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، عالم دیگری را غیر این عالم از نو بنیاد کند و عالمی جدید از غیر مرد و زن بیافریند که او را عبادت کنند و به یگانگی بپرستند، و برای آنان زمینی غیر این زمین که آنان را بردارد، و آسمانی غیر از این آسمان که بر سر آنان افکند بیافریند. شاید فکر می کنی که خداوند تنها همین یک عالم را آفریده و فکر می کنی که خداوند بشری غیر شما نیافریده است ! چرا، خدای متعال به خودش سوگند که هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده که تو در آخر آن عوالم و آن آدمیان قرار گرفته ای.)) (۶۰۲)

و عامه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایات بسیاری قریب به همین مضامین را در این گونه موارد روات کرده اند.

یکی از اهل معرفت (پس از آنکه یکی از زمین ها را توصیف می کند) گوید: ((در هر نفسی ؟)) که خداوند در آن زمین آفریده عوالمی از موجودات هست که شب و روز بدون خستگی خدا را تسبیح می گویند، و از جمله آن عوالم عالمی را به شکل و

شمایل ما آفریده که هرگاه عارف آن را ببیند خود را در آن مشاهده می کند. و عبدالله ابن عباس در روایتی که از او نقل شده به همین مطلب اشاره نموده که گوید: ((این خانه کعبه یکی از چهارده خانه است ، و در هر یک از زمینهای هفتگانه آفریدگانی مثل ما زندگی می کنند، حتی در میان آنان ابن عباسی مثل من هست)).

این روایت نزد اهل کشف به صدق پیوسته است ، و هر چه در آن عوالم هست زنده و گویا و باقی است و فنا و دگرگونی نمی پذیرد. و عارفان هرگاه به آن عوالم درآیند با ارواح خود در می آیند نه با اجسام خود، جسمهای خود را در این زمین دنیا وا نمی نهند و مجرد می روند. و در آن زمین شهرهای بی شماری است ، برخی از آنها شهرهای نور نامیده می شوند که جز عارفان برجسته و برگزیده به آنها در نمی آیند. و هر حدیث و آیه ای که به ما رسید و عقل آنها را تاءویل کرد و از ظاهر خود منصرف ساخت آنها را به همین صورت ظاهرشان در آن زمین یافتیم ؛ و هر جسدی که موجودات روحانی از جن و ملک درمی آیند و هر صورتی که انسان خود را در آن می بیند از جسد آن زمین است)). (۶۰۳)

و غزالی در مقاله سی و یکم از کتاب ((سرالعالمین)) (۶۰۴) گوید:

((رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مغرب ما زمین سفیدی در پشت کوه قاف هست که خورشید چهل سال یکبار هم آن را نمی پیماید. گفتند: ای رسول خدا، آیا در آن آفریدگانی هم زندگی می کنند؟ فرمود: آری ، در آن قوم مؤ منی هستند که یک چشم برهم زدن خدا را نافرمانی نمی کنند، نه آدم را می شناسد و نه ابلیس را، میان آنها فرشتگانی هستند که شریعت ما را به آنان می آموزند، و میان آنان داوری می کنند و کتاب عزیز (قرآن) را به آنان درس می گویند. گفتند: ای رسول خدا، برای ما از این عجایب بیشتر بگو. فرمود: دوستی داشتم از زنان مؤ منه جن که سالها از من غایب بود. از او پرسیدم : کجا بودی ؟ گفت : نزد خواهرم در پشت زمین سفیدی که در مسافت درازی در پشت کوه قاف قرار دارد بودم . گفتم : آیا آنان مؤ من اند؟ گفت : آری ، کتاب تو را بر آنان خواندم و همه به آن ایمان آوردند. گفتم : آیا خورشید در این شهرها بالا می آید؟ گفت : آری .

اما داستان زعیم بن بلعام که بسیار عجیب است ، زیرا وی خواست ببیند که رود نیل از کجا سرچشمه می گیرد، از این رو به راه افتاد و پیوسته می رفت تا به خضر علیه السلام رسید، خضر به او گفت : به جاهایی وارد می شوی ، و نشانه های آنها را نیز به او داد. وی به کوهی رسید که قبه ای از یاقوت بر روی چهارستون برپا بود و نیل از زیر آن بیرون می آمد، و در آن میوه هایی بود تغییرناپذیر. وی می گوید: به بالای کوه رفتم و در پشت آن باغها و قصرها و سراها و عالمی بزرگ دیدم ، من

در آن وقت پیرمردی سپید مو بودم . بادی بر من وزید که مویم را سیاه کرد و جوانیم را بازگرداند، و از آن قصرها مرا صدا زدند که : ای زعیم نزد ما بیا، ای زعیم نزد ما بیا، نزد ما بیا که اینجا سرای پرهیزکاران است . اما خضر مرا گرفت و از رفتن بازداشت ...

آری ، این است راز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: هفت رودخانه از بهشت سرچشمه می گیرد: جیحون ،

سیحون ، دجله ، فرات ، نیل ، چشمه مالیرون و چشمه سلوان در (بیت) المقدس .(۶۰۵)

و عجب تر از این ، حدیث بلوقیا و عفان است ، و داستان آنها دراز است و اشاره ای بدان کافی است : سفر آنان به آنجا رسید که به مکان سلیمان پیامبر علیه السلام رسیدند، بلوقیا پیش رفت تا انگشتی را از انگشت وی بیرون آورد، اما اژدهایی که موکل به آن حضرت بود در او دمید و او را سوزاند. عفان با شیشه ای بر او زد و زنده اش کرد، و او برای بار دوم و سوم دست دراز کرد و سوخت و عفان او را زنده کرد، بار چهارم که دست دراز کرد سوخت و هلاک گردید. عفان از آنجا بیرون آمد و گفت : شیطان شیطان را هلاک نمود.

اژدها او را صدا زد و گفت : نزدیک بیا و انگشت را بیرون آر، که این انگشتی در دست هیچ کس قرار نمی گیرد جز در دست محمد (صلی الله علیه و آله) هنگامی که برانگیخته شود، و به او بگو: ساکنان عالم بالا درباره تو بر پیامبران اختلاف کردند پس خداوند تو را بر پیامبران برگزید. عفان گفت : من پیش رفتم و انگشتی را از انگشت سلیمان بیرون آوردم و آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گرفت و به علی علیه السلام داد و حضرتش آن را در انگشت کرد، و پرندگان و پریان و مردم حاضر شدند و دیدند و گواه گشتند... چون به نماز ظهر ایستادند جبرئیل به صورت سائلی در میان صفها گشت ، و در هنگام رکوع پشت سر علی علیه السلام ایستاد و سؤال کرد: علی علیه السلام با دست اشاره کرد و انگشتی به سوی سائل پر زد. فرشتگان از دیدن این صحنه با تعجب فریاد برداشتند، و جبرئیل تهنیت گویان آمد و می گفت : شما خاندانی هستید که خداوند بر شما نعمت بخشیده ، خاندانی که خداوند هرگونه پلیدی را از شما برده و شما را پاک و پاکیزه ساخته است .

پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به علی علیه السلام خبر داد، علی علیه السلام گفت : ما را با نعمت زایل و ملک

ناپایدار و دنیایی که در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است چکار؟! (پایان سخن غزالی) (۶۰۶)

امثال این گونه حکایات و داستانهای عجیب و غریب بیش از حد شمار است ، به ویژه از امام معصوم ما علیه السلام و خصوصا از مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام مانند حدیث غمامه (ابر) و غیر آن ؛ و حدیث شهرها و مملکت صاحب الامر

علیه السلام و فرزندان آن حضرت مشهور است .

فصل ۱۷. سخنی در پایان این فصلها

بدان که اگر ما عمرهایی دراز صرف کنیم نمی توانیم آنچه را که خداوند بزرگ دانش آن را به ما عطا فرموده بیان داریم ، با آنکه آنچه ما می دانیم نسبت به آنچه اولیا و عالمان می دانند، و آنچه آنان می دانند نسبت به آنچه پیامبران می دانند و آنچه پیامبران می دانند نسبت به آنچه فرشتگان مقرب مانند جبرئیل و اسرافیل و غیر آنان - صلوات الله علیهم - می دانند بسیار اندک است ، تازه همه دانشهای پیامبران و فرشتگان و جن و انس نسبت به علم خدای سبحان متعال اصلا شایسته نام دانش نیست بلکه بهتر است دهشت و تحیر نامیده شود. منزه خدایی که آنچه خواست به بندگانش آموخت ، سپس همه آنان را مخاطب ساخته فرمود: و ما اوتیتهم من العلم الا قليلا: (۶۰۷) ((و شما را از دانش نداده اند جز اندکی)).

آنچه گذشت بیان جمله مواردی است که اندیشه متفکران می تواند در این زمینه در فضای آفرینش الهی به پرواز درآید. و در آن سخنی از تفکر در ذات خداوند نیست ، ولی اندیشه درباره خلق ناگزیر به شناخت خالق و عظمت و جلال و قدرت او می انجامد، و هر چه بیشتر به عجایب آفرینش خدا آشنا شوی شناخت از جلال و عظمت او بیشتر خواهد شد، درست مانند آنکه عالمی را که به جهت معرفتی که به علم او داری بزرگ می شماری پیوسته به مطالعه غرایب تصنیف یا شعر او می پردازی و از این راه به معرفت بیشتری از او دست می یابی ، و به همان اندازه توقیر و تعظیم و احترامت به او افزون می گردد، حتی هر یک از کلمات او و هر بیتی از اشعار او بر موقعیت او در دل تو می افزاید و موجب عظمت او در قلب تو می شود. همین گونه در آفرینش خدا و تصنیف و تالیف او - که هر چه هست آفریده و تصنیف اوست - بنگر؛ و البته اندیشه و تفکر در آن ها هیچ گاه پایان نمی پذیرد و هر بنده ای به اندازه روزی خود از آن بهره مند می شود.(۶۰۸)

پاک خدایا که آفریننده آسمانها و زمین هستی ، چه بزرگ است آنچه از آفریده های تو که می بینیم ، و چه کوچک است عظمت آنها در جنب قدرت تو! و چه هول انگیز است آنچه از ملکوت تو که مشاهده می کنیم ، و چه ناچیز است آن ها در برابر آنچه از سلطنت تو که از نظر ما پنهان است ! و چه فراوان است نعمتهای تو در دنیا، و چه کوچک است آن همه نعمت در برابر نعمت آخرت !

پایان سخن در خداشناسی ، و سپاس خدای یگانه را.

مقصد دوم : شناخت فرشتگان

عباد مکرمون لا یسبقونه و هم بامرہ یعملون ، یسبحون اللیل و النهار لا یفترون . (انبیا / ۲۶)

یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون . (نحل / ۵۰)

فرشتگان بندگانی گرامی اند که در سخن بر خدا پیشی نگیرند و به فرمان او کار می کنند. شب و روز تسبیح خدا گویند و خسته نشوند. از پروردگار خود که بر فراز آنهاست بیم دارند و آنچه فرمان یابند انجام می دهند.

باب اول : فرشتگان مقرب

لن یتنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون . (نساء / ۱۷۲)

((هرگز نه مسیح از اینکه بنده خدا باشد خوددار بود و نه فرشتگان مقرب)).

فصل ۱. فرشتگان کرویbian مهیمون

برخی از فرشتگان مقرب ، کرویbian مهیمون (واله و سرگشته) اند که غرق در دریاهای احدیت و سرگشته عظمت پروردگار جهانیان ، و با وجد و سرور در جلال اول اولین ، و شیفته و شیدای یاد نعمتهای خدا و خاکسار جبروت و کبریای الهی اند که از روی شیفتگی و شیدایی در جمال حق ابدی و سرمدی ، هرگز به ذات خویش که منور به منور حق است توجهی ندارند چه رسد به دیگران ، و گویا در این حدیث به آنها اشارت رفته است که : ((خدای را فرشتگانی است که نمی دانند خداوند آدم و فرزندان او را آفریده است)).

محمد بن صفار با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : ((فرشتگان کرویbian گروهی از شیعیان ما از نخستین آفریدگانند، خداوند آنان را در پس عرش قرار داده ، اگر نور یکی از آنان بر تمام زمینیان پخش شود همه را کافی است)). سپس فرمود: ((چون موسی علیه السلام از پروردگار خود آن درخواست را نمود (دیدن خداوند)، خداوند یکی از فرشتگان کرویbian را فرمود تا خود را به آن کوه بنمود، پس آن را پاره پاره ساخت)). (۶۰۹)

مؤلف : نیز خردمندان میان این دو حدیث منافاتی نیست هر چند که مراد از حدیث اول را فرشتگان کرویbian بدانیم ، زیرا شیعه بودن موقوف حدیث اول را فرشتگان کرویbian بدانیم ، زیرا شیعه بودن موقوف به دانستن آفرینش آدم و فرزندان او نیست ، چنانکه در تفسیری که به خواست خدا در آینده از شیعه خواهیم داشت آشکار خواهد شد.

فصل ۲. فرشتگان عقلی

گروه دیگر از فرشتگان مقرب عقلی اند، که خدای بزرگ آنها را واسطه های جود و رحمت و حجابهای جلال و عظمت خویش قرار داده است . این فرشتگان مبادی و غایات سلسله موجودات و منتهی و نهایت شوق جانهایند. در گذشته به وجود

آنها اشاره داشتیم و یاد کردیم که آن ها نخستین آفریده های خدایند و آنان را به اعتبارات مختلف نامهای چندی است ، و آنان را دو جهت وحدت و کثرت است ، و کثرت آنان در برابر کثرت نوعی آفریده هاست . چنانکه از مولایمان زین العابدین علیه السلام برای ما روایت شده که : ((در عرش تمثال همه آنچه خدا آفریده است وجود دارد)) (۶۱۰) و این حدیث تاویل این آیه است که : ((هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه هایش نزد ماست)) . (۶۱۱)

و گویا در حدیث معراج به ایشان رفته است آنجا که گفته شده : ((خدای عزیز و جبار، هودجی از نور که چهل نوع از انواع نور در آن بود بر حضرتش فرو فرستاد که در گرد عرش خدا حلقه زده بودند و چشم بینندگان را می پوشانیدند. یکی زرد بود که زردی به خاطر آن زرد شده . دیگری سرخ بود که سرخی به خاطر آن سرخ شده . دیگری سفید بود که سفیدی به خاطر آن سفید شده ، و باقی نورها، به تعداد انواع و الوان دیگر بود)) . (۶۱۲)

و همچنین است آنچه از یکی از حکما نقل کردیم که : ((در ورای این عالم ، آسمان و زمین دیگری است ...)). و به سبب ترکیب جهات و مشارکت و مناسبت آنها و هیئتهای نوری و اشعه عقلی آنها چون محبت و لذت ، عزت و ذلت ، قهر و قهرپذیری ، بی نیازی و نیاز و سایر حالات و هیئتها، خدای سبحان از آنها اموری را در این عالم ، مناسب آنها آفریده است از ترتیبهای شگفت و نسبتهای لطیف و نظم بدیع در آسمانها و زمین و اجسام و توابع آنها که در آسمان و زمین وجود دارد. و نیز در عالم نفوس از عجایب روحانی و غرایب جسمانی از قبیل احوال قوای آنها و چگونگی تعلق آنها به بدنها و... چنانکه در حدیث معراج بدان اشاره شده است که : ((و زردی به خاطر آن زرد شده ...)) و امثال آن . خوب بفهم .

فصل ۳. اوصاف فرشتگان مقرب

از آن رو که فرشتگان مقرب را حجاب نیست - زیرا که از پوششها به دورند - هم ذات خودشان بر خودشان آشکار و قابل ادراک است و هم ذات برخی برای برخی دیگر، و ظهور موجودات دیگر به سبب آنهاست . پس فرشتگان مقرب انوار مجرد و شعاعهای الهی و انوار قاهره اند، و همه زنده ، دراک و عالم اند، و عالیشان عالم قدرت است . فرشته مافوق بر فرشته پایین تر از خود قهر و اشراق و احاطه دارد، و پایین تر عشق و اراده و محبت به مافوق خود داشته و او را مشاهده تواند کرد بی آنکه به آن احاطه داشته باشد زیرا مقهور مافوق خود است ، و خداوند از همه سو بر آن ها احاطه و بر همه بندگان قهر و غلبه دارد. تمام این گروه از فرشتگان بهجت و سرور به ذات خدا دارند و نیز به ذات خود ولی نه نظر به خودشان بلکه نظر به اینکه خود را مسرور و مبتهج به ذات خدا می بینند، زیرا خود را به خدا شناخته اند، پس لذتشان هم به ذات خدای سبحان است ، اما لذتشان به خود از آن جهت است که خود را بنده و چاکر گوش به فرمان او می بینند، و این لذت به لذت به ذات

خدا برمی گردد. پس پیوسته به مطالعه آن جمال مشغولند و لحظه ای به خود چشم خود را بنده و چاکر گوش به فرمان او می بینند، و این لذت به لذت به ذات خدا برمی گردد. پس پیوسته به مطالعه آن جمال مشغولند و لحظه ای به خود چشم نمی دارند چرا که فانی در ذات محبوب اول گشته اند و میان آنان و حبیبشان هیچ فرق و جدایی وجود ندارد. - این سخن یکی از محققان است .

باب دوم : فرشتگان مدبر

فالمدبرات امرا

(نازعات / ۵)

((سوگند به کارگزاران فرمان)).

فصل ۱. کثرت فرشتگان

فرشتگان مدبر، موجوداتی روحانی اند مربوط به عالم اجسام ، که به تناسب کثرت و گوناگونی طبقات اجسام آسمانی و زمینی ، دارای اجناس و انواع و طبقات مختلفی می باشند. نسبت این فرشتگان به نفس کلی یعنی ((لوح)) مانند نسبت سایر عقول و ارواح به عقل اول یعنی ((قلم)) است ، و در سخنان پیامبران گذشته علیهم السلام بدیشان اشارت رفته که فرموده اند: ((هر چیزی فرشته ای ویژه دارد)).

و از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کثرت فرشتگان روایت است که : ((آسمان صدا برآورد و حق داشت که صدا برآرد، زیرا جای پایی در آسمان نیست مگر آنکه فرشته ای در آن به حال سجده یا رکوع است .)) (۶۱۳) و درباره کثرت فرشتگان زمین فرمود: ((قطره ای از آسمان فرود نمی آید مگر آنکه فرشته ای با آن است تا آن را در جای خود نهد.)) (۶۱۴)

و گاهی یکی از آنها دارای نیروهای چندی است که با هر نیرویی کاری ویژه انجام می دهد و آن نیروها فرشتگان نیروها دیگری هستند که مسخر قدرت اویند و بسان اعضا و جوارح و بالهای اویند و خود او جهت وحدت آن نیروها و مشتمل بر تمام آنها به شمار می رود، زیرا تمام فرشتگان یگانگی در صفت دارند و در آن ها خلط و ترکیب وجود ندارد، از این رو از هر یک با توجه به جهت واحد و قوه واحد تنها یک کار ساخته است ، چنانکه خدای متعال به همین مطلب اشاره دارد آنجا که از قول آنان حکایت می کند: و ما منا الا له مقام معلوم (۶۱۵) ((و نیست از ما مگر آنکه دارای مقام معلومی است)). و به همین دلیل میان آنان رقابت و تضاد و رودرروی صورت نمی گیرد، مثل هر کدام در مرتبه و کار خود مثل حواس (پنجگانه) است ،

که نه چشم با گوش در دریافت صداها مزاحمتی دارد و نه قوه بویایی با آندو و نه آندو با آن قوه ، بلکه این خود نوعی از آنهاست چنانکه اشاره خواهیم کرد.

و این برخلاف رابطه دست و پاست (که میان آنها تضاد و برخورد و مزاحمت وجود دارد)، زیرا که بسا با انگشتان پا به طور ضعیفی چیزی را می گیری و با سر دیگری را می زنی و با این دو عضو مزاحم دست که ابزار گرفتن و زدن است می گردی . و همین گونه است انسان که بنفسه کارهای گوناگونی را انجام می دهد، که این خود نوعی عدول و اعوجاج از عدالت است که سبب آن اختلاف و گوناگونی صفات انسان و انگیزه های مختلف اوست ، زیرا در صفات انسان یگانگی نیست و در نتیجه در کار او هم یگانگی وجود ندارد، از همین روست که می بینی گاه خدا را فرمان می برد و گاه نافرمانی می کند و این به خاطر گوناگون بودن انگیزه ها و صفات اوست .

و این اختلاف و گوناگونی در طبیعت فرشتگان غیر ممکن است ، بلکه همگی بر اطاعت و فرمانبری سرشته شده و در حق آنان مجالی برای نافرمانی وجود ندارد، ناگزیر در مورد آنچه به آنان فرمان می دهد نافرمانی خدا نمی کنند و آنچه را بدان مأمور می شوند به انجام می رسانند، شب و روز به تسبیح مشغولند و سست و خسته نمی شوند، آن که در رکوع است همیشه در رکوع و آن که در سجده است تا ابد در سجده و آن که ایستاده است برای همیشه ایستاده است . و فرمانبری آنها از خدای بزرگ را از آن جهت که مجالی برای مخالفت و نافرمانی ندارند می توان به فرمانبری پلک چشم تو از خودت تشبیه کرد، زیرا هرگاه بخواهی پلکهای خود را باز کنی ، برای پلک سالم هیچ تردد و اختلافی نیست که یک بار فرمان برد و بار دیگر نافرمانی نماید، بلکه گویی منظر امر و نهی توست که به محض اشاره تو باز و بسته می گردد. این تشبیه از جهتی درست است و از جهتی دیگر نه ، زیرا پلک چشم به هر حرکتی که از آن سر می زند - یعنی باز و بسته شدن - دانا نیست ولی فرشتگان زنده اند و آنچه می کنند از روی علم و آگاهی است .

فصل ۲. انواع فرشتگان موکل به انسان

چون اجسام زمینی مختصر در چهار نوع است : جماد، نبات ، حیوان و انسان ، و از این چهار نوع هر یک که در مرتبه بعد قرار دارد مشتمل است بر نوع سابق و امر زائدی که نوع پیشین ندارد، - چنانکه نبات ، همان جماد است به علاوه یک چیز دیگر، زیرا هم ترکیب خود را حفظ کرده ، و هم قوه نامیه و رشد کننده را داراست ، و حیوان همان نبات است به علاوه یک چیز دیگر، زیرا هم در ابعاد ثلاثه (طول و عرض و عمق) نمو می کند و هم حس و حرکت دارد و هم قوه ناطقه و ادراک امور کلی - بنابراین فرشتگانی که به هر یک از این انواع گماشته شده اند در انسان وجود دارند و مطیع و فرمانبر اویند، زیرا

انسان همه آن چهار نوع را داراست . نمی گویم که انسان دارای چهار نفس است ، بلکه می گویم همان یک نفس او به دلیل کمال و تمامیت و شرف و قوه ای که نسبت به انواع پایین تر از خود دارد، با استخدام فرشتگان ، کارهای آن نفوس را انجام می دهد.

بنابراین فرشتگان مدبر و حافظ بنیه انسان چند گروه اند. برخی از جهت جسمانیت و رشد آدمی به او مربوطند که ((قوی)) نام دارند. و برخی از جهت حیوانیت او که ((ارواح بشری)) نامیده می شوند. و برخی از جهت اعمال و اخلاق و اندیشه های او که ((کرام الکاتبین)) و ((ملکات)) و ((مبادی لمم)) نام دارند. و برخی از جهت نگهداری او از شرور و آفات ، و ((معقبات)) نام دارند. و همچنین است سایر انواع و اسامی آنها. و هر کدام از آنها به حسب کارهای متعددی که مربوط به آن نوع انجام می دهند متعدد می شوند. و همچنین است فرشتگان مدبر اجسام آسمانی و غیره که تعدد آنها به تعدد کارهایی است که دارند، زیرا دانستی که فعل فرشتگان واحد است .

اینک به فرشتگان و شیاطینی که به گیاه و حیوان و انسان مربوط است اشاره ای کافی می کنیم ، و تاءبید از خداست .

فصل ۳. فرشتگان یا قوای نباتی

در گیاه باید فرشته ای باشد که در ابعاد سه گانه آن (طول و عرض و عمق یا ضخامت) به نسبت شایسته و معینی بیفزاید تا به کمال رشد و نمو خود برسد. و نیز فرشته دیگری که اضافه و زیادی آن را از ماده اش قطع کند تا بتواند مبداء فرد دیگری باشد. و چون کار فرشته نخست موقوف بر تغذی است ، ناگزیر باید هفت فرشته دیگر در این کار در خدمت وی باشند:

- ۱ - فرشته ای که غذا را به نزدیک جسم متغذی جذب کند، زیرا ممکن نیست غذا به خودی خود همه اطراف برسد، از آن رو که غذا یا سنگین است و به اطراف بالا نمی رسد، و یا سبک است و به اطراف پایین نمی رسد.
- ۲ - فرشته ای که غذا را در کنار جسم متغذی نگاه دارد، زیرا غذا در آغاز مشابهت دوری با جسم دارد، ناگزیر باید استحاله یابد و تغییر ماهیت دهد تا شباهت حاصل آید. استحاله و تغییر ماهیت حرکت است و حرکت هم در زمان واقع می شود، ناچار در مثل چنین چیزی زمانی باید تا استحاله و شباهت حاصل گردد.

- ۳ - فرشته ای که صورت را از غذا بگیرد و جدا کند، زیرا شباهت یافتن غذا به عضو مورد نظر زمانی حاصل می شود که استعداد قریبی برای پذیرش صورت عضوی پیدا کند، از این رو ناگزیر فرشته ای باید تا این استعداد را در آن ایجاد و تقریب نماید.

- ۴ - فرشته ای که صورت آن عضو را بر غذا بیوشاند، زیرا دادن صورت غیر از انتزاع آن است و بودن آن غیر از فساد آن .

۵ - فرشته ای که آن مقدار غذا را که شباهت پذیر نیست دفع نماید و گرنه موجب بسته شدن منافذ و سنگینی بدن بلکه تباهی و تباه آوری می شود به ویژه در حیوان .

۶ - فرشته ای که آنچه را به صورت عضو به دست آورده به عضو مورد نظر الصاق نماید تا از هم جدا نباشند.

۷ - فرشته ای که مقداری را که باید الصاق شود بداند و اندازه گیری نماید.

این فرشتگان در عرف جمهور (علمای طبیعی) ((قوا نیروها)) نامیده می شوند. آن که بهابعاد می افزاید ((قوه نامیه))، آن که زیادی را می برد و جدا می سازد (تا شخصدیگری به وجود آید) ((قوه مولده)) و خدمتکاران دیگر ((قوه جاذبه))، ((قوه ماسکه))، ((قوه هاضمه))، ((قوه دافعه)) و همگی به نام ((قوه غاذیه)) نامیده می شوند.

فصل ۴. سختکوشی فرشتگان در کار خود

این فرشتگان پیوسته در کار خویش اند و یک چشم بر هم زدن از کار خود باز نمی ایستند. (نپندارید که درخت یا حیوان و انسان که همیشه در حال غذا خوردن نیستند تا این فرشتگان هم بیکار نمانند و از کار باز نایستند) زیرا وقتی مثلا درخت آب داده می شود یا حیوان غذا می خورد، در واقع این غذا و خوردن آب نیست ، بلکه مثل این فرشتگان مثل کسی است که مال را جمع آوری می کند و در خزانه می نهد، و این خزانه در حیوان ((معه)) است و در گیاه چیزی مناسب آن . وقتی غذا در این خزانه ها ذخیره شد و آن درخت و حیوان از آب داده شدن و غذا خوردن دست کشیدند آن گاه فرشتگان کار خود را شروع می کنند و به تدبیر آن می پردازند و آن را به حالات گوناگون دگرگون می سازند و در هر آن و نفس به درخت و حیوان غذا می رسانند، از این رو این درخت یا حیوان و انسان پیوسته در حال غذا خوردن اند. و اگر این نبود حکمتی در آفرینش غذاخوردگان وجود نداشت ، در حالی که خداوند حکیم است و کار بیهوده نمی کند.

چون خزانه تهی شود فرشتگان جمع آوری کننده به سوی تحصیل موادی که خزانه را پر کند حرکت می نمایند، اگر غذایی پیدا نشد مواد زائدی را که در بدن است تحلیل می برند (و به صورت غذا در می آورند)، و پیوسته همین کار تکرار می شود. صورت غذا در هر نفسی (چه نباتی و چه حیوانی) بر همین منوال است ، از این رو هر نفسی در این جهان خوراکش دائم بوده چنانکه در آخرت نیز همین گونه است .

فصل ۵. خادمان قوه مولده

فرشته تولیدکننده را دو فرشته خدمت می کنند، یکی از آنها مواد اضافی را که از آخرین هضم بازمانده است به صورت منی یا شبیه آن چون تخم و بذر در می آورد. و دیگری هر یک از اجزای این ماده را برای قبول صورتی مخصوص از سوی

بخشنده صورتها (خدای متعال) آماده می سازد. و این دومی در همین ماده جدا شده آنگاه که در رحم یا نظیر آن است وجود دارد. این دو فرشته گاهی در یک شخص قرار دارند، چنانکه در بیشتر گیاهان چنین است. و گاه از هم جدا و هر کدام در یک شخص اند، چنانکه در بیشتر حیوانات چنین است. و چون با هم جمع شوند تولید حاصل می گردد. فرشته نخست در نزد حکما ((مغیره)) و دومی ((مصوره)) نام دارد.

اما بخشنده صورتها خدای سبحان است به توسط فرشته عقلی که رب النوع نفس نباتی و مخدوم تمام این فرشتگان می باشد. ((اوست که شما را در زهدانها هرگونه که بخواهد صورتبندی می کند؛ معبودی جز او نیست)) (۶۱۶)، آیا شما آن را آفریده اید یا ما آفریننده ایم؟ (۶۱۷)

از پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف فرشته مامور زهدانها روایت است که: ((آن فرشته داخل زهدان می شود و نطفه را در دست می گیرد سپس آن را به صورت جسد در می آورد، و گوید: پروردگارا، نرینه است یا مادینه؟ راست اندام است یا کج و معوج؟ خداوند هم آنچه خواهد می فرماید و فرشته بر اساس آن می آفریند)).

و نیز فرموده: ((و فرشته صورتبندی می کند، سپس روح را در آن می دمدمد یا به نیکبختی و یا به نگونبختی)). در این مورد حدیث دیگری از حضرت باقر علیه السلام گذشت.

فصل ۶. فرشتگان یا قوای حیوانی

در حیوان ناگزیر باید دو فرشته وجود داشته باشد: محرک و مدرک. محرک، یا باعث بر حرکت است یا فاعل آن. و آن که باعث است یا باعث بر جلب منفعت است تا لذت آفریند، یا دفع ضرر تا انتقام بگیرد.

و مدرک یا ظاهر و آشکار است و یا باطن و پوشیده. مدرکات ظاهر عبارتند از: لامس (بساونده)، ذائق (چشنده)، شام (بوینده)، سامع (شنونده) و باصر (بیننده). و مدرکات باطن عبارتند از: ۱ - ادراک کننده صورتهای محسوس به صورت دفعی و یکجا، ۲ - حفظ کننده آنها، ۳ - ادراک کننده معانی جزئی، ۴ - حفظ کننده آنها، ۵ - تصرف کننده در این دو گونه ادراکات با ترکیب و تحلیل.

با اولی، نقطه ای را که به سرعت دور می زند به صورت دایره و قطره ای را که از بالا به پایین می آید به صورت خط مستقیم می بیند، با آنکه مشاهده با چشم تنها به آنچه در برابر چشم قرار دارد صورت می گیرد و معلوم است که جز نقطه و

قطره در برابر چشم قرار نگرفته است .

با دومی ، بر آنچه دیده حکم می کند، سپس از آن غافل می شود و بار دیگر که آن را دید حکم می کند که همان چیزی است که قبلا دیده است .

با سومی ، صفات نامحسوسی را که در محسوسات وجود دارد ادراک می کند و احکامی جزئی می نماید، مانند آنکه گربه معنایی را در موش ادراک می کند که این ادراک او را به طلب وامی دارد، و نیز موش معنایی را در گربه ادراک می کند که سبب فرار او می شود. این قوه در انسان با عقل او در تنازع است زیرا قوه ای است جرمانی و آنچه را در مورد پذیرش عقل است نمی پذیرد، و از همین روست که انسان از خوابیدن در اتاقی که مرده ای در آن است می گریزد. چهارمی نسبت به سومی مانند دومی نسبت به اولی است .

و با پنجمی ، اجزاء انواع گوناگون ادراکات را در کنار یکدیگر گرد می آورد، چنانکه مثلا صورت حیوانی را که دارای سر انسان و گردن شتر و پشت فیل است در ذهن می سازد. و نیز می تواند با آن ، اجزاء نوع واحدی را جدا سازد، مانند آنکه صورت انسانی بدون سر تصور نماید. این قوه هیچ گاه نه در خواب و نه در بیداری از کار خود باز نمی ایستد و تمام مدرکات و هیئتهای مزاجی را تقلید می کند و از یک چیز به ضد یا شبیه آن منتقل می شود.

این فرشتگان نیز (در عرف حکما) ((قوا)) (نیروها) نامیده می شوند. فاعل حرکت را قوه ((محرکه))، انگیزنده بر منافع را ((شهویه))، دافع ضرر را ((غضبیه))، مدرکات ظاهری را به ترتیب : ((لامسه))، ((ذائقه))، ((سامعه))، ((باصره))، مدرکات باطنی را به ترتیب : ((حس مشترک))، ((مصوره))، ((واهمه))، ((حافظه)) و ((متصرفه)) نامند. به قوه مصوره ((خیال)) هم گفته می شود، و نیز قوه متصرفه را آن گاه که نفس به واسطه قوه واهمه آن را به کار می گیرد ((متخیله))، و آن گاه که به واسطه قوه عقلیه - که بعدا خواهد آمد - آن را کار می بندد ((مفکره)) گویند. و سه قوه اخیر (واهمه ، حافظه ، متصرفه) را ((مسترجه))، و اولی را ((ذاکره)) و ((متذکره)) نیز نامند که گویا این قوه دست روحانی نفس است چنانکه قوه واهمه چشم روحانی نفس می باشد.

پاک و منزله خدایی که آفریننده بشر است ، و ستایش او را که بخشنده قوه ها و نیروهاست .

فصل ۷. قوای ویژه انسان

اما انسان از آن جهت که انسان است ، به خاطر این ویژگی که از مافوق خود اثر می پذیرد و در پایین تر از خود تاءثیر می نهد، در ذات خود دارای دو فرشته است : علام (دانا) و فعال (کننده).

با اولی ، تصورات و تصدیقات را ادراک می کند و به درست و نادرست آنچه تعقل و ادراک کرده پی می برد. این فرشته عقل نظری نامیده می شود.

و با دومی ، صناعات انسانی را استخراج می کند و به حسن و قبح در آنچه می کند یا ترک می نماید پی می برد. این فرشته عقل عملی نام دارد. و همین است که فکر و اندیشه را در کارها و صنعتها به کار می برد تا آنچه را خوب است یا خوب می پندارد به دست آورد. طرف افراط آن جریزه ، و طرف تفریط آن بلاهت و حد متوسط آنها حکمت خلقی نام دارد، و آنچه در اخبار درباره مدح عقل و عاقل وارد شده مربوط به این دو قوه (عقل نظری و عقل عملی) و صاحب آنهاست ، مانند فرمایش امام صادق علیه السلام . العقل دلیل المؤمن (۶۱۸) ((عقل راهنمای مؤ من است)).

و در حدیث قدسی آمده : ((آفریده ای زیباتر از تو نیافریدم ، امر و نهی من تنها متوجه توست ، و پاداش و کیفرم نیز تنها برای توست)). (۶۱۹)

و از امیرمؤمنان علیه السلام است که : ((با عقل ، ژرفای حکمت استخراج می شود و با حکمت ، ژرفای عقل و با سیاست و تربیت خوب ، ادب شایسته به دست می آید.)) (۶۲۰)

و نیز می فرمود: ((اندیشه و تفکر حیات دل مرد بیناست ، چنانکه آن کس که با در دست داشتن نور در تاریکیها راه می رود به خوبی نجات می یابد و کمتر در تاریکی می ماند)) (۶۲۱). و روایاتی دیگر از این قبیل .

فصل ۸. نفوس انسانی در کلام امیرمؤمنان علیه السلام

از کمیل بن زیاد روایت است که گفت : ((از مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدم و گفتم : ای امیرمؤمنان ، من خواهم نفسم را به من بشناسانی . فرمود: ای کمیل ، کدام نفس را می خواهی به تو معرفی کنم ؟ گفتم : مولایم ! مگر یک نفس بیشتر است ؟ فرمود: ای کمیل ، نفس ها چهارتاست : نامی نباتی ، حسی حیوانی ، ناطق قدسی ، و کلی الهی . و هر کدام را پنج قوه و دو خاصیت است .

۱. نفس نامی نباتی دارای پنج قوه است : ماسکه ، جاذبه ، هاضمه ، دافعه و مریه ، و دو خاصیت دارد: زیاد کردن و کم کردن . و از کبد برمی خیزد.

۲. نفس حسی حیوانی پنج قوه دارد: شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی، بساوایی. و دو خاصیت دارد: خشنودی و خشم. و از قلب بر می خیزد.

۳. نفس ناطق قدسی پنج قوه دارد: فکر، ذکر، علم، حلم، نباهت (اندیشه، یادآوری، دانش، بردباری، هشیاری). این نفس از جایی بر نمی خیزد و این شبیه ترین چیزها به نفوس ملکی است (۶۲۲)، و دو خاصیت دارد: پیراستگی و حکمت.

۴. نفس کلی الهی پنج قوه دارد: بقاء در فناء، نعمت در شقاء (سختی)، عزت در ذلت، فقر در غنا، صبر در بلا. و دو خاصیت دارد: خشنودی و تسلیم. این همان نفس است که از خدا سرچشمه می گیرد و به او باز می گردد (چنانکه) خدای متعال فرموده: ((از روح خدا در او دمیدم)) (۶۲۳) و فرموده: ((ای نفسی که به اطمینان و آرامش رسیده ای، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که خشنود (از خدا) و مورد خشنودی (او) می باشی)) (۶۲۴)، (۶۲۵) و عقل میان همه اینها قرار دارد (حد وسط همه آنهاست -؟).

باب سوم: در ارواح بشری

و ایدهم بروح منه

(مجادله ۲۲)

((و آنان را به روحی از خود یاری داد.))

فصل ۱. فرشتگان مدبر بدن انسان

ارواح بشری همان فرشتگان مدبر بنیه انسان اند - چنانکه به تفصیل گفتیم - و جملگی در حدیث کمیل که در فصل گذشته آمد مذکور است. این فرشتگان را ((ارواح)) نامیده اند از آن رو که حیاتبخش اند، زیرا انسان با داشتن هر یک از آنها حیاتی دارد غیر از حیاتی که از دیگری دارد. این نامگذاری در کتاب و سنت به ویژه در سخنان خاندان رسالت علیهم السلام آمده است.

محمد بن حسن صفار در کتاب ((بصائر الدرجات)) با سند خود از جابر روایت کرده است: ((از امام باقر علیه السلام درباره روح پرسیدم، فرمود: ای جابر، خداوند آفریدگان را بر سه طبقه آفرید و آنان را در سه منزلت جای داد و این را در کتاب خود روشن ساخته آنجا که فرموده است: ((دست راستیان (خجستگان)، دست راستیان چه کسانی؟ و دست چپیان (تیره بختان)، دست چپیان چه کسانی؟ و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان، اینانند مقربان)). (۶۲۶)

پیشی گیرندگان ، پیامبران مرسل و غیر مرسل اند که خداوند پنج روح در آنان نهاده است : روح القدس ، روح الایمان ، روح القوه ، روح الشهوه ، روح البدن . این مطلب را در کتاب خود بیان داشته آنجا که فرموده است : ((این پیامبران را برخی بر برخی دیگر برتری داده ایم ، برخی خدا با آنان سخن گفت ، و برخی را پایه ها بالا برد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را به روح القدس یاری دادیم.)) (۶۲۷) سپس درباره همگیشان فرمود: ((همه را به روح القدس یاری داد.)) (۶۲۸) پس با روح القدس به پیامبری برگزیده شدند، مرسل (و غیر مرسل)؛ و با روح القدس تمام چیزها را دانستند، و با روح الایمان خدای را پرستیدند و چیزی را شریک او نگرفتند، و با روح القوه با دشمنشان جنگیدند و به کار معاش پرداختند، و با روح الشهوه به لذت خوراک دست یافتند و از راه حلال با زنان آمیزش نمودند، و با روح البدن رفت و آمد و جنب و جوش می کردند.

اما دست راستیان ، مؤمنان حقیقی اند، که خداوند چهار روح در آنان نهاده است : روح الایمان ، روح القوه ، روح الشهوه ، روح البدن . بنده پیوسته به تکمیل این چهار روح می پردازد (یا: این چهار روح را به کار می گیرد) تا آن گاه که آهنگ گناه می کند، چون آهنگ گناه کرد، روح شهوت ، گناه را در نظر او می آراید و روح قوت او را دلیر می کند و روح البدن او را می کشاند تا وی را به گناه در می اندازد؛ و چون به گناه آلوده شد روح ایمان کاهش می یابد و ایمان او کم می شود، حال اگر توبه کرد خداوند هم با نظر رحمت به وی بازمی گردد.

و ممکن است که برای بنده بارها اتفاق افتد که یکی از این چهار روح از او کاهش یابد، که خداوند فرموده است : ((و برخی از شما به فروترین درجات عمر برده شود تا در نهایت بعد از دانستن ، هیچ چیز نداند.)) (۶۲۹)

گاهی روح قوت او کاهش می یابد و در نتیجه نمی تواند با دشمن جهاد کند و به کار معاش پردازد. و روح شهوتش کاهش می یابد و زیباترین دوشیزگان از بنی آدم بر او می گذرد و او میلی بدان نمی یابد. و روح ایمان و روح بدن در او می ماند، با روح ایمان خدا را می پرستد و با روح بدن رفت و آمد و جنب و جوش می کند تا او را فرشته مرگ در رسد.

اما دست چپیان ، اهل کتاب اند، که خداوند (در وصف آنان) که فرموده : ((آنان که او (پیامبر) را می شناسند چنانکه فرزندان خود را؛ و پاره ای از آنان حق را پنهان می دارند و حال آنکه می دانند. حق از سوی پروردگار توست پس هرگز از شک آوران مباش.)) (۶۳۰) اینان از رسول خدا و وصی پس از او را شناختند ولی آن حقی را که شناختند از روی ستم و سرکشی و حسادت پنهان داشتند، خدا هم روح ایمان را از آنان برگرفت و تنها سه روح برای آنان قرار داد: ((روح القوه ، روح الشهوه ،

روح البدن ، سپس آنان را به چارپایان نسبت داد، فرمود: ((اینان جز مانند چارپایان نیستند بلکه گمراه ترند)).(۶۳۱) ای جابر، زیرا چارپا با روح قوت بار می کشد و با روح شهوت علف می خورد و با روح بدن حرکت می کند.(۶۳۲)

و با سند خود از امیرمؤمنان علیه السلام نظیر آن را نیز روایت کرده است . و نیز کلینی آن را در ((کافی)) از آن حضرت آورده است .(۶۳۳)

و در روایت دیگری از جابر درباره مقربان آمده : ای جابر، با روح القدس آنچه را در زیر عرش تا زیرزمین هست می دانند... ای جابر، این چهار روح را آفت می رسد مگر روح القدس را، زیرا که سرگرمی و بازی ندارد.(۶۳۴)

و از امام صادق علیه السلام نظیر آن روایت شده و در آخر آن آمده : و روح ایمان همراه جسد هست تا گناه کبیره ای نکرده باشد، چون گناه کبیره ای انجام داد روح ایمان از آن جدا می شود. و روح القدس در هر کس جای گیرد وی هرگز به گناه کبیره ای دست نمی یازد.(۶۳۵)

در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است : هر که به گناهی دست یازد عقلی از او جدا می شود که هیچ گاه به او باز نمی گردد. (۶۳۶)

و نیز فرموده : هرگاه مردی زنا کند روح ایمان از او جدا می شود.(۶۳۷)

امام باقر علیه السلام فرمود: روحی که (به هنگام گناه) از مؤمن جدا می شود همان است که در این آیه خداوند فرموده : ((و آنان را به روحی از خود یاری داد)).

امام کاظم علیه السلام فرموده : خداوند، مؤمن را به روحی از خود یاری داده که هرگاه حاضر باشد مؤمن در آن گاه به کار نیک پردازد و پرهیزگاری کند، و هرگاه از او نهان شود در آن گاه گناه و تجاوز کند. این روح با اوست ، به هنگام عمل نیک او از شادی به جنبش آید و به هنگام کردار زشت او به زیرزمین در شود... (۶۳۸) و روایات در این زمینه بسیار است .

فصل ۲. ارواحی که ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است

در ((بصائر الدرجات)) با سند خود از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است : ((اوصیای گرامی (رسول خدا صلی الله علیه و آله) محدث اند (یعنی با آنان از عالم غیب سخن گفته می شود)، روح القدس با آنان سخن می گوید ولی آن را نمی بینند. علی علیه السلام آنچه را که از ایشان پرسش می شد به روح القدس عرضه می داشت ، سپس در خود چنین می یافت که پاسخش به درستی داده شده است ، از این رو خبر می داد و آنچه فرموده بود تحقق می یافت)).

و با سند خود روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسش شد: شما بر چه اساس حکم می کنید؟ فرمود: ((به حکم خدا(۶۳۹) و حکم داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله ، و چون مسأله ای بر ما وارد شود که در کتاب علی (علیه السلام) نباشد روح القدس آن را آورده و به ما تلقین می کند و یا خدای متعال به گونه ای به ما الهام می نماید)).

و با سند صحیح خود از ابوبصیر روایت کرده است که : از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم : ((و این چنین روحی را از امر خود به تو وحی کردیم ، تو نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است))(۶۴۰)، فرمود: ((روح) یکی از آفریدگان خداست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بود و او را خبر می داد و یاری می کرد، و با امامان پس از آن حضرت نیز می باشد)).

و در روایت دیگری فرمود: ((آن فرشته ای است که از روزی که خداوند او را فرودرستاده به آسمان بر نرفته است ، وی با رسول خدا همراه بود و نیز با امامان همراه است و آنان را یاری می دهد)).

و در روایت صحیح دیگری از امام باقر علیه السلام است که : ((همانا خداوند آن روح را بر پیامبرش فرودرستاد و از آن روز که فرودرستاده شد دیگر به آسمان بر نرفت ، و او در میان ماست)).

و با سند صحیح خود از ابراهیم بن عمر روایت کرده که : به امام صادق علیه السلام گفتم : مرا از علمی که می دانید خبر دهید که آیا آن را از دهان مردان خود یکی از دیگری فرا می گیرید یا نوشته ای است نزد شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟ فرمود: ((مطلب از این بالاتر است ، آیا این آیه را نشنیده ای : ((و این چنین وحی را از امر خود به تو وحی کردیم ...))؟ گفتم : چرا، فرمود: چون خداوند این روح را به آن حضرت عطا فرمود ایشان بدان روح (چیزها را) می دانست ، و همچنین این روح به هر بنده ای برسد آن بنده بدان واسطه می داند و می فهمد. - و منظور حضرت خودشان بودند-)).

و در روایت دیگری فرمود: ((و آن همان روح است که خداوند به هر که خواهد می دهد، و چون آن را به بنده ای داد وی را فهم و علم می آموزد)).

و با سند صحیح خود از هشام بن سالم روایت کرده است که : از امام صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر این آیه : ((و تو را از روح پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است))(۶۴۱) می فرمود: ((روح آفریده ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل ، با هیچ یک از گذشتگان جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبوده است ، و او با امامان همراه است ، ایشان را توفیق و یاری می رساند، و چنین نیست که هرگاه طلب شود یافت گردد)).

و در روایت صحیح دیگری فرمود: ((فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل...)) و در لفظ دیگری است که ((آن از ملکوت است)).

و در روایت دیگری در تفسیر همین آیه فرمود: ((خداوند تبارک و تعالی یگانه و صمد است ، و صمد آن است که شکم ندارد و درون تهی نیست . و همانا روح یکی از آفریدگان اوست که چشم و نیرو و یاری دهندگی دارد؛ خداوند آن را در دل‌های پیامبران و مؤمنان قرار می دهد.))

و با سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که : از امام باقر علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدم : ((فرشتگان را با روح از امر خود بر هر یک از بندگان که خواهد فرو می فرستد)) (۶۴۲) فرمود: ((جبرئیل همان است که بر پیامبران فرود آمده ، و روح با ایشان و نیز با اوصیاء همراه است ، از آنان جدا نمی شود و از سوی خداوند ایشان را تفهیم می کند و یاری می رساند...)). و با سند خود از ابوبصیر روایت کرده که : با امام صادق علیه السلام بودم و شمه ای از مسائل مربوط به امام را به هنگام ولادت یاد کرد، فرمود: ((امام در شب قدر مستوجب (القاء) روح علاوه بر چیزهای دیگر است . گفتم : فدایت شوم ، مگر روح همان جبرئیل نیست ؟ فرمود: جبرئیل از فرشتگان است و روح آفریده ای است بزرگتر از فرشتگان ، مگر خدا نمی فرماید: ((فرشتگان با روح فرود می آیند)) (۶۴۳)؟ (۶۴۴)

فصل ۳. مراتب ارواح نوری بشری

یکی از دانشمندان در بیان مراتب ارواح نوری بشری گفته است :

نخستین روح ، روح حساس است که آنچه را حواس پنجگانه وارد می سازند دریافت می دارد، گویا این روح اصل و آغاز روح حیوانی است ، زیرا حیوانیت حیوان بدان روح است . این روح در کودک شیرخوار هم موجود است .

دوم ، روح خیالی است ، که آنچه را حواس وارد می کنند ثبت و ضبط می کند و آنها را به نزد خود مخزون نگه می دارد تا به وقت نیاز آن را به روح عقلی که بالاتر از آن است تحویل دهد. این روح در کودک شیرخوار در ابتدای رشدش وجود ندارد، از این رو کودک برای گرفتن چیزی حرص می زند ولی آن گاه که از نظرش پنهان می شود آن را فراموش می کند و در طلب آن بر نمی آید، تا آنکه اندکی بزرگ شود، آنگاه چنان می شود که اگر از نظرش پنهان شود می گیرد و آن را می طلبد زیرا صورت آن در خیال وی محفوظ مانده است . این روح در برخی حیوانات - نه همه آنها - یافت می شود، مثلاً در پروانه که بی گذار خود را به آتش می زند وجود ندارد، زیرا پروانه از فرط عشق به نور آتش به سوی آتش می رود و چنان می پندارد که چراغ دریچه ای است به آن نور، از این رو خود را در آتش می افکند و آزرده می گردد. ولی با این حال وقتی از آتش می

گذرد و در تاریکی فرو می‌گیرد (فراموش می‌کند و) بارها و بارها همین کار را تکرار می‌کند، و اگر او را روحی بود که واردات حسی را ثبت و ضبط می‌نمود و آزاری را که دیده بود به خاطرش می‌آورد هرگز با آنکه یکبار زیان دیده بود آن را تکرار نمی‌کرد. اما سگ چنین نیست، زیرا اگر یکبار با چوب زده شود از آن به بعد، هرگاه چوب را از دور ببیند می‌گریزد. سوم، روح عقلی است که بدان سبب معانی خارج از حس و خیال ادراک می‌شود. این روح جوهری است که ویژه انسان است و در حیوانات و حتی کودکان وجود ندارد. مدرکات این روح معارف کلی و ضروری است. و بدان که در دل انسان چشمی است که این خاصیت، صفت کمال آن است که گاهی از آن به ((عقل)) و گاه به ((روح)) و گاه به ((نفس انسانی)) تعبیر می‌شود، و در اینجا به تعبیر گوناگون کار نداریم بلکه مقصودمان همان معنایی است که بدان سبب عاقل از کودک شیرخوار و حیوان و دیوانه متمایز می‌شود. عقل هم خودش را ادراک می‌کند و هم غیر خود را و هم صفات خود را، زیرا خودش را عالم و قادر ادراک می‌کند و هم علم خودش و هم علم به علم خودش را، و همین طور تا بی‌نهایت، ادراک می‌نماید - و این خاصیتی است که ادراک آن به ابزار جسمانی تصور نمی‌رود - بلکه هیچ یک از حقایق از عقل پوشیده نیست. اما حجاب عقل از این رو که گاه خودش از خودش محجوب می‌ماند به سبب صفاتی است که مقارنت با آن دارد نظیر پوشیده ماندن چشم از خودش گاهی که پلکها روی هم نهاده می‌شود.

عقل در ظاهر حواسی دارد که به منزله جاسوسهای اویند که اطلاعات فراهم می‌آورند، و همه اینها در پست ترین مراتب آن هستند، زیرا شنیدنیها و دیدنیها و بوییدنیها و چشیدنیها و بسودنیها که مدرکات حواس پنجگانه ظاهری اند عرضهای اجسام اند (که از جوهر آنها پست ترند) و تازه خود اجسام پست ترین اقسام موجودات به شمار می‌روند. و نیز عقل، غیر از حواس ظاهر، جاسوسهایی در باطن دارد به نام خیال، وهم، ذکر، فکر و حفظ.

اگر گویی: ما عاقلان را می‌بینیم که در نظریات خود اشتباه می‌کنند (با اینکه گفتید هیچ حقیقتی از دید عقل پوشیده نیست، بنابراین نباید اشتباه کنند)؛

بدان که: عاقلان دارای خیالات و اوهام و اعتقاداتی هستند که احکام آنها را چون احکام عقل می‌پندارند، و این اشتباهات مربوط به اینگونه افکار است، اما عقل هرگاه از پوشش وهم و خیال عریان شود تصور اشتباه در آن نمی‌رود بلکه چیزها را آن گونه که هستند می‌بیند؛ ولی تجرید و عریان ساختن عقل از پوششهای وهم و خیال مشکلی بس بزرگ است و کمال تجرد برای عقل از این جاذبه‌ها تنها پس از مرگ حاصل می‌شود، آنجاست که گویندش: ((اینک پرده‌ات را از (دیده) تو

برگرفتیم، پس دیده‌ات امروز تیزبین است)). (۶۴۵)

چهارم ، روح فکری است که معارف عقلی محض را دریافت داشته و آنها را با هم جفت و جور می کند و از آن ها معارف شریفی را به دست می آورد. و چون دو نتیجه مثلا به دست آورد بار دیگر میان آنها پیوندی برقرار می کند و نتیجه دیگری را به دست می آورد، و همین گونه تا بی نهایت .

پنجم ، روح قدسی است که ویژه پیامبران و برخی اولیای الهی است و لوایح غیبی و احکام اخروی و پاره ای از معارف ملکوت آسمانها و زمین و بلکه معارفی ربانی که روح عقلی و فکری از ادراک آن ناقص اند از آن تجلی می نماید، معارفی که این آیه شریفه بدان اشاره دارد: ((و این چنین روحی را از امر خود به تو وحی کردیم ، تو نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است ، ولی ما آن را نوری کردیم که هر یک از بندگان خود را بخواهیم بدان راه می نماییم ...)). (۶۴۶)

ای کسی که در عالم عقل به سر می بری و در آنجا مقیم شده ای نباید بعید بدانی که در ورای عقل عالم دیگری است که چیزها در آنجا ظهور می یابد که در عالم عقل چهره نمی نماید، چنانکه بعید نمی دانی که عقل عالمی است ورای عالم تمیز و احساس که غریب و شگفتیهایی در آنجا کشف می شود که احساس و تمیز از ادراک آن قاصرند؛ هرگز کمالات را منحصر در حد کمالات خویش بدان . و اگر خواهی از آنچه که از خواص برخی انسانها مشاهده می کنیم مثالی بیاوریم به ذوق شعر بنگر که با آنکه شعر هم نوعی ادراک و احساس است چگونه برخی از مردم از آن برخوردارند و برخی دیگر از آن محروم اند تا آنجا که برای آنان الحان موزون از ناموزون (منزحف) (۶۴۷) متمایز نیست . بنگر چگونه نیروی ذوق در گروهی از عظمت به جایی رسیده است که موسیقی و آهنگها و انواع اوتار و دستانها را که برخی اندوه آور، برخی نشاطانگیز، برخی خواب آور، برخی خنده آور، برخی جنون آور، برخی کشنده و برخی موجب غش می باشند استخراج کرده اند. این آثار در کسی که اصل ذوق در او وجود دارد نیرو می گیرد و اما کسی که از خاصیت ذوق بی نصیب است در شنیدن صدا با صاحب ذوق مشارکت دارد ولی این آثار در او ضعیف است از این رو از صاحب جد (وجد - ظ) و غش در شگفت می شود، و اگر تمام عقلا از اهل ذوق جمع شوند تا معنی ذوق را تفهیم او کنند نمی توانند.

این مثالی است در یک امر بی ارزش ولی نزدیک به فهم ، بر همین قیاس ذوق خاص نبوی را در نظر گیر و بکوش تا از اهل ذوق اندکی از این روح باشی ، که اولیا را از آن بهره فراوانی است ، و اگر از اهل ذوق نتوانی بود بکوش تا از اهل دانش به آن باشی ، و اگر این هم نتوانی پس دست کم از اهل ایمان به آن باشی ، ((خداوند آنان را از شما که ایمان آورده اند و آنان را که دانش داده شده اند به پایه ها بالا برد)). (۶۴۸) علم از ایمان بالاتر است و ذوق از علم ، چرا که ذوق ، یافتن است و علم ، قیاس و شناخت است و ایمان ، صرف پذیرفتن است از راه تقلید و خوش گمانی به اهل یافت و شناخت .

چون این روحهای پنجگانه را شناختی ، بدان که : این روحها همه نورند، زیرا اصناف موجودات به سبب آنها ظهور می یابند. و روح حسی و خیالی هر چند در جنس خود میان حیوان و انسان مشترک است ولی روحی که در انسان است قسمی دیگر است شریفتر و بالاتر، و برای انسان به جهت هدفی بزرگتر و والاتر آفریده شده است ، و اما برای حیوانات تنها از آن رو آفریده شده که ابزاری باشد برای به دست آوردن غذا آن هم برای آنکه خود حیوانات در تسخیر آدمی قرار گیرند، ولی این روح از آن رو برای آدمی آفریده شده است که او را دامی باشد تا از عالم زیرین ، مبادی و مقدمات معارف شریف دینی را به چنگ آورد، زیرا انسان به گونه ای است که چون با حس خود شخص معینی را ادراک کند عقل او از آن ادراک ، معنای عام مطلق را اقتباس می نماید.(۶۴۹)

باب چهارم : در معقبات و شیاطین

له معقبات من بین یدیه و من خلقه یحفظونه من امر الله . (رعد/۱۱)

((او را از پیش و پس فرشتگانی در پی است که او را از فرمان خدا نگاه می دارند)) (۶۵۰)

فصل ۱. معقبات

در تفسیر معقبات گفته اند که آنها فرشتگانی هستند که در پی یکدیگر می آیند، فرشتگان شب در پی فرشتگان روز و فرشتگان روز در پی فرشتگان شب در می آیند، و آنان همان حافظانی هستند که بر عمل بنده مراقبند و آن را ثبت می نمایند.(۶۵۱)

و از امامان ما علیه السلام روایت است که آنان چهار فرشته اند که هنگام نماز صبح گرد می آیند، و این همان معنای قول خداست که : ان قرآن الفجر کان مشهودا (۶۵۲) ((همانا قرائت صبح مشهود و در دید (فرشتگان) است)). (۶۵۳) و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت است که آنان فرشتگانی هستند که آدمی را از خطرها حفظ می کنند تا او را به دست سرنوشتها بسپارند و آن گاه او را با سرنوشتها تنها می گذارند.(۶۵۴) و گفته اند: آنها ده فرشته اند که بر آدمی گمارده اند و او را حفظ می نمایند.

و ابوامامه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که : یکصد و شصت فرشته بر مؤمن گمارده شده که آنچه را بر او مقدر نشده از او دور می سازند. هفت تن از این فرشتگان بلاها را از او دور می کنند چنانکه مردم در روز گرم تابستان مگس را از کاسه عسل دور می کنند، و اگر برای شما آشکار شوند هر آینه آنها را بر هر دشت و کوهی خواهید دید که همگی

دستها گشوده و دهان خود را باز کرده اند. و اگر بنده به اندازه یک چشم بر هم زدن به خودش واگذار شود بی گمان شیطانها او را خواهند ربود. (۶۵۵)

کعب گوید: اگر خداوند فرشتگانی را بر شما نگمارده بود که در خوردنیها و نوشیدنیها و شرمگاهها از شما پاسداری کنند هر آینه جنیان شما را می ربودند.

شارح ((نهج البلاغه)) گوید: فرشتگان حافظ دو گروهند، گروهی برای بنده اند چنانکه فرموده: له معقبات ... (۶۵۶) ((آدمی را فرشتگانی در پی است که او را از فرمان خدا نگاه می دارند.)) و گروهی بر بنده، چنانکه فرموده: و يرسل عليكم حفظة (۶۵۷) ((و بر شما فرشتگانی حافظ می فرستد.))

منظور از گروه اول حفظ و نگهداری بندگان خداست به فرمان خدا از آفتهایی که با آن روبرو می شوند، و منظور از گروه دوم ضبط کردارها و گفتارهای اوست از طاعات و معاصی، چنانکه فرموده: کراما کاتبین، يعلمون ما تفلون (۶۵۸) ((بزرگوارانی نویسنده که آنچه می کنید می دانند.))، و: ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید (۶۵۹) ((آدمی سخنی نگوید مگر آنکه نزد آن فرشته ای مراقب و آماده هست.))

گوید: و احتمال دارد که تعدد آنها تعدد ذاتی باشد، و نیز احتمال دارد که تعدد اعتباری باشد. (۶۶۰)

فصل ۲. الهام ملک و وسوسه شیطان

راز این مطلب از تحقیق یکی از عالمان (۶۶۱) روشن می شود که خلاصه اش این است:

گوهر ناطقه و ادارک کننده ای که در انسان وجود دارد و قلب حقیقی نامیده می شود در تمثیل بسان هدفی است که از اطراف گوناگون تیرها به سوی آن نشانه می رود، یا چون آینه ای است که در جایی قرار گرفته و صورتهای گوناگونی از برابر آن عبور نموده و پشت سر یکدیگر در آن نمایان می شوند، و این قلب هیچ گاه از این واردات خالی نیست.

راههای ورود این آثار و صورتهای حاصله، یا حواس پنجگانه ظاهر است و یا حواس باطن چون خیال و شهوت و غضب و

اخلاق و صفات دیگر. زیرا انسان هرگاه با حواس خود چیزی را ادراک کند اثری از آن در قلبش پدید می آید و همچنین

هرگاه که شهوتها و خشم تهییج شوند اثری از آنها در قلب پدید می گردد. و اگر از احساس بازایستد و از راه حواس چیزی را

در خود وارد نسازد خیالاتی که در نفس پدید آمده اند باقی مانده و قوه متخیله پیوسته از چیزی به چیز دیگر منتقل می شود

و با همین انتقال باطن انسان نیز از حالی به حال دیگر انتقال می یابد، و از این رو باطن انسان نیز به سبب همین اسباب

پیوسته در تغییر است.

اسبابی که از همه بیشتر در قلب آدمی حضور می یابد ((خواطر)) است ، یعنی افکار و یادآوریهایی که از نوع ادراکات و علوم است ، حال یا به صورت افکار نو و تازه و یا به شکل یادآوری از محفوظاتی که در حافظه موجود است . همین خاطره هاست که محرک اراده های گوناگون می شود، زیرا نیت و عزم و اراده بر یک چیز پس از حضور آن در خاطر است ، پس مبدا احوال گوناگون خاطره های گوناگون است . خاطره ها رغبت را تحریک می کنند و رغبت عزم را و عزم نیت را و نیت اعضا را به حرکت درمی آورد.

خاطره های محرک رغبت : یا به خیر و خوبی - یعنی آنچه در آخرت سودمند است - فرا می خواند و یا به شر و بدی - یعنی آنچه در آخرت زیان آور است - پس دو خاطره مختلف داریم که دو سبب گوناگون دارند، زیرا هر دو حادثند و هر حادثی نیازمند سببی است و معلولات مختلف علل مختلف می طلبند. سبب خیر را ((ملک)) و کار آن را ((الهام)) نامند و دیگری را ((شیطان)) و کار آن را ((وسوسه)) خوانند. و اینها دو جوهر در تحت تسخیر قدرت خدای سبحان هستند در دگرگون ساختن دلها. و شاید همین دو نوع خاطره مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند که فرمود: ((دل مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداست ، که هرگونه بخواهد آن را می گرداند.)) (۶۶۲)

قلب به جهت صفا و لطافتی که دارد فطرتاً به طور مساوی شایستگی پذیرش آثار ملکی و شیطانی را دارد ولی یکی از دو طرف با پیروی هوای نفس و افتادن بر روی شهوات ، و یا با روی گرداندن از آنها و مخالفت با آنها ترجیح می یابد. اگر انسان به مقتضای شهوت و غضبش عمل کرد شیطان به واسطه پیروی از هوای نفس و شهوتها به سبب اوهام و خیالات فاسد و دروغین ، چیره می گردد و دلش کان و لانه شیطان می شود، زیرا هوای نفس به دلیل مناسبت و نوعی اتحاد که با شیطان دارد چراگاه شیطان است . ولی اگر با شهوتها مبارزه کرد و آنها را بر نفس خود چیره ساخت و با نیروی یقین با گمانها و اوهام دروغین که به سوی شهوات و دلبستگی به دنیا فرامی خوانند معارضه کرد و به اخلاق فرشتگان شباهت پیدا نمود، دلش جایگاه فرشتگان و محل فرود آمدن آنها می گردد.

و چون انسان هیچ گاه از شهوت و غضب و حرص و طمع و آرزوی دراز و دیگر صفات بشری - که از هوای نفس سرچشمه می گیرد و از قوه وهم که کارش ادراک غیر واقعی امور است پیروی می کند - خالی نیست ، ناگزیر باطن او از جولان شیطان با وسوسه کردن در آن خالی نمی باشد مگر آن کس که خدایش نگاه دارد. از همین رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((هیچ یک از شما نیست مگر آنکه دو شیطان دارد. گفتند: ای رسول خدا شما هم ؟ فرمود: من هم ، جز آنکه خداوند

مرا بر ضد او یاری داده و او به دست من اسلام آورده و تسلیم گردیده است ، از این رو مرا جز به سوی خوبی فرمان نمی دهد.)) (۶۶۳)

بنابراین هرگاه یاد دنیا و مقتضیات هوای نفس و شهوات بر نفس چیره شود شیطان راهی برای ورود به آن و سنگر گرفتن در آن پیدا می کند و در آن به وسوسه می پردازد. و هرگاه نفس به یاد خدا می گراید شیطان کوچ می کند و راه و میدانش تنگ می گردد و ملک آمده به الهام می پردازد. از این رو جنگ و ستیز میان سپاه فرشتگان و شیطانها در میدان نفس آدمی همیشه برپاست زیرا نفس هیولانی (استعداد محض) است و به واسطه قوه عقلیه و وهمیه قابلیت پذیرش هر دو را دارد، و این ستیز ادامه دارد تا این میدان برای یکی از آندو فتح گردد و او در آنجا جایگزین شود، و دیگر دستیابی دومی به صورت اختلاس (جنگ و گریز) خواهد بود.

و همان گونه که شهوتها با گوشت و خون آدمی آمیخته است تسلط شیطان نیز در گوشت و خون او جاری است و بر قلبش - که منبع خون است و خون سازنده (یا مرکب) روح بخاری است و روح بخاری حامل قوای وهمی و شهوی و غضبی است - احاطه دارد. از همین روست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((شیطان مانند خون در رگ و ریشه آدمی جریان دارد، پس با گرسنگی راههای او را تنگ سازید.)) (۶۶۴)

و به دلیل همین احاطه همه جانبه شهوات بر قلب است که خدای متعال از ابلیس حکایت فرموده که گفت : ((هر آینه بر سر راه راست تو در کمین آدمیان می نشینیم ، آن گاه از پیش و پس و از راست و چپ آنها بر آنان درمی آیم.)) (۶۶۵) این بود خلاصه گفتار آن محقق .

در تصدیق این بیان روایاتی چند در ((کافی)) است ، از جمله به سند حسن از امام صادق علیه السلام که فرمود: ((هیچ دلی نیست مگر آنکه دارای دو گوش است ، بر یکی فرشته ای است راهنما و بر دیگری شیطانی است فریبنده ، این فرمانش می دهد و آن بازش می دارد، شیطان او را به گناهان فرمان می دهد و فرشته از گناهان بازش می دارد، و این است معنای خدای متعال که فرموده : ((از راست و چپ نشسته اند، و آدمی سخنی نمی گوید مگر آنکه فرشته ای مراقب و آماده در نزد آن حضور دارد.)) (۶۶۶)، (۶۶۷)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که : شیطان را برای آدم خاطره و انگیزشی است و فرشته را نیز خاطره و انگیزشی ، خاطره شیطان وعده به شر و ناباوری به حق است ، و خاطره فرشته وعده به خیر و باور داشتن حق است ، هر که این را یافت بداند که از سوی خداست و خدا را سپاس و ستایش کند، و هر که آن را یافت از شیطان رانده شده به خدا پناه

برد؛ سپس این آیه را قرائت فرمود: ((شیطان شما را وعده تهیدستی می دهد و به زشتکاری (بخل) فرمان می دهد.))
(۶۶۸)،(۶۶۹)

فصل ۳. انواع شیاطین

همان گونه که فرشتگانی که تدبیر امور انسان را به دست دارند فراوانند - زیرا چنانکه گذشت آثار و افعال گوناگون ، فاعل ها و مؤثرهای گوناگون می طلبد - همچنین شیطانهای وسوسه گر که او را به گناهان فرامی خوانند نیز به حسب تعدد گناهان ، گروههای مختلف و به هم پیوسته هستند و همه آنها شاخه های یک شیطان اصلی اند که ویژه هر انسانی است و اوست که در این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بدو اشاره شده که : ((هیچ کدام از شما نیست مگر آنکه او را شیطانی است)).

یکی از مفسران (۶۷۰) گوید: ((ابلیس پنج فرزند دارد و هر کدام را بر سر یکی از کارهای خود گماشته است ، سپس نام پنج تن از آنها را می برد: ثبر، اعور، مسوط، داسم ، زلینور.

ثبر، مامور مصائبی است که بر سر آدمی می آید و در آن هنگام وی را به فریاد برداشتن به او بیلا و نفرین کردن و گریبان چاک زدن و سیلی بر صورت نواختن و سخنان جاهلی بر زبان راندن فرمان می دهد.
اعور، مامور ریا و خودنمایی است که آدمی را به آن فرمان می دهد و ریا را در نظر او می آراید.
مسوط، مامور دروغگویی است .

داسم ، شیطانی است که با آدمی بر خانواده اش وارد می شود و عیوب آنان را به وی می نمایاند و او را بر آنان خشمناک می سازد.

زلینور، مامور بازار است و به واسطه اوست که پیوسته از حقوق یکدیگر می کاهند و از دست یکدیگر می نالند.
و شیطان نماز خنزب ، و شیطان وضوء ولهان نام دارند)). گفته اند اخباری هم در این زمینه رسیده است .
یونس بن یزید گوید: به ما رسیده است که با هر یک از اولاد انس یک همزاد جن زاده می شود، و این همزادان با آنها بزرگ می شوند.(۶۷۱)

جابر بن عبدالله گوید: (۶۷۲) چون آدم علیه السلام به زمین فرود آورده شد گفت : پروردگارا، این بنده ای (شیطان) که میان من و او دشمنی افکنده ای اگر مرا بر ضد او یاری ندهی در برابر او تاب نخواهم آورد. خداوند فرمود: ای آدم ، هیچ فرزندی برایت زده نشود مگر آنکه فرشته ای بر او گمارده می شود. گفت : پروردگارا، مرا بیفزای . فرمود: یک گناه را یک کیفر می

دهم و یک نیکی را ده برابر و بیشتر تا هر اندازه که بخواهم . گفت : پروردگارا، مرا بیفزای ، فرمود: در توبه گشوده است تا آن گاه که روح در بدن باشد.

ابلیس گفت : پروردگارا، این بنده ای که گرامیش داشته ای اگر مرا بر ضد او یاری ندهی در برابر او تاب نخواهم آورد. خداوند فرمود: فرزندی برای او زاده نشود جز آنکه برای تو نیز زاده شود.(۶۷۳) گفت : پروردگارا، مرا بیفزای ، فرمود: تو مانند خون در آن ها جریان داری و شما در سینه های آنان آشیانه می کنید. گفت : پروردگارا مرا بیفزای . فرمود: ((با سواران و پیادگان بر آنان نهیب زن (آنان را به سوی گناهان بتازان) و در مالها و فرزندان با آنان شرکت جو، و آنان را وعده ده ؛ و شیطان جز وعده های فریبنده به آنان نمی دهد.)) (۶۷۴)

شیطان هر کسی در مکر و حيله به اندازه عقل و هوش اوست ، و همچنین فرشتگانی که به امر خدا محافظ اویند و خطرها را از او دور می سازند.

فصل ۴. انواع الهامات و وسوسه ها

یکی از اهل معرفت گوید: (۶۷۵) الهام ملک و وسوسه شیطان بر چند گونه و نشانه در نفوس حاصل می شود:

۱ - برخی مانند علم و یقین است که از جانب راست نفس حاصل می شوند، و مقابل هوی و شهوت که از جانب چپ حاصل می گردند.

۲ - برخی مانند نظر به آیات و نشانه های آفاقی و انفسی است نظری درست و نظام یافته که شکوک و اوهام را زایل ساخته و معرفت و حکمت را در قوه عاقله که بر سمت راست نفس قرار دارد حاصل نماید، در مقابل نظر به همان اندازه آیات و نشانه ها نظری بر اساس اشتباه و غفلت و بی توجهی به آنها که شبهه ها و وسوسه در قوه واهمه و متخیله که در سمت چپ نفس قرار دارد از آن ناشی می شود. زیرا آیات محکمت به منزله فرشتگان مقدس یعنی عقول و نفوس کلیه اند چرا که آنها مبادی علوم یقینی اند، و متشابهات وهمیه به منزله شیاطین و نفوس وهمی اند، زیرا آنها مبادی مقدمات سفسطی می باشند.

۳ - برخی دیگر مانند اطاعت رسول مختار صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است در مقابل اهل جحود و انکار و اهل تعطیل و تشبیه از کافران (که یا وجود خدا را منکرند و یا او را به اوصاف جسمانی وصف می کنند). پس هر که راه هدایت پوید به منزله فرشتگانی است که الهام خیر می کنند، و هر که راه ضلالت پوید، به منزله شیطانی است که به سبب شر گمراه می سازند.

۴- و برخی مانند تحصیل علوم و ادراکات در موضوعات عالیه و اعیان شریفه است مانند ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان الهی و روز رستاخیز و برانگیختن مردگان و برپایی قیامت و ایستادن خلائق در برابر خدا و حضور فرشتگان و پیامبران و گواهان و صالحان؛ در برابر تحصیل علوم و ادراکاتی که از باب حيله و نیرنگ و سفسطه و تامل در امور دنیایی است که از دایره محسوسات بیرون نیست، زیرا که اولی شبیه فرشتگان و جنود رحمان است که ساکنان عالم ملکوت آسمانی اند، و دومی شبیه ابلیس هایی است که از درگاه خدا مطرود و از ورود به آسمانها ممنوع و در ظلمات محبوس و در دنیا از ترقی محروم و در آخرت از بهشت پر نعمت محجوب اند.

فصل ۵. شیاطین انس و جن

یکی از حکیمان (۶۷۶) گوید: نفوس نیک سرشتی که تجسد یافته اند فرشتگان بالقوه اند و چون از قوه به فعلیت در آیند و از اجساد خود جدا شوند فرشتگان بالفعل خواهند شد. همچنین نفوس بدسرشتی که تجسم یافته اند شیاطین بالقوه اند و چون از اجساد خود جدا شوند شیاطین بالفعل خواهند شد. و همین نفوس شیطانی هستند که کسانی را که قوه و زمینه شیطنت دارند و وسوسه می کنند تا آن ها را شیطان بالفعل سازند، چنانکه خدای متعال فرموده: ((شیاطین انس و جن، که برای فریب دیگران سخنان سست آراسته را به یکدیگر نهانی می رسانند)). (۶۷۷)

شیاطین انس همان نفوس متجسد شریره و بدسرشتی هستند که با اجساد انس پیدا کرده اند، و شیاطین جن نفوس شریره ای هستند که از اجساد جدا شده و از دیده ها پنهانند. داستان وسوسه این گونه نفوس غیر مادی نسبت به نفوس متجسده داستان کسی است که شهوت طعام و شراب فراوان دارد ولی حرارت قوه هاضمه او ضعیف شده و نمی تواند غذا را درست بپزد و هضم کند، چنین کسی اشتها دارد ولی غذا به او مزه نمی کند بنابراین همه همش این است که به غذا و غذاخوردگان بنگرد تا از این راه لذت ببرد و از درد ممنوعیت از غذا که به خاطر ضعف آلت هضم و عمل نکردن قوه هاضمه به او دست داده راحت شود. حکم نفوس شریره غیر مادی نیز همین است چنانکه در این آیات به آن اشاره شده است: ((...از شر وسوسه گر پنهان شونده، همان که در سینه های مردم وسوسه می کند، از (شیطانهای) جن و انس)). (۶۷۸)

و چون جنسیت و همرنگی سبب پیوند چیزها با یکدیگر است، بنابراین نفوس بشریه ای که نورانیت ظاهری دارند، ارواح پاک و نورانی نفوس کاملی که از بدنها جدا شده و در عالم ملکوت با فرشتگان آن عالم به سر می برند به آنان می پیوندند و آنان را بر اعمال خیر و نیک یاری می دهند. همچنین نفوس شریره خبیثه، ارواح خبیثه نفوس شریره ای که از بدنها جدا و

در آن عالم با شیاطین به سر می برند به آنان می پیوندند و آنان را بر اعمال شر و گناه و ستم و تجاوز یاری می دهند. کار گروه اول را الهام و کار گروه دوم را وسوسه گویند.

مؤلف: شاهد این سخن این آیه است که می فرماید: ((ای گروه جنیان، شما انسانهای بسیاری را به سوی خود کشانید؛ و دوستان آنان از آدمیان گویند: پروردگارا، ما از یکدیگر بهره مند شدیم و به اجلی که برای ما مقرر کرده بودی رسیدیم؛ (خداوند) گوید: آتش جایگاه شماست)) (۶۷۹). و نیز این آیه: ((آنان و گمراه کنندگان را در دوزخ سرنگون کند، و نیز همه سپاه ابلیس را.)) (۶۸۰)

گویند در تورات آمده است: ((بهشتیان پانزده هزار سال در بهشت می مانند سپس به صورت فرشتگان در می آیند، و دوزخیان به همین اندازه یا بیشتر در دوزخ می مانند و سپس به صورت شیاطین می گردند.)) و در انجیل آمده است: ((مردم به صورت فرشتگان محشور می شوند، نه می خورند و نه می نوشند و نه می خوابند و نه تولید مثل می کنند.))

فصل ۶. انواع جن

واژه جن از اجتنان به معنای اختفاء و پوشیده بودن گرفته شده، زیرا از دیده ها پنهان است، و از همین رو فرشتگان نیز در این آیه جن نامیده شده اند: و جعلوا بینة و بین الجنۃ نسا (۶۸۱) ((و میان او (خدا) و جنیان (فرشتگان پوشیده از نظر) نسبت خویشی برقرار ساختند (و آنان را دختران خدا نامیدند)).)) و در آیه کان من الجن (۶۸۲) ((و ابلیس از جنیان بود)) شیاطین را جن خوانده است.

اجنه اجسام لطیف و نفوذکننده و زنده ای هستند که دارای نفوس قوی و غالب بر اجساد خودند، و قادر بر کشش و جمع شدن اند و می توانند خود را به اشکال مختلفی در آورند و در برخی از قالبها به راحتی می توانند در منافذ نفوذ کنند و کارهای بسیار سخت و سنگین انجام دهند.

خداوند در داستان سلیمان - علی نبینا و علیه السلام - می فرماید: ((و برخی از جنیان در برابر او به اذن پروردگارش کار می کردند... برای او هر چه می خواست از محرابها (یا قصرها) و تندیسها و کاسه هایی به اندازه حوضها و دیگرهای بزرگ ثابت (بر زمین) می ساختند.)) (۶۸۳)

و نیز دارای علوم و ادراکاتی از قبیل علوم و ادراکات وهمی ما و عقلیات ابتدایی هستند، خداوند می فرماید: ((و آن گاه که چند تن از جنیان را به سوی تو گسیل داشتیم که به قرآن گوش فرامی دادند و چون نزد آن حاضر شدند (به یکدیگر) گفتند: خاموش باشید، و چون (قرائت آن) پایان یافت برای انذار قوم خود به سوی آنان بازگشتند.)) (۶۸۴)

در میان آنان مؤمن صالح و کافر سرکش وجود دارد. خداوند از زبان آنان می فرماید: ((برخی از ما مسلمانند و برخی ستمکار)) (۶۸۵)، ((و ما قرآنی شگفت شنیدیم، که به راه راست و درست راه می نمود پس به آنان ایمان آوردیم و هرگز به پروردگار خود شرک نمی آوریم ... و البته نابخردان ما بر خدا سخنان ناروا می بستند.)) (۶۸۶)

مولایمان امام صادق علیه السلام فرمود: ((جن سه گونه است: گروهی با فرشتگان اند، گروهی در هوا پرواز می کنند و گروهی به صورت سگان و مارها هستند.)) این روایت را در ((کافی)) نقل کرده است. (۶۸۷)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که: ((خداوند جنیان را سه گونه آفرید: گروهی مارها و عقربها و حشرات زمینی اند، گروهی مانند باد در هوا پراکنده اند، و گروهی (عاقل و دانا هستند که) بر آنها حساب و کیفر است.

و انسانها را نیز سه گونه آفرید: گروهی مانند چهارپایانند، خداوند در حق آنان فرموده: ((دل دارند ولی با آنان فهم نمی کنند و چشم دارند ولی با آن نمی بینند...)) (۶۸۸) گروهی بدنشان بدن آدمیان است و روحشان روح شیاطین. و گروهی مانند فرشتگان در سایه خدا هستند روزی که سایه ای جز سایه او نیست.)) (۶۸۹)

فصل ۷. ابلیس و ویژگیهای او

یکی از محققان گوید: ((نخستین کسی که راه گمراهی و ضلالت پیمود و خداوند او را از عالم رحمت خود براند و نام ابلیس بر او نهاده شد جوهری است ناطقه (دراک) و شیر که از طبقه دودی آتشین تولد یافته و دارای نفسی ملکوتی است، کارش گمراه کردن و راهش اضلال دیگران است، چنانکه خداوند از زبان آن لعین گوید: فبعزتک لاغوینهم اجمعین، الا عبادک منهم المخلصین (۶۹۰)) (و به عزت تو سوگند که همه آنان را گمراه می سازم، مگر بندگان برگزیده تو از آنان را))، و فيما اغویتنی لا قعدن لهم صراطک المستقیم (۶۹۱)) (و به سبب آنکه مرا به گمراهی و هلاکت افکندی هر آیه در کمین آنان می نشینم و آنان را از راه راست تو باز می دارم.))

این قدرت او بر گمراه کردن به سبب آن است که او را به حسب طبعش، بر اجسام دودی و بخاری و نفوس جزئی آنها و طبایع وهمی آنها تسلطی هست و این گونه نفوس و قوای وهمی به خاطر مناسبتی که با نقص و شرارت دارند از او اطاعت می کنند.

اما این که بر اغوا و افساد و استکبار سرشته شده و مدعی برتری نموده - چنانکه در آیه استکبرت ام کنت من العالین ((آیا کبر و بزرگی ورزیدی یا از برتران بودی؟)) به آن اشاره شده - همه به مقتضای طبع اوست که جنبه آتشین - که سبب هلاک نمودن و برتری است - بر آن غلبه دارد. و وجه تاءثیر او در نفوس آدمیان از دو جانب است : ۱) از جانب مؤثر، به جهت لطافت آن و سرعت نفوذ آن در رگ و ریشه و خون آدمی که محل شعور و اعتقاد اوست ، و نیز به جهت آنکه قادر بر اغوای آدمی با وسوسه و سخنان گمراه کننده است .

۲ - از جانب قابل ، بدان خاطر که بیشتر انسانها از قوای ادراکی ضعیفی برخوردارند و تاب معارضه و مجاهده با سپاه و یاوران ابلیس - یعنی قوای غضبیه و شهویه و غیر آن به ویژه قوه وهمیه - را ندارند. مگر آن بندگان برگزیده خداوند که آنان را (از شر ابلیس) نگاه داشت و به قوه عقل تایید نموده و به راه راست هدایت فرموده است ، که آنان حزب خدا نیستند و حزب خدا پیروز است)).

مؤلف : به نظر می رسد که از همین ملعون مطرود از درگاه خدا تعبیر به چهل شده است در روایتی که در ((کافی)) به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: ((خداوند عقل را - که نخستین آفریده از روحانیان بود - از سمت راست عرش از نور خود آفرید و به او گفت : پس رو، پس رفت ، سپس فرمود: پیش بیا، پیش آمد. خدای متعال فرمود: تو را آفریده ای بزرگ آفریدم و از همه آفریدگانم گرامی تر داشتم .

سپس چهل را از دریای تلخ و شور و تاریک آفرید و به او گفت : پس رو، پس رفت ، سپس فرمود: پیش بیا، پیش نیامد. خداوند به او فرمود: بزرگمنشی کردی؟! پس او را لعنت کرد.

آن گاه برای عقل هفتاد و پنج سیاهی قرار داد؛ چهل چون اکرامی را که خداوند به عقل مبذول داشت و آنچه را که به او داد مشاهده کرد دشمنی او را در دل گرفت و گفت : پروردگارا، این را هم آفریده ای مانند من است ، او را آفریدی و گرامی داشتی و نیرو بخشیدی ، و من ضد او هستم ولی نیرویی بر ضد او ندارم ، به من نیز سپاهی مانند آنچه به او عطا کردی عطا کن .

خدا فرمود: باشد، اما اگر پس از آن نافرمانی کردی تو و سپاهت را از رحمت خود بیرون می کنم . چهل گفت : راضی هستم ، پس خداوند به او هفتاد و پنج سیاهی عطا نمود... (۶۹۲)

فصل ۸. بهره مندی انسان از وسوسه شیاطین و حکمت آفرینش آنها

یکی از اهل معرفت و تحقیق گوید: (۶۹۳) ((انسان همان گونه که از الهام فرشته بهره مند است از وسوسه شیطان نیز به نوعی سود می برد، زیرا می دانیم که وجود شیاطین از سوی خدای سبحان بی شک به خاطر حکمت و مصلحتی است و الا آفریده نمی شدند، زیرا کار عبث و بیهوده از خدای متعال محال است .

این سودمندی از آن روست که همه پیروان شیاطین کسانی هستند که از وهم و خیال پیروی می کنند، و اگر اوهام اهل تعطیل (بی خدایان) و خیالات فیلسوف نمایان و دهریان و سایر دوستان طاغوت و مراتب ضد عقل و انواع کجرویهای آنان نبود هرگز دوستان خدا در پی تحقیق حقایق و تعلیم علوم و جستجوی دلیل برای بیان توحید و علت حدوث عالم با کشف و یقین و امثال آن بر نمی آمدند.

در اخلاق و اعمال نیز همین گونه است . مثلاً اگر غیبت کردن غیبت کنندگان و عیبجویی اهل تجسس و عیبجویان مردم نبود انسان از عیوب پوشیده ای که جز دوستانش از آن آگاهی ندارند این همه پرهیز نمی کرد، و ظهور این همه پرهیز از سوی نکته بینی های دشمنان و تجسس از عیوب او و آشکار ساختن آنها سرچشمه می گیرد. چه بسا دشمن بد ذاتی که انسان از دشمنی او بیش از دوستی دوستش سود می برد، زیرا محبت باعث جهل به عیوب محبوب و نادیده و ناشنیده گرفتن معایب و ناهنجاریهای اوست ، چنانکه گفته اند: ((دوستی یک چیز آدمی کور و کر می سازد)). پس روشن شد که در وجود اعمال شیطانی سودهای بزرگی برای مردم نهفته است و بیشتر منافع آن را ما نمی دانیم .

باب پنجم : فرشتگان اعمال و کرام الکاتبین

و ان علیکم لحافظین ، کراما کاتبین ، یعلمون ما تفعلون

(انفطار، ۱۰ - ۱۲)

((و همانا بر شما نگهبانانی است ، بزرگوارانی نویسنده ، که آنچه می کنید می دانند)).

فصل ۱. ملک و شیطان

گفته اند: هر شکل و صفتی که در نفس بر اثر تکرار کارها و اعمال رسوخ یابد، اگر نیک باشد، در شریعت ملک (فرشته) نامیده می شود، و اگر زشت باشد شیطان ؛ و در حکمت هر دو آنها را ملکه نامند.

تاءید این مطلب آنکه در حدیث آمده : ((هر کس کار نیکی کند خداوند از آن ملکی می آفریند که پاداش وی گردد، و هر که گناهی مرتکب شود خداوند از آن شیطانی را می آفریند که بدان عذاب گردد)).

و در حدیث قبر آمده : ((پس اگر آن مرده از دوستان خدا باشد، کردارش در صورت شخصی از همه خوشوتر و دوست داشتنی تر و خوش لباس تر نزد او آید و گوید: مژده باد تو را به راحتی و آسایش و بهشت پر نعمت ، و چه خوش آمدی ! آن مرده به وی گوید: تو کیستی ؟ گوید: من کردار شایسته تو هستم که از دنیا به بهشت آمده ام ... و اگر از دشمنان خدا باشد، کردارش در زشت ترین چهره ای که خدا آفریده و بدبوترین آنها نزد وی آید و گوید: مژده باد تو را به آبی جوشان و سرنگونی و سوختن در دوزخ .)) (۶۹۴)

فصل ۲. شیطان و ملک در آیات و احادیث

و در حدیث است : ((هر که برادر دینی خود را دیدن کند، هفتاد هزار فرشته او را به مشایعت کنند، گویند: هان ، خوش باشی و بهشت تو را خوش))! (۶۹۵)

و نیز: ((هر که عطسه کند، سپس دستش را بر روی برآمدگی بینی خود گذارد و گوید: الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهله ، و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم (سپاس و ستایش بسیار، خدای ، پروردگار جهانیان را چنانکه اهل آن است ، و درود و سلام خدا بر محمد پیامبر و خاندان او)، پرنده ای از ملخ کوچکتر و از مگس بزرگتر، از بینی او بیرون رود تا به زیر عرش برسد و تا روز قیامت برای او از خدا آمرزش طلبد.)) (۶۹۶)

و امثال این گونه اخبار بسیار است .

گفته اند: برخی از باطنها و سینه ها (دلها) از غایت صفایی که دارد روزانه هزارها فرشته برای زیارت آنها وارد آنها می شوند. و برخی دیگر روزانه هزار وسوسه و دروغ و فحش و دشمنی و درگیری با مردم در آنها وارد می شود و چنین دلهایی چراگاه شیطانهاست .))

این آیه تصدیق این مطلب است : ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة : (۶۹۷) ((کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست ، سپس در این راه پایداری کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند.))

و در مقابلش این آیه : هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین ، تنزل علی کل افاک اثیم (۶۹۸) ((آیا شما را خبر دهم که شیطانها بر چه کس فرود می آیند؟ بر هر دروغزن گنهکاری فرود می آیند.))

و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین . (۶۹۹) ((و هر که از یاد خدا روی بگرداند، شیطانی برای او برانگیزیم (برگماریم) که او را دمساز و همنشین باشد.))

فصل ۳. نامه اعمال و فرشتگان نویسنده

گفته اند: (۷۰۰) آثاری که از کارها و گفتارها و عقیده ها در نفوس پدید می آید بسان نقشههایی است که بر روی الواح نگاشته می شود، چنانکه خدای سبحان می فرماید: اولئک کتب فی قلوبهم الایمان (۷۰۱) ((اینانند که خداوند ایمان را در دلهاشان نگاشته است)). و این الواح نفسانی را صحیفه های اعمال گویند. این نقش ها و صورتها همان گونه که نیازمند به قابل اند که آنها را بپذیرد نیازمند به نگارنده و صورتگر نیز هستند. صورتگران و نگارندگان همان کرام الکاتبین اند که دو طایفه هستند: فرشتگان راست و فرشتگان چپ ، خدای متعال می فرماید: اذ یتلقى المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید (۷۰۲) ((آن گاه که آن دو دریافت دارنده که در راست و چپ نشسته اند (اعمال آدمی را) دریافت می دارند.))

مؤلف : روایت است : ((با هر انسانی دو فرشته است ، یکی در سمت راست او که نیکیهای او را بدون شهود رفیقش (فرشته چپ) می نویسد، و دیگری در سمت چپ او که گناهانش را می نویسد و گناهان او را با شهود رفیقش (فرشته راست) می نویسد. اگر نشسته باشد یکی از آن دو فرشته در سمت راست و دیگری در سمت چپ او قرار می گیرند، و اگر راه رود یکی پشت سر و دیگری پیشاپیش او، و اگر بخوابد یکی از آن ها نزد سر و دیگری نزد پاهای او.))

و در روایت دیگری است : ((پنج فرشته اند: دو فرشته برای شب ، دو فرشته برای روز، و یک فرشته ای که همیشه با اوست و هیچ گاه از او جدا نمی گردد.))

و در ((کافی)) با سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : ((هرگاه بنده آهنگ کار نیکی کند نفسش همراه با بویی خوش بیرون آید، فرشته سمت راست به فرشته سمت چپ گوید: درنگ کن ، که او آهنگ کار نیک کرده است ، و چون آن را انجام دهد زبانش قلم و آب دهانش مرکب او گردد و آن را برایش ثبت نماید. و چون آهنگ گناه کند نفسش همراه با بویی بد بیرون آید، فرشته سمت چپ به فرشته سمت راست گوید: درنگ نما، که او آهنگ گناه کرده است . و چون آن را انجام دهد آب دهانش مرکب و زبانش قلم او گردد و آن را بر او ثبت نماید.)) (۷۰۳)

و نیز با سندهای چندی از آن حضرت روایت کرده : ((هرگاه بنده گناهی کند و فرشته سمت چپ بخواهد آن را بنویسد، فرشته سمت راست گوید: دست بازدار، و او هفت ساعت دست باز می دارد؛ اگر آمرزش طلبید نمی نویسد، و اگر آمرزش نطلبید تنها یک گناه می نویسد.)) (۷۰۴)

دیگران نیز همین را روایت کرده اند و در آخر آن وارد است : ((و چون بنده قبض روح شد و در قبرش نهاده شد آن دو فرشته گویند: پروردگارا، ما را بر بنده ات گمارده بودی تا کردار او را بنویسیم ، اینک که او را قبض روح نموده ای ما را رخصت ده

تا به آسمان برآییم . خدای متعال گوید: آسمان انبوه از فرشتگان است که سرگرم تسبیح اند، شما نیز بر سر قبر بنده ام بایستید و تسبیح و تهلیل گوید و آن را برای بنده ام بنویسید تا آن گاه که او را از قبرش برانگیزم .)) (۷۰۵)

شیخ صدوق در رساله ((اعتقادات)) خود گوید: ((اعتقاد ما در این باره آن است که بنده ای نیست مگر آنکه او را دو ملک گمارده است که همه کردارهای او را می نویسند؛ هر که آهنگ کار نیک کند و انجام ندهد، یک حسنه برای او نوشته شود، و اگر انجام دهد، ده حسنه برایش نویسند. و اگر آهنگ گناهی کند، نوشته نشود تا آن را انجام دهد، و اگر انجام داد (هفت ساعت تاخیر افتد، اگر پیش از آن توبه کند، بر او نوشته نمی شود، و اگر توبه نکرد) (۷۰۶) یک گناه بر او نوشته شود. و این دو فرشته هر چیزی را بر بنده می نویسند حتی دمیدن در خاکستر را.

خدای بزرگ فرموده : ((همانا بر شما نگهبانانی است ، بزرگووانی نویسند ، که آنچه می کنید می دانند.)) امیرمؤمنان علیه السلام بر مردی گذشتند که سخنان یاوه می گفت ، به او فرمود: ((ای مرد، تو بر فرشتگان نوشته ای را املاء می کنی که به نزد پروردگارت می برند، پس درباره آنچه به کارت آید سخن بگو، و آنچه را به کارت نمی آید رها ساز.))

و فرمود: ((مرد مسلمان پیوسته نیکوکارش نویسند تا گاهی که ساکت است ، و چون سخن گوید نیکوکار یا گنهکارش نویسند.))

جای این دو فرشته در آدمیزاده شانه های اوست ، فرشته سمت راست نیکبها را و فرشته سمت چپ گناهان را می نویسد، و دو فرشته روز کارهای روز بنده را می نویسند و دو فرشته شب کارهای شب بنده را.)) . پایان کلام صدوق . (۷۰۷)

مفسران گویند: فایده این کار آن است که شخص مکلف هرگاه بداند که فرشتگان گمارده شده بر او کارهای وی را برمی شمارند و آنها را در برگهایی نوشته و در روز قیامت در دید حاضران در می آورند، این کار او را بیشتر از هر چیز از زشتیها باز می دارد.

گفته اند: این که فرشته سمت چپ که نویسند گناهان است توبه بنده را انتظار می برد ممکن است اشاره به این باشد که گناه تا زمانی که در جوهر نفس بنده جایگزین نشده باشد رحمت الهی شامل حال او می شود، و چون از آن گناه توبه کند در لوح نفسش نقش نمی بندد، و اگر توبه نکرد تا آنکه ملکه راسخی در نفس او شد، بر وی نوشته می شود و در روز رستاخیز بدان عذاب می گردد.

و گفته اند: آنان را ((کرام بزرگواران)) خوانده اند زیرا وقتی کار نیکی را می نویسند آن را (با شادمانی) به آسمان برند و بر خدای متعال عرضه دارند و بر آن گواهی دهند، گویند: بنده ات فلانی کار نیکی چنین و چنان کرده است! و چون گناهی را از بنده بنویسند آن را با غم و اندوه به آسمان برند، خدای متعال گوید: بنده ام چه کرده است؟ آنان سکوت کنند تا خداوند بار دوم و سوم پرسد، گویند: خداوند، تو پرده پوشی، و بندگانت را نیز فرموده ای که عیوب یکدیگر را بپوشند؛ گناهانشان را بپوش که تو داننده نهانهایی. از این روست که آنان را ((کرامالکاتبین)) گویند.

باب ششم: اصناف فرشتگان

و الصافات صفا، فالزاجرات زجرا، فالتالیات ذکرا

(صافات ۱/ - ۳)

((سوگند به فرشتگان صف کشیده، سوگند به فرشتگان راننده ابرها. سوگند به فرشتگان خواننده قرآن)).

و النازعات غرقا، و الناشطات نشطا، و السابحات سبحا، فالسابقات ذکرا، فالمدبرات امرا.

(نازعات ۱/ - ۵)

((سوگند به فرشتگان برکشنده (جانهای کافران) به سختی. سوگند به فرشتگان بازگیرنده (جانهای مؤمنان) به آسانی.

سوگند به فرشتگان شناور. پس به آن پیشی گیرندگان (در فرمانبری). پس به آن تدبیرکنندگان کارها.))

و لله جنود السموات و الارض.

(فتح ۴/)

((لشگرهای آسمانها و زمین از آن خداست)).

فصل ۱. انواع و اجناس فرشتگان

فرشتگان بر اساس کثرت گروهها، قبیله ها، انواع و طبقات، اجناس مختلف به انواع گوناگونی هستند تا آنجا که چیزهای دیگر هر اسمی بر آنها نهند فرقی نمی کند ولی آنچه نام ملک (۷۰۸) بر آن نهاده شود با هم فرق دارند و ما به طور اجمال به آنچه در کتاب و سنت از اصناف و برخی صفات آن ها آمده اشاره می کنیم، گرچه از جهتی برخی در برخی دیگر داخل است.

یکی از اصناف آنها ((اکابر اربعه)) چهار فرشته بزرگ و مشهور است. جبرئیل و میکائیل که نامشان در قرآن مجید آمده، و

اسرافیل و عزرائیل که در حدیث از آنان نام برده شده است.

جبرئیل فرشته همراه وحی است که روح القدس و روح الامین نیز نامیده می شود، که دوستان خدا را یاری و دشمنان خدا را سرکوب می نماید. خدای متعال درباره او فرموده: انه لقول رسول کریم، ذی قوه عند ذی العرش مکین، مطاع ثم امین. (۷۰۹) ((همانا که این (قرآن) گفتار رسولی بزرگوار (جبرئیل) است، که بسی نیرومند است و نزد (خداوند) صاحب عرض جایگاه و منزلتی دارد، و در آنجا (عالم بالا) فرمانش می برند و امین و مورد اعتماد (بر وحی) است)).

رسالت او آن است که وی فرستاده خداوند به سوی پیامبران اوست. کرامت و بزرگواری او نزد پروردگارش به آن است که خداوند آن را واسطه میان خود و شریفترین بندگانش قرار داده. نیرومندیش از آن روست که شهرهای قوم لوط را از جا کنده بالا برد و سرنگون ساخت. و جایگاه و منزلت داشتن او نزد خدا به آن است که خداوند او را قرین خود ساخته در آنجا که می فرماید: ان الله هو مولاه و جبریل (۷۱۰) ((همانا خدا یاور است و نیز جبرئیل)). و اینکه فرمانش برسد، از آن روست که وی امام و پیشوای فرشتگان است. و اینکه امین است، از آن روست که خداوند او را امین رسالت خویش شمرده و پیامبران نیز او را بر آنچه به سوی ایشان فروآورده است امین دانسته اند، و این همان گفتار خداست که: نزل به الروح الامین علی قلبک : ((آن (قرآن) را روح الامین بر قلبت فروآورده است)).

گفته اند: کار خاص و ذاتی جبرئیل، وحی و تعلیم و رساندن سخن خدای سبحان به بندگان اوست، و کارهای دیگری که از او سر می زند بالعرض است، جبرئیل با قوه نطقیه و دراکه ارتباط دارد، و اگر او نبود هیچ کس معنایی از معانی را با بیان و گفتار استفاده نمی توانست کرد و قلب کسی الهام حق و القاء آن را در سویدای دل نمی پذیرفت. میکائیل فرشته ای است که مأمور روزیها و خوراکیهاست.

گفته اند: کار خاص و ذاتی او دادن روزی به سبب تغذیه است و نیز رشد دادن جسم به اندازه لایق و میزانی مشخص؛ و او را با حفظ و نگهداری ارتباط هست، و اگر او نبود نشو و نما در بدنها صورت نمی گرفت، و برای ارواح تطور در اطوار ملکوت حاصل نمی شد، و برای خلقت (جسمانی) ارزاق حسی پیدا نمی آمد، و فطرت را علوم فراوان نصیب نمی گشت. اسرافیل فرشته صاحب صور، (بوق، شیپور) است، خدای بزرگ می فرماید: و نفخ فی الصور (۷۱۱) ((و در صور دمیده شود)). و در خبر است: اسرافیل صاحب شاخ (بوق) است که ... (دنباله حدیث بعدا خواهد آمد).

گفته اند: کار خاص و ذاتی او دمیدن روح در بدنها، و بخشش حیات و نیروی حس و حرکت برای انگیزش شوق و طلب است و او را با نیروی فکر ارتباط است، و اگر او نبود انگیزه شوق و حرکت برای تحصیل کمال در کسی فراهم نمی آمد.

عزرائیل فرشته مرگ است ، خدای بزرگ فرموده : قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم . (۷۱۲) ((بگو فرشته مرگ که به شما گمارده شده جان شما را می گیرد.))

گفته اند: کار خاص و ذاتی او انتزاع صور از مواد، و برآوردن ارواح از اجساد، و بیرون آوردن جانها از بدنها و انتقال آن ها از دنیا به جهان آخرت است ، و با قوه مصوره در ارتباط است ، و اگر او نبود استحاله و دگرگونی در اجسام ، و کمال یابی و انتقالات فکری در جانها، و بیرون شدن از دنیا و حضور در برابر خدای متعال برای ارواح پیدا نمی شد، بلکه همه چیزها در یک منزل و همان نخستین مقام متوقف می ماندند (و حرکت و تکاملی پدید نمی آمد).

هر یک از این چهار فرشته را سپاهیان و پیروانی است که شمار آنها را کسی جز خدا نمی داند: و ما یعلم جنود ربک الا هو (۷۱۳) ((و سپاهیان پروردگارت را کسی جز خودش نمی داند.))

فصل ۲. حاملان عرش

دیگر از اصناف فرشتگان ، حاملان عرش و حلقه زدگان به دور آند: و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة (۷۱۴) ((و در آن روز، عرش پروردگارت را هشت تن بر فراز خود حمل می کنند.)) و تری الملائکة حافین من حول العرش (۷۱۵) ((و فرشتگان را بینی که به دور عرش حلقه زده اند.))

حاملان عرش در دنیا چهار تن اند و در روز قیامت هشت تن خواهند شد.

و از امیر مؤمنان علیه السلام روایت است که : آنان که عرش را بر دوش می کشند عالمان اند که خداوند علم خود را بر دوش آنان گذاشته است . و هیچ یک از چیزهایی که خداوند در ملکوتش آفریده از این چهار چیز (چهار نوری که عرش از آن آفریده شده) بیرون نیست ، و آن همان ملکوت است که خداوند به برگزیدگان و خلیل خود (ابراهیم) علیه السلام نشان داده است . (۷۱۶)

و از امام صادق علیه السلام : حاملان عرش - که عرش همان علم است - هشت تن اند: چهار تن از ما، و چهار تن از دیگر کسان که خدا خواسته است . (۷۱۷)

و در ((کافی)) از امام کاظم علیه السلام : چون روز قیامت شود حاملان عرش هشت تن باشند: چهار تن از پیشینیان : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ؛ و چهار تن از پسینیان : محمد و علی و حسن و حسین . (۷۱۸)

و از امام صادق علیه السلام : حاملان عرش ، یکی به صورت آدمیزاده است که برای فرزندان آدم از خدا روزی می طلبد. دومی به صورت خروس است و برای پرندگان از خدا روزی می طلبد. سومی به صورت شیر است و برای درندگان از خدا

روزی می طلبد. چهارمی به صورت گاو است و برای چرندگان (چهارپایان) از خدا روزی می طلبد، و آن گاو از آن هنگامی که بنی اسرائیل گوساله را پرستیدند سر خود را فروهشته است. چون روز قیامت شود این حاملان هشت تن خواهند شد. (۷۱۹)

و از طریق عامه روایت است که آنها هشت صف هستند که شمار آنها را کسی جز خدا نمی داند، هر یک از آن فرشته ها را چهار صورت است، شاخههایی مانند شاخهای بز کوهی (خمیده چون شمشیر) دارند، از بن شاخها تا انتهای آنها مسیر پانصد سال راه است، عرش بر روی شاخهای آنهاست و پاهایشان در زمین هفتم و سرهایشان در آسمان بالا است، و در زیر عرش هفتاد حجاب از نور قرار دارد. (۷۲۰)

شیخ صدوق رحمه الله در رساله اعتقادات خود گوید: ((اعتقاد ما درباره عرش آن است که حامل همه آفریدگان است. و عرش به وجه دیگری همان علم است.))

سپس گوید: ((اما عرشی که حامل همه آفریدگان است حاملان آن چهار تن از فرشتگان اند که هر کدام هشت چشم برابر دنیا دارند، یکی از آن ها به صورت آدمیزادگان است ... - تا آخر مانند حدیث گذشته با اندکی تغییر در لفظ.

و اما عرشی که علم است حاملان آن چهار تن از پیشینیان و چهار تن از پسینیان اند، چهار تن پیشینیان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند، و چهار تن پسینیان: محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام. - با اساتید صحیح اینگونه از ائمه ما علیهم السلام درباره عرش و حاملان آن روایت رسیده است.

و از این رو این چند تن حاملان علم شده اند که پیامبران پیش از پیامبر ما صلی الله علیه و آله به چهار شریعت بوده اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، و علوم از سوی این چهارتن به سایر پیامبران رسیده است. و همچنین علوم پس از محمد و علی و حسن و حسین به امامان پس از حسین علیه السلام واصل گشته است. (۷۲۱)

ابن میثم بحرانی در شرح ((نهج البلاغه)) گوید: حاملان عرش ارواحی هستند که به تدبیر عرش گمارده اند. و گفته اند: آنها هشت تن اند که در قرآن کریم یاد شده اند: ((و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن حمل می کنند)). و آنها رئیس فرشتگان مدبر کرسی و آسمانهای هفتگانه اند. (۷۲۲)

فصل ۳. انواع دیگری از فرشتگان

گروهی دیگر از فرشتگان ساکنان و گنجوران بهشتهایند. در شرح نهج البلاغه گوید:

((فرشتگان ساکن در بهشت فرشتگانی اند که در نزد پروردگارد و از پرستش او تکبر و گردنفرازی نمی کنند و هرگز خسته نمی شوند، شب و روز تسبیح می گویند و سستی به خود راه نمی دهند. (۷۲۳) و آنهایند که با بندگان صالح خدا با مهر و دوستی روبرو می شوند و آنان را به بهشت مژده می دهند.

بیان مطلب که : انسان فرمانبردار چون کاملاً فرمانبردار شد و در صورت انسانی به نهایت رسید و با اعمال شایسته و کارهای پاکیزه ای که انجام می دهد شایستگی صورت ملکی و رتبه آسمانی پیدا کرد، فرشتگان طیب و پاکیزه او را با مهر و رحمت و مهربانی دیدار می کنند و او را در فضایی آکنده از آسایش و خوشی در آغوش می گیرند و او را چون قابله ها و دایگان کودکان شاهان ، در فاخرترین و خوشبوترین چیزهای دنیا مانند دستارهایی از حریر نازک و ستبر با شادی و سرور می گیرند و او را از برابر بهشت عبور می دهند، و او از سرور و بهجت چیزها می بیند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشتی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است ، و در کنار آن فرشتگان به صورت عالمی دراک باقی می ماند، که این بخششی نابردنی و بی پایان از سوی پروردگار است .

پیوسته اخبار و احوال او به برادران مؤمنش در دنیا می رسد و خود را برای آنها در رؤ یاهاشان در حال مژدگانی و سعادت و جایگاهی خوش می نمایند، و چون قیامت کبری بر پا شود فرشتگان رحمت او را به بهشتهای پر نعمت و سرور دائم عروج می دهند. این بهشتیان در بهشت مرگی را جز همان مرگ اول که چشیده اند، نمی چشند و در غرفه هایی چند طبقه به سر می برند و از زیر (کوشک) آن ها جویها روان است و آخرین سخنشان این که : ((سپاس و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است .))

اما گنجوران بهشت گویا آنان هم به اعتبار دیگری ساکنان بهشت باشند و آن اینکه : چون گنجور متولی درهای گنجینه است ، آن را باز می کند و آنچه را در آن است با اجازه صاحب آن بر مستحقانش تقسیم می کند، و یا درها را می بندد و آن را از غیر مستحق آن باز می دارد، و فرشتگان نیز متولی افاضه کمالات و انواع احسان و نعمتها به مستحقین آنها و حفظ و منع آن از کسانی هستند که مستحق آنها نبوده و خود را با پیمودن راه طاعت ، مستعد قبول آنها به اذن و حکمت خدا ساخته اند، از این رو آنان بدین اعتبار گنجوران بهشتهایند و همانهایند که از هر دری از درهای بهشت بر مؤمنان وارد می شوند و گویند: سلام بر شما به خاطر صبری که کردید، پس چه خوب است عاقبت آن خانه !

یکی از فاضلان گوید: هرگاه بنده خود را ریاضت دهد تا آنکه مراتب قوه نظری و عملی را به کمال رساند، با هر یک از این مراتب مستعد کمال خاصی می شود که از سوی خدای متعال بر او افاضه می گردد، و فرشتگان از در هر یک از این کمالات

با سلام و تحیت و گرامیداشت بر او وارد می شوند. و از آن رو که راضی بودن به قضای الهی از خیر و شر، دری بزرگ از این درهاست، فرشته ای که از این در به رضای الهی - ((خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا خشنودند)) (۷۲۴) - بر انسان وارد می شود رضوان گنجور بهشتهاست. - و خدا داناتر است.

اما فرشتگان آتش، یکی از فاضلان گوید: این فرشتگان نوزده نوع از ماءمورانند که از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند. و آنها عبارتند از: پنج فرشته ای که گفتیم اخبار را از خارج به آدم دوزخی می رسانند (حواس پنجگانه)، رئیس آنها، دو دربان، پرده دار، فرشته ای که در برابر او به اذن پروردگارش کار می کند، دو فرشته غضب و شهوت و هفت فرشته ای که ماءمور کار غذایند. چون روز قیامت کبری برپا شود و انسان از جمله کسانی باشد که سرکشی نموده و زندگانی دنیا را (بر حیات آخرت) ترجیح داده اند تا آنجا که دوزخ جایگاه آنان گردیده است، این نوزده فرشته مامور، او را به قعر دوزخ سرنگون می سازند به جهت کثرت برخورداری از مشتهیات و گناهانی که کرده و از این گفتار خدای بزرگ روی تافته که می فرماید: ((آیا او را خبر نداده اند) که آدمی را نیست جز آن کوششی که کرده، و همانا کوشش او به زودی نمایانده شود، سپس او را بر اساس آن پاداشی تمام دهند، و این که نهایت (هر چیز) به سوی پروردگار توست؟!)) (۷۲۵)

خداوند توفیقت دهد، بدان که: این فرشتگانی که این فاضل گفته که از فرشتگان آتش اند، بسا که با انسان دیگری از فرشتگان بهشت باشند، و این زمانی است که آن انسان از دنیا آنان (قوا) را مطابق فرمانهای خدا به کار گرفته و با آنان بر طاعت خدا همراهی نموده باشد بدون آنکه فوق آنچه را که برای آن آفریده شده اند و طاعتی که بدان ماءمورند از آنان بخواهد و آنان را به نافرمانی خدا و ارتکاب نواهی و حرامهای الهی بکشاند - و توفیق از خداست. (پایان سخن ابن میثم بحرانی) (۷۲۶).

فصل ۴. انواع فرشتگان در کلام امام سجاد علیه السلام

حضرت سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام در یکی از دعاهای صحیفه کامله (۷۲۷)، پس از حمد خدای بزرگ و ثناء و درود بر سرور رسولان و خاندان او، در صلوات بر حاملان عرش و اصناف فرشتگان چنین گوید:

((خداوند، و حاملان عرشت، که از تسبیح تو سستی نگیرند، و از تقدیس تو ملول نگردند، و از عبادت تو خسته نشوند، و کوتاهی را بر جد و کوشش در اجرای فرمان تو بر نگزینند، و از اشتیاق به تو غفلت نوززند.

و اسرافیل، صاحب صور، که چشم دوخته و منتظر فرمان و فرارسیدن امر تو است، تا با دمیدن (در صور) خفتگانی را که در گرو گورها قرار دارند بیدار سازند.

و میکائیل ، که در نزد تو از مقامی ارجمند و جایگاهی بلند از طاعت برخوردار است .

و جبرئیل ، که امین وحی تو، و فرمانروا در میان آسمانیان است و در نزد تو جایگاه و منزلتی دارد و مقرب درگاه توست .
و روح ، که بر فرشتگان حجب گمارده است ، و روحی که از امر توست ، پس بر همه اینان درود فرست و نیز بر فرشتگانی که در مقامی پایین تر از اینها قرار دارند از ساکنان آسمانهاست ، و امینان بر رسالتهاست ، و آنان که از سختکوشی ملالی به آنان دست ندهد، و از پرکاری خستگی و سستی ای به آنان نرسد، و شهوتها از تسبیح تو سرگرمشان نسازد، و سهو غفلتها از بزرگداشت تو جدایشان نسازد، آنان که دیدگان فروهسته اند و به سوی تو دیده نمی گشایند، آنان که چانه ها (سرها) به زیر افکنده و اشتیاقشان به آنچه در نزد توست به درازا کشیده است ، آنان که شیفته یادکرد نعمتهای تو هستند، و در برابر عظمت و جلال کبریایی تو فروتن اند، و آنان که چون به دوزخ بنگرند که بر اهل نافرمانی تو می خروشد، گویند: ((خداوندا، تو منزهی ، ما تو را آن گونه که شایسته پرستش توست نپرستیده ایم))؛ پس بر آنان درود فرست و نیز بر روحانیان از فرشتگان و مقربان درگاهت و حاملان غیب به رسولانت و امینان وحیت ، و نیز بر گروههای فرشتگانی که برای خود برگزیده ای ، و با تقدیس خود از خوردن و نوشیدن بی نیازشان ساخته ای ، و در داخل طبقات آسمانهاست جایشان داده ای ، و آنان که بر اطراف آسمانها جاری دارند آن گاه که فرمان انجام یافتن وعده ات فرود آید، و نیز بر گنجینه داران باران و رانندگان ابر، و آن که به صدای (تازیانه) راندنش غرش رعدها به گوش می رسد، و چون ابر خروشان به توسط او لب به تسبیح گشاید آذرخشها بدرخشد، و نیز بر آنان که در پی برف و تگرگ روانند، و آنان که با قطره های باران به هنگام فرود آن فرود می آیند، و بر گماشتگان بر گنجینه های بادها، و گماشتگان بر کوهها که از جای نلغزند، و آنان که وزن آبها و پیمانه آنچه را که بارانهای سیل آسا و رگبارهای تند در بردارند می دانند؛ و بر فرستادگان از فرشتگان بر اهل زمین به بلاهای ناخوشایند و آسایشهای خوشایندی که فرود می آید؛ و بر فرشتگان گرامی و نیکوکار، و فرشتگان گرامی نویسنده ای که حافظان (اعمال آدمی) اند، و بر فرشته مرگ و دستیاران او، و بر منکر و نکیر و مبشر و بشیر و رومان آزمون کننده در قبر و بر گردش کنندگان بر بیت المعمور، و بر مالک (فرشته دوزخ) و خازنان دوزخ ، و رضوان و دربانان بهشت و آنان که خدا را در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی کنند و آنچه را که بدان مامورند انجام می دهند؛ و آنان که (به بهشتیان) گویند: ((درود بر شما به خاطر صبری که کردید، پس چه نیکوست عاقبت این سرای))؛ و بر ماموران آتش که چون گویندشان : ((این دوزخی را بگیرید و زنجیرش کنید و به دوزخ سرنگونش سازید))، بر سر او بشتابند و مهلتش ندهند؛ و بر هر فرشته ای که نامش را نبردیم و جایگاهش را در نزد تو و اینکه او را به چه کاری گمارده ای ندانستیم ؛ و بر ساکنان هوا و زمین و آب ؛ و

بر آنان که بر آفریدگان گمارده ای ، پس بر همگیشان درود فرست ، به روزی که هر کس که می آید با او دو فرشته پیش راننده و گواه باشد)).

(در آینده نام برخی از این فرشتگان با شرحی پیرامون آنها به خواست خدا خواهد آمد.)

باب هفتم : در کثرت فرشتگان

و ما يعلم جنود ربك الا هو

(مدثر/۳۱)

((و سپاهیان پروردگارت را کسی جز خودش نداند)).

فصل ۱. انواع فرشتگان و کثرت آنها

در خبر آمده : آدمیزادگان یکدهم جنیان اند، و جنیان و آدمی زادگان یکدهم حیوانات خشکی ، و همه آنها یکدهم حیوانات دریا، و همه آنها یکدهم فرشتگان دریا، و همه آنها یکدهم فرشتگانی که بر زمین گماشته شده اند، و همه آن ها یکدهم فرشتگان آسمان فرودین (آسمان دنیا)، و همه آنها یکدهم فرشتگان آسمان دوم ، و به همین ترتیب تا برسد به فرشتگان آسمان هفتم ، و با این حال تمام اینها در برابر فرشتگان کرسی بسیار اندکند، و همه اینها یکدهم فرشتگان یکی از سراپرده های عرش که ششصد هزار سراپرده می باشند طول و عرض و سقف هر یک از سرادقات به اندازه ای است که اگر آسمانها و زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست با آن مواجه شود چیزی بسیار اندک و کوچک خواهد نمود، و (در آسمانها) به اندازه جای پای نیست جز آنکه در آن فرشته ای به سجده یا رکوع یا قیام در آمده است و آوای به تسبیح و تقدیس بلند کرده اند. وانگهی همه اینها در برابر فرشتگانی که در اطراف عرش می گردند چون قطره ای هستند در برابر دریا؛ و جز خدای متعال شمار آنها را نمی داند، و همه اینها با فرشتگان لوح که پیروان اسرافیل اند و فرشتگانی که لشکر جبرئیل علیه السلام اند همگی گوش به فرمان و فرمانبردار امر خدایند. که هرگز سستی نمی کند، به پرستش خدا مشغولند، و زبانشان به ذکر و بزرگداشت خدا پاکیزه و خوشبو است و از آنروز که خدا آنان را آفریده در این کار بر یکدیگر پیشی می گیرند و از پرستش خدا در ساعات شب و روز گردنفرازی نمی کنند و ملال نگیرند و جنس آنان و مدت عمر و چگونگی عبادتشان را شمار نتوان کرد. (۷۲۸)

فصل ۲. روایاتی در کثرت فرشتگان

از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت است که : آفریدگانی بیش از فرشتگان وجود ندارد، در هر شبی هفتاد فرشته از آسمان فرود می آیند و در آن شب به گرد خانه خدا می گردند و همینگونه است در هر روز. (۷۲۹)

مردی از آن حضرت پرسید: ((فرشتگان بیشترند یا آدمیزادگان ؟ فرمود: سوگند به آنکه جانم به دست اوست ، فرشتگان خدا در آسمان از مقدار خاکهای زمین بیشترند، و در آسمان جای پایی یافت نمی شود مگر آنکه فرشتگانی در آنجا به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند، و هیچ درخت و شاخه ای در زمین نیست ، جز آنکه فرشته ای بر آن گمارده شده که هر روز عمل آن را به نزد خداوند می برد و خدا خود بدان داناتر است ، و هیچ کدام آنها نیست مگر آنکه در هر روز به سبب ولایت ما خاندان به خداوند تقرب می جوید و برای دوستان ما آمرزش می طلبد و دشمنان ما را لعنت می فرستد و از خدا می خواهد که هر چه بیشتر عذاب بر آنان فرستد.)) این حدیث را در ((بصائر الدرجات)) آورده است . (۷۳۰)

و در همان کتاب و کتاب ((کافی)) با سندشان از امام باقر علیه السلام آمده است : به خدا سوگند که در آسمان هفتاد صنف از فرشتگان هستند که اگر همه زمین گرد آیند تا یک صف از آن ها را به شمار آورند شمار نتوانند کرد، و همه آنها را به ولایت ما اعتقاد دارند. (۷۳۱)

و نیز از آن حضرت روایت است که : در بهشت نهری است که جبرئیل علیه السلام در نگاه هر روز در آن فرو می رود و چون از آن بیرون می آید، خود را تکان می دهد و خدای متعال از هر قطره ای که از او می چکد فرشته ای می آفریند. (۷۳۲)

و روایت است که : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان برده شد در جایی شبیه بازار فرشتگانی را دید که رفت و آمد می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان به کجا می روند؟ جبرئیل گفت : نمی دانم ، جز اینکه می دانم از آن روزی که آفریده شده ام اینان را می بینم و هر یک را که قبلا دیده ام دیگر نمی بینم . و سپس از یکی از آنها پرسیدند: چند گاهی است که آفریده شده ای ؟ گفت : نمی دانم ، جز اینکه می دانم خداوند در هر چهارصد هزار سالی یک ستاره می آفریند و از آن روز که مرا آفریده تا حال چهارصد هزار مرتبه از این ستاره ها آفریده است . (۷۳۳)

باب هشتم : در اصناف فرشتگان و آفرینش ابتکاری آنها

جاء الملائكة رسلا اولی اجنحةً مثنی و ثلاث و رباع یزید فی الخلق ما یشاء.

(فاطر / ۱)

((خدایی که فرشتگان را فرستادگانی ساخته دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه ، و آنچه بخواهد در آفرینش می افزاید.))

فصل ۱. اوصاف فرشتگان در آیات و روایات

فرشتگان در زبان شرع دارای صفاتی شگفت و اوصافی غریب اند که بر پاره ای از عظمت خدای بزرگ و آفرینش ابتکاری و

شگفت انگیز او دلالت دارد، و ما پاره ای از آنها را در چند فصل می آوریم (و برخی را مقداری شرح می دهیم):

یکی از اوصاف آنها که در شرع وارد شده آن است که آنان فرستادگان خدا و دارای بالهایی هستند چنانکه در آیه بالا آمده

است . و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که : فرشتگان سه قسم : قسمی دارای دو بال ، قسمی دارای سه بال ، و

قسمی دارای چهار بال اند.)) این حدیث را در ((کافی)) آورده است .(۷۳۴)

و در بعضی اخبار است که : جبرئیل دارای ششصد بال است .(۷۳۵)

(یکی از عارفان گوید: بال فرشتگان به گونه ای است که فرشتگان می توانند به وسیله آنها به سوی کسانی که در رتبه پایین

آنان قرار دارند فرود آیند و آن نیرو را ندارند که بتوانند بدان وسیله مقام بالاتر از خود فرا روند، و چون با آن بال به مقام

فروتر از خود نزول کردند دو مرتبه از آن مقام بالا آمده به مقام خودشان بر می آیند و از آن بالاتر نتوانند رفت . از این رو

بالها را تنها برای نزول به فرشتگان داده اند، چنانکه بال پرنده برای صعود به آن داده شده است ، و اگر پرنده ای فرود آید

این فرود مطابق طبع اوست و چون بالا رود با بال بالا می رود. ولی فرشته برخلاف این است ، وقتی فرود می آید با بالش

فرود می آید و چون صعود می کند به حسب طبع اوست . بنابراین ، بال فرشتگان برای نزول به مقام پایین تر، و بال پرنده

برای صعود به مقام بالاتر است . و این برای آن است که هر موجودی عجز خود را بشناسد و بداند که نمی تواند بیش از

طاقتی که خداوند به او عطا فرموده کار کند. پس همگی در تحت خواری حصر و تقیید و عجز گرفتارند تا کمال مطلق ،

جلال خدای را باشد و بس ، خدایی که جز او خدایی نیست و والا و بزرگ است . و فرشتگان مدارج و معارجی دارند که بدان

سو بالا می روند، ولی بالا نمی رود مگر آن که فرود آمده ، پس عروج او رجوع (به مقام اول) خواهد بود(۷۳۶)،(۷۳۷)

ویژگی دیگر، قرب آنها به خداست از لحاظ شرف و کرامت : و من عنده لا یتکبرون (۷۳۸) ((و آنان که نزد اویند...))، بل

عباد مکرمون (۷۳۹) ((بلکه بندگانی گرامی اند)).

ویژگی دیگر، عصمت آنها از گناهان و معاصی است: لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون (۷۴۰) (خدا را در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی کنند و آنچه را بدان مأمورند انجام می دهند)).

عصمت آنان از این روست که معصیت و نافرمانی در حقیقت عبارت است از مخالفت قوه پایین تر با قوه بالاتر آن گاه که در موارد اختلاف اغراض و انگیزه ها بتواند دارای دستیابی به هدف برتر کاری انجام دهد، و این در مورد چیزی تصور دارد که ذات و وجود او از ترکیب نیروها و طبیعتهای متضاد قوام یافته باشد، در صورتی که فرشتگان به ویژه فرشتگان علیین از این ترکیب منزّه اند.

ویژگی دیگر، مواظبت آنان بر عبادت و پرستش خداست: یسبحون اللیل و النهار لا یفترون (۷۴۱) (شب و روز به تسبیح حق مشغولند و سستی نمی کنند))، و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک (۷۴۲) (و ما تو را تسبیح می گوئیم و تقدیس می نمایم))، و انا لنحن الصافون، و انا لنحن المسبحون (۷۴۳) (و همانا ما صف زندگانیم، و همانا ما تسبیح کنندگانیم)).

ویژگی دیگر، پیشدستی کردن آنان در انجام فرمان خدا از روی بزرگداشت اوست: فسجد الملائکة کلهم اجمعون (۷۴۴) (همین که فرمان خدا به سجود بر آدم رسید، بی درنگ همه فرشتگان تمامی سجده کردند)).

ویژگی دیگر: آنان جز به وحی و فرمان خدا کاری نمی کنند: لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعلمون (۷۴۵) (در سخن بر او پیشی نگیرند، و به فرمان او عمل می کنند)).

ویژگی دیگر: آنان با اینکه عبادت فراوان دارند و هرگز بر گناهان و لغزشها اقدام نمی کنند، هراسان و اندیشناکند گویا از روی خاکساری در برابر عظمت خدا و شرم از قهاریت او عبادات خود را گناه می شمرند: یخافون ربهم من فوقهم (۷۴۶) (از پروردگارشان که بالای سر آنهاست می ترسند))، و هم من خشیتہ مشفقون (۷۴۷) (و آنان از ترس خدا هراسانند))، حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق (۷۴۸) (تا چون بیم و نگرانی از دلهاشان برداشته شود گویند...))

در یکی از تفاسیر (۷۴۹) روایت کرده است که: چون خدای سبحان به وحی سخن گوید اهل آسمان آن را مانند صدای قدحی که بر سنگی زنند و بشکند می شنوند و بیم می کنند، و چون وحی به پایان رسد برخی به برخی دیگر گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق گفت، و او والا و بزرگ است.

و بیهقی در کتاب ((شعب الایمان)) از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: در این بین که رسول خدا صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام در گوشه ای بودند ناگاه افق آسمان شکافته شد، در این حال جبرئیل کم کم کوچک شد و اجزایش در یکدیگر فرو می رفت و به زمین نزدیک می شد و ناگاه فرشته ای در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار

گرفت و عرضه داشت : ای محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و مخیر می سازد که پیامبری پادشاه باشی یا پیامبری بنده . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل با دست اشاره کرد که تواضع کن (و بندگی را بپذیر). من دانستم که او خیرخواه من است ، از این رو در پاسخ گفتم : بنده ای پیامبر خواهم بود. آن فرشته به آسمان بالا رفت . من گفتم : ای جبرئیل ، می خواستم درباره این فرشته از تو بپرسم ، ولی حال تو را به گونه ای دیدم که مرا از پرسش بازداشت ؛ این کیست ای جبرئیل ؟

گفت : این اسرافیل است که از روزی که خداوند او را آفریده روی دو پا ایستاده و دیده فروهشته و چشم بر نمی دارد، و میان پروردگار و او هفتاد نور است ، که به هیچ نوری نزدیک نمی شود مگر آنکه می سوزد. در برابرش لوح محفوظ قرار دارد، و چون خداوند درباره کاری از آسمان به زمین فرمانی صادر کند آن مطلب در پیشانی او رقم می خورد؛ اگر آن کار وظیفه من باشد مرا بدان فرمان می دهد، و اگر وظیفه میکائیل باشد او را بدان فرمان می دهد، و اگر وظیفه عزرائیل باشد او را بدان فرمان می دهد.

گفتم : ای جبرئیل ، تو مأمور چه هستی ؟ گفت : بادها و حیات .

گفتم : میکائیل مأمور چیست ؟ گفت : گیاهان .

گفتم : ملک الموت مأمور چیست ؟ گفت : گرفتن جانها. و من پنداشتم که برای بر پا شدن رستاخیز فرود آمده است ، و آن حال که در من دیدی نبود جز ترس از برپایی رستاخیز.(۷۵۰)

ویژگی دیگر، نیروی فراوان آنهاست ، زیرا هشت تن از آنها عرش را که شامل کرسی است و خود کرسی آسمانها و زمین را دربردارد حمل می کنند، و از عرش در یک لحظه فرود می آیند با آنکه عرش را هیچ فهمی ادراک نمی کند: تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه (۷۵۱) ((فرشتگان و روح به سوی او بالا می روند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است)).

نیروی جبرئیل به حدی بود که کوههای قوم لوط و شهرهای آنان را به یکبار برداشت و زیر و رو کرد. و نیروی صاحب صور (اسرافیل) به پایه ای است که با یک دمیدن او هر که در آسمانها و زمین است بیهوش می شود و با دمیدن دوم او همگی زنده می گردند.

و در خبر است که : اسرافیل صاحب شاخ است (شاخی که در آن می دمد و به منزله بوق اوست). خدای متعال لوح محفوظ را از دری سفید که هفت برابر فاصله آسمان تا زمین است آفریده و آن را به عرش آویخته است و آنچه تا روز قیامت شدنی

است در آن نوشته شده است . و اسرافیل چهار بال دارد: بالی در مشرق و بالی در مغرب و بالی که خود را بدان می پوشاند و سر و صورت خود را از ترس خدای جبار بدان می پوشد (۷۵۲) و چشم خود را به سوی عرش دوخته و یکی از پایه های عرش بر دوش اوست و عرش را تنها با قدرت الهی حمل می کند، زیرا وی از ترس خدا مانند گنجشک کوچک می شود. هرگاه خداوند حکم چیزی را در لوح صادره کند وی را از چهره کنار می زند و به حکم و فرمانی که خداوند صادر فرموده می نگرد. هیچ فرشته ای از اسرافیل به عرش نزدیکتر نیست و با این حال میان او و عرش هفت حجاب است که میان هر حجابی با حجاب دیگر پانصد سال است . میان جبرئیل و اسرافیل هفتاد حجاب است . اسرافیل ایستاده و صور را روی ران چپ خود نهاده و سر صور بر دهان او قرار دارد و منتظر است که چه زمانی او را فرمان دهند تا در آن بدمد. چون مدت دنیا سپری شود، صور به جهت اسرافیل نزدیک شده و اسرافیل بالهای خود را جمع می کند و در صور می دمد، و ملک الموت یک دست خود را زیر زمین هفتم می برد و ارواح اهل آسمانها و زمین را می گیرد، و در زمین جز ابلیس و در آسمانها جز جبرئیل و میکائیل و عزرائیل کسی نمی ماند، و اینانند که خداوند آنان را (از جمله بیهوش شوندگان به بفتح صور) استثنا کرده و فرمود: الا من شاء الله ((مگر آن کس که خدا خواهد)).

و از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که : خدا را فرشته ای است که او را خرقائیل گویند، هیجده هزار بال دارد که میان هر بال با بال دیگر پانصد سال فاصله است . روزی به خاطرش رسید که آیا بالای عرش هم چیزی هست ؟ خداوند به همان اندازه بال بر او افزود و دارای سی و شش هزار بال شد که میان هر بال با بال دیگر پانصد سال فاصله است . سپس خداوند به او وحی کرد: ای فرشته ، پرواز کن ، وی مقدار بیست هزار سال پرواز کرد و به سر یک پایه از پایه های عرش نرسید، باز هم خداوند به بالها و نیروی او افزود و فرمانش داد که پرواز کن ، او سی هزار سال دیگر پرواز کرد و باز هم به پایه عرش نرسید. خداوند به او وحی کرد: ای فرشته ، اگر تا روز نفخ صور هم با این بالها و نیرویت پرواز کنی به ساق عرش من نخواهی رسید، فرشته گفت : سبحان ربی الاعلی ، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این ذکر را در سجده های خود قرار دهید.(۷۵۳)

فصل ۲. اوصاف فرشتگان در نهج البلاغه

در کتاب ((نهج البلاغه)) (۷۵۴) از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که در یکی از خطبه های خود درباره فرشتگان چنین فرمود: (۷۵۵)

((سپس خدای سبحان برای جای دادن در آسمانها و آباد کردن برترین آسمان از ملکوتش، فرشتگانی بدیع و شگفت انگیز آفرید، (۷۵۶) شکاف راههای گشاده آسمانها را بدانها پر کرد، و رخنه شکافها را به آنان بیاکند(۷۵۷)؛ و میان این شکافها بانگ (۷۵۸) تسبیح خوانهاست در فردوس بلند رفعت (۷۵۹) و پس پرده های حجاب و سراپرده های مجد و عظمت، (۷۶۰) و پس این لرزه و بانگی که گوشها از آن کر می شود انوار جلال کبریاست (۷۶۱) که چشمها را از نگریستن بدان باز دارد و ناچار خیره بر جای مانند.

آفرید این فرشتگان را به گونه گون صور، و اندازه هایی نه چون یکدیگر. (۷۶۲)

فرشتگانی با پروبال (۷۶۳)، تسبیح گویان عزت ذوالجلال. نه آنچه را که صنع اوست به خود نسبت دهند، (۷۶۴) و نه آفرینش چیزی را که خاص اوست مدعی شوند؛ ((بلکه بندگان بزرگوارند که در گفتار بدو پیشی نمی گیرند و فرمانش را کار می بندند)). آنان را در آن مقامها که دارند، امین وحی خود ساخت، و رساندن امر و نهی را به پیامبران، به گردن ایشان انداخت، و از دو دلی و ناباوری نگاهشان داشت؛ و گامی جز در آنچه رضای اوست نتوانند گذاشت. (۷۶۵) آنان را به زیارت یاری مدد کرد، (۷۶۶) و دلهاشان را در پوششی از تواضع و خشوع و آرامش درآورد؛ (۷۶۷) و آسان درهایی (۷۶۸) به رویشان گشود تا راه ستودن او را به بزرگی دانند، و نشانه هایی روشن گمارد (۷۶۹) تا خود را به سر منزل توحیدش رسانند. نه سنگینی بار گناهان از پایشان نشاند، و نه گذشت شبان و روزان آنان را دگرگون گرداند. نه تیر ناباوری از کمان دو دلی، ایمان استوارشان را نشانه ساخت، و نه سپاه بدگمانی بر اردوی ایمان آنان تاخت. نه بیماری کینه و رشک در آنان رخنه نمود، و نه دست سرگستگی نور معرفتی را که در دل داشتند از ایشان ربود، و هیبت و عظمت و بزرگی وی در سینه هاشان جای گرفت، و دیو بداندیشی طمع نبست تا قرعه گمراهی به نام آنان زند، و پرده سیاه گناه بر روزنه فکرتهاشان تند. گروهی از آنان درون ابرهای گرانبار اندرند، و دسته ای فراز کوههای تناور سرکشیده، و گروهی در تاریکیهای خاموش شب به سر می برند. و از آنان دسته ای است که گامهاشان حد فرودین زمین را بریده (۷۷۰) و همچون پرچمهای سفید درون هوا راه یافته (۷۷۱) و زیر آنها بادی خوش و آرام وزان که آن پرچمها را نگاه می دارد و از حدی که دارند آن سوتر رفتن نگذارد. (۷۷۲)

پرداختن به پرستش او آنان را از دیگر کار بازداشته (۷۷۳) و حقیقت ایمان (۷۷۴) با شناخت خدایشان پیوند داده. یقین بدو چنان آنان را از جز خدا بریده که شیفته اویند، تنها آنچه نزد اوست می خواهند، و از دیگری نمی جویند. شیرینی معرفت او را چشیده اند، و جام ملامال از محبت او نوشیده اند، (۷۷۵) بیم پروردگار در عمق دل آنان ریشه دوانیده، (۷۷۶) انسان که

پشتشان را از بسیاری طاعت خمائیده (۷۷۷) شوق او در دلشان نمرده و درازی مدت شوق ، چشمه جوشان تضرع آنان را از میان نبرده ، و با نزدیکی که بدو دارند رشته فروتنی از گردن نگذارند، و خودبینی بر آنان دست نیابد تا عباداتی را که کرده اند افزون شمارند؛ و فروتنی در ساحت بزرگی پروردگار مجالی نداده تا کرده نیک خود را بزرگ انگارند؛ و در طول کوشششان سستی در آنان پدید نشده ، و همچنان مشتاق پروردگارند و به لطف او امیدوارند. زبانشان از طول مناجات خشک نشده و شکرگزارند. به کاری دیگر نپرداخته اند تا بانگ تضرعشان خاموش گردد. در صف طاعات شانه به شانه ایستاده اند، (۷۷۸) و آسایشی نخواسته ، گردن به فرمان او نهاده اند. غفلت ، عزم استوارشان را سست نکند، و فریب شهوت راه همتشان را نزند. پروردگار دارنده عرش را اندوخته روز حاجت کرده اند(۷۷۹)، و هنگامی که مردم به در آفریدگان رفته اند، آنان به رغبت روی به آفریننده آورده اند.

پرستش او را نهایتی ندانند، و آنچه آنان را شیفته طاعت وی کرده ، تخم محبت است که در دل پروراند و هیچ گاه دل از بیم و امید او برندارند. ریشه بیم آنان نبرد تا در کوشش سست شوند، و طمع آنان را اسیر خود نکرده تا سعی اندک و سریع را بر کوشش بسیار ترجیح دهند. (۷۸۰) کرده خود را بزرگ شمارند که اگر چنین کنند امیدوارند و امید نگذارد تا از پروردگار بیمی در دل آرند. شیطان بر آنان چیره نشده تا در پروردگار خود اختلاف آرند؛ و راه جدایی نگیرند، چه برخوردی بد با یکدیگر ندارند. نه کینه و رشک بر آنان دست یافته ، و نه دو دلی و خواهشهای نفسانی از هم جدایشان کرده و صف وحدتشان را شکافته .

بندگان ایمانند، و پیوسته در بند آندند. نه میل از حق ، نه برگشتن از راه درستی ، نه درنگ کردن ، و نه سستی هرگز تواند آنان را از بند ایمان رهند. در آسمانهای تو بر تو جایی به اندازه پوستی گستریده یافت نشود، جز آنکه فرشته ای بر آن سجده کنان است یا چالاک در راه پرستش روان . درازی مدت فرمانبرداری بر معرفت آنان بیفزاید، و عزت پروردگار عظمت او را در دلهاشان بیشتر می نماید)).(۷۸۱)

فصل ۳. اوصاف دیگر فرشتگان

و نیز در همان کتاب است (۷۸۲) که آن حضرت در خطبه ای دیگر در وصف فرشتگان فرمود: سپس میان آسمان زبرین را بگشود و از گونه گون فرشتگانش (۷۸۳) پر نمود:

گروهی از آنان در سجده اند و رکوع نمی گزارند(۷۸۴)، و گروهی در رکوعند و یارای ایستادن ندارند.(۷۸۵) گروهی ایستاده و صف ناگسسته (۷۸۶) و گروهی بی هیچ ملالت لب از تسبیح نابسته . (۷۸۷) نه خواب دارند و نه بیهوشی ، نه سستی گیرند و

نه فراموشی . و گروهی از آنان امینان وحی اویند، و زبانهایی که کلام خدا را به پیامبرانش می رسانند، و قضای الهی را بر مردمان می رانند. (۷۸۸) و گروهی نگاهبان بندگان اویند (۷۸۹) و دربانان درهای بهشتهای او. و گروهی از آنان پایه‌اشان پایدار در زمین است ، و گردن‌هاشان بر گذشته از آسمان برین ، و تنومندی و ستبری شان از اقطار (آسمانها) برون است (۷۹۰)، و دوش‌هایشان برای برداشتن پایه های عرش متناسب و موزون . (۷۹۱) دیده ها از هیبت آن بر هم و پرها در زیر آن به خود فراهم (۷۹۲) در پس حجاب عزت و پرده های قدرت مستور و دست نامحرمان از ساحت قدس آنان دور. نه برای پروردگار در وهم خود صورتی انگارند،(۷۹۳) و نه صفت‌های او را چون صفت‌های آفریدگان پندارند. نه او را در مکانی دانند، و نه وی را همانندی شناسند و بدان اشارت رانند.

فصل ۴. وصف انواع فرشتگان

و در کتاب ((توحید)) روایت نموده که پس از آنکه از آن حضرت درباره قدرت خداوند با عظمت پرسیدند، فرمود:
خداوند فرشتگانی دارد که اگر یکی از آنان به زمین فرود آید از بزرگی جثه و فراوانی بالها در زمین ننگند. و برخی از آنان را اگر جن و انس بخواهند وصف کنند نمی توانند، به خاطر فاصله زیاد میان مفاصل و ترکیب زیبای صورت او. و چگونه می توان یکی از فرشتگان او را وصف نمود با آنکه میان دوش و نرمه گوش او هفتصد سال راه فاصله است؟! و برخی از آنان فقط با یکی از بالهای خود - نه با بزرگی بدنش - همه افق را می پوشانند. و برخی از آنان ، بلندی آسمانها تا دامن او می رسد. و برخی از آنان پاهایش بر جای ثابتی از فضا قرار ندارد و زمینها تا زانوی او هستند. و برخی از آنان ، اگر همه آنها را در گودی شست او بریزند جای خواهد گرفت . و برخی از آنان ، اگر کشتی ها را در اشک چشمان او روان سازند تا روزگار باقی است روان خواهند بود. پس مبارک و منزّه است خدا که بهترین آفرینندگان است. (۷۹۴)

فصل ۵. خروس عرش و فرشته ای از آتش و برف

و در همان کتاب با سند خود از ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:
خداوند متعال خروسی دارد (۷۹۵) که پاهایش در زیر زمین هفتم و سرش در کنار عرش است و گردن خود را به زیر عرش خم می کند. و خداوند یکی از فرشتگان را چنان آفریده که پاهایش در زیرزمین هفتم است و به اندازه کشش زمین ها قد کشیده تا از آن ها سربرآورده و به افق آسمان رسیده و از آن نیز بالاتر رفته تا شاخش به عرش رسیده است و می گوید:

سبحانک ربی .

و آن خروس دارای دو بال است که وقتی آن ها را می گشاید از مشرق و مغرب می گذرد. چون آخر شب فرا رسد بالهایش را می گشاید و به هم می زند و صدا به تسبیح بلند می کند و می گوید: سبحان الله الملك القدوس ، سبحان الله الكبير المتعال القدوس . لا اله الا الله الحى القيوم . وقتی چنین کند همه خروسهای زمین نیز تسبیح گویند و بال و پر می زنند و صدا بلند کنند، و چون آن خروس در آسمان هلاکت شود خروسهای زمین هم ساکت گردند.

چون پاسی از سحر فرا رسد باز بال گشاید و بالهایش از مشرق و مغرب بگذرد و بال زند و صدا به تسبیح بلند کند و گوید: سبحان الله العظيم ، سبحان الله العزيز القهار، سبحان الله ذی العرش المجید، سبحان الله رب العرش الرفیع . وقتی چنین کند خروسهای زمین نیز تسبیح گویند، و هرگاه او بجنبد خروسهای زمین هم بجنبند و او را با تسبیح و تقدس خداوند پاسخ گویند. آن خروس پر سپیدی دارد که تا حال به آن سپیدی ندیده ام ، و زیر آن پر سپید پر سبزی دارد که تا حال به آن سبزی ندیده ام ، و پیوسته مشتاق هستم که به پر آن خروس بنگرم . (۷۹۶)

و به همان سند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

خداوند متعال فرشته ای دارد که نیم بالای تن او آتش و نیم پایین تنش برف است ، نه آتش آن برف را آب می کند و نه برف آن آتش را خاموش می سازد، و او ایستاده و با صدای بلند فریاد برمی آورد: ((منزه خدایی که گرمای این آتش را بازداشت تا این برف را آب نکند، و سرمای این برف را بازداشت تا گرمای این آتش را خاموش نسازد. ای سازش دهنده میان برف و آتش ، میان دلهای مؤمنان بر اساس طاعت خود الفت و سازش افکن .)) (۷۹۷)

و نیز با همین سند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

خداوند متعال فرشتگانی دارد که هر گوشه از بدنشان با صدای خاص خود تسبیح و حمد خدا می گوید؛ آنان از شدت گریه و بیم از خداوند نه سر بر آسمان برمی دارند و نه سر به زیر افکنده به پاهایشان بنگرند. (۷۹۸)

فصل ۶. تفسیر علی علیه السلام از آیه و الطیر صافات ...

و در همان کتاب با سند خود از اصبع بن نباته روایت کرده که : ابن کواء نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمده و گفت : ای امیرمؤمنان ، به خدا سوگند که در کتاب خداوند آیه ای است که دلم را فاسد نموده و مرا در دینم به تردید واداشته است . علی علیه السلام فرمود: مادرت به عزا و فراق بنشیند، (۷۹۹) آن آیه کدام است ؟ گفت : این آیه : و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه (۸۰۰) ((و پرندگان پر کشیده تسبیح خدا می گویند و همگی نماز و ذکر تسبیح خود را می دانند.))

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای پسر کواء، خدای متعال فرشتگان را در صورتهای گوناگونی آفریده است، جز آنکه خداوند فرشته ای دارد در صورت خروسی درشت صدا و خاکستری رنگ که چنگالهایش در زمین هفتم و تاجش خمیده در زیر عرش است، و دو بال دارد، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، یکی از آتش و دیگری از برف. چون وقت نماز فرا رسد بر روی چنگالهایش می ایستد و گردنش را از زیر عرش برمی آورد و سپس بال می زند و خروسهای منزل شما نیز در آن هنگام بال می زنند، نه بال آتشین او برفش را آب می کند و نه بال برفی او آتش آن را خاموش می سازد. سپس فریاد می زند: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا سید النبیین، و ان وصیه سید الوصیین، و ان الله سبحانه قدوس، رب الملائکة و الروح.

در این هنگام خروسهای منزل شما هم بال می زنند و او را در این سخن پاسخ می دهند. و این است معنای آیه که می گوید: ((و پرندگان پر کشیده تسبیح خدا می گویند و همگی نماز و ذکر تسبیح خود را می دانند)) و منظورش خروسهای زمین است. (۸۰۱)

منزه خدایی که رعد به حمد او تسبیح می گوید، و فرشتگان نیز از بیم او به تسبیح مشغولند. بسی منزه و پاک است پروردگار فرشتگان و روح. این پایان سخن در شناخت فرشتگان است، و سپاس خدای یگانه راست.

مقصد سوّم: شناخت کتابهای آسمانی و رسولان الهی علیهم السلام

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط.

(حدید / ۲۵)

((به تحقیق که ما پیامبران خود را با دلیل روشن فرستادیم و کتاب و میزان با آنان فرو فرستادیم تا مردم به عدالت برخیزند)).

باب اول: نیاز به پیامبران و ادیان آسمانی و اسرار تکالیف

و ان من امة الا خلا فیها نذیر

(فاطر / ۲۴)

((و هیچ امتی نیست مگر آنکه هشدار دهنده ای در میان آن بوده است)).

فصل ۱. لزوم دین برای حفظ نظام اجتماع

بدان که دنیا یکی از منزلگاههایی است که در راه سائران به سوی خدا قرار دارد و بدن مرکب است، و هر که از تدبیر منزل

و مرکب غفلت ورزد سفر خود را به پایان نخواهد برد، و تا امر معاش در دنیا تنظیم نشود یکدله شدن برای خدا که همان

سلوک است صورت نبندد، و این انجام نگیرد مگر اینکه بدن سالم و نسل ادامه داشته باشد، و بدن سالم و نسل دائم زمانی حاصل است که اسباب حفظ وجود آنها و اسباب دفع آفات و مفسده های آنها فراهم باشد.

اسباب حفظ سلامت بدن خوردن و آشامیدن است و اسباب حفظ دوام نسل ازدواج ؛ که خداوند غذا را سبب زنده بودن و زنان را کشتزار نسل قرار داده است ، ولی به حکم فطرت ، خوردنیها و زنان ویژه برخی از خورندگان و مردان نیست بلکه همگی بدان نیازمندند، و از طرفی انسانها نیازمند به تمدن و اجتماع و همکاری هستند، زیرا ممکن نیست که هر کس بتواند به تنهایی زندگی کند و همه نیازمندیهای فراوان خود را بدون همکاری دیگری برطرف سازد، بلکه لازم است که برخی بار برند، برخی آسیاب کنند و برخی کارهای دیگر؛ از این رو فرقه ها و گروههای مختلفی در اجتماع تشکیل می گردد و سرزمینها و شهرهای گوناگونی درست می شود، و در نتیجه در معاملات و پیوندهای زناشویی و جنایاتی که میان آنها رخ می دهد نیازمند به قانونی هستند که همگی بدان رجوع کنند و با آن قانون به عدالت در میان خود رفتار نمایند، و اگر چنین نباشد به جان یکدیگر افتاده و جنگ و خونریزی میان آنان در می گیرد، و از اینها بالاتر از سلوک الی الله باز می مانند و این کار به هلاکت و نابودی آنان و قطع نسل و اختلال نظام می انجامد، زیرا هر کسی طبیعتا خواهان برآوردن نیازمندیهای خود است و بر کسانی که در این راه برای او مزاحمت ایجاد می کنند خشم می گیرد.

این قانون ((شرع)) نامیده می شود، و شرع ((شارع)) می خواهد که این قانون و راه زندگی را در میان آنها وضع کند تا کار معاش آنها در دنیا تنظیم گردد و نیز راهی را در برابر آنان نهد که با پیمودن آن به خدای بزرگ برسند، مثلا آنچه را سبب یادآوری آخرت و کوچ کردن به سوی پروردگارشان می شود بر آنان واجب نموده و ایشان را از روز رستاخیز، روزی که از جایی نزدیک فراخوانده شوند و زمین بشکافد و با شتاب از گورها به در آیند، بیم و هشدار دهد و به راه راست رهنمونشان گردد تا یاد خدایشان را از خاطر نبرند و با سرگرم شدن به دنیا از آخرت خود که هدف نهایی و مقصد والای آنهاست غفلت نورزند.

فصل ۲. لزوم دین برای تکمیل استعدادهای انسان

به عبارت دیگر: چون انسان در آغاز تولد و ابتدای رشد خود از هر کمالی که برای آن آفریده شده تهی است و دست او از هدفی که بدان فراخوانده شده کوتاه است : و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا (۸۰۲) ((خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید))، و از طرفی به حکم فطرت خود قابلیت آنها را دارد، از این رو چون اسباب و شرایط آنها برایش فراهم است می تواند بدانها دستیابی پیدا کند: و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم

تشکرون (۸۰۳) ((و برای شما گوش و چشمها و دلها نهاد، باشد که سپاس گوید))، کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم

تهتدون (۸۰۴) ((خداوند این چنین نشانه های خود را برای شما بیان می دارد، شاید که راه یابد.))

ولی اگر او را به خود واگذارند، به اقتضای آفرینش خود از رسیدن به آنها ممنوع است، زیرا وی به حسب قوای غالب خود بیشتر همرنگی و گرایش به چیزهایی دارد که مطابق مزاج و طبیعت و سرشت و دلخواه او باشد: قل کل يعمل علی شاکلته (۸۰۵) ((بگو هر کسی براساس شاکله خود عمل می کند.)) از آن رو که با هر مزاجی یک قوه ای سازگار است و می تواند کاری بکند که با حال او سازگار باشد بدان گونه که در قرآن کریم از وی تعبیر شده: خلق الانسان من عجل (۸۰۶) ((آدمی از شتاب آفریده شده))، کان الانسان فتورا (۸۰۷) ((آدمی بخیل است))، ان الانسان خلق هلوعا (۸۰۸) ((آدمی بی صبر و حریص آفریده شده))، انه کان ظلوما جهولا (۸۰۹) ((آدمی بس ستمکار و نادان است)). بنابراین لازم است که به خاطر آنکه صلاحیت کمال یابی در او هست سیاستی او را رهبری و تربیت و تدبیر کند و او را در راه خیر و سعادت بیندازد، و گرنه در حد حیوانات می ماند و میان او و نعمت ابدی فاصله می افتد.

فصل ۳. لزوم دین و وجود پیامبران

و همان گونه که در علم عنائی الهی (۸۱۰)، نظام عالم نیازمند به باران است و رحمت خداوندی نیز از فرستادن باران پیاپی برای برآوردن نیاز آفریدگان دریغ نورزیده، همچنین نظام عالم بی نیاز از این نیست که کسی باشد تا مردم را از آنچه موجب صلاح دنیا و آخرت تنهاست آگاه سازد. آری خدایی که برای زینت آدمی از رویانیدن مو بر ابروان او اهمال نورزیده و نیز از گود ساختن کف پاها (برای آسان شدن حرکت و راه رفتن) کوتاهی نکرده، چگونه می توان باور داشت که از وجود رحمتی برای جهانیان اهمال نموده با آنکه در وجود چنین کسی سود دنیا و سلامت آخرت و نیکی در جهان دیگر (برای آدمی) نهفته است؟! یا آن خدائی که برای جوارح و حواس (آدمی) رئیسی به نام روح قرار داده که دریافتهای صحیح آنها را صحه بگذارند و آنچه را در آن شک دارند با حکم وی یقینی سازند، چگونه آفریدگان را در سرگردانی و شک و گمراهی خودشان وامی نهد و برای آنان رهنمایی معین نمی کند که شک و حیرت خود را به او عرضه کنند و از او هدایت جویند؟!)

در ((کافی)) با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به زندقی که از ایشان پرسید ((از کجا وجود پیامبران و رسولان را اثبات می کنی؟)) فرمود: وقتی ما ثابت کردیم که ما را آفریننده ای است برتر از (ادراک) ما و دیگر آفریدگان، و این آفریدگار حکیم و فراتر (از اندیشه ما) است و نشاید که آفریدگانش او را ببینند و لمس کنند و او با آنان و آنان با او مباشرت و آمیزش داشته باشند و با یکدیگر بحث و گفتگو نمایند، ثابت می شود که او در میان آفریدگانش سفیرانی

دارد که مطالب او را به آفریدگان و بندگانش می‌رسانند و آنان را به مصالح و منافع خویش و آنچه مایه بقا و ترکش مایه فناء آنهاست رهنمایی می‌کنند، و به همین دلیل وجود کسانی که از سوی آفریدگار حکیم و دانا امر و نهی کنند و مطالب او را برسانند در میان آفریدگان ثابت می‌گردد، و ایشان همان پیامبران و برگزیدگان از میان آفریدگان خدا هستند، حکیمانی که به حکمت تربیت شده و به حکمت آموزی برانگیخته شده‌اند، و با اینکه با مردم در آفرینش و شکل و ترکیب شباهت دارند در هیچ یک از حالات (معنوی) خود با آنان شرکتی ندارند و از سوی خدای حکیم دانا به داشتن حکمت تاءید شده‌اند. سپس آمدن پیامبران در هر روزگار و زمانی به سبب دلائل و براهینی که رسولان و پیامبران الهی آورده‌اند ثابت می‌شود، تا زمین خدا از حجتی که دارای نشانه‌ای باشد که راستگویی و عدالت او را تایید کند، خالی نماند. (۸۱۱)

فصل ۴. آورنده شریعت باید از جنس بشر و دارای معجزه باشد

و لازم است که این قانونگذار انسان باشد، زیرا مباشرت فرشته برای آموزش انسان بدین گونه که یاد شد محال است: و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و لبسنا علیهم ما یلبسون (۸۱۲) ((و اگر او (پیامبر) را فرشته‌ای می‌ساختیم می‌بایست او را به صورت مردی می‌نمودیم و در این صورت باز هم سبب می‌شدیم تا مطلب بر آنان پوشیده و مشتبه بماند)). و (نیز حیوان نمی‌تواند باشد، زیرا) درجه سایر حیوانات از انسان فروتر است.

و لازم است که به نشانه‌هایی از سوی خدای سبحان ویژگی داشته باشد تا دلالت کند که شریعت او از سوی پروردگار دانا، توانا، آمرزنده و انتقام‌گیرنده آنهاست تا آنان در برابر وی سر تسلیم فرود آرند و کسی که از آن نشانه‌ها آگاهی می‌یابد به پیشوایی و ریاست او اقرار نماید، این نشانه‌ها را معجزه نامند، و امام صادق علیه السلام به همین مطلب اشاره دارند که: ((باید با او نشانه‌ای باشد که راستگویی و عدالت او را تایید نماید)).

فصل ۵. اصل اول در شریعت، خداشناسی است

یکی از اهل علم و حکمت گوید: بر پیامبر واجب است که قوانینی را که برای مردم وضع می‌کند به فرمان و وحی خدا باشد و روح القدس آنها را فرود آورده باشد، و نخستین اصلی را که در قوانین خود باید در نظر گیرد آن است که به مردم بشناساند که آفریدگاری دارند یگانه و توانا که دانای نهان و آشکار است و از حقوق او آن است که فرمانش برند، زیرا فرمان کسی رواست که آفرینش از آن اوست، و به آنان بیاموزد که آفریدگارشان برای فرمانبران بهشت جاوید و برای نافرمانان دوزخ سوزان را آماده ساخته است، تا آنکه راه و رسم منزل را از زبان او از خدا و فرشتگان دریافت کنند و به گوش جان بشنوند و فرمان برند.

و زینده نیست که آنان را به بیش از این مسأله که ((خداوند یگانه و حق است و نظیری ندارد)) سرگرم سازد، تا کار دین در نظرشان بزرگ نیاید و مشوش جلوه نکند، و با این کار آنان را در شکها و شبهه هایی که راه گریز از آن را ندارند قرار دهد، مگر برای کسانی که از سوی خداوند یاری و توفیق یافته اند که وجود چنین کسانی بس اندک است، و این تسهیل از آن روست که مردم نمی توانند مسائل الهی را آن گونه که هست تصور کنند مگر به زحمت، و در نتیجه به درگیری و اختلاف نظر که مخالف صلاح جامعه است دچار می گردند.

بلکه لازم است جلالت و عظمت خداوند را با رموز و مثالهایی که در نظرشان بزرگ می نماید برای آنان بیان کند ولی در عین حال به آنان القا کند که البته خداوند نظیر و شریک و شبیه ندارد. همچنین مسأله معاد را نیز به صورتی که بتواند چگونگی آن را تصور کنند و جانشان بدان آرام گیرد و برایشان اطمینان حاصل شود بیان بدارد و برای خوشبختی و بدبختی در آخرت مثالهایی بزند که قابل فهم و تصور آنهاست، و اگر (احیاناً) این مثالها و بیانات وی شامل رموز و اشاراتی بود که عده ای را که طبیعتاً بحث و نظر در مسائل فلسفی هستند می طلبد مانعی نخواهد داشت.

فصل ۶. لزوم عبادات فردی و اجتماعی

و واجب است که مردم را به طاعات و عبادات ملزم کند تا آنان را با عادت و تمرین، از مقام حیوانیت به مقام فرشتگانی سوق دهد، این عبادات ممکن است اموری وجودی و فردی باشد، مانند نمازها و ذکرها به صورت خضوع و خشوع، تا آنان را با شوق و رغبت به سوی خداوند حرکت دهد؛ یا عباداتی که سود آن عمومی است، مانند صدقه ها و قربانی کردنها در مکانهای مقدس. و ممکن است اموری عدمی باشد که موجب تزکیه و پاکیزگی نفوس آنان می گردد، و این امور یا فردی است مانند روزه، و یا اجتماعی است مانند خودداری از دورغ و آزار رساندن به هممنوع و مانند سکوت (از بد گفتن به دیگران و ذکر عیوب آنان و...).

و نیز لازم است که سفرهایی را بر آنان واجب کند که بدان سبب از خانه هاشان کنده شوند و در طلب خشنودی پروردگارشان راه سفر پویند، و روزی را به یاد آرند که از گورها بیرون آمده به سوی پروردگارشان می شتابند؛ و در این سفرها معابد و مشاهد نبوی و مانند آن را زیارت نمایند.

و نیز عبادات دسته جمعی را برای آنان وضع کند، مانند نماز جمعه و جماعت، تا علاوه بر پاداش اخروی، دوستی و الفت و یکرنگی حاصل کنند. و لازم است که عبادات و اذکار روزانه را برایشان معین بدارد تا یاد پروردگارشان را از خاطر نبرند که مهمل بمانند.

و لازم است که برای مردم قوانین مالی وضع کند که چگونگی و نشانه های اختصاص یافتن هر مالی را به صاحبش بیان دارد مانند احکام معاملات و دیون و تقسیم ارث و غنائم و صدقات (زکاتها)، و به هنگام وجود ابهام ، راه اختصاص آن را به صاحب اصلیش از طریق اقرار و سوگند و شهادت مشخص سازد.

و نیز قوانین خانوادگی وضع کند که چگونگی و نشانه های اختصاص یافتن زنان را به مردان روشن کند، مانند احکام ازدواج و طلاق و رجوع و عده نگاهداشتن و احکام کسانی که به نسب و شیرخوارگی و دامادی ازدواج با آن ها حرام می گردد. و نیز قوانین معاملات را وضع کند و در معاملاتی که در آن ها داد و ستد انجام می گیرد قوانینی وضع کند از وقوع مکر و ستم جلوگیری نماید و معاملات غرری را که یکی از طرفین مغبون واقع می شود، تحریم کند. و نیز تعاون و همکاری و دفاع از خود و حفظ مالها و جانها را بر مردم تشریح کند و به گونه ای که شخصی که کاری را تبرعی (مجانی) انجام می دهد توان زده نگردد.

و نیز بیکاری و ولگردی و کارهایی را که در آنها املاک و منافع بدون عوض شایسته ای - ولو منفعتی اندک یا یادی نیکو - به دیگری منتقل می گردد، مانند قمار؛ و نیز کارهایی را که بر ضد مصالح و منافع است مانند دزدی و واسطه گری برای روابط نامشروع مرد و زن ؛ و نیز کارهایی را که مردم را از آموختن کار و حرفه که داخل در شرکت است باز می دارد مانند ربا، تحریم نماید.

و نیز کارهایی که ضد تمدن بشری است مانند زنا و لواط را تحریم کند، زیرا که این کارها به بی نیازی از ازدواج می انجامد با آنکه ازدواج سبب ایجاد نسل است که برای حفظ نوع انسانی ضروری است و نیز به ازدواج دعوت و ترغیب نماید، زیرا در بقاء انواع ، دلیلی بر وجود خدای سبحان و لزوم عبادتی که از آفریدگان خواسته شده نهفته است . و نیز چیزهایی را که مایه ثبوت این پیوند است محکم و آشکار سازد تا این پیوند با کمترین سببی به جدایی نینجامد که نتیجه آن پاره شدن رشته پیوند فرزندان با پدر و مادر خودشان است و نیز نیاز مجددی برای انسان به ازدواجی دیگر به بار می آورد که در این کارها انواع ضررها وجود دارد.

و لازم است که راهی برای جدا شدن پیوند ازدواج بگذارد، زیرا برخی طبیعتها با یکدیگر الفت پذیر نیستند و هر چه کوشش شود میان آنها سازگاری به عمل آید برعکس بر شر و دوری و کدورت عیش می افزاید، و بسا که یکی از همسران کفو دیگری نیست و یا معاشرت خوبی ندارد و این موجب می شود که آن یکی به شخص دیگری رغبت نماید، زیرا شهوت یک

امر طبیعی است (و مانع آن نمی توان شد) و این ناسازگاری و رغبت به دیگری به انواعی از فساد می انجامد، و نیز بسا همسران از یکدیگر دارای فرزند نمی شوند، ولی وقتی همسر خود را عوض نمودند این کار به فرزنددار شدن آنان کمک خواهد نمود.

و لازم است که در امر طلاق سختگیری شود، و نیز طلاق به دست زن نباشد زیرا زن کمتر به حکم عقل عمل می کند و بیشتر به پیروی از میل و خشم خویش مبادرت می ورزد. و نیز لازم است که پوشش و حجاب را برای زن تشریح کند، زیرا زینده زن آن است که مصون داشته باشد، زیرا هم شهوت بیشتری دارد و هم زودتر فریب می خورد و کم خردی می کند و نیز اشتراک در زن (چند همسری) غیرت مرد را تحریک می کند و موجب پیدایش عار و ننگی بزرگ است که آن هم باعث زیانهای آشکار است، ولی در مرد چنین نیست، زیرا تعدد زوجات باعث عار و ننگ نیست بلکه مایه حسد است و حسد هم چیز قابل توجهی نیست زیرا پی گیری حسد پیروی از شیطان محسوب می شود (ولی غیرت از فضائل اخلاقی است و داشتن آن لازم). و به همین دلیل واجب است که قانونی به نفع زن وضع کند و آن اینکه هزینه زندگی او از سوی مرد تامین شود و مرد را وادارد که هزینه زندگی او را بپردازد. ولی مرد نیز در برابر این کار باید عوضی بگیرد، و آن عوض این است که مالک و اختیاردار زن می شود ولی زن اختیاردار مرد نیست، و از همین رو زن حق ندارد که به دیگری شوهر کند، ولی برای مرد در این مورد ممنوعیتی وجود ندارد گرچه بیشتر از تعداد معلومی که نمی تواند آن ها را ارضا و اداره کند بر او حرام گردیده است.

و در مورد فرزند قانونی بنهد که پدر و مادر هر دو در تربیت او سهیم باشند و هر کدام بخشی از تربیت او را به عهده بگیرند، مادر او را در دامن خویش بپرورد، و پدر هزینه او را تاءمین نماید. و نیز بر فرزند این قانون بنهد که به خدمت و بزرگداشت آن دو برخیزد، زیرا که پدر و مادر سبب پیدایش اویند به علاوه آنکه مخارج او را نیز به عهده گرفته اند.

و لازم است که برای تزکیه نفوس و دیگر مصالح دنیوی در مورد اخلاق و عادات سنی بنهد که به عدالت که همان میانه روی در امور است فراخواند، زیرا ردایل که در جانب افراط قرار دارند به مصالح انسانی زیان می رسانند و ردایلی که در جانب تفریط هستند به تمدن زیان می زنند.

و نیز لازم است که جنگ با کافران و شورشیان را - البته پس از دعوت آنان به حق - سنت نهد، تا بدان وسیله آنچه را از سوی منکران حق فرا می آید که همانا مشوش گردیدن اسباب دینداری و زندگانی است و آنها اسباب وصول به خداوندند،

دفع نماید، و نیز اموال و فروج آنان را مباح شمارد، زیرا این گونه اموال و فروج آن فایده ای را که از آنها انتظار می رود ندارند بلکه یاور و مایه شر و فسادند.

و چون مردم ناگزیر خدمه و پیشکارانی لازم دارند، واجب است که این گونه افراد (کافران و شورشیان سرکوب شده) برای خدمت اهل حق مجبور گردند، و نیز مردی دیگر که از دریافت فضیلت دورند و دارای قریحه سالم و درستی نیستند مانند ترکان و زنگیان. و اگر قومی دارای سنتی حسنه بودند متعرض آنان نگردد مگر آنکه زمانه چنین اقتضا کند که اعلان گردد که سنتی غیر از سنت نازله (از سوی خداوند) نباید باشد، که در این هنگام آنان نیز باید به سنن الهیه آموزش داده شوند و با آنان جهاد شود ولی مجاهده ای ضعیف تر از مجاهده با گمراهان صرف، یا ملزم شوند که به خاطر آنچه که ترجیح می دهند از آن دست برندارند غرامت بپردازند و به فدا دادن یا جزیه دادن با آنان مصالحه شود. خلاصه آنکه به آنان بفهماند که بر باطلند؛ و چگونه بر باطل نباشند با آنکه از اطاعت شریعتی که خدای متعال نازل فرموده خودداری نموده اند؟!

و لازم است که جانشینی منصوب کند که پس از او پیشوای مردم باشد، تا سنت و شریعت او را حفظ کند و تا بعثت پیامبری دیگر آن را باقی بدارد، زیرا شخص پیامبر چنان نیست که در هر زمانی امثال او پیدا شوند و نیز مردم در هر زمانی به شریعت تازه نیازمند نیستند. و باید که تعیین جانشینی از سوی خود او نباشد بلکه از راه وحی خدای سبحان به او و نص خداوند صورت پذیرد، تا کار مردم در مورد تعیین جانشین به تفرقه و اختلاف و درگیری نینجامد. و نیز اطاعت از جانشین خود را بر همه مردم واجب سازد و در سنت و شریعت خویش حکم کند که هر کس خروج کند و بخواهد با داشتن قدرت و مال بیشتر ادعای خلافت نماید بر تمام مردم واجب است که با او بجنگد و او را بکشند، و اگر قدرت داشتند و نکردند نافرمانی خدا نموده و کافر به او شده اند. و پس از آنکه این حکم را به همه مردم اعلام نمود خون کسی که قدرت جنگ (با چنین کسی را) داشته و دست از جنگ کشیده مباح خواهد بود.

و لازم است که این سنت نهد که هیچ عملی که مایه تقرب به درگاه الهی باشد پس از ایمان به پیامبر، بزرگتر از نابود ساختن کسی که خود را به زور جانشین پیامبر جا زده نمی باشد؛ تا بدین سبب سیاست دینی ای که پاسدار سالکان و کفیل محققان، به نیابت از رسول پروردگار جهانیان، عهده دار آن گردیده است نظام یابد.

این بود خلاصه ای از آنچه که یکی از اهل علم و حکمت در این باب گفته است. (۸۱۳) از اهل بیت علیهم السلام نیز درباره علل و فلسفه احکام و شرایع، اخبار و نصوصی مفصل رسیده است که بیم دراز شدن مطلب ما را از ایراد آنها بازداشت

، هر که طالب است به کتاب ((علل الشرایع)) صدوق رحمه الله و کتاب ((عیون اخبارالرضا)) تاءلیف وی و کتب دیگر مراجعه نماید.

فصل ۸. ملاک گناهان صغیره و کبیره

یکی از عالمان (۸۱۴) قاعده ای را برای تشخیص گناهان کبیره از صغیره بلکه برای بیان مراتب همه یا بیشتر تکالیف شرعی بیان داشته که خلاصه آن این است :

ما از شواهد شرع و نور بصیرت می دانیم که غرض اصلی ادیان الهی سوق دادن مردم به جوار خداوند و سعادت دیدار (۸۱۵) اوست ، و آنان را بدین مقام دسترسی نیست مگر با شناخت خدای متعال و شناخت صفات او و پیامبران و کتابهای آسمانی او و به همین مطلب اشاره دارد این آیه شریفه : و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۸۱۶) ((و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند))، یعنی برای آنکه بنده باشند، و بنده هم تا پروردگار خویش را به پروردگاری و خویشتن را به بندگی نشناسد بنده نتواند بود، پس ناگزیر باید خودش و پروردگار خودش را بشناسد؛ و غرض اصلی از بعثت پیامبران نیز همین است . ولی این معرفت و شناسایی ، صورت کمال نبندد مگر در همین دنیا، و همین است معنای فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که : الدنيا مزرعة الاخرة ((دنیا کشتزار آخرت است)). از این رو حفظ دنیا نیز غرض ثانوی و تبعی دین است ، زیرا وسیله ای برای آن می باشد.

آنچه از دنیا به آخرت مربوط می شود دو چیز است : جانها و مالها، بنابراین آنچه سد راه شناخت خداست از بزرگترین گناهان است ، و در مرتبه بعد بزرگترین گناهان آن است که راه حیات جانها را مسدود نماید، و در مرتبه بعد آنچه سد راه امور زندگانی است که حیات جانها بدان وابسته است .

پس سه مرتبه شد؛ بنابراین حفظ معرفت برای دلها، و حفظ حیات برای جانها، و حفظ اموال برای اشخاص ، در غرض جمیع شرایع ضروری می نماید. و اینها سه چیز است که تصور نمی رود هیچ یک از آیین های الهی در آن اختلاف داشته باشند. بنابراین روا نیست که خدای متعال پیامبری را به منظور اصلاح خلق در امور دین و دنیایشان برانگیزد، ولی آنان را به کارهایی که آنان را از شناخت خودش و شناخت فرستادگانش باز می دارد، و یا به تباه کردن جانها و مالها فرمان می دهد. از این بیان به دست آمد که گناهان کبیره دارای سه مرتبه است :

مرتبۀ اول - گناهانی که مانع شناخت خدا و رسولان الهی می گردد، و آن کفر است . پس در میان گناهان گناهی بالاتر از کفر نیست چنانکه فضیلتی بالاتر از ایمان نمی باشد - با توجه به مراتب ایمان در قوت و ضعف آن - زیرا حجاب میان بنده و خداوند جهل و نادانی است . مرتبه بعد از جهل به حقایق ایمان ، یعنی کفر، ایمنی از مکر خدا، و یاس از رحمت او است ، زیرا این هم بابی از جهل به خدا بلکه عین جهل به خداست ، زیرا کسی که خدا را شناخت تصور نمی رود که خود را از مکر او ایمن بداند و نیز از رحمت او مایوس بشمارد. پس از این مرتبه همه بدعتهایی است که مربوط به ذات و صفات و افعال خدا می شود، که البته برخی از برخی دیگر شدیدتر است .

مرتبۀ دوم - قتل نفس است ، زیرا حیات آدمی با بقای جانها تداوم می یابد و با تداوم حیات ، معرفت و ایمان به خدا و آیات او حاصل می گردد. پس بی شک قتل نفس از گناهان بزرگ است گرچه پایین تر از درجه کفر است ، زیرا کفر به اصل مقصود زیان می رساند و این به اسباب و وسیله آن . در مرتبه بعد بریدن اعضاء است و نیز هر چیزی که به هلاکت می انجامد مانند زدن ، که گناه برخی از دیگری بزرگتر است . حرمت زنا و لواط نیز در همین رتبه است ، لواط حرام است زیرا اگر همه مردم به همجنس بازی اکتفا کنند نسل آدمی بریده می شود؛ و معلوم است که ممانعت از ایجاد یک چیز شبیه برداشتن وجود آن است (بنابراین ممانعت از ایجاد نسل به سبب لواط با کشتن نسل موجود فرقی ندارد). و اما زنا گرچه از اصل وجود نسل جلوگیری نمی کند ولی حساب انساب را به هم می زند و توارث را از بین می برد و مانع مردم از نصرت یکدیگر (به سبب عدم خویشاوندی میان آنان) می گردد و نیز مفاسدی دیگر چون اختلال نظام زندگی و تحریک اسبابی که بسا به کشتار و خونریزی منجر می شود.

مرتبۀ سوم - تلف کردن اموال است ، زیرا اموال اسباب زندگانی است و ناچار باید حفظ گردد، با این تفاوت که اگر غضب شود باز پس گرفتن آن امکان پذیر است ، و اگر خورده شود غرامت می توان گرفت ، از این رو گناه به آن پایه مراتب گذشته نیست . آری اگر به گونه ای غضب شود که تدارک آن مشکل باشد، رواست که آن را از گناهان کبیره به حساب آورد، مانند آنکه این غضب به طور مخفی صورت گیرد مثل دزدی و خوردن مال یتیم و از بین بردن آن با گواهی دروغ و سوگندهای دروغ ، که در این موارد بازپس گرفتن و تدارک آن ممکن نمی باشد. و روا نیست که شرایع در تحریم این امور مختلف باشند. این کارها برخی از دیگری شدیدتر است ولی به طور کلی همه آنها پایین تر از مرتبه دوم که مربوط به جانهاست قرار دارند. اما رباخواری بعید نیست که شرایع در حرمت آن مختلف باشند، زیرا در ربا، خوردن مال دیگران با رضایت او است ولی با در نظر گرفتن شرطی که شارع وضع کرده است ؛ اما شارع نهی شدید از آن نموده و آن را از گناهان کبیره قلمداد کرد به

جهت مصلحتی که می دیده است ، گرچه غصب راه، که خوردن مال دیگری بدون رضایت او و رضایت شارع است ، از کبایر قرار نداده است - والله اعلم .

فصل ۹. غرض اصلی بعثت پیامبران و ادیان آسمانی

باید دانست که غرض اصلی از فرستادن پیامبران و نهادن قوانین الهی به خدمت گرفتن غیب شهادت راست و سوق دادن مردم به سوی خدا و خدمتگزاری شهوات برای عقلها و ارجاع دنیا به آخرت و تشویق بدین امور و نهی از عکس آنهاست ، تا آفریدگان از عذاب آخرت و وبال کردار خود و وخامت عاقبت و سرانجام ناگوار رهایی یافته ، و همه هر کدام به اندازه استعداد خود به سعادت نهایی دست یابند، وگرنه انسان را برای اینکه بتواند زندگی کند یک نوع سیاستی که حافظ اجتماع ضروری آن باشد کافی بود گرچه این سیاست از راه زور و استبداد و نظایر آن به وجود آمده باشد چنانکه (امروزه) اداره زندگی مردم جهان با سیاستهای ضروری مشاهده می شود.

بنابراین سیاست دنیوی برای پیامبر عرضی است نه ذاتی ، با آنکه همین سیاست اگر پیامبر یا نایب او عهده دار آن باشند خالی از حکمت اخروی نیست ، از این رو اگر در احکام شرعی خوب دقت کنی خواهی دید که هیچ کدام آنها از تقویت جنبه عالی (انسانی) خالی نیست گرچه از امور دنیوی باشد.

یکی از حکیمان گوید: ((هرگاه عقل بر پا شود شهوتها در خدمت عقلها در آیند، و هرگاه جور و ستم حکمفرما باشد عقلها در خدمت شهوتها قرار گیرند. بنابراین ، آخرت طلبی ریشه هر سعادت است ، و دنیا دوستی راس هر گناهی است . و عاقل خردمند باید این اصل را در حکمت و فلسفه هر کاری که در شریعت بدان امر شده یا از آن نهی گردیده است بنگرد. گفته اند: نسبت نبوت به شریعت مانند نسبت روح است به پیکری که روح در آن هست . و سیاستی که از شریعت جداست مانند پیکری بی روح است. (۸۱۷)

باب دوم : در صفات پیامبر و اصول معجزات

یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده

(غافر / ۱۵)

((روح را از فرمان خود بر هر یک از بندگانش که بخواهد القا می کند.))

فصل ۱. پیامبر کیست ؟

پیامبر کسی است که خداوند او را از میان آفریدگان خود برگزیده و بر آنچه از احکام وحی و اسرار غیب و امر خود که خواسته آگاه نموده است. این آگاهی گاه با سخن گفتن مستقیم با وی است و گاه به واسطه فرشته و گاه به الهام به دل اوست. یکی از محققان گوید: از صفات پیامبر یکی آن است که نفس او در قوه نظریه آنچنان صفا یافته که شباهت زیاد به روح اعظم پیدا کرده و هرگاه بخواهد می تواند بدون به کار گرفتن نیروی اندیشه با روح اعظم اتصال برقرار کند تا وی علوم لدنی را بدون واسطه آموزش بشری بر او افاضه نماید. بلکه روغن چراغ عقل او چندان صافی و قابل اشتعال است که هنوز آتش تعلیم بشری با کبریت اندیشه و بحث و تکرار به آن نرسیده خود به خود می درخشد. زیرا نفوس در قوه حدس و اتصال به عالم نور در درجات گوناگونی قرار دارند:

برخی در بسیاری از مقاصد بلکه همه آنها نیازمند به آموزشند. و برخی در اندیشه خود راه به جایی نمی برند و آموزش هم در آنان تأثیری ندارد، تا آنجا که به پیامبر رهنما صلی الله علیه و آله درباره او چنین گفته شد: انک لا تهدی من احببت (۸۱۸) ((چنین نیست که تو هر که را خواهی بتوانی هدایت کنی)) و: و ما انت بمسمع من فی القبور (۸۱۹) ((و تو مردگان در قبرها را نتوانی شنوایی)) و: انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء (۸۲۰) ((تو به مردگان و کران نتوانی فریاد خود را بشنوایی)). و این بدان خاطر است که آنان هنوز به درجه استعداد حیات عقلی نرسیده اند، از این رو گوش باطنی ندارند که با آن سخن معنوی و حدیث ربانی را بشنوند، لهم قلوب لا یفقهون بها... و لهم آذان لا یسمعون بها (۸۲۱) ((دل‌هایی دارند که با آن فهم نمی کنند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی شنوند)).

و برخی دیگر از نظر کمی و کیفی دارای حدس بسیار قوی هستند که زود با عالم ملکوت ارتباط برقرار می کنند و در زمانی اندک با حدس خود بیشتر معلومات را ادراک می کنند ادراکی شریف و نورانی که نفس قدسی نام دارد. این کسان با نیروی حدس خود در زمانی کوتاه و بدون آموزش از دیگری به آخرین معقولات دست می یابند و اموری را درک می کنند که سایر مردم جز با زحمت اندیشه و ریاضت و در مدتی زیاد به ادراک آن نمی رسند. این کسان را ((نبی)) یا ((ولی)) گویند، و این درک قوی و سریع آنان برترین نوع معجزه و کرامت محسوب می شود و از امور ممکنه است که کمتر اتفاق می افتد. و بین این دو مرتبه، مراتب و درجات دیگری نیز هست.

دیگر از صفات او آن است که نیروی تخیلی او قوی است به گونه ای که در خواب عالم غیب را مشاهده می کند و صورتهای مثالی غیبی برای او تمثل می یابند و صداهای ملکوتی را می شنود و اخبار غیبی و اخبار جزئی را از عالم ملکوت دریافت می دارد و از این رو از حوادث گذشته و آینده آگاه می شود.

صفت دیگر آنکه : نیروی احساس و محرکه او چندان قوی است که در ماده عالم اثر می گذارد و صورتی را برداشته صورتی دیگر بر ماده می پوشاند، به فرمان خدا هوا را به ابر بدل می سازد و بارانها و زلزله ها ایجاد می کند برای هلاک امتی که به راه فساد رفته و از فرمان پروردگار خود و رسولان او سرپیچی نموده اند؛ دعایش در عالم ملک و ملکوت به خاطر همت قوی او شنیده می شود و بدن سبب برای بیماران شفا می خواهد و برای تشنگان آب می طلبد و حیوانات در برابرش رام می شوند.

دلیل این کار آن است که مزاجها می توانند به اذن خدا از اوهام و تخیلات تاءثیر پذیرند، چه از اوهام عامی و چه از اوهامی که از آغاز آفریده شدن و یا به سبب تمرین و اکتساب ، دارای شدت تاءثیرند. از این رو شگفت نیست که برخی از نفوس دارای نیروی کمالیه ای باشند مؤید از سوی خداوند که همان گونه که در بدن خود تاءثیر می گذارند در بدن دیگری هم تاءثیر نهند و ماده عالم به فرمان آنان باشد همان گونه که بدن به فرمان نفس است ، و این نیرو در اصلاح و از بین بردن آفات و مضرات آن مواد، مؤثر واقع شود. همه این تاءثیرات به خاطر نیروی شوقی بسیار و جنبش به سوی عالم بالاست که موجب شفقت و مهربانی بر خلق خدا می گردد مانند مهری که پدر به فرزند خود می ورزد. چگونه این تاءثیرات روا نباشد و حال آنکه در جانب شر همین تاءثیرات از نفوس شریبه و پست صورت می گیرد مانند چشم زخم زدن . بنابراین روا بودن آن در جانب خیر از نفوس بزرگ و پر قدرت که استحقاق سجده فرشتگان و تعلیم اسماء را دارند اولی تر است . ولی عموم مردم این خاصیت را از آن دو خاصیت اولی (قوت حدس و نیروی متخلیه) بزرگتر و شگفت انگیزتر می دانند زیرا جانب جسمانیت بر آنها غلبه دارد، و نیز خبر از حوادث جزئی را بزرگتر و بالاتر از آگاهی از معارف حقیقی می شمارند، ولی در نزد خردمندان برترین جزء از اجزاء نبوت همان قسم اول (قوت حدس) است ، سپس قسم دوم (قوت متخلیه) و بعد قسم سوم (قوت احساس و تحرک).

این سه ویژگی بدن گونه که گفته شد جمعا اختصاص به پیامبران علیهم السلام دارد ولی هر جزء به تنهایی ممکن است در دیگران هم پیدا شود. نوع اول تنها صورت خیر و فضیلت دارد و در اولیا از آن رو که پیرو انبیا هستند یافت می گردد، ولی جزء دوم و سوم هر کدام هم صورت خیر دارد و هم صورت شر، زیرا خبر دادن از برخی حوادث غیبی جزئی بسا که در میان کاهنان و غیب گویان نیز پیدا می شود و همچنین قوه تاءثیر نفس در دیگری که از نفوس شریبه نیز صورت می بندد.

فصل ۲. فرق میان پیامبران راستین و دروغین

گفته اند: فرق میان پیامبر راستین و دروغین و اهل حق و باطل ، به شرطی که از هر دو کار خارق العاده سرزند، آن است که انجام اینگونه امور از پیامبران و اولیای خدا به جهت اتصال کامل آنان با ملائعالی بلکه با خود خداوند بزرگ است . و این ارتباط کامل صورت نمی بندد مگر پس از آنکه نفس از رذایل جدا شده و رنگ و صورت فضایل را به خود گرفته باشد. پس اگر کسی را به حقیقت یافتی که بر صدق و صفا و وفای به عهد و کوشش در عبادت و پرهیز از حرامها و فریادرسی دردمند و یاری ستمدیده و رسیدگی به درمانده و دوستی تهیدستان و امثال اینها که صفات فرشتگان مقرب خداست عادت دارد، سپس کار خارق العاده ای از او نمودار شد، حقیقتا خواهی دانست که این کار از او به دلیل قربش به خدا و فرشتگان او صادر گشته است . ولی اگر کسی را برخلاف این صفات شناختی خواهی دانست که صدور کارهای خارق العاده از او به جهت قربش به شیطان و دوستان اوست .

از همین جا فرق دیگری نیز آشکار می شود و آن اینکه : کارهای خارق العاده که از غیر مؤمن صادر می شود منحصر به کارهایی است که مقدور شیاطین است (و بیش از آن نمی توانند انجام دهند)، برخلاف مؤمن (که قدرت بر هر کاری را دارد).

فصل ۳. معجزات پیامبران

یکی از عالمان گوید: شریفترین و برترین پیامبران علم و حکمت است که ویژه خواص ، و پس از آن کارهای خارق العاده است که برای عوام و مردمان ساده دل می باشد، ولی اهل جدل و عناد را تنها شمشیر به کار آید و بس . و آیه زیر به این سه قسم اشاره دارد: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فیه باس شدید (۸۲۲) ((همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و میزان را با آنان فرو فرستادیم تا مردم به دادگری پناهنده شوند، و ما آهن را فرستادیم که در آن نیروی سخت است (که در جنگ به کار آید))).

بنابراین ، اسرار کتاب و میزان که همان دلیل عقلی است با همه اقسام آن ، برای خواص است که قریحه ای تیز و هوشی سرشار دارند و باطنشان از تقلید و تعصب نسبت به یک مذهب که از گذشتگان آنان به ارث رسیده و به گوششان خورده است تهی است ؛ زیرا چنین کسان با میزان علم و حکمتی که در اختیار دارند به زودی به پیامبر ایمان می آورند و نیازی به مشاهده کارهای خارق العاده ندارند.

اما کسانی که برای فهم حقایق زیرکی لازم را ندارند و یا دارند ولی انگیزه طلب در آنان نیست بلکه سرگرم کار و حرفه خویشند، و نیز انگیزه جدل و خود را غرق علم و دانش وانمود کردن نیز در آن ها وجود ندارد و از درک و فهم اسرار نیز

قاصرند، اینان باید به پند و اندرز و نشان دادن معجزات پرداخته آیند و آن گاه به ظواهر کتاب حواله شوند زیرا نمی توانند از ظواهر گذشته به درک اسرار نائل آیند.

شمشیر هم برای اهل جدل و مغالطه کاران است ، که آنان بدون داشتن شایستگی ، دنبال متشابهات کتاب خدا می روند تا فتنه انگیزی کنند. با این گونه کسان ، نخست با ملاحظت و نرمی سخن می رود و با روشی نیکو مجادله می شود آن گونه که اصولی را که نزد آنان مسلم است گرفته و با میزان و عدالت حق را از آن اصول برای آنان استنتاج کنند؛ اگر این روش در آنان سودمند نیفتاد شمشیر که در آن نیرویی سخت نهفته است بر سر آنان آهیخته می گردد.

در این آیه به این سه روش اشاره گردیده است : ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (۸۲۳) ((به سوی پروردگارت با حکمت و پند نیکو دعوت کن و با آنان به بهترین روش مجادله نما.))

مؤلف : پیامبر ما صلی الله علیه و آله نیز با همین دستورات و با آنچه مناسب حال مردم بود با آنان رفتار نمود، با برخی با مدارا و نرمی رفتار کرد، زیرا دلپایی پاک و نرم داشتند و به زودی منقاد او گشتند و به سرعت در دین او وارد شدند. و با برخی دیگر با نیزه و شمشیر و جنگ و درگیری روبرو شد تا آنان را با قهر و غلبه به دین خود کشاند و در آن داخل ساخت . و سپس با لطف و احسان خود جذب نمود تا آنکه از او دلخوش شدند و کینه هاشان برطرف شد. و همین است معنای سخن آن حضرت که : عجب ربک من قوم یدخلون الجنۃ فی السلاسل (۸۲۴) ((پروردگارت در شگفت است از کسانی که با غل و زنجیر داخل بهشت می شوند)). یعنی (با زور غل و زنجیر) داخل اسلام می شوند که اسلام سبب دخولشان در بهشت است . خداوند حضرتش را از سوی ما جزای خیر دهد که پیام پروردگارش را رساند و فرمان او را آشکار ساخت .

فصل ۴. برخی از صفات معنوی پیامبر

یکی از محققان (۸۲۵) گوید: یکی از صفات پیامبر آن است که در حد مشترک میان عالم معقول و عالم محسوس قرار داشته باشد. از این رو گاهی به سبب دوستی حق با او به سر برد، و گاه با رحمت و مهربانی بر خلق با آنان سرگرم شود. وقتی با خلق به سر می برد مانند یکی از آنهاست ، گویی که با خدا و ملکوت او آشنا نیست ، و چون با پروردگار خود خلوت می کند و به ذکر و خدمت او مشغول می باشد گویی خبری از خلق ندارد. (فیض را) از خدا می گیرد و از نزد او آموزش می بیند، و به بندگان خدا می رساند و آنان را آموزش می دهد و رهنمایی می کند، از خدا می پرسد و پاسخ می شنود، و خلق از او می پرسند و او پاسخ می دهد، به گونه ای که دو طرف را نظم می بخشد و میان دو عالم واسطه می گردد، برای طرفی گوش است و برای طرف دیگر زبان .

از این رو دل او را دو دروازه گشوده است ، در داخلی به سوی مطالعه لوح و ذکر حکیم گشوده است که از آن در، او را علم یقینی لدنی می آموزد که عبارت است از شگفتیهای گذشته و آینده ، و احوال گذشته و آینده علم ، و احوال روز رستاخیز و حشر و حساب ، و احوال بازگشت خلایق به بهشت یا دوزخ . این در برای کسی باز می شود که به عالم غیب توجه کند و پیوسته تنها ذکر خدا را داشته باشد. در دوم به سوی مطالعه امور حسی باز است تا بر رخدادهای مهمات خلایق آگاه شود و آنان را به راه خیر رهنمایی کند و از شر باز بدارد. چنین کسی ذات او در این دو قوه کمال یافته بهره وافر را از نصیب وجود و کمال از خدای سبحان دریافت داشته است به گونه ای که هر دو جانب را شامل بوده و حق دو طرف را ادا می کند، و این کاملترین مرتبه ای است که یک انسان می تواند بدان دست یابد.

فصل ۵. دوازده ویژگی در پیامبر

از لوازم ویژگیهای مذکور دوازده صفت است که در سرشت اوست ، و یکی از محققان (۸۲۶) آنها را بدین شرح برشمرده است :

۱. آنچه را می شنود و به او می گویند مطابق غرض گوینده و همان گونه که هست به خوبی می فهمد. چگونه چنین نباشد و حال آنکه عقل و نفس او در نهایت درخشش و نورانیت است .

۲. آنچه را می فهمد و احساس می کند به خوبی حفظ می کند و فراموش نمی نماید. چرا چنین نباشد و حال آنکه نفس او به لوح محفوظ اتصال یافته است .

۳. دارای فطرت و سرشت درست و سالم ، مزاج معتدل و اندام کامل است ، و آلات و ابزار او برای انجام کارهایی که در شائن اوست نیرومند است ، کارهایی چون بحث و مناظره در علوم با اهل جدل ، و شرکت در جنگ با دلیران برای برافراشتن سخن خدا و ویران ساختن سخن کفر و طرد دوستان و طرفداران شیطان ، تا همه دین از آن خدا باشد گرچه مشرکان خوش ندارند. چگونه چنین نباشد و حال آنکه کمال تمام و کامل بر مزاج تام و سالم افزوده می گردد.

۴. آنچه را با زبان می گوید در قالب عباراتی زیبا ادا می کند تا آنچه در ضمیر دارد به خوبی و کامل آشکار نماید. چگونه چنین نباشد و حال آنکه کار او آموزش و راهنمایی و هدایت مردم به راه خیر است .

۵. دوستدار علم و حکمت است و ژرف نگری در معقولات او را به درد نمی آورد و رنجی که از این کار به او میرسد آزارش

نمی دهد. چگونه چنین نباشد و حال آنکه ادراک امور ملایم یک چیز، برای آن لذت آور است زیرا آن چیز از آن نیرو می

گیرد.

۶. طبعاً آزمند شهوات نیست ، و طبعاً از بازی و سرگرمی می پرهیزد، و لذات نفسانی را دشمن می دارد، چگونه چنین نباشد و حال آنکه این گونه امور حجاب عالم نور و پیوند دهنده به عالم غرورند، از این رو به نزد اهل الله و مجاوران عالم قدس منفور و مبعوض اند.

۷. دارای نفس بزرگ است و دوستدار بزرگواری ، نفس او از اموری که مایه خواری و سرافکندگی است فراتر است و طبعاً به سوی آنچه از خود بالاتر است اوج می گیرد؛ از هر چیزی گرمی ترش را بر می گیرند و از امور پست خودداری می ورزد و چیزهای ناقص و ناچیز را خوش نمی دارد، مگر آنکه بخواهد نفس را ریاضت دهد و به کمترین و پست ترین امور دار دنیا اکتفا نماید؛ و همه اینها از آن روست که در امور اشرف نزدیکی بیشتری به عنایت اولیه است .

۸. بر همه آفریدگان خدا دلسوز و مهربان است ، (از طرفی) با دیدن کار ناپسند خشم بر او چیره نمی شود، و (از طرف دیگر) حدود خدا را تعطیل نمی کند، بدون آنکه در اندیشه تجسس در کارهای دیگران باشد. چگونه چنین نباشد و حال آنکه او با دانستن اسرار الهی شاهد لوازم (قضا و) قدر است .

۹. شجاعت قلب دارد و از مرگ نمی هراسد، چگونه چنین نباشد و حال آنکه آخرت برای او از دنیا بهتر است ، از این رو بر آنچه مصلحت می بیند که باید انجام شود آهنگ قوی می دارد و جسورانه اقدام می ورزد و ضعیف النفس نیست .

۱۰. بخشنده است ، زیرا می داند که گنجینه های رحمت الهی پایان نمی پذیرد و کم نمی شود.

۱۱. وقتی با خدای خود خلوت می کند، بانشاطترین مردم است ، زیرا عارف به حضرت حق است ، و خداوند از نظر بهجت و بهاء والاترین موجودات است .

۱۲. چموش و لجباز نیست ، چون به عدالت فراخوانده شود بسیار رام است ، و چون به ستم و کار زشت خوانده شود تن در نمی دهد.

کسانی که بر چنین صفاتی سرشته باشند جز چند تن انگشت شمار نیستند، چنانکه گفته اند(۸۲۷): ((درگاه حضرت حق بالاتر از این است که آبشخور هر آب آوری باشد و یا آنکه بشود بر او وارد شد مگر یکی یکی .))

فصل ۶. عصمت پیامبران

واجب است که شخص پیامبر از هرچه موجب آلودگی و پستی و عار و ننگ او می شود مانند درستی ، خشونت ، حسد، بخل ، دنائت و پستی پدران ، ناپاکی مادران و زن صفتی و نظایر اینها، پاک و منزّه باشد. و نیز از گناهان کوچک و بزرگ به عمد

یا به سهو، معصوم و محفوظ باشد. اینها همه بدین جهت است که طبع مردم از وی رمیده نگردد بلکه با میل و رغبت به فرمان او تن دهند.

شیخ فقیه صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب ((معانی الاخبار)) به اسناد خود از محمد بن ابی عمیر روایت کرده است که گفت: ((من در طول معاشرت خود با هشام بن حکم بهتر از گفتاری که او در توصیف عصمت امام آورده است چیزی نشنیدم و استفاده نکردم؛ روزی از وی پرسیدم که آیا امام معصوم است؟ گفت: آری، گفتم: عصمت او چیست و چگونه شناخته می شود؟ گفت: تمام گناهایی که صورت می گیرد چهارگونه است و پنجمی ندارد: حرص، حسد، خشم و شهوت. و همه این گناهان از او به دور است.

امام نمی تواند بر این دنیا حریص باشد، زیرا دنیا زیر نگیں او قرار دارد، از آن رو که وی گنجور مسلمانان است، پس بر چه حرص بورزد؟!

حسود هم نمی تواند باشد، زیرا آدمی بر مافوق خود حسد می ورزد، در حالی که در جامعه کسی مافوق او نیست، و بر زیردست خود چگونه حسد بورزد؟!

برای چیزی از امور دنیا هم نمی تواند خشمگین شود، مگر آنکه خشمش به خاطر خدای متعال باشد، زیرا خداوند اجرای حدود را بر او واجب ساخته و نیز بر او لازم دانسته که در راه اجرای حدود الهی از سرزنش هیچ کس بیمی نکند و در دین خدا مهر و عطف به او دست ندهد تا حدود خدا را اجرا نماید. (۸۲۸)

و نیز نمی تواند شهوتران باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، زیرا خداوند آخرت را محبوب او ساخته چنانکه دنیا را محبوب ما، و او آنگونه به آخرت نظر می کند که ما به دنیا؛ آیا تا به حال دیده ای که کسی صورت زیبا را برای صورت زشت، یا غذایی لذیذ را بر غذایی تلخ، و جامه ای نرم را برای جامه ای زبر و درشت، و نعمتی پیوسته و همیشگی را برای دنیایی زوال پذیر و ناپایدار کنار بزند؟! (۸۲۹)

این سخن گرچه برای عصمت امام ایراد شده ولی در مورد عصمت پیامبر نیز به طریق اولی جاری است زیرا او اخص است. در ((اشارات)) (۸۳۰) گوید: ((عارف دلیر است، زیرا از مرگ نمی هراسد. و بخشنده است، زیرا از دوستی باطل و چیز ناپایدار به دور است. و بسیار باگذشت است، زیرا نفس او بزرگتر از آن است که لغزش کسی او را از جا به در آورد. و فراموش کننده کینه ها است، زیرا خاطر او به یاد حق مشغول است و بس)).

(با توجه به دلایل بالا) آنچه در قرآن و اخبار وارد است که گناهی به پیامبران و امامان علیهم السلام نسبت داده شده قابل تاویل است و ظواهر آنها مراد نیست و محمل دیگری دارد چنانکه توجیه آنها در روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام رسیده است .

یکی از تاویلات آن است که : ((معصومین علیهم السلام از آن رو که غرق در اطاعت خداوندند، گاهی که بیش از حد ضرورت سرگرم برخی مباحات می شوند، این کار در حق آنان گناه محسوب می گردد)). آری درباره برگزیدگان خدا باید این گونه معتقد بود.

باب سوم : کیفیت فرود آمدن وحی ، و فرق میان وحی و الهام

و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء.

(شوری / ۵۱)

((هیچ آدمی را نرسد که خدا با او سخن گوید مگر به صورت وحی یا از پس پرده ای یا آنکه رسولی فرستد که به فرمان او آنچه خواهد وحی کند.))

فصل ۱. موانع شناخت و ادراک حقایق

در گذشته به این مطلب اشاره داشتیم که تمام حقایق اشیاء در لوح محفوظ بلکه در دل فرشتگان مقرب نگاشته شده و از آنجا به عالم وجود بیرون می آیند. قرآن کریم نیز در چند جا به این نکته توجه داده است . بنابراین علوم راستین از آن عالم به واسطه قلم عقلی که در لوح نفوس ما می نگارد بر دل‌های ما فایض می گردد، چنانکه می فرماید: اولئک کتب فی قلوبهم الایمان (۸۳۱) ((اینانند که خداوند ایمان را در دل‌هایشان نگاشته است)) و نیز فرموده : علم بالقلم ، علم الانسان ما لم یعلم (۸۳۲) ((خدایی که به واسطه قلم تعلیم داد، آدمی را آنچه نمی دانست بیاموخت .))

و دل آدمی این صلاحیت را دارد که تمام علوم در آن نقش می بندد، و بسان آینه ای است که آماده است تا حقیقت حق در همه امور از لوح محفوظ در آن تجلی یابد. و اینکه از برخی علوم تهی است به چند دلیل است : یا به دلیلی نقصانی است که در ذات خود دارد مانند دل کودک ؛ و این نقصان شبیه نقصان صورت آینه است ، همچون جوهر آهن پیش از آنکه صیقلی داده شود.

و یا به دلیل کثرت گناهان و پلیدی‌هایی است که بر آن متراکم شده و ناشی از کثرت شهواتی است که مانع صفا و جلای دل می گردد، و این مانند کدورت و آلودگی و زنگ زدگی آینه است .

و یا به دلیل بی توجهی و روگردانی از جهت تحقیق مطلوب است که از توجه کامل و مصروف داشتن تمام همت خویش به تهیه اسباب زندگی و یا از پرداختن به همه اعمال و طاعات بدنی که مانع از تامل در حضرت ربوبی و حقایق خفیه الهی است ناشی می شود، از این رو چیزی جز آنچه درباره آن می اندیشد برای وی منکشف نمی گردد، و این دل شبیه آینه ای است که آن را برگردانده و در مقابل صورت قرار نداده باشند.

و یا به دلیل وجود حجابی است که میان او و مطلوبش فاصله افکنده است مانند اعتقاداتی که از کودکی از روی تقلید و خوش گمانی پذیرفته است، چرا که چنین چیزی میان او و حقایق حق فاصله می شود و مانع می گردد تا خلاف آنچه سابقا از روی تقلید دریافته است در دلش منکشف گردد، و این بسان پرده ای است که آن را میان آینه و صورتی که می خواهند ببینند افکنده باشند.

و یا به دلیل ندانستن جهتی است که در آنجا می توان به مطلوب دست یافت. زیرا برای طالب علم ممکن نیست که به مطلوب خود دست یابد جز با یادآوری علومی که متناسب با مطلوبش باشد به گونه ای که هرگاه آنها را یادآورد شود و در ذهن خود به ترتیب مخصوصی به آنها نظم بخشد مطلوب وی حاصل آید. بنابراین اگر علوم مناسب آن مطلوب را در اختیار نداشت، به جهتی که مطلوب در آنجاست دست نیافته و در نتیجه مطلوب وی حاصل نمی گردد. و این شبیه ندانستن جهتی است که صورت مورد نظر در آنجا قرار دارد تا بتوان آینه را در برابر آن قرار داد. اینها اسبابی است که مانع از ادراک حقایق می گردند.

انواع ادراکات

باید دانست علومی که ضروری و بدیهی نیستند گاهی به سبب اکتساب از راه استدلال و آموختن، در دل حاصل می آیند که ((اعتبار)) و ((استبصار)) نامیده می شوند، و این قسم مخصوص عالمان و حکیمان است.

و گاه بر دل هجوم می آورند گویی از جایی که خود نمی داند در دل افکنده می شوند، و این هم دو گونه است: گاهی از سببی که این علم از آن استفاده شده، یعنی دیدن فرشته ای که در دل می افکند، اطلاع ندارد؛ این قسم ((الهام)) و ((دمیدن در سویدای دل)) نام دارد به شرطی که در دل افکنده شود، و اگر در گوش طنین اندازد ((سخن فرشته)) نامیده می شود و اختصاص دارد به اولیاء و امامان. و گاه از سبب آن هم آگاهی دارد که ((وحی)) نام دارد و مخصوص پیامبران و فرستادگان الهی است.

حال همان گونه که پرده میان آینه و صورت مورد نظر گاهی با دست کنار زده می شود و گاه با وزیدن بادی که آن را به حرکت درآورد، همچنین استفاده علوم برای انسان به واسطه قلم الهی گاهی به توسط نیروی فکری او با تجرید صورتهای ذهنی از پوششها، و انتقال و توجه از بعضی آنها به بعضی دیگر صورت می گیرد، و گاهی بادهای الطاف الهی می وزد و پرده ها و پوششها را از دیده بصیرت او کنار می زند و برخی از آنچه در لوح اعلی ثبت است در دل وی تجلی می یابد. و این تجلی علوم گاهی در هنگام خواب صورت می گیرد و بدان سبب آنچه در آینده خواهد شد برای وی ظاهر می گردد. و البته انکشاف تام و برطرف شدن کامل حجابها به واسطه مرگ صورت می پذیرد و با مرگ است که همه پرده ها کنار می رود.

و گاهی آن حجاب با لطف خفی الهی برداشته می شود و در همان بیداری، عجایی از اسرار ملکوت از پس پرده غیب در دل پرتو می افکند. این تجلی گاهی ادامه می یابد و گاهی مانند برق جهنده است و بسیار نادر دوام می یابد. پس الهام و سخن فرشتگان با اکتساب فرقی ندارد نه در خود علم و نه در محل و سبب آن، و تنها فرق آنها در طریق و کیفیت زوال حجاب و جهت آن است و نیز وحی با الهام و سخن فرشتگان در امور مذکور فرقی ندارد جز در وضوح و روشنی بیشتر آن و اینکه در وحی فرشته ای که علم را افاده می کند مشاهده می گردد. ولی همه اینها در اینکه به واسطه فرشته که همان قلم است صورت می گیرد مشترکند، چنانکه فرموده: علم بالقلم. و شاید به همین مراتب سه گانه (الهام، سخن فرشته، وحی) اشاره باشد در این آیه که: و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا. (۸۳۳) یکی از عارفان (۸۳۴) گوید: ((هرگاه حق تعالی خودش در سر بنده اش با برداشتن واسطه ها با او سخن گوید، فهم آن سخن همراه آن بوده و خود سخن عین فهم آن خواهد بود و از آن تاخیری ندارد، و اگر فهم سخن از زمان گفتن آن عقب تر باشد آن سخن، سخن خدا نتواند بود، و کسی که این معنا را در نیابد معنای سخن گفتن خدا با بنده اش را ندانسته است. ولی هرگاه به واسطه حجاب صوری با کسی سخن گوید چون زبان پیامبر یا هر کس دیگری از افراد عالم که خدا خواهد، فهم این گونه سخن گاهی همزمان با آن است و گاه عقب تر از آن)).

مؤلف: این فرق دیگری است میان اکتساب و سه طریق دیگر و شاید مراد او از برداشته شدن واسطه ها برداشتن واسطه های بشری باشد، زیرا آن سه طریق دیگر نیز چنانکه دانستی بر وساطت فرشتگان متوقف است.

فرق میان مقام انبیا و اولیا با مقام علما

یکی از عالمان (۸۳۵) در بیان فرق میان مقام انبیا و اولیا با مقام علما گوید: اگر ما حوضی را فرض کنیم که در زمین کنده باشند، برای پر شدن آن هم می توان جویهایی از بالای آن به سوی آن باز گشود که آبهایش در آن حوض بریزد، و هم می توان زیر آن حوض را سوراخ کرد و خاکهایش را برداشت تا به چشمه آب صاف برسد و آب از زیر آن به درون آن بجوشد، که البته آب صاف تر و همیشگی تر و گاه بیشتر و فراوانتر خواهد بود.

دل هم مانند حوض و علم نیز مانند آب است و حواس پنجگانه مانند جویها؛ ممکن است علوم به واسطه جویهای حواس و اعتبار به مشاهدات، به سوی دل سرازیر گردد و دل سرشار از علم گردد، و نیز ممکن است با خلوت گزینی و گوشه گیری و فروهستن چشم، راه این جویها به سوی دل بسته گردد و با پاک ساختن دل و برداشتن حجابها از آن، راه اینها به دل باز شود و به عمق دل راه یابند و چشمه علم از درون بجوشد. و در این زمینه داستان مشهور نقاشی چینیان با رومیان مثال زیبایی برای فرق میان این دو مقام است، و آن داستان این است که:

رومیان با چینیان مسابقه نهادند که کدام بهتر نقاشی می کنند. بدین منظور سالنی را معین کرده میان آن پرده کشیدند، در یک سو رومیان با زحمت فراوان سرگرم نقاشیهای زیبا و رنگ آمیزی شگفتی بر روی دیوار شدند، و در سوی دیگر چینیان به صیقلی کردن دیوار و برق انداختن آن بدون رنگ آمیزی آن پرداختند، و چون پرده را کنار زدند عکس همان نقاشی رومیان با روشنی بیشتر در دیوار صیقلی شده چینیان افتاد و آنان بدون زحمت نقاشی، عین کار رومیان را به معرض تماشا گذاشتند (۸۳۶)

و نیز به همین فرق اشاره دارد سخن آن که گفته است (۸۳۷): شما علم خود را به ترتیب، مرده ای از مرده ای دیگر گرفته اید، و ما علم خود را از زنده ای که هرگز نمی میرد (خداوند) گرفته ایم.

فصل ۲. علت آنکه پیامبر فرشته را می بیند و دیگران نه

گفته اند: سر اینکه پیامبر بر فرشته وحی آگاهی می یابد و دیگران نه، آن است که: چون روح پیامبر با صیقل عقل به سبب بندگی کامل وی صیقلی می یابد و پرده طبیعت و زنگار معصیت بکلی از آن زایل می شود و روح قدسی و نیرومندی است و پرتو آن بر اموری که پائین و تحت درخشش او قرار دارند بسیار قوی است، از این رو جهت فوق آن او را از توجه به جهت زیرش باز نمی دارد و می تواند هر دو طرف را ضبط کند و هر دو جانب را شامل گردد، و حسن باطن او وی را به کلی به خودش مشغول نمی دارد تا از حس ظاهرش غافل بماند. بدین جهت هرگاه به افق اعلی رو کند و انوار معلومات را از سوی خداوند بدون آموزش بشری دریافت دارد، تأثیر این انوار به نیروی او رسیده، صورت چیزی که ما مشاهده می کنیم نخست

برای روح بشری او متمثل می گردد و سپس از آنجا به ظاهر وجود می رسد و برای حواس ظاهر به ویژه گوش و چشم ، که شریف ترین و لطیف ترین حواس است ، تمثل می یابد و در نتیجه شخص محسوسی را می بیند و کلام منظومی را در نهایت خوبی و فصاحت می شنود یا نوشته ای را مشاهده می کند چنین شخصی همان فرشته ای است که فرود آمده و حامل وحی الهی است ، و آن سخن سخن خداست ، و آن نوشته کتاب خداست ، که هر کدام از عالم امر قولی قضائی ، ذات حقیقی و صورت اصلی خود به عالم خلق کتابی قدری در بهترین صورت و زیباترین کسوت نزول می یابد، چنانکه جبرئیل علیه السلام برای پیامبر ما صلی الله علیه و آله در صورت دحیه بن خلیفه کلبی که زیباترین مردم زمانه بود متمثل می شد. و آن حضرت او را در صورت حقیقی خود به جز دو بار ندید.(۸۳۸)

یکبار حضرتش از وی درخواست کرد که خود را به صورت اصلی اش به او بنمایاند، جبرئیل علیه السلام وعده داد در کوه حراء خود را بدو بنماید و خود را بدو نمود، به گونه ای که وجودش تمام مشرق و مغرب را پر کرد. و در روایتی است که ششصد بال داشت .

و بار دیگر در شب معراج او را در صورت اصلی اش نزد سدره المنتهی مشاهده کرد.

در خبر است که : میان دو چشم اسرافیل لوحی قرار دارد، هرگاه خداوند بخواهد به وحی سخن گوید آن لوح را به پیشانی اسرافیل میزند و اسرافیل در آن می نگرد و آن را می خواند سپس آنچه را خوانده به میکائیل ، و او به جبرئیل ، و او به پیامبران علیهم السلام القا می کند.(۸۳۹)

و بسا پیامبر با فرشتگان همنشینی دارد و صدای قلم آنها را می شنود، چنانکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله حکایت فرموده است که در شب معراج به مقامی رسیدند که صدای قلم فرشتگان را می شنیدند.(۸۴۰)

و بسا خداوند با پیامبر بدون هرگونه حجابی سخن گوید، چنانکه در شب معراج چنین بود، که آن حضرت سخن خدای سبحان را بدون واسطه شنید. و نیز این گونه سخن گفتن برای موسی علیه السلام هم رخ داد.

و از آن رو که پیامبر هر دو جانب فوق و تحت خود را ضبط می کند و مشاعر حسی خود را به کار گرفته آن را در راه شناخت خدا و طاعت او به کار می اندازد و نیروی حس ظاهر او به سوی بالا جذب می شود بسا که برای حواس ظاهر او چیزی شبیه مدهوشی و خواب به او دست می دهد و او را حالت غش ماندی فرامی گیرد، سپس می بیند و می شنود، و خبرگیری (از عالم غیب) این گونه صورت می پذیرد.

در کتاب ((توحید)) به اسناد خود روایت کرده است که زراره از امام صادق علیه السلام درباره حالت غشی که هنگام نزول وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله دست می داد پرسید. فرمود: این حالت زمانی بود که میان آن حضرت و خداوند هیچ کس فاصله نبود و خداوند بر آن حضرت تجلی می نمود. سپس با حالت خشوع فرمود: ای زراره ، نبوت و خبرگیری (از آن عالم) همین است .(۸۴۱)

و در روایت دیگری که در ((کمال الدین)) از آن حضرت روایت کرده آمده است : از آن حضرت درباره غشیه ای که به پیامبر صلی الله علیه و آله دست می داد سؤال شد که آیا هنگام فرود آمدن جبرئیل علیه السلام آمده است ؟ فرمود: نه ، جبرئیل هرگاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید بدون اجازه وارد نمی شد، و چون داخل می شد مانند بنده ای در برابر حضرتش می نشست . بلکه آن حالت زمانی بود که خداوند مستقیماً بدون واسطه و سخنگویی با آن حضرت سخن می گفت .(۸۴۲)

و روایت است که حارث بن هشام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: وحی چگونه به شما می رسد؟ فرمود: گاهی مانند صدای زنگ به گوشم می رسد، که این بر من بسیار سخت است ، سپس قطع می شود و من آنچه را گفت در می یابم . و گاه فرشته به صورت مردی در نظرم متمثل می شود و با من سخن می گوید و من هم آنچه را گوید فرامی گیرم . (۸۴۳) گفته اند: این که آواز وحی مانند صدای زنگ - صدای برخورد دوپاره آهن به یکدیگر است - به گوش آن حضرت می رسیده است ، تشبیه شدت و قوت صدای فرشته به چنین صدایی است ، که بدان سبب باز امور دنیا منصرف شده به وحی مشغول می گردیده است . و معنای آن این است که هرگاه وحی بر آن حضرت فرود می آمده سختی و فشاری همه وجود ایشان را فرامی گرفته است ، به دلیل سنگینی آنچه بر او القا می شده ، چنانکه خداوند می فرماید: انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً (۸۴۴) ((ما به زودی گفتاری سنگین را بر تو می افکنیم))، و نیز فرموده : لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءيته خاشعاً متصدعاً... (۸۴۵) ((اگر این قرآن را بر کوهی فرود می آوریم می دیدی که خرد و متلاشی می گشت)).

و یک بار وحی بر آن حضرت نازل شد در حالی که حضرتش بر روی ران یکی از یاران خود نشسته بود، وی گفت : پیامبر آنچنان بر روی ران من سنگینی نمود که ترسیدم استخوان رانم خرد شود.(۸۴۶)

از این رو ضمن نزول وحی حالت تب به آن حضرت دست می داد و عرق شدیدی از پیشانی مبارکش جاری می گشت ، و این حال بیانگر صبر و حسن ادب او بود که آن زحمت را بر خود متحمل می شد تا بتواند مشکلات بار رسالت را بر دوش کشد.

گویند: جبرئیل بر آدم علیه السلام دوازده بار، بر ادريس چهاربار، بر نوح پنجاه بار، بر ابراهيم چهل و دو بار - دو بار در کودکی و چهل بار در بزرگی - بر موسی چهار صد بار، بر عیسی ده بار - سه بار در کودکی و هفت بار در بزرگی - و بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله بیست و چهار هزار بار نازل شد - دورد خدا بر همگی آنان باد.

باب چهارم : فرق میان رسول و نبی و امام و ولی

و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی - و فی قراءه اهل البیت : و لا محدث ...

(حج / ۵۲)

((و ما پیش از تو هیچ رسول و نبی (و در قرائت اهل بیت : و هیچ محدثی) را نفرستادیم مگر آنکه ...))

فصل ۱. تعریف نبی ، رسول ، امام ، ولی و بیان درجات هر کدام

نبی - کسی است که انجام کاری به او وحی می شود.

رسول - کسی است که هم عمل و هم تبلیغ به او وحی می شود.

ولی - کسی است که فرشته با او درباره عملی سخن می گوید با آن عمل بدو الهام می گردد.

امام - کسی است که فرشته درباره عمل و تبلیغ با او سخن می گوید.

بنابراین هر رسولی ، نبی هم هست نه بالعکس ، و هر رسول و نبی و امامی ، ولی و محدث هم هست نه بالعکس ، و هر

رسولی امام هم هست نه بالعکس .

هر پیامبری ولایتش مقدم بر نبوت اوست ، و هر رسولی نبوتش مقدم بر رسالت اوست و هر امامی ولایتش مقدم بر امامت

او می باشد. (یعنی هر پیامبری نخست به مقام ولایت می رسد، سپس به مقام نبوت ، و پس از آن به مقام رسالت ؛ و نیز هر

امامی نخست به مقام ولایت دست می یابد و سپس به مقام امامت می رسد).

ولایت باطن نبوت است ، و امامت و نبوت باطن رسالت می باشد. و باطن هر چیزی از ظاهر آن شریفتر و بزرگتر است ؛ زیرا

ظاهر نیازمند به باطن است و باطن از ظاهر بی نیاز است ، و نیز باطن به حضرت حق نزدیکتر است ، بنابراین هر یک از این

مراتب مذکوره بزرگتر و شریفتر از مقام بعدی خود است ، (از این رو مقام ولایت بالاتر از مقام نبوت و مقام نبوت بالاتر از

مقام رسالت خواهد بود).

و نیز: نبوت و ولایت هر کدام صادر از خداوند و متعلق به خداوندند، ولی رسالت و امامت هر کدام صادر از خداوند و متعلق به بندگان خدا می باشند، از این رو نبوت و ولایت بالاتر از رسالت و امامت خواهند بود.

و نیز: رسالت و امامت هر کدام وابسته به مصلحت وقت و زمان اند، ولی نبوت و ولایت به هیچ وقت و زمان خاصی تعلق ندارند.

برخی گفته اند: ((رسالت و امامت برترند، زیرا سود آنها به دیگران می رسد، ولی سود نبوت و ولایت منحصر به صاحبان آنهاست)). این دلیل موجه است ولی تحقیق ، نظر اول است .

و هر کدام از این دو نظر پذیرفته شود، لازم نمی آید که شخص ولی بالاتر از نبی و رسول و امام ، و نیز شخص نبی بالاتر از رسول باشد، بلکه مطلب در همه این مراتب درباره ولی که تابع پیامبر یا رسول یا امامی است ، و نبی که تابع رسولی است به عکس می باشد، زیرا هر کدام از نبی و امام را دو مرتبه هست و رسول را سه مرتبه ، و ولی را یک مرتبه . پس کسی که می گوید: ((ولی بالاتر از نبی است)) مقصودش در شخص واحد است ، یعنی نبی از آن جهت که ولی است مقامش بالاتر و شریفتر است در مقایسه با خود از آن جهت که نبی و رسول است (۸۴۷)، و نیز امام از آن جهت که ولی است مقامش بالاتر و شریفتر است در مقایسه با خود از آن جهت که امام است .

چگونه می تواند ولی مطلقا برتر از نبی باشد و حال آنکه هیچ ولی نیست مگر آنکه تابع نبی یا امامی است ، و تابع هیچ گاه در آنچه تابع متبوع خود است به متبوع نمی رسد، زیرا که اگر به او برسد دیگر تابع وی نخواهد بود. آری در یک صورت ولی از نبی برتر است و آن در جایی است که تابع آن نبی نباشد، چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام گذشته از پیامبر ما صلی الله علیه و آله از تمام انبیاء و اولیاء برتر و والاتر است ، و فرزندان معصوم او علیهم السلام نیز چنین اند.

فصل ۲. فرق میان هر یک از این مقامات و تعریف محدث

در کتاب ((کافی)) با سند صحیح خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت از معنای رسول و نبی و محدث پرسش شد، فرمود: رسول کسی است که جبرئیل با او روبرو می شود او جبرئیل را می بیند و با وی سخن می گوید چنین کسی رسول است .

و نبی کسی است که در رؤ یا می بیند مانند رؤ یای ابراهیم علیه السلام (۸۴۸) و مانند آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از باب نبوت پیش از وحی می دید، تا آنکه جبرئیل علیه السلام از سوی خدا رسالت را برای او آورد، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، آنگاه که نبوت برایش فراهم شد و رسالت از سوی خدا برای وی آمد، جبرئیل آن پیامها را برایش می آورد و

آنها را به طور مستقیم و روبرو با پیامبر در میان می گذاشت . و برخی از پیامبران ، نبوت برای او فراهم است و در خواب هم می بیند و روح (فرشته وحی) هم نزد او آمده با وی سخن می گوید و حدیث می کند بدون آنکه در بیداری مشاهده نماید. و محدیث کسی است که با او سخن گفته می شود و (سخن فرشته را) می شنود ولی با فرشته وحی روبرو نمی شود و در خواب هم نمی بیند. (۸۴۹)

و در همان کتاب و در کتاب ((بصائر الدرجات)) با سند حسن خود از حسین بن عباس معروفی روایت کرده اند که به حضرت رضا علیه السلام نوشت : ((فدایت کردم ، مرا از فرق میان رسول (و نبی و امام) (۸۵۰) خبر ده .)) حضرت در پاسخ نوشت - یا فرمود - ((فرق میان رسول و نبی و امام آن است که رسول کسی است که جبرئیل بر او فرود می آید و او جبرئیل را می بیند و کلامش را می شنود، و وحی بر او نازل می شود و بسا که در رؤ یا به او خبری می دهند، مانند رؤ یای ابراهیم علیه السلام . و نبی کسی است که بسا سخن فرشته را می شنود (ولی او را نمی بیند) و بسا که شخص فرشته را می بیند و سخن او را نمی شنود. و امام کسی است که سخن را می شنود ولی شخص را نمی بیند)). (۸۵۱)

در ((بصائر)) با سند صحیح خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که : پیامبران پنج نوعند: برخی صدای وحی را مانند صدای زنجیر می شنوند و به مقصود پی می برند. برخی در خواب به آنها خبر می دهند، مانند یوسف و ابراهیم (علیهم السلام). برخی فرشته را می بینند. برخی در دلشان می افتد و در گوششان صدا می کند. (۸۵۲)

و نیز با سند خود از آنحضرت و از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : پیامبران و رسولان چهار طبقه اند: پیامبری که درباره خودش پیام دهند و به دیگران کاری ندارد. و پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را نمی بیند و به سوی کسی هم برانگیخته نیست و خودش پیشوائی دارد، مانند رابطه ابراهیم با لوط (که ابراهیم بر لوط امامت داشت). و پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود (۸۵۳) و فرشته را می بیند و بسوی طائفه ای - اندک یا بسیار - فرستاده شده ، چنانکه خداوند درباره یونس علیه السلام می فرماید: ((و او را به سوی صد هزار یا بیشتر فرستادیم))، (۸۵۴) که آن بیشتر سی هزار نفر بودند. و پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و در بیداری هم می بیند و امام و پیشوا هم هست ، مانند پیامبران اولوالعزم ؛ چنانکه ابراهیم علیه السلام نبی بود ولی امام نبود (۸۵۵) تا آنکه خدای متعال فرمود: ((می خواهم تو را امام قرار دهم ، گفت : از فرزندانم نیز؟ (خواست که امامت در فرزندانش هم برقرار باشد) (۸۵۶) فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد))، (۸۵۷) یعنی کسانی که بت و تندیس پرستیده باشند. (۸۵۸)

فصل ۳. امامان علیهم السلام محدث اند (۸۵۹)

در ((بصائر الدرجات)) به سند خود از حکم بن عتیبه روایت کرده است که : روزی بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم ، به من فرمود: ای حکم ، آیا می دانی آن نشانه ای که علی بن ابی طالب علیه السلام از روی آن قاتل خود را می شناخت و امور بزرگ و مهمی را به مردم خبر می داد چیست ؟ من پیش خود گفتم : اینک بر علم بسیاری از علی بن الحسن دست یافتم که بدان سبب آن امور بزرگ و مهم را می خواهم دانست ؛ در پاسخ گفتم : نه ، به خدا سوگند، آن نشانه را نمی دانم ، شما ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از آن خبر دهید. فرمود: آن ، به خدا سوگند، این سخن خداست که : و ما ارسلنا (من) قبلک من رسول و لا نبی (و لا محدث) ((و پیش از تو هیچ رسول و نبی (و محدثی) را نفرستادیم مگر...)). گفتم : آیا علی بن ابی طالب علیه السلام محدث بود؟ فرمود: آری ، و هر امامی از ما خاندان محدث است .(۸۶۰)

و به سند خود از حمران روایت کرده است که : به آن حضرت گفتم : آیا به من نفرمودی که علی علیه السلام محدث بود؟ فرمود: چرا، گفتم : چه کسی با او سخن می گفت ؟ فرمود: فرشته ای با او سخن می گفت . گفتم : درباره او بگویم نبی است یا رسول است ؟ فرمود: نه ، بلکه بگو: مانند یار سلیمان و یار موسی است (۸۶۱) و داستان او داستان ذوالقرنین می باشد.(۸۶۲)

و به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که : علی علیه السلام محدث بود، و سلمان محدث بود. گفتم : نشانه محدث چیست ؟ فرمود: او را فرشته ای می آید و مطالب چنین و چنان را در دل او می افکند.(۸۶۳)

و در روایت دیگری است : خداوند فرشته ای را برمی انگیزد که در گوش وی مطالب چنین و چنان را طنین می افکند.(۸۶۴)

و در روایت دیگری است : در جنگ بنی قریظه و بنی النضیر جبرئیل علیه السلام در سمت راست و میکائیل در سمت چپ علی علیه السلام بودند و با او سخن می گفتند.(۸۶۵)

و در حدیث صحیح دیگری از پدر آن حضرت روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله مطالبی را بر علی علیه السلام املا می کرد سپس اندکی خوابش برد و چرتی زد، چون بیدار شد نگاهی به نوشته انداخت و دست خود را دراز کرد و فرمود: چه کسی این را بر تو املا کرد؟ فرمود: شما. رسول خدا فرمود: نه ، بلکه جبرئیل املا کرده است . (۸۶۶)

و نیز با سند خود از آن حضرت روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوازده نفر از خاندان من محدث اند. (۸۶۷)

و به سند خود از حارث بن مغیره بصری روایت کرده است که : به امام صادق علیه السلام گفتم : فدایت شوم ، چیزی را که از امام می پرسند و امام اطلاعی از آن ندارد، از کجا آن را می داند؟ فرمود: در دلش می افتد یا در گوشش نواخته می شود. (۸۶۸)

و دیگری از آن حضرت پرسید: چگونه است که ما گاهی از شما پرسش می کنیم و با شتاب پاسخ می گویی و گاه سر به زیر می افکنی سپس پاسخ می دهی ؟ فرمود: آری ، مطلب در گوش و دل ما افکنده می شود، هرگاه افکنده شود ما بدان لب می گشاییم ، و هرگاه از ما بازداشته شود ما نیز خودداری می کنیم. (۸۶۹)

و در روایت دیگری است : گاهی شنیدن است ، گاهی الهام و گاهی هر دو با هم . (۸۷۰)

و در روایت دیگری است : وحیی است مانند وحیی که به مادر موسی شد. (۸۷۱)

و در روایت دیگری است : محدث چیست ؟ فرمود: در گوش او نواخته می شود و صدایی مانند صدای طشت (چیزی که در طشت افتد و صدا کند) می شنود. یا بر قلبش کوفته می شود و صدای افتادن چیزی را می شنود مانند صدای افتادن زنجیر در طشت . گفتم : چنین کسی نبی است ؟ فرمود: نه ، مانند خضر و ذوالقرنین (از بندگان خاص خدا) است. (۸۷۲)

و به سند خود روایت کرده که از آن حضرت از مقدار علمشان سؤال شد، فرمود: تفسیر شده است (زمان ، آن را تفسیر نموده است)، علم آینده نیز (در کتابی) نوشته است ، و علم حادث همان است که در دلها می افتد و در گوشها نواخته می شود، و این برترین نوع علم ماست ، و البته پس از پیامبر ما پیامبری وجود ندارد، (یعنی این نوع علم دلیل بر پیامبری ما نیست (۸۷۳))

و به سندش از محمد بن فضیل روایت کرده که : به ابوالحسن (امام هفتم یا هشتم) علیه السلام گفتم : برای ما از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده : علم ما غابر است ، و مزبور، علم ما به حوادث آینده است (۸۷۴)، و افتادن در دلها همان الهام است ، و نواخته شدن در گوشها آن است که از فرشته صورت می گیرد. (۸۷۵)

و زراره مانند همین روایت را از امام صادق علیه السلام روایت کرده ، گوید: گفتم : (شخص محدث) چگونه می داند که این صدا از فرشته است و بیم نمی برد که از شیطان باشد آن گاه که شخص گوینده را نمی بیند؟ فرمود: آرامشی بر او افکنده می شود و از آن رو می فهمند که از فرشته است ، و اگر از شیطان می بود بیم و هراسی به او دست می داد، گرچه - ای زراره -

شیطان با صاحب این امر کاری ندارد. (۸۷۶)

و به سند خود روایت کرده که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام پرسید: فدایت شوم ، عالم شما به چه وسیله می داند؟ فرمود: ای ابا محمد، عالم ما غیب نمی داند - (ولی به خودش هم واگذار نمی شود) و اگر خداوند عالم ما را به خود واگذارد مانند یکی از شما خواهد بود - ولی ساعت به ساعت سخنی با او در میان گذاشته می شود. (۸۷۷)

و به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا صحف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست . ابوبصیر گفت : راستی که این همان علم است ! فرمود: ای ابا محمد، این همان علم نیست بلکه اثر و یادگار (گذشتگان) است ، علم آن است که در شب و روز اتفاق می افتد، روز به روز و ساعت به ساعت . (۸۷۸)

و به سند صحیح خود روایت کرده که از آن حضرت سؤال شد: که علم عالیشان آیا حکمتی است که در سینه اش افکنده می شود، یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسیده است ، یا طینی است که در گوشش نواخته می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هم این است و هم آن ، - ارثی است که از رسول خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده ، علمی است که صاحبش بدان سبب از مردم بی نیاز است ولی مردم از او بی نیاز نمی باشند. (۸۷۹)

باب پنجم : نیازمندی به امام و ویژگیهای او

انما انت منذر و لكل قوم هاد.

(رعد / ۷)

((جز این نیست که تو بیم کننده ای ، و هر قومی را راهنمایی هست .))

فصل ۱. ملاک نیاز به امام همان ملاک نیاز به پیامبر است

آنچه درباره وجه نیازمندی به پیامبران گفته شد عینا درباره نیازمندی به اوصیا و جانشینان آنان - یعنی امامان پس از آنها تا ظهور پیامبری دیگر - جاری است . زیرا نیازمندی به آنان اختصاص به زمان و شرایط معینی ندارد، و باقی بودن کتابها و شرایع آنان بدون وجود سرپرستی برای آنها و شخصی که عالم به آنها باشد، کافی نیست . آیا نمی بینی که همه فرقه های مختلف به دلیل جهلشان به کتاب خدا و انحراف دلها و پراکندگی خواسته هاشان چگونه درباره مذاهب خود به کتاب خدا- عزوجل - استناد می کنند!؟

از اینجا ظاهر می شود که هر پیامبری که از سوی خداوند با کتابی فرستاده شده لازم است برای خود وصیی نصب کند که اسرار نبوت خویش و اسرار کتابی را که بر او نازل شده به او بسپارد و مبهمات آن کتاب را برای او روشن سازد تا آن وصی ، حجت آن پیامبر بر قومش باشد و نیز امت وی با آراء و عقول خود در آن کتاب تصرف نکنند تا به اختلاف و انحراف دلها

دچار گردند، چنانکه خداوند از آن خبر داده و فرمود: هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر آیات آن محکم اند که آنها مادر (و اصل) کتاب اند و برخی دیگر متشابه اند، اما آنان که در دلهاشان انحراف است، از آن کتاب آنچه را که متشابه است پی می گیرند زیرا در جستجوی فتنه اند و می خواهند تاءویل آن را به دست آورند، و حال آنکه تاءویل آن را کسی جز خدا نمی داند، و راسخان در علم گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از سوی پروردگار ماست. و یادآور نشوند مگر خردمندان)) (۸۸۰)

پس رسول و امام و کتاب همگی حجت بر امت اند، تا هر که هلاک می شود یا (به حیات معنوی) زنده می گردد از روی دلیل باشد.

و نیز: وجود امام لطفی از سوی خدا به بندگانش است، زیرا با وجود امام در میان آنهاست که پراکندگی آنان جمع و ریسمان وحدت آنان متصل می گردد و ناتوان از توانمند زورگو و نیازمند از ثروتمند، حق خود را می ستاند و جاهل دست از خلاف برمی دارد و غافل بیدار می گردد. و هرگاه چنین امامی وجود نداشته باشد شریعت الهی و بیشتر احکام دین و ارکان اسلام - مانند جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و داوریهها و امثال اینها - باطل و تعطیل می شود و سودی که از آنها در نظر است از بین می رود.

اما غیبت بعضی از امامان در برخی زمانها و تعطیل احکام در زمانهای طولانی، از سوی مردم ناشی شده است نه از سوی امام، از این رو نقصی به لطف خدای سبحان وارد نمی آید، زیرا تنها چیزی که در این زمینه بر خدا لازم است ایجاد امام برای مردم است تا آنان را از پراکندگی برهاند، و اگر مردم به خاطر عدم قابلیت و سوء استعداد خود، زمینه عمل او را فراهم نیاورند، حجتی بر خداوند نیست ((که خداوند هرگز به مردم ستم نمی کند، و این خودشان هستند که بر خود ستم روا می دارند.)) (۸۸۱)

این مطلب در کمالات و خیرات دیگر نیز به همین گونه است، زیرا کمالات و خیرات بر بندگان به اندازه ظرفیت و قابلیتشان افزوده می شود. علاوه بر این، خیرات و حکمت‌هایی در غیبت نهفته است - مانند افزوده شدن پاداش اعمال صالح مؤمنان در زمان غیبت که به وجود امام اعتقاد دارند - که زیان از دست رفتن حدود و امثال آن را جبران می نماید. ادامه این بحث به خواست خدا به زودی خواهد آمد.

فصل ۲. امام باید افضل امت و معصوم باشد

لازم است که امام برترین افراد امت و نزدیکترین آنان به خدای سبحان باشد، و نیز تمام خصلت‌های نیک که در دیگران به طور پراکنده وجود دارد در او جمع باشد، مانند آگاهی از کتاب خدا، و سنت رسول، و فهم دین خدا، و جهاد در راه خدا، و رغبت به آنچه نزد خداست، و زهد در آنچه به دست خلق خداست و...

و نیز باید از انحراف و کجروی و لغزش و خطا در گفتار و کردار معصوم بوده و از حکم کردن به دلخواه خود و میل به دنیا، پاک و میرا باشد. و در گذشته حدیث عصمت امام ذکر شد.

در کتاب ((معانی الاخبار)) با سند خود از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که: امام از ما جز معصوم نیست. و عصمت در خلقت ظاهری نیست که بتوان آن را شناخت، از این رو امام باید منصوص باشد (از جانب خدا و پیامبر معرفی گردد).

به آن حضرت گفته شد: ای زاده رسول خدا، معنای معصوم چیست؟ فرمود: کسی است که به ریسمان خدا چنگ زده است، و ریسمان خدا قرآن است، آن دو تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند، امام به سوی قرآن رهنمایی می کند و قرآن به سوی امام. و این است گفتار خداوند - عزوجل - که: ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (۸۸۲) ((همانا این قرآن به راهی استوارتر (پیروی از امام) رهنمایی می کند)). (۸۸۳)

خلاصه، غیر از نبوت هر صفت و ویژگی دیگری که در پیامبر شرط است در امام نیز شرط می باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: آنچه پیامبر را بود ما را مانند آن هست جز پیامبری و همسران (جمع نه همسر در یک زمان) (۸۸۴).

مؤلف: لزوم این شروط در امام از آن جهت است که در گذشته دانستی که هدف اصلی از بعثت پیامبران و رسولان، تقویت جنبه عالی انسان و استخدام غیب برای عالم شهادت است نه صرف سیاستی که اجتماع ضروری انسانی را حفظ می کند. از این رو بار امامت سنگین، شاعن آن بزرگ، امر آن سترگ و ارزش آن بسیار زیاد است.

فصل ۳. هدف خلقت، انسان کامل یعنی امام است

بدان که هدف نهایی و فایده بزرگ از ایجاد عالم حسی آفرینش انسان است، و هدف نهایی آفرینش انسان رسیدن او به بالاترین درجه کمال و اتصال به ملا اعلی و شناخت معبود واقعی و بندگی کامل اوست، چنانکه فرموده: و ما خلقت الجن و

الانس الا لیعبدون (۸۸۵) ((و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.))

بنابراین آفرینش سایر کائنات از جماد و نبات و حیوان ، یکی برای ضرورت زندگی انسان است تا انسان آنها را به خدمت گرفته و از آنها بهره مند گردد، و دیگر آنکه بازمانده موادی که اصل آنها در آفرینش به کار رفته بی استفاده نماند. زیرا حکمت الهی و رحمت رحمانی اقتضا دارد که هیچ حقی از حقوق از دست نرود، بلکه هر آفریده ای به هر اندازه از سعادت که شایستگی و استعداد و توان آن را دارد دست یابد.

دلیل اینکه انسان هدف اصلی است از میان تمام کاینات ، آن است که خدای بزرگ همه کاینات را به تسخیر او در آورده است ، چنانکه فرموده : و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض (۸۸۶) ((و آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرد)).

و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر، و النجوم مسخرات بامرہ ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون ((و شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما کرد، و ستارگان مسخر فرمان اویند، همانا در این کار نشانه هایی است برای مردمی که خرد را کار بندند)).

و ما ذراء لکم فی الارض مختلفا الوانہ ان فی ذلک لایة لقوم یدکرون (۸۸۷) ((و نیز در آنچه برای شما در زمین به رنگهای گوناگون آفرید، که همانا در این کار نشانه ای است برای مردمی که یاد کنند و پند گیرند)).

یکی از محققان گوید: تسخیر دو گونه است : حقیقی و غیر حقیقی .

تسخیر غیر حقیقی سه گونه است :

الف - پایین ترین آن تسخیر وصفی عرضی است ، مانند تسخیر خدا روی زمین و آنچه را در آن است برای انسان جهت کشت و زرع و مانند آن : و سخر لکم ما فی الارض جمیعا. (۸۸۸)

و مانند تسخیر کوهها و معدنها: جعل لکم مما خلق ظلالا و جعل لکم من الجبال اکنانا و جعل لکم سراویل تقیکم الحر و سراویل تقیکم باسکم (۸۸۹) ((و برای شما از آنچه آفرید سایه هایی قرار داد، و از کوهها برای شما پناهگاههایی آفرید، و برای شما جامه هایی آفرید که شما را از گرما نگه می دارد و جامه هایی که شما را در جنگهاتان حفظ می کند)).

و مانند تسخیر دریاها: و هو الذی سخر البحر لتاء کلوا منه لحمًا طریا و تستخرجوا منه حلیةً تلبسونها و تری الفلک مواخر فیه

و لتبتغوا من فضلہ و لعلکم تشکرون (۸۹۰) ((و اوست که دریا را رام کرد تا گوشت تازه از آن بخورید و زیورهایی از آن بیرون آورید که می پوشید، و در آن کشتی ها را بینی که امواج را می شکافند، و تا از فضل (روزی) او بجویید و باشد که سپاس گزارید)).

و مانند تسخیر کشتی ها: و سخر لکم الفلک (۸۹۱) ((و کشتی ها را مسخر شما کرد.))

و مانند تسخیر درختان برای کاشتن و بهره برداری از میوه ها و مانند آن : کلوا من الثمرات (۸۹۲) ((از میوه ها بخورید)). کلوا و ارعوا انعامکم (۸۹۳) ((بخورید و چهارپایانتان را بچرانید.))

هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسیمون . ینبت لکم به الزرع و الزيتون و النخیل و الاعناب (۸۹۴) ((اوست که از آسمان برای شما آبی فرستاد که از آن می نوشید و از آن درختی می روید که در آن (چهارپایانتان را) می چرانید. با آن برای شما کشت و زیتون و خرما و انگورها می رویاند)). تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا (۸۹۵) ((که از آن (میوه های خرما و انگور) شراب و روزی نیکو برمی گیرید)). الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون (۸۹۶) ((همو که برای شما از درخت سبز (و تر) آتش پدید کرد که از آن آتش می افروزید)).

و مانند تسخیر جنبندگان و چهارپایان برای سواری و جلوه گری و باربرداری : انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون . و ذللناها لهم فمئها رکوبهم و منها یاکلون (۸۹۷) ((ما برای آنان از محصول کار دست خویش چارپایانی آفریدیم که ایشان مالک آنهایند. و آن ها را برای آنان رام کردیم ، پس برخی را سوار شدند و برخی را بخورند)). و الانعام خلقها، لکم فیها دفء و منافع و منها تاءکلون . و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون . و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشق الانفس ان ربکم لرووف رحیم . و الخیل و البغال و الحمیر لتركبوها و زینة . (۸۹۸) ((و چارپایان را آفرید که در آنها برای شما پوشش گرم و سودهای دیگری) است ، و از (شیر و گوشت) آنها می خورید. و شما را در آنها شبانگاه که از چراگاه باز می آرید و بامدادان که به چراگاه می برید نشانی از آرایش و شکوه است . و بارهای شما را به شهری می برند که جز به دشواری و رنج خویشتن نمی توانستید به آن رسید؛ همانا پروردگار شما رؤف و مهربان است . و اسبان و استران و خران را (آفرید) تا بر آنها سوار شوید و (شما را) آرایشی باشد)).

و مانند تسخیر زنان و کنیزان برای تولید نسل : نساؤکم حرث لکم (۸۹۹) ((زنانتان کشتزار شمایند.))

ب - و مرحله متوسط آن تسخیر طبیعی است ، و آن تسخیر لشکر قوای نباتی و جایها و اعضای آنها برای انسان است جهت تغذیه و رشد و تولید و جذب و امساک و هضم و دفع و صورتگری و شکل دادن .

ج - و بالاترین مرتبه آن تسخیر نفسانی است ، و آن تسخیر (ملکوت) حواس (و ملک اعضای آنها) است که خود بر دو نوع است : یک نوع از عالم شهادت و ظاهر، و نوع دیگر از عالم غیب .

نوع اول ، قدرت خلاف و سرکشی ندارند، مثلا وقتی چشم را فرمان باز شدن دهد باز می شود، و چون زبان را به گفتن دستور دهد و جزما حکم دهد سخن می گوید: و چون پا را فرمان حرکت دهد حرکت می کند، و همچنین است سایر اعضای ظاهر.

و نوع دوم نیز چنین است ، جز اینکه قوه و هم فطرتا شیطنت دارد، و اغوای شیطان را می پذیرد و با عقل در مقاصد برهانی ایمانی وی به معارضه برمی خیزد، از این رو نیازمند به تاءیید جدید اخروی از سوی خدا دارد تا آن را مقهور سازد و بر آن غالب آید و تاریکیهای آن را دور سازد.

اما تسخیر حقیقی : عبارت است از اینکه خداوند معانی عقلی الهی را برای انسان کامل مسخر فرموده : و او می تواند با نیروی باطنی خود آن را صورتهایی روحانی سازد و یا مثالهایی غیبی موجود در عالم عقلی و خیالی قرار دهد، و اشیا را با انتزاع آنها از جزئیات ، از عالم شهادت به عالم غیب انتقال دهد، و با امداد الهی از اسم ((قابض)) او ارواح را از اجسام برگیرد در حالی که از عالم دنیا به آخرت بازگشت نموده و از حالت تفرقه و جدایی به حال جمع و دیدار، انقلاب حاصل نماید. (پایان سخن آن محقق).

و چون ثابت شد که این عالم جسمانی به خاطر انسان آفریده شده است ، بنابراین فرشتگانی که این عالم را اداره می کنند همگی خادم اویند و برای او مسخر شده اند و فرمانبر او می باشند، آسمانی باشند یا زمینی ، موکل به او باشند یا به آنچه برای او آفریده شده است .

خلاصه هدف اصلی از آفرینش موجودات به طور مطلق وجود انسان کامل است که جانشین خدا در زمین است ، چنانکه در حدیث قدسی بدان اشارت رفته که : یابن آدم ، خلقت الاشیاء لاجلک ، و خلقتک لاجلی . (۹۰۰) ((ای آدمیزاده ، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم .))

و در حدیث مشهور دیگری خطاب به پیامبر ما صلی الله علیه و آله آمده است : لولاک لما خلقت الافلاک . ((اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم .))

و از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت است : نحن صنائع الله ، و الناس بعد صنائع لنا، مصنوعین لاجلنا. (۹۰۱)

((ما دست پروردگان خداییم ، و مردم از آن پس دست پروردگان ما هستند و به خاطر ما آفریده شده اند)).

و از پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام روایت است : ((خدای متعال پیامبران مرسل خود را به فرشتگان مقرب خویش برتری بخشیده ، و مرا بر همه پیامبران و رسولان برتری داده است ، و پس از من

برتری از آن تو و امامان پس از توست ، و فرشتگان بی شک خدمتگزاران ما و دوستان ما هستند. ای علی ، آنان (فرشتگانی که عرش را به دوش می کشند و آنان که در پیرامون آنند به حمد پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که به پروردگارشان و به ولایت ما ایمان آورده اند آمرزش می طلبند. ای علی ، اگر ما نبودیم خدای متعال نه آدم آفریده بود و نه هوا، نه بهشت و نه دوزخ ، و نه آسمان و نه زمین ...)) (۹۰۲) و ادامه آن در آینده خواهد آمد.

و از مولایمان امام صادق ، از پدرش امام باقر، و او از پدرش امام سجاد علیهم السلام روایت است که : ((ما امام مسلمانان ، حجت‌های خدا بر جهانیان ، آقای مؤمنان ، پیشوای سپیدرویان و سرور مؤمنانیم ، و ما اهل زمینیم چنانکه ستارگان اهل آسمانند، و ماییم که خداوند به سبب ما آسمان را نگه داشته تا بر زمین فرو نیفتد جز به اذن او، و به سبب ما زمین را نگاه داشته تا اهل خود را نلرزاند، و به سبب ما باران می فرستد و رحمت (ابرها) را می گستراند و برکات زمین را بیرون می آورد، و اگر از ما کسی در زمین نبود زمین اهل خود را فرو می برد.

سپس فرمود: و زمین از آن روز که خدا آدم را آفریده است از حجت الهی ظاهر آشکار یا غایب پنهان ، خالی نبوده و تا بر پا شدن قیامت نیز از حجت الهی خالی نخواهد ماند، و اگر چنین نبود خدا عبادت نمی شد. راوی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم : پس مردم چگونه از حجت غائب پنهان بهره می برند؟ فرمود: همان گونه که از خورشید پشت پرده (ابر) بهره مند می گردند)).

این دو حدیث را شیخ صدوق در ((اکمال الدین و اتمام النعمه)) (۹۰۳) روایت نموده ، و اخبار در این معنا فراوان است . چون این مطلب ثابت شد، ثابت می گردد که باید در هر زمانی خلیفه ای باشد تا امور بدو سامان گیرد و نوع انسانی دوام یابد و شهرها امنیت پیدا کند و بندگان هدایت یابند و آسمانها و زمین ها بدو نگاه داشته شوند، و اگر چنین نباشد همه اینها نابود و بیهوده خواهد بود چرا که به سوی هدفی رهسپار نیستند و به سرانجامی بازگشت ندارند و از این رو از بین رفته و ویران می گردند و زمین اهل خود را فرو خواهد برد، چنانکه در حدیث گذشته (۹۰۴) آمده است :

((پس اگر خداوند آفریدگان را بدون خلیفه می آفرید، بی شک آنان را در معرض نابودی قرار داده بود)). و از همین روست که چون خداوند - عزوجل - خواست مردم را بیافریند فرمود: انی جاعل فی الارض خلیفه (۹۰۵): ((من در زمین جانشین قرار خواهم داد.))

پس با خلیفه (جانشین) پیش از خلیفه (آفریدگان) آغاز کرد، و معلوم است که حکیم دانا با اهم آغاز می کند نه با اعم . و تصدیق این مطلب فرمایش مولایمان امام صادق علیه السلام است که در حدیث صحیح فرمود:

الحجۃ قبل الخلق ، و بعد الخلق ، و مع الخلق . (۹۰۶)

((حجت پیش از آفریدگان و پس از آفریدگان و با آفریدگان هست .))

و خداوند (عزوجل) فرموده :

((پس اگر اینان بدان کافر شوند، تحقیقا ما قومی را بدان موکل ساخته ایم که کافر بدان نمی باشند.)) (۹۰۷)

این آیه دلالت دارد بر آنکه هیچ زمانی از حافظ دین ، پیامبر باشد یا امام ، خالی نیست .

و نیز فرموده :

((هیچ امتی نیست جز آنکه همداردهنده ای در میان آنها بوده است .)) (۹۰۸)

این آیه در همه امتهای عمومیت دارد، و عمومیت می رساند که در هر زمانی که امت مکلفی در آن می زیسته است نذیر و

همداردهنده ای وجود داشته است . در زمان انبیاء علیهم السلام خودشان منذر امتهای بوده اند و در زمانهای دیگر ائمه علیهم

السلام منذر بوده اند.

و نیز خدای سبحان فرموده :

((و روزی که در میان هر امتی گواهی را از خودشان بر خودشان برانگیزیم .)) (۹۰۹)

و نیز فرموده :

((پس چگونه است آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم ، و تو را بر آنان گواه آوریم ؟)) (۹۱۰).

و پیامبر صلی الله علیه و آله از طرق چندی و به الفاظ گوناگون فرموده :

((در هر نسلی از امت من عادلانی از خاندانم وجود دارند که تحریف تندروان ، و ادعاهای و پیرایه های اهل باطل ، و تاویل

نادانان را از دین می زدایند.))

فصل ۴. زمین خالی از حجت نیست

برای تاءکید و استحکام بیشتر، اخبار چندی در این باره می افزاییم :

کمیل بن زیاد در یک حدیث طولانی و مشهور از مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده :

((زمین هیچ گاه از کسی به حجت الهی برخیزد خالی نیست ، یا آشکار و مشهور و یا ترسان و پنهان .)) (۹۱۱)

در ((اکمل الدین)) با سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گوید:

((به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ گفتم: اگر زمین (ساعتی) بی امام باقی بماند حتما

فرو می رود (ویران می گردد و اهلیش را فرو می برد)) (۹۱۲)

و با سند خود از امام باقر علیه السلام که فرمود:

((اگر امام ساعتی از روی زمین برداشته شود زمین اهل خود را به لرزه و اضطراب درآورد چنانکه دریا دریا نشینان را)) (۹۱۳)

و با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در آخر حدیثی درباره علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

((و اگر نه این بود که از حجت‌های الهی بر روی زمین وجود دارند همانا زمین آنچه در درون داشت بیرون می ریخت و آنچه بر

روی خود داشت پرتاب می کرد. بی شک زمین ساعتی از حجت خالی نیست.)) (۹۱۴)

و با سند خود از حسن بن زیاد روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

((زمین از اینکه حجتی دانا در آن باشد خالی نیست، زمین جز بدین سامان نمی گیرد، و مردم را جز این سامان نمی بخشد.))

(۹۱۵)

و با سندش از آن حضرت روایت کرده که:

((خدای تبارک و تعالی زمین را رها نکرده جز اینکه در آن عالمی قرار داده که افزایشها و کاهشها را می داند، پس هرگاه مؤ

منان چیزی بیفزایند بازمان دارد، و چون چیزی بکاهند آن را برایشان تکمیل نماید. و اگر چنین نبود امور مؤ منان بر آنان

مشتبه می گشت.)) (۹۱۶)

(و در روایت دیگری است:)

((و اگر چنین نبود هرگز حق از باطل شناخته نمی شد.)) (۹۱۷)

و با سندش از آن حضرت که:

((اگر جز دو تن در زمین نمانند، حتما یکی از آن دو حجت می باشد.)) (۹۱۸)

و در روایت دیگری افزوده:

((و اگر یکی از آندو برود آن که حجت است باقی می ماند.)) (۹۱۹)

و در لفظ دیگری است:

((اگر جز دو تن در دنیا نمانند، حتما یکی از آندو امام خواهد بود.)) (۹۲۰)

و در ((کافی)) با اسنادش به امام صادق و کاظم و رضا علیهم السلام روایت کرده است که:

((حجت خدای متعال بر آفریدگانش قائم نمی شود مگر به امامی تا شناخته شود)). (۹۲۱)

و در حدیث نبوی مشهور که خاصه و عامه بر آن اتفاق نظر دارند وارد است :

((هر کس بمیرد و امام زمانش را شناخته باشد، تحقیقا به مرگ جاهلی مرده است)). (۹۲۲)

و در ((بصائرالدرجات)) با سندش از آن حضرت نیز روایت کرده است که :

((زمین هیچ گاه نبوده مگر آنکه حجت الهی در آن بوده است ، که حلال و حرام را بشناساند و به راه خدا فراخواند. و حجت

از زمین بریده نشود مگر چهل روز پیش از برپا شدن قیامت ، پس چون حجت برداشته شود و باب توبه بسته گردد دیگر

ایمان آوردن هیچ کس که پیش از برداشته شدن حجت ایمان نیاورده بود برای وی سودمند نیفتد، اینان بدترین آفریدگان

خدایند و اینانند که قیامت بر آنان برپا می شود)). (۹۲۳)

اخبار در این باره در ((کافی)) و کتابهای دیگر جدا بسیار است و ما به همین اندازه بسنده می کنیم که در همین اندازه

کفایت است .

باب ششم : در تفصیل پیامبران و جانشینان علیهم السلام و مسائلی در این زمینه

تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ، منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات .

(بقره / ۲۵۳)

((این رسولان برخی بر برخی دیگر برتری دادیم ، خداوند با برخی از ایشان سخن گفت ، و برخی را به درجاتی بالا برد.))

فصل ۱. شمار پیامبران و شمار اولوالعزم

بدان که شمار پیامبران و رسولان و امامان از زمان آدم - علی نبینا و علیه السلام - تا خاتم صلی الله علیه و آله با توجه به

طبقات آنها یکصد و بیست و چهار هزار بوده است .

برخی علاوه بر نبوت ، رسالت و امامت هم داشته اند، مانند پیامبر ما صلی الله علیه و آله که خدای (عزوجل) فرموده : ولکن

رسول الله و خاتم النبیین . (۹۲۴) ((بلکه او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است .))

و مانند موسی - علی نبینا و علیه السلام - که خدای متعال درباره او فرموده : و کان رسولا نبیا . (۹۲۵)

((و او فرستاده و پیامبر بود.))

و مانند ابراهیم - علی نبینا و علیه السلام - که خدای متعال درباره او فرموده : انی جاعلک للناس اماما . (۹۲۶)

((من تو را امام قرار خواهم داد.))

و پیامبران اولوالعزم از اینان پنج نفرند: نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم -

معنای اولوالعزم آن است که در ((کافی)) با سند خود از سماعه از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه : فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل (۹۲۷) ((پس صبر کن چنانکه پیامبران اولوالعزم صبر کردند)). فرمود: آنان نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - بوده اند.

گفتم : چگونه اولوالعزم شده اند؟ فرمود: زیرا نوح به کتاب و شریعتی مبعوث شد، و هر پیامبری که پس از نوح آمد کتاب نوح و شریعت و روش او را پیش گرفت تا ابراهیم علیه السلام صحف و فرمان ترک کتاب نوح را آورد - نه از روی انکار و رد آن -، پس هر پیامبری که پس از ابراهیم علیه السلام آمد شریعت و روش و صحف او را پیش گرفت تا موسی علیه السلام تورات و شریعت و روش خودش (و فرمان ترک صحف را آورد، پس هر پیامبری که پس از موسی آمد تورات و شریعت و روش او را پیش گرفت) (۹۲۸) تا مسیح علیه السلام انجیل و فرمان ترک شریعت و روش موسی را آورد، و هر پیامبری که پس از مسیح علیه السلام آمد شریعت و روش او را پیش گرفت تا محمد صلی الله علیه و آله قرآن و شریعت و روش خود را آورد، پس حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت . اینانند پیامبران اولوالعزم علیهم السلام ((۹۲۹))

و با سندش از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت کرده :

((و آنان از این رو اولوالعزم نامیده شدند (۹۳۰) که خداوند درباره محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای پس از او و درباره مهدی و سیره او به آنان سفارش کرده است ، و آنان عزم خود را جزم کردند که مطلب از همین قرار است و بدان اقرار ورزیدند.)) (۹۳۱)

فصل ۲. پیامبران بزرگ و معجزات آنها

بزرگان و اشراف پیامبران همان پیامبران مشهورند که خدای سبحان در کتاب خود در چند جا از آنان نام برده است ، از جمله در آیات ۱۶۳ تا ۱۶۵ سوره نساء که عبارتند از: نوح ، ابراهیم ، اسماعیل ، اسحاق ، یعقوب ، فرزندان و نوادگان یعقوب ، عیسی ، ایوب ، یونس ، هارون ، سلیمان ، داود، موسی . (۹۳۲)

و از جمله در آیات ۸۳ تا ۸۹ سوره انعام که عبارتند از: ابراهیم ، اسحاق ، یعقوب ، نوح ، داود، سلیمان ، ایوب ، یوسف ،

موسی ، هارون ، زکریا، یحیی ، عیسی ، الیاس ، اسماعیل ، الیسع ، یونس ، لوط. (۹۳۳)

هر یک از این پیامبران نشانه‌ها و معجزاتی داشته‌اند که بر راستی و حقانیت آنان دلالت دارد و با او و مردم زمانش مناسبت دارد، برخی از مردم به آنان ایمان آورده و برخی از آنان جلوگیری به عمل می‌آوردند، چنانکه خدای عزوجل تفصیل حکایات و داستانهای آنها را در کتاب خود ذکر نموده است.

در ((کافی)) با سند خود از ابی یعقوب بغدادی روایت کرده است که :

((ابن سکیت به ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام گفت: چرا خداوند موسی بن عمران را با عصا و ید بیضاء و رد سحر، و عیسی را با ابزار طب، و محمد - که درود خدا بر او و آتش و همه پیامبران باد - با گفتار و خطبه‌ها برانگیخت؟ (۹۳۴) امام علیه السلام فرمود: خداوند چون موسی علیه السلام را برانگیخت چیزی که در میان اهل زمان غالب بود سحر بود، از این رو آن حضرت از سوی خداوند چیزی آورد که آوردن مانند آن در توان آن نبود، چیزی که سحرشان را بدان باطل نمود و حجت را بر آنان ثابت گردانید.

و خداوند عیسی علیه السلام را در هنگامی برانگیخت که فلج و زمینگیری در آن ظهور داشت و مردم نیازمند به طب بودند، از این رو برای آنان از سوی خداوند چیزی آورد که مانند آن را نداشتند، چیزی که مردگانش را برایشان زنده ساخت و کور مادرزاد و پیس را به اذن خدا شفا داد، و بدین سبب حجت را بر آنان ثابت گردانید.

و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را در هنگامی برانگیخت که در میان اهل زمان او خطبه گویی و سخن سرایی - و به گمانم فرمود: شعر - غلبه داشت، از این رو برای آنان از سوی خداوند اندرزها و حکمتهایی را آورد که بدان سبب گفتار آنان را باطل نمود و حجت را بر آنان ثابت گردانید.

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند من هرگز مثل تو را ندیده‌ام، پس امروزه حجت بر آفریدگان چیست؟

فرمود: عقل است، که به وسیله او آدم راستگوی بر خدا شناخته شده پس او را تصدیق می‌کند، و دروغگوی بر خدا شناخته شده پس او را تکذیب می‌کند. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند این جواب اصلی است. ((۹۳۵))

فصل ۳. اتصال وصیت

در ((اکمل الدین)) و ((فقیه)) با سندش از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

((من سرور پیامبرانم ، و وصی من سرور اوصیاست ، و اوصیای او سرور اوصیا هستند. آدم علیه السلام از خدای عزوجل درخواست کرد که برای او وصی شایسته ای قرار دهد، خدای عزوجل به او وحی کرد: من پیامبران را با پیامبری کرامت بخشیدم ، سپس آفریدگانی اختیار کردم و برگزیدگان آنها را اوصیا قرار دادم .

آدم علیه السلام گفت : پروردگارا، وصی مرا بهترین اوصیا قرار ده . خدای عزوجل به او وحی کرد: ای آدم ، به شیث - هبه الله بن آدم - وصیت کن . آدم به شیث وصیت کرد، و شیث به پسرش شبان - فرزند نزه ، حوریه ای که خداوند از بهشت بر آدم فرستاد و آدم او را به شیث تزویج کرد - و شبان به پسرش محلث (مجلث ، محلث ، مجلیث)، و او به محوق ، و او به عثمیشا (عثمیشا)، و او به اخنوخ - که ادریس پیامبر است - و او به ناخور.

ناخور این وصلت را به نوح علیه السلام سپرد، و او به سام ، و او به عثامر، و او به برعیثاشا، و او به یافث ، و او به بره ، و او به حسفیه (جفسیه ، حیفه ، جفسیه)، و او به عمران .

عمران آن را به ابراهیم خلیل علیه السلام سپرد، و او به پسرش اسماعیل ، و او به اسحاق ، و او به یعقوب ، و او به یوسف ، و او به بثریا، و او به شعیب ، و او به موسی بن عمران علیه السلام ، و او به یوشع بن نون ، و او به داود، و او به سلیمان ، و او به آصف بن برخیا، و او به زکریا.

زکریا آن را به عیسی علیه السلام سپرد، و او به شمعون بن حمون صفا، و او به یحیی بن زکریا، و او به منذر، و او به سلیمه ، و او به برده .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برده آن را به من سپرد، و من آن را ای علی به تو می سپارم ، و تو به وصی خود می سپاری ، و وصی تو به اوصیاء تو که از اولاد تو هستند می سپارد یکی پس از دیگری ، تا به بهترین مردم روی زمین پس از تو سپرده شود. و هر آینه این امت به تو کافر می شوند و درباره تو شدیداً اختلاف می کنند، کسی که با تو بماند چون کسی است که با من مانده است ، و کسی که از تو جدا شود در آتش خواهد بود، و آتش جایگاه کافران است .)) (۹۳۶) و در ((اکمل الدین)) با سندش از مولایمان امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

خدای تبارک و تعالی به آدم سفارش نمود که به آن درخت نزدیک نشود؛ و چون آن زمانی که در علم خدا بود که از آن درخت بخورد فرا رسید آدم فراموش کرد و از آن درخت خورد. و این است قول خدای متعال که : و لقد عهدنا الی آدم من

قبل فنسی و لم نجد له عزما (۹۳۷) ((و همانا پیش از آن به آدم سفارش کردیم ، پس فراموش کرد و ما عزمی برای او

نیافتیم .))

چون آدم از آن درخت خورد، به زمین فرودش آوردند، پس از آن هابیل و خواهرش دو قلو زاییده شدند، و قابیل و خواهرش نیز دو قلو به دنیا آمدند.

سپس آدم قابیل و هابیل را امر کرد که قربانی کنند. هابیل رمه دار بود و قابیل کشاورز. هابیل قوچی را قربانی کرد و قابیل از زراعت خود آنچه را که نامرغوب بود. قوچ هابیل از بهترین دامهایش بود و زراعت قابیل نامرغوب. از این رو قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل پذیرفته نگردید. و این است گفتار خدای عزوجل: ((و داستان دو پسر آدم را به حق بر آنان بازخوان، که هر دو قربانی کردند، پس از یکی از آنان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نگردید...)) (۹۳۸).

و رسم چنین بود که اگر قربانی پذیرفته می شد طعمه آتش می گشت. از این رو قابیل به آتش رو آورد و آتشکده ای ساخت، و او نخستین کس بود که آتشکده ساخت و گفت: سوگند که این آتش را خواهم پرستید تا قربانی من پذیرفته شود. سپس ابلیس، آن دشمن خدا، به قابیل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی تو پذیرفته نشد، و اگر او را به حال خود رها سازی نسلی از خود باقی گذارده که بر نسل تو افتخار کنند. از این رو قابیل هابیل را کشت.

چون به نزد آدم بازگشت، آدم به او گفت: ای قابیل، هابیل کجاست؟ گفت: نمی دانم، و تو مرا مراقب او نگماشته بودی! آدم به راه افتاد و هابیل را کشته یافت، گفت: زمین ملعونی هستی که خون هابیل را پذیرفته ای. و چهل شب بر هابیل گریست.

از آن پس آدم از پروردگارش خواست که به او فرزندی ببخشد. وی فرزندی آورد که نامش را هبئه الله گذاشت، زیرا بخشش خداوندی بود، و آدم او را بسیار دوست می داشت. چون نبوت آدم به سر آمد و روزهایش کامل شد خدای متعال به او وحی کرد: ای آدم، نبوت تو به سر آمده و روزهایش کامل شده است، پس علمی را که نزد تو هست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را که در نسل تو خواهد بود به نزد پسر هبئه الله بسپار، زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از نسل تو تا روز قیامت نخواهم برید، و زمین را رها نخواهم ساخت جز آنکه در آن عالمی باشد که دین و طاعت بدو شناخته شود و مایه نجات کسانی باشد که میان تو و نوح زاده خواهند شد.

آدم علیه السلام از نوح علیه السلام یاد کرد و گفت: خدای متعال پیامبری خواهد برانگیخت به نام نوح. و او مردم را به سوی خدا می خواند ولی آنان تکذیبش می کنند و خداوند هم آنان را به طوفان بلا هلاکت می کند. و میان آدم و نوح ده پدر فاصله بود که همگی پیامبر بودند، و آدم به هبئه الله وصیت کرد که اگر هر یک از شما او را دریابد باید به او ایمان آورد و از او پیروی کند و تصدیقش نماید، تا از غرق شدن نجات یابد.

آدم عليه السلام در بستر بیماری مرگ افتاد و به هبة الله پیام فرستاد که : اگر جبرئیل یا هر یک از فرشتگان دیگر را دیدار کردی او را سلام برسان و بگو: ای جبرئیل ، پدرم از میوه های بهشت از تو هدیه می خواهد. هبة الله پیام را رساند، جبرئیل گفت : ای هبة الله ، پدرت قبض روح شد و من برای نماز بر او فرود آمده ام ، پس بازگرد. وی بازگشت و پدرش را دید که قبض روح شده است . جبرئیل کیفیت غسل دادن او را به وی نشان داد و هبة الله آدم را غسل داد. چون خواست بر او نماز گزارد گفت : ای جبرئیل ، پیش بایست و بر آدم نماز گزار. جبرئیل گفت : ای هبة الله ، خداوند ما را در بهشت امر فرمود که پدرت را سجده کنیم و ما را نرسد که بر هیچ یک از فرزندانش امامت کنیم .

هبة الله پیش افتاد و بر آدم نماز گزارد و جبرئیل و گروهی از فرشتگان پشت سر او ایستادند، و او بر آدم سی تکبیر گفت . جبرئیل دستور داد که بیست و پنج تکبیر برداشته شود، پس امروزه سنت در پنج تکبیر است ، و (پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز)، بر اهل بدر هفت بار و نه بار تکبیر گفت .

چون هبة الله آدم را به خاک سپرد قابیل نزد وی آمد و گفت : ای هبة الله من پدرم آدم را چنین دیده ام که تو را به علمی مخصوص گردانیده که مرا بدان مخصوص نگردانیده است و آن علمی است که برادرت هابیل با آن دعا کرد و قربانیش پذیرفته شد، و من بدین جهت او را کشتم تا او را نسلی نباشد که بر نسل من فخر فروشند و گویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانی او پذیرفته شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نگشت ؛ و اگر تو از آن علمی که پدرت تو را بدان مخصوص گردانیده چیزی آشکار کنی تو را هم مانند برادرت خواهیم کشت .

از این رو هبة الله و فرزندان او آنچه از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت داشتند پنهان کردند تا آنکه نوح علیه السلام مبعوث شد و وصیت هبة الله آشکار گشت ، وقتی در وصیت آدم نگریستند و نوح را که پدرشان آدم مژده وی را داده بود یافتند، به او ایمان آوردند و از او پیروی نمودند و او را تصدیق کردند. و آدم علیه السلام هبة الله را سفارش کرده بود که در هر سالی آن وصیت را یادآوری کنند و آن روز عید آنان محسوب می شد. و آنان بعثت نوح و زمان خروج او را پیوسته یادآور می شدند. این روش نسبت به وصیت هر پیامبری ادامه داشت تا آنکه خداوند عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود. و همانا نوح را از روی علمی که داشتند شناختند و آن گفتار خدای عزوجل است که : و لقد ارسلنا نوحی الی قومه (۹۳۹) ((و تحقیقا نوح را به سوی قومش فرستادیم.))

و میان آدم و نوح پیامبرانی پنهان و آشکارا وجود داشت و بدین جهت نامشان در قرآن پنهان مانده و مانند پیامبران آشکار نامشان نیامده است ، چنانکه خدای متعال فرموده است : و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک

(۹۴۰) ((و پیامبرانی که سرگذشت آنها را برای تو باز گفتیم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را برای تو باز نگفتیم))، یعنی

پیامبران پنهانی که نامشان را نبرده ایم چنانکه پیامبران آشکار نامبر شدند.

نوح علیه السلام در میان قومش هزار منهای پنجاه سال ماند بدون آنکه کسی شریک در نبوت او باشد ولی بر قومی وارد شد که پیامبران میان او تا آدم را منکر بودند، چنانکه خدای عزوجل فرموده: کذبت قوم نوح المرسلین (۹۴۱) ((قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند)) یعنی پیامبران را که میان او و آدم قرار داشتند، تا می رسد به این آیه: و ان ربک لہو العزیز الرحیم . (۹۴۲)

چون دوران نوح سپری شد و روزگارش به سر آمد خداوند به او وحی کرد: ای نوح همانا نبوت سپری شد و روزگارت به سر آید، پس علمی را که نزد تو هست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در نسل خودت به نزد سام بنه، زیرا من این آثار را از خانه های پیامبرانی که میان تو و آدم بوده اند نبریده ام و هرگز زمین را وانگذارم جز اینکه در آن عالمی باشد که دین و طاعت بدو شناخته شود و مایه نجات کسانی باشد که در فاصله میان مرگ یک پیامبر تا خروج پیامبر دیگر زاده می شوند. و پس از سام، جز هود نخواهد بود، و میان نوح و هود پیامبرانی نهان و آشکار وجود داشتند.

و نوح گفت: خدای متعال پیامبری بر خواهد انگیخت به نام هود، و او قوم خود را به سوی خدای عزوجل فرا می خواند و آنان تکذیب می کنند و خداوند هم هلاکشان خواهد نمود، پس هر که از شما او را دریابد باید به او ایمان آورد و از او پیروی نماید، زیرا خدای متعال او را از عذاب باد نجات خواهد داد. و نوح فرزندش سام را دستور داد که این وصیت را در هر سالی یادآوری کند و آن روز عیدشان باشد، و آنان بعثت هود و زمان خروج او را پیوسته یادآور می شدند.

چون خداوند هود را برانگیخت، آنان در آنچه از علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوت در اختیار داشتند نگریستند پس هود را همان پیامبری یافتند که پدرشان نوح به آنان بشارت داده بود، پس به او ایمان آوردند و تصدیقش نمودند و از او پیروی کردند و در نتیجه از عذاب باد نجات یافتند، و این همان گفتار خداست که: و الی عاد اخاهم هودا (۹۴۳) ((و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم)) و نیز: کذبت عاد المرسلین . اذ قال لہم اخوہم ہود الا تتقون .

(۹۴۴) ((قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی کنید؟))

و خداوند فرموده: و وصی بہا ابراہیم بنیہ و یعقوب (۹۴۵) ((و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را بدین امر سفارش کردند.))

و فرموده : و وهبنا له اسحق و يعقوب كلا هدينا و نوحا هدينا من قبل (۹۴۶) ((و اسحاق و يعقوب را به او داديم و همه را هدايت كرديم (تا نبوت را در ميان خاندانش قرار دهيم) و نيز نوح را پيش از آن هدايت كرديم)) تا نبوت را در ميان خاندانش قرار دهيم ، پس فرزندان پيامبران پيش از ابراهيم به ابراهيم ايمان آوردند.

و ميان هود و ابراهيم ده پيامبر بود، به دليل آيه : و ما قوم لوط منكم بعيد. (۹۴۷) ((و قوم لوط از شما دور نيستند))، و آيه : فامن له لوط و قال اني مهاجر الي ربي (۹۴۸) ((پس لوط به او ايمان آورد و ابراهيم) گفت : من به سوي پروردگارم هجرت مي كنم (و به زودي هدايتم خواهد كرد)) و آيه : و ابراهيم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلكم خير لكم (۹۴۹) ((و ابراهيم آنگاه كه به قوم خود گفت : خدا را پرستيد و از او پروا كنيد، اين براي شما بهتر است.))

بنابراين ميان هر پيامبري و پيامبر بعدي ده پدر، نه پدر و هشت پدر فاصله بود كه همه پيامبر بودند. و براي هر پيامبري جريان يافت همان چيزي كه براي نوح و آدم و هود و صالح و شعيب و ابراهيم جريان يافت تا نوبت به يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم رسيد، آن گاه پس از يوسف اسباط يعني برادرانش رسيد تا نوبت به موسي بن عمران - صلي الله عليه و آله رسيد، و ميان يوسف و موسي ده پيامبر وجود داشت .

پس خداوند موسي و هارون را به سوي فرعون و هامان و قارون فرستاد، سپس پيامبران را پي در پي ارسال داشت چنانكه مي فرمايد: ((هرگاه پيامبري نزد امتي مي آمد او را تكذيب مي كردند. پس آنان را از پي يكدیگر (به هلاكت) در آورديم ، و آنان را داستانها كرديم)) (۹۵۰).

و بني اسرائيل روزي دو، سه و چهار پيامبر را مي كشتند تا آنجا كه در يك روز هفتاد پيامبر را كشتند، و بازار كشتار آنها در آخر روز بر پا مي شد. پس چون تورات بر موسي نازل شد به آمدن پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله مژده داد. و ميان موسي و يوسف پيامبران چندي بودند، و وصي موسي بن عمران يوشع بن نون بود و او همان همسفر جوان اوست كه خداوند داستان او را در كتابش آورده است. (۹۵۱)

پس پيامبران پيوسته به آمدن پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله مژده مي دادند چنانكه مي فرمايد: يهود و نصاري نام و صفت او را در تورات و انجيل به صورت مكتوب در نزد خود مي يابند كه آنان را به كارهاي پسندیده فرمان مي دهد و از كارهاي ناشايست باز مي دارد. (۹۵۲) و اين مژده همان است كه خداوند از قول عيسي بن مريم عليه السلام نقل مي كند: و مبشرا برسول تاءتي من بعدي اسمه احمد (۹۵۳) ((و حال آنكه مژده دهنده ام به پيامبري كه پس از من مي آيد و نامش احمد است

((پس موسی و عیسی به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مژده دادند چنانکه هر پیامبری به پیامبر دیگر مژده می داد تا به محمد صلی الله علیه و آله رسید.

چون محمد صلی الله علیه و آله نبوت خویش را به پایان رساند و روزگارش به سر آمد خداوند به او وحی کرد: ((ای محمد، تحقیقا نبوت خود را به پایان بردی و روزگارت را به سر آوردی، پس علمی را که در اختیار توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به نزد علی بن ابی طالب بسپار، زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل تو نخواهم برید چنانکه از خاندانهای پیامبرانی که میان تو و پدرت آدم قرار داشتند نبریدم.)) و این همان است که فرموده: ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین . ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم . (۹۵۴) ((همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، که نسلی هستند برخی از برخی دیگر، و خدا شنوا و داناست.))

و این به خاطر آن است که خداوند علم را جهل نکرده، و امر آن را به فرشته مقربی و پیامبر مرسلی واگذار ننموده است ولی رسولی از فرشتگانش را به سوی پیامبرش فرستاده که به او چنین و چنان گوید، و او را بدانچه (خدا) دوست می دارد فرمان دهد و از آنچه ناپسند می دارد بازدارد. آن فرشته نیز همه چیز را از گذشته و آینده از روی علم بر پیامبر بازگو کرد و این علم را پیامبران و برگزیدگان او از پدران و برادران نسل در نسل که برخی از برخی دیگرند آموختند. پس این است قول خداوند: فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب و الحکمه و اتیناهم ملکا عظیما (۹۵۵) که منظور از کتاب، نبوت است و منظور از حکمت آن است که آنان حکمایی (از انبیا و اوصیا) از برگزیدگانند، و اینان همه از همان نسلی هستند که از یکدیگرند، همان نسلی که خداوند نبوت را در میانشان نهاد و عاقبت (۹۵۶) و حفظ پیمانها در میان آنهاست تا دنیا سپری شود. پس ایشانند عالمان و والیان امر و (اهل) استنباط علم و هدایت .

این است بیان فضلی که در فرستادگان و پیامبران و حکیمان و پیشوایان هدایت و جانشینان آنها وجود دارند، آنها که والیان امر خدا و اهل استنباط علم خدا و اهل آثار علم الهی اند از نسلی که برخی از برخی دیگرند، از زمره برگزیدگانی پس از انبیاء، از خاندان و برادران و فرزندان که همه از خاندانهای پیامبرانند. پس هر که به دانش (یا به عمل) آنان عمل کند و به فرمان آنها گردن نهد به یاری آنان نجات خواهد یافت .

و هر که ولایت خدا و اهل استنباط علم الهی را در غیر برگزیدگان از خاندانهای پیامبران قرار دهد تحقیقا فرمان خدا را مخالفت نموده و جاهلان و متکلفان هدایت نیافته و کسانی را که به پندار غلط، خود را اهل استنباط علم الهی دانسته اند

والیان امر خدا دانسته است . و چنین کسانی بر خدا دروغ بسته و از وصیت و طاعت حق منحرف شده اند و فضل خدا را آنجا که خدای متعال نهاده ننهاده اند، پس هم خود گمراه شده و هم پیروان خود را به گمراهی کشانده اند. و در این صورت در روز قیامت حجتی نخواهند داشت ؛ حجت تنها در خاندان ابراهیم است ، چنانکه خداوند فرموده : ((تحقیقا خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و آنان را فرمانروایی بزرگ بخشیدیم .)) (۹۵۷)

و حجت تا روز قیامت پیامبران و خاندان ایشانند، زیرا کتاب خدا بدین مطلب گویاست و وصیت الهی به همین مطلب درباره اهل خانه هایی که خداوند آنها را بر سایر مردم بلند داشته جاری شده ، آنجا که فرموده : فی بیوت اذن الله ترفع و یذکر فیها اسمہ (۹۵۸) ((در خانه هایی که خداوند اجازه داده تا بلند گردند و نام او را در آن ها یاد شود)) و آن خانه های انبیا و رسولان و حکیمان و پیشوایان هدایت است .

این است بیان دستاویز ایمان که پیشینیان شما بدان نجات یافتند، و هر که از امامان پیروی کند بدان نجات خواهد یافت ، و خداوند در کتاب خود (در سوره انعام آیات ۸۴ - ۸۹) نام آنها را ذکر فرموده ، زیرا خداوند از خاندان او که از زمره انبیا و برادران و فرزندان هستند کسانی را موکل نموده که به فضل (او و آیین او) اقرار نمایند، چنانکه فرموده : ((پس اگر امت) بدان کافر شوند ما کسانی را بدان گمارده ایم که بدان کافر نمی شوند)) (۹۵۹) و آن اهل بیت توست که آنان را به ایمان آوردن بدانچه تو را بدان فرستاده ام گمارده ام و هرگز بدان کفر نخواهند ورزید، و من هرگز ایمانی را که تو را بدان فرستاده ام تباه نخواهم ساخت ، و خاندانت را پس از تو رهنمای امت (یا عالمان امت) و والیان امر پس از تو و اهل استنباط علمم که دروغ و گناه و ناحق و سرمستی و خودنمایی در آن نیست قرار دادم .

پس این است بیان چیزی که خداوند از کار این امت پس از پیامبرش صلی الله علیه و آله بیان داشته است . خداوند خاندان پیامبرش را از هر آلودگی پاک ساخت و دوستی آنان را اجر رسالت قرار داد و ولایت را برای آنان جاری ساخت و آنان را اوصیا و دوستان و امامان بر امتش پس از آن حضرت قرار داد.

پس ای مردم ، از آنچه گفتم پند گیرید، و در موردی که خداوند ولایت و مودت و استنباط علم و حجت خویش را نهاده اندیشه کنید، پس تنها آن را بیاموزید و بدان چنگ زنید تا نجات یابید و در روز قیامت حجت و رستگاری برای شما باشد، زیرا آنان پیوند میان شما و پروردگارتان هستند، ولایت (کسی) به خدا نمی رسد مگر به سبب آنان . پس هر که چنین کند بر خداست که او را گرامی بدارد و دچار عذاب نسازد، و هر که با غیر آنچه خداوند امرش کرده در پیشگاه خدا حاضر شود بر خداست که او را خوار کند و گرفتار عذاب نماید.

و پیامبران برخی به صورت خاص و برخی به صورت عام برانگیخته شده اند.

نوح به نبوت و رسالت عام به سوی تمام مردم روی زمین برانگیخته شد. هود به نبوت خاص به سوی قوم عاد فرستاده شد. صالح به سوی قوم ثمود فرستاده شد که تنها یک آبادی کوچکی بوده بر ساحل دریا و خانه های آن به چهل تا نمی رسید.

شعیب به سوی مردم مدین که کمتر از چهل خانه داشت . ابراهیم نبوتش در ((کوئی ربا)) یکی از آبادیهای سواد (عراق -

بابل) بود. آغاز کارش در آنجا بود سپس از آنجا هجرت کرد اما نه هجرت برای جنگ و قتال ، خداوند فرموده : انی مهاجر

الی ربی سیهدین (۹۶۰) ((من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که مرا هدایت خواهد کرد.))، و هجرت ابراهیم بدون

جنگ و خونریزی بود. اسحاق نبوتش بعد از ابراهیم بود (و خاص بود). یعقوب نبوتش در سرزمین کنعان بود، سپس به مصر

فرود آمد و در همان جا جان سپرد، سپس بدنش را برداشته و در کنعان به خاک سپردند. و خوابی که یوسف دید که یازده

ستاره و ماه و خورشید در برابرش سجده می کنند (و بر نبوتش دلالت داشت) شروع نبوت او در مصر بود.

سپس خداوند اسباط دوازده گانه را بعد از یوسف ارسال داشت . سپس موسی و هارون را به سوی فرعون و اطرافیانش تنها

به مصر فرستاد. سپس خداوند یوشع بن نون را پس از موسی به سوی بنی اسرائیل فرستاد، بنابراین نبوتش از بیابانی که

بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند شروع شد. سپس پیامبران بسیار دیگری را فرستاد که برخی را خداوند برای محمد صلی

الله علیه و آله بازگو نموده است . سپس خداوند عیسی علیه السلام را فقط به سوی بنی اسرائیل فرستاد و نبوتش در بیت

المقدس بود. و پس از او دوازده تن حواریین بودند. و پس از آنکه خداوند عیسی علیه السلام را بالا برد ایمان پیوسته در میان

بازماندگانش به طور مخفی وجود داشت . و خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به سوی عموم جن و انس فرستاد.

و پس از او دوازده تن اوصیا بودند که برخی را ما درک کردیم و برخی پیش از ما بودند و برخی باقی مانده اند.

این است امر نبوت و رسالت . و هر پیامبری که به سوی بنی اسرائیل فرستاده شده - خصوصی یا عمومی - وصیی داشته و

سنت بدان جاری شده است . و اوصیایی که پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند بر سنت مسیح علیه السلام (در

زهد و پارسایی) بود. این است بیان سنت و امثال اوصیای بعد از انبیا علیهم السلام . (۹۶۱)

در ((کافی)) نظیر این روایت را تا ((بر خداست که او را خوار کند و گرفتار عذاب نماید)) آورده است . (۹۶۲)

ممکن است مراد از ((علمی که نزد توست)) معرفت شهودی و عینی آن حضرت به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و

پیامبران الهی و روز قیامت باشد. و مراد از ((ایمان)) تصدیق نمودن به این امور با انقیاد مقرون به یقین باشد. و مراد از

((اسم اکبر)) کتابهای نازل شده بر پیامبران علیهم السلام به ویژه کتابی باشد که بدان وسیله آنچه را که با آنان بود می دانست ، چنانکه در پاره ای از اخبار بدان تفسیر شده است . و مراد از ((میراث علم)) آراستگی به اخلاق الهی ، و مراد از ((آثار علم نبوت)) علم شرایع و احکام باشد.

و در ((بصائرالدرجات)) به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین وصیی در روی زمین هبۀ الله بن آدم بود، و هیچ پیامبری از دنیا نرفت مگر آنکه وصیی داشت ، و همه پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر بودند. از آنان پنج تن اولوالعزم بودند: نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - . و علی بن ابی طالب علیه السلام به منزله هبۀ الله برای محمد صلی الله علیه و آله بود که علم اوصیا و علم پیشینیانش را به ارث برد چنانکه محمد صلی الله علیه و آله علم انبیا و مرسلین پیش از خود را به ارث برد.

و بر ستون عرش نوشته : ((حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است)). و بر بالای عرش در سمت راست پروردگارش - که هر دو دست پروردگار ما راست است - نوشته : ((علی امیرمؤمنان است)). پس این است حجت ما بر آنان که حق ما را نشناختند و میراث ما را انکار کردند و ما را از سخن گفتن باز داشتند، و حال آنکه پیشاپیش ما یقین قرار دارد. پس کدامین حجت از این رسواتر؟! (۹۶۳)

و نیز با سندش از ابی حجار روایت کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صد و بیست و چهار هزار پیامبر را ختم کرد، و من هم صد و بیست و چهار وصی را ختم کرده ، و آنچه اوصیاء پیش از من بدان مکلف بودند بر دوش من نهاده شد، و از خدا باید یاری جست ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری فوت خود فرمودند: ((بر تو بیم آن ندارم که پس از هدایت گمراه شوی ، ولی بر تو از فاسقان قریش و دشمنی آنان بیمناکم)). خدا ما را بس است و خوب و کیلی است . با توجه به اینکه دو سوم قرآن درباره ما و شیعیان ماست ، پس هر خیری باشد از آن ما و شیعیان ماست . و در ثلث دیگر با مردم شریکیم ، و هرچه در قرآن از شر باشد از برای دشمن ماست .

سپس فرمود: ((آیا دانایان با نادانان برابرند؟ (تنها خردمندان پند می گیرند)(۹۶۴))) پس ما اهل بیت ، دانایانیم ، و شیعیان ما خردمندان اند، و نادانان دشمنان ما هستند، و شیعیان ما رهیافتگان اند.

فصل ۴. اسامی اوصیاء دوازده گانه رسول خدا صلی الله علیه و آله

سید جلیل حسن بن ابی کبش به سندش از سلمان رحمه الله روایت کرده که گفت : بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم ، همین که چشمش به من افتاد فرمود: ای سلمان ، خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نکرد مگر آنکه دوازده نقیب

برای او قرار داد. گفتم: ای رسول خدا، من این را از آن دو کتاب (تورات و انجیل) دانسته ام. فرمود: ای سلمان، آیا نقیبان دوازده گانه مرا که خداوند برای پیشوایی پس از من برگزیده است می شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: ای سلمان، خداوند مرا از صفای نور خود آفرید و مرا فراخواند و من اطاعت نمودم. و از نور من علی را آفرید و او را به اطاعتش فراخواند و او اطاعت نمود. و از نور من و نور علی فاطمه را آفرید و او را فراخواند و او نیز اطاعت نمود. و از من و علی و فاطمه حسن و حسین را آفرید و آن دو را فراخواند و اطاعت نمودند، پس خداوند ما را به پنج نام از نامهای خود نامگذاری نمود: خدا ((محمود)) است و من ((محمد)) خدا ((علی)) است و این هم ((علی)) خدا ((فاطر)) است و این هم ((فاطمه))، خدا را ((احسان)) هست و این هم ((حسن)) و خدا ((محسن)) است و این هم حسین.

سپس از نور حسین نه امام آفرید و آنان را فراخواند و اطاعت کردند، و اینها همه پیش از آن بود که خداوند آسمان برافراشته یا زمین گسترده یا هوا و آب یا فرشته و بشر را بیافریند، و ما در حالی که نورهایی بودیم او را می شناختیم و او را تسبیح و ستایش می کردیم و گوش به فرمان و مطیع او بودیم.

گفتم: ای رسول خدا - پدر و مادرم به فدایت - برای کسی که اینان را بشناسد چه پاداشی خواهد بود؟ فرمود: ای سلمان، هر که اینان را آن گونه که بایسته است بشناسد و از آنان پیروی کند و دوستشان را دوست بدارد و از دشمنشان بیزارى جوید، به خدا سوگند چنین کسی از ماست، هر جا ما برویم او هم می رود و هر جا ما ساکن شویم او نیز سکونت می ورزد. گفتم: ای رسول خدا، آیا می شود به آنان ایمان آورد بدون آنکه آنان را با نام و نسب شناخت؟ فرمود: نه، ای سلمان!

گفتم: ای رسول خدا، من از کجا آنان را بشناسم؟ فرمود: تا حسین را که شناختی، پس از او زین العابدین علی بن الحسین، سپس فرزندش محمد بن علی شکافنده علوم اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین، سپس فرزندش جعفر بن محمد زبان راستین خدا، سپس موسی بن جعفر فروخورنده خشم خود از روی صبر در راه خدا، سپس علی بن موسی راضی به فرمان خدا، سپس محمد بن علی بخشنده و برگزیده خلق خدا، سپس علی بن محمد هدایتگر به سوی خدا، سپس حسن بن علی ضامن امین عسکری، سپس فرزندش محمد بن الحسن المهدی سخنگو و قائم به حق خداست.

سلمان گوید: من ساکت شدم سپس گفتم: ای رسول خدا، برای من دعا کن که آنان را دریابم. فرمود: ای سلمان، تو و امثال تو و دوستان حقیقی آنان، آنان را درخواهید داشت.

سلمان گوید: بسیار خدا را شکر کردم، سپس گفتم: ای رسول خدا، تا زمان ظهور آنان عمر خواهیم یافت؟ حضرت این آیه را خواند: ((و چون زمان (سرکوبی) نخستین طغیان فرا رسد برخی از بندگان جنگاور خود را بر سر شما می فرستیم پس در

خلال دیار بگردند، و این وعده ای است انجام شدنی . سپس شما را بر سر آنان بازگردانیم و شما را به اموال و فرزندان یاری دهیم و بر شمارتان بیفزاییم .)) (۹۶۵)

سلمان گوید: در اینجا گریه و شوقی سخت مرا در گرفت و گفتم : ای رسول خدا، این ماجرا در زمان شما خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که محمد را فرستاده است در زمان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام دیگر و هر کس که از ماست و درباره ما مورد ستم قرار گرفته است . آری سوگند به خدا ای سلمان ، ابلیس و لشگریانش و مؤمنان خالص و کافران خالص را حاضر کنند تا قصاص و خونخواهی صورت گیرد و ارتهای تاراج رفته زنده شود، و پروردگارت به کسی ستم نمی کند، و ما این آیه را (درباره خود) تاءویل می کنیم :

((و ما اراده داریم که بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شدند منت نهیم و آنان را پیشوایانی کنیم و آنان را وارثان (حکومت‌های خودکامه) سازیم . و آنان را در زمین قدرت دهیم و به فرعون و هامان و لشگریانشان بنمایانیم همان را که از آن حذر می کردند.)) (۹۶۶)

سلمان گوید: پس از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم و دیگر باک نداشتم که من پیشباز مرگ بروم یا مرگ به سوی من آید. (۹۶۷)

و شیخ صدوق در ((اکمال الدین)) به سندش از جابر بن یزید جعفری روایت کرده که گفت : از جابر عبدالله انصاری شنیدم که می گفت : چون این آیه (آیه اولوالامر) را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرستاد: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را فرمان برید و از رسول و فرمانروایانی که از (میان) خود شما هستند اطاعت کنید.)) (۹۶۸) من گفتم : ای رسول خدا، ما خدا و رسول او را شناختیم ، پس این فرمانروایانی که خداوند اطاعت از آنان را به اطاعت از خود مقرون ساخته است کیانند؟

فرمود: ای جابر، آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند. اول ایشان علی بن ابی طالب است ، سپس به ترتیب : حسن ، حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی - که در تورات معروف به باقر است و ای جابر، تو او را درخواستی یافت و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان -، جعفر بن محمد صادق ، موسی بن جعفر، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد، حسن بن علی هستند و سپس همنام و هم کنیه من : حجت خدا در زمینش و بازمانده او در میان بندگانش فرزند حسن بن علی است ، همو که خداوند بر دست او مشارق و مغارب زمین را فتح می کند، همو که از دید شیعیان و

دوستانش چندان غیبت می کند که در این غیبت جز کسانی که خداوند دلشان را برای ایمان آزموده کسی بر اعتقاد به امامتش پایدار نمی ماند.

جابر گوید: گفتم: ای رسول خدا، آیا شیعیان در زمان غیبتش از او بهره مند می شوند؟ فرمود: آری، سوگند به خدایی که مرا به نبوت برانگیخته، در غیبتش از نور او روشنی گیرند و از ولایت او بهره مند می شوند مانند بهره مندی مردم از آفتاب آن گاه که در پس پرده ابر باشد. ای جابر، این از اسرار پوشیده و علوم مخزون خداست، و آن را از ناهلان پوشیده دار.

جابر بن یزید (جعفی) گوید: روزی جابر بن عبدالله بر امام سجاد علیه السلام وارد شد و در بین گفتگوی با آن حضرت ناگاه امام باقر علیه السلام که نوجوانی بود و زلفی در پیش سر داشت از نزد زنان بیرون شد. تا چشم جابر به او افتاد بدنش لرزید و مو بر بدنش راست شد و نگاهی دراز به او افکند، سپس گفت: پسر جان! جلو بیا، جلو آمد، سپس گفت: عقب برو، عقب رفت. پس گفت: به خدای کعبه سوگند که شمایل رسول خدا را داراست. سپس برخاست و به او نزدیک شد و گفت: پسر جان! نامت چیست؟ گفت: محمد، گفت: فرزند کیستی؟ گفت: فرزند علی بن الحسین. گفت: فرزندم! فدایت شوم، تو باقری؟ گفت: آری، پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من برسان.

جابر گفت: ای مولای من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مژده داده که زنده می مانم تا تو را دیدار کنم، و به من فرمود: هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان، بنابراین - مولای من - رسول خدا به شما سلام می رساند. امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر، بر رسول خدا سلام باد تا آسمانها و زمین برپاست، و بر تو نیز سلام باد که سلام حضرتش را به من رساندی.

از این به بعد جابر به نزد آن حضرت آمد و شد داشت و از او چیز می آموخت. روزی امام باقر علیه السلام چیزی از جابر پرسید، جابر گفت: به خدا سوگند من هرگز در چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده وارد نمی شوم، زیرا آن حضرت به من خبر داده که شما پس از او پیشوایان هدایت از خاندان او هستید، بردبارترین مردمید در کودکی، و داناترین مردمید در بزرگی، و فرمود: به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند.

امام باقر علیه السلام فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت، به خدا سوگند من به آنچه از تو پرسیدم داناترم، همانا در کودکی به من حکم (حکمت و علوم الهی) داده شده است، و اینها همه از فضل و رحمت خدا بر ما خاندان است. (۹۶۹)

و نیز صدوق به سندش از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که گفت: بر فاطمه علیهاالسلام وارد شدم و در برابر آن حضرت لوحی قرار داشت که در آن نامهای اوصیاء از اولادش نوشته شده بود، آنها را شمردم دوازده نام بود که آخرشان قائم بود. سه نام از آنها محمد بود و چهار نام علی. درود و سلام خدا بر همه آنان باد. (۹۷۰)

و نیز به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند، اول آنان تو هستی ای علی، و آخر ایشان قائم است که خداوند مشارق و مغارب زمین را به دست او فتح می کند. (۹۷۱)

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: امامان دوازده تن از خاندان من اند، خداوند فهم و علم و حکمت مرا به آنان عطا فرموده، و آنان را از سرشت من آفریده است، پس وای بر کسانی که پس از من بر آنان تکبر ورزند و پیوند مرا درباره آنان ببرند. آنان را چه می شود؟ خداوند شفاعت مرا به آنان نرساند! (۹۷۲)

این حدیث را نیز عامه با سندها و لفظهای چندی روایت کرده اند.

فصل ۵. احادیث عامه درباره امامان دوازده گانه

حافظ ابو عبدالله محمد بن ابی نصر بن عبدالله حمیدی از علمای عامه در کتاب ((الجمع بین الصحیحین)) که مورد اتفاق و قبول عامه است، از جابر بن سمره روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرموده: پس از من دوازده امیر خواهد بود - سپس کلمه ای گفت که من نشنیدم و پدرم گفت که حضرت فرمود - همگی از قریش اند. (۹۷۳)

و در روایت دیگری افزوده: و همگی آنان به مانندشان دیده نشود.

و در روایت ابی عیینه گوید: آن حضرت فرمود: کار مردم پیوسته برقرار است تا زمانی که دوازده مرد زمام آنان را به دست دارند. (۹۷۴)

و در روایت عامر بن سعد بن ابی وقاص آمده: این دین پیوسته تا قیام قیامت برپاست و بر شما دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش اند. (۹۷۵)

و در روایت عامر شعبی است: این دین پیوسته عزیز و دور از دسترس (دشمنان) است تا زمانی که دوازده خلیفه در آن حکومت می کنند. (۹۷۶)

و در ((مسند)) احمد حنبل از مسروق روایت است که گفت: با عبدالله بن مسعود در مسجد بودیم و او برای ما قرائت می کرد، که مردی آمد و گفت: ای پسر مسعود، آیا پیامبرتان شما را خبر داده که پس از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل (که دوازده تن بودند). (۹۷۷)

و ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد دوریستی از آنان به سند مرفوع از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفاتشان پرسیدم: اگر آنچه ما از آن به خدا پناه می بریم (وفات شما) فرا رسید پس به که روی آوریم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: به این، زیرا او با حق است و حق با اوست، و پس از او یازده امام خواهند بود که اطاعتشان مانند اطاعت او واجب است. (۹۷۸)

و از عایشه پرسیدند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چند خلیفه است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که پس از او دوازده خلیفه خواهد بود. راوی گفت: به او گفتم: آنها کیانند؟ گفت: نامهای آنان به املائی رسول خدا نزد من مکتوب است گفتم: آن را به من عرضه کن و او خودداری نمود. (۹۷۹)

و از عباس بن عبدالمطلب روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عمو، دوازده تن از اولاد من حکومت خواهند کرد، سپس اموری ناپسند و سختیهای بزرگ روی خواهد داد، سپس مهدی از اولاد من خروج می کند، خداوند کار او را یک شبه سامان می دهد، پس زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ستم پر شده باشد، و در زمین به اندازه ای که خدا خواهد می ماند، سپس دجال خروج می کند. (۹۸۰)

این گونه روایات در کتب عامه به حد استفاضه (شهرت) نقل گردیده است. و اما در نزد ما به حد تواتر با نصوصی روشن و آشکار و با تفصیل که شکی در آنها باقی نمی ماند روایت شده است، و هر یک از آنان علیهم السلام بر امام پس از خود تصریح فرموده و یاران خود را به امامت و نام و صفت او خبر داده است. و بی شک طهارت و راستگویی همگی آنان در نزد همه علمای معتبر اسلام به ثبوت رسیده، و این بهترین دلیل بر حجیت آنان است نه دیگران که در فضل و حالشان اختلاف هست. و نیز عصمت و ولایت الهی آنان در نزد ما ثابت است، و شرف و فضل و حجیت آنان از تتبع در آثار و معارفشان به خوبی معلوم است به گونه ای که شکی در آن راه ندارد.

شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب ((اکمال الدین و اتمام النعمه)) گوید:

از بهترین دلایل بر امامت (امامان شیعه) آن که: خداوند نشانه راستگویی پیامبر صلی الله علیه و آله را آن قرار داد که حضرتش داستان تمام پیامبران گذشته علیهم السلام و تمام علوم تورات و انجیل و زبور را برای مردم آورد بدون آنکه به حسب ظاهر نوشتن بداند یا با یک نصرانی یا یهودی تماس داشته باشد، و این بزرگترین نشانه نبوت او بود. اینک درباره امامان می بینیم که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و فرزندش علی بن الحسین علیه السلام را که در سنین جوانی بود و کمتر از بیست سال داشت (۹۸۱) از خود به یادگار گذاشت و آن حضرت از مردم کناره گرفت و با کسی ملاقات

نکرد و جز خواص از اصحابش کسی با او ملاقات نداشت و در نهایت عبادت به سر می برد و به خاطر شرایط سخت زمان و ستم بنی امیه جز اندکی علم از آن حضرت تراوش نکرد. آن گاه فرزندش محمد بن علی که به جهت شکافتن علوم، باقر نامیده می شد پا به صحنه گذاشت و کاری بزرگ و شگفت در زمینه علوم دین و کتاب و سنت و سیره و اخبار جنگها آورد. و پس از او فرزندش جعفر بن محمد علیه السلام نیز از همان علوم در حد وافر ظهور داد، و فنی از فنون علم نماند مگر آنکه مطالب بسیاری در آن زمینه آورد، قرآن و سنن را تفسیر کرد و اخبار جنگها و اخبار انبیا از آن حضرت نقل شد بدون آنکه آن حضرت و پدرش امام باقر یا امام سجاد علیهم السلام نزد احدی از راویان عامه یا فقههای آنان دیده شوند و از آنان چیزی بیاموزند. و این خود بهترین دلیل است بر اینکه آنان علم را از رسول خدا و علی علیه السلام و هر امامی از امام پیشین فراگرفته است.

روش همه امامان علیهم السلام در علم چنین بود، درباره حلال و حرام از آنان سؤال می شد و آنان پاسخهای هماهنگ می دادند بدون آنکه آن را از احدی از مردم آموخته باشند. پس کدام دلیل از این بهتر بر امامت آنان و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را نصب فرموده و تعلیمشان نموده و علم خویش و علوم پیامبران پیش از خود را بدیشان سپرده است؟ و آیا عادتاً دیده ایم که از کسی علمی مانند آنچه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام به ظهور پیوسته ظاهر شده باشد بدون آنکه از کسی آموخته باشد؟ (۹۸۲) (پایان کلام صدوق رحمه الله).

و اما نصوصی که درباره فضائل و مناقب آن بزرگواران رسیده بیش از آن است که به شمار آید و مشهورتر از آن است که پوشیده بماند، و ما به خواست خدا بخشی از آن را در بابی جداگانه خواهیم آورد.

علی بن عیسی اربلی رحمه الله پس از نقل پاره ای از اخبار خلافتشان گوید: این که آنان از خلافت منع شدند و از منصبی که خداوند آنان را برای آن برگزیده بود معزول گشتند و دیگران آن را تصاحب کردند زبانی به این گونه فضائل و مناقب وارد نمی سازد، چرا که تکذیب کسانی که پیامبران را تکذیب نمودند زبانی به نبوت آنان وارد نمی ساخت، و انحراف مردم از آنان شکی در حقانیت آنان به جای نمی گذاشت، و تقبیح دیگران انواع زیباییهای آنان را زشت نمی ساخت، و خلاف معاندان و کسانی که علم دشمنی بر می داشتند و علناً از آنان نافرمانی می کردند، چیزی از شرافت آنان نمی کاست.

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: ((و هیچ عار و ننگی بر مؤمن در دینش نیست که مظلوم واقع شود تا زمانی که در دین خود شک نکند و در یقینش تردید راه ندهد)).

و عمار بن یاسر رضی الله عنه در جنگ صفین گفت : ((به خدا سوگند اگر ما را چنان شکست دهند تا به سعفات هجر (۹۸۳)

عقب برانند باز هم یقین داریم که ما بر حقیق و آنان بر باطل.)) (۹۸۴)

و این بحمدالله برای شخص اندیشمند روشن است ، و به خواست خدا به زودی تحقیق و بیان بیشتری خواهد آمد.

فصل ۶. پیامبران صاحب شریعت هر کدام دوازده وصی داشته اند

یکی از محققان گفته است : بدان که پیامبران صاحب شریعت از زمان آدم تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله شش تن

بوده اند، هر کدام برای مدتی یک شریعت آورده است ، نخستین شریعت فاتحه آنها بود و آخرین شریعت خاتمه آنها؛ و

شریعت‌های میانی ، دومی اولی را نسخ می کرد تا خاتمه فاتحه شود و فاتحه خاتمه . (۹۸۵) و پیامبر صلی الله علیه و آله به

همین مطلب اشاره دارد در ذکر گردش زمان که فرمود: ((زمان گردش نموده و به صورت اولش در روزی که خداوند آسمانها

و زمین را آفرید بازگشته است.)) (۹۸۶)

آن شش پیامبر عبارتند از: آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - و هر کدام دوازده

وصی داشته اند که در زمانهای دور و نزدیک بدو متصل بوده اند و سخن او را حفظ می کرده و شریعت او را به پا می داشته

اند، و این امر تا زمانی که تکلیف باقی است ادامه دارد.

و وصی همان حجت پس از آن پیامبر است و امام ناطقی است که از تاءویل کتاب صامت سخن می گوید، شریعت را حفظ

می کند، حدود را اجرا می سازد، مرزها را می بندد و دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه می نماید.

شریعت فاتحه شریعت آدم علیه السلام است و اوصیایش دوازده نفرند: شیث ، هابیل ، قینال ، میسم (نیسم) شیسیم ، قادس

، قیدق (قیدرق) ایمنج ، اینوخ ، ادیس ، دینوخ ، ثاخور.

شریعت دوم شریعت نوح علیه السلام است و اوصیایش دوازده نفرند: سام ، یافث ، ارشخ ، فرشخ ، فاقو، شالح ، هود، صالح ،

دیمنج ، معدل ، وریخا، هجان .

شریعت سوم شریعت ابراهیم علیه السلام است و اوصیایش دوازده نفرند: اسماعیل ، اسحاق ، یعقوب ، یوسف ، ایلون ، ایتیم ،

ایوب ، زینون ، دانیال اکبر، اینوخ ، اناخا، میدخ .

شریعت چهارم شریعت موسی علیه السلام است و اوصیایش دوازده نفرند: یوشع ، عروف ، فیدوف ، عزیز، اریسا، داود،

سلیمان ، آصف ، اتواخ ، مینقا، ارون ، واعث .

شریعت پنجم شریعت عیسی علیه السلام است و اوصیایش دوازده نفرند: شمعون ، عروف ، فیدق (فیدوف) عبیر (عسیر)، زکریا، یحیی ، اهدی ، مشحا، طالوت ، قس ، استین ، بحیر راهب .

شریعت ششم شریعت محمد صلی الله علیه و آله است و اوصیایش دوازده نفرند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ، حسن زکی ، حسین شهید، علی زین العابدین ، محمد باقر، جعفر صادق ، موسی کاظم ، علی بن موسی الرضا، محمد تقی ، علی نقی ، حسن عسکری ، مهدی قائم که اوصیا بدو ختم می گردند و مجموعا هفتاد و دو وصی برای شش پیامبرند.

پس اگر میان وصی متصل به پیامبر متصل به خدا و وصی دیگر، زمانی فاصله افتاد، مردانی که به شریعت آن پیامبر و ایمان آن وصی ایمان آورده اند آن وصیت را حفظ می کنند و پیوسته به طور پنهانی آن را دست به دست می گردانند تا خداوند آن را آشکار سازد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است : ((و اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، بی شک خداوند آن روز را چندان طولانی می کند تا مردی از اولاد مرا که همانم و هم کنیه من است بیرون آورد که زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد)). (۹۸۷)

و در کتاب ((اکمال الدین)) آمده است : اوصیای پیامبران پیش از پیامبر ما صلی الله علیه و آله همه پیامبر بودند، پس هر وصیی که به وصیت حجت قبل از خود قیام می نمود - از وفات آدم تا عصر پیامبر ما صلی الله علیه و آله - پیامبر بود، و اوصیای پیامبر ما صلی الله علیه و آله پیامبر نبودند، زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را از روی کرامت و فضیلت ، خاتم نام پیامبری قرار داده است . (۹۸۸)

باب هفتم : پیمان گرفتن از پیامبران درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بشارت به آمدن او پیش از ظهور آن حضرت و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما ءاتیتکم من کتاب و حکمۃ ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتکم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین .

(آل عمران / ۸۱)

((و (یادآر) آن گاه که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که چون شما را کتاب و حکمت دادم ، آن گاه شما را پیامبری آمد برابر با نشانه هایی که در اختیار شماست به او ایمان آورید و او را یاری دهید؛ خدای گفت : آیا اقرار کردید و پیمان سخت مرا (از امت خود) گرفتید؟ گفتند: اقرار نمودیم ، خدای گفت : پس گواه باشید که من نیز با شما از گواهانم)).

فصل ۱. میثاق نبوت و ولایت

خداوند از پیامبران علیهم السلام پیمان گرفت که هر کدام از آنها محمد صلی الله علیه و آله را دریافت به او ایمان آورد و او را یاری دهد، و هر کدام زمان او را درک نکرد باید قوم خود را از اوصاف او باخبر سازد و مشخصات او را برای آنان توضیح دهد و آنان را به پیروی و یاری او فرمان دهد. و اگر هیچ کدام او را درک نکردند باید مانند پیشینیان به آیندگان سفارش کنند و این امر پیاپی صورت گیرد همان گونه که در حدیث اتصال وصیت به طور تفصیل گذشت. و این بدین خاطر است که اشتباهی در کار او فرا نیاید و هر که نبوت او را درک نمود در اوصاف او دچار تردید نگردد. و این که خداوند فرمود: ((من نیز با شما از گواهانم)) برای محکم ساختن این پیمان است پس از اقرار به آن.

گفته اند: ((فاشهدوا)) یعنی بر خود یا بر امت خود گواه باشید و من هم گواه بر شما یا گواه بر امت شما هستم که شما آن را رساندید و آنان نیز با قبول رسالت شما بر خود اقرار نمودند. و این غایت بزرگداشت شرافت آن حضرت صلی الله علیه و آله و نهایت سختگیری بر سایر پیامبران و امتها است که خداوند تصریح به گواهی نفس کریم و مقدس خود بر این پیمانها و گفتگوی با پیامبران درباره این مطلب نموده است. و خداوند همین پیمان را از آنان درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان از اولاد او علیهم السلام نیز گرفته است چنانکه در اخبار مستفیضه ای وارد است.

در ((بصائر الدرجات)) به سندش از امام کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: ولایت علی علیه السلام در تمام کتابهای پیامبران مکتوب است، و خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخته جز به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام. (۹۸۹)

و به چند سند از معصومین علیهم السلام روایت نموده که: هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر با شناخت حق ما و برتر دانستن ما از دیگران. (۹۹۰) ولایت ما همان ولایت خداست که هیچ پیامبری را جز بدان نفرستاده است. (۹۹۱)

و در کتاب ((توحید)) به سندش از داود رقی روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: ((و عرش او بر آب بود)) (۹۹۲)، امام به من فرمود: دیگران در این باره چه می گویند؟ گفتم: گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار هم بر آن اقرار داشت. فرمود: دروغ می گویند، هر کس چنین پندارد خدا را محمول ساخته و او را به صفت

آفریدگان توصیف نموده، و لازمه گفتارش آن است که چیزی که خدا را حمل می کند قوی تر از خدا باشد.

گفتم: فدایت شوم، برایم توضیح ده. فرمود: خداوند پیش از آنکه زمین و آسمانی، یا جن و انسی و یا مهر و ماهی وجود

داشته باشد دین و علم خود را بر آب حمل کرد. و چون خواست آفریدگان را بیافریند آنان را در برابر خود پراکنده ساخت و به

آنان گفت: پروردگارتان کیست؟ پس نخستین کسانی که به سخن آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و سایر امامان علیهم السلام بودند، که گفتند: تویی پروردگار ما. پس خداوند علم و دین را بر دوش آنان نهاد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان علم و دین من و امینان من بر آفریدگان من اند، و اینانند که مسئولند. سپس به آدمیزادگان گفته شد: به ربوبیت خدا و اطاعت اینان اقرار کنید، گفتند: آری، پروردگارا! اقرار نمودیم. خداوند به فرشتگان فرمود: گواه باشید. فرشتگان گفتند: ما گواه شدیم تا دیگر نگویند: ((ما از این امر غافل بودیم. یا نگویند: همانا پدرانمان پیش از این شرک آوردند و ما هم فرزندان پس از آنها بودیم (و ناچار بودیم از پیروی آنان)، آیا ما را به خاطر آنچه باطل گرایان کرده اند هلاک می کنی؟)) (۹۹۳) ای داود، در عالم عهد، پیمان سختی از آنان بر ولایت ما گرفته شده است. (۹۹۴) و در ((اکمال الدین)) به سندش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: خدای متعال نیز نامه‌های حجج الهی را به آدم آموخت، و آنان را در حالی که ارواحی بودند بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: مرا از نامه‌های اینان خبر دهید اگر راستگوئید در اینکه به خاطر تسبیح و تقدیستان، به خلافت در زمین از آدم سزاوارترید. گفتند: پاکی تو، ما را دانشی نیست مگر همان که خود به ما آموخته ای، که تویی دانای حکیم.

خداوند فرمود: ای آدم، اینان را از آن نامه‌ها خبر ده. چون آدم فرشتگان را از آن نامه‌ها خبر داد، فرشتگان بر منزلت عظیم صاحبان آن نامه‌ها در نزد خدا آگاه شدند و دانستند که آنان به خلافت از خدا در زمین و حجت‌های او بر بندگان بودن سزاوارترند. و خداوند به فرشتگان فرمود: آیا شما را نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می دانم، و می دانم آنچه را شما آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید. (۹۹۵) اخبار در این زمینه جدا بسیار است.

فصل ۲. بشارت‌های کتب آسمانی درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در کتابهای آسمانی اخبار زیادی آمده که بر شرافت و مقام بلند پیامبر ما صلی الله علیه و آله دلالت دارند و با اشارات صریح به اوصاف حضرتش بر ثبوت نبوتش راهنمایند، تا هنگام ظهور آن حضرت، مردم زمانه با نشانه‌هایی که در دست دارند و نسل به نسل و قرن به قرن در کتابهایشان نقل نموده اند صحت دستاوردهای حضرتش را بشناسند، و اهل کتاب به نبوت او یقین پیدا کنند. و این اخبار بسیار است.

در تفسیر این آیه: ((پس اگر در آنچه بر تو فرو فرستادیم شک داری از کسانی که با کتابهای آسمانی پیش از تو آشنایی دارند پیرس)) (۹۹۶) گفته اند: معنای آیه این است که: اگر در آنچه که تو را بدان شرافت بخشیده ایم تردید داری پس از

اهل کتاب از اوصاف و تشریفات خود که در کتب آسمانی آمده پرس . یعنی آن کتابها بر مقام بلند تو در نزد ما دلالت دارند و آنها سرشار است از اوصاف تو، اوصافی که گواه راستی تو در ادعای نبوت و رسالت عمومی است .

در قرآن کریم می فرماید: ((یادآر) آن گاه که عیسی بن مریم گفت : ای فرزندان اسرائیل ، من فرستاده خدا به سوی شمایم که تورات را که پیش از من بوده تصدیق کننده ام ، و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نامش احمد است)) (۹۹۷)

ابن عباس گوید: خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام وحی کرد: ای عیسی ، به محمد ایمان آر، و امتت را فرمان ده که هر کدامشان او را دریافتند به او ایمان آورند. زیرا اگر محمد نبود آدم را نمی آفریدم ، و اگر محمد نبود بهشت و دوزخ را نمی آفریدم .

و در قرآن کریم فرموده : ((آنان که پیروی می کنند آن پیامبر رسول درس ناخوانده را که نام و نشانش را نزد خود در تورات و انجیل می یابند.)) (۹۹۸)

و در کتاب ((درالنظیم)) فصلی درباره بشارتهای وارده درباره آن حضرت ، گشوده و گوید: از جمله آنها بشارتهای موسی علیه السلام است در سفر اول ، و بشارتهای ابراهیم علیه السلام در سفر دوم ، و در سفر پانزدهم و پنجاه و سوم از مزامیر داوود علیه السلام . و از جمله آنها بشارتهای عویدیا و حیقوق و حزقیل و دانیال و شعیا است .

داوود علیه السلام در زبورش گوید: خداوندا! به پا دارنده سنت را پس از آنکه زمانی متروک مانده است برانگیز.

و عیسی علیه السلام در انجیل گوید: بر (۹۹۹) خواهد رفت ، و پس از آن بارقلیط خواهد آمد. که بار تکالیف سنگین را سبک می سازد و هر چیزی را برای شما، توضیح می دهد، و به حقانیت من گواهی می دهد چنانکه من به حقانیت وی گواهی دادم ، من برای شما مثالها را آوردم و او تاویل را برای شما می آورد.

و کعب بن لؤی بن غالب چنان بود که در روزهای جمعه - که آن را عروبه می گفتند و کعب آن را جمعه نامید - مردم گرد او جمع می شدند و برای آنان خطبه می خواند و خبر پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآور می شد. (پایان کلام صاحب درالنظیم).

گویند: در فصل یازدهم از سفر پنجم تورات آمده : همانا رب ، خدای شما گوید: من برای آنان پیامبری مانند تو از محبوبترین آنان علم می کنم و سخن خود را بر دهان او می نهم ، و هر مردی که سخنان مرا نشنیده و آن را به نام من از من روایت کند از او انتقام خواهم کشید.

و در اخبار اسرائیلی آمده است : خداوند به عیسی علیه السلام وحی کرد که ای عیسی ، سخن مرا بشنو، و فرمان مرا ببر، ای پسر بانوی پاک و پاکیزه ، که من تو را بدون پدر آفریدم و تو را نشانه ای برای مردم جهان ساختم ، پس تنها مرا بپرست ، و بر من توکل کن ، و کتاب را به نیروی جد و عزم بگیر و به مردم زمانه ات پیام رسان و آنان را خبر ده که : منم خدای آفریننده پایداری که زوال نپذیرم ، و تصدیق کنید پیامبری را که در آخرالزمان برمی انگیزم که صاحب شتر و صاحب نسل و نسب است ، زنان بسیار و اولاد اندک دارد، نسل او از بانوی مبارکی است که با مادر تو در بهشت به سر می برد، او را از آن زن دختری خواهد بود دارای دو جوجه فرزند که شهید می گردند، دینش بر آیین پاک فطرت است و قبله اش یمانی است ، و رحمت برای عرب و عجم است ، حوضی دارد پهناورتر از فاصله میان مکه و شرقی ترین نقطه زمین که به تعداد ستارگان آسمان ظرفهایی در آن است ، آب آن به رنگ انواع شرابه‌های بهشتی و طعم آن طعم میوه های بهشت است ، هر که از آن بنوشد هرگز تشنه نمی گردد. او بر روی دو پای خود می ایستد (برای نماز) چنانکه فرشتگان صف می زنند، و دلش در برابر من خاشع است ، نور از سینه اش می تابد و حق بر زبانش جاری می شود، چشمانش می خوابد ولی دلش به خواب نمی رود، شفاعت برای او ذخیره گشته و بر امت او قیامت بر پا می شود (یعنی پیامبر آخر زمان است و پس از امت او امت دیگری نخواهد بود).

و در ((اکمال الدین)) به سندش از (حماد بن) عبدالله بن سلیمان که خواننده کتابهای آسمانی بود روایت نموده که گفت : در انجیل خواندم : ای عیسی در کار من جدی باش و شوخی را کنار بگذار، و بشنو و فرمان بر، ای پسر بانوی پاک و پاکیزه و بکر و بتول ، تو بدون پدر به دنیا آمدی ، من تو را به عنوان نشانه ای برای مردم جهان آفریدم ، پس تنها مرا بپرست و بر من توکل کن ، کتاب را به نیروی جد و عزم بگیر و برای مردم سوریه به سریانی تفسیر کن ، به مردم زمانه ات بگو که : منم خدای دائمی که زوال نپذیرم ، تصدیق کنید پیامبر درس ناخوانده ای را که صاحب شتر و قبا و تاج - یعنی عمامه - و نعلین و چوبدستی است ، و چشمان درشت ، پیشانی درخشان ، گونه های سپید، بینی کشیده که بالایش برآمده ، و دندانهایی گشاده دارد، گردنش به تنگی سیمین شبیه است ، و دوشهایش (از زردی و سرخی) گویا طلایی بر آنها روان است ، از سینه تا ناف او موهای نازکی روییده و جز آنها موی دیگری بر شکم و سینه او نیست ، گندمگون است ، موهای سینه تا نافش بسیار ظریف و نازک است و کف دستها و پاهایش سفت و ضخیم است ، با تمام چهره به مردم رو می کند، و هنگام راه رفتن گویا از صخره ای کنده می شود و از بلندی به زیر می آید (گامهای استوار برمی دارد) و چون با گروهی بیاید بر همه برتری دارد، عرقش مانند دانه های مروارید بر چهره اش می غلتد، و بوی مشک از او به مشام می رسد، در گذشته مانندش

نبوده و در آینده نیز مانندش نخواهد بود، خوشبو و پر ازدواج و کم فرزند است، نسل او تنها از بانوی مبارکی است که خانه ای در بهشت دارد. فریادزن و کینه توز نیست. آن بانو را در آخرالزمان کفالت می کند چنانکه زکریا مادر تو را کفالت نمود، آن بانو را دو جوجه فرزندی است که شهید می شوند، سخن او قرآن و دین او اسلام است - و منم سلام - (۱۰۰۰) خوشا حال کسی که زمان او را دریابد و سخنش را بشنود.

عیسی گفت: پروردگارا، طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت که خودم آن را به دست (قدرت) خویش کاشته ام، بر تمام بهشت ها سایه افکنده، ریشه اش از رضوان و آبش از چشمه تسنیم است، سردیش سردی کافور و طعمش طعم زنجبیل است، هر که از آن چشمه بنوشد هرگز تشنه نخواهد گشت.

عیسی گفت: پروردگارا! مرا از آن بنوشان. فرمود: ای عیسی، بر آدمیان حرام است از آن بنوشند تا نخست آن پیامبر بنوشد، و بر امتها حرام است از آن بنوشند تا نخست امت آن پیامبر بنوشند، من تو را به سوی خود بالا می برم، سپس در آخرالزمان تو را فرود می آورم تا از امت آن پیامبر شگفتیها ببینی و آنان را بر علیه دجال ملعون یاری دهی، تو را در وقت نماز فرود می آورم تا با آنان نماز بگزاری، که آنان امت مرحومه اند. (۱۰۰۱)

و در ((کشف الغمّه)) گوید: آن گونه که یکی از یهودیان برایم باز گفت و خودم در توراتی که به زبان عربی ترجمه شده بود دیدم و راویان نیز نقل کرده اند در ((تورات)) آمده است: ((من نماز اسماعیل را پذیرفتم و در او برکت دادم و او را پروردم و عدد او را به ((مادامد)) یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) تکثیر نمودم، و عدد حروف او (به حساب ابجد) نود و دو (۹۲) است، (۱۰۰۲) به زودی دوازده امام از نسل او برآورم که به حکومت رسند، و او را به قومی با جمعیت انبوه دادم.)) و آغاز این فصل به زبان عبری چنین است: لا شموعیل شمعیثخو (شمعیثخو). (۱۰۰۳)

وهب بن منبه گوید: در یکی از کتابهایی که بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل نازل شده خواندم: در میان قوم خود به پاخیز و بگو: ای آسمان بشنو، و ای زمین ساکت شو و گوش فرادار، زیرا خداوند می خواهد با بنی اسرائیل سخن گوید. من آنان را به نعمت خود پروردم و به کرامت خود بر دیگران مقدم داشتم و آنان را برای خود برگزیدم، و بنی اسرائیل مانند رمه رمیده بی شبانی را بازگرداندم، گم شده را گرد آوردم، بیمارش را درمان نمودم، زخمی اش را مرهم نهادم و چاق و چله اش را حفظ کردم، ولی همین که با این رمه چنین کردم سر به طغیان گذاشت، قوچهایش به هم شاخ زدند و یکدیگر را کشتند. پس وای بر این امت خطا پیشه و وای بر آن و بر قوم ستمکاران.

من در روزی که آسمانها و زمین را آفریدم یک حکم قطعی کردم و برای آن مدتی نهادم که ناگزیر فراخواهد رسید. پس اگر آنان غیب می دانند تو را خبر دهند که این حکم قطعی کی فرا می رسد و در چه زمانی وقوع خواهد یافت؟ زیرا من آن را بر تمام دینها غلبه خواهم داد، پس اگر می دانند تو را خبر دهند که آن چه زمانی است؟ و مسئولش کیست؟ و یاران و انصارش کیانند؟

زیرا من به این حکم قطعی پیامبری از میان مردم درس ناخوانده برمی انگیزم که درشتخو و سنگدل و بد زبان و عیبجو و ستایشگر نابجا و فحش گو و بد دهن نیست. او را در هر کار خوبی استوار می دارم و خوی هر کریمی را به او می بخشم، تقوا را شعار او، حکمت را منطق او، صدق و وفا را طبیعت او، گذشت و نیکوکاری را خوی او، حق را شریعت او، عدل را سیرت او و اسلام را آیین او می سازم.

به واسطه او از پست شدن دستگیری می کنم، و از بینوایی به بی نیازی می رسانم، و از گمراهی هدایت می کنم، و میان دلهای پراکنده الفت می دهم، و هواهای نفسانی آنان را به اخلاص در برابر آنچه رسول بزرگ من آورده بدل می سازم، و به آنان تسبیح و تقدیس و تحمید در مساجد و عبادتگاهها (با نمازها) و جایگاههای موقت و همیشگی شان را الهام می نمایم.

آنان به خاطر خشنودی من از شهرها و اموال خود دست بر می دارند، در راه من در صفهایی منظم می جنگند، و برای من در حال قیام و رکوع و سجود نماز می گزارند، بر هر مکان بلندی صدا به تکبیر من بر می دارند، راهبان شب و شیران روزند، این بخشش من است که به هر که خواهم می بخشم و منم دارای بخشش بزرگ.

و در برخی سرودهای داوود علیه السلام آمده: همانا خداوند از صهیون، تاج محمودی را آشکار می کند. صهیون مردم عرب اند، و تاج نبوت است و محمود حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

و در سرود دیگری آمده: ای جبار، (۱۰۰۴) شمشیر به میان بند، که ناموس و شریعت تو با هیبت دست راست تو مقرون است، و تیرهای تیز است و امتهها سر به زیر فرمان تو خواهند نهاد.

و در سرودی دیگر در توصیف آن حضرت آمده: او از دریا به دریای دیگر عبور می کند، و از لب رودخانه ها به آخرین نقطه زمین می رود، و مردم جزیره ها در برابر او زانو می زنند، دشمنانش خاک می لیسند (خاک نشین می شوند)، پادشاهان برای او هدیه ها می آورند، و همه امتهها سر تسلیم فرود می آورند و به او اعتقاد پیدا می کنند، زیرا او مردم ستمدیده را از چنگ زورگویان نجات می دهد و ضعیفان بی یاور را رهایی می بخشد، و به ضعفا و مساکین مهر می ورزد، و از طلای هر

سرزمینی به سوی او گسیل می شود، و در هر روز بر او درود می فرستند و برای او برکت می خواهند، و نامش برای همیشه جاوید خواهد ماند.

کعب الاحبار گوید: حضرت سلیمان - علی نبینا و علیه السلام - در مسیرش به سوی یمن از مدینه طیبه گذر کرد و به اطرافیانش گفت: اینجا خانه هجرت پیامبری در آخرالزمان است. خوشا حال آن که به او ایمان آورد و خوشا حال آن که از او پیروی کند و خوشا حال کسی که به او اقتدا نماید.

و نیز از مکه گذشت و گفت: اینجا محل خروج پیامبری از عرب است که دارای اوصافی چنین و چنان است، بر همه دشمنان پیروز می شود، دور و نزدیک نزد او در مسأله حق برابرند، و در راه خدا از هیچ سرزنی باک ندارد. گفتند: به چه دینی پایبند است؟ فرمود: به دین حنیف (دین پاک و معتدل و توحیدی ابراهیم علیه السلام). گفتند: تا ظهور او چقدر مانده است؟ فرمود: حدود هزار سال، پس باید حاضران به غایبان برسانند، زیرا او سرور پیامبران و خاتم رسولان است و نامش در زمره پیامبران نوشته شده است.

چون سلیمان از مکه جدا شد خانه کعبه گریست، خداوند به او وحی کرد که گریه ات از چیست؟ گفت: پروردگارا! خودت بهتر می دانی، این پیامبری از پیامبران تو بود که در میان قومی از اولیای تو بر من گذشتند و در من فرود نیامدند و نزد من نماز نگزاردند و در نزد من تو را یاد نکردند با آنکه بتها در اطراف من پرستش می شوند!

خداوند به او وحی کرد: به زودی تو را از چهره هایی ساجد پر کنم، و قرآنی جدید در تو نازل کنم، و از تو پیامبری در آخرالزمان برانگیزم که محبوبترین پیامبران نزد من است، و در تو زائرنانی از آفریدگانم که مرا می پرستند قرار دهم، و عملی را بر بندگانم واجب می سازم که به سوی آن می شتابند مانند سموری که به آشیانه می شتابد، و مانند مهر شتر به بچه اش و کبوتر به تخمش به تو شوق و مهر می ورزند، و تو را از بتها و شیطان پرستان پاک خواهم ساخت.

فصل ۳. بشارت قس بن ساعده

از جمله کسانی که به آمدن آن حضرت بشارت داده اند عالم حکیم: قس بن ساعده ایادی است. وی گوید: (۱۰۰۵) ((قس به راستی سوگند یاد می کند که خدا را دینی است بهتر از دینی که شما برآیند.))

این قس نخستین کس از مردم جاهلیت است که ایمان به حشر داشت، و نخستین کسی است که بر عصا تکیه زد، و گویند ششصد سال زیست و پیامبر ما صلی الله علیه و آله را به نام و نسب می شناخت و مردم را به خروج آن حضرت بشارت می داد، و به تقیه عمل می کرد و مردم را در خلال مواعظ خود به رعایت آن امر می نمود، و سخنانی می گفت که معنای آن بر

مردم عوام پوشیده بود و جز خواص معنای آن را درک نمی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او رحمت فرستاد و فرمود:
(او در روز قیامت به صورت یک امت محشور می شود.))

و دیگر: تبع ملک (پادشاه یمن) است، که بشارت آن حضرت را داده و منتظر خروج او بوده است. امام صادق علیه السلام فرمود: او خبر داده که از این سرزمین - یعنی مکه - پیامبری خروج می کند که به یثرب (مدینه) هجرت می نماید.
و گفته است: اما من اگر او را درک کنم خدمتش می کنم و با او خروج می نمایم. (۱۰۰۶)

و دیگر: سیف بن ذی یزن است، که به عبدالمطلب گفت: ((هرگاه در تهمامه جوانی که خالی در میان شانه هایش دارد متولد شود به امامت خواهد رسید و تا روز قیامت پشتوانه شما خواهد بود - سپس گفت - و اینک زمان تولد او فرا رسیده - یا در این زمان تولد یافته -، نامش محمد است، پدر و مادرش می میرند و جد و عمویش کفالت او را به عهده می گیرند. آنها مخفیانه او را به دنیا آورده اند، و خداوند آشکارا مبعوثش می سازد، و از ما یارانی برای او قرار می دهد، تا دوستانش را به سبب آنان عزت بخشد، و دشمنانش را خوار سازد، به توسط آنان با انبوه مردم می جنگد و سرزمین های خوب و پر رونق را فتح می کند، بتها را می شکند و آتشیها را خاموش می کند، خدای رحمن را می پرستد و شیطان را طرد می کند، سخنش قاطع و حکمتش عادلانه است، به کار نیک فرمان می دهد و خود بدان عمل می کند، و از ناروا باز می دارد و آن را نابود می سازد. (۱۰۰۷)

فصل ۴. بشارتهای راهبان

و از جمله کسانی که آن حضرت را پیش از بعثت به نام و نسب و صفت شناخته و از منتظران خروج او بوده اند بحیرای راهب و ابوالمویهب راهب و راهبان بزرگ دیگر بوده اند.
بحیرا آن حضرت را در راه شام دید در سفری که همراه عمویش ابوطالب برای تجارت رفته بود، که ابری بر سر حضرتش سایه افکنده بود، پس به صومعه بحیراء رسید و در زیر درخت بزرگی که شاخه های اندک داشت و میوه نمی داد فرود آمد، درخت در جا سبز شد و شاخه هایش بر سر حضرت سایه افکند و سه نوع میوه در آورد، دو نوع میوه تابستانی و یک نوع زمستانی. بحیراء او را از نشانه ها شناخت و او را به طعام اندکی فرا خواند پس مردان بسیاری از آن خوردند و همه سیر شدند. سپس از خواب و بیداری و سایر اوضاع او پرسید و حضرت همه را پاسخ گفت، و همه نشانه ها با آنچه بحیراء از نشانه ها در اختیار داشت مطابقت داشت.

پس بحیراء روی پاهای حضرت افتاد و پاهای او را می بوسید و می گفت : پسر جانم ! چه پاکیزه و خوشبویی ! ای که پیروان تو از پیروان همه پیامبران بیشتر است ، ای که درخشش نور دنیا از نور توست ، ای که به نام تو مساجد رونق گیرد، گویا می بینم که سپاهیان و اسبهای چست را پیش می بری ، و عرب و عجم خواه و ناخواه پیروی تو کنند، و گویی می بینم که بتهای لات و عزی را شکسته ای و خانه کعبه مالکی جز تو ندارد، کلیدهای آن را هر جا بخواهی می نهی ، چه دلاورانی از قریش و عرب را به خاک افکنی ! کلیدهای بهشتها و دوزخها به دست توست ، بزرگترین کشتار (یا بزرگترین سودها) و هلاکت بتها با توست ، تویی که قیامت بر پا نشود تا تمام پادشاهان خوار و سرشکسته در دین تو در آیند.

و پیوسته دست و پای حضرت را می بوسید و می گفت : اگر زمان تو را دریابم هر آینه در پیش تو شمشیر بزنم مانند زدن دو چوبه آتشگیره به هم ؛ تو سرور اولاد آدمی ، و سرور رسولان و پیشوای پرهیزکاران و خاتم پیامبرانی به خدا سوگند زمین از آن روزی که تو تولد یافته ای از خوشحالی خندان است تا روز قیامت ، و به خدا سوگند معابد و کلیساها و بتها و شیطانها در روز تولد تو گریستند و تا قیامت گریان خواهند بود. تویی مورد دعای ابراهیم ، و بشارت عیسی ، تویی که از آلودگیهای جاهلیت پاک و مطهری .

سپس رو کرد به ابوطالب و گفت : این جوان با تو چه نسبت دارد که می بینم از او جدا نمی شوی ؟ ابوطالب گفت : او فرزند من است . بحیرا گفت : او فرزند تو نیست ، و پدر و مادر این جوان نباید زنده باشند. ابوطالب گفت : او برادرزاده من است و مادرش به او حامله بود که پدرش مرد، و در سن شش سالگی نیز مادرش را از دست داد.

بحیراء گفت : راست گفتی ، مطلب همین است ، ولی من بهتر می دانم که او را از این سفر به شهر خودش بازگردانی ، زیرا بر روی زمین هیچ جهود و ترسا و اهل کتابی نمانده مگر آنکه از تولد او آگاهی یافته است ، و اگر آنچه من از او دیدم آنها ببینند به او شر می رسانند، و بیشترین دشمنان او بیهودند.

ابوطالب گفت : چطور؟ گفت : زیرا این برادر زاده ات به پیامبری و رسالت می رسد و ناموس اکبر (فرشته وحی) که موسی و عیسی را می آمد او را خواهد آمد. ابوطالب گفت : به خواست خدا هرگز چنین نخواهد شد، زیرا خداوند او را ضایع نخواهد گذاشت . (۱۰۰۸)

و در روایت دیگری است : بحیراء رو کرد به ابوطالب و گفت : اما تو ای عمو، خویشاوندی خود را درباره او مراعات نما و سفارش پدرت را درباره او حفظ کن ، زیرا به زودی قریش به خاطر او از تو دوری می کنند ولی اهمیت مده ؛ و من می دانم که تو در صورت ظاهر به او ایمان نمی آوری ولی باطنا به او ایمان می آوری ، و فرزندی که از تو به دنیا می آید به خوبی او

را یاری خواهد کرد، فرزندی که در آسمانها او را ((یل شکننده)) و ((دلآوری که موی در پیشانی ندارد)) نامند، او را دو جوجه فرزندی است که به شهادت رسند، و او سرور و رئیس و ذوالقرنین عرب است، و او در کتابهای آسمانی از یاران عیسی شناخته تر است.

ابوطالب گفت: به خدا سوگند همه آنچه را بحیراء گفت و بیشتر از آن را نیز مشاهده کردم. (۱۰۰۹)

و ابوالموههب چون او را در شام دید گفت: به خدا سوگند این پیامبر این زمان است، به زودی خروج می کند و مردم را به یکتاپرستی دعوت می نماید، پس هرگاه چنین دیدید از او پیروی کنید.

سپس گفت: آیا عمویش فرزندی آورده که نامش علی باشد؟ گفتیم: نه. گفت: او در زمان او تولد شده - یا می شود - و او نخستین کسی است که به او ایمان می آورد و او را می شناسد، و ما صفت او را در نزد خود به وصایت یافته ایم چنانکه صفت محمد (صلی الله علیه و آله) را به نبوت. و او سرور و رئیس و ذوالقرنین عرب است، او حق شمشیر را ادا می کند، نامش در میان آسمانیان علی است. او در روز قیامت پس از پیامبران از همه نام آورتر است، و فرشتگان او را ((یل درخشان پیروزمند)) نامند، به هیچ سو رو نکند جز آنکه ظفرمند و پیروز باز می گردد، به خدا سوگند او در آسمانها از میان یاران آن پیامبر شناخته تر از خورشید تابان است. (۱۰۱۰)

و دیگر: ابن حواش دانمشند یهود است، که از شام آمد و گفت:

من از خمر و شراب دست کشیدم و به فقر و سختی و خرماهای خشکیده روی آوردم به خاطر پیامبری که مبعوث خواهد شد، اینک زمان خروج اوست، از مکه خروج می کند و اینجا (یثرب) خانه هجرت اوست، او خنده رو و کشنده است، به قرصی نان و خرمایی چند اکتفا می کند و بر الاغ بی پالان سوار می شود، در چشمش سرخی است و میان دوشهایش مهر نبوت است، شمشیر بر دوش می نهد و به هیچ دشمنی اهمیت نمی دهد و دامنه حکومتش تا آنجا که اسب و شتر می تازد خواهد رسید. (۱۰۱۱)

فصل ۵. بشارتهای کسانی دیگر

و از کسانی که از امر او با خبر بود و به انتظار خروجش به سر می برد و برای به دست آوردن دین حنیف در جستجوی حضرت بیرون شد و در راه به قتل رسید زید بن عمرو بن نفیل است، که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: او در روز قیامت به صورت یک امت خواهد آمد. (۱۰۱۲)

و از آنهاست: سلمان فارسی رضی الله عنه و داستانش مشهور است. (۱۰۱۳)

و از آنهاست : عبدالمطلب و ابوطالب ، زیرا آن دو از شناساترین و داناترین عالمان به شاعن پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و این را از اهل جهل و کفر و گمراهی پنهان می کردند و آن حضرت را به نهایت بزرگی می داشتند.(۱۰۱۴)

عبدالمطلب می گفت : ((به خدا سوگند او را شاعن بزرگی است ، من می دانم که روزی خواهد آمد که او سرور شما باشد، من عزت او را چنان می بینم که بر همه مردم سروری می یابد)) سپس ابوطالب را به حفظ و تربیت و پیروی او سفارش کرد، و او پذیرفت و خدا را بر آن گواه گرفت .

شیخ صدوق در ((اکمل الدین)) گوید: ابوطالب مؤ من بود اما اظهار شرک می کرد و ایمانش را پنهان می داشت تا بتواند به خوبی از حضرتش حمایت کند.

و به سندش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: ابوطالب اظهار کفر نمود و ایمانش را پنهان داشت ، و چون وفات او فرا رسید خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرد که از مکه بیرون شو، زیرا دیگر در آنجا یآوری نداری . پس پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود.

و به سندش از اصبع بن نباته روایت نموده که گفت : از امیرمؤ منان علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب و نه هاشم و نه عبد مناف هیچ کدام هرگز بتی نپرستیدند. گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: به سوی کعبه بنابر دین ابراهیم علیه السلام نماز می گزاردند و به دین او تمسک داشتند. (۱۰۱۵)

و در کتاب ((درالنظیم)) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ((جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت : ای محمد، خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: من آتش را بر صلیبی که تو را فرود آورده و شکمی که تو را بار کشیده و دامنی که تو را پروریده حرام کردم .)) یعنی بر عبدالله و آمنه و ابوطالب و فاطمه بنت اسد.(۱۰۱۶)

و در کتاب ((بشارة المصطفی لشیعۀ المرتضی)) از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که : روزی امیرمؤ منان علیه السلام در رحبه نشسته و مردم گرد حضرتش اجتماع کرده بودند که مردی برخاست و گفت : ای امیرمؤ منان ، شما منزلتی چنین نزد خدا دارید و پدرتان در آتش دوزخ عذاب می شود؟! فرمود: ساکت باش - خدا دهانت را بشکند - سوگند به خدایی که محمد را به حق برانگیخت اگر پدرم درباره تمام گناهکاران روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد، آیا ممکن است پدرم به آتش دوزخ عذاب شود با آنکه پسرش قسمت کننده (بهشت و) دوزخ است ؟

سپس فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به حق برانگیخت همانا نور ابوطالب در روز قیامت نور همه آفریدگان را خاموش کند (بر همه نورها فائق می آید) مگر پنج نور را: نور محمد، نور من ، نور فاطمه و نور حسن و حسین و امامان از اولاد حسین . زیرا نور ما را خداوند دو هزار سال پیش از آفرینش آدم آفرید.(۱۰۱۷)

فصل ۶. حوادث شب ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

از حسان بن ثابت روایت است که : ((در مدینه بر روی بامی نشسته بودم که ناگاه شنیدم یک یهودی فریاد می کشد: این ستاره احمد است که درخشیده و آن جز به نبوت نمی درخشد، و از پیامبران جز احمد باقی نمانده (بنابراین بی شک ستاره احمد است). ابوقبیس یکی از افراد بنی النجار که رهبانیت پیشه کرده بود این صدا را شنید و گفت : این یهودی راست می گوید: این زمان هنگام انتظار احمد است و اوست که با من چنین کرده (انتظار او مرا به رهبانیت واداشته) است . و چون پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه ظهور کرد ابوقبیس در مدینه به او ایمان آورد ولی به خاطر فرتوتی نتوانست به مکه نزد آن حضرت برود.)) (۱۰۱۸)

و یکی از یهودیان در شب ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ستارگان و پراکندگی و فروریختن آنها را دید و گفت : ((امشب پیامبری به دنیا آمده ، زیرا ما در کتابهای خود یافته ایم که شیطان از گوش دادن به اخبار آسمان منع می شود و برای دور شدنش با ستارگان تیرباران می گردد.))

و در روایت دیگری است که گفت : ((امشب پیامبر عرب (یا پیامبر عربی) متولد یافته و خالی در میان دو شانه اش دارد که روی آن تعدادی مو روییده است.))

و حکایت است که یکی از دانشمندان اهل کتاب به عبدالمطلب گفت : ((ای سید شهر مکه ، مولودی که درباره او با شما سخن می گفتم دیشب به دنیا آمده است . عبدالمطلب گفت : دیشب کودکی برای من متولد شد. گفت : او را چه نام کردی ؟ گفت : محمد. گفت : این سه دلیل است که شاهد نبوت اوست : ۱) ستاره اش دیشب درخشید ۲) نامش محمد است . ۳) او شریف ترین افراد قوم خود است.)) (۱۰۱۹)

اخبار دیگری از این قبیل از دانشمندان اهل کتاب فراوان است و داستان رؤیای موبدان و فرستادن عمر و بن نفیله به سوی شق و سطح کاهن و خبر دادن آن دو به نزدیک شدن روزگار و ظهور آن حضرت مشهور است و راویان اخبار آن را نقل نموده و مورخان در کتابهای خود آورده اند. (۱۰۲۰)

فصل ۷. داستان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

روایت است که چون آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله باردار شد می گفت: من متوجه بارداری خود نشدم و مانند زنه‌های دیگر در خودم سنگینی احساس نکردم جز آنکه از قطع شدن حیض خود متعجب شدم، و بین خواب و بیداری بودم که کسی نزد من آمد و گفت: آیا می دانی که باردار شده ای؟ و گویا گفتم: نمی دانم. گفت: تو به سرور و پیامبر این امت باردار شده ای.

سپس چندی گذشت تا به هنگام وضع حمل فرا رسید، همان شخص آمد و گفت: بگو: ((او را به خدای یگانه از شر هر حسودی پناه دادم)). سپس او را محمد نام کن. من این مطلب را برای زنان آشنا باز گفتم، گفتند: به بازویت آهنی ببند. من بارها بستم و پاره شد و دیگر نبستم.)) (۱۰۲۱)

و در روایت دیگری گفته است: ((چون او را به زمین نهادم نوری از او بیرون شد که میان مشرق و مغرب بدان روشن گشت، سپس بر روی دستهای خود روی زمین افتاد، آن گاه مستی خاک برگرفت و سر به آسمان برداشت)). برخی از دانشمندان اهل کتاب این کار او را چنین تاویل کردند که او بر سراسر زمین حکومت می کند و زمین در قبضه قدرت او در می آید و فرمانی از آسمان برای او خواهد آمد. (۱۰۲۲)

و روایت است: ((چون پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد سر به آسمان برداشت سپس برای خدا به سجده افتاد. پیامبر ناف بریده و ختنه کرده و بدون نیاز به کار قابله و پزشک، پاک و پاکیزه به دنیا آمد و آلوده به خون و سایر آلودگیهای معمول زایمان نبود.))

و در برخی روایات از آن حضرت روایت است که فرمود: ((از جمله کرامتهای من بر پروردگارم آن بود که ختنه کرده و ناف بریده به دنیا آمدم و کسی عورت مرا ندید.))

و در روز ولادت آن حضرت ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت، آتشکده فارس که هزار سال بود که خاموش نشده بود در آن شب خاموش شد. دریاچه ساوه خشک شد و با ولادت او شیطانها از اخبار آسمان منع شدند و با ستارگان تیرباران شدند؛ شیطانها پیش از آن به آسمان بالا می رفتند و از آسمان دنیا نیز تجاوز می کردند، پس از تولد عیسی علیه السلام از مجاورت آسمان دنیا ممنوع شدند و دزدانه به اخبار آسمان گوش می دادند و بدین سبب یکی از جنیان سخنی را که فرشته از فرمان خدا بر زبان می راند می شنید و به دوست خود از آدمیان می رساند و او هم آن را با دروغ می آمیخت. تا آنکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله متولد شد، آن گاه از تردد به آسمان ممنوع شدند جز اندکی، تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد که به کلی ممنوع گشتند. خداوند از قول آنان چنین حکایت می کند:

((و ما به آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان سرسخت و پر از تیرهای آتشین یافتیم . و ما برای شنیدن اخبار آسمان در کمین می نشستیم ، ولی اکنون هر که گوش فرا دارد خود را هدف تیری آتشین خواهد یافت .)) (۱۰۲۳)

گویند: قبلا هر طایفه ای از جن جایگاهی در آسمان داشتند که از آنجا گوش می کردند، و چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد شد با ستارگان تیرباران شدند و از آنجا دور گشتند. شیطان گفت : حادثه ای در زمین رخ داده ، از هر گوشه زمین برای من خاکی بیاورید؛ خاکهای بسیاری برای او آوردند و او می بویید و به زمین می ریخت تا آنکه از سرزمین تهامه (مکه) خاکی آوردند، آن را بویید و گفت : حادثه از اینجا است .

آیات و شواهد بسیار دیگری نیز رسیده است و به همین اندازه که ما آوردیم به خواست خدا کفایت است . درود خدا بر او و خاندان او باد.

باب هشتم : اخلاق و اوصاف و نامها و ویژگیهای پیامبر ما صلی الله علیه و آله و انک لعلی خلق عظیم .

(قلم /۴)

و همانا تو دارای اخلاقی بزرگ هستی .

فصل ۱. ادب آموزی پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند

یکی از دانشمندان گوید: (۱۰۲۴) پیامبر ما صلی الله علیه و آله بسیار به درگاه خدا ابتهال و زاری داشت و پیوسته از خدا مسالت می نمود تا او را به آداب نیک و کرامتهای اخلاقی زینت دهد؛ آن حضرت در دعا می گفت : اللهم حسن خلقی و خلقی : (۱۰۲۵) ((خداوندا، صورت و سیرت مرا نیکو ساز)).

و می گفت : اللهم جنبنی منکرات الاخلاق ((خداوندا، مرا از خوهای ناپسند دور دار)). (۱۰۲۶)

پس خدا دعای او را اجابت نمود و قرآن را بر او نازل کرد و حضرتش را به آداب آن مزین ساخت و از این رو اخلاق او قرآن بود (یعنی به تمام آداب قرآن تربیت یافته بود). خداوند او را بدین آداب تربیت نمود:

((گذشت پیشه کن ، و به کار نیک فرمان ده ، و از نابخردان روی گردان .)) (۱۰۲۷)

((بی شک خداوند به عدل و نیکی به دیگران و رسیدگی به خویشاوندان فرمان می دهد، و از کارهای زشت و ناپسند و ستم

باز می دارد.)) (۱۰۲۸)

((بر هر ناگواری که به تو می رسد صبر پیشه ساز.)) (۱۰۲۹)

((پس آنان را ببخش و از خطاهایشان چشم‌پوش)) (۱۰۳۰)

((به بهترین روش بدی دیگران را از خود دور ساز)) (۱۰۳۱)، و آدابی دیگر از این قبیل .

و آن گاه که صورت و سیرت او را کامل ساخت او را بدین گونه ستود: و انک لعلی خلق عظیم (۱۰۳۲): ((و همانا تو دارای

اخلاقی بزرگ هستی)). فضل عمیم پروردگار را بنگر که چگونه خود داده سپس بردارنده آن ثنا فرستاده! آن گاه پیامبر

صلی الله علیه و آله بیان داشت: ان الله يحب مکارم الاخلاق، و یبعض سفاسفها (۱۰۳۳): ((خداوند اخلاق کریمانه و

بزرگوارانه را دوست می‌دارد و اخلاق پست را دشمن)).

و فرمود: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۱۰۳۴) ((من برانگیخته شدم تا کرامت‌های اخلاقی را کامل سازم)). سپس مردم را

شدیدا به این امر تشویق نمود.

فصل ۲. پاره ای از اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله

مؤلف: اینک به پاره ای از اخلاق نیکوی حضرت که یکی از دانشمندان عامه گرد آورده و از میان اخبار گلچین کرده به طور

خلاصه اشاره می‌کنیم، و تایید از خداست .

غزالی گوید: (۱۰۳۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله بردبارترین، دلیرترین، عادل‌ترین و عقیف‌ترین مردم بود، هرگز دست

مبارکش دست زن نامحرمی را نسود. او بخشنده‌ترین مردم بود، شبی نمی‌گذشت که درهم و دیناری نزد او بماند، و اگر

پس از بخشش اندکی باقی می‌ماند و شب فرا می‌رسید به منزل نمی‌رفت تا آن را به نیازمندی برساند و خود را از عهده آن

بری سازد. و از آنچه خدا به او داده بود بیش از قوت یک سال بر نمی‌داشت آن هم از کمترین چیزی که می‌یافت از قبیل

خرمای خشکیده و جو، و افزون بر آن را در راه خدا می‌داد. هر چه از او درخواست می‌کردند می‌داد سپس به سراغ قوت

یک ساله خود می‌رفت و از آن به دیگران ایثار می‌نمود تا آنکه اگر مجددا چیزی به دستش نمی‌افتاد گاهی پیش از پایان

سال خود نیازمند می‌شد.

کفش خود را می‌دوخت و لباسش را وصله می‌زد، در کارهای خانه کمک می‌کرد و با همسران گوشت خرد می‌کرد.

با شرم‌ترین مردم بود و به هیچ کس چشم نمی‌دوخت و خیره نمی‌نگریست، دعوت آزاد و بنده را اجابت می‌کرد، و هدیه

را گرچه جرعه ای شیر باشد می‌پذیرفت و آن را جبران می‌نمود و آن را می‌خورد ولی از صدقه استفاده نمی‌کرد، و از

پذیرفتن دعوت کنیز و درویش رویگردان نبود.

در امور الهی خشم می گرفت ولی برای امور شخصی خود خشمگین نمی شد، و حق را اجرا می کرد گرچه به زیان خود و یارانش باشد. هنگامی که در اقلیت به سر می برد به طوری که حتی افزوده شدن یک نفر هم به یارانش برایش غنیمت بود به او پیشنهاد شد که برای پیروزی بر مشرکان از برخی مشرکان دیگر کمک بگیرد، نپذیرفت و فرمود: ((ما از هیچ مشرکی یاری نمی طلبیم.))

یکی از یاران خوب خود را در میان یهودیان کشته یافت ، اما شمشیر ستم بر سر آنان نیاهیخت و از حق فراتر نرفت و تنها صد شتر دیه او را گرفت ، و یارانش حتی به یک شتر نیازمند بودند که بخورند و رمقی یابند. گاهی از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گاه هرچه می یافت می خورد و چیزی را رد نمی کرد، و از خوراک حلال پرهیز نداشت . هرچه به دستش می رسید می خورد: خرمای خشکیده بدون نان ، گوشت پخته ، نان گندم یا جو، حلوا و عسل ، به شیر بدون نان اکتفا می کرد و کدو و خرمای تازه می خورد. در حال تکیه دادن یا بر سر سفره غذا نمی خورد(۱۰۳۶)، هرگز خود را سه روز بیپایی از نان گندم یا جو سیر نکرد تا به دیدار خدا شتافت آن هم از روی ایثار نه از روی فقر و بخل.(۱۰۳۷)

به میهمانی می رفت ، از بیماران عیادت می کرد، در تشییع جنازه حاضر می شد، و تنها بدون پاسدار در میان دشمنان راه می رفت ، فروتن ترین مردم بود و باوفاترین آنان بدون آنکه وقارش آمیخته به تکبر باشد، بلیغ ترین مردم بود بی آنکه سخن دراز گوید و خوشروترین آنان بود.

چیزی از امور دنیا او را به هراس نمی افکند، و هر چه می یافت می پوشید گاه شمل ، گاه برد یمانی و گاه جبه پشمینه ، هر لباسی که مباح بود می پوشید، انگشتری نقره به انگشت کوچک دست راست می نمود و گاه به دست چپ . بنده و غیر بنده را ردیف خود سوار می کرد، هر چه ممکنش بود سوار می شد: اسب ، استر شهباء (خاکستری رنگ) و الاغ و گاه پیاده و پا برهنه بدون عبا و عمامه و کلاه راه می رفت .

از بیماران در دورترین نقاط شهر دیدن می کرد، بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد اکراه داشت ، با تهیدستان می نشست ، و با درویشان غذا می خورد، و اهل فضل را به خاطر اخلاقتان گرامی می داشت ، و با اهل شرف نیکی می کرد و بدین وسیله با آنان انس و الفت می گرفت ، با خویشان خود پیوند می کرد بدون آنکه آنان را بر دیگران که از آنان افضل بودند ترجیح دهد، به کسی ستم نمی کرد، عذر عذرخواهان را پذیرفت ، شوخی می نمود ولی ناحق نمی گفت ، بدون قهقهه می خندید، بازی مباح را بد نمی دانست ، و با خانواده اش مسابقه می گذاشت و در نزد او صدا بلند می کردند و صبر می کرد و به روی خود نمی آورد.

شترانی شیرده و گوسفندانی چند داشت که خود و خانواده اش از شیر آن تغذیه می کردند، و بندگان و کنیزانی داشت ولی در خوراک و پوشاک بر آنان برتری نداشت .

وقت او در غیر کار خدایی یا غیر کارهای لازم مربوط به خود نمی گذشت . به باغهای یاران خود می رفت . هیچ درویشی را به خاطر فقر و زمینگیریش تحقیر نمی نمود، از هیچ پادشاهی به خاطر قدرتش نمی ترسید و هر دو گروه را یکسان به سوی خدا فرا می خواند.

خداوند سیره نیکو و سیاست کامل را برای او جمع کرد با آنکه مردی امی درس ناخوانده بود که خواندن و نوشتن نمی دانست ، و با آنکه در سرزمین جهل و صحراها در فقر و تنگدستی و شبانی رشد یافته و از پدر و مادر یتیم بود خداوند تمام محاسن اخلاق و راههای پسندیده و اخبار پیشینیان و آنچه را که مایه نجات و رستگاری در آخرت و سعادت و صلاح و خلاص در دنیا است و ملازمت واجب و ترک امور بیهوده و زاید را به آموخت .

خداوند ما را به پیروی از فرمان و اقتدا به عمل او موفق گرداند.

مؤلف : به خواست خدا گفتار دیگری درباره معنای ((امی)) به بیان اهل بیت علیهم السلام خواهد آمد.

فصل ۳. بخشی دیگر از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایت دیگری آمده است : از اخلاق حضرت آن بود که به هر کس می رسید سلامی می کرد، و هر که با او در پی کاری می شد حضرت از او جدا نمی شد تا او جدا شود، و با هر که دست می داد دست خود را نمی کشید تا او دست بکشد، و با هر یک از اصحاب دیدار می کرد با او مصافحه می نمود و دست او را می گرفت و انگشت در انگشت او می کرد و سخت می فشرد.

جز به یاد خدا نشست و برخاست نداشت ، و اگر مشغول نماز بود و کسی کنار او می نشست و هر چه زودتر نماز خود را تمام می کرد و به او رو می کرد و می گفت : آیا حاجتی داری ؟ و چون از حاجت او می پرداخت به نماز باز می گشت .

بیشتر اوقات چنان می نشست که دو زانو را در بغل می گرفت . در مجالس اصحاب جایگاه مخصوصی نداشت و هر کجا که جا بود می نشست . هرگز دیده نشد که پاهای خود را در برابر اصحاب دراز کند و جای را بر آنان تنگ سازد مگر آنکه جا وسیع باشد، و بیشتر رو به قبله می نشست .

تازه وارد را گرمی می داشت و بسا برای کسی که هیچ گونه خویشی با او نداشت لباس خود را می گسترد و او را بر آن می نشاند، و چیزی را که خود بر آن نشسته بود برای تازه وارد قرار می داد و اگر او خودداری می کرد سوگندش می داد تا

پذیرد. کسی با او راز نمی گفت جز آنکه می پنداشت که گرامی ترین افراد در نظر اوست ، به طوری که به همه اهل مجلس با تمام چهره نگاه می کرد تا آنجا که (گویا) نشستن و گوش دادن و سخن گفتن و خوش مجلسی و توجه او تنها به همان کسی است که نزد او نشسته و به او روی نموده ، و با این همه مجلس او مجلس حیا و تواضع و امانت بود. خداوند فرموده :
(و از روی رحمت خداست که با آنان نرمی می کنی ، و اگر مردی بدخو و سختدل بودی بی شک از گرد تو می پاشیدند.))
(۱۰۳۸)

اصحاب را به جهت بزرگداشت و جلب قلوب آنان به کنیه صدا می زد و برای کسی که کنیه نداشت کنیه ای قرار می داد و او را به همان کنیه ای که آن حضرت برای او قرار داده بود صدا می زدند، و نیز زنانی را که کنیه داشتند به کنیه صدا می کرد و برای آنان که کنیه نداشتند کنیه قرار می داد و برای کودکان نیز کنیه قرار می داد و بدین سبب قلوب آنان را جلب می کرد.

از همه مردم دیرتر خشم می گرفت و از همه زودتر خشنود می شد، مهربانترین مردم به آنان و خیرخواه ترین و سودمندترین مردم برای آنان بود. در مجلس او صداها بلند نمی شد. هرگاه از جا برمی خاست می گفت : سبحانک اللهم و بحمدک ، اشهد ان لا اله الا انت ، استغفرک و اتوب الیک ((خداوند، تو منزهی ، تو را می ستایم ، گواهی می دهم که معبودی جز تو نیست ، از تو آمرزش می طلبم و به سوی تو بازمی گردم.)) و می گفت : این را جبرئیل به من آموخته است .

فصل ۴. کلام و سکوت و آداب معاشرت با مردم

گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله شیوا سخن ترین و شیرین کلام ترین مردم بود و می فرمود: من شیوا سخن ترین مردم عرب هستم ، و بهشتیان به لغت محمد سخن می گویند، کم حرف و خوش کلام بود و پر حرفی نمی کرد و کلمات او مانند دانه های به رشته کشیده با هم پیوسته بود، کلامش از همه کوتاه تر بود، و جبرئیل علیه السلام چنین آورده بود، و هر چه می خواست در همان کلام کوتاه می گنجاند، او سخنان جامع می گفت و کم و زیاد نمی گفت و کلمات پشت سر هم ردیف می شدند و میان جملات اندکی مکث می کرد تا شنونده خوب فراگیرد و به حافظه بسپارد، صدایش بلند بود و نغمه اش از همه خوش تر.

سکوتی طولانی داشت ، در غیر موارد نیاز سخن نمی گفت ، سخن ناپسند بر زبان نمی راند، در خشنودی و خشم جز سخن حق نمی گفت ، از مردم بدزبان رویگردان بود، سخنان ناپسند را به وقت ضرورت با کنایه ادا می کرد. چون ساکت می شد

همنشینان سخن می گفتند. در حضور حضرتش جنگ لفظی صورت نمی گرفت. با جدیت و خیرخواهی موعظه می کرد و می فرمود: ((آیات قرآن را بهم مزیند (۱۰۳۹) زیرا بر چند وجه نازل شده است)).

به چهره اصحاب بیش از همه متبسم و خندان بود، و از سخنان آنان از روی تعجب می خندید و بدین گونه خود را با آنان می آمیخت، و بسا چنان می خندید که آخرین دندانهایش نمایان می شد. در پاسخ هر یک از یاران که او را صدا می زد لبیک می گفت، و اصحاب به احترام او از جا بر نمی خاستند، زیرا می دانستند که این کار خوشایند او نیست. به کودکان که می گذشت سلام می کرد، روزی مردی (مجرم) را نزد او آوردند و او از هیبت حضرت لرزید، به او فرمود: راحت باش، من پادشاه نیستم، من فرزند یکی از زنان قریش ام که قدید (گوشت پخته خشک شده) می خورد. با اصحاب چنان می نشست که گویی یکی از آنان بود به گونه ای که هرگاه غریبی وارد می شد نمی دانست پیامبر کدام است تا از او سؤال کند، تا آنکه اصحاب از او خواستند در جایی بنشیند که تازه وارد او را بشناسد، پس سکویی از گل ساختند و حضرت بر آن می نشست. همیشه می فرمود: من بنده ام، مانند بندگان غذا می خورم و مانند بندگان می نشینم. و بر سر سفره و مجمعه غذا نمی خورد تا به خدای عزوجل پیوست.

فصل ۵. اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت است که در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: بخشنده ترین مردم بود، پرسوزترین (با پر حوصله ترین) مردم بود، راستگوترین مردم بود، از همه مردم وفادارتر، خوشخوتر و از نظر خانوادگی گرمی تر بود، هر که بی مقدمه او را می دید از او می هراسید، و هر که با او آمیزش داشت و او را می شناخت دوستش می داشت. وصف کننده حضرتش گوید: مانند او را در گذشته و آینده ندیده و نخواهم دید. (۱۰۴۰)

و بر اساس اسلام چیزی از او درخواست نمی شد مگر آنکه می بخشید؛ مردی نزد او آمد و از او چیزی خواست و حضرت گله ای را که میان دو کوه بود به او بخشید، وی به سوی قوم خود بازگشت و گفت: اسلام آورید، زیرا محمد چنان می بخشد که دیگر بیم نیازمندی نمی ماند، و هر چه از او می خواستند ((نه)) نمی گفت.

روز بدر را یاد می آورم که ما همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله پناهنده بودیم و او از همه ما به دشمن نزدیکتر بود، و آن روز از همه سخت تر می جنگید. (۱۰۴۱)

هرگاه آتش جنگ گرم می شد و دو گروه با یکدیگر روبرو می شدند ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناهنده می شدیم و هیچ کس از آن حضرت به دشمن نزدیکتر نبود. (۱۰۴۲)

گویند: مرد دلاور و دلیر کسی بود که هنگام شدت جنگ آن گاه که نیزه ها و شمشیرها بالا می رفت جرات کند و به آن حضرت نزدیک شود.

فصل ۶. عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله

گویند: بیش از همه مردم خداترس و پرواپیشه بود، از همه خداشناس تر و در اطاعت او قوی تر و بر عبادت او شکیاتر، و نسبت به مولایش با محبت تر و نسبت به غیر او بی رغبت تر بود. در نماز چندان بر سر پا می ایستاد که از طول قنوت و قیامش کف پاهایش ترک می خورد، و از کثرت خضوع چنان می گریست که صدای ریزش اشکش بر زمین مانند صدای ریزش باران به گوش می رسید. اوقاتش از روزه خالی نبود و بسا شب را نیز با گرسنگی به روز می پیوست (روزه وصال می داشت).

و از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد است که : حضرتش چندان پیایی روزه می گرفت که می گفتند: او دیگر افطار نمی کند؛ سپس چندان پیایی افطار می کرد که می گفتند:

او دیگر روزه نمی گیرد، سپس بر این روش شد که در ماه سه روز روزه می گرفت و بر همین روش از دنیا رفت. (۱۰۴۳)

و نیز: چون به نماز می ایستاد از سینه مبارکش صدایی مانند صدای جوشش دیگ به گوش می رسید. (۱۰۴۴)

فصل ۷. شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله

درباره شمایل آن حضرت صلی الله علیه و آله یکی از دانشمندان عامه گوید: (۱۰۴۵)

قامت پیامبر صلی الله علیه و آله نه بلند بی قواره و نه بسیار کوتاه بود و چون تنها راه می رفت او را مردی میان قد می دانستند و با این حال هر یک از مردم بلند قامت در کنار او راه می رفت حضرتش بر او بلندی داشت ، و بسا دو مرد بلند قامت در اطراف او راه می رفتند و حضرت بر آنها بلندی داشت ، و چون از حضرت جدا می شدند آنان بلند قد و پیامبر میان قامت می نمودند، و می فرمود: ((همه خیر در میان قامتی است.))

رنگ چهره اش نه زرد رنگ بود و نه خیلی سفید بلکه چهره ای سفید یکدست و درخشان است .

عمویش ابوطالب او را چنین وصف نموده : (۱۰۴۶)

((و آن سپید چهره ای که به آبروی او از ابر طلب باران می شود، همو که پناه یتیمان و نگاهدار بیوه زنان است.))

دیگری گوید: رنگ چهره و گردن مبارکش که در برابر خورشید و باد قرار داشت سرخگونه بود، و جاهایی که زیر لباس قرار داشت سفید یکدست بود. عرق در چهره اش مانند مروارید می غلتید و از مشک خوشبوتر بود.

مویی صاف و زیبا داشت ، نه چندان نرم و لخت و نه مجعد و کوتاه ، چون شانه می زد موها به صورت راه راه فرو می افتاد. (و گویند: موهایش بر روی شانه هایش می ریخت ، و بیشتر گفته اند: تا نرمه گوش او بود، و بسا آن را چهار بخش می کرد و از پس و پیش گوش می آویخت و گوشها از میان دو دسته مو نمایان بود، و بسا موها را بر گوشها می ریخت و سپیدی گردنش می درخشید)، و در تمام سر و صورت او بیش از هفده تار موی سپید وجود نداشت .

زیباترین و نورانی ترین مردم بود، هر که او را وصف کرده به ماه شب چهارده تشبیه نموده است . از بس رنگ چهره اش روشن بود آثار خشنودی و خشم به خوبی در چهره اش دیده می شد. پیشانی بلند و ابروانی باریک و کشیده داشت و میان دو ابرویش سفیدی مانند نقره خالص می درخشید. چشمانی درشت و سیه فام داشت و در آن ها آمیزه ای از سرخی بود، مژه هایی بلند و پرپشت داشت که از پرپشتی نزدیک بود به هم بچسبند، و دارای بینی صاف و کشیده بود، میان دندانهایش باز بود، و چون می خندید به خوبی می درخشیدند، زیباترین لبها و لطیف ترین مهر دهان را داشت .

گونه هایی نرم و هموار و درخشان داشت ، صورتش نه دراز و کم گوشت بود و نه گرد و پر گوشت ، محاسنش انبوه بود، محاسن را بلند می کرد و شاربش را می گرفت ، در میان مردم زیباترین گردن را داشت که نه دراز بود نه کوتاه ، آن مقدار از گردنش که در برابر نور خورشید و باد قرار داشت گویی تنگی بود نقره فام آمیخته به رنگ طلایی درخشان .

سینه ای پهن داشت ، هیچ جای بدنش از جای دیگری پر گوشت تر نبود بلکه همه بدن مانند آئینه ای صاف و یکدست و مانند ماه سفید بود. از زیر گردن تا ناف خط مویی نازک مانند یک ترکه چوب کشیده بود و جز آن در سینه و روی شکم موی دیگری نبود. سه تا چین در پهلو و شکم داشت که یکی را شلوار می پوشانید و دو تای دیگر آشکار بودند.

دوشهایش بزرگ و پر مو بود، سرهای استخوان دوش و آرنج و رانش بزرگ بود، پشتش پهن بود و در میان دو کتفش مهر نبوت قرار داشت که در کنار دوش چپ بود و در آن خالی سیاه مایل به زرد بود که چند مو مانند موی گردن اسب در اطراف آن روییده بود. بازوها و ساعدهایی کلفت ، مچهایی بلند، کفهایی گشاده ، مژگانی بلند داشت ، انگشتانش مانند نی های گره دار از نقره بود، کف دستش از حریر نرم تر بود و از بوی خوشش گویی کف دست عطار بود خواه آن را معطر کرده باشد یا نه ، کسی که با او دست می داد در آن روز دستش خوشبو بود، دست که بر سر کودکی می کشید آن کودک از میان کودکان به جهت بوی خوش سرش ممتاز بود.

ران و ساقش پرگوشت و زیر شلوار پنهان بود، چاقی او به اندازه بود و در آخر عمر اندکی چاق شده بود، گوشت بدنش جمع بود و بالا رفتن سن در آن اثر نکرده و تقریبا به حالت اول باقی بود.

هنگام راه رفتن گویی از صخره ای کنده شود و از سرازیری فرود می آید (محکم و استوار گام بر می داشت)، در گام برداشتن به راست و چپ مایل می شد و گامهای کوتاه بر می داشت و با آرامش و وقار نه از روی تکبر راه می رفت، و می فرمود: (۱۰۴۷) من از همه مردم به آدم علیه السلام شبیه ترم، و پدرم ابراهیم شبیه ترین مردم به من بود از نظر خلق و خلق.

برای اطلاع بیشتر از شمایل و اوصاف آن حضرت صلی الله علیه و آله و روایات وارده از طریق اهل بیت علیهم السلام در این خصوص، به کتاب مکارم الاخلاق طبرسی رحمه الله رجوع شود. (۱۰۴۸)

فصل ۸. نیروی حواس پیامبر صلی الله علیه و آله

درباره حواس آن حضرت گفته اند: حس شنوایی حضرتش به قدری قوی بود که آنچه دیگران نمی شنیدند می شنید حتی صدای قلم را بر کاغذ می شنید. حس بینایی او چندان قوی بود که چیزهای کوچک را از راه دور می دید چنانکه از دیدن قصرهای شام و یمن و جسد نجاشی خبر داد، بلکه دیدش در آسمانها نیز نفوذ داشت و به ملا اعلی می نگریست. و فرمود: ((من بوی بهشت را از نزدیک احد می شنوم، و بوی رحمن را از جانب یمن استشمام می کنم - با این سخن از او پس قرنی خبر می داد -).

در نیروی حواس او همین بس که گوش و چشم و دلش برای شنیدن خطاب پروردگار عالمیان و مشاهده آیات بزرگ الهی تاب آورد و بر جای بماند.

فصل ۹. نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله

از آن حضرت روایت است که می فرمود: مرا نزد پروردگارم ده نام است: من محمدم، من احمدم، من محو کننده ام که خداوند کفر را به واسطه من محو می سازد، من عاقب (آخرین پیامبر) ام که پس از من پیامبر دیگری نیست، من حاشرم که مردم در قدم من محشور می شوند، من رسول رحمت، رسول توبه، رسول ملاحم (حوادث خونبار)، و پی گیرنده ام - که در پی مردم می روم (یا مردم را در پی خود می کشم) - و من قثم هستم - یعنی کامل جامع یا بخشنده.

و نیز در نامهای حضرتش گفته اند: ((شاهد)) زیرا در قیامت برای انبیا گواهی دهد که پیام الهی را رساندند و بر مردم گواهی دهد که پیام حق به آنان رسید، چنانکه در قرآن آمده است.

و نیز: بشیر (مژده دهنده) نذیر (هشداردهنده) سراج منیر (چراغ روشن) ضحوک (خندان) قتال (بسیار کشنده) متوکل (توکل کننده) فاتح (پیروزمند) امین - که پیش از بعثت به خاطر امانتداری و وفاداری به وعده بدین نام نامیده شد - خاتم

(آخرین پیامبر) مصطفی (برگزیده) رسول (فرستاده الهی) نبی (پیام آور) امی - زیرا اهل ام القری (مکه) بود، و گفته اند او را امی گویند از آن رو که نخواند و نوشت چنانکه خداوند فرموده :

((تو پیش از این کتابی نمی خواندی و به دست خود چیزی نمی نوشتی ، زیرا در آن صورت باطل گرایان به تردید می افتادند.)) (۱۰۴۹)

در ((بصائرالدرجات)) از جعفر بن محمد صوفی روایت کرده که گفت : از امام جواد علیه السلام پرسیدم : ای پسر رسول خدا، چرا پیامبر را امی نامند؟ فرمود: مردم در این باره چه می گویند؟ گفتم : نظرشان این است که پیامبر از آن رو امی نامیده شد که چیزی نمی نوشت .

فرمود: دروغ گویند - لعنت خدا بر آنان - چگونه چنین باشد در حالی که خداوند در محکم کتابش می فرماید: ((خداوند کسی است که در میان مردم امی پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و آنان را می پیراید و به آنان کتاب و حکمت می آموزد)) (۱۰۵۰)، پس چیزی را که خود بلد نیست چگونه به دیگران می آموزد؟ به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به هفتاد و دو - یا هفتاد و سه - زبان می خواند و می نوشت ، و تنها او را از این جهت امی نامند که از اهل مکه بود و مکه از ((امهات القری)) است و این سخن خداست در کتابش : لتنذر ام القری و من حولها (۱۰۵۱) ((تا مردم ام القری و اطراف آن را بیم و هشدار دهی.)) (۱۰۵۲)

و در همان کتاب از عبدالرحمن بن حجاج که گفت : امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند و می نوشت ، و می خواند چیزی را که خود ننوشته بود. (۱۰۵۳)

و نیز خداوند او را بدین نامها نامیده است : مزمل (جامه به خود پیچیده) مدثر (ردا بر سر کشیده) کریم ، نور، عبد، رؤف ، رحیم ، طه ، یاسین ، منذر، مذکر. (۱۰۵۴)

و امام باقر علیه السلام به روایت صدوق رحمه الله فرموده : نام رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم ((ماحی)) و در تورات موسی ((الحاد)) و در انجیل عیسی ((احمد)) و در فرقان (قرآن) ((محمد)) است .

گفتند: تاویل ماحی چیست ؟ فرمود: محو کننده صورت بتها، و محو کننده بتها و تیرهای قمار و هر معبودی غیر خدای رحمن .

گفتند: تاویل حاد چیست ؟ فرمود: ستیزه می کند با هر که با خدا و دین او بستیزد خویشاوند نزدیک باشد یا دور.

گفتند: تاویل احمد چیست؟ فرمود: کسی است که خداوند با ستایشی که از کارهای او به عمل آورده بر او در کتابهای آسمانی ثنا فرستاده است.

گفتند: تاویل محمد چیست؟ فرمود: خداوند و فرشتگان و همه پیامبران و فرستادگان الهی و امتهاشان او را می ستایند و بر او درود می فرستند، و نامش بر عرش نوشته: ((محمد رسول خداست)). (۱۰۵۵)

کعب الاحبار گوید: نام پیامبر صلی الله علیه و آله نزد بهشتیان ((عبدالکریم)) و نزد دوزخیان ((عبدالجبار)) و نزد عرشیان ((عبدالمجید)) و نزد سایر فرشتگان ((عبدالحمید)) و نزد پیامبران ((عبدالوهاب)) و نزد شیاطین ((عبدالقههار)) و نزد جنیان ((عبدالرحیم)) و در کوهها ((عبدالخالق)) و در بیابانها ((عبدالقادر)) و در دریا ((عبدالمهیمن)) و نزد ماهیان ((عبدالقدوس)) و نزد خزندگان و حشرات ((عبدالغیاث)) و نزد حیوانات وحشی ((عبدالرزاق)) و نزد درندگان ((عبدالسلام)) و نزد چهارپایان ((عبدالمؤمن)) و نزد پرندگان ((عبدالغفار)) و در تورات ((مود مود)) و در انجیل ((طاب طاب)) و در صحف ((عاقب)) و در زبور ((فاروق)) و نزد خداوند ((طه)) و ((یاسین)) و نزد مؤمنان ((محمد صلی الله علیه و آله)) است.

و گویند: ((نام آن حضرت در تورات ((بماد ماد(۱۰۵۶))) و ((صاحب الملحمه صاحب جنگ)) و کنیه اش ((ابوالارامل = پدر فقیران و بیوه زنان))، و نامش در انجیل ((فارقلیط)) است.

و خودش فرموده است: ((منم اول و آخر، اول در نبوت و آخر در بعثت)).

و کنیه آن حضرت ابوالقاسم است، و گویند: چون فرزندش ابراهیم به دنیا آمد جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ابا ابراهیم - یا: ای ابا ابراهیم -.

فصل ۱۰. توصیف آن حضرت از زبان امام باقر علیه السلام

صدوق رحمه الله از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: آن حضرت قلنسوه یمانی (۱۰۵۷) و کلاهخود مصری که دارای دو گوش بود در جنگ می پوشید، و عصایی داشت که بر آن تکیه می داد و روزهای عید آن را به دست می گرفت و خطبه می خواند، و چوبدستی ای داشت به نام ممشوق، و خیمه ای به نام ((کن)) (پوشش) و سینی ای به نام ((منیعه)) و قدح بزرگی به نام ((ری)) و دو اسب به نامهای ((مرتجز)) و ((سکب)) (تندرو) و دو استر به نامهای ((دلدل)) و ((شهباء)) و دو شتر به نامهای ((عضباء)) و ((جدعاء)) و دو شمشیر به نامهای ((ذوالفقار)) و ((عون)) و دو شمشیر دیگر به نامهای ((مخدم)) (برنده) و ((رسوم)) (اثرگذار یا تیز و برنده) و الاغی به نام ((یعفور)) و عمامه ای به نام ((سحاب))، و زرهی به

نام ((ذات الفضول)) که سه حلقه سیمین داشت ، یکی در جلو و دو تا در پشت ، و پرچمی به نام ((عقاب)) و شتری بارکش به نام ((دیباج)) و پرچمی کوچکتر به نام ((معلوم)) و کلاهخودی به نام ((اسعد)).

و تمام آنها را هنگام مرگ به علی علیه السلام تسلیم نمود: انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت آن حضرت کرد، و علی علیه السلام چنین یاد کرده که در قبضه یکی از شمشیرهای آن حضرت کاغذی بود که سه جمله در آن نوشته بود: ((بپیوند با هر که از تو بریده ، و حق را بگو اگرچه بر زیانت باشد، و نیکی کن با هر که با تو بدی کرده است)).

و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((پنج چیز است که تا وقت مرگ از آنها دست بر نمی دارم . غذا خوردن بر روی زمین با بردگان ، سوار شدن بر الاغ پالاندار، دوشیدن شیر بز با دست خود، پوشیدن پشم ، و سلام بر کودکان ، تا پس از من سنت شود.)) (۱۰۵۸)

فصل ۱۱. ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ((پنج چیز به من داده شده که به هیچ کس پیش از من داده نشده است : ۱) با ترس در دل دشمنان که یک ماه جلوتر پیش از من می رود یاری شدم ، ۲) زمین برای من مسجد و پاک و پاک کننده قرار داده شده ، پس هر که از امت من وقت نمازش رسید می تواند هر جا نماز بخواند، ۳) غنائم برای من حلال گردیده و برای هیچ کس پیش از من حلال نگردیده است . (۱۰۵۹) ۴) به من شفاعت داده شده . ۵) هر پیامبری تنها به سوی قوم خود برانگیخته می شد و من به سوی همه مردم برانگیخته شده ام .)) (۱۰۶۰)

مضمون این حدیث به طور مستفیض در میان عامه و خاصه وجود دارد ولی به الفاظ مختلف نقل شده است ، در بعضی به جای ((پنج)) ((شش)) (۱۰۶۱) و در بعضی ((هفت)) آمده . و در بعضی این عبارت افزوده است : ((به من سخنان کوتاه و

جامع داده شده)) (۱۰۶۲)، و در بعضی ((وسیله))، و در بعضی این عبارات : ((و آیات آخر سوره بقره از گنجی که در زیر عرش نهان است به من داده شده که به هیچ پیامبری پیش از من داده نشده است (۱۰۶۳)))، و در بعضی این جمله : ((و پیامبران به من پایان داده شدند))، (۱۰۶۴) و در بعضی چنین آمده : ((و بر مردم به سه چیز برتری داده شدم ، و صفهای

(نماز) ما مانند صفهای فرشتگان قرار داده شده است .)) (۱۰۶۵)

و در حدیث معراج چنین آمده : ((و پیامبرتان را سه چیز داده اند: نمازهای پنجگانه ، آیات آخر سوره بقره ، آمرزش گناهان

کوچک امت او در صورتی که شرک به خداوند نیاورده باشند.)) (۱۰۶۶)

اینها دوازده خصلت است که آن حضرت بدانها از سایر انبیا ممتاز گشته است ، و ویژگیهای دیگری نیز دارد که برای پرهیز از اطاله از ذکر آنها خودداری کردیم .

اما ویژگیهای آن حضرت نسبت به امت خود فراوان است و در تعداد آنها اختلاف مشهوری است که در کتابهای فقه آمده ، و برخی از فقیهان این ویژگیها را به چند قسم تقسیم نموده اند:

(۱) واجبات : مانند نماز شب و ادای دین فقیری که مرده است .

(۲) محرمات : مانند خوردن صدقه ، ازدواج با کنیز، نگاه مخفیانه (یا با اشاره به چشم دستور حمله یا کشتن کسی را دادن) .

(۳) مباحات : مانند جواز داشتن بیش از چهار زن ، روزه وصال (روزه ای که در شب افطار نکنند و به روزه فردا متصل سازند)، گواهی و حکم دادن به سود خویش .

(۴) ویژگیهایی که صرفاً به خاطر گرامیداشت و عظمت مقام و منزلت حضرتش داشته : مانند آقایی بر تمام فرزندان آدم ، این که امت او بهترین امتهاست ، دیدن از پشت سر، نیفتادن سایه اش بر زمین ، فروبردن زمین مدفوع او را، و چیزهای دیگر... آن حضرت همان گونه که به سوی انسانها برانگیخته بود به اتفاق امت به سوی جن نیز برانگیخته بود. گفته اند: ((پیش از او هیچ پیامبری به سوی جن و انس با هم برانگیخته نشده بود.))

بغوی درباره این آیه : ((و آن گاه که تنی چند از جنیان را به سوی تو روانه ساختیم که قرآن را بشنوند... ای قوم ، خواننده به سوی خدا را اجابت کنید)) (۱۰۶۷) گوید: مراد حضرت محمد صلی الله علیه و آله است .

و ابن عباس رحمه الله گوید: ((حدود هفتاد هزار مرد از جنیان دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کردند و در سرزمین بطحاء خدمت آن حضرت رسیدند، حضرت بر آنان قرآن خواند و امر و نهی هایی نمود.)) (۱۰۶۸)

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده : ((آنان در همه اوقات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می گشتند، پیامبر امیرمؤ

منان علیه السلام را دستور داد که به آنان تعلیم دهد و با دین آشنا سازد، پس در میان آنها مؤمن و کافر و ناصبی و یهودی و نصرانی و مجوسی وجود دارد، و آنها فرزندان جان هستند.)) (۱۰۶۹)

فصل ۱۲. برتری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سایر پیامبران علیهمالسلام

بدون خلاف پیامبر ما صلی الله علیه و آله برترین و شریفترین و خاتم پیامبران است ، چنانکه فرمود: ((من سرور اولاد آدمم ،

ولی افتخار نمی کنم)) (۱۰۷۰)

و فرمود: ((من سرور اولاد آدم در قیامت ، و من نخستین کسی هستم که از زمین بیرون می آیم ، و نخستین شفاعت کننده و نخستین شفاعت پذیرفته شده هستم.)) (۱۰۷۱)

و فرمود: ((من هنگام برانگیخته شدن مردم در قیامت نخستین کسی هستم که از قبر بیرون می آیم . و من سخنگوی آنانم آن گاه که بر پیشگاه حق وارد می شوند، و من بشارت دهنده آنانم آن گاه که ناامید می شوند، پرچم حمد به دست من است ، و من گرامی ترین اولاد آدم نزد خدا هستم ، و خاتم پیامبرانم.)) (۱۰۷۲)

و فرمود: ((از آدم گرفته تا کسانی که پس از او قرار دارند همگی در روز قیامت زیر پرچم من اند.)) (۱۰۷۳)

و فرمود: ((من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود (۱۰۷۴) هنوز خلقتش به پایان نرسیده بود.))

و فرمود: ((من اولین پیامبران هستم در خلقت ، و آخرین آنهایم در بعثت.)) (۱۰۷۵)

و فرمود: ((ماییم پسینیان پیشی گیرنده.)) (۱۰۷۶) گفته اند: یعنی از نظر زمانی آخریم و از نظر فضل و منقبت پیشتریم . و گفته اند: یعنی از اهل دنیا آخریم و روز قیامت از همه پیشتریم که پیش از همه خلاق کار ما تمام می شود.

مؤلف : وجوه دیگری نیز برای این سخن هست ، از جمله : ((از نظر خلقت آخریم و از نظر قصد و هدف اولیم ، چنانکه گویند: ((اول فکر آخر عمل است)) (۱۰۷۷) یا آنکه : ((از نظر خلقت بدنی آخریم ، و از نظر خلقت روحی اولیم.))

یا آنکه : ((آخریم از نظر استکمال و یادگیری از فرشتگان در عالم پایین و به حسب ظاهر، چنانکه خداوند فرموده : ((او را شدید القوی (جبرئیل) تعلیم داد.)) (۱۰۷۸) و اولیم از نظر تکمیل و یاد دادن به فرشتگان در عالم بالا و به حسب باطن ، چنانکه وقتی مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام می پرسد: ((شما پیش از آنکه خداوند آسمانها و زمین را بیافریند چه بودید؟ می فرماید: ما انواری بودیم که تسبیح و تقدیس خدا می کردیم تا آنکه خداوند فرشتگان را آفرید، پس به آنها گفت : تسبیح کنید، گفتند: پروردگارا، ما دانشی نداریم . خداوند به ما گفت : تسبیح کنید، ما تسبیح کردیم و فرشتگان به تسبیح ما تسبیح کردند...)) (۱۰۷۹)

و به زودی نظایر این حدیث می آید. و وجه دیگری لطیف تر و شریف تر آن که : ((آخریم در سلسله بازگشت ، و اولیم در سلسله شروع.)) (۱۰۸۰) و این معنا را جز خواص درک نکنند و ایشان هم اندکند.

یکی از علما گوید: مقصود از آفرینش آدمیان و کمال و هدف آنان ادراک سعادت قرب به حضرت الهی است ، و این تقرب حاصل نمی شود مگر با بیان پیامبران ، بنابراین نبوت هدف از ایجاد است ، و مقصود از ایجاد کمال و غایت نبوت است نه مرحله اول آن ، و نبوت بر اساس سنت الهی مانند یک ساختمان تدریجا کمال می یابد. بنابراین اصل نبوت با آدم علیه

السلام پایه ریزی شد و پیوسته رشد می کرد و راه کمال می پویید تا به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله به کمال خود رسید، مقصود هم کمال نبوت و غایت آن بود و پایه ریزی اولیه وسیله رسیدن به این کمال بود مانند تاسیس یک ساختمان و پایه ریزی دیوارها که وسیله ای است برای کمال صورت خانه .

روی همین سر بود که او خاتم پیامبران شد، زیرا (اگر خاتم پیامبران نمی بود و پس از او پیامبر دیگری می آمد وجود آن پیامبر اضافه ای بر کمال بود و) زیاده بر کمال خودش نقص است مانند انگشت ششم در یک دست . و سخن خود آن حضرت به همین مطلب اشاره دارد که فرمود: ((داستان نبوت داستان خانه آبادی است که تنها جای یک خشت خالی بود و من همان خشت هستم .)) یا یک لفظ دیگری به همین معنا. (۱۰۸۱) پس او به ضرورت خاتم پیامبران است ، زیرا نبوت به وسیله او به غایت و کمال خود رسیده است ، و غایت و هدف در طرح و نقشه ، اول است و در تحقق و وجود، آخر. و این که فرمود: ((من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود)) نیز اشاره به همین مطلب دارد که او در عالم تقدیر پیامبر بود پیش از آنکه آفرینش آدم به پایان رسد، زیرا آفرینش آدم پدید نشده مگر برای آنکه خلاصه اولادش از او گرفته شود، و این خلاصه تدریجا صاف می شد تا آنکه به کمال صفا رسید و قابلیت پذیرش روح قدسی محمدی صلی الله علیه و آله را پیدا نمود. (۱۰۸۲)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل ، و از اولاد اسماعیل کنانه ، و از بنی کنانه قریش ، و از قریش بنی هاشم ، و از بنی هاشم مرا برگزید. (۱۰۸۳)

و شیخ صدوق رحمه الله به سندش از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند آفریدگان را دو قسم آفرید و مرا در قسم بهتر قرار داد، چنانکه فرموده : ((یاران دست راست و یاران دست چپ)) (۱۰۸۴) پس من از یاران دست راستم و من از یاران دست راست هم بهترم .

سپس آن دو قسم را سه بخش کرد و مرا در بهترین آنها قرار داد، چنانکه فرموده : ((و یاران یمن و برکت و یاران شومی و نحوست ، و پیشی گیرندگان پیشی گیرنده)) (۱۰۸۵) و من از پیشی گیرندگانم ، و من بهترین پیشی گیرندگانم .

سپس آن سه دسته را به صورت قبیله هایی ساخت و مرا در بهترین قبیله قرار داد چنانکه فرموده : ((و شما را ملتها و قبیله هایی ساختیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست))، (۱۰۸۶) و من پرهیزکارترین اولاد آدم و گرامی ترین آنان نزد خدا هستم و فخری نیست .

سپس قبیله ها را به خاندانهای تقسیم کرد و مراد در بهترین خاندانها قرار داده چنانکه فرموده: ((جز این نیست که خدا می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را پاک و پاکیزه سازد)) (۱۰۸۷)، و من و خاندانم از گناهانم پاکیزه ایم. (۱۰۸۸) و نیز فرمود: چون خداوند آدم را آفرید مرا در صلب او به زمین فرود آورد، و در صلب نوح در سفینه قرار داد، و مرا در صلب ابراهیم در آتش (نمرودیان) افکند، و پیوسته مرا از اصلاب کریمه به ارحام طاهره انتقال می داد تا از میان پدر و مادرم که هرگز بر آمیزش نامشروع جمع نشدند برآورد. (۱۰۸۹)

و در ((درالنظیم)) از عطا و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که درباره این آیه: ((و گردش تو را در میان سجده کنندگان می بیند)) (۱۰۹۰) گفته است: یعنی تو را در میان اصلاب موحدان از موحدی به موحد دیگر می گرداند تا در میان این امت بیرون آورد، و پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله در اصلاب پیامبران و صالحان می گردید تا مادرش آمنه او را به دنیا آورد. (۱۰۹۱)

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: من از نکاح به دنیا آمدم و از سفاح (زنا) بیرون نیامدم از زمان آدم تا آنگاه که پدر و مادرم مرا به دنیا آوردند، و از سفاح جاهلیت چیزی به من نرسیده است.

و شیخ صدوق به سندش از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از روزها جمعه را، و از ماهها ماه رمضان را، و از شبها شب قدر را و از تمام انبیاء مرا، و از من علی را برگزید و او را بر تمام اوصیا برتری داد، و از علی حسن و حسین را، و از حسین اوصیای از نسل او را برگزید، امامانی که تحریف افراتیان و پیرایه های باطل گرایان و تاعویل گمراهان را از قرآن برطرف می سازند. نهمین ایشان قائمشان است که ظاهر و باطن آنهاست. (۱۰۹۲)

و سعد اربلی در کتاب ((اربعین)) خود به سندش از سلمان فارسی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند کتابی نازل نکرد و خلقی نیافرید جز آنکه برای آن سید و سروری قرار داد، قرآن سرور کتابهای آسمانی است، جبرئیل - یا اسرافیل - (۱۰۹۳) سرور فرشتگان است، من سرور انبیا هستم، علی سرور اوصیاست، و برای هر کسی در میان اعمالش سروری است و دوستی من و دوستی علی بن ابی طالب سرور طاعتهاست پروردگار است که مردم بدان سبب به خداوند تقرب می جویند. (۱۰۹۴)

و در کتاب ((مناقب)) از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که: از حبیبم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من و علی نوری بودیم فرمانبر در پیشگاه خدا که خدا را تسبیح و تقدیس می نمود چهارده هزار سال پیش از

آنکه آدم را بیافریند، چون خداوند آدم را آفرید این نور را در صلب او قرار داد، و پیوسته یک چیز بود تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم ، جزئی من و جزئی علی گردید.

فصل ۱۳. برتری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرشتگان

همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از سایر پیامبران علیهم السلام است همچنین از همه فرشتگان مقرب نیز برتر است ، زیرا پیامبران مرسل از فرشتگان مقرب برترند. و بر این مطلب دلالت دارد روایتی که صدوق رحمه الله در کتاب ((اکمال الدین)) به سندش از حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام از امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود:

به خدا سوگند، خداوند آفریده ای برتر از من و گرامی تر از من نزد خود نیافریده است . علی علیه السلام فرمود: من گفتم :

ای رسول خدا، آیا تو برتری یا جبرئیل علیه السلام ؟ فرمود: ای علی ، خداوند پیامبران مرسلش را بر فرشتگان مقربش برتری داده ، و مرا بر همه پیامبران و رسولان برتری داده است ، و پس از من برتری از آن تو ای علی و امامان بعد از توست ، و همانا فرشتگان خادمان ما و خادمان دوستان ما هستند.

ای علی ، فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و فرشتگانی که در اطراف آنند به حمد پروردگارش تسبیح می گویند و برای کسانی که به پروردگار خود و ولایت ما ایمان آورده اند آمرزش می طلبند.

ای علی ، اگر ما نبودیم خداوند نه آدم را می آفرید نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را. و چگونه بر فرشتگان برتری نداشته باشیم در حالی که به توحید و شناخت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنان پیشی گرفته ایم . زیرا نخستین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، پس زبان ما را به توحید و تمجید خود گشود، سپس فرشتگان را آفرید، چون ارواح ما را به صورت نور واحدی دیدند شان ما را بزرگ شمردند، پس ما تسبیح خدا گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما مخلوق و آفریده ایم و خداوند از صفات ما منزّه است ، پس فرشتگان به خاطر تسبیح ما تسبیح کردند و خدا را از صفات ما تنزیه نمودند.

چون عظمت شان ما را بزرگ شمردند ما تهلیل گفتیم تا فرشتگان بدانند که معبودی جز خدا نیست و ما بنده ایم و خدا نیستیم که دوست نداشته باشیم (یا واجب باشیم) که با خدا یا بجای خدا پرستش شویم (پس آنان هم لا اله الا الله گفتند.) و چون بزرگی موقعیت ما را دیدند ما خدا را تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدا بزرگتر از آن است که به او دست یابند و محل و موقعیت او بس بزرگ است .

و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده بود دیدند گفتیم: لا حول و لا قوة الا بالله العظیم تا فرشتگان بدانند که هیچ نیرو و توانی نیست مگر به خدا، پس فرشتگان گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله .

و چون آنچه را که خداوند به ما بخشیده و برای ما واجب ساخته از لزوم فرمانبری ، مشاهده کردند گفتیم : الحمدلله . تا فرشتگان حقی را که خداوند از سپاس و ستایش بر نعمتهای خود بر ما دارد بدانند، پس فرشتگان گفتند: الحمدلله . پس به سبب ما به شناخت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خدا راه یافتند.

سپس خداوند آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و فرشتگان را فرمان داد تا به آدم سجده کنند به جهت بزرگداشت و گرامیداشت ما، و سجود آنان برای خدا به خاطر بندگی بود و به آدم برای گرامیداشت و فرمانبری به جهت آنکه ما در صلب او قرار داشتیم . پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همگی برای آدم سجده کردند! و چون مرا به آسمان بردند جبرئیل اذان و اقامه گفت و هر فقره ای را دو بار گفت ، سپس به من گفت : ای محمد، پیش بایست . گفتم : ای جبرئیل ، بر تو پیشی جویم ؟ گفت : آری ، زیرا خداوند پیامبرانش را بر همه فرشتگانش برتری داده و به تو برتری خاصی داده است . من پیش رفتم و با آنان نماز گزاردم - و افتخار نمی کنم - .

پس چون به حجابهای نور رسیدیم جبرئیل به من گفت : ای محمد، پیش برو، و خود از من بازماند. گفتم : ای جبرئیل ، در چنین جایی از من جدا می شوی؟! گفت : ای محمد، اینجا پایان حد من است که خداوند مرا در آن قرار داده ، تا همین مکان ، پس اگر از آن تجاوز کنم به جهت تجاوز از حدود پروردگارم بالهائیم خواهد سوخت .

پس مرا در نور به سختی راند تا به جایی که خدا خواست از ملکوت بالا رسیدم ، ندا رسید: ای محمد، گفتم : بله ای پروردگار من ، گوش به فرمانم ، تو بزرگ و برتری . ندا رسید: ای محمد، تو بنده منی و من پروردگار تو، تنها مرا بپرست و تنها بر من توکل کن ، زیرا تو نور من در میان بندگانم ، و فرستاده من به سوی آفریدگانم ، و حجت من در میان آفریدگانم هستی ، برای هر که تو را پیروی کند بهشتم را آفریدم ، و برای کسی که با تو اختلاف ورزد آتشم را آفریدم ، و برای اوصیای تو کرامت خود را واجب ساختم ، و برای شیعیانیشان ثوابم را لازم دانستم .

گفتم : پروردگارا، اوصیاء من کیستند؟ ندا رسید: ای محمد، اوصیای تو کسانی هستند که نامشان بر ساق عرشم نوشته است . من همان طور که در برابر پروردگارم بودم به ساق عرش نگاه کردم ، دوازده نور دیدم و در هر نوری سطر سبز رنگی بود که نام یکی از اوصیای من بر آن نوشته بود، اول آنان علی ، و آخرشان مهدی امتم بود.

گفتم: پروردگارا، آیا اینان اوصیای من بعد از من اند؟ ندا رسید: ای محمد، اینان اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من پس از تو بر آفریدگان من اند، و آنان اوصیا و خلفای تو و بهترین آفریدگان من پس از تو هستند؛ به عزت و جلالم سوگند هر آینه به سبب آنان دینم را آشکار کنم، و کلمه ام را برتری بخشم، و زمین را به آخرین دشمنانم پاک کنم، و او را بر مشارق و مغارب زمین حکومت بخشم، و بادها را مسخر او سازم، و گردنهای سخت و سرکش را در برابر او فرود آورم، و او را بر اسباب همه چیز مسلط گردانم، و با سپاهم یاری دهم، و به فرشتگانم تایید کنم تا دعوت مرا آشکار کند، و خلق مرا بر توحید من گرد آورد، سپس حکومت او را دوام بخشم، و آن ایام را تا روز قیامت در میان دوستانم دست به دست بگردانم (۱۰۹۵).

و نیز به سندش از حضرت رضا از پدران‌ش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من سرور همه آفریدگان خدا هستم، و من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و تمام فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسل الهی به‌ترم، و من صاحب شفاعت و حوض شریف هستم، و من و علی دو پدر این امتیم، هر که ما را شناخت خدا را شناخته، و هر که ما را انکار کرد خدا را انکار کرده است، و از علی دو سبط امت من و دو سرور جوانان اهل بهشت؛ حسن و حسین خواهند بود، و از اولاد حسین نه امام خواهد بود که اطاعت آنان اطاعت من و نافرمانی آنان نافرمانی من است، نه‌مین آنها قائم و مهدی آنهاست (۱۰۹۶).

و نیز به سندش از امام صادق از پدران‌ش از امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون شبانه مرا به آسمان بالا بردند خداوند به من وحی کرد: ای محمد، من زمین را یک سرکشی کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر ساختم و نامی از نام خودم برایت جدا کردم، من محمودم و تو محمد. سپس بار دوم سرکشی کردم و علی را برگزیدم و او را وصی و جانشین تو و شوهر دخترت و پدر فرزندان قرار دادم و نامی از نامهای خودم برای او جدا کردم، من علی اعلاّیم و او علی است. و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه داشتم، پس هر که آن را پذیرفت نزد من از مقربان است.

ای محمد، اگر بنده ای مرا چندان پرستش کند تا از پای در آید و چون مشک پوسیده شود، سپس با انکار ولایت آنان نزد من آید او را در بهشت جای ندهم و در زیر سایه عرشم در نیآورم.

ای محمد، دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری، ای پروردگار، فرمود: سر بردار. سر برداشتم که ناگاه انوار علی، فاطمه، حسن و حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و محمد بن حسن را دیدم که در وسط آنان ایستاده بود و چون ستاره ای درخشان می درخشید. گفتم: پروردگار، اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامانند، و این همان قائمی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می دارد، و به او از دشمنانم انتقام می گیرم، و او مایه راحت دوستان من است، و اوست که دل‌های شیعیان تو را از دست ظالمان و منکران و کافران شفا می بخشد، لات و عزی (۱۰۹۷) را تر و تازه از قبر بیرون می کشد و می سوزاند؛ و در آن روز آزمایش مردم سخت تر از آزمایش مردمی است که گرفتار گوساله و سامری شدند. (۱۰۹۸)

و نیز به سندش از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون خداوند آدم علیه السلام را با امر فرشتگان به سجده بر او و درآوردن او به بهشت، گرامی داشت آدم با خود گفت: آیا خداوند بشری برتر از من آفریده است؟! خداوند آنچه را در خاطر او گذشت دانست، پس او را صدا زد: ای آدم، سر بردار و به ساق عرش من بنگر. آدم سر برداشت و به ساق عرش نگریست، دید بر آن نوشته است: ((خدایی جز الله نیست، محمد فرستاده خداست، و علی بن ابی طالب امیر مؤمنان است، و همسر او سرور زنان جهان است، و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت اند.))

آدم گفت: پروردگار، اینان کیستند؟ فرمود: اینان از نسل تو هستند و آنان از تو و از همه آفریدگانم بهترند، و اگر آنان نبودند نه تو را می آفریدم و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمین را؛ پس مباد به دیده حسد به آنان بنگری که تو را از جوار خود بیرون می کنم. آدم به دیده حسد به آنان نگریست و آرزوی منزلت آنان نمود، پس شیطان بر او مسلط شد تا از آن درخت خورد... (۱۰۹۹)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام در حدیثی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

چون آن لغزش و خطا از آدم علیه السلام صادر شد به پیشگاه پروردگار عذر خواست و گفت: پروردگار، نظر رحمت خود با من از سرگیر و عذر مرا بپذیر و مرا به جایگاهم بازگردان و درجه ام را نزد خود بالا بر، که نقص و ذلت آن خطا و لغزش در اعضا و سایر بدنم آشکار شده است. خداوند فرمود: ای آدم، آیا به خاطر نمی آوری که تو را فرمان دادم که هنگام سختیها و مشکلات وارده مرا به محمد و آل او بخوانی تا آن مشکلات را از تو دور سازم؟ آدم گفت: چرا. خداوند فرمود: پس مرا به

آنان - به خصوص محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین - بخوان تا خواسته تو را اجابت کنم و تو را بیش از آنچه بخواهی بدهم .

آدم گفت : پروردگارا و الهها، آیا مقام و منزلت آنان نزد تو به جایی رسیده است که تو با توسل من به آنان توبه ام را می پذیری و از خطایم چشم می پوشی و حال آنکه من همانم که فرشتگان را به سجده او در آوردی و بهشت را برای او مباح کردی و کنیز خود ((حوا)) را همسر او ساختی و فرشتگان گرامیت را در خدمت او در آوردی؟! خداوند فرمود: ای آدم ، من تنها از این رو فرشتگان را برای بزرگداشت تو امر به سجده کردم که تو ظرف این نورها بودی ، و اگر پیش از این خطایت ، از من می خواستی که تو را از آن نگاه دارم و برای پرهیز از انگیزه های ابلیس هشیار کنم هر آینه چنین می کردم ولی آنچه در علم من گذشته مطابق علم من جریان می یابد، ولی هم اینک مرا به نام آنان بخوان تا تو را اجابت نمایم .

اینجا بود که آدم گفت : خداوندا، به جاه محمد و آل پاک محمد، به جاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکیزگان از این خاندان بر من منت نه و توبه ام را بپذیر و از لغزشم چشم بپوش و مرا از روی کرامات خود به جایگاهم بازگردان . خداوند فرمود: همانا توبه تو را پذیرفتم و با خشنودی به تو روی کردم و نعمتها و بخششهای خود را به سوی تو سرازیر نمودم ، و تو را به کراماتم به جایگاهت بازگرداندم ، و بهره ات را از رحمتهای خودم وافر ساختم . و این است گفتار خداوند که : ((پس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت کرد، پس خدا توبه او را پذیرفت ، که او توبه پذیر و مهربان است .)) (۱۱۰۰)

و در روایت دیگری است که : آدم گفت : پروردگارا، شان محمد و آل محمد و اصحاب برگزیده او چه عظمتی دارد؟ خداوند به او وحی کرد: ای آدم ، اگر جلال منزلت محمد و آل او و اصحاب برگزیده او را نزد من می دانستی چنان او را دوست می داشتی که برترین اعمال تو در نزد من باشد!

آدم گفت : پروردگارا، به من بشناسان تا بشناسم . خداوند فرمود: ای آدم ، اگر تمام آفریدگان از پیامبران و رسولان و فرشتگان مقرب و سایر بندگان صالحم از اول روزگار تا آخر آن و از فرش تا عرش با محمد سنجیده شوند او بر همه آنان رجحان می یابد، و اگر مردی از آل محمد پس از وی با برگزیدگان پیامبران و آل پیامبران سنجیده شود بر آنان رجحان می یابد. ای آدم ، اگر مردی از کفار یا همگی آنان ، مردی از آل محمد و یاران نیک او را دوست بدارد خداوند در جزای آن ، عاقبت او را ختم به خیر و توبه و ایمان می کند و او را به بهشت می برد.

بی گمان خداوند بر هر یک از دوستان محمد و آل محمد افاضاتی می کند که اگر بر همه آفریدگان خدا از آغاز روزگار تا آخر آن تقسیم شود و همه کافر باشند همه را کفایت می کند و آنان را به عاقبتی پسندیده و ایمان به خدا سوق می دهد تا بدان سبب مستحق بهشت شوند. و همانا مردی که آل محمد و یاران نیک او یا یکی از آنان را دشمن بدارد خداوند او را چنان عذابی کند که اگر بر همه آفریدگان خدا تقسیم شود همه را به هلاکت رساند. (۱۱۰۱)

و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت است که: یهودیان پیش از ظهور پیامبر ما صلی الله علیه و آله با ذکر پیامبر و صلوات بر او و آل او بر دشمنان پیروزی می جستند، و خداوند یهودیان زمان موسی و پس از او را دستور داده بود که هرگاه کار مشکل و امر ناگواری برایشان پیش آید خدا را به محمد و آل پاک او بخوانند، و آنان نیز از همین راه یاری می جستند و همین کار را می کردند یهودیان مدینه سالها پیش از ظهور محمد صلی الله علیه و آله چنین می کردند و بلاها و امور ناگوار و مصائب از ایشان دفع می شد؛ و برآورده شدن حاجات و مستجاب شدن دعاها - هرگاه به محمد و علی و آلشان درخواست می شد - در میان امتهای گذشته امری مشهور بوده است، حتی پیش از این هر کس بلای طولانی می شد بدین جهت بوده که توسل به محمد و آل پاک او را در دعا فراموش می کرده است... (۱۱۰۲)

و اخبار در این معنی بسیار است و ما به همین اندازه کفایت می کنیم، که برای هر کس که در آن بیندیشد همین قدر کفایت است، و الحمدلله.

فصل ۱۴. حکمت خاتمیت و یتیم بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

گفته اند: حکمت آنکه آن حضرت خاتم پیامبران و امت او آخرین امت است چند چیز است:

(۱) برای آنکه با نسخ شریعت او نسبت به تمام شرایع و استمرار یافتن حکم شریعت او تا پایان روزگار، فضل و شرافت حضرتش نمایان شود.

(۲) خداوند از سایر پیامبران عهد و پیمان گرفت که هر کدام از آنها او را درک کرد از او پیروی کند و هر که درک نکرد، از امت خود بر این پیروی پیمان بگیرد، تا این دلیلی باشد بر راستگویی او در ادعای نبوت و حجتی باشد بر هر که با او مخالفت می ورزد.

(۳) برای آنکه او و امتش بر مردم گواه باشند.

(۴) برای آنکه، به خاطر بزرگداشت آنان، کمتر از دیگران در زیرزمین (در قبر) بمانند.

۵) خداوند اخبار امت‌های گذشته و عواقب امور آنان را برای امت‌های بعدی بازگو نموده تا به ما رسیده است ، ولی پس از این امت ، امت دیگری قرار نداد تا بر احوال این امت اطلاع یابند بلکه امور نهانی آنان به خداوند موکول است ، و این به خاطر پرده پوشی بر آنهاست تا کسی بر عیوب آنان آگهی نیابد و این امت با افشای آنها رسوا نگردند، و همه اینها به جهت گرامیداشت پیامبرشان صلی الله علیه و آله می باشد... فواید و حکمت‌های دیگری نیز وجود دارد.

و حکمت در یتیم بودن حضرتش آن است که : طاعت غیر خدا بر او واجب نباشد و کسی غیر مولایش بر او ولایت نداشته باشد، و بنابراین هیچ مخلوقی بر گردن او حقی پیدا نکند، و آن حضرت گرفتار گناه مخالفت و قطع رحم و عقوق (نسبت به پدر و مادر) نشود.

فصل ۱۵. نسب پیامبر صلی الله علیه و آله

نسب آن حضرت چنین است : محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب که نامش شبیه الحمد است بن هاشم که نامش عمرو است بن عبد مناف که نامش مغیره است بن قصی که نامش زید است بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر که او را قریش گویند بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان .
روایت است که آن حضرت فرمود: ((هرگاه نسب من به عدنان رسید باز ایستید.)) (۱۱۰۳) و (روایات) اتصال نسب حضرتش به آدم ابوالبشر علیه السلام بسیار است و در کتابهای تاریخ و انساب موجود می باشد.

مادر پیامبر: آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره .

دایه پیامبر: حلیمه سعدیه دختر عبدالله بن حارث از بنی سعد بن بکر بن هوازن ، آن حضرت را شیر داد تا بزرگ شد. و پیش از آمدن حلیمه ، ثویبه کنیز ابولهب از شیر پسرش مسروح چند روزی آن حضرت را شیر داد.

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن شصت و سه سالگی در سال دهم هجرت وفات یافت . (۱۱۰۴) چهل سال در مکه اقامت داشت که در راس سال چهلم وحی بر او نازل شد، پس از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند، سپس در سن پنجاه و سه سالگی به مدینه هجرت نمود و ده سال نیز در مدینه اقامت نمود، و در ماه ربیع الاول در روز دوشنبه دو شب از آن ماه گذشته جان سپرد صلی الله علیه و آله . (۱۱۰۵)

باب نهم : معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نشانه های راستی او

و ما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله .

(رعد / ۳۸)

((و هیچ پیامبری را نرسد که معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا)).

فصل ۱. بیان کلی درباره اعجاز آن حضرت

یکی از عالمان گوید(۱۱۰۶): کسی که احوال پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کند و به اخباری که بیانگر اخلاق، حالات، آداب، عادات، سجایا و سیاست او نسبت به اصناف خلق و راهنمایی او به ضبط و نگهداری آنان و پیوند دادن گروههای مختلف خلق با یکدیگر و کشاندن آنان به طاعت خود است، گوش جان سپارد، و با توجه به پاسخهای شگفت انگیزی که از آن حضرت حکایت شده نسبت به مسائل مشکل و تدبیرات بدیع در مصالح خلق و اشارات زیبا در تفصیل ظاهر شرع که فقیهان و خردمندان در طول عمر خود از ادراک ابتدایی ترین دقایق آن ناتوانند، شک و تردیدی برای او نمی ماند که این همه نمی تواند اکتسابی باشد و از حد نیروی بشری بیرون است، بلکه اصلا چنین چیزی تصور ندارد مگر به استمداد از نیروی آسمانی و قوه الهی .

و نیز این همه خوارق عادات از یک دروغزن و پشت هم انداز ساخته نیست، بلکه شمایل و احوال او شاهد قطعی و گویایی بر صدق اوست، حتی گاهی که یک عرب محض بیابانی او را می دید می گفت: به خدا سوگند این چهره چهره یک دروغزن نیست، و به مجرد دیدن شمایل او به راستی او گواهی می داد، چه رسد به کسی که اخلاق او را دیده و در همه موارد و امور، پیوسته در کنار او حضور داشته است. و خداوند این همه کمالات را در حالی به او داد که مردی درس ناخوانده بود و سر و کاری با علم و مطالعه کتاب نداشت و هرگز در جستجوی علم سفری نکرده بود، و پیوسته در میان مشتی عرب بیابانگرد یتیم و ناتوان و مستضعف به سر می برد.

اینجاست که باید پرسید: اگر وحی صریح در این امور دخالت ندارد پس این همه اموری که برای او به حصول پیوسته از اخلاق و آداب نیکو و شناخت مصالح فقه مثلا غیر از سایر علوم، چه رسد به معرفت او به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و خواص دیگر نبوت، از کجا برای او حاصل آمده؟ و یک بشر از کجا می تواند به این همه امور دست یابد؟ و اگر معجزاتی جز این امور آشکار نداشت همین ها کافی بود، حال آنکه آنقدر از معجزات و نشانه های پیامبری از او به ظهور پیوسته که هیچ کاوشگری در آن ها شک نتواند داشت .

مؤلف: ما برخی از این معجزات را که آن عالم آورده (۱۱۰۷) و در اخبار مستفیض آمده یا در کتابهای معتبر نقل شده می آوریم و تنها به کلیات آنها بدون نقل جزئیات اشاره می کنیم، سپس پاره ای دیگر از روایات مستفیضه را که از طریق خاندان رسالت علیهم السلام رسیده می آوریم. و تاءید از جانب خداست .

فصل ۲. پاره ای از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله

وی گوید: خداوند بارها بر دست او امور خارق عادت را جاری ساخت ، از جمله :

هنگامی که قریش نشانه ای از او خواستند خداوند ماه را در مکه برای او شکافت (شق القمر)

با طعام اندکی افراد بسیاری را در منزل جابر و نیز در منزل ابی طلحه اطعام نمود.

در جنگ خندق یکبار هشتاد مرد را با چهار مد (چارک) جو و یک بزغاله غذا داد.

و بار دیگر بیش از هشتاد نفر را از چند قرص نان که در دست انس بود سیر کرد.

و بار دیگر همه لشکر را اندکی خرما که دختر بشر با دست خود آورد خوراند و همه خوردند و سیر شدند و مقداری هم باقی ماند.

از میان انگشتان مبارکش آب جوشید و همه لشکر که تشنه بودند نوشیدند و وضو ساختند.

آب وضوی خود را در چشمه تبوک که خشکیده بود ریخت و آب فراوانی از آن جوشید. و بار دیگر آب وضوی خود را در چاه

حدیبیه ریخت و آب فوران کرد، و لشکریان که هزارها تن بودند از چشمه تبوک نوشیدند تا سیراب شدند. و به معاذ فرمود:

اگر عمرت دراز شود اینجا را خواهی دید که سرسبز از باغها شود، و همان شد. و از چاه حدیبیه هزار و پانصد نفر نوشیدند با آنکه قبلا آب نداشت .

و یکی از یاران خود را دستور داد که چهارصد سواره را از مقدار خرمایی که رویهم به اندازه یک شتر نشسته انباشته بود توشه دهد، و او همه را توشه داد، و به همان اندازه باقی ماند.

و مستی خاک به چهره لشکر دشمن (در جنگ بدر) پاشید و چشمان همه کور شد و آیه ای در این باره نازل گردید: و ما

رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی (۱۱۰۸) ((این تو نبودی که افکندی بلکه خدا افکند.))

کهانت را که تا زمان آن حضرت آشکار و موجود بود با مبعث خود باطل ساخت و آن به کلی از بین رفت .

هنگامی که برای حضرتش منبری ساختند آن ستون چوبی که حضرت هنگام سخنرانی بدان تکیه می داد مانند شتر ناله ای

زد به طوری که همه یاران شنیدند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در آغوش گرفت تا ساکت شد.

یهودیان را (که ادعای دوستی خدا می کردند و طبعاً دوستدار خدا خواهان دیدار او به سبب مرگ خواهد بود) به آرزوی مرگ

فراخواند ولی به آنان خبر داد که آرزوی مرگ نخواهند کرد، و میان آنان و آن حضرت مانعی ایجاد شد که نتوانستند این

دعوت را پاسخ گویند. و این آیه و نشانه در سوره جمعه آمده که این سوره به جهت تعظیم همین آیه هر روز جمعه در شرق و غرب سرزمین اسلامی آشکارا بر مردم مسلمان خوانده می شود.

اخبار غیبی (۱۱۰۹)

به عمار خبر داد که گروه ستمگر او را می کشند (و عمار به دست سپاه شام در جنگ صفین به شهادت رسید).
و خبر داد که خداوند به دست امام حسن علیه السلام میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و سازش برقرار می کند.
درباره مردی که در راه خدا جنگیده بود خبر داد که وی دوزخی خواهد بود؛ و این خبر آن گاه روشن شد که آن مرد خودش را کشت .

و اینها چیزهایی نیست که بتوان از راههای ستاره شناسی و کهنات و کتاب و خط و غیب گوئی به دست آورد بلکه تنها به سبب احکام خدا و وحی به آن حضرت ، دانسته شده است .

(در شب هجرت) سراقه بن جعشم در پی آن حضرت شتافت و پاهای اسبش در زمین فرو رفت و دودی او را دنبال کرد تا آنکه از حضرت یاری خواست و حضرت برای او دعا کرد تا اسبش آزاد شد. و او را خبر داد که دستبند کسری را به دست خواهد کرد، و چنان شد.

در مدینه از مرگ نجاشی پادشاه حبشه در حبشه خبر داد، و در مدینه بر او نماز گزارد.

در شب قتل اسود عنسی کذاب از قتل وی خبر داد در حالی که او در یمن بود، و از قاتل او نیز خبر داد.

از پیش صد تن از قریش که منتظر او بودند بیرون شد و خاک بر سر آنان پاشید و آنها او را ندیدند.

شتر در پیش چشم یاران به حضرت شکایت آورد و در برابر حضرتش خاکساری نمود.

به گروهی از یارانش که گرد آمده بودند فرمود: یکی از شما دوزخی است و دندانش در آنجا مثل کوه احد باشد. همه آن

یاران در حال استقامت و مسلمانی مردند جز یک نفر که مرتد شد و در حال ارتداد به قتل رسید.

و نیز به گروه دیگری از یاران خود فرمود: آخرین کسی که از شما می میرد در آتش خواهد مرد. پس وی در آتش افتاد و در

آن سوخت و مرد.

دو درخت را فراخواند، هر دو آمدند و کنار یکدیگر قرار گرفتند، سپس دستور داد از هم جدا شدند.

نصارا را به مباحله فراخواند و آنان امتناع کردند، و خبر داد که اگر آنان به مباحله حاضر شوند هلاک خواهند شد، و آنان

درستی سخن او را دانستند و از آمدن خودداری کردند.

عامر بن طفیل بن مالک و اربد بن قیس که از شجاعان عرب بودند به عزم قتل آن حضرت نزد او آمدند ولی میان آنها و حضرتش مانعی ایجاد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان نفرین کرد؛ و عامر به مرض طاعون هلاک شد و اربد دچار صاعقه شد و سوخت و به هلاکت رسید.

خبر داد که ابی بن خلف جمعی کشته می شود، وی در جنگ احد زخمی سطحی برداشت و به همان زخم از دنیا رفت . به آن حضرت سم خوراندند؛ کسی که همراه حضرت از آن سم خورده بود مرد و آن حضرت چهل سال دیگر پس از او زنده ماند. و پاچه سم آلوده با آن حضرت سخن گفت .

در جنگ بدر از قتلگاه شجاعان قریش خبر داد و هر کدام را تک تک از قتلگاهش آگاه ساخت و هیچ کدام از آن جایگاه تجاوز نکردند.

آن حضرت هشدار داد که طایفه هایی از امتش در دریا مورد هجوم واقع می شوند، و چنان شد.

زمین برای او جمع شد و تمام مشارق و مغارب آن به او نمایانده شد و خبر داد که حکومت امتش به جاهایی می رسد که در هنگام جمع شدن زمین دیده بود (شرق و غرب زمین)، و چنان شد که خبر داده بود زیرا حکومت مسلمانان از اول مشرق که سرزمین ترکهاست تا آخر مغرب از دریای اندلس و سرزمینهای بربر امتداد یافت و در شمال و جنوب پیش رفتند؛ و درست مطابق خبر در آمد.

دخترش فاطمه علیهاالسلام را خبر داد که نخستین کس از اهل اوست که به او ملحق می شود، و چنان شد.

زنانش را خبر داد که درازدست ترین (بخشنده ترین) آنان پیش از همه آنان به آن حضرت ملحق خواهد شد، پس زینب بنت جحش اسدی که درازدست ترین آنان در صدقه دادن بود پیش از زنان دیگر به حضرتش ملحق شد.

پستان گوسفند غیر بارداری را که شیر نداشت دست کشید و پر از شیر شد. و همین موجب اسلام آوردن ابن مسعود شد. و همین کار را بار دیگر در خیمه ام معبد خزاعی کرد.

چشم یکی از یارانش بیرون پرید و به زمین افتاد، حضرت با دست خود آن را به جای خود بازگرداند و آن چشم از چشم دیگرش سالم تر و زیباتر شد.

در جنگ خیبر در چشم علی علیه السلام که درد سختی داشت آب دهان افکند، در جا خوب شد و او را با پرچم به جنگ فرستاد.

مردم صدای تسبیح غذا را در دست حضرتش می شنیدند.

چشم یکی از یاران ضربه دید، آن را دست کشید و در جا بهبود یافت .

توشه لشکر همراه آن حضرت کاهش یافت ، دستور داد باقی مانده را جمع کردند، چیز اندکی جمع شد، حضرت دعای برکت نمود، سپس دستور داد همه از آن برداشتند و ظرفی در لشکر نماند مگر آنکه پر شد.

حکم بن ابی العاص از روی مسخره راه رفتن حضرت را تقلید می کرد، حضرت فرمود: همین گونه باش ! و او پیوسته به حال رعشه بود تا مرد.

از زنی خواستگاری نمود و پدر برای آنکه دخترش را به او ندهد عذر آورد و گفت : او مبتلا به پیسی است . حضرت فرمود: پس چنین باشد! و او به مرض پیسی دچار شد. این زن مادر شیب شاعر است که به ابن البرصاء (فرزند زن پیس) معروف است .

معجزات و نشانه های دیگر نیز از آن حضرت صادر شده و ما به آنچه به خبر مستفیض روایت شده بسنده کردیم .

مؤلف : و آنچه به حد مستفیض از طریق اهل بیت علیهم السلام نقل شده به قرار زیر است : (۱۱۱۰)

خبر از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام و اینکه ضربت بر فرق مبارکش در ماه رمضان وارد می آید و محاسن مبارکش از خون سر رنگین می گردد.

خبر از شهادت دو نوه اش حسن و حسین علیهما السلام و اینکه امام حسن علیه السلام مسموم می شود و امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا یکه و تنها پس از شهادت یارانش به شهادت می رسد.

خبر از اینکه پاره ای از تن مبارکش در طوس مدفون می شود، که اشاره است به حضرت امام رضا علیه السلام .

خبر از اینکه امامان پس از او دوازده تن اند و نامبردن هر یک از آنان .

خبر از اینکه امیرمؤمنان علیه السلام پس از آن حضرت با ناکشین (پیمان شکنان بصره در جنگ جمل) و قاسطین (ستمگران شام در جنگ صفین) و مارقین (منحرفان و خوارج در جنگ نهروان) می جنگد.

خبر از اینکه یکی از زنانش بر امیرمؤمنان علیه السلام شورش می کند و ستمگر خواهد بود، و سگان حواب در نزد او صدا می کنند (ولی او عبرت نمی گیرد و به راه خود ادامه می دهد. او عائشه بود که جنگ جمل را راه انداخت) و نیز خبر از تمام فتنه هایی که پس از حضرتش رخ داد.

خبر از اینکه ابوذر رضی الله عنه تنها و غریب می میرد.

خبر از اینکه آخرین روزی عمار از دنیا پیمانه ای شیر خواهد بود، و خصوصیات دیگر.

اطاعت خورشید از آن حضرت که یکبار از غروب کردن باز ایستاد و بار دیگر پس از غروب کردن طلوع نمود.

اطاعت درخت از آن حضرت که نزد حضرتش آمد به گونه ای که از جای خود حرکت کرد و زمین را کاوید و ریشه های خود را روی زمین می کشید و غبار بر می انگیخت و در برابر حضرت ایستاد و سلام کرد، سپس به امر او به جای خود بازگشت ، چنانکه در ((نهج البلاغه)) در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام آمده است .(۱۱۱۱)

سلام کردن سنگها بر آن حضرت ، سایه افکندن ابر تنها بر سر او در میان همراهان آن گاه که بحیرا(ی راهب) او را در راه شام دید. و سایه افکندن دو فرشته بر او آنگاه که خدیجه و زنان همراه و میسره غلام وی او را دیدند. تسبیح گفتن سنگریزه در دست مبارک او.

تأثیر قدم شریفش در سنگ و تأثیر نگذاشتن آن در ریگزار.

ظهور برکات و معجزات در قبیله بنی سعد هنگامی که از حلیمه شیر می خورد.

رویدن موی سر کودکانی که به کچلی مبتلا بودند با کشیدن دست شریف بر سر آنان .

جوشیدن چاه آبی که اهلس از شوری آن به حضرتش شکایت بردند به آب زلال و حال آنکه خشکیده بود.

دادن شاخه ای از درخت خرما به مردی در شب تاریک که برای وی نور می داد.

دادن شاخه ای تازه از درخت خرما به مردی دیگر آن گاه که از شکستن شمشیرش گلایه کرد، و آن به صورت شمشیری در دست او در آمد.

افکندن آب دهان بر دست بریده ابن عفرأء، که در جا جوش خورد و به هم آمد.

آموختن دعایی به (طفیل بن عمرو) دوسی تا قوم خود را به اسلام دعوت کند، که مانند چراغ در پیشانی می درخشید، و چون ترسید که گمان آفت و بیماری به او برسد آن نور به سر تازیانه اش انتقال یافت .

نگهداری خداوند از او در برابر کسانی که او را با مسخره کردن می آزرده، و بازگرداندن نیرنگ آنان به خودشان .

حایل شدن جبرئیل میان او و ابوجهل به صورت حیوانی نر یا شیری که به اندازه شتر نر بود آن گاه که ابوجهل می خواست در هنگام سجده سنگ بزرگی را بر سر آن حضرت بیفکند.

آفریدن خداوند درختی را بر دهنه غاری که حضرتش (هنگام هجرت) در آن پنهان شد، و الهام کردن به دو کبوتر وحشی

که بر در غار لانه سازند و تخم بگذارند، و تسخیر کردن عنکبوت که بر در غار تاری بتند که گویی سالهاست تنیده شده ، تا مشرکانی که در جستجوی او بودند بازگرداند.

خبر دادن از خورده شدن صحیفه بی رحمانه و ظالمانه ای که مشرکان مبنی بر قتل آن حضرت نوشته و امضاء کرده بودند (توسط موریانه) جز نام خدای متعال که در آن بود، و خبر واقعیت داشت.

خبر دادن از نیت قبیله بنی النضیر در افکندن سنگ بزرگ بر سر او.

زدن صخره بزرگی با کلنگ که در هنگام کندن خندق در جنگ احزاب پیدا شد، تا آنکه ریز شد با آنکه حضرتش در نهایت ضعف بود و سه روز بیابی در گرسنگی به سر می برد. و گفته اند: در ظرفی آب دهان افکند و آن را بر روی آن سنگ پاشیدند و آن سنگ پاره پاره شد. و معجزات دیگری که جدا فراوان است.

فصل ۳. داستان بیرون آوردن علقه از سینه پیامبر صلی الله علیه و آله

روایت است که از آن حضرت پرسیدند: نخستین چیزی که از پیامبری دیدید چه بود؟ آن حضرت راست نشست و فرمود: در صحرائی بودم که ناگاه صدایی از بالای سرم شنیدم و مردی را بالای سر خود دیدم که به دیگری می گوید: این خودش است. پس با چهره هایی با من روبرو شدند که تا حال کسی را به آن شمایل ندیده بودم. حرکت کردند و آمدند تا آنکه هر کدام بازوی مرا گرفتند به طوری که احساس گرفتن آنها را نمی کردم، و مرا بدون زور و فشار خوابانند.

یکی از آنان گفت: سینه را بشکافت، در برابر چشمم سینه ام را بدون خونریزی درد شکافت. وی گفت: کینه و حسد را بیرون بکش، و او چیزی مانند علقه (خون منجمد) بیرون آورد و به دور افکند. او گفت: مهر و رحمت را به آن در آر، و او چیزی مانند نقره داخل کرد. سپس شست پای راستم را حرکت داد و گفت: به سلامت باش؛ و از همین رو به کودکان و زبردستان مهربان و بزرگسالان اهل مهر و رحمت گردیدم. (۱۱۱۲)

و در روایتی وارد است: با یکی از برادرانم از طایفه سعد بن بکر در پشت خانه هامان مشغول چرانیدن گوسفندان بودم که ناگاه دو مرد - یا سه مرد - با طشتی پر از برف نزد من آمدند و شکم مرا از گلو تا بالای شکم شکافتند - در روایت دیگری گوید: پس قلبم را در آوردند و آن را شکافتند - و خون منجمد سیاهی را از آن در آوردند (۱۱۱۳)، و یکی از آنها گفت: این بهره شیطان از توست. سپس قلب و شکم را با آن برف شستند تا خوب پاکیزه اش کردند، سپس یکی از آنان چیزی را گرفت که ناگاه به صورت انگشتی از نور در دست او در آمد که بیننده در آن یا در کمتر از آن حیران می ماند، پس با آن بر دلم مهر کرد و دلم از ایمان و حکمت پر شد و آن را به جای خود بازگرداند. و آن دیگری دستش را بر شکاف سینه ام نهاد و سینه ام به هم آمد، و من هنوز سردی آن را در رگهای خود می یابم. (۱۱۱۴)

و در روایتی آمده: جبرئیل گفت: چه دل سخت و استواری است! در آن، دو چشم بینا و دو گوش شنوا است. سپس به یکی از آن دو گفت: او را با هزار نفر از امتش بسنج. او مرا سنجید و بر آنان ترجیح یافتیم، گفت: رهایش ساز که اگر او را با همه امتش بسنجی بر همه رجحان یابد. سپس مرا در آغوش گرفتند و به سینه خود چسباندند و سر و پیشانی مرا بوسیدند و گفتند: ای حبیب خدا، هرگز به وحشت نیفتی؛ اگر بدانی که چه اراده ای درباره تو شده دیدگانت روشن می شود؛ تو چقدر نزد خداوند گرامی هستی! خدا و فرشتگانش با تو هستند.

این کار در کودکی آن حضرت در سن چهار سالگی بوده، سپس نظیر همین کار در حال نبوت با او شده چنانکه از ابوذر روایتی رسیده که مضمون آن چنین است:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که در مکه بودم سقف خانه ام شکافت و جبرئیل فرود آمد، پس سینه ام را شکافت و آن را با آب زمزم شستشو داد، سپس طشتی از طلا پر از حکمت و ایمان آورد و آن را در سینه ام ریخت و در آن را گذاشت و آن را به هم آورد، سپس دستم را گرفت و با هم به آسمان رفتیم.

و از انس روایت است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را شبانه از مسجد کعبه به آسمان بردند. او در حالی که در مسجدالحرام خوابیده بود پیش از آنکه به او وحی شود سه تن نزد او آمدند، اولی گفت: او خودش است. وسطی گفت: او بهترینشان است. آخری گفت: بهترینشان را بگیرید. آن شب چنین شد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را ندید، تا آنکه شبی دیگر آمدند در حالی که دلش می دید زیرا چشمش خواب بود و دلش بیدار - و همه انبیا چنین اند که چشمشان می خوابد و دلشان بیدار است - و با او سخن نگفتند تا آنکه او را برداشتند و بر لب چاه زمزم نهادند، جبرئیل خودش او را گرفت و از گلو تا سینه اش را شکافت تا آنکه سینه و شکم او را با آب زمزم با دست خود شست و شکمش را به خوبی پاکیزه ساخت، سپس طشتی از طلا پر از ایمان و حکمت آورد و سینه و رگهای حلق او را از آن پر ساخت، سپس سینه را به هم آورد و او را به آسمان بالا برد... (۱۱۱۵) تا آخر حدیث معراج (۱۱۱۶) که به خواست خدا در بابی جداگانه خواهیم آورد.

فصل ۴. اعجاز قرآن

گفته اند: کسی که در خرق عادت بر دست پیامبر صلی الله علیه و آله تردید کند و پندارد که این معجزات به طور تواتر نقل نشده بلکه تنها معجزه ای که به تواتر نقل شده قرآن است و بس، به کسی ماند که در شجاعت امیرمؤمنان علی علیه السلام و سخاوت حاتم تردید کند، و معلوم است که این وقایع هر یک جداگانه متواتر نیست ولی از مجموع آنها علم قطعی ضروری حاصل می گردد. ولی به هر حال چنین کسی در تواتر قرآن که معجزه بزرگ و باقی در میان خلق است نمی تواند

تردید کند - و هیچ پیامبری جز پیامبر ما صلی الله علیه و آله معجزه باقیه نداشته است - زیرا قرآن اهل بلاغت و فصاحت عرب را به مبارزه فراخوانده است و با توجه به اینکه جزایر عرب در آن روزگار سرشار از این گونه افراد بوده و فصاحت حرفه آنان بوده و بدان افتخار می ورزیدند با این حال قرآن کریم در میان آنان فریاد برمی آورد که اگر شک دارند بیایند مانند همه آن یا مانند ده سوره از آن یا یک سوره از آن بیاورند، و به آنان گفته است :

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاءتونه بمثلہ و لو کان بعضهم لبعض ظہیرا. (۱۱۱۷)
((ای پیامبر، به آنان) بگو: اگر همه آدمیان و پریان گرد آیند تا مانند این قرآن بیاورند مانند آن نتوانند آورد گرچه پشتیبان یکدیگر باشند.))

و این را برای بیان عجز آنان گفت و آنان نیز از آوردن عاجز ماندند و از انجام چنین کاری بازداشته شدند، تا آنجا که کار را به جنگ کشاندند و خود را در معرض کشتار، زنان و کودکانشان را در معرض اسیری در آوردند ولی باز هم نتوانستند با قرآن معارضه کنند و در روانی و زیبایی آن نقصی وارد سازند. (۱۱۱۸)

و پوشیده نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته آنان را شدیداً سرکوفت می زد و سخت توبیخ می نمود و آنان را بیخرد و نادان می خواند و پرچمهایشان را فرو می آورد و نظامشان را پراکنده می ساخت و خدایان و پدرانشان را نکوهش می کرد و سرزمین و شهرها و دیارشان را می گشود و آنان با این همه از معارضه و برابری با او عقب می نشستند، و خود را با تکذیب و افترا بستن به او می فریفتند و می گفتند: ((این جز سحری بازمانده از پیشینیان نیست)) (۱۱۱۹)، و: ((این سحری است که پیوسته بوده)) (۱۱۲۰)، و: ((این دروغی است که خود بافته)) (۱۱۲۱)، و: ((این افسانه های پیشینیان است)) (۱۱۲۲) و گاه برای محکوم کردن آن تن به پستی داده می گفتند: ((دلہای ما در پوششهایی است از آنچه ما را بدان می خوانی و در گوشه‌هایمان سنگینی است و میان ما و تو پرده ای است)) (۱۱۲۳)، و: ((به این قرآن گوش فرا ندرید.)) (۱۱۲۴)

و گاه ادعا می کردند و در عمل ناتوان می ماندند، می گفتند: ((اگر بخواهیم ما هم مانند این را می گوئیم)) (۱۱۲۵). خداوند در پاسخ آنان فرمود: ((هرگز نتوانید چنین کرد)) (۱۱۲۶) و هرگز هم نکردند و نتوانستند مانند قرآن بیاورند بلکه بدان پشت کردند و برخی هم گردن نهادند، گروهی راهیافته و گروهی شیفته بلاغت آن شدند. و از همین رو وقتی ولید بن مغیره این آیه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید: ان الله یامر بالعدل و الاحسان (۱۱۲۷) ((خداوند به دادگری و نیکوکاری فرمان می دهد)) گفت : این سخن بسی شیرین است و از زیبایی خاصی برخوردار است ، بسان درختی است که ریشه هایش سیراب و شاخسارش پر میوه است ، و این سخن بشر نیست . (۱۱۲۸)

اصمعی حکایت کرده که روزی سخن دخترکی را شنید و گفت: «وہ، چه شیوا سخنی! او گفت: سخن من چگونه شیوا است با وجود این آیه که گوید: ((به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده، و اگر بر او بیم داری به دریایش فکن، و مترس و اندوه مدار، ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران می سازیم))؟ (۱۱۲۹) زیرا که در این یک آیه میان دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت جمع نموده است!

گفته اند: اگر کسی در این آیات: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب (۱۱۳۰)، و لوتیری اذ فزعوا (۱۱۳۱)، اذفع بالتی هی احسن (۱۱۳۲)، و قیل یا ارض ابلعی ماءک (۱۱۳۳)، فکلا اخذنا بذنبه (۱۱۳۴) و آیات دیگری از این قبیل بلکه در بیشتر قرآن تامل کند محققا به ایجاز الفاظ و کثرت معانی و زیبایی عبارت پی خواهد برد و خواهد دانست که زیر هر لفظی از آن جمله های بسیار و فصلهای فراوان و دانشهای سرشاری نهفته است که دیوانها از پاره ای مطالب که از آنها استفاده شده پر است و از مطالب استنباط شده از آنها مقالات فراوانی به جای مانده است.

فصل ۵. وجوه اعجاز قرآن

دانشمندان امور فراوانی را از وجوه اعجاز قرآن شمرده اند. ماوردی از آن جمله این امور را یاد کرده است: شیوایی و بیان سحرانگیز آن که از آن جمله است بلاغت الفاظ و تمامیت معنا و حسن نظم و ایجاز و نظم اسلوب و اعتدال آن که در تحت هیچ نظم و نثر و رجز و شعر و خطبه و سجعی نمی گنجد، با آنکه معانی زیادی را در کمترین الفاظ گنجانیده، و حاوی علمی است که هیچ بشری بر آنها احاطه نمی یابد و همگی آنها در یک تن جمع نمی آید. دیگر آنکه: حاوی حجتها و براهین بسیاری بر توحید و معاد و اثبات نبوت و رسالت و بیان احکام شریعت است. و دیگر آنکه: شامل اخبار امتهای گذشته و پیشینیان است، و نیز شامل پاسخ سؤ الهای خصمانه اهل کتاب است از امور پنهان گذشته که جز خواص دانشمندان و بزرگان از علماشان کسی از آنها اطلاع نداشت مانند داستان اصحاب کهف و مسائل موسی و خضیر، و قصه ذوالقرنین.

و دیگر خبرهای غیبی آن است چنانکه به یهود گفت: ((اگر سرای آخرت ویژه شماست و دیگران را از آن بهره ای نیست پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگوئید (۱۱۳۵)))، سپس گفت: ((و هرگز آرزوی آن نخواهند کرد به خاطر کارهایی که کرده اند)) (۱۱۳۶)، و این خبر راست آمد و هیچ کدام آرزوی مرگ نکردند.

و دیگر خبر دادن از ضمیر دلهاست که جز خداوند دانای غیب کسی از آنها باخبر نیست ، چنانکه فرمود: ((آن گاه که دو طایفه از شما آهنگ سستی و بد دلی نمودند.)) (۱۱۳۷) و نیز فرمود: ((و شما دوست می داشتید که کاروان بی سلاح (کاروان تجاری قریش) از آن شما باشد.)) (۱۱۳۸)

دیگر از وجوه اعجاز آن ایجاد انگیزه هایی است در انسان که در شبانگهان آدمی را به تلاوت آن وامی دارد، و دیگر نرمی و آسانی ادا و رونق چشمگیر و روانی نظم و دلنشین بودن آن است و خواننده آن خسته نمی شود و شنونده آن ملول نمی گردد، و این ویژگیها در غیر قرآن به چشم نمی خورد. سبک قرآن این است که در یک سوره مطالب متنوع وجود دارد مثلا از وعده به وعید و از ترغیب به ترهیب و از گذشته به آینده و از خطاب به غیبت و از داستان به مثل و از استدلال به جدل انتقال می یابد و به همین خاطر خواننده خسته نمی شود و از آن نمی رمد.

اما این امور در کتابهای دیگر آسمانی از یکدیگر جداست ، مثلا تورات پنج سفر (کتاب) دارد. سفر پیدایش ، سفر خروج بنی اسرائیل از مصر، سفر توبه کنندگان ، سفر احیای موسی بنی اسرائیل را و آنچه بر سر آنان آمده ، و سفر تکرار نوامیس (شراعیق و قوانین الهی). ملاحظه می شود که هر موضوعی برای خود بابی جداگانه دارد، و بهترین موضوعات آن ده فرمان است ، همان ده سفارشی که خداوند به موسی خطاب کرد و بدانها استخلاف می کنند (مراسم ادای سوگند) و بهترین مطالب انجیل رساله های چهارگانه ای است که به چهار شاگرد عیسی علیه السلام منسوب است و تنها همانها را در نمازها و عیدها می خوانند.

و بهترین مطالب زبور چیزهایی است که اهل تورات و انجیل به اتفاق برگزیده اند و آن مشتی دعا و تحمید و تسبیح است . و این زبور به داود علیه السلام منسوب است که نسبت درستی هم نیست .

ولی قرآن هر سوره اش مشتمل بر مطالب متنوع و علوم بسیاری است ، از این رو راءسا معجزه است ، چرا که مشتمل بر معانی باطنی و ظاهری است .

دیگر از وجوه اعجاز قرآن آن است که بر تمام زبانها آسان است به طوری که عجم زبان بسته و کودکی که هنوز به سختی سخن می گوید بر حفظ آن قادر است ، به خلاف کتابهای دیگر که به راحتی حفظ نمی شوند. خداوند فرموده است : ((و همانا ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم .)) (۱۱۳۹)

دیگر آن که : قرآن از کم و زیاد شدن مامون ، و از تغییر و تبدیل محفوظ مانده است ، خداوند فرموده : ((همانا ما قرآن را فروفرستادیم و خود نگهدار آنیم .)) (۱۱۴۰)

فصل ۶. برترین وجه اعجاز قرآن

برترین و قوی ترین وجه اعجاز قرآن در نزد اهل بینش آن است که مشتمل بر علوم و اسرار و معارف و انوار، و حاوی سخنان جامع و حکمتهای درخشان است که خردها از درک آنها ناتوان است، بلکه هر چه انسان در بوستان فنون آن می گردد و در دریاهاى آن شناور می شود راههای دستیابی به امور سربسته آن بازتر و دریافتهایی برای او روشن می شود که مشکلات آن را می گشاید و دانستنیهایی برایش کشف می گردد که بدان سبب به وجوه درستی آن پی می برد، و انواری برایش می درخشد که امور سرکش آن برای او رام می گردد، پس با عقل غواص خود جواهر گرانبهایی دریاهایش را بیرون می کشد، و با آتش زنه فکر خود آن را روشن نموده، و از پرتو آن اقتباس می نماید.

و مشاهده می شود که عالمان عارف به قرآن لحظه به لحظه بر علم و معرفتشان افزوده می شود ولی باز هم به نهایت آرزوی خود نمی رسند، آری ((این روزی ماست که تمامی ندارد)) (۱۱۴۱). دانش گذشتگان دفترها را پر کرده و هنوز این مثل صادق است که: کم ترک الاول للاخر ((چه بسیار مطالبی که گذشتگان بدان نرسیدند و حل آن را به آیندگان واگذارده اند)). و از همین رو خداوند فرموده است: ((و آنان که از علم و دانش برخوردارند آن را که از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق می بینند.)) (۱۱۴۲) بنابراین، قرآن از معجزاتی است که با ژرف اندیشی در آن، روز به روز و پی در پی تکرار می شود.

احادیث نبوی و کلمات جامع پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از همین قبیل است، زیرا وقتی عالم هوشمند که از خردی ناب و هوشی سرشار و روشن برخوردار است در آن بیندیشد و با قریحه صاف خود در آن دقیق شود و انواع علوم باریک آن را بنگرد و حکمتهای اهل حقیقت را در خاطر آورد، بسیاری از اسرار پوشیده آن برایش آشکار می شود، و از گنجهای نهانش تحفه هایی باطنی و ظاهری برای او مکشوف می گردد، و هرگاه اندیشه اش را در تحریر دقایق آن به کار برد، و از صفای ضمیرش بر تحقیق حقایق آن کمک بگیرد انواری از دانستههای آن برایش می درخشد و لطایفی از معارف آن برای او آشکار می گردد. خداوند فرموده است: ((او (پیامبر) از خود چیزی نمی گوید، گفته های او نیست مگر وحیی که (به او) وحی می گردد، آن سخت نیرو (جبرئیل) به او آموزش داده است.)) (۱۱۴۳)

از این رو عالمان شرایع و احکام پیوسته از قرآن و حدیث در فهم و افهامند، و ارباب دل و خرد دائما از این علوم در ترقی به درجات بلند و دریافت نزولات تحفه ها و کرامات اند، چرا که به خوبی از آثار سید سادات پیروی کرده اند، و این از بزرگترین معجزاتی است که با تجدد اوقات تکرار می گردد.

گویند: از معجزات متکرر و پیوسته پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عمل به احکام شریعت مطهره اسلام است مانند عبادات مقرر و فروع معاملات که در میان مردم معمول است ، و نیز امتثال اوامر و نواهی و اظهار شعائر معتبره ، به ویژه کثرت درود و صلوات بر آن حضرت و آتش در نمازها و غیر نماز. زیرا نمازگزار می گوید: السلام علیک ایها النبی و رحمۀ الله و برکات ، و بر او درود می فرستد، و دنیا از درود فرستنده بر او خالی نیست که در شب و روز، پنهان و آشکار، در خشکی و دریا، در شرق و غرب و در آسمان و زمین بر او درود فرستاده می شود.

خداوند فرموده : ان الله و ملائکته یصلون علی النبی (۱۱۴۴) ((خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند))، و تو در فصول گذشته از کثرت فرشتگان و بزرگی عالمشان و سستی نوزیدن آنان از عباداتی که بدان ماءمورند آگاه شدی . و اگر خردمندی در این همه درودی که پیوسته از سوی فرشتگان بر او و آل او در همه اوقات نثار می شود بیندیشد برایش آشکار می شود که این یکی از معجزات آن حضرت است ، و بسا که این معجزه ویژه جناب شریف و مقام بلند او باشد، و معلوم نیست که خداوند امتی غیر امت پیامبر ما صلی الله علیه و آله را دستور داده باشد که بر پیامبر خود و آل او درود فرستند. گویند: هر کرامتی که بر دست یکی از افراد امت محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود از معجزات آن حضرت به حساب می آید، زیرا این کرامت به برکت پیروی از آن حضرت به وجود آمده است ، زیرا مقرب ترین مردم به خداوند کسی است که بیش از همه پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، بنابراین کرامات اولیاء تتمه معجزات انبیاست .

مؤلف : و از معجزات آشکار و مکرر و دلایل روشن و پیوسته او اوصیای معصوم و خاندان پاک او و ظهور اولاد او یکی پس از دیگری در هر زمانی تا روز قیامت است ، زیرا هر یک از آن بزرگواران علیهم السلام حجتی قائم بر راستی ، و آیتی روشن بر حقانیت اویند چنانکه از تتبع احوال و ملاحظه آثار و اطلاع بر فضائل و مناقب و معجزات صادره از آنان و کراماتی که بر دست آنان ظاهر شده و همه به سبب پیروی از آن حضرت بوده ، آشکار می گردد؛ و بدین دلیل که حاجات بندگان به واسطه آنان برآورده می شود و انواع بلاء از بلاد مختلف به برکت ایشان برطرف می گردد، و به دعای آنان رحمت فرود می آید، و به وجود آنان نعمت الهی بازگردانده می شود، برکات خیرات دیگری که مربوط به آنان است .

پس همان گونه که قرآن معجزه پیامبر ما صلی الله علیه و آله است و تا روز قیامت باقی است و راستی و حقانیت آن حضرت پی در پی و روز به روز برای خردمندانی که در آن بیندیشند از آن ظاهر می شود، همچنین هر یک از خاندان معصوم او علیهم السلام معجزه ای برای حضرتش به شمار می آیند که نوع آن تا روز قیامت باقی است، و برای شیعیان خردمند که آنان را به ولایت و حجیت بشناسند دلیل بر حقانیت آن حضرت می باشند. و از همین رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((من دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم را. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند)). (۱۱۴۵)

و ما به خواست خدا برای هر یک از این دو چیز گرانبها (ثقلین) بابتی جداگانه خواهیم گشود.

باب دهم: معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا.

(اسراء / ۱)

((پاک است خدایی که در شبانگاهی بنده خود را از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که اطرافش را برکت داده ایم سیر داد تا

به او از نشانه های خود بنماییم)). (۱۱۴۶)

فصل ۱. معراج و مشاهدات در راه بیت المقدس

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب ((امالی)) به سندش از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده که گفت:

جبرئیل مرکبی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد کوچکتر از استر و بزرگتر از درازگوش که پاهای آن از دستهایش

بلندتر بود و طول گامش به اندازه دید چشم بود، چون پیامبر صلی الله علیه و آله خواست سوار شود حیوان چموشی کرد،

جبرئیل گفت: این محمد است! پس چنان تواضع کرد که به زمین چسبید... پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شد، هرگاه

فرود می آمد دستهایش بلند و پاهایش کوتاه می شد و چون بالا می رفت پاهایش بلند و دستهایش کوتاه می شد، در

تاریکی شب بر کاروانی از شتران که بار حمل می کردند گذشت و شتران از صدای بال زدن براق رم کردند، و مردی که در

آخر قطار شتران بود غلامی را که در جلو حرکت می کرد صدا زد: فلانی! شتران رم کردند و فلان شتر بارش را انداخت و

دستش شکست. و این کاروان مال ابوسفیان بود.

سپس رفت تا به سرزمین بلقا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای جبرئیل، من تشنه ام جبرئیل کاسه آبی به او داد و نوشید. سپس رفت تا بر قومی گذشت که آنان را به قلابهایی آتشین آویخته بودند. گفت: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ جبرئیل گفت: اینان کسانی اند که خداوند آنان را با حلال بی نیاز ساخته با این حال در پی حرام می روند.

سپس بر قومی گذشت که پوستهای بدنشان را به سوزنهایی آتشین می دوختند، گفتند: ای جبرئیل، اینان که هستند؟ گفت: اینان کسانی هستند که بکارت زنان را از راه نامشروع برمی دارند.

سپس رفت و بر مردی گذشت که پشته ای از هیزم را بر می داشت، و هرگاه نمی توانست آن را بردارد بر آن می افزود. گفت: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این مرد بدهکار است، می خواهد بپردازد، و هرگاه نمی تواند قرضی دیگر بر آن می افزاید.

سپس رفت تا چون بر بالای کوه شرقی از بیت المقدس رسید بادی گرم دید و صدایی شنید. گفت: این بادی که می بینم و این صدایی که می شنوم چیست؟ گفت: این دوزخ است. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پناه می برم به خدا از دوزخ. سپس بادی خوشبو از جانب راستش دید و صدایی شنید، از آنها پرسید، جبرئیل گفت: این بهشت است. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: از خداوند بهشت را خواستارم.

سپس رفت تا رسید به دروازه بیت المقدس که هرقل در آن حکومت داشت، دروازه های شهر را شبها می بستند و کلید را می آوردند و در زیر سر او می نهادند. در آن شب نتوانستند دروازه را ببندند، به هرقل خبر دادند، گفت: پاسداران را دو برابر کنید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و وارد بیت المقدس شد، جبرئیل نیز به نزد صخره رفت، آن را برداشت و از زیر آن سه ظرف بزرگ شیر و عسل و شراب بیرون کشید و ظرف شراب را به آن حضرت داد، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای جبرئیل، من سیرابم (و از این ظرف نمی خورم)، جبرئیل گفت: آگاه باش، اگر تو از آن می نوشیدی امتت گمراه می شدند و از دور تو پراکنده می گشتند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بیت المقدس بر هفتاد پیامبر امامت نماز کرد.

با جبرئیل فرشته ای فرود آمد که هرگز روی زمین قدم نگذاشته بود و کلیدهای گنجینه های زمین با او بود، گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می گوید: اینها کلیدهای گنجینه های زمین است، اگر خواهی پیامبری بنده باش و اگر خواهی پیامبری پادشاه. جبرئیل به او اشاره کرد که ای محمد، تواضع کن. حضرت گفت: من پیامبری بنده خواهم بود.

سپس به آسمان بالا رفت ، چون به در آسمان رسید جبرئیل در را گشود، آسمانیان گفتند: این کیست ؟ گفت : محمد است . گفتند: خوب کسی آمد! پس به آسمان وارد شد و بر هیچ گروهی از فرشتگان نگذشت جز آنکه بر او سلام کردند و برای او دعا نمودند و فرشتگان مقرب او را مشایعت کردند.

پس بر پیرمردی گذشت که زیر درختی نشسته و کودکانی پیرامون او را گرفته بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : ای جبرئیل ، این پیرمرد کیست ؟ گفت : پدرت ابراهیم است . گفت : این کودکان پیرامون او کیانند؟ گفت : کودکان مردم مؤمن هستند که گرد او می نشینند و او به آنان غذا می دهد.

سپس رفت و بر مرد پیری گذشت که روی تختی نشسته بود، چون به جانب راست می نگرست شاد و خندان می گشت و چون به جانب چپ می نگرست اندوهگین و گریان می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای جبرئیل ، این کیست ؟ گفت : پدرت آدم است ، چون پاره ای از اولادش را می بیند که به بهشت می روند شاد و خندان می شود، و چون پاره ای دیگر را می بیند که به دوزخ می روند اندوهگین و گریان می شود.

سپس رفت و بر فرشته ای گذشت که روی تختی نشسته بود، بر او سلام کرد ولی آن خوشرویی و بشاشتی که در سایر فرشتگان دید در او ندید، گفت : ای جبرئیل ، من به هیچ یک از فرشتگان گذر نکردم جز اینکه از او آنچه دوست داشتم دیدم مگر این فرشته ، این فرشته کیست ؟ گفت : این مالک ، خازن دوزخ است ، او خوشروترین و بشاش ترین فرشتگان بود، چون خازن دوزخ شد در آن سرکشی کرد و آنچه را خدا برای دوزخیان آماده کرده در آنجا مشاهده نمود و از آن به بعد دیگر نخندید.

سپس رفت تا چون به نهایت درجه صعود رسید پنجاه نماز بر او واجب گشت . حضرت پیش رفت تا بر موسی علیه السلام گذر کرد، موسی گفت : ای محمد، چند نماز بر امت واجب شده ؟ فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت : از پروردگارت بخواه که بر امت تخفیف دهد. پیامبر چنان کرد، سپس بر موسی علیه السلام گذشت ، موسی گفت : چند نماز بر امت واجب شد؟ فرمود: فلان مقدار موسی گفت : امت تو ضعیف ترین امتهاست ، از پروردگارت بخواه که بر امت تخفیف دهد، زیرا من در میان بنی اسرائیل بودم و آنان کمتر از این را طاقت داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته از پروردگارش تخفیف گرفت تا آن را پنج نماز قرار داد، سپس بر موسی علیه السلام گذشت ، موسی گفت : چند نماز بر امت واجب شد؟ فرمود: پنج نماز، موسی گفت : از او بخواه که باز هم بر امت تخفیف دهد، فرمود: من از پروردگارم شرم می کنم و دیگر چنین درخواستی نکرد.

سپس رفت و بر ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام گذشت ، ابراهیم او را صدا زد و گفت : ای محمد، امتت را از من سلام برسان و آنان را خبر ده که آب بهشت شیرین و خاکش پاکیزه است ، زمین بهشت صاف و هموار و بی گیاه است نهالهای آن سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العزیز است ، پس امتت را دستور ده که از چنین نهالهایی بسیار بکارند.

سپس رفت تا به کاروانی رسید که شتری خاکستری رنگ پیشاپیش آن می رفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله که فرود آمد اهل مکه را از سیر این کاروان خبر داد و در آن وقت قومی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، اهل مکه را از وجود این کاروان خبر داد و گفت : نشانه اش این است که به همین زودی هنگام طلوع خورشید کاروانی از راه می رسد که شتری خاکستری رنگ پیشاپیش آن حرکت می کند؛ آنان منتظر بودند که کاروان از راه رسید.

و به آنان خبر داد که بر ابوسفیان گذر کرد و شتر او در پاسی از شب رم کرد و او غلامش را که در اول کاروان حرکت می کرد صدا زد: فلانی ! شتر رم کرد و فلان شتر بارش را افکند و دستش شکست . آنان از این خبر جستجو کردند و خبر را مطابق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله یافتند.(۱۱۴۷)

و به سند حسن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شبی که بنا بود پیامبر صلی الله علیه و آله را به بیت المقدس برند جبرئیل او را بر براق سوار کرد تا بیت المقدس رسیدند، محراب های تمام پیامبران را به او نشان داد، حضرت در آن ها نماز کرد و سپس آن حضرت را بازگرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام بازگشت به کاروانی از قریش عبور کرد که ظرف آبی داشتند بر روی شتری و آن شتر گم شد و در جستجوی آن بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله از آب نوش کرد و باقی آن را زمین ریخت .

چون صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: خداوند مرا شبانه به بیت المقدس برد و آثار پیامبران و منازل آنان را به من نمایاند، و به کاروانی در فلان جا گذر کردم و شتری گم کرده بودند و من از آبشان خوردم و باقی را زمین ریختم . ابوجهل گفت : اینک فرصت دست داده که بتوانید او را محکوم کنید، از او پرسید آن مسجد چند ستون و قندیل داشت . گفتند: ای محمد، در اینجا کسانی هستند که داخل بیت المقدس شده اند، پس برای ما توصیف کن که چند ستون و قندیل و محراب در آنجا هست . جبرئیل علیه السلام عکس بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرتش آویخت و او از هرچه می پرسیدند به آنان خبر می داد.

چون همه را خبر داد گفتند: صبر می کنیم تا کاروان برسد و از آنان درباره این خبر پرسش کنیم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دلیلش این است که کاروان هنگام طلوع خورشید از راه می رسد و پیشاپیش آن شتری خاکستری رنگ قرار دارد. چون صبح شد به گردنه کوه می نگریدند و می گفتند: اینک خورشید طلوع می کند. در همین میان کاروان هنگام طلوع قرص خورشید از راه رسید و شتر خاکستری رنگ پیشاپیش آن حرکت می کرد، مردم از اهل کاروان از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین گونه بود، در فلان جا یکی از شتران ما گم شد و آبی بر روی آن نهاده بودیم که هنگام صبح دیدیم ریخته است . ولی این خبرهای غیبی جز بر سرکشی آنان نیفزود.(۱۱۴۸)

در روایت دیگری که علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده آمده است که فرمود:

همین طور که در ابطح (سرزمین مکه) خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه روبرویم بودند ناگاه صدای بال فرشتگان را شنیدم و گوینده ای که می گفت : ای جبرئیل ، به سوی کدامشان برانگیخته شده ای ؟ جبرئیل با اشاره به من گفت : به سوی این ، و او سید اولاد آدم است ، و این وصی و وزیر و داماد و جانشین او در میان امتش ، و این عموی حمزه سیدالشهداء، و این پسر عموی جعفر است که با دو بال رنگین در بهشت با فرشتگان پرواز می کند؛ او را رها کن تا چشمانش بخوابد که گوشه‌هایش می شنود و قلبش ادراک می کند، و داستان او داستان پادشاهی است که خانه ای ساخته و خوانی گسترده و خواننده ای را فرستاده است ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن پادشاه خداست و آن خانه دنیاست و آن خوان بهشت است و آن خواننده من هستم .

سپس جبرئیل او را بر براق نشانند و او را به بیت المقدس سیر داد و محراب های انبیا و آثار آنان را به او نشان داد، حضرت در آنجا نماز گزارد و همان شب او را به مکه بازگرداند، در بازگشت به کاروانی از قریش عبور کرد... تا آخر حدیث با اندکی اختلاف .(۱۱۴۹)

و به سند عامه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین طور که در حطیم - یا در حجر - بودم کسی نزد من آمد و از گودی گلو تا نافم را شکافت و قلبم را در آورد؛ سپس طشتی از طلا که پر از ایمان بود آورد و قلبم را در آن شست و آن را پر کرد و سپس به هم آورد. آن گاه مرکبی سفید برایم آورده شد کوچکتر از استر و بزرگتر از درازگوش که در حال حرکت قدمش را تا نزدیک چشمش می آورد... (۱۱۵۰) تا آخر حدیث که به سندهای بسیار و الفاظ گوناگون نقل شده است .

و در روایت دیگری است : چون از دیدن بیت المقدس فارغ شد به معراج رفت ، و فرمود: چیزی را زیباتر از آن ندیدم ، پس مرا در آن (سیر) بالا برد... (۱۱۵۱) و در روایات عامه بیشتر از آنچه گذشت وجود ندارد، و به زودی روایات دیگری از طریق اهل بیت علیهم السلام که فوائد زیادی در آن است خواهد آمد.

فصل ۲. حدیثی دیگر در معراج

علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، یکی از آنان لگام را گرفت و دیگری رکاب را و دیگری لباس حضرت را بر روی آن مرتب کرد، براق اندکی تعلل کرد (چموشی کرد) جبرئیل سیلی ای به آن زد و گفت : ای براق ، آرام باش که هیچ پیامبری مانند او پیش از او بر تو سوار نشده و پس از او نیز سوار نخواهد شد. براق پرواز کرد و آن حضرت را به سوی بالا - نه چندان زیاد - بالا برد و جبرئیل با او بود و آیات را از آسمان و زمین به آن حضرت نشان می داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین طور که در مسیر حرکت می کردم ناگاه یک نفر از سمت راست صدا زد: ای محمد، من جوابش ندادم و به او توجه نکردم ، سپس یکی دیگر از سمت چپ صدا زد: ای محمد، باز هم جوابش ندادم و به او توجه نکردم ، سپس زنی با من روبرو شد که آستین ها را بالا زد و به انواع زینتهای دنیا آراسته بود، گفت : ای محمد، آیا به من می نگری تا با تو سخن گویم ؟ به او نیز توجه ننمودم .

سپس سیر کردم ، ناگاه صدایی شنیدم که انعکاس داشت و مرا به دهشت افکند (یا صدایی شنیدم که مرا به دهشت افکند و از آن گذشتم)، جبرئیل مرا فرود آورد و گفت : نماز بگزار. من نماز گزاردم . گفت : آیا می دانی کجا نماز خواندی ؟ گفت : نه ، گفت : در طیبه (مدینه) نماز خواندی که مهاجرت تو بدان جا خواهد بود.

سپس سوار شدم و آن اندازه که خدا خواست رفتیم ، سپس به من گفت : فرود آی و نماز بخوان ، من فرود آمدم و نماز خواندم . گفت : آیا می دانی کجا نماز خواندی ؟ گفتم : نه ، گفت : در کوه سینا نماز خواندی ، همان جا که خدا با موسی سخن گفت .

باز سوار شدم و آن اندازه که خدا خواست رفتیم ، سپس به من گفت : فرود آی و نماز بخوان ، من فرود آمدم و نماز خواندم . گفت : آیا می دانی کجا نماز خواندی ؟ گفتم : نه ، گفت : در بیت اللحم نماز خواندی - بیت اللحم ناحیه ای از بیت المقدس است که عیسی علیه السلام در آنجا به دنیا آمد.

باز سوار شدم و رفتیم تا به بیت المقدس رسیدیم ، براق را به همان حلقه ای که پیامبران مرکب خود را به آن می بستند بستم و داخل مسجد شدم و جبرئیل نیز با من و در کنار من بود، پس ابراهیم و موسی و عیسی و عده ای دیگر از پیامبران خدا را آن قدر که خدا می خواست یافتیم که همگی نزد من گرد آمدند و نماز بر پا شد و من شک نداشتم که جبرئیل بر ما مقدم می ایستد، و چون صف کشیدند جبرئیل بازوی مرا گرفت و پیش فرستاد و من بر آنان امامت کردم ، و به این افتخار نمی کنم .

سپس خازن آنجا سه ظرف برایم آورد از آب و شیر و شراب ، و شنیدم کسی می گفت : اگر آب را بگیرد خود و امتش غرق شوند، و اگر شراب را بگیرد خود و امتش گمراه شوند، و اگر شیر را بگیرد خود و امتش هدایت می یابند. من شیر را گرفتم و نوشیدم ، و جبرئیل گفت : خود و امت هدایت شدید. سپس به من گفت : در مسیرت چه دیدی ؟ گفتم : کسی از سمت راست مرا صدا زد، گفت : پاسخش گفتمی ؟ گفتم : نه ، بدو توجه نکردم ، گفت : آن خواننده یهود بود، اگر پاسخش می گفتمی امتت پس از تو یهودی می شدند.

باز گفت : دیگر چه دیدی ؟ گفتم : کسی از سمت چپ مرا صدا زد، گفت : آیا پاسخش گفتمی ؟ گفتم : نه ، بدو توجه نکردم ، گفت : آن خواننده نصارا بود، اگر پاسخش می گفتمی امتت پس از تو نصرانی می شدند.

باز گفت : دیگر با چه روبرو شدی ؟ گفتم : زنی را دیدم که آستین هایش را بالا زده بود و به انواع زینتها آراسته بود و به من گفت : ای محمد، آیا به من می نگری تا با تو سخن گویم ؟ جبرئیل پرسید: آیا با او سخن گفتمی ؟ گفتم : با او سخن نگفتم و بدو توجه نکردم . گفت : آن دنیاست ، اگر با او سخن می گفتمی بی شک امتت دنیا را بر آخرت برمی گزیدند.

سپس صدایی شنیدم که مرا به دهشت افکند، جبرئیل گفت : ای محمد، آیا می شنوی ؟ گفتم : آری ، گفت : این سنگی است که هفتاد سال پیش آن را بر لب دوزخ افکندم و اینک به قعر دوزخ رسید. - گویند: از آن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خنده بر لب نیاورد تا از دنیا رحلت فرمود. -

جبرئیل بالا رفت و من نیز با او به آسمان اول بالا رفتم ، بر آن فرشته ای گمارده بود که او را اسماعیل می گفتند و او مامور طرد و دفع شیطانهایی است که بخواهند خبرهای آسمانی را استراق کنند و او با پرتاب شعله های آتش آنان را تیر باران می کند، (۱۱۵۲) و هفتاد هزار فرشته تحت فرمان او بودند که هر کدام آنان نیز هفتاد هزار فرشته تحت فرمان داشتند.

وی به جبرئیل گفت : ای جبرئیل ، این کیست که با تو همراه است ؟ گفت : محمد است ، پرسید: مگر مبعوث شده است ؟ گفت : آری . سپس در را گشود، بر یکدیگر سلام کردیم و برای هم آمرزش طلبیدیم ، و گفت : مرحبا به برادر شایسته و

پیامبر شایسته! پس فرشتگان مرا استقبال کردند تا به آسمان دنیا (اول) داخل شدم، همه فرشتگان با روی باز و خنده ناک با من روبرو شدند تا آنکه فرشته ای را دیدم که بزرگتر از آن را ندیده بودم بسیار ترشرو و خشمگین، او نیز همان دعاها را برای من کرد جز آنکه نخندید و آن خوشرویی که در سایر فرشتگان دیدم در او ندیدم.

به جبرئیل گفتم: این کیست که من از او دهشت کردم؟ گفت: حق داری که از او بیم کنی، که ما هم از او بیم داریم. این فرشته نگهبان دوزخ است که هرگز نخندیده، و از آن روزی که خداوند دوزخ را بدو سپرده روز به روز خشم و کینه اش بر دشمنان خدا و گناهکاران افزون می شود و خداوند به وسیله او از آنان انتقام می کشد، و اگر پیش از تو به کسی خندیده بود یا پس از تو به کسی می خندید بی شک به تو نیز روی خوش نشان می داد ولی او نمی خندد. پس من به او سلام کردم و او پاسخ داد و مرا مژده بهشت داد.

آن گاه به جبرئیل - که خداوند او را در جایگاه بلندی قرار داده و در عالم بالا امیر و امین است - گفتم: آیا او را فرمان نمی دهی که دوزخ را به من بنماید؟ جبرئیل به او گفت: ای مالک، دوزخ را به محمد بنما، وی پرده ای از روی آن برداشت و دری از درهای آن را گشود، پس شعله ای از آن به آسمان زبانه کشید و فوران کرد و بلند شد تا آنکه پنداشتم مرا هم خواهد ربود. به جبرئیل گفتم: به او بگو پرده را بر روی آن باز گرداند. جبرئیل او را امر کرد و او گفت: بازگرد، و آتش به جای خود بازگشت.

سپس رفتم، پس مرد تنومند و گندمگونی را دیدم گفتم: ای جبرئیل: این کیست؟ گفت: این پدر تو آدم است، دیدم که فرزندانش بر او عرضه می شدند و او می گفت: بوی خوشی است از جسمی پاک و نیکو! - سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد از آیه هجده تا بیست و یک سوره مطففین را تلاوت فرمود.

پس بر پدرم آدم سلام کردم و او پاسخ داد، و برای یکدیگر آموزش طلبیدیم و گفت: مرحبا به پسر شایسته و پیامبر شایسته و برانگیخته شده در زمان شایسته!

سپس بر فرشته ای از فرشتگان گذشتم که در جایی نشسته بود و همه دنیا پیش دو زانوی او قرار داشت و لوحی از نور در دست او بود که در آن می نگریست و به نوشته آن نظر می کرد، و به راست و چپ توجه نداشت و تنها مانند شخص محزونی به آن چشم دوخته بود. گفتم: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ است که در قبض ارواح می کوشد. گفتم: مرا به او نزدیک ساز.

جبرئیل مرا نزدیک او برد، بر او سلام کردم و جبرئیل گفت: این پیامبر رحمت است که خداوند او را به سوی مردم فرستاده است. او به من خوشایند گفت و با سلام تحیت نمود و گفت: ای محمد، تو را مژده باد که من همه خوبیها را در امت تو می بینم. گفتم: سپاس خدای منان را که بر بندگانش نعمت می بخشد، این از فضل و رحمت پروردگارم بر من است. جبرئیل گفت: کار او از همه فرشتگان بیشتر و سخت تر است. گفتم: هر که تا به حال مرده یا بعد از این خواهد مرد این فرشته او را قبض روح کرده و می کند؟ گفت: آری.

از او پرسیدم: تو آنان را هر جا باشند می بینی و خودت آنجا حاضر می شوی؟ گفت: آری، همه دنیا که خداوند مسخر من ساخته و مرا بر آن قدرت داده است در نظر من نیست مگر مانند یک درهم در کف دست مردی که هر گونه بخواهد آن را می گرداند، و هیچ خانه ای نیست مگر آنکه من روزی پنج بار آن را سرکشی می کنم، و چون خویشاوندان میت بر او می گریند گویم: بر او نگرید، زیرا من بارها به شما سر می زنم تا آنکه احدی از شما باقی نماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، مرگ حادثه ای بس دهشتناک است! جبرئیل گفت: حوادث پس از مرگ بسی دهشتناک تر از خود مرگ است.

سپس رفتم و به گروهی رسیدم که خوانهایی از گوشتهای پاکیزه و لذیذ و گوشتهای گندیده در برابر آنها گسترده بود و آنان گوشتهای پاکیزه و لذیذ را رها کرده و گوشتهای گندیده را می خوردند. گفتم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: ای محمد، اینان کسانی از امت تو هستند که حلال مرا رها کرده و حرام می خورند.

سپس فرشته ای از فرشتگان را دیدم که خداوند او را عجیب آفریده بود: نیمی از بدن او را آتش و نیم دیگر را برف ساخته بود، نه آتش برف را می گداخت و نه برف آتش را خاموش می ساخت، و او با صدای بلند می گفت: ((منزه خدایی که گرمایی این آتش را بازداشت تا این برف را آب نکند، و سرمای این برف را بازداشت که گرمای این آتش را خاموش نسازد. خداوند، ای الفت دهنده میان برف و آتش، میان دلهای بندگان مؤمنت الفت ده.))

گفتم: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این فرشته ای است که خداوند او را بر اطراف آسمان و زمین گمارده و خیرخواه ترین فرشتگان است به اهل زمین از بندگان مؤمن خدا؛ از آن روز که آفریده شده برای آنان همین دعا را می کند. و دو فرشته دیگر در آسمان هستند که یکی می گوید: ((خداوند، بخشش هر بخشنده ای را عوض بده.)) و دیگری گوید: ((خداوند، مال هر کسی را که نمی بخشد تلف ساز.))

سپس رفتیم و به گروهی رسیدیم که لبهایی چون لبهای شتر داشتند و فرشتگان گوشت پهلویشان را می بردند و در دهانشان می نهادند. گفتم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: اینان عیجوبیان مسخره گرند.

سپس رفتیم و به گروهی رسیدیم که سرهای آنان را به سنگ می کوبیدند. گفتم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: اینان کسانی اند که نماز عشا را نخوانده می خوابند.

سپس رفتیم و به گروهی رسیدیم که آتش در دهان آنان می افکندند و از مقعدشان بیرون می آمد. گفتم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: اینان کسانی اند که مالهای یتیمان را به ستم می خورند، که در واقع آتش در شکم می برند و به زودی در آتشی فروزان سرنگون شوند. (۱۱۵۳)

سپس رفتیم و به گروهی رسیدیم که هر یک می خواست برخیزد از بزرگی شکم نمی توانست، گفتم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: اینان ربا خوارانند که بر نمی خیزند مگر مانند کسی که شیطان بر اثر تماس آشفته سرش کرده است (۱۱۵۴) و آنان مانند فرعونیانند که صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه شان کنند، گویند: ((پروردگارا، کی قیامت را بر پا می کنی؟))
سپس رفتیم و به گروهی رسیدیم که آنان را با پستانهایشان آویخته بودند. گفتم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: اینان زنانی هستند که اموال شوهرشان را به فرزندان دیگری ارث می دهند. (۱۱۵۵) - سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند سخت خشم گرفته است بر زنی که کسی را در نسب کسانی که از آنان نیست داخل کند که بر عورات آنان اطلاع یابد و از مال آنها به ناحق بخورد. -

سپس بر فرشتگانی از فرشتگان خدا گذشتم که خداوند آن گونه که خواسته آنان را آفریده و چهره هاشان را آن گونه که خواسته نهاده و هیچ یک از اعضایشان نبود جز آنکه از هر سو با صداهای گوناگون تسبیح و تحمید خدا می کرد، صدایشان به حمد خدا و گریه از خوف خدا بلند بود؛ درباره آنان از جبرئیل پرسیدم، گفت: همین گونه که می بینی آفریده شده اند و هر فرشته ای از آنان هرگز با کناری خود سخن نگفته است، و آنان از خوف و خشوع در برابر خدا سر خود را به بالا برنداشته و به زیر هم ننگریسته اند. من به آنان سلام کردم و آنان با اشاره سر پاسخ دادند و از روی خشوع به من نگاه نکردند.

جبرئیل به آنان گفت: این محمد پیامبر رحمت است، خداوند او را به عنوان رسالت و پیامبری به سوی مردم فرستاده و او خاتم پیامبران و سرور آنان است، آیا با او سخن نمی گوئید؟ چون این سخن از جبرئیل شنیدند به من رو کرده سلام نمودند و مرا گرامی داشتند و مرا به خیر و خوبی برای خود و اتمم مژده دادند.

سپس به آسمان دوم بالا رفتیم ، در آنجا دو مرد شبیه به هم بودند، گفتم : ای جبرئیل ، این دو کیستند؟ گفت : دو خاله زاده اند: یحیی و عیسی علیهماالسلام . بر آنان سلام کردم و پاسخ دادند و برای یکدیگر آموزش خواستیم ، و گفتند: مرحبا به برادر شایسته و پیامبر شایسته ! و در آنجا نیز فرشتگانی بودند که سراسر وجودشان را خشوع پوشانده بود و خداوند چهره های آنان را هرگونه که خواسته بود به صورتهای مختلف آفریده بود، و همگی خدا را به صداهای گوناگون تسبیح و تحمید می نمودند.

سپس به آسمان سوم بالا رفتیم ، و در آنجا مردی بود که برتری زیبایی او بر سایر آفریدگان مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان بود. گفتم : ای جبرئیل ، این کیست ؟ گفت : این برادرت یوسف است . به او سلام کردم و او جواب داد، و برای یکدیگر آموزش خواستیم ، و گفت : مرحبا به پیامبر شایسته و برادر شایسته و برانگیخته شده در زمانی شایسته ! در آنجا نیز فرشتگانی بودند که همان حالت خشوع فرشتگان آسمان اول و دوم را داشتند، و جبرئیل درباره من همان سخنان را گفت و آنان نیز چنان کردند که فرشتگان گذشته کرده بودند.

سپس به آسمان چهارم رفتیم ، در آنجا مردی بود، گفتم : ای جبرئیل ، این کیست ؟ گفت : این ادریس است که خداوند او را به جایگاهی بلند بالا برده است . پس به یکدیگر سلام کردیم و برای هم آموزش خواستیم . در آنجا نیز فرشتگانی خاشع مانند فرشتگان گذشته بودند، و مرا برای خود و امتم مژده خیر و خوبی دادند. سپس فرشته ای را دیدم بر روی کرسی ای نشسته و هفتاد هزار فرشته تحت فرمان او بودند که هر کدام نیز هفتاد هزار فرشته تحت فرمان داشت . - پس در خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت که دیگر فرشته ای بزرگتر از او وجود ندارد - و جبرئیل به آن فرشته فریاد زد: برخیز. پس او تا روز قیامت ایستاده خواهد بود.

سپس به آسمان پنجم بالا رفتیم ، در آنجا مردی کهنسال و درشت چشم که مردی در سن او بزرگتر از او ندیده بودم ، گروهی از امتش پیرامون او گرد آمده بودند و کثرت آنان مرا به شگفت واداشت . گفتم : ای جبرئیل ، این کیست ؟ گفت : این مجیب قومش (محبوب قومش) هارون پسر عمران است . پس بر یکدیگر سلام کردیم و برای هم آموزش خواستیم . و در آنجا نیز فرشتگانی خاشع مانند آسمانهای دیگر وجود داشت .

سپس به آسمان ششم بالا رفتیم ، در آنجا مردی گندمگون و بلند بالا بود گویی از مردم سمره (یا شبوه یا شنوه نام قبیله ای است) بود که اگر دو لباس روی هم به تن می کرد باز هم موی بلند او از آنها بیرون می زد، و شنیدم که می گفت : بنی اسرائیل پندارند که من نزد خداوند گرامی ترین فرزندان آدمم ، در حالی که این شخص مردی است که نزد خدا از من

گرامی تر است . گفتم : ای جبرئیل ، این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است . پس بر یکدیگر سلام کردیم و برای هم آموزش خواستیم . و در آنجا نیز فرشتگانی خاشع مانند آسمانهای دیگر وجود داشت .

سپس به آسمان هفتم بالا رفتیم ، پس بر هیچ فرشته ای از فرشتگان نگذشتم جز آنکه گفتند: ای محمد، حجامت کن و امت خود را دستور ده که حجامت کنند. و در آنجا مردی بر روی کرسی نشسته بود که موی سر و روی او جوگندمی بود، گفتم : این کیست که در آسمان هفتم در بیت المعمور نشسته و در جوار خداوند به سر می برد؟ گفت : ای محمد، این پدرت ابراهیم است ، و این جایگاه تو و پرهیزکاران از امت توست . - سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: ((تحقیقا شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کرده و نیز این پیامبر و مؤمنان همراه اویند، و خدا سرپرست مؤمنان است)). (۱۱۵۶) - پس بر یکدیگر سلام کردیم ، و گفت : مرحبا به پیامبر شایسته و فرزند شایسته و برانگیخته شده در زمان شایسته . و در آنجا نیز فرشتگان خاشع مانند آسمانهای دیگر بودند و مرا به خیر و خوبی برای خود و امتم مژده دادند.

و در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم که می درخشیدند که نزدیک بود نور چشمها را برباید، و در آن دریاهایی تاریک بود و دریاهایی از برف که موج می زد، و چون از دیدن آنها مرا هولی دست داد از جبرئیل سوال می کردم ، گفت : ای محمد، بشارت باد تو را، شاد باش و کرامت پروردگارت را سپاس گزار و به خاطر آنچه با تو کرده او را شکر کن . پس خداوند به نیرو و یاری خودش مرا استوار داشت تا سؤالات بسیاری از جبرئیل کردم و شگفتیهایی بسیار دیدم .

جبرئیل گفت : ای محمد، آیا آنچه را می بینی بزرگ می شماری؟! اینها بخشی از آفریده های پروردگار توست پس خود خالق چه باشد که آنچه را می بینی آفریده ، و آنچه هنوز ندیده ای از آفریده های خدا بسی بزرگتر از اینهاست ؛ میان خدا و آفریده هایش نود هزار حجاب است ، (۱۱۵۷) و نزدیکترین آفریده ها به خداوند، من و اسرافیل هستیم و میان ما و او چهار حجاب است ، حجابی از نور، حجابی از ظلمت ، حجابی از ابر و حجابی از آب .

و از عجایی که دیدم خدا آفریده و آن را مطابق خواست خود مسخر فرموده خروسی بود که پاهایش در ته زمین هفتم و سرش در نزد عرش بود و آن فرشته ای از فرشتگان خدا بود که خداوند او را طبق خواست خود آفریده بود پاهایش در ته زمین هفتم بود، سپس در فضا پرواز کرد تا به آسمان هفتم رسید تا آنکه کاکلش نزدیک عرش رسید و می گفت : ((هر جا که باشم خدا را تسبیح می گویم ، تو از بزرگی شاعن پروردگارت نمی دانی که او کجاست .)) و دو بال بر دوش داشت که چون می گشود از مشرق و مغرب می گذشت ؛ در هنگام سحرها بالهایش را بگشاید و به هم زند و صدا به تسبیح بلند کند،

گوید: ((منزه است خدایی که پادشاه است و پاکیزه ، منزه است خدایی که بزرگ است و برتر، خدایی نیست جز الله که زنده و پاینده است.)) هرگاه صدای او بلند شود همه خروسهای زمین تسبیح گویند و بال زنند و صدا بلند کنند، و چون او در آسمان ساکت می شود همه خروسهای زمین ساکت می گردند. و بالهای آن خروس عرشی سبز و پرهای زیر آن سفید بود که سفیدتر از آن ندیده بودم ، و نیز زیر پرهای سفید پرهای سبز رنگی بود که سبزتر از آن ندیده بودم .

سپس با جبرئیل گذشتم تا داخل بیت المعمور شدم ، در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و تنی چند از یارانم همراه من بودند که برخی لباس نو و برخی لباس کهنه به تن داشتند، پس نپوشان داخل شدند و از کهنه پوشان جلوگیری شد. از آنجا بیرون شدم و دو نهر جاری دیدم ، نهر کوثر و نهر رحمت ، از نهر کوثر نوشیدم و در نهر رحمت شستشو نمودم ، و آن دو نهر برایم جاری بودند تا وارد بهشت شدم ، بر لب آن دو نهر خانه های من و خانه های همسرانم قرار داشت و خاک آن چون مشک خوشبو بود، و در آنجا دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه می خورد، گفتم : ای دختر، تو از آن کیستی ؟ گفت : از آن زید بن حارثه ام . چون صبح شد زید را به آن دختر بشارت دادم .

و در آنجا مرغانی بودند به بزرگی شتران بزرگ ، و انارهایی هر یک به اندازه دلوی بزرگ ، و درختی در آنجا بود که اگر پرنده ای از پایین تنه تا اطراف آن پرواز می کرد در طول هفتصد سال نمی توانست همه آن را دور زند، و هیچ خانه ای در بهشت نبود مگر آنکه شاخه ای از آن درخت در آن بود. گفتم : ای جبرئیل ، این چه درختی است ؟ گفت : این درخت طوبی است . - خداوند فرموده : طوبی لهم و حسن مآب (۱۱۵۸) ((طوبی برای آنهاست و بازگشتی خوش)).

چون به بهشت وارد شدم (از دیدن آن همه عجایب) به خود باز آمدم و از جبرئیل از آن دریاها و هول و هراس و شگفتیهای آنها پرسیدم ، گفت : آنها خیمه ها و حجابهایی است که خداوند بدانها محبوب گشته ، و اگر این حجابها نبود نور عرش هر آنچه را که در آن است بسوزاند و نابود سازد.

پس از آنجا به سدرۃ المنتهی رسیدم که هر یک از برگهای آن امتی بزرگ را سایه می افکند. من بدان نزدیک شدم چنانکه می فرماید: فکان قاب قوسین او ادنی (۱۱۵۹) ((پس به اندازه دو قوس کمان یا نزدیکتر شد))، پس پروردگارش مرا ندا داد کرد: ((این پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد)) من از جانب خود و امتم پاسخ دادم : ((و مؤ منان همه به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگان او ایمان دارند، ما میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی نهیم)) و گفتم : ((شنیدیم و فرمان بردیم ، پروردگارا، آمرزش تو را جویاییم ، و بازگشت به سوی توست)) خداوند فرمود: ((خدا هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کند، به سود اوست هر خوبی که کسب کرده و بر زیان اوست هر زشتی که انجام داده)) گفتم

: ((پروردگارا، ما را به فراموشی یا خطایمان مگیر)) خداوند فرمود: تو را مؤاخذه نمی‌کنم گفتم: ((پروردگارا، و بار سنگین بر ما منه چنانکه بر کسانی که پیش از ما بودند نهاده)) خدا فرمود: بر تو نمی‌نهم. گفتم: ((پروردگارا، و آنچه را بدان طاقت نداریم بر ما منه، و از ما در گذر و ما را بیامرز و بر ما رحمت آر، تو مولای مایی، پس ما را بر گروه کافران یاری ده.)) (۱۱۶۰) خداوند فرمود: اینها را به تو و امتت بخشیدم.

- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کسی گرامی تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خداوند وارد نشد آن گاه که این چیزها را برای امت خود درخواست نمود (و خدا به او کرامت فرمود) - آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پروردگارا، به پیامبران فضاilli عطا کردی، به من نیز عطا کن. خداوند فرمود: از چیزهایی که به تو عطا کرده ام دو کلمه از خزانه های عرش من است: لا حول و لا قوة الا بالله. و لا منجى منك الا اليك ((هیچ قوه و نیرویی نیست مگر به خدا. و از تو گریز و پناهی جز به سوی تو نیست)).

و فرشتگان نیز سخنی به من آموختند که در صبح و شام می‌گوییم:

اللهم ان ظلمى اصبح مستجيرا بعفوك، و ذنبى اصبح مستجيرا بمغفرتك، و ذلى اصبح مستجيرا بعزتك، و فقرى اصبح مستجيرا بغناك، و وجهى البالى اصبح مستجيرا بوجهك الباقى الذى لا يفنى.

((خداوند، ظلم من به عفو تو پناهنده شده، و گناه من به آمرزش تو، و ذلت من به عزت تو، و فقر من به غنا تو، و روی نابود شدن من به باقی تو که فنا نمی‌پذیرد.))

من این را هنگام شب می‌خوانم.

سپس صدای اذان شنیدم، دیدم فرشته ای اذان می‌گوید که پیش از آن شب در آسمان دیده نشده بود. گفت: الله اکبر، الله اکبر، خداوند فرمود: بنده ام راست گفت، من بزرگترم. گفت: اشهد ان لا اله الا الله، خداوند فرمود: بنده ام راست گفت، منم الله که معبودی جز من نیست. گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، خداوند فرمود: بنده ام راست گفت، محمد فرستاده و بنده من است، من او را برانگیختم و برگزیدم. گفت: حی علی الصلوة، خداوند فرمود: بنده ام راست گفت، او به سوی عملی که واجب ساخته ام فراخواند، پس هر که با میل و رغبت به سوی آن رود و غرضش رضای من باشد آن نماز کفاره گناهان گذشته اش خواهد بود. گفت: حی علی الفلاح، خداوند فرمود: نماز صلاح و رستگاری و پیروزی است.

آن گاه من در آسمان بر فرشتگان امامت کردم چنانکه در بیت المقدس بر پیامبران امامت نمودم.

سپس شور و عشقی مرا فرا گرفت ، پس به سجده افتادم و پروردگارم مرا ندا داد: من بر هر پیامبری پیش از تو پنجاه نماز واجب ساختم و بر تو و امتت نیز همان را واجب نمودم ، پس در میان امتت به انجام آن برخیز.

از آنجا فرود آمدم و بر ابراهیم علیه السلام گذر کردم و او از من چیزی نپرسید، تا به موسی علیه السلام رسیدم ، گفت : ای محمد، چه کردی ؟ گفتم : پروردگارم فرمود: بر هر پیامبری پیش از تو پنجاه نماز واجب ساختم و بر تو و امتت نیز واجب نمودم . موسی گفت : ای محمد، امت تو آخرین و ضعیف ترین امتهاست و چیزی (از عبادت دیگران) به پروردگارت نمی افزاید، و امت تو تاب انجام آنها را ندارند، به سوی پروردگارت باز گرد و از او بخواه که به امتت تخفیف دهد. من به سوی پروردگارم بازگشتم تا به سدره المنتهی رسیدم ، به سجده افتاده ، گفتم : بر من و امتم پنجاه نماز واجب ساختی و هیچ کدام طاقت نداریم ، پس به من تخفیف ده . خداوند ده نماز را برداشت . به سوی موسی بازگشتم و به او خبر دادم ، گفت : برگرد که طاقت آن را ندارند. برگشتم و خداوند ده نماز دیگر را برداشت ، به سوی موسی برگشتم و به او خبر دادم ، گفت : برگرد، و من در هر بازگشتی به سجده می افتادم تا به ده نماز انجامید. به سوی موسی بازگشتم و او را خبر دادم ، گفت : طاقت ندارند، باز گرد، بازگشتم و خداوند پنج نماز دیگر را از من برداشت . به سوی موسی بازگشتم و به او خبر دادم ، گفت : باز هم طاقت ندارند. گفتم : دیگر از خدا شرم دارم و بر این پنج نماز صبر می کنم ، پس منادی ندا داد: به پاس آنکه بر اینها صبر می کنی این پنج نماز برابر پنجاه نماز خواهد بود، هر نمازی به ده نماز؛ و هر که از امت تو آهنگ کار خوبی کند و آن را انجام دهد ده برابر برای او می نویسم ، و اگر انجام نداد یک عمل خوب می نویسم . و هر که از امت تو آهنگ کاری بدی کند و آن را انجام دهد یک گناه برای او می نویسم ، و اگر انجام نداد چیزی بر او نخواهم نوشت .

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی از جانب این امت جزای خیر دهد (که بار ایشان را سبک و تکلیف ایشان را آسان کرد). (۱۱۶۱)

فصل ۳. تشریح اذان و نماز در معراج

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در ((کافی)) از علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

این ناصبیان چه روایت کنند؟ گفتم : فدایت شوم ، درباره چه ؟ فرمود: در اذان و رکوع و سجودشان . گفتم : می گویند: ابی بن کعب آن را در خواب دیده . فرمود: دروغ می گویند، چرا که دین خدا گرانتتر از آن است که در خواب دیده شود (از راه خواب اثبات شود).

سدیر صیرفی به آن حضرت گفت : فدایت شوم ، خودتان برای ما در این باره بفرمایید.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند پیامبرش را به آسمانهای هفتگانه اش بالا برد، در آسمان اول او را برکت داد، و در آسمان دوم فرض خود (نماز واجب) را به او آموخت ، پس خداوند محملی از نور را که چهل نوع از انواع نور - که گرداگرد عرش خدا بودند و چشم بینندگان را می پوشاند - در آن بود نازل کرد، یکی از آنها زرد بود که زردی از آن رنگ گرفت ، و دیگری سرخ که سرخی از آن رنگ گرفت ، و دیگری سفید که سفیدی از آن سفید شد، و باقی نورها به تعداد سایر آفریده ها بود. و نورها در آن محمل به صورت حلقه ها و زنجیرهای نقره بود.

سپس او را به آسمان بالا برد، و فرشتگان به اطراف آسمان گریختند، و همگی به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزّه است پروردگار ما، این نور چقدر شبیه نور پروردگار ماست ! جبرئیل دو بار گفت : الله اکبر، سپس درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان گرد آمدند و دسته جمعی به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردند و گفتند: ای محمد، حال برادرت چگونه است ؟ چون فرود آمدی او را سلام برسان . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر شما او را می شناسید؟ گفتند: چگونه او را شناسیم حال آنکه برای تو و او از ما پیمان گرفته شده و برای شیعیان او تا روز قیامت از ما پیمان گرفته شده است ! و ما در هر شبانه روز پنج بار - یعنی در هنگام هر نماز - با شیعیان او روبرو می شویم ، و بر تو و او درود می فرستیم ...

(پیامبر فرمود:) سپس پروردگارم مرا چهل نوع نور دیگر افزود که با نور اول شبیه نبود و نیز حلقه ها و زنجیرهای نورانی دیگر برایم افزود، و مرا به آسمان دوم بالا برد. چون به در آسمان دوم نزدیک شدم فرشتگان به اطراف آسمان گریختند و همگی به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و روح ، این نور چقدر شبیه نور پروردگار ماست ! جبرئیل دوبار گفت : اشهد ان لا اله الا الله . پس فرشتگان گرد آمدند و گفتند: ای جبرئیل ، این همراه تو کیست ؟ گفت : این محمد است ، گفتند: مگر مبعوث شده است ؟ گفت : آری ، پس بسان اسبها خوش یال و گردن به سوی من بیرون شدند و بر من سلام کردند و گفتند: برادرت را سلام برسان . گفتم : مگر او را می شناسید؟ گفتند: چگونه او را شناسیم حال آنکه برای تو و او و شیعیانش تا روز قیامت از ما پیمان گرفته شده ، و ما در هر شبانه روز پنج بار - یعنی در هنگام هر نماز - با شیعیان او روبرو می شویم .

سپس پروردگارم چهل نوع نور دیگر که با انوار اول شباهت نداشت مرا افزود و به آسمان سوم بالا برد، پس فرشتگان (به اطراف آسمان) گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و روح ، این چه نوری است که

شبیبه نور پروردگار ماست ؟ جبرئیل دو بار گفت : اشهد ان محمدا رسول الله . پس فرشتگان گرد آمدند و گفتند: اولین خوش آمد و آخرین خوش آمد و خوش آمد حاشر و خوش آمد ناشر، یعنی محمد خاتم پیامبران ، و علی بهترین اوصیا. سپس بر من سلام کردند و از برادرم پرسیدند، گفتیم : او در زمین است ، مگر او را می شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم حال آنکه ما در هر سال بیت المعمور را حج می کنیم و بر آن پوست نازک و سپیدی است که نام محمد و علی و حسن و حسین و امامان و شیعیانشان تا روز قیامت در آن نوشته است ، و در هر شبانه روز پنج بار - در اوقات نماز - بر آنان برکت می فرستیم و دست بر سر آنان می کشیم .

سپس پروردگارم چهل نوع نور دیگر که با نورهای گذشته تفاوت داشت مرا افزود و مرا بالا برد تا به آسمان چهارم رسیدم ، پس فرشتگان چیزی نگفتند و زمزمه ای شنیدم که گویی در سینه ها صدا می کرد، پس فرشتگان گرد آمدند و درهای آسمان گشوده شد و فرشتگانی شبیه اسبهای خوش یال و گردن به سوی من بیرون شدند، پس جبرئیل دوبار گفت : حی علی الصلوة . دو بار حی علی الفلاح ، پس فرشتگان گفتند: دو صدای مقرون و معروفی است ، پس جبرئیل دوبار گفت : قد قامت الصلوة ، فرشتگان گفتند: این جمله برای شیعیان او تا روز قیامت است . سپس فرشتگان گرد آمدند و گفتند: برادرت را چگونه رها کردی ؟ گفتیم : مگر او را می شناسید؟ گفتند: او و شیعیانش را می شناسیم که نوری هستند پیرامون عرش خدا، و همانا در بیت المعمور صفحه ای از نور است و در آن نوشته ای است شامل نامهای محمد و علی و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعیانشان تا روز قیامت که یک نفر کم و زیاد نمی شوند، و آن عهدنامه ماست و در هر روز جمعه ای بر ما خوانده می شود.

آن گاه به من گفته شد: ای محمد، سربردار؛ پس سر برداشتم دیدم اطباق آسمانها شکافته و حجابها برداشته شده است ، سپس گفته شد: سر فرود آر بنگر چه می بینی ؛ سر فرود آوردم خانه ای دیدم مثل همین خانه شما (کعبه) و حرمی مانند حرم همین خانه که اگر چیزی را از آنجا از دست رها می کردم بر همان خانه فرود می آمد. به من گفته شد: ای محمد، این حرم است و تو حرام (محترم) هستی و هر مثلی را مثالی است . سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد، به چشمه صاد نزدیک شو و محللهای سجده ات را بشوی و پاکیزه ساز و برای پروردگارت نماز کن ...

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به صاد - که آبی است که از ساق راست عرش سرازیر است - نزدیک شد و با دست راست آب را گرفت ، و از همین رو وضو را با دست راست می گیرند. سپس خداوند به او وحی کرد: صورت خود را بشوی ، زیرا با آن به عظمت من می نگری ، سپس دست راست و چپ را بشوی ، زیرا با دستهایت سخن مرا دریافت می کنی ،

سپس با باقیمانده آب در دستهایت سر و پاهای خود را تا برآمدگی آن ها مسح کن ، زیرا من بر تو برکت می دهم و تو را به جایی می برم که هیچ کس جز تو در آن هنگام ننهاده است . این است علت اذان و وضوء.

سپس خداوند به او وحی کرد: ای محمد، روبروی حجرالاسود بایست و به تعداد حجابهایم مرا تکبیر گوی . و از همین رو هفت تکبیر سنت شد، زیرا حجابها هفت اند؛ پس هنگام قطع حجابها تکبیر افتتاحیه را گفت ، و از همین رو تکبیر افتتاحیه سنت گشت . و حجابها طبقه طبقه روی یکدیگرند و میان آنها دریاهاى نور است و این همان نوری است که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. و از همین رو افتتاح به تکبیرات سه مرحله شد (۱۱۶۲) زیرا افتتاح حجابها سه بار بود، از این رو تکبیرها هفت بار و افتتاح سه بار گردید.

چون از گفتن تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند به او وحی کرد: نام مرا ببر. و از همین رو خداوند بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز سوره قرار داد. سپس به او وحی کرد: مرا ستایش کن . چون گفت : الحمد لله رب العالمین . پیامبر صلی الله علیه و آله در نفس خود گفت : شکرا. خداوند به او وحی کرد: حمد مرا بریدی پس نام مرا ببر، و از همین رو در حمد دو بار الرحمن الرحیم قرار گرفت . چون به ولا الضالین رسید پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : الحمد لله رب العالمین ، شکرا، خداوند به او وحی کرد: ذکر مرا بریدی ، پس نام مرا ببر. و از همین رو بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سوره قرار گرفت . سپس به او وحی کرد: ای محمد، بخوان نسبت پروردگارت را قل هو الله احد - تا آخر سوره . سپس وحی را از او بازداشت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : الواحد الاحد، الصمد، پس خداوند به او وحی کرد: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. سپس وحی را از او بازداشت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله دوبار گفت : کذلک الله ربی ، چون این بگفت ، خداوند به او وحی کرد: ای محمد، برای پروردگارت رکوع کن . پس رکوع کرد، و در حالی که در رکوع بود خداوند به او وحی کرد: بگو. سبحان ربی العظیم ، پس سه بار گفت .

خداوند به او وحی کرد: ای محمد، سر بردار. پیامبر صلی الله علیه و آله سر برداشت و راست ایستاد، خداوند به او وحی کرد: ای محمد، برای پروردگارت سجده کن ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سجده افتاد، خداوند به او وحی کرد: بگو: سبحان ربی الاعلی ، او سه بار گفت ، خداوند به او وحی کرد: ای محمد، راست بنشین . پیامبر چنین کرد، چون سر از سجده برداشت و راست نشست به عظمت خدا که برای او تجلی کرد نگریست دوبار به سجده افتاد از سوی خویش ، نه آنکه به او امر شده باشد و سه بار نیز تسبیح گفت . خداوند به او وحی کرد: راست بایست . پیامبر راست ایستاد ولی آن عظمت را که قبلا دید مشاهده نکرد، و از همین رو نماز یک رکعت و دو سجده گردید.

سپس خداوند به او وحی کرد: حمد خدا را بخوان . او مانند رکعت اول خواند، سپس خداوند به او وحی کرد: انا انزلناه فی لیلة القدر را بخوان ، زیرا آن بیان نسبت تو و نسبت خاندان تو تا روز قیامت است . رکوع را نیز مانند بار گذشته به جا آورد، سپس یک سجده کرد، چون سر برداشت همان عظمت برای او تجلی نمود، پس به سجده افتاد - باز هم از سوی خویش نه آنکه به او امر شده باشد - و تسبیح گفت ، سپس خداوند به او وحی کرد: ای محمد سر بردار، پروردگارت تو را پایدار ساخت . چون خواست برخیزد گفته شد: ای محمد، بنشین ، نشست ، خداوند به او وحی کرد: ای محمد، چون به تو نعمت داده ام پس نام مرا ببر، پس به او الهام شد که بگوید: بسم الله و بالله ، و لا اله الا الله ، و خیر الاسماء کلها لله . سپس خداوند به او وحی کرد: ای محمد، بر خود و خاندانت درود فرست . گفت : صلی الله علی و علی اهل بیتی .

سپس روی خود را برگردانید صفوفی از فرشتگان و فرستادگان الهی و پیامبران را دید، گفته شد: ای محمد، بر آنان سلام کن ، گفت : السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته ، خداوند به او وحی کرد: همانا سلام و تحیت و رحمت و برکات ، تو و فرزندان هستی. سپس خداوند به او وحی کرد: به چپ روی مکن . پس نخستین آیه ای را که پس از ((قل هو الله)) و ((انا انزلناه)) شنید آیه ((اصحاب الیمین و اصحاب الشمال)) بود، و از همین رو سلام یک بار روبروی قبله سنت شد، و از همین رو نیز تکبیر در سجده ، شکر به حساب آمد.

اما سمع الله لمن حمده برای آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد فرشتگان را به تسبیح و تحمید و تهلیل شنید و این ذکر را گفت . و (چون این دو رکعت را در آسمان بدین نحو گزارد) از همین رو هرگاه در دو رکعت اول هر نماز کم و زیادی رخ دهد اعاده آنها بر نمازگزار واجب است و این است نخستین فرضیه ، و آن نماز صلاة زوال یعنی نماز ظهر است . (۱۱۶۳)

فصل ۴. شاعن علی علیه السلام در معراج

علی بن ابراهیم در تفسیرش به اسناد خود از ابی برده اسلمی روایت کرده که گفت : شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرمود:

ای علی ، خداوند در هفت جا تو را با من حاضر ساخت :

اول - در شب معراج که مرا به آسمان بالا بردند، جبرئیل به من گفت : برادرت کجاست ؟ گفتم : او را پشت سر خود واگذاشتم ، گفت : خدا را بخوان که او را برای تو حاضر سازد، من خدا را خواندم و مثال تو برای من حاضر گشت ، و در آنجا فرشتگانی به صف ایستاده بودند، گفتم : ای جبرئیل ، اینان کیستند؟ گفت : اینان کسانی اند که خداوند روز قیامت به تو بر آنان افتخار می کند. پس نزدیک شدم و به آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود سخن گفتم (یا: با من سخن گفته شد).

دوم - در بار دومی بود که شبانه مرا به معراج بردند، جبرئیل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر خود وا گذاشتم، گفت: خدا را بخوان که او را برای تو حاضر سازد، من خدا را خواندم و مثال تو برای من حاضر گشت، پس حجابها را از هفت آسمان برایم برداشتند تا آنکه ساکنان و عامران آنها و جایگاه هر یک از فرشتگان را در آنجا دیدم.

سوم - آن گاه که به سوی جنیان برانگیخته شدم، جبرئیل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر خود وا گذاشتم، گفت: خدا را بخوان که او را برای تو حاضر سازد، من خدا را خواندم و مثال تو برای من حاضر گشت، و من چیزی به آنها نگفتم جز آنکه تو شنیدی.

چهارم - ما را به شب قدر مخصوص گردانیده اند و غیر ما را شب قدر نیست.

پنجم - خدا را درباره تو خواندم، و خداوند آنچه درباره تو خواستم به من عطا کرد جز نبوت را، که فرمود: تو را بدان مخصوص ساخته ام و آن را به تو ختم گردانیده ام.

ششم - چون مرا شبانه به آسمان بردند خداوند پیامبران را برای من گرد آورد و بر آنان پیشنمازی کردم و مثال تو پشت سر من بود.

هفتم - هلاکت احزاب (کفر و شرک و نفاق) به دست ما خواهد بود. (۱۱۶۴)

این حدیث چنانکه مشاهده می کنی دلالت دارد که معراج - مطابق نقل برخی از عامه - دوبار صورت گرفته و مثال مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام در همه وقایع با آن حضرت بوده است. و ابن عمر روایت کرده، گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که پرسیدند: خداوند در شب معراج با چه لغتی با تو سخن گفت؟ فرمود: با لغت علی بن ابی طالب با من سخن گفت، پس الهام شدم که بپرسم: پروردگارا، تو با من سخن گفتی یا علی؟ خداوند فرمود: ای احمد، من چیزی هستم نه مانند سایر چیزها، و با مردم قیاس نمی شوم، و با چیزهای موجود توصیف نمی پذیرم. تو را از نور خودم آفریدم و علی را از نور تو آفریدم، پس بر سویدای دلت سرکشی کردم و هیچ کس را نزد تو محبوبتر از علی بن ابی طالب نیافتم، پس به زبان او با تو سخن گفتم تا دلت مطمئن گردد.

در کتاب ((کشف الغمّه)) چنین آمده است. (۱۱۶۵)

فصل ۵. تفسیر براق و سدره المنتهی، و شمایل برخی از پیامبران و تعداد معراجها

در وصف براق گفته اند: چهار پایی است که صورتش مانند صورت انسان و گوشه‌هایش مانند گوش فیل و موهای گردنش مانند موهای گردن اسب و پاهایش مانند شتر (یا آهو) و دمش مانند دم گاو است.

و گویند: در رانهایش دو بال است که پاهایش را می پوشاند. و آن را به خاطر رنگ درخشان یا نور درخشنده یا سرعت سیرش براق گویند.

درباره سدره المنتهی گفته اند: درختی است که هر کی از افراد امت بدان می رسد و آنقدر بزرگ است که یک سواره هفتاد سال در زیر سایه آن سیر می کند، و برگش مانند سایبانی برای آفریدگان است، نوری آن را می پوشاند و فرشتگان نیز آن را فرا می پوشند و این است معنای این آیه: اذ یغشی السدره ما یغشی. (۱۱۶۶)

و روایت است که: سدره المنتهی از اصل عرش منشعب است و بر روی سر حاملان عرش قرار دارد، میوه هایش مانند قله های کوه است، پوششی از طلا آن را پوشانده است، چون از امر خدا آنچه که می بایست او را بیوشاند، بیوشاند دگرگون می شود و احدی از آفریدگان نمی تواند آن را از زیبایی توصیف کند. (۱۱۶۷)

و گفته شده که آن، زیورها و جامه های زیبا و میوه های گوناگون را برای بهشتیان بر روی خود دارد، بر هر برگی از آن فرشته ای است که خدا را تسبیح می کند، اگر برگی از آن در زمین افتد اهل زمین را روشنی بخشد، و آن همان درخت طوبی است.

و روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله ابراهیم و موسی و عیسی را برای یاران خود توصیف نمود و فرمود: اما ابراهیم، کسی را از تو شبیه تر به صاحبان (شخص پیامبر صلی الله علیه و آله) و از صاحبان شبیه تر به او ندیدم. و اما عیسی، مردی بود سرخ رو، میان قامت، لخت مو، گویی از جایگاهی گود و تاریک بیرون آمده و از سرش آب می چکد در حالی که آبی به سرش نیست. شبیه ترین مردان شما به او عروه بن مسعود ثقفی است. (۱۱۶۸)

و درباره معراج اختلاف است که: آیا یک سال قبل از هجرت بوده یا قبل از بعثت؟ آیا در خانه ام هانی بوده یا در مسجد یا در ابطح (بیابان مکه)؟ روحی بوده یا جسمانی؟ در بیداری بوده یا در خواب؟ و آیا در آن شب جسد شریفش مفقود شده یا نه؟

و در مورد اخیر می توانی حق مطلب را از اصولی که ما درباره نفس انسانی و ارواح مربوط به آن و احوال معجزات و غیره به دست دادیم بفهمی.

فصل ۶. فلسفه معراج و چند موضوع دیگر مربوط به معراج

گفته اند: در معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله چند چیز نهفته بود: آزمایش الهی، نشانی از قدرت و سلطنت خداوند، حکمتی رسا و عبرتی برای خردمندان، هدایت و رحمت و ثبات برای کسی که ایمان آورده و تصدیق نموده و در کار خدا به

یقین رسیده است. پس خداوند او را آن گونه که خواست در آسمانها سیر داد تا آنچه از شگفتیهای آیاتش بخواهد به او بنمایاند، تا آنکه از امور غیبی الهی و نهانیهای ملکوت و سلطنت عظیم خدا و قدرت او که با آن هر چه بخواهد می کند چیزها مشاهده نمود.

و در برخی روایات آمده: خداوند پیامبران از جمله ابراهیم و موسی و عیسی را در بیت المقدس برای حضرتش گرد آورد، پس بر آنان پیشنمازی کرد چنانکه بر اهل آسمانها کرد، و نیز برای آنکه سروری و شرافت آن حضرت را بر اهل آسمانها و زمین کامل نماید.

و در روایتی آمده: پیامبران بر پروردگارشان ثنا فرستادند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ثنا فرستاد و گفت: سپاس خدا را که مرا رحمت عالمیان و بازدارنده مردمان و بشارت دهنده و بیم رسان فرستاد، و قرآن را که بیان هر چیزی در آن است بر من نازل کرد و امت مرا بهترین امتی که برای مردم (جهان) ظاهر شده قرار داد و نیز آنان را امت میانه و معتدل ساخت و هم آنان را اولین و آخرین قرار داد، و مرا شرح صدر داد، و بار سنگین را از دوش من برداشت، و نامم را بلند داشت، و مرا آغازگر و پایان دهنده قرار داد.

ابراهیم گفت: محمد به این امور بر شما برتری یافته است.

و در روایتی است که: خداوند به او فرمود: درخواست کن، گفت: خداوند، تو ابراهیم را دوست خود گرفتی، و به سلیمان ملکی عظیم دادی، آدمیان و پریان و دیوان و بادها را مسخر او کردی و او را ملکی دادی که هیچ کس را پس از او نسزد، و موسی را تورات آموختی و عیسی را انجیل، و او را چنان ساختی که کور و پیس را شفا می داد، و مادرش را از شیطان رجیم پناه دادی و شیطان را بر آن دو تن تسلطی نبود.

خداوند فرمود: من تو را حبیب خود ساختم، و در تورات نوشته: ((محمد حبیب رحمن است)) و تو را به سوی همه مردم فرستادم، و امت تو را اولین و آخرین ساختم، و امت تو را چنان کردم که جایز نیست خطبه ای بخوانند جز آنکه در آن به عبودیت و رسالت تو برای من گواهی دهند، و تو را نخستین پیامبر در آفرینش و آخرین آنان از نظر بعثت قرار دادم، و تو را سبع المثانی (۱۱۶۹) دادم که به هیچ پیامبری پیش از تو ندادم، و تو را آیات آخر سوره بقره از گنجینه زیر عرشم عطا کردم، و تو را آغازگر و پایان دهنده ساختم. - این حدیث را عامه روایت کرده اند. (۱۱۷۰)

و در تفسیر آیه و لقد رای من آیات ربه الکبری (و همانا از نشانه های بزرگ پروردگارش چیزها دید) گفته اند: (۱۱۷۱) جبرئیل را در صورت اصلی او دید.

و گفته اند: پارچه ای سبز رنگ دید که تمام افق را گرفته بود.

و گفته اند: خداوند از امور غیبی و اسرار خود چیزها به او نشان داد که هیچ پیامبری را پیش از او بر آنها آگاه نساخته بود. و از چیزهایی که به او وحی کرد این بود که: بهشت بر پیامبران حرام است تا تو به آن در آیی، و نیز بر امتها حرام است تا امت تو به آن درآیند.

گفته اند: معجزه معراج معجزه بزرگی است که هیچ یک از معجزات انبیا به پای آن نمی رسد گرچه برای برخی پیامبران معراجهایی بوده است:

معراج نوح علیه السلام در کشتی بود که با آن در اقطار خشکی و دریا گردید و اموری از شگفتیهای آنها مشاهده نمود. معراج یونس علیه السلام در شکم ماهی بود که او را به زمین هفتم فرو برد و در آنجا بر امور غامضی از پنهانیهای آن آگاهی یافت، و آن معراج است گرچه نسبت به خلقت ما فرود آمدن است (نه بالا رفتن)، زیرا خدای سبحان او که در زیر دریا قرار داشت همان اندازه خبر داشت که از پیامبر در طبقات آسمانهای هفتگانه. زیرا خداوند منزله از قرار داشتن در جهت است و نزدیکی او به قرب معنوی و بخشیدن کرامت است نه به قطع مسافت. و معراج سایر انبیا نیز همین گونه بوده است. اما پیامبر ما صلی الله علیه و آله را در معراجش خصایصی عظیم و کراماتی جلیل و معارفی ربانی و لطایفی رحمانی و مواهبی ملکوتی و بارقه هایی نورانی و ظرافتهایی بزرگ و تحفه هایی معنوی و علومی قلبی و اسراری سری و دقایقی پنهان و حقایقی آشکار و مشاهداتی غیبی و اخلاقی پیامبرانه و اوصافی پاکیزه و تفریحاتی روحانی در حظایر قدس و مقاعد صدق و قربهای عندی بدون کیفیت و مکان بوده است که بدان سبب بر سایر آفریدگان فائق آمده و به سعادت‌های ابدی و جاودانی دست یافته است. درود خدا بر او و خاندانش باد.

باب یازدهم: معنای کتاب و کلام، و فرق میان آن‌ها و توضیح درباره کتابهای آسمانی

... ما کنت تدری ما الکتاب ...

(شوری ۵۲)

((... تو (پیش از نبوت) از کتاب آگاهی نداشتی ...))

فصل ۱. معنای کلام و کتاب

یکی از محققان سخنی دارد که حاصلش این است: (۱۱۷۲)

صورت الفاظ اگر به گوینده نسبت داده شود آن را ((کلام)) و گوینده را ((متکلم)) گویند، و اگر به آنچه که لفظ در آن نقش می بندد نسبت داده شود مانند لوح هوا (۱۱۷۳) نسبت به انسان، آن را ((کتابت)) و گوینده را ((کاتب)) گویند. بنابراین لوح هوایی نسبت به نفس ناطقه انسانی هم کلام است و هم کتاب به دو اعتبار. همچنین نفس ناطقه که صور عقلی و علوم نفسانی در آن نقش می بندد ((لوح کتابی)) است به یکی از این دو اعتبار. و بدین اعتبار صورتی دارد به سوی مصور عقلی و قلم آسمانی که آن علوم و صور را در او رسم می کند، و به اعتبار دیگر جوهر متکلم ناطقی است که صورتی دارد به سوی چیز قابلی که صور را از او قبول می کند و کلام را از او می شنود.

همچنین وجود همه موجودات که به امر ((کن)) صادر شده اند، امری که بدون لفظ و صوت است، کلام و کتاب خدا هستند به دو اعتبار. نیز قرآنی که در میان ماست و کتابهایی که قبلا نازل شده است همگی کلام خدا و کتاب اویند به دو اعتبار. پس هر کدام از آنها از آن جهت که کلام خداست نوری از انوار معنوی خداست که از سوی او نازل شده است، و نخستین منزل آن قلب آن کس از بندگان محبوب خداست که خدا خواسته، چنانکه فرموده: ((ولکن آن را نوری ساختیم که بدان سبب هر یک از بندگان خود را که بخواهیم هدایت می کنیم)) (۱۱۷۴) و فرموده: ((آن را به حق نازل کردیم و به حق نازل شده است)). (۱۱۷۵)

و از آن جهت که کتاب است نقوش و ارقامی است که آیات و احکامی که تدریجا از آسمان بر صحیفه دلهای محبان و الواح نفوس سالکان و غیر ایشان نازل می شود در آنهاست، که آنها را در صحیفه ها و الواح خود می نویسند آن گونه که هر خواننده ای آن را می خواند و هر عامل موفق به احکام آن عمل می کند و همه بدان راه می یابند، و در هدایت آن پیامبران و امتها یکسانند، چنانکه فرموده: ((و تورات و انجیل را پیش از این نازل کرد برای هدایت مردم (۱۱۷۶))) و فرموده: ((و تورات نزد آنهاست که حکم خدا در آن است)). (۱۱۷۷)

و همان گونه که ((کلام)) مشتمل بر آیات است: ((اینها آیات خداست که به حق بر تو می خوانیم)) (۱۱۷۸)، ((کتاب)) نیز مشتمل بر آیات است: ((اینها آیات کتاب مبین اند)) (۱۱۷۹) ((کلام)) هرگاه تشخص و نزول یابد ((کتاب)) می شود چنانکه ((امر)) هرگاه تنزل یابد ((فعل)) می گردد: ((باش، پس می باشد)). (۱۱۸۰)

و از همین جا است که گفته اند: ((کلام)) بسیط و امری و دفعی است و ((کتاب)) مرکب و خلقی و تدریجی است، و عالم امر خالی از تضاد و تکثر و تجدد و تغیر است چنانکه خداوند فرموده: ((و امر ما نیست مگر یکی، چون یک چشم به هم

زدن)) (۱۱۸۱). ((امر خدا چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند همین که گوید ((باش)) می باشد)). (۱۱۸۲) اما عالم خلق

مشمول بر تضاد و تکرار است: ((هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین هست.)) (۱۱۸۳)

فصل ۲. انواع کلام الهی

یکی از اهل تحقیق گوید: کلام بر سه قسم است:

برترین آن، آن است که عین کلام مقصود اصلی و اولی باشد و مقصود دیگری بعد از آن نباشد به خاطر شرافت و تمامیت وجود آن و غایت بودن آن نسبت به مادون خود. مانند ابداع عالم امر به ((کن)) نه چیز دیگر. و آن کلمات تامه خداست که نیستی و تمامی ندارد؛ زیرا غرض از انشاء آن از سوی خداوند به امر ((کن)) جز امر خدا چیز دیگری نیست.

و متوسط آن، آن است که عین کلام را مقصود دیگری هست جز آنکه آن مقصود ترتب لزومی بر آن کلام دارد و تخلف بردار و جدایی پذیر نیست، مانند امر خداوند به فرشتگان مدبر در طبقات افلاک به ماءموریت‌های گوناگون، که فرشتگان بدون چون و چرا ماءموریت خود را انجام می دهند: ((آنچه خدا فرمانشان دهد نافرمانی نمی کنند و آنچه را فرمان یافته اند انجام می دهند)) (۱۱۸۴)، و همچنین است فرشتگان زمینی که بر کوهها و دریاها و غیر آن گمارده اند.

و فروترین آن، آن است که عین کلام را مقصود دیگری باشد که گاه تخلف می پذیرد و گاه نه، و آنجا که تخلف نمی پذیرد نیز امکان تخلف و نافرمانی وجود دارد اگر عامل حافظ و نگهدارنده ای از خطا وجود نداشته باشد، مانند دستورات و خطابه‌های خداوند با اهل تکلیف از جن و انس که به واسطه فرستادن پیامبران و فرو فرستادن کتابهای آسمانی ابلاغ می گردد، که برخی از آنان فرمان می برند و برخی سرپیچی می کنند.

فصل ۳. انواع کتابهای الهی

دانستی که صورت تمام آنچه خداوند آفریده از ابتدا تا انتهای عالم، در عالم عقلی و علوم نفوس آسمانی و قوای جزئی آن نقش بسته که این چشم دیده نمی شوند. بنابراین تمام این عوالم، کلی و جزئی آن، کتابهای الهی و دفاتر سبحانی اند، زیرا محیط و مشتمل بر کلمات تامه الهی اند، پس عالم علوم مقدسه و نفوس کلیه هر دو کتاب الهی اند؛ به عقل اول ((ام الکتاب)) گویند بدان جهت که اجمالا احاطه به اشیاء دارد. و به نفس کلی آسمانی ((کتاب مبین)) گویند بدان جهت که اشیاء در او به طور تفصیل ظهور دارند. و به نفس منطبع در جسم آسمانی ((کتاب محو و اثبات)) گویند زیرا محو و اثبات در آن واقع است. و اعیان موجودات، آیات این کتابهايند: ((همانا در گردش شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده آیاتی است برای پروا پيشگان)) (۱۱۸۵) و اینها کلمات خدا هستند که نیستی و تمامی ندارند و همراه با اعراض لازم و مفارق اند

که به منزله حرکات بنائی و اعرابی آن کلمات می باشند: ((بگو: اگر دریا مرکب شود برای نگارش کلمات پروردگار من ، بی شک دریا تمام می شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم تمام شود گرچه مانند آن دریا را کمک بیاوریم)). (۱۱۸۶)

فصل ۴. کتاب اعمال

از جمله کتابهای خداوند که به دست قدرت او نگاشته شده صحیفه های نفوس ناطقه انسانی است که اعتقادات حق یا باطل و اعمال نیک یا زشت آنان در آن نوشته می شود، چنانکه فرموده: ((آناند که خداوند ایمان را در دلهاشان نوشته)) (۱۱۸۷) و فرموده: ((و هر انسانی نامه عملش را در گردنش آویخته ایم ، و روز قیامت کتابی را برای او بیرون می آوریم که آن را بازگشوده می بیند)) (۱۱۸۸)، و فرموده: ((این کتاب ماست که به حق بر شما سخن می گوید. ما از آنچه شما می کردید نسخه برمی داشتیم.)) (۱۱۸۹)

(از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: آن کتاب سخن نگفته و نخواهد گفت ، ولی رسول خداست که از جانب آن کتاب سخن می گوید... به خدا سوگند جبرئیل این گونه نازل کرده است). (۱۱۹۰)

این کتابها ((صحیفه اعمال)) نامیده می شوند و نویسندگان آنها ((کرام الکاتبین)) اند و شرح چگونگی نوشتن آنان (در باب فرشتگان) گذشت. برخی از این کتابها ((صحیفه هایی است گرمی و بلند و پاکیزه در دست سفیرانی گرانقدر و نیکوکار)) (۱۱۹۱) و برخی چیز دیگر، که به خواست خدا بیان آن به تفصیل در مباحث معادشناسی خواهد آمد.

فصل ۵. کتابهای آسمانی

کتابهای آسمانی که بر پیامبران و رسولان الهی علیهم السلام نازل شده و با قلم عقلی بر لوح نفوس روشن و صحیفه دلهای نورانی آنان نوشته شده چند کتاب است ، از جمله : کتاب تورات است که به لغت عبری نازل شد و نخست بر قلب موسی علیه السلام و سپس بر الواح زبرجدی نگاشته گردید ((و در نسخه آن هدایت و رحمت است برای کسانی که از پروردگارشان بیم دارند)) (۱۱۹۲)، و ((در آنها هدایت و نور است که پیامبران که اهل تسلیم اند با آن برای یهودیان حکم می کنند و نیز مردان الهی و دانشمندان یهود که امانتدار کتاب الهی هستند و بر آن گواهند برای آنان حکم می نمایند)) (۱۱۹۳)، و سپس آن را در ((ورقهایی نوشتند که آنها را آشکار نموده و بسیاری را پنهان می دارند.)) (۱۱۹۴)

و دیگر انجیل است که به لغت سریانی بر قلب عیسی علیه السلام نازل شد و ((در آن هدایت و نور است و کتاب پیش از خود یعنی تورات را تصدیق می کند و مایه هدایت و پند است برای پروا پیشگان)). (۱۱۹۵)

و دیگر زبور است که بر قلب داود علیه السلام نازل گشت و خداوند در آن ((بعد از ذکر (تورات) نوشته که زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد)). (۱۱۹۶)

و دیگر فرقان است که بر قلب پیامبر ما صلی الله علیه و آله که خاتم و سرور انبیاست نازل شده ((به زبان عربی روشن)) (۱۱۹۷) که ((کتابهای آسمانی پیشین را تصدیق می کند و بر آنها سیطره دارد.)) (۱۱۹۸) و در آن علوم بزرگ الهی نهفته که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را می آموخت ، چنانکه خداوند فرموده : ((و تو را آنچه نمی دانستی آموخت ، و فضل خدا بر تو بزرگ است)). (۱۱۹۹) و اخلاق کریمانه الهی در آن است و پیامبر صلی الله علیه و آله بدان اخلاق آراسته بود چنانکه گذشت . و ما برخی از مطالب کتابهای چهارگانه (تورات ، انجیل ، زبور و قرآن) را در باب معجزات آوردیم و به خواست خدا فضائل قرآن را در بابی جداگانه خواهیم آورد.

و دیگر صحف ابراهیم علیه السلام است که بیست صحیفه ، صحف ادريس علیه السلام که سی صحیفه و صحف شیث بن آدم علیه السلام که پنجاه صحیفه بوده است ، چنانکه از امیرمؤمنان علیه السلام روایت گردیده است . (۱۲۰۰) از ابی ذر رضی الله عنه روایت شده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت : صحف ابراهیم چه بوده ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اباذر (این آیات را) بخوان : قد افلح من تزکی ... (۱۲۰۱) ((تحقیقا رستگار شد آن که به پاکی پرداخت (یا زکات داد)، و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد، بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح می دهید، حال آنکه آخرت بهتر و باقی تر است ، این نکته ها در صحیفه های پیشین آمده ، در صحیفه های ابراهیم و موسی)).

فصل ۶. علوم و کتبی که نزد اهل بیت علیهم السلام است

در ((کافی)) از ابی بصیر روایت نموده که به امام صادق علیه السلام گفت : این درست است که شیعیان شما حدیث می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دری از علم به علی علیه السلام آموخت که هزار در از آن گشوده می شود؟ فرمود: ای ابا محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار در علم به علی علیه السلام آموخت که از هر دری هزار در دیگر گشوده می گردد.

ابوبصیر گوید: گفتم : به خدا سوگند علم این است ! حضرت لختی به نشان تفکر سر انگشت بر زمین زد سپس فرمود: این علم است اما نه آن علم کامل .

سپس فرمود: ای ابا محمد، همانا نزد ما ((جامعه)) است ، و آنان چه دانند که جامعه چیست ؟ گفتم : فدایت شوم ، جامعه چیست ؟ فرمود: صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله که از دهان مبارک املا نموده

و علی علیه السلام به خط خویش نوشته است . همه حلالها و حرامها و همه چیزهایی که مردم بدان نیازمندند در آن ثبت است حتی جریمه یک خراش ، و دست به من زد و فرمود: ای ابا محمد، اجازه می دهی ؟ گفتم : فدایت شوم ، من از آن تو هستم ، هر چه خواهی بکن . حضرت نشگونی از من گرفت و با حالت خشمگونه ای فرمود: حتی جریمه این ! گفتم : به خدا سوگند علم همین است ! فرمود: این علم است اما نه آن علم کامل . سپس لختی ساکت ماند، آن گاه فرمود: همانا نزد ما ((جفر)) است ، و چه دانند که جفر چیست ؟ گفتم : جفر چیست ؟ فرمود: ظرفی است از پوست که علم پیامبران و اوصیا و علم علمای گذشته بنی اسرائیل در آن نگهداری می شود. گفتم : این دیگر علم کامل است ! فرمود: این علم است اما نه آن علم کامل .

سپس لختی ساکت ماند، باز فرمود: همانا نزد ما ((مصحف فاطمه)) است ، و چه دانند که مصحف فاطمه چیست ؟ گفتم : مصحف فاطمه چیست ؟ فرمود: مصحفی است سه برابر این قرآن شما که سوگند به خدا یک حرف از قرآن شما در آن نیست . گفتم : به خدا سوگند علم همین است ! فرمود: این هم علم است اما نه آن علم کامل .

سپس لختی ساکت ماند، باز فرمود: همانا علم آنچه گذشته و علم آنچه تا قیام قیامت خواهد شد نزد ماست . گفتم : فدایت شوم ، به خدا سوگند این دیگر علم کامل است ! فرمود: این علم است اما نه آن علم کامل . گفتم : فدایت شوم ، پس علم کامل کدام است ؟ فرمود: آن است که در شب و روز پشت سر هم تا روز قیامت (آن به آن) واقع می شود. (۱۲۰۲)

و در روایت دیگری است : آن که در شب و روز، روز به روز و ساعت به ساعت حادث می گردد.(۱۲۰۳)

و شاید - خدا می داند - مراد آن حضرت این باشد که علم آن نیست که از شنیدن و خواندن و حفظ کردن کتابها حاصل می گردد، زیرا این تقلید است ، بلکه علم آن است که از سوی خدای سبحان روز به روز و ساعت به ساعت بر قلب مؤمن افزایده می شود و بدان سبب حقایقی برای او منکشف می گردد که مایه آرامش خاطر و شرح صدر است و عالم ، بدان قوام می یابد گویی که به آن می نگرد و آن را مشاهده می کند.

فاضل بحرانی در شرح این گفتار امیرمؤمنان علیه السلام : ((همانا این که می گویم از صاحب دانشی آموخته ام)) گوید: این اشاره است به اینکه تعلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن حضرت جنبه وساطت دارد و آن آماده ساختن نفس آن حضرت است - به واسطه طول همنشینی و ارشاد او - برای کیفیت سلوک و اسباب ریاضت نفس تا مستعد نقش پذیری امور غیبی و خبر دادن از آن گردد.(۱۲۰۴)

و تعلیم ، ایجاد علم نیست گرچه ملازم با ایجاد علم است (بلکه آماده سازی نفس شاگرد برای پذیرش علم است). و از این جا روشن می شود که تعلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت صرف آگاه ساختن او از صور جزئی نبوده ، بلکه آماده ساختن نفس او بوده با تعلیم قوانین کلی . و اگر چیزهایی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافتی بود صور جزئی بود نیاز نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کند که آنها را خوب بفهمد، زیرا فهم صور جزئی امر ممکن و آسانی است برای کسی که از اندکی فهم برخوردار باشد. بلکه آن چیزی که نیازمند دعا و آماده سازی اذهان از راههای گوناگون برای ادراک آن است همان امور کلی و عامی است که شامل جزئیات و کیفیت انشعاب و تفریع و تفصیل آنها از آن امور کلی است و نیز اسباب این امور که مقدمه ادراک آنهاست .

از جمله تائیدات این نکته گفتار خود آن حضرت است که فرمود: ((رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود)). (۱۲۰۵)

و نیز گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: ((به من جوامع کلم داده شده و به علی جوامع علم)). (۱۲۰۶) زیرا مراد از گشودن باب علم ، چیزی جز تفریع و انشعاب قوانین کلی از چیزهایی عام تر از آنها نیست ، و مراد از جوامع علم نیز چیزی جز ضوابط و قوانین آن نمی باشد و این که ((اعطی داده شده)) به صیغهمجهول آمده ، دلیل آشکاری است بر اینکه دهنده جوامع علم به علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه آن که جوامع علم را به او داده همان کسی است که جوامع کلم را به پیامبر صلی الله علیه و آله عنایت کرده ، و او خدای سبحان است .. اینک اگر کشف بیشتر این معنی را طالبی ، به مطالب زیر گوش فرادار و خوب فراگیر:

فصل ۷. انواع علوم و طرق تحصیل آنها

یکی از محققان گوید (به طور خلاصه): علم به یک چیز یا آن است که از راه حس دیدن یا تجربه یا شنیدن خبر یا گواهی دیگران یا اجتهاد یا امثال اینها به دست می آید، و چنین علمی متغیر و فاسدشدنی و محدود و متناهی و غیر محیط است ، زیرا یک چیز در زمان وجودش یک علم بدان تعلق می گیرد و قبل از وجودش علمی دیگر و بعد از وجودش نیز علمی دیگر. علم بیشتر مردم چنین است .

و یا آن است که آن علم از مبادی و اسباب و غایات آن به دست می آید که علمی است یگانه ، کلی ، بسیط، محیط و به گونه ای عقلی تغییرناپذیر. زیرا هر چیزی سببی دارد و سبب آن نیز سببی دارد و همین طور تا به مسبب الاسباب برسد، و هر چیزی که سبب آن از آن جهت که مقتضی و موجب آن است دانسته گردد ناگزیر آن چیز به علم ضروری دائمی دانسته

می‌گردد. پس کسی که خدا را به اوصاف کمال و جلال شناخت و دانست که او مبداء هر وجود و فاعل هر فیض وجودی است و نیز فرشتگان مقرب سپس فرشتگان مدبر را شناخت - فرشتگانی که برای اغراض کلی عقلی مسخر گردیده‌اند و با عبادات دائمی و آیین‌های مستمر بدون خستگی و سستی بی‌اختیار عمل می‌کنند و صور کائنات از آنها صادر می‌گردد و همه اینها بر اساس ترتیب سببی و مسببی انجام می‌گیرد - چنین کسی علمش به همه امور و احوال و لواحق می‌یابد علمی منزله از تغییر و شک و اشتباه. چنین کسی از علتها پی به معلولها می‌برد و از کلیات پی به جزئیات مترتب به آنها خواهد برد و از بسائط مرکبات را می‌شناسد، و حقیقت انسان و احوال او و آنچه را که مایه کمال، پاکی، سعادت و صعود او به عالم قدس است و آنچه را که مایه آلودگی، پستی و شقاوت اوست و او را به فروترین درکات می‌برد می‌شناسد آن هم با علمی ثابت و غیر قابل تغییر و تردید ناپذیر. پس امور جزئی را از آن جهت که دائمی و کلی هستند و از آن جهت که کثرت و تغییر در آنها راه ندارد می‌شناسد گرچه ذاتا و نسبت به یکدیگر دارای کثرت و تغییر باشند. علم خدای سبحان و فرشتگان مقرب او چنین است.

بنابراین، علم پیامبران و اوصیا علیهم السلام به احوال موجودات گذشته و آینده و علم آنچه گذشته و علم آنچه تا روز قیامت خواهد بود از این قبیل است، زیرا آن علمی است کلی که با تجدد و تکثر معلومات تجدد و تکثر نمی‌پذیرد، و هر که کیفیت این علم را بداند معنای این آیه را که می‌فرماید: ((بیان هر چیزی در قرآن هست)) (۱۲۰۷) می‌فهمد و با عرفانی حقیقی و تصدیقی یقینی و با بصیرت نه از روی تقلید و شنیدن، اذعان می‌کند که همه علوم و معانی در قرآن کریم هست. زیرا امری از امور نیست مگر آنکه خودش بذاته یا به مقومات و اسباب و مبادی و غایاتش در قرآن مذکور است، و کسی از فهم آیات قرآن و شگفتیهای اسرار و ملازمات آن از احکام نامتناهی برخوردار نمی‌گردد مگر کسی که علمش از این قبیل باشد.

فصل ۸. منابع علوم امامان علیهم السلام

در ((کافی)) به سندش از حماد بن عثمان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زنادقه در سال صد و بیست و هشت (۱۲۸) ظاهر می‌شوند، زیرا در مصحف فاطمه علیها السلام نظر کردم و چنین دیدم. گفتم: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: چون خداوند پیامبر خود صلی الله علیه و آله را به سوی خود برد، اندوهی گران از رحلت او به فاطمه علیها السلام دست داد که جز خدا نمی‌دانست، پس فرشته‌ای را به سوی او گسیل داشت تا او را از اندوه تسلی بخشد و با او سخن گوید. فاطمه علیها السلام این مطلب را به علی علیه السلام باز گفت. حضرت فرمود: هرگاه

چنین چیزی احساس کردی و صدا شنیدی به من بگو. فاطمه علیها السلام حضرتش را از ورود فرشته و گفتگوی او با خبر ساخت ، امیرمؤمنان علیه السلام هر چه را می شنید می نوشت تا آنکه از مجموع آنها مصحفی جمع گردید. باید دانست که چیزی از حلال و حرام در آن نیست ، بلکه علم حوادث آینده در آن است. (۱۲۰۸)

و به سندش از حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جفر سفیدی (۱۲۰۹) که نزد اوست زبور داوود، تورات موسی ، انجیل عیسی ، صحف ابراهیم ، احکام حلال و حرام ، و مصحف فاطمه علیها السلام نگهداری می شود، و در جفر سرخ اسلحه قرار دارد که صاحب شمشیر (حضرت مهدی علیه السلام) آن را برای جنگ و کشتار می گشاید. (۱۲۱۰)

در ((بصائر الدرجات)) به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله پوستی را نزد ما به یادگار گذاشته که پوست الاغ و گاو نر و ماده نیست ، بلکه پوست گوسفند است که در آن آنچه مورد نیاز است موجود است حتی جریمه خراش و اثر ناخن . و فاطمه علیها السلام نیز مصحفی به یادگار نهاده که قرآن نیست ، بلکه سخنانی از خداست که بر او نازل فرموده به امالی پیامبر صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام . (۱۲۱۱)

و نیز به سندش از آن حضرت روایت کرده که فرمود: صحفی که خداوند فرموده : ((صحف ابراهیم و موسی)) (۱۲۱۲) نزد ماست ، گفتم : صحف همان الواح است ؟ فرمود: آری . (۱۲۱۳)

و به سندش از حبه بن جوبین عرنی روایت کرده که گفت : از امام صادق علیه السلام شنیدم که از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می کرد که می فرمود: یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بود، و الواح موسی از زمرد سبز بود، آنگاه که موسی خشم گرفت الواح را از دست افکند، برخی از آنها شکست و برخی باقی ماند و برخی (به آسمان) بالا رفت .

چون خشم موسی فرونشست یوشع گفت : بیان آنچه در الواح بود نزدت هست ؟ گفت : آری . پس آن الواح دست به دست میان قوم بنی اسرائیل می گشت و آن را ارث می بردند تا آنکه در دست چهار تن از مردم یمن افتاد. چون خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در مکه مبعوث کرد و خبر به آنان رسید، پرسیدند: این پیامبر چه می گوید؟ گفتند: از شراب و زنا نهی می کند و به اخلاق نیک و رعایت حقوق همسایه فرمان می دهد. گفتند: او به آنچه در دست ماست از ما سزاوارتر است ، پس قرار گذاشتند که در فلان و فلان ماه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروند.

خداوند به جبرئیل وحی کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله برو و او را از این خبر آگاه ساز. جبرئیل آمد و گفت : فلانی و فلانی و فلانی آنچه را که در الواح موسی بود به ارث برده اند و آنان در فلان ماه و فلان شب نزد تو می آیند.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن شب را بیدار ماند، آن گروه رسیدند و در زدند و می گفتند: ای محمد، حضرت فرمود: بله ای فلانی و فلانی... (و نام هر یک را با نام پدرش ذکر کرد) کتابی که از یوشع بن نون وصی موسی بن عمران به ارث برده اید کجاست؟ گفتند: گواهی می دهیم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست و تو فرستاده اوئی؛ به خدا سوگند از آن روز که این الواح را در اختیار ما قرار گرفت هیچ کس پیش از تو از آن آگاهی نداشت.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را گرفت و آن کتاب دقیقی (کوچکی - ظ) بود به زبان عبری، و آن را به من داد و من آن را بالای سرم نهادم فردا صبح دیدم کتابی است بزرگ به زبان عربی که علم آنچه خداوند آفریده از روزی که آسمانها و زمین بر پا شده تا روز قیامت در آن است و من همه را دانستم. (۱۲۱۴)

و به سندش از ابوحزمه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ((در جفر آمده: چون خداوند الواح را بر موسی فرستاد آن را چنان فرستاد که بیان هر چیزی که تا روز قیامت خواهد شد در آن بود. چون روزگار موسی سپری شد خداوند به او وحی کرد که الواح را که از زبرجد بهشتی بود به کوه بسپار. موسی نزد کوه آمد، کوه شکافته شد و موسی الواح را پیچید و در آن نهاد و کوه به هم آمد.

آن الواح در میان کوه بود تا آن که خداوند پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، آنگاه گروهی از یمن به قصد دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، چون به کوه رسیدند کوه شکافت و الواح به همان صورتی که موسی در لفاف پیچیده بود بیرون آمد و آن گروه آنها را گرفتند. چون الواح در دست آنان قرار گرفت به دلشان افتاد که بدان نگاه نکنند و از آنها بیم کردند تا آنکه آنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانند. خداوند جبرئیل را به سوی پیامبر خود فرستاد و او را از کار آن گروه و آنچه به دست آورده بودند آگاه کرد.

چون بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند و سلام کردند پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز به سخن نمود و از آنان از آنچه یافته بودند پرسید. گفتند: از کجا دانستی آنچه را که ما یافته ایم؟ فرمود: پروردگارم به من خبر داده و آنها همان الواح

هستند. گفتند: گواهی می دهیم که تو رسول خدا هستی. پس الواح را بیرون آورده به حضرتش سپردند. حضرت بدانها نگریست و با آنکه به زبان عبری بود آنها را خواند، سپس امیرمؤمنان علیه السلام را فراخواند و به او فرمود: اینها را بگیر که علم اولین و آخرین در آنها است و آنها الواح موسی است و پروردگارم مرا دستور داده که به تو بسپارم. امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای رسول خدا، من خواندن آنها را نمی دانم. فرمود: جبرئیل مرا گفته که به تو بگویم که آنها را امشب در زیر سرت بنهی و فردا صبح که شود خواندن آنها را به تو آموخته اند.

علی علیه السلام آنها را زیر سر نهاد، فردای آن شب خداوند آنچه را در آنها بود به او آموخت . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرمود که آنها را بنویسد، حضرت آنها را در پوست گوسفندی نوشت که همان جفر است و علم اولین و آخرین در آن است و آن نزد ماست و خود الواح و عصای موسی نیز نزد ماست و ما از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده ایم .))
و به سندش از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ((جبرئیل صحیفه ای را که با هفت مهر طلایی مهر شده بود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و او را دستور داد که چون اجلس فرا رسد آن را به علی بن ابیطالب علیه السلام بسپارد و او به مضمون آن عمل کند و از آن فراتر نرود، و نیز هر یک از اوصیای پس از خود را دستور دهد که مهر آن را بگشاید و بدانچه در آن است عمل کند و از آن فراتر نرود.))

و به سندش از ابن عباس روایت کرده که گفت : ((رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه ای نوشت و به ام سلمه داد و فرمود: پس از مرگ من هر مردی که بر این چوبها - یعنی منبر - ایستاد و نزد تو آمد و این نامه را طلبید، آن را به او بسپار. ابوبکر ایستاد ولی نیامد طلب کند، عمر نیز ایستاد و نیامد، عثمان نیز ایستاد و نیامد، چون علی علیه السلام ایستاد نزد وی رفت و او را بر لب در صدا زد، ام سلمه گفت : چه می خواهی ؟ فرمود: نامه ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سپرده است .

ام سلمه گفت : راستی که تو صاحب آن هستی ، سپس گفت : همان که آن را نوشته دوست داشت که آن را به تو ببخشد.
پس نامه را به آن حضرت داد، حضرت آن را گشود، نظری در آن کرد و فرمود: بی شک در این دانشی جدید است .))
و در روایت دیگری از ام سلمه وارد است که گفت : ((رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در خانه من نشانده، سپس پوست گوسفندی را خواست و در همه جای آن حتی در میان پوست پاچه های آن هم نوشت ، سپس آن را به من سپرد و فرمود: پس از من هر کس نزد تو آمد و نشانه هایی چنین و چنان داد این را بدو بسپار...)) - با اندکی اختلاف در لفظ -

و به سندش از اعمش روایت نموده که کلبی گفت : ((ای اعمش ، بهترین منقبتی که درباره علی علیه السلام شنیده ای کدام است ؟ گفت : موسی بن ظریف از عبابه برایم حدیث کرد که وی گفت : از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:
(من تقسیم کننده آتشم ، هر که مرا پیروی کند از من است ، و هر که مرا پیروی نکند از اهل دوزخ است .))

کلبی گفت : نزد من منقبتی بالاتر از منقبت توست : رسول خدا صلی الله علیه و آله کتابی را به علی علیه السلام داد که نامهای اهل بهشت و اهل دوزخ در آن بود و آن را نزد ام سلمه نهاد، چون ابوبکر به حکومت رسید آن را طلب کرد، ام سلمه

گفت: برای تو نیست. عمر که به حکومت رسید نیز آن را طلبید، گفت: برای تو نیست، (عثمان که به حکومت رسید نیز آن را طلبید، گفت: برای تو نیست)، چون علی علیه السلام به حکومت رسید ام سلمه آن را به او سپرد.))
و به سندش از امام باقر علیه السلام از پدرش، از کسی که نامش را برد نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ما بیرون شد و در دست راستش کتابی و در دست چپش کتاب دیگری بود، کتابی را که در دست راست داشت گشود و خواند: ((به نام خدای بخشاینده مهربان، کتابی است برای بهشتیان که نامهای ایشان و نامهای پدران و قبایلشان در آن ثبت است و یک نفر کم و زیاد نمی گردد.))

سپس کتابی را که در دست چپ داشت گشود و خواند: ((کتابی است از سوی خدای بخشاینده و مهربان برای دوزخیان که نامهای آنان و نامهای پدران و قبایلشان در آن ثبت است و یک نفر کم و زیاد نمی گردد.))
و به سندش از محمد بن عبدالله روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ((رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند، سپس دست راست خود را با مشت بسته بلند کرد و فرمود: آیا می دانید که در دست من چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: در آن است نامهای بهشتیان و نامهای پدران و قبایل آنان تا روز قیامت. سپس دست چپ را بلند کرد و فرمود: ای مردم، آیا می دانید که در دست من چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: در آن است نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنان تا روز قیامت. آنگاه سه بار فرمود: خداوند عادلانه حکم رانده است: ((گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزانند.)) (۱۲۱۵)

این حدیث را عامه نیز روایت کرده اند (۱۲۱۶) و در این زمینه اخبار بسیاری رسیده و در برخی از آنها وارد است: سپس فرود آمد و دو کتاب با او بود و آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد.

و باز به سندش از حبابه والیه روایت کرده که گفت: ((به امام صادق علیه السلام گفتم: برادرزاده ای که فضل شما را می شناسد و من دوست دارم که مرا آگاه کنید که آیا او از شیعیان شماست؟ فرمود: نامش چیست؟ گفتم: فلان پسر فلان. حضرت صدا زد: فلانی! آن ناموس (۱۲۱۷) را بیاور. کتاب بزرگی را بر روی دوش آورد، امام آن را گشود و در آن نگریست، فرمود: آری، این است نام او و نام پدرش.))

و به سندش از ابی بکر حضرمی از مردی از قبیله حنیفه روایت کرده که گفت: ((همراه عمویم بودم و او بر امام سجاد علیه السلام وارد شد و در برابر حضرتش چند کتاب دید که در آنها می نگریست، عرض کرد: فدایت شوم، این کتابها چیست؟ فرمود: این دیوان شیعیان ماست. گفت: اجازه می فرمایید که نام خود را در آن پیدا کنم؟ فرمود: آری. گفت: من خواندن

نمی دانم و برادرزاده ام همراه من است که بیرون در ایستاده ، اجازه می دهید داخل شود و بخواند؟ فرمود: آری . عمویم مرا به داخل برد و در کتاب نگریستم ، اول چیزی که ناگاه به چشمم خورد نام خودم بود، گفتم : به پروردگار کعبه سوگند که این نام خودم است ! عمویم گفت : وای بر تو، نام من کجاست ؟ پنج یا شش نام را رد کردم و نام عمویم را یافتم . امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند میثاق آنان را با ما بر ولایت ما گرفته است و هیچ کم و زیاد نمی گردند. خداوند ما را از علیین و شیعیان ما را از فروتر از آن آفرید، و دشمنان ما را از سجین و دوستانشان را از فروتر از آن آفرید.))
مضمون این دو خبر در اخبار بسیاری آمده است .

و به سندش از سلیمان بن خالد روایت نموده که گفت : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ((نزد من کتابی است که نام کسانی که به حکومت می رسند در آن است .))

و در روایت دیگری فرمود: ((هیچ پیامبر و وصی پیامبر و پادشاهی نیست جز آنکه نامش در کتابی در نزد من هست .))
و به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ((آنچه را می گویم بنویس . عرض کرد: ای رسول خدا، آیا بر من از فراموشی بیم داری ؟ فرمود: بیم فراموشی بر تو را ندارم و از خدا خواسته ام که تو را حفظ کند و فراموشت نسازد، ولی آن را برای شریکان بنویس . امام فرمود: گفتم : ای پیامبر خدا، شریکان من کیستند؟ فرمود: امامان از اولاد تو، که به برکت آنان امت من از باران سیراب شوند و دعایشان مستجاب شود و بلاها از ایشان دفع گردد و رحمت از آسمان فرود آید، و به حسن علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این اولین آنهاست . سپس به حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: امامان از نسل تو هستند.))

و به سندش از ابوالحسن (حضرت رضا) علیه السلام روایت کرده که فرمود: ((بی شک کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند به خاطر قیاس (در احکام خدا) بود، خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را به سوی خود نبرد تا آنکه تمام دینش را در حلال و حرام برای او کامل ساخت ، و آنچه را نیاز داشتید برای شما آورد تا در زمان حیاتش از او و پس از رحلتش از خاندانش کمک بگیرید، و آنها (در کتابی) در نزد خاندانش محفوظ می باشد حتی جریمه خراش کف دست . سپس فرمود: ابوحنیفه از کسانی است که می گوید: علی نظری دارد، من هم نظری دارم .))

و به سندش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: ((کتابها نزد امیرمؤمنان علیه السلام بود، چون به عراق آمد آنها را (در مدینه) به ام سلمه سپرد. چون علی علیه السلام از دنیا رفت کتابها نزد امام حسن علیه السلام بود و پس از آن حضرت نزد امام حسین علیه السلام و سپس نزد علی بن الحسین و سپس نزد پدرم بود.))

و به سندش از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: ((امام حسین علیه السلام پیش از شهادت، دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و کتاب بسته بندی شده ای را و نیز وصیتی ظاهری و وصیتی باطنی را به او سپرد، و امام سجاد علیه السلام دردی در دل داشت که او را به حال خود گذاشتند و امید زنده بودن او را نداشتند، سپس فاطمه کتاب را به امام سجاد علیه السلام سپرد و آن کتاب به دست ما رسیده است .

گفتم : در آن کتاب چیست ؟ فرمود: به خدا سوگند، آنچه فرزندان آدم تا پایان دنیا بدان نیازمندند در آن است .))

فصل ۹. کیفیت کتابت الهی

یکی از محققان گوید: (۱۲۱۸) فرق بین کتابت مخلوق و کتابت خالق مانند فرق بین وجود صورت محسوسی است که مبداء آن از خارج حس باشد و بین وجود صورت محسوسی که مبداءش از داخل حس باشد، با آنکه هر دو به هنگام ظهور سلطان باطن و قوت بروزش به ظاهر به همین حواس درک می گردند. این مطلب مستلزم آن نیست که مشاهده کتابت خدا اختصاص به کسی دارد که سلطان آخرت بر او غلبه کرده باشد نه سایر محجوبان، زیرا ممکن است کسی در اثر حضور نزد اهل حال به تبع او و به حسب سرایت حال از او به وی به سبب اسباب پوشیده ای که از تفصیل آن آگاهی نداریم از آن نوشته اطلاع حاصل کند، مثل آنکه در آن لحظه نفس به جنبه باطن توجه کند و از خارج غفلت نماید و حواس از به کار رفتن در محسوسات تعطیل گردد.

نوشته خداوند به گونه ای است که یک ورق کوچک بسیاری از علوم را در خود جای می دهد، مانند دو کتابی که در دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود (و نامهای بهشتیان و دوزخیان در آن نوشته بود). و اگر مخلوقی بخواهد آن نامها را همان گونه که هستند در اوراقی بنویسد همه ورقهایی که در عالم است گنجایش آن را ندارد. جفر و جامعه نیز از این قبیل هستند. از ویژگیهایی کتابت الهی آن است که از هر طرف خوانده می شود، چنانکه حکایت کرده اند: یکی از ابلهان به حج رفته بود، در حال طواف وداع مردی را دید، آن مرد به شوخی به وی گفت : آیا برات آزادی از آتش دوزخ را گرفتی ؟ مرد ابله پرسید: مردم دیگر گرفته اند؟ گفت : آری . وی داخل حجر شد و به پرده کعبه آویخت و شروع کرد به گریه کردن و از خدا خواستن که برات آزادی وی را از جهنم به او بدهد. مردم و یاران همراه هرچه او را سرزنش کردند و گفتند که فلانی با تو شوخی نموده ، باورش نمی شد و همین طور به حال خود باقی بود، در این حال ورقی از هوا از طرف ناودان کعبه به سوی او افتاد که در آن آزادی وی از آتش دوزخ نوشته بود. وی خوشحال شد و مردم را با خبر ساخت .

از نشانه های آن نوشته این بود که از هر طرف یکسان خوانده می شد و فرقی نداشت ، ورق را که برمی گرداندند نوشته نیز برمی گردید، پس مردم دانستند که این یک نشانه الهی است . سخن خداوند نیز چنین است که از هر طرف شنیده می شود چنانکه در داستان موسی علیه السلام آمده است .

باب دوازدهم : پاره ای از فضائل قرآن

و انه لكتاب عزيز، لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

(فصلت / ۴۱ و ۴۲)

((و آن کتابی والا و ارجمند است که باطل از پس و پیش به آن راه ندارد، از سوی خداوندی حکیم و ستوده نازل شده است ((.

فصل ۱. قرآن داروی شفابخش

بدان که در قرآن داروی شفابخش و کیمیای نایاب و خواص غریب و معجزات عجیبی نهفته است . قرآن را با کوه بلند قیاس نکنند که از کوه سرافرازتر است ، و با دریا نسنجد که از دریا گسترده تر است . اگر به پندها و اندرزهایش بنگری می بینی که خطیب زبان آور و واعظ سخنور از آن شاهد می آورد، و اگر به احکام و دستورات حلال و حرام بنگری خواهی دید فقیه حاذق و مفتی صادق از دریای آن کفی برمی گیرد، و اگر به فصاحت و بلاغت توجه کنی خواهی دید که بلیغان از آن بهره ای می گیرند و نقص سخن شیوایان بدان اصلاح می شود، و ادیب زبردست و زیرک ماهر به توجیه معانی و شناخت اسالیب و مبانی آن افتخار می ورزد.

ستایشگران و ثناگویان درباره آن چه توانند گفت بعد از این آیه : فبای حدیث بعده یؤ منون (۱۲۱۹): ((و به چه سخنی بعد از این خواهند گرایید؟)) و این آیه : ما فرطنا فی الكتاب من شیء : (۱۲۲۰) ((در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده ایم)). و اگر به شفا و تعویذ بنگری ، در آن شفا و درمان است ، و قرآن راه دستیابی به خودکفایی و بی نیازی ، و وسیله ای برای اجابت دعاست .

و آیات قرآنی در فضائل قرآن کریم بیش از حد شمار است و مشهورتر از اینکه بخواهد پوشیده بماند، مانند:

یا ایها الناس قد جاءکم موعظةٌ من ربکم و شفاءٌ لما فی الصدور و هدی و رحمۀ للمؤمنین (۱۲۲۱) ((ای مردم ، تحقیقا شما

را پندی از سوی پروردگارتان و شفایی برای دلها و هدایت و رحمتی برای مؤ منان آمده است ((.

و:.... قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين ، يهدى به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و يهديهم الى صراط مستقيم (۱۲۲۲) ((... شما را از سوى خداوند نور و كتابى روشن آمده كه خداوند هر كه را كه در پى خشنودى اوست بدان وسيله به راههاى سلامتى و امنيت هدايت مى كند و آنان را به اذن خویش از تاریکيها به سوى نور بيرون مى برد و به راهى راست راه مى نمايد)).

و: و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شىء و هدى و رحمة و بشرى للمسلمين (۱۲۲۳) ((و كتاب را بر تو نازل كرديم كه بيان روشن هر چيزى و هدايت و رحمت و مزدگانى براى مسلمانان است)).
اما اخبار نبوى در فضل قرآن :

از طريق عامه و خاصه به طور مستفيض (۱۲۲۴) از پيامبر صلى الله عليه و آله منقول است كه فرمود:

انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتى اهل بيتى ، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض . (۱۲۲۵)
((من در ميان شما چيزى را به يادگار مى نهم كه اگر بدان چنگ زنيد هرگز گمراه نگرديد؛ كتاب خدا و عترتم را كه خاندان من اند؛ زيرا آن دو هرگز از هم جدا نمى شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند)).
و در روايتى آمده : آنگاه سه بار فرمود: خداوندا، گواه باش .

و در روايتى چنين است : ((من در ميان شما دو چيز وزين و گرانبها را به يادگار مى نهم كه يكي از ديگرى بزرگتر است : كتاب خدا و عترتم يعنى خاندانم را. بنگريد كه چگونه جايزين من در ميان آن دو خواهيد بود، زيرا كه آن دو هرگز از هم جدا نمى شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند)).

و در روايتى ديگر چنين : ((من مردى هستم كه خواهيم مرد، و نزديك است كه مرا بخوانند و اجابت كنم ، و من دو چيز نفيس و گرانبها را در ميان شما به يادگار مى نهم كه يكي از ديگرى برتر است ...))
و در روايتى آمده : ((و آن دو پس از من جانشينان من اند)).

و در روايت ديگرى است : ((آن بزرگتر كتاب خداست ، ريسمانى است كه يك سويش به دست خداست و سوى ديگرش به دست شماست ، پس بدان چنگ زنيد كه لغزش و گمراهى نياييد. و آن كوچكتر خاندان من است ، آنان را نكشيد و تحت فشار قرار ندهيد، زيرا من از خداى لطيف و خبير (باريكدان و آگاه) خواسته ام كه هر دو در حوض كوثر بر من وارد شوند و خداوند اين خواسته مرا برآورده است ، پس هر كه آنان را در فشار نهد مرا در فشار قرار داده ، و هر كه دست از يارى آنان بشويد دست از يارى من شسته ، و دوست آنان دوست من است و دشمن آنان دشمن من ...)).

و در روایتی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در حجه الوداع در مسجد خیف فرمود: من پیشاهنگ شما (در قیامت) هستم و شما در حوض کوثر بر من وارد می شوید، حوضی که پهنایش به فاصله میان بصری و صنعاء (دو شهر در یمن) است و در آن به اندازه ستارگان جامههایی از نقره است؛ هان، بدانید که من شما را از دو چیز گرانبها بازخواست می کنم. گفتند: ای رسول خدا، آنها چیستند؟ فرمود: کتاب خدا که ثقل اکبر است، یک سویس به دست خداست و یک سویس به دست شما، پس بدان چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید و به لغزش نیفتید. و عترتم یعنی خاندانم، زیرا خداوند لطیف و خبیر مرا خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشتم - و دو انگشت اشاره خود را کنار هم قرار داد - و نمی گویم مانند این دو - و انگشت اشاره و انگشت بزرگ وسط را کنار هم نهاد - که یکی از دیگری برتر باشد.

از معنای این حدیث از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند که عترت کیانند؟ فرمود: ((من و حسن و حسین و امامان نه گانه از اولاد حسین که نهمین آنان مهدی و قائم آنهاست، از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از آنان جدا نمی گردد تا هر دو در حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حضرت وارد شوند)). (۱۲۲۶)

و در ((کافی)) به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((من نخستین کس هستم که روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وارد می شوم، بعد کتاب خدا و خاندانم و سپس امتم، آنگاه از آنان می پرسم که با کتاب خدا و خاندان من چه کردید؟)) (۱۲۲۷)

و به سندش از امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ((ای مردم، شما در سرای هدنه (بی وفایی) به سر می برید و شما سوار بر مرکب سفرید و شما را شتابان می برند، و دیده اید که شب و روز و مهر و ماه هر نوی را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می سازند و هر وعده ای را به سر می رسانند، پس زاد و توشه را برای گذرگاهی دراز فراهم کنید.

مقداد بن اسود برخاست و گفت: ای رسول خدا، سرای هدنه چیست؟ فرمود: سرای رساننده و برنده (آدمی را به گور و قیامت رساند و از این زندگی جدا سازد)، پس هرگاه فتنه ها چون شب تاریک شما را فرا پوشاند بر شما باد به قرآن، که آن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و گزارش دهنده ای است که گفتارش را راست پندارند، هر که آن را پیشاپیش خود قرار دهد او را به سوی بهشت می کشاند، و هر که آن را پشت سر اندازد او را به سوی دوزخ می راند، و آن رهنمایی است که به بهترین راه ره می نماید، و کتابی است که تفصیل و بیان و تحصیل (حقایق) در آن نهفته است، و آن سخن جدی و

قاطعانه است و شوخی و سرسری نیست ، و آن را ظاهری و باطنی است ، ظاهرش حکم و فرمان است و باطنش علم و آگاهی ، ظاهرش شگفت انگیز است و باطنش ژرف ، آن را مرزهایی است که هر مرزی خود مرزی دارد، عجایبش به شمار نیاید و غرایبش کهنه نگردد، چراغهای هدایت و مشعلگاه حکمت و راهنمای معرفت برای کسی که صفت را شناخته (۱۲۲۸) در آن هست ، پس باید شخص تیزبین دیده گرداند و دقت نظر را تا رسیدن به آن صفت ادامه دهد تا از هلاکت برهد و از گرفتاری خلاص یابد، زیرا که تفکر مایه زنده دلی مرد بیناست ، چنانکه کسی که چراغ به دست دارد در تاریکیها با نور حرکت می کند، پس بر شما باد که نیکو برهید، و کم بمانید و انتظار برید.)) (۱۲۲۹)

و نیز به سندش از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ((قرآن راهنمایی از گمراهی ، و بینایی از کوری ، و نگهداری از لغزش ، و نور در تاریکی ، و روشنی قبرها(۱۲۳۰)، و نگهداری از هلاکت ، و رهایی از بیراهگی ، و روشنگری از فتنه ها و رساننده از دنیا به آخرت است ، کمال دین شما در آن است ، و هیچ کس از قرآن رویگردان نشود جز به سوی آتش دوزخ)). (۱۲۳۱)

فصل ۲. قرآن در نهج البلاغه

در ((نهج البلاغه)) از خطبه های امیرمؤمنان علیه السلام درباره قرآن آمده است :

((پس قرآن هم امر کننده است هم بازدارنده ، هم خاموش است هم گویا، حجت خدا را بر آفریدگان اوست که بر آن از ایشان پیمان گرفته ، و جانهایشان را در گرو آن ساخته است ، نورش را کامل و دینش را گرامی داشت و پیامبرش صلی الله علیه و آله را به سوی خود برد در حالی که به وسیله قرآن از ابلاغ احکام هدایت به آنان فارغ شده بود. پس ، از خداوند آنچه را خود بزرگ داشته بزرگ بدارید، زیرا که او چیزی از دین خود را از شما پنهان نداشته و برای آنچه موجب خشنودی و ناخشنودی اوست نشان آشکاری قرار داده ، یعنی آیتی محکم را که از آن باز می دارد یا بدان فرامی خواند، بنابراین خشنودی و ناخشنودی او در آنچه باقی مانده یکی است.)) (۱۲۳۲)

و در خطبه ای دیگر فرمود: ((آنگاه کتاب را بر او فرو فرستاد که نوری است که چراغهای خاموش نشود، و چراغی که درخشندگیش فرو ننشیند، و دریایی که ژرفایش به دست نیاید، و راهی که گمراهی نینجامد، و پرتوی که نورش تاریک نشود، و فرقانی که برهانش فرو نخواست، بیان روشنی که ارکانش ویران نشود، و درمانی که از دردهایش بیم نرود، و عزتی که یارانش نگریزند، و حقی که طرفدارانش بی یاور نگردند. قرآن معدن و میدان ایمان ، چشمه سارها و دریاها علم ، بوستانها و آبگیرهای عدالت ، پایه ها و استوانه های اسلام ، دره ها و گودالهای پر آب حق است . دریایی است که آبکشان آب آن را

نتوانند کشید، و چشمه هایی که آب برداران خشکش نتوانند ساخت. آبشخورهایی که واردان بی آبش نتوانند نمود، و منزلگاههایی که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه هایی که رونندگان از دیدن آنها نابینا نشوند، و تپه هایی که راهپیمایان از آن گذر نکنند.

خداوند آن را مایه فرونشاندن عطش عالمان، و بهار خرم دل‌های فقیهان، و راه‌های گشاده صالحان، و درمانی که پس از آن دردی نماند، و نوری که پس از آن ظلمتی نیاید، و ریسمانی ناگستنی، و پناهگاهی دست نیافتنی، و عزت آن که خود را بدان نزدیک سازد، و در سلامتی برای کسی که در آن وارد شود، و رهنمای کسی که از آن پیروی کند و عذر آن که آن را برگزیند، و دلیل کسی که به وسیله آن احتجاج کند، و حامل کسی که آن را حمل کند، و مرکب آن که به کارش گیرد، و نشان کسی که در پی یافتن نشان آن باشد، و سپر کسی که سپر گیرد، و دانش کسی که فرا گیرد، و حدیث کسی که روایت کند، و حکم کسی که داوری نماید قرار داده است.)) (۱۲۳۳)

فصل ۳. قرآن در روایات

در ((کافی)) به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عزیز و جبار کتاب خود را بر شما فرو فرستاد، و اوست راستگو و نیکوکردار، در آن است خبر شما و خبر کسانی که پیش از شما بودند و کسانی که پس از شما آیند و خبر آسمان و زمین، و اگر کسی نزد شما آید که شما را از آن خبر می دهد بی شک تعجب می کنید. (۱۲۳۴)

و فرمود: خداوند بیان روشن هر چیزی را در قرآن نازل کرده است، تا آنجا - که به خدا سوگند - خداوند هیچ چیزی را که مردم بدان نیازمندند فروگذار ننموده، به گونه ای که هیچ بنده ای نتواند بگوید: ((کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود)) جز آنکه خداوند آن را در قرآن نازل کرده است. (۱۲۳۵)

و فرمود: هیچ چیزی نیست که دو تن در آن اختلاف کنند جز آنکه اصلی در کتاب خدا دارد ولی عقل مردان (عادی) به آن نمی رسد. (۱۲۳۶)

و فرمود: من زاده رسول خدایم صلی الله علیه و آله و من به کتاب خدا دانایم و در آن است داستان آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت خواهد بود، و در آن است خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ، و خبر گذشته و آینده، من همه آنها را می دانم آن گونه که به کف دست خود می نگرم، خداوند می فرماید: بیان روشن هر چیزی در آن هست. (۱۲۳۷)

و به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه برای شما حدیثی گفتم (دلیل آن را) از کتاب خدا از من بپرسید. آنگاه در میان سخنان خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال و تباه ساختن مال و سوالهای بسیار

نهی فرموده است . عرض شد: ای زاده رسول خدا، این مطلب در کجای کتاب خداست ؟ فرمود: خدای متعال فرموده :

((خیری در بسیاری از رازگوییهای آنان نیست جز آن که به صدقه ای یا کار نیکی یا اصلاحی میان مردم فرمان دهد.))

(۱۲۳۸) و فرموده : ((اموال خویش را که خداوند مایه برپایی شما قرار داده به دست سفیهان مسپارید.)) (۱۲۳۹) و فرموده :

((از چیزهایی مپرسید که اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید.)) (۱۲۴۰)، (۱۲۴۱)

و در ((بصائرالدرجات)) (۱۲۴۲) به سندش از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هیچ کس جز جانشینان پیامبر صلی الله علیه

و آله نمی تواند ادعا کند که همه قرآن را از ظاهر و باطن (در نزد خود) جمع آورده است .

و در روایت دیگری است : هیچ یک از مردم ادعا نکند که تمام قرآن را آن گونه که خدا نازل کرده جمع آورده ، جز آنکه

دروغ گفته است . و جز علی بن ابیطالب و امامان پس از او کسی آن را همان گونه که خدا نازل کرده جمع آوری و حفظ

نکرده است .

و در روایتی است که : اگر ظرفی مناسب یا محلی مطمئن و آرام بخش می یافتیم بی شک لب می گشودیم - از خداوند

یاری باید خواست . -

و به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همین شما را بس که (درباره ما) بگوئید که ما علم حلال و

حرام و علم قرآن و داوری میان مردم را می دانیم .

و در روایتی است : علم حلال و حرام چیست در جنب علوم بی کران قرآن؟! احکام حلال و حرام در آیات اندکی از قرآن

کریم آمده است .

و فرمود: قرآن را تاویلی است که برخی از آن فرا رسیده و برخی دیگر هنوز فرا نرسیده است ، و هرگاه تاویل در زمان یکی از

امامان رخ دهد امام همان زمان آن را می شناسد.

و به سندش از امام باقر علیه السلام که فرمود: تفسیر قرآن هفت وجه است ، برخی از آن وجود یافته و برخی دیگر هنوز

وجود نیافته است ، و امامان آن را می دانند.

و در خبر مشهور نبوی آمده است : قرآن را ظاهری و باطنی و مرزی و دیدگاهی هست . (۱۲۴۳)

و در روایتی است : آیه ای از قرآن نیست جز آنکه ظاهری دارد و باطنی . (۱۲۴۴)

و در تفسیر قمی به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن هم بازدارنده است هم امر کننده ، به

سوی بهشت امر می کند و از آتش دوزخ باز می دارد، و در آن محکم و متشابه وجود دارد، به محکم ایمان آورند و عمل

کنند و اعتقاد ورزند، و به متشابه ایمان آورند ولی عمل نکنند، و آن قول خداوند است که : ((اما کسانی که کژدلند از قرآن آن را که متشابه است پیروی کنند تا فتنه جویی کنند تاویل آن را به دست آورند، حال آنکه تاویل آن را جز خدا و استوارگامان در دانش که آل محمد صلی الله علیه و آله هستند - کسی نمی داند.)) (۱۲۴۵)

فصل ۴. القاب قرآن

در قرآن القاب و صفاتی برای قرآن وارد شده که بر مقام بلند و شکوه آن دلالت دارند، از جمله : نور، حکمت ، خیر، روح ، حق ، هدی ، ذکر، نباء عظیم (خبر بزرگ) ، شفاء، رحمت ، علی حکیم ، تنزیل ، ذوالذکر، بشیر، نذیر، بشری ، منزل ، عظیم ، مجید، عزیز، موعظه حسنه ، نعمت ، رزق ، مبین ، میزان و... و ما آیات آنها و علت این نامگذاریها را به جهت شهرت و ظهورشان نیاوردیم .

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا قرآن و فرقان دو چیزند یک چیز؟ فرمود: قرآن مجموع کتاب است ، و فرقان آیات محکم است که عمل بدانها واجب است . (۱۲۴۶)

فصل ۵. تجسم و شفاعت قرآن در قیامت

در ((کافی)) به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت قرآن به بهترین صورت بیاید و بر مسلمانان گذر کند، آنها گویند: این مردی از ماست ، از آنان بگذرد و به پیامبران رسد، آنها گویند: او از ماست . (از آنان نیز بگذرد و به فرشتگان مقرب رسد، گویند او از ماست) تا آنکه به پیشگاه پروردگار عزت رسد، گوید: پروردگار، فلان بن فلان کسی است که من در دنیا روزهای گرمش را به تشنگی و شبهایش را به بیداری کشاندم ، و فلان بن فلان کسی است که روزهای گرمش را به تشنگی و شبهایش را به بیداری سپری ساختم . خداوند می فرماید: آنان را به بهشت ببر و در جایگاه خودشان قرار ده .

پس او برخیزد و مردم در پی او روان شوند، به مؤ من گوید: بخوان و بالا رو. پس قرآن می خواند و بالا می رود تا آنکه هر مردی به درجه و مقامی که برای او معین شده می رسد و در آن فرود می آید. (۱۲۴۷)

در این باره روایات دیگری نیز هست ، و در برخی وارد است : پس هرگاه آیه ای می خواند درجه ای بالا می رود. (۱۲۴۸)

و در حدیث سعد خفاف آمده که گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم : آیا قرآن سخن می گوید؟ حضرت لبخندی زدند و گفتند: خداوند ضعفای شیعیان ما را رحمت کند که آنان اهل تسلیم اند، سپس فرمود: آری ای سعد، نماز هم سخن می گوید و صورت و خلقتی دارد که امر و نهی می کند. رنگ چهره ام از این سخن برگشت و گفتم : این چیزی است که نمی توانم

در میان مردم لب گشایم! امام باقر علیه السلام فرمود: آیا مردم جز شیعیان ما هستند؟ پس هر که نماز را نشناسد تحقیقا حق ما را انکار کرده است .

آنگاه فرمود: ای سعد، می خواهی سخن قرآن را به گوش تو رسانم؟ گفتم: آری، درود خدا بر تو باد. فرمود: ((همانا نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد، و ذکر خدا بزرگتر است)) (۱۲۴۹)، نهی از نوع سخن است، و زشت و ناپسند مردانی هستند (یعنی خلفای جور)، و ما ذکر خداییم و ما بزرگتریم. (۱۲۵۰)

و به سند از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر یک از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب فرانگرفته باشد، در قبرش به او می آموزند تا خداوند بدان وسیله درجه او را بالا برد، زیرا درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است، به او گویند: بخوان و بالا رو، پس می خواند و بالا می رود. (۱۲۵۱)

و به سندش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حاملان قرآن (۱۲۵۲) ناظران اهل بهشت، و کوشاگران در بندگی پيشاهنگام اهل بهشت، و رسولان الهی سروران اهل بهشت اند. (۱۲۵۳)

فصل ۶. تاویلات و اشارات قرآن

یکی از عالمان گوید: کلمه ای از قرآن نیست مگر آنکه در تحت آن رمز و اشاره ای به معنایی نهان نهفته است که تنها کسی آن را می فهمد که بتواند موازنه و مناسبت میان عالم ملک و شهادت و عالم غیب و ملکوت را درک کند. زیرا هیچ چیزی در عالم حس و شهادت وجود ندارد مگر آنکه مثالی است برای یک امر روحانی از عالم ملکوت، بدین سان که در روح و معنا همان است اما در صورت و قالب غیر آن. و مثال جسمانی در عالم شهادت نردبانی است به سوی معنای روحانی از آن عالم، و از همین رو دنیا یکی از منازل راه به سوی خداست که انسانها به ناچار باید آن را بپیمایند، زیرا همان گونه که رسیدن به مغز جز از راه پوسته محال است همچنین ترقی به عالم ارواح نیز جز از مثال عالم اجسام محال خواهد بود. این موازنه و تناسب را با یک مثال خواهیم شناخت:

بنگر که آنچه برای شخص خواب از رؤیاهای صحیح که یک چهل و ششم از نبوت است منکشف می شود چگونه با مثالهای خیالی انکشاف می یابد. مثلا کسی که حکمت را به نااهل می آموزد در خواب چنان می بیند که مروارید به گردن خوک می آویزد. و یکی در خواب دید که گویی انگشتی به دست دارد و با آن فرج زنان و دهان مردان را مهر می کند، ابن سیرین (معبر معروف) به او گفت: تو مردی هستی که در ماه مبارک رمضان پیش از صبح اذان می گویی؟ گفت: آری،

دیگری در خواب دید که گویی روغن زیتون را در خود زیتون می ریزد، ابن سیرین گفت : کنیزی داری که در واقع مادر توست ، او اسیر شده و فروخته شده ، و تو او را نمی شناخته و خریده ای ؛ و واقعیت نیز همین بود. ببین چگونه مهر زدن بر دهانها و فرجهها با اذان قبل از صبح در روح عمل ختم که همان بازداشتن است مشارکت دارد گرچه در صورت همانند آن نیست . مطالب آینده را نیز بر همین اساس قیاس گیر.

بدان که قرآن و اخبار نیز شامل بسیاری از این قبیل است ، به این حدیث دقت کن : ((قلب مؤ من میان دو انگشت از انگشتان خداست (که هر گونه بخواهد آن را می گرداند))) (۱۲۵۴) روح معنای انگشت ، قدرت بر برگرداندن سریع است ، و چون دل مؤ من میان تاءثیر فرشته و تاءثیر شیطان است ، این او را به گمراهی می کشاند و آن وی را راهنمایی می کند، و آنها بسان دو انگشت خدا هستند، پس این خداوند است که بدین وسیله دل‌های بندگان را زیر و رو می کند همان گونه که تو با انگشتانت چیزها را دگرگون می کنی . ببین که چگونه نسبت دو فرشته که مسخر خدا هستند در روح معنای انگشت بودن با دو انگشت تو شبیه است ولی در صورت فرق دارند!

از این مثال می توانی معانی سایر آیات و احادیثی را که نزد جاهلان موهم تشبیه هستند استخراج کنی ، زیرا انسان باهوش با یک مثال مطلب را در می یابد و آدم کند فهم هر چه مثال بیشترآوری به تحیرش افزوده می گردد.

حال که معنای انگشت را دانستی می توانی به مفهوم قلم و دست و صورت و دست راست دست یابی و همه را روحانی بدانی نه جسمانی . مثلاً می دانی که روح و حقیقت قلم که ناگزیر باید حقیقتش را هنگام بیان حد آن دریابی آن است که قلم چیزی است که با آن می نویسند. اینک اگر در عالم وجود چیزی بود که بدان واسطه بتوان علوم را در الواح قلوب نقش بست چنین چیزی شایسته است که نام قلم بر آن نهند، خداوند هم ((کسی است که با قلم آموخت ، به انسان آنچه را نمی دانست آموخت)). (۱۲۵۵)

این قلم روحانی است اگر روح و حقیقت قلم در آن باشد و چیزی از قلم کم ندارد مگر قالب و صورت آن را. از چوب یا نی بودن قلم جزء حقیقت قلم نیست و از همین رو در تعریف حدی (حقیقی) قلم در نظر گرفته نمی شود. هر چیزی را حد و حقیقتی است که روح آن چیز است ، و چون به روح اشیاء پی بردی روحانی خواهی شد و درهای ملکوت بر تو گشوده می شود و اهلیت همنشینی با ساکنان عالم بالا را پیدا می کنی و آنان خوب رفیقانی هستند.

و نباید بعید شماری که در قرآن اشاراتی از این قبیل وجود دارد، و اگر تحمل شنیدن این گونه اشارات را نداری در صورتی که تفسیر مستند به صحابه نباشد - زیرا گرفتار تقلید هستی - پس به تفسیر این آیه : ((خداوند آبی از آسمان فرو فرستد و

رودخانه هایی به راه افتد هر یک به گنجایش خویش ، پس سیل به راه افتاد کفی بر روی خود دارد - و کف دیگری نیز مانند آن از ذوب فلزات در آتش برای ساختن زیورآلات یا کالایی دیگر درست می شود -...)) آن گونه که مفسران گفته اند بنگر که چگونه علم را به آب ، و دل را به رودخانه ها و چشمه سارها، و گمراهی را به کف روی آب مثال زده است . آن گاه در آخر آیه چنین آگهی داده است که : ((خداوند اینچنین مثلها می زند)). (۱۲۵۶) همین اندازه بس است که طاققت بیش از این نداری .

بالجمله بدان که آن چه را که فهم تو قادر به درک آن نیست قرآن کریم آن را به همان صورتی که در عالم خواب با روح خود از لوح محفوظ درک می کنی به سوی تو القا می کند تا آن را به شکلی مناسب تمثیل کند، و این نیازمند به تعبیر است .

و بدان که تاویل همان راه تعبیر را می رود، و از همین رو گفتیم : مفسر حول و حوش پوسته مطلب دور می زند، زیرا کسی که کلمه خاتم و فروج و افواه را ترجمه می کند و توضیح می دهد چون کسی نیست که از اینها اذان قبل از صبح را در می یابد.

ممکن است گویی : چرا این حقایق در قالب این مثالها ریخته شده و ارائه گردیده و به صورت صریح نموده نگردیده تا مردم در دام جهالت تشبیه و گمراهی تمثیل گرفتار نشوند؟ باید بدانی که این را زمانی در می یابی که دریابی که چرا غیب از لوح محفوظ به صورت تمثیل بر شخص خواب ارائه می گردد نه به صورت کشف صریح ، چنانکه برای تو مثال زدم ، و این کسی را می فهمد که رابطه پنهان میان عالم ملک و ملکوت را دریابد.

و چون این را دانستی خواهی دانست که تو در این عالم ، خواب هستی گرچه ظاهراً بیدار باشی ، زیرا مردم خوابند و چون بمیرند بیدار می شوند و هنگام این بیداری با مرگ حاصل می شود حقایق و ارواح آنچه که به صورت مثال شنیده بودند برای آنان کشف می گردد و می دانند که آن مثالها همچون پوسته و صدفهایی بوده اند برای آن ارواح ، و راستی آیات قرآن و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یقین در می یابند چنانکه آن اذان گو راستی سخن ابن سیرین و درستی تعبیر خواب او را دریافت .

همه اینها هنگام اتصال به مرگ منکشف می شود، و بسا که برخی از آنها در حال جان کندن منکشف شود، و اینجاست که منکران و غافلان گویند: ((ای کاش از خدا و پیامبر پیروی می کردیم)). (۱۲۵۷)، ای کاش ((باز می گشتیم و عمل می کردیم غیر آنچه قبلاً می کردیم)) (۱۲۵۸)، ((ای کاش خاک بودم و)

آفریده نمی شدم) (((۱۲۵۹)، ((ای افسوس بر ما در آنچه که در انجام آن کوتاهی کردیم)) (۱۲۶۰)، ((ای افسوس بر من که در جنب (طاعت) خدا کوتاهی کردم)) (۱۲۶۱)، پروردگارا، دیدیم و شنیدیم ، پس ما را باز گردان تا کاری شایسته کنیم که ما یقین آوریم)) (۱۲۶۲)

و آیات قرآن که مربوط به توضیح معاد است به این اشاره دارد، پس از این بفهم که چون در این زندگانی در خواب به سر می بری بیداری تو پس از مرگ خواهد بود، و آنجاست که اهلیت مشاهده بی پرده حق را پیدا می کنی ، و پیش از آن حقایق را جز در قالب خیالی نمی توان دید، آن گاه به دلیل جمود نظرت بر حسن ، گمان می بری که اینها معنایی جز تخیل ندارند و از روح آنها غافل می مانی چنانچه از روح خویش غافل و جز قالب تن را نمی بینی .(پایان سخن آن عالم) فصل ۷. (انواع آیات قرآن)

در بحث معجزات دانستی که برترین وجوه اعجاز قرآن نزد اهل بینش ، اشمال قرآن بر معارف و حکمتها و سخنان جامع و پر معناست ، اینک بدان که هدف اصلی از فرو فرستادن قرآن دعوت بندگان به سوی خدای سبحان است ، چنانچه در آیاتی چند بدان اشاره گردیده است . از این آیات قرآن منحصر در شش نوع است - آن گونه که یکی از عالمان فرموده - که سه نوع آنها اصول و مهمات است و سه نوع آن توابع و متهما. اصول و مهمات از این قرار است :

نوع اول معرفی است کسی است که بندگان به سوی او خوانده شده اند. این نوع آیات شامل شناخت ذات صفات و افعال اوست . و چون شناخت ذات مجالس تنگتر، و گفتار در این زمینه مشکل تر و اندیشه در آن کنترل نشدنی تر و یادآوری آن از دسترس دورتر است ، به همین دلیل جز اشارات و تلویحاتی در این زمینه وارد نشده است که اکثر آنها یا به تقدیس مطلق خدا باز می گردد مانند: (لیس کمثله شیء (۱۲۶۳)) (چیزی مانند او نیست)) و مانند سوره اخلاص ، و یا به تعظیم مانند: سبحانه و تعالی عما یصفون (۱۲۶۴) ((خداوند از آنچه ناهلان توصیف کنند منزّه و برتر است)) . بدیع السماوات و الارض (۱۲۶۵)) (پدید آورنده آسمانها و زمین است)) .

امادر مورد صفات خدا مجال وسیع تر و جای سخن گسترده تر است ، و از همین رو آیات مشتمل بر صفات مثل علم و قدرت و حیات و حکمت و کلام و سمع و بصر و غیر بیشتر است . و اما افعال الهی دریایی بیکران است که همه جوانب آن دست نتوان یافت ، بلکه اصلا در عالم وجود جز خداوند و افعال او چیزی نیست و هر چه غیر اوست فعل اوست . اما آیات قرآنی شال موارد آشکار آنها و چیزهایی است که در عالم شهادت و حس واقع است مانند آسمانها، ستارگان ، زمین ، کوهها، دریاها، حیوانات ، گیاهان ، فرورفستادن باران و سایر اسباب رویدن و حیات که همه برای حس آشکار است .

و شریف ترین و عجب ترین افعال خدا و آنچه بیشتر بر جلالیت سازنده آنها دلالت دارد افعالی است که برای حس آشکار نیست بلکه از عالم ملکوت است و از آنها در قرآن جز اشارات و رموزی به چشم نمی خورد زیرا ادراک بیشتر آفریدگان از فهم آنها عاجز است . و این نوع با اقسام گوناگونش آیات زبده قرآن و قلب و مغز و سر آن است .

نوع دوم نشان دادن راه سلوک به سوی خداوند است ، این نوع آیات مشتمل بر چیزی است که موجب اقبال به سوی خدا و اعراض از غیر او می گردد، و در یک بیان جمله ((لااله الا الله)) است . مانند آیات : ((خدا را فراوان یاد کنید)) (۱۲۶۶)، ((مالها و فرزندانان شما را از یاد خدا غافل نسازد!)) (۱۲۶۷)، ((و روی دل تنها به سوی خدا آر و بس)) (۱۲۶۸)، ((تحقیقا رستگار شد هر که نفس خود پاکیزه ساخت ، و زیان کرد هر که نفس خود بیالود)) (۱۲۶۹)، ((تحقیقا رستگار شد هر که پاکی گزید و نام پروردگار را یاد کرد و نماز(۱۲۷۰)

گزارد)) و امثال این آیات ، و این دریایی عمیق از دریاها ی قرآن است .

نوع سوم بیان حال هنگام وصول به خدای سبحای است . این نوع آیات شامل بیان آسایش و نعمتی است که واصلان با آن روبرو می شوند و عبارت جامع همه انواع آن کلمه ((بهشت)) است . و شامل بیان خواری و عذابی است که محجوبان از خداوند به جهت رها کردن سلوک ، با آن روبرو می شوند، و عبارت جامع همه انواع آن کلمه ((دوزخ)) است . و شامل بیان مقدمات احوال این دو گروه است و از آنها به ((حشر و نشر و حساب میزان و صراط)) تعبیر می شود. اینها ظواهر آشکاری دارند که به منزله غذا برای عموم خلق است ، و اسرار پوشیده ای که به منزله حیات برای خواص خلق می باشد. و شاید یک سوم قرآن و سوره های آن به تفصیل این امور مربوط باشد، و اندیشه را در این باره مجال گسترده است .

توابع و مهمات نیز به قرار زیر است :

نوع اول بیان حال دوستداران دعوت ، و کارهای نیک و ظریفی است که خدای متعال درباره آنان انجام داده است ، مانند داستان انبیا و اولیا و فرشتگان علیه السلام ، و نیز بیان حال کسانی که از دعوت روی گردانده و از اجابت ان خود داری نموده اند و کیفیت قلع و قمع و کیفر آنان به دست خداوند. فایده این قسم تشویق و بیم رسانی و آگاهی دادن و پند گرفتن است ، و حاوی اسرار و رموز و اشاراتی است که نیازمند اندیشه ای طولانی است .

نوع دوم حکایت اقوال منکران و احتجاجات آنان و آشکار ساختن سرشکستگی و رسوایی آنها و رد اباطیل و نسبتهای ناروایی است که به خدای سبحان می دادند مانند آنکه فرشتگان دختران خدا هستند، خداوند دارای شریک است ، خداوند یکی از سه عنصر است (اب و ابن و روح القدس ، که نصارا می گفتند)، و نسبتهایی که به پیامبر صلی الله علیه و آله می دادند که او

ساحر و کاهن و دروغزن است ، و انکار نبوت او و این که او یک بشر است و شایسته پیروی نیست ، و انکار آخرت و زنده شدن پس از مرگ و انکار بهشت و دوزخ و انکار عاقبت طاعت و معصیت و در حجتیهایی که خداوند در رد آنان آورده لطایف و حقایقی نهفته است .

نوع سوم بیان منازل راه و کیفیت تهیه زاد و توشه و آمادگی برای این سفر است که چگونه سلاح آماده سازد تا دزدان منازل و راهزنان را از سر راه بردارد و اسبابی برای دفع مفسده های آنان تهیه کند. همه اینها را در آیات حلال و حرام و حدود احکام شرح داده است و ما در باب نیاز به شرایع مفصلا توضیح داده ایم که دل بریدن از همه چیز و پیوستن به حق نیازمند به بقای بدن و نسل است و این دو نیز نیازمند به اموال و زنان و قوانین بهره برداری از آنها می باشد. در زیر این آیات سیاستها و حکمتها و فوایدی نهفته است که کسی که در مزایای شریعتی که حدود احکام دنیوی را اثبات می کند بیندیشد آنها را درک خواهد نمود، و ما در باب بیان اسرار تکالیف به پاره ای از این فواید اشاره کردیم .

این یک قسم دسته بندی آیات قرآن در شش نوع است که همه مقاصد قرآن را شامل است ، و اگر این انواع را با شعبه های در نظر گرفته شده در یک رشته جمع کنی ده نوع خواهند شد: (۱) ذکر ذات ، (۲) ذکر صفات ، (۳) ذکر افعال خدا، (۴) ذکر معاد، (۵) ذکر راه راست - که خود دو بخش است : پالایش نفس از صفات ناپسند، و ارایش آن به صفات پسندیده - (۷) ذکر احوال دوستان خدا، (۸) ذکر احوال دشمنان خدا، (۹) ذکر احتجاجات کافران ، (۱۰) ذکر حدود احکام .

مؤلف : این بود خلاصه گفتار یکی از عالمان . و به این ده نوع مفصل باز می گردد آنچه که در روایات زیر اجمالا به آنها اشاره شده است :

در کافی به سندش از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت : از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن در سه بخش نازل شده : یک بخش درباره ما و دشمنان ماست ، یک بخش سنتها نازل شده : یک بخش درباره ما و دشمنان ماست ، یک بخش سنتها و امثال است و یک بخش هم واجبات و احکام . (۱۲۷۱) و به سندش از امام باقر علیه السلام که فرمود: قرآن در چهار بخش نازل شده : بخشی درباره ماست ، بخشی درباره دشمنان ماست ، بخشی سنتها و امثال است و بخشی هم واجبات و احکام (۱۲۷۲)

و به سندش از امام صادق علیه السلام که فرمود: قرآن در چهار بخش نازل شده بخشی حلال ، بخشی حرام ، بخشی سنتها و احکام ، بخشی در اخبار آنچه پیش از شما بوده و گزارش آنچه پس از شما خواهد و در داوری میان شما (۱۲۷۳)

فصل ۸. تحریف ناپذیری قرآن (۱۲۷۴)

از روایات بسیار که از طریق اهل بیت علیه السلام نقل شده استفاده می شود که این قرآنی که در میان ماست مجموعاً همان گونه که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده نیست ، بلکه پاره ای از آن برخلاف چیزی است که خدا نازل کرده ، و پاره ای تحریف شده و تغییر یافته و چیزهایی بسیاری از جمله نام امیرمؤمنان علیه السلام در موارد بسیاری از آن حذف شده است ، و نیز ترتیب فعلی قرآن آن گونه که پسند خدا و رسول باشد نیست .

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: اما آنچه بر خلاف چیزی است خدا نازل کرده یکی این آیه است : کنتم خیر امه ... (۱۲۷۵) ((شما بهترین امتی هستید که برای مردم ظاهر شده اید، امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خداوند ایمان دارید، امام صادق علیه السلام به خواننده این آیه فرمود: ایا بهترین امت ، امیرمؤمنان و حسین بن علی علیه السلام را می کشند؟ گفته شد: ای پسر رسول خدا، پس این آیه چگونه نازل شده ؟ فرمود: ((خیر امه)) نازل شده است ، نمی بینی که خداوند در آخر آیه آنان را به امر به معروف و نهی از منکر کردن و ایمان به خداوند ستوده است ؟

و نیز بر امام صادق علیه السلام این آیه خوانده شد: ((و آنان که گویند: پروردگارا به ما از زنان و فرزندانمان نور چشمی ببخش ، و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده)) (۱۲۷۶)، حضرت فرمود: بی شک چیز بزرگی از خدا خواسته اند، که آنها را پیشوای پرهیزکاران سازد! گفته شد: چگونه نازل شده ؟ فرمود: چنین نازل شده : و اجعل لنا من المتقین اماما و برای ما از پرهیزکاران پیشوایی قرار ده

و دیگر این آیه است : له معتقات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله (۱۲۷۷) ((و او انسان را از پیش و پس محافظانی است که او را از فرمان خدا حفاظت می کنند))، امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه چیزی را از فرمان حفظ توان نمود؟ و چگونه معقب می تواند از پیش محافظت کند؟ گفته شد: این آیه چگونه نازل شده ؟ فرمود: این گونه نازل شده له معقب من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله ... و امثال این قبیل بسیار است .

و اما آیاتی که تحریف شده اینهاست : ((اما خدا گواهی می دهد به آنچه بر تو نازل کرده - درباره علی ، این گونه نازل شده - ان را از روی علم خویش نازل کرده و فرشتگان نیز گواهند)) (۱۲۷۸)، ((ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت به سوی تو نازل شده - درباره علی - به مردم برسان ...)) (۱۲۷۹)، و ((آنان که کفر ورزیدند و ستم کردند - در حق آل محمد - خداوند بر آن نیست که آنان را بیامزد)) (۱۲۸۰)، و ((به زودی آنان که ستم کردند - در حق آل محمد - خواهند دانست که چگونه سرنگون می شوند)) (۱۲۸۱)، و ((اگر آنان را که ستم کردند - در حق آل محمد ؛- حال جان دادن بینی ...))

(۱۲۸۲)، و مانند آن زیاد است که در جای خود یاد می کنیم . (۱۲۸۳)

و روایت است که مردی در حضور علی علیه السلام خوانده : و طلع منضود (۱۲۸۴) و ((موزه‌های برهم چیده شده))، فرمود: و طلع ((و خرما)) طلع اینجا چکاره است ؟ و این آیه را قرائت فرمود: لها طلع نضید. (۱۲۸۵) گفتند: آیا آن را تغییر دهیم ؟ فرمود: امروز نباید به قرآن دست برد و آن را تغییر داد. (۱۲۸۶)

به ابن عباس گفتند: و طلع منضود، گفت : نه و طلع منضود. نظیر این را یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است . (۱۲۸۷)

و در کافی به سنز ابن ابی نصر روایت کرده که گفت : امام رضا علیه السلام قرآنی به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن . من آن را گشودم و سوره ((لم یکن الذین کفروا)) را در آن خواندم و نام هفتاد تن از قریش را با نام پدرانشان در آن یافتیم . سپس حضرت نزد من فرستاد که قرآن را به من باز گردان (۱۲۸۸)

و به سندش از سالم بن سلمه که گفت : مردی بر امام صادق علیه السلام در حالی که من می شنیدم حروفی از قرآن خواند که مانند آنچه مردم می خوانند نبود، حضرت فرمود: ساکت باش ، از این قرائت باز ایست ، همان گونه که مردم می خوانند بخوان تا حضرت قائم قیام کند، و چون قائم قیام کند کتاب خدا را بر حد خودش خواهد خواند. و قرآنی را که علی علیه السلام نوشته بود بیرون آورد و فرمود: علی علیه السلام هنگامی که آن را نوشت و از جمع آوری آن فارغ شده آن را برای مردم بیرون آورد و فرمود: این کتاب خداست به همان صورتی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده ، و من آن را میان دو جلد گرد آورده ام . در پاسخ گفتند: نزد ما نیز مصحفی است که همه قرآن در آن جمع است و به مصحف تو نیاز نداریم . علی علیه السلام فرمود: هان ، به خدا سوگند از امروز به بعد هرگز آن را نخواهید دید، تنها بر من لازم بود که پس از جمع آن شما را بدان آگاه کنم تا آن را بخوانید. (۱۲۸۹)

مؤلف : بر همه اینها یک اشکال کلی وارد است و آن این که : با این فرض هیچ اعتمادی برای ما بر هیچ یک از آیات قرآن باقی نمی ماند، زیرا با این فرض احتمال دارد که هر آیه ای از قرآن تحریف شده و تغییر یافته و بر خلاف چیزی که خدا نازل فرموده باشد، در نتیجه هیچ حجتی برای ما در قرآن باقی نمی ماند، پس فایده اش باطل شده و فایده دستور به پیروی از آن سفارشات که بدان شده از بین می رود و نیز (۱۲۹۰) خداوند فرموده : ((قرآن کتابی است والا و مغلوب ناشدنی ، باطل از پس و پیش بدان راه ندارد، از سوی خداوندی حکیم و آگاه نازل شده است)) (۱۲۹۱)، پس چگونه می تواند تحریف و کاستی و تغییر در آن راه یافته باشد؟!

و نیز فرموده : ((همانا ما این ذکر را نازل کردیم و خود حافظ آنیم)) (۱۲۹۲)

و نیز به طور مستفیض از پیامبر و امامان علیه السلام نقل شده که خبری را که از آنان نقل می کنند بر کتاب خدا عرضه کنید تا صحت و سقم آن در صورت موافقت و مخالفت با قرآن دانسته شود. و اگر قرآنی که در دست ماست تحریف شده و تغییر یافته باشد عرضه حدیث به قرآن چه سودی خواهد داشت؟ با توجه به اینکه خبر تحریف مخالف و تکذیب کننده کتاب خداست، پس رد و حکم به فساد آن، یا تاویل آن واجب است.

آنچه در دفع این اشکال به نظر می رسد - و خدا داناست - آنکه: مراد امامان علیه السلام از تحریف و تغییر و حذف، از جهت معناست نه لفظ، یعنی قرآن را از جهت تفسیر و تاویل آن تحریف کردند و تغییر دادند. یعنی آن را بر خلاف معنای و واقعی آن تفسیر کردند، بدین معنا که مراد آنان از اینکه در مواردی فرموده اند: ((این گونه نازل شده))، مراد همین نوع از تحریف است نه آنچه مردم از ظاهر این سخن می فهمند، و مراد آن بزرگوار این نیست که اینچنین در لفظ نازل شده ولی به جهت پوشیده داشتن حق و خاموش کردن نور خدا آن را حذف کرده اند!

دلیل این توجیه روایتی است که در کافی به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت در نامه خود به سعد الخیر نوشتند: ((و از نشانه های دور انداختن کتاب این بود که حروفش را به پا داشتند و حدودش را تحریف کردند، آنان کتاب را روایت می کنند اما رعایت نمی کنند، و جاهلان حفظ روایت برایشان جالب است (و در بند رعایت نیستند) و عالمان از ترک رعایت نگران و اندوهگین اند...)) (۱۲۹۳)

و مصحف حضرت رضا علیه السلام که به ابن ابی نصر دادند و از نگاه کردن در آن نهی فرمودند، و نهی حضرت صادق علیه السلام آن مرد را از خواندن قرآن به غیر از روشی که مردم می خوانند، احتمال دارد که اختلاف آنها با قرآنها معمول و اضافات آنها به منزله تفسیری از سوی آن بزرگوار علیه السلام برای قرآن باشد مطابق مراد خداوند و موافق آنچه خدا نازل کرده، نه آنکه آن اضافات بعینه جز الفاظ نازل شده قرآن باشد. مزید بر این دلیل آنکه: علی بن ابراهیم در تفسیر خود به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود قرآن در اوراق و پارچه های حریر و کاغذها نوشته و پشت بستر من است. آن را بگیرید و جمع آوری کنید و تباهش مسازید چنانکه بیهود تورات را تباه ساختند علی علیه السلام رفت و آن را در پارچه ای زرد رنگ گرد آورد و در خانه خود بر آن مهر زد و فرمود: عبا به دوش بگیرم تا آن را جمع آوری کنم و بسا که مردی نزد حضرتش می رفت حضرت بدون عبا بیرون می آمد، تا آنکه قرآن را جمع آورد.

و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر مردم قرآن را همانگونه که نازل شده می خواندند دو تن با هم اختلاف نمی کردند. (۱۲۹۴)

و به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ کس از این امت قرآن را جمع نکرده جز وصی محمد صلی الله علیه و آله (۱۲۹۵)

شیخ صدوق محمد بن علی بابویه قمی گوید: اعتقاد ما آن است که قرآنی که خداوند بر پیامبر خود صلی الله علیه و آله نازل کرده همین چیزی است که در میان دو جلد قرار گرفته و در دست مردم است و بیش از این نیست. و تعداد سوره های آن در نزد مردم (اهل سنت) یکصد و چهارده سوره اند، و هر کس به ما نسبت دهد که ما معتقدیم قرآن بیش از این بوده دروغگوست، و روایاتی که درباره ثواب قرائت هر یک از سوره های قرآن و ختم همه قرآن و جواز خواندن دو سوره در یک رکعت از نماز نافله و نهی از خواندن قرآن میان دو سوره در یک رکعت نماز واجب رسیده است گواه سخن ما درباره قرآن است و این که اندازه آن همین است که در دست مردم قرار دارد، و همچنین روایاتی که نهی می کند از خواندن همه قرآن در یک شب و این که ختم قرآن در کمتر از سه روز جایز نیست گفتار ما را تصدیق می نماید (۱۲۹۶)

بلکه گوییم: وحی هایی نازل شده که از قرآن نبوده و اگر به آیات قرآن افزوده گردد مقدار آنها به هفده هزار آیه می رسد (۱۲۹۷) مانند گفتار جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله ای محمد، خداوند به تو می گوید: دار خلقی. با آفریدگان من مدارا کن... مانند عش ما شئت فانک میت، و احبب ما شئت فانک مفارقه، و اعلم ما شئت فانک ملاقیه، و شرف المومن صلاته باللیل، و عزه کف الاذی عن الناس

((هر چه می خواهی زندگی کن که بالاخره خواهی مرد، و مرد هر چه را خواهی دوست بدار که سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر چه خواهی بکن که آن را خواهی دید. و شرافت مؤمن به نماز شب است، و عزت او خود داری کردن از آزاد مردم است...))

و امثال اینها بسیار است که همه وحی است اما قرآن نیست، و اگر جز قرآن بود ضمیمه قرآن می گشت و بدان متصل بود و زان جدا نبود، چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام آن را جمع کرد و چون آن را به حضور مردم آورد فرمود: این کتاب پروردگار شماس همان گونه که بر پیامبرتان نازل کرده است، که یک حرف از آن کم و زیاد ندارد گفتند: ما نیازی بدان نیست، نزد ما مانند آنچه نزد توست موجود است حضرت برگشت در حالی که فرمود: ((پس آن را پشت سر انداختند و کالای ناچیزی را به بهای آن خریدند، پس بد چیزی را می خردند)) (۱۲۹۸)

و نیشابوری در تفسیر خود گوید: ((بدانید که قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع آوری گردیده بود، زیرا هر آیه ای که نازل می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می داد کسی آن را بنویسد و در فلان جای فلان سوره قرار دهد، و هر سوره ای که نازل می شد دستور می داد که کاتب آن را در جنب فلان سوره قرار دهد.

و از ابن عباس روایت شده که: ((روش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون سوره ای بر او نازل می شد برخی از نویسندگان را فرا می خواند و می فرمود: این سوره را در جایی که فالن مطلب یاد شده قرار دهید))

و از انس نقل است که: ((چهار تن از انصار قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع آوردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید، و زید گفتند: ابوزید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است))

جز اینکه صحابه قرآن را در یک کتاب میان دو جلد گرد نیاوردند و ملتزم توالی و تربیت سوره ها نشدند، زیرا گاه می شد که یکی از آنان سوره ای را که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود حفظ می کرد یا می نوشت سپس به جنگ می رفت و در غیاب او سوره ای دیگر نازل می شد، و چون بازمی گشت شروع می کرد در حفظ و کتابت سوره هایی که در نبود او نازل شده بود و آنها را پی گیری می کرد و هر گونه که برایش آسان تر بود فرا می گرفت، از این رو در نوشته های او پیشی و پسی رخ می داد. برخی دیگر به حافظه خود تکیه می کردند و بنا بر عادت عرب که انساب و اشعار شعرای خود را بدون آنکه بنویسند حفظ می کردند، آیات و سوره ها را نمی نوشتند. برخی دیگر نیز آیات و سوره ها را در جاهای مختلف مثل اوراق (پارچه ای و چرمی) و استخوان شانه گوسفند یادداشت می کردند به اعتماد جدیت فروانی که برای مسلمانان در حفظ قرآن سراغ و بیشتر آنان خود را نیازمند به کتابی که قرآن را در آن بنویسند و از روی آن بخوانند نمی دیدند، اما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مهاجران و انصار دسته بندی شدند و در اطراف دنیا پراکنده گشتند و کشتار فراوان در میان آنان شدت گرفت بیم تباهی و نابودی قرآن می رفت، از این رو دستور به گردآوری به صورت کتاب دادند)).

و نیز گوید: کسی که گوید: ترتیب فعلی قرآن به دست عثمان صورت گرفته است تحقیقا قرآن را از حجیت انداخته و تحریف و تغییر را بدان راه داده است ((۱۳۹۹). این بود سخن نیشابوری، و سخن موجه و قابل توجهی است، و خداوند به حقیقت حال داناتر است.

فصل ۱۰. رد وجود تناقض در آیات قرآن

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب ((توحید)) به سندش از ابی معمر سعدانی روایت کرده است که:

مردی خدمت امیرمؤ منان علیه السلام رسید و گفت: ای امیرمؤ منان، من در کتاب نازل شده خداوند شک دارم. علی علیه السلام فرمود: مادر به عزا، چگونه در کتاب نازل شده خداوند شک داری؟ گفت: زیرا دیده ام که آیات این کتاب تکذیب کننده یکدیگرند، پس چگونه در آن شک نکنم؟ امیرمؤ منان علیه السلام فرمود: آیات کتاب خدا تصدیق کننده یکدیگرند و هیچ کدام دیگری را تکذیب نمی کند اما تو از عقلی بهرمنند نیستی که بتوانی از آن استفاده کنی، اکنون آنچه را از کتاب خدا که در آن شک داری بیان کن.

آن مرد گفت: می بینم که خداوند می فرماید: ((پس امروز آنان را فراموش می کنیم چنانکه آنان دیدار امروز را فراموش کردند)) (۱۳۰۰)، و نیز فرموده: ((خدا را فراموش کردن پس خدا را هم آنان را فراموش ساخت)) (۱۳۰۱)، و فرموده: ((و پروردگارت فراموشکار نیست)) (۱۳۰۲)، و پس در یک جا خبر می دهد: خداوند فراموش می کند، و در جای دیگر خبر می دهد که او فراموش نمی کند؛ پس این چگونه است ای امیرمؤ منان؟

فرمود: بازهم آنچه را که در آن شک داری بیاور. گفت: می بینم که خداوندت می فرماید: ((روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند، سخن نمی گویند مگر آنان که خداوند اجازه دهد و سخن درست گویند)) (۱۳۰۳)، و گوید: هنگامی که آنان را به سخن آوردند گویند: ((به خداوند، پروردگاران سوگند که ما مشرک نبودیم)) (۱۳۰۴)، و می گوید: ((در روز قیامت برخی از شما به برخی دیگر کفر می ورزند و برخی دیگر را لعنت می کنند)) (۱۳۰۵)، و گوید: ((این مطلب حقی است، خصومت و دعوای دوزخیان است)) (۱۳۰۶)، و گوید: ((نزد من دعوا نکنید، که من به شما هشدار داده بودم)) (۱۳۰۷)، و گوید: ((آن روز مهر بر دهانشان می زنیم و دستهایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان گواهی می دهد به آنچه می کردند)) (۱۳۰۸)، دیده می شود که گاهی خبر می دهد که آنان سخن درست بگویند، و گاه می گوید تنها کسانی سخن می گویند و در مقابل از قول آنان نقل می کند که گویند: ((به خداوند، پروردگاران سوگند که ما مشرک نبودیم))، و گاه خبر می دهد که آنان با یکدیگر دعوا می کنند، پس این چگونه است ای امیرمؤ منان؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم؟

فرمود: بیچاره! بیاور آنچه را که در آن شک داری. گفت می بینم که خداوند می گوید: ((در آن روز چهره هایی خرم است، و به پروردگارش نگرند)) (۱۳۰۹) و گوید: ((دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را دریابد)) (۱۳۱۰)، و گوید: ((و تحقیقا او را یکبار دیگر دید، نزد سدره المنتهی)) (۱۳۱۱) و گوید: ((در آن روز شفاعت سودی نبخشد مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اجازه داده و سخن او را بپسندد، آنچه را در پیش و پس آنهاست می داند و علم آنان به او احاطه ندارد))

(۱۳۱۲)، در حالی که اگر بتوانند به خدا بنگرند بی شک علمشان به او احاطه نموده است . پس این چگونه است ای امیرمؤ

منان ؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم ؟

فرمود: بازهم بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت : می بینم که خداوند می گوید: ((و بشری را نرسد که خدا با او سخن

گوید مگر به صورت وحی یا از پشت پرده یا رسولی بفرستد پس وحی کند به خواست خود آنچه خواهد)) (۱۳۱۳)، و گوید:

((و خداوند با موسی سخن گفت)) (۱۳۱۴)، و گوید: ((و پروردگارش آن دو را صدا زد)) (۱۳۱۵)، و گوید: ((ای پیامبر به

همسران و دخترانت بگو)) (۱۳۱۶)، و گوید: ((ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان))

(۱۳۱۷) پس این چگونه است ای امیرمؤ منان ؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم ؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری .گفت : می بینم که خداوند می گوید: ((آیا همانمی برای او می شناسی ؟))

(۱۳۱۸)، در حالی که انسان را شنوا و بینا و پادشاه و رب نامیده است گاه خبر می دهد که او نامهای مشترک (میان خود و

بندگان) دارد، و گاه می گوید: او همانم ندارد! پس این چگونه است ای امیرمؤ منان ؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک

نورزم ؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت : می بینم که خداوند می فرماید: ((و از پروردگار تو چیزی به وزن ذره ای در

زمین و آسمان پنهان نیست)) (۱۳۱۹)، و گوید: ((و در روز قیامت به آنان نمی نگرد و آنان را پاکیزه نسازد و عذابی دردناک

دارند)) (۱۳۲۰)، و گوید: ((هرگز، به راستی که آنان در آن روز از پروردگارش محجوبند)) (۱۳۲۱)، چگونه به کسانی که از او

محجوبند می نگرد؟ پس این چگونه است ای امیرمؤ منان ؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم ؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت : می بینم که خداوند می گوید: ((آیا از آن که در آسمان است ایمیند از اینکه

شما را در زمین فرو برد آن گاه زمین به جنبش آید؟))، و گوید: ((خدای رحمان بر عرش استقرار یافته)) (۱۳۲۲)، و گوید: ((و

اوست خدا در آسمانها و زمین ، نهان و اشکار شمار را می داند)) (۱۳۲۳)، و گوید: ((او ظاهر و باطن است)) (۱۳۲۴)، و گوید:

((و او با شماست هر جا که باشید)) (۱۳۲۵)، و گوید: ((و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم)) (۱۳۲۶)، پس این چگونه است

ای امیرمؤ منان ، و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم ؟

فرمود: بازهم بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت : و می بینم که خداوند می گوید: ((و پروردگارت و فرشتگان صف در

صف می آیند)) (۱۳۲۷)، و گوید: ((و همانا تنها نزد ما آمده اید همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم)) (۱۳۲۸)، و گوید:

((آیا جز این انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه هایی از ابر به آنان در آیند؟)) (۱۳۲۹)، و گوید: ((آیا جز این انتظار

دارند که فرشتگان به آنان در آیند یا پروردگارت آید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت آید؟ روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت آید ایمان کسی که قبلا ایمان نیاورده یا در حال ایمانش کار خیری نکرده او را سودی (۱۳۳۰) نبخشد))، پس گاه می گوید: روزی که پروردگارت بیاید، و گاه گوید: روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت آید. پس این چگونه است ای امیرمؤمنان؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت: می بینم که خداوند می گوید: ((بلکه آنان به دیدار پروردگارشان کافرند)) (۱۳۳۱) و در صفات مؤمنان گوید: ((آنان که باور دارند که پروردگارشان را دیدار کنند و به سوی او باز گردند)) (۱۳۳۲) و گوید: ((تحیت آنان در روزی که او را دیدار کنند سلام است)) (۱۳۳۳) و گوید: ((هر که دیدار پروردگارش را امید دارد بداند که اجل خداوند آمدنی است)) (۱۳۳۴) و گوید: ((پس هر که دیدار پروردگارش را امید دارد باید که کاری شایسته کند)) (۱۳۳۵) پس گاه خبر می دهد که او را دیدار می کنند: و گاه خبر می دهد که دیده ها او را در نمی یابند و نیز علمشان به او احاطه نمی یابد.

پس این چگونه است ای امیرمؤمنان؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت: می بینم که خداوند می گوید: ((و مجرمان آتش را می بینند و یقین کنند که با آن مواقع خواهند شد)) (۱۳۳۶) و گوید: ((در آن روز خداوند پاداش شایسته آنان را به تمامی دهد و دانند که خداوند حق آشکار است)) (۱۳۳۷) و گوید: ((و به خداوند گمانهای نابجا بردند)) (۱۳۳۸) پس گاهی خبر می دهد که آنان گمان دارند و گاه خبر دهد که می دانند در حالی که ظن به معنای شک است (۱۳۳۹).

پس این چگونه است ای امیرمؤمنان؟ در چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت: می بینم که خداوند می فرماید: ((و ترازوهای دادگری را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس کمترین ستمی نرود)) (۱۳۴۰).

و گوید: ((و در روز قیامت برای آنان وزنی به پا نمی کنیم)) (۱۳۴۱)، و گوید: ((پس آنان داخل بهشت شوند و در آنجا بی حساب روزی داده شوند)) (۱۳۴۲)، گوید: ((سنجش اعمال در آن روز حق است، پس هر که وزن اعمالش سنگین باشد آناند که خود را زیان کرده اند از آن رو که به ایات ما ستم می کردند)) (۱۳۴۳)، پس این چگونه است ای امیرمؤمنان؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم؟

فرمود: بیاور آنچه را که در آن شک داری گفت: می بینم که خداوند می فرماید: ((بگو: فرشته مرگ که بر شما گمارده شده جان شما را می ستاند، آن گاه به سوی پروردگارتان باز می گردید)) (۱۳۴۴) و گوید ((خداست که جانها را در هنگام مرگشان میستاند)) (۱۳۴۵)، و گوید: ((فرشتگان ما جان او را می ستانند و کوتاهی نمی کنند)) (۱۳۴۶)، و گوید: ((آنان که در آن حال که پاکیزه اند فرشتگان جانشان را می ستانند)) (۱۳۴۷)، و گوید: ((آنان که در آن حال که ستمکارند فرشتگان جانشان را میستانند)) (۱۳۴۸)، پس این چگونه است ای امیرمؤمنان؟ و چگونه در آنچه می شنوی شک نورزم؟ و اگر به من رحم نیاوری و سینه ام را با آنچه بر دست تو جاری می شود نگشایی بی شک هلاک خواهم شد، و اگر پروردگار متعال حق است و کتاب حق است، و رسولان الهی حق اند من هلاک شده و زینبار گشته ام، و اگر رسولان باطل باشند بر من خطری نیست و نجات یافته ام.

علی علیه السلام فرمود: پاک است پروردگار ما، پاک، و بسی مبارک و والاست و گواهی می دهیم که او پاینده ای است جاوید، و هرگز در او شک نورزیم و چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، و کتاب حق است و رسولان حق اند و پاداش و کیفر حق است؛ پس اگر ایمان بیشتری نصیب کند و اگر خواهد از آن محرومیت سازد، ولی من آنچه را که در آن شک کرده ای به تو می اموزم، و هیچ نیرویی جز به خدا نیست، اگر خداوند خیر تو را خواهد تو را از علم خویش آگاه کند و پایداریت بدارد، و اگر بدی تو را خواهد گمراه و هلاک خواهی شد.

اما آیه ((آنان خدا را فراموش کردند خدا هم آنان را فراموش نمود)) منظور این است که آنان خدا را در دنیا فراموش کردند و به فرمان او عمل نکردند، خدا هم در آخرت آنان را از یاد برد یعنی پاداشی برای آنان قرار ندهد و بدین سبب از خیرات فراموش شده اند، و نیز در آیه ((امروز آنان را فراموش می کنیم...)) منظور از فراموشی آن است که به مانند دوستان خود که در دنیا فرمانبردار و یاد آور خدا بوده اند آن گاه که به او و رسولان او ایمان آوردند و در نهان از او ترسیدند، پاداش نمی دهد. اما این که فرمود: ((پروردگارت فراموشکار نیست)) آری پروردگار ما که بس والا و بلند مرتبه است فراموش نمی کند و غافل نمی شود بلکه او حفیظ و علیم است، و عرب در باب فراموشی گوید: ((فلانی ما را فراموش کرده و یاد ما نمی کند)) یعنی امر به خیر برای آنان نمی کند و آنان را به خیر را به خوبی یادآور نمی گردد. آیا فهمیدی آنچه را که خدای بزرگ فرموده است؟ گفت: آری، اندوهم بردی خداوند اندوهت را ببرد، و عقده ام را گشودی خداوند پاداش بزرگت دهد.

فرمود: اما اینکه در جایی گوید: کسی سخن نمی گوید، و جای دیگر گوید: مشرکان سوگند به خدا خوردند، و گوید: روز قیامت یکدیگر را تکفیر کنند، و با هم دعوا کنند، و گوید: بر دهانشان مهر می کنیم و دست و پایشان سخن می گوید؛ همه در یک

جا نیست ، بلکه در موارد متعددی است از موطن قیامت که مدت آن پنجاه هزار سال است . خداوند در روز قیامت آفریدگان را در جایهای چندی گرد می آورد که یکدیگر را می شناسند و با هم سخن می گویند و برای یکدیگر آمرزش می طلبند، آنان کسانی اند از روسا و پیروان که در دنیا اهل فرمانبرداری بوده اند، و اهل گناه که دشمنی آنان آشکار است و در دنیا بر ظلم و تجاوز یاور یکدیگر بوده اند، همان مستکبران و مستضعفان یکدیگر را تکفیر و لعن می کنند، و کفر در این آیه به معنای ((بیزاری)) است ، یعنی از یکدیگر بیزاری می جویند، ونظیر این معنا در سوره ابراهیم علیه السلام گفتار شیطان است که گوید: ((من پیش از این از اینکه مرا شریک ((خدا)) دانستید بیزار بودم))(۱۳۴۹) و نیز گفتار ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام که گفت : ((به شما کافر شدیم))(۱۳۵۰) یعنی از شما بیزاری جستیم .

سپس در جای دیگری جمع می شوند و می گریند، و اگر آن صداها برای مردم دنیا آشکار شود همه مردم از کار و زندگی غافل می شوند و بند دلهاشان پاره می شود - مگر آنچه خدا خواهد - و پیوسته خون می گریند.

سپس در جای دیگری جمع می شوند و آنان را به سخن در آورند، پس گویند: ((به خداوند، پروردگاران که ما مشرک نبودیم)) آن گاه خداوند بر دهانه‌هایشان مهر می زند و دستها و پاها و پوسته‌هایشان را به سخن می آورد، و هر کدام به گناه خویش . گواهی دهند، سپس مهر دهانه‌هایشان را بکشایند و آنان به پوسته‌هایشان گویند: ((چرا علیه ما گواهی دادید؟ گویند: خدایی که هر چیز را به سخن آورده ما را به سخن آورد)) (۱۳۵۱).

سپس در جای دیگری جمع می شوند و آنان را به سخن در آورند، پس از یکدیگر فرار کنند چنانکه فرموده : ((روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می گریزند)) (۱۳۵۲)، پس آنان را به سخن در آورند ولی سخن نگویند مگر کسانی که خداوند اجازه دهد و سخن درست گویند، در این جاست که رسولان الهی علیهم السلام برخیزند و گواهی دهند، و این است گفتار خداوند که : ((پس چگونه است آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را گواه آنان آوریم)) (۱۳۵۳).

سپس در جای دیگری جمع شوند که جایگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آن است و آن ((مقام محمود)) است ، پس حضرت بر خداوند ثنایی فرستد که احدی پیش از او چنان ثنایی نفرستاده باشد، سپس بر همه فرشتگان ثنا فرستد، پس هیچ فرشته ای نماند جز آنکه بر آن حضرت ثنا فرستد (یا: جز آنکه حضرت بر او ثنا فرستد)، سپس ثنایی بر پیامبران فرستد که احدی پیش از او چنان ثنایی نفرستاده باشد، سپس بر همه مردان و زنان مؤ من ثنا فرستد، از صدیقان و شهیدان شروع کند تا به صالحان برسد، پس همه اهل آسمانها و زمین او را بستانیند، و این است گفتار خداوند که : ((امید است که خداوند

تو را در جایگاهی ستوده (مقام محمود) برانگیزد)) (۱۳۵۴)، پس خوشا حال کسی که از آن مقام بهره و نصیبی داشته باشد، و
وای بر کسی که او را از آن مقام بهره و نصیبی نباشد.

سپس در جای دیگری جمع می شوند و برخی از برخی دیگر انتقام کشند. همه اینها پیش از فرا رسیدن حساب است، و
چون حساب شروع شود هر انسانی به آنچه در پیش دارد مشغول می شود. از خداوند برکت آن روز را خواهانیم. آن مرد
گفت: اندوهم بردی خداوند اندوهت را ببرد و عقده ای از من گشودی خداوند پاداش بزرگت دهد.

فرمود: و اما این که فرمود: ((برخی چهره ها در قیامت خرم اند و به خدا می نگرند)) این در موضعی است که دوستان خدا
پس از فراغت از حساب به آنجا می رسند، به نهری که ((حیوان)) (آب حیات) نام دارد، در آن شستشو می کنند و از نهر
دیگری می آشامند، پس چهره شان سپید می شود و هر رنج و گزند از آنان می رود، سپس امر می شود که داخل بهشت
شوند. در آنجاست که به پروردگارشان می نگرند که چگونه به آنان پاداش می دهد و داخل بهشت می گردند، و همین
جاست که خداوند درباره سلام فرشتگان بر آنان گوید: ((سلام بر شما، خوش باشید، برای همیشه در این بهشت وارد
شوید)) (۱۳۵۵). در اینجا یقین می یابند که داخل بهشت خواهند شد و به وعده های الهی نظر خواهند کرد، و منظور از نظر
به خداوند نظر به ثواب و پاداش اوست.

اما این که فرمود: ((دیدگان او را درنیابند)) همین طور است، دیده ها او را درنیابند و اوام به او احاطه نیابند و ((او دیده ها را
دریابد)) یعنی به آنها احاطه دارد و ((اوست باریکدان و آگاه)) و این مدحی است که از خود به عمل آورده است، خداوند بس
بزرگ و بلند مرتبه است. موسی علیه السلام آن گاه که به ستایش الهی پرداخت از خداوند درخواست دیدار کرد و گفت:

((پروردگارا، خود را به من بنما)) و این درخواست امر بزرگی بود، لذا عقوبت شد (۱۳۵۶) خداوند به او فرمود: ((هرگز مرا

نخواهی دید)) در دنیا تا بمیری و در آخرت مرا ببینی (۱۳۵۷)، ولی اگر بخواهی در دنیا مرا ببینی به این کوه بنگر، اگر در
جای خود ثابت ماند تو مرا خواهی دید. پس خداوند بزرگ برخی از نشانه های خود را آشکار ساخت و بر کوه تجلی نمود پس
کوه پاره پاره شد و به صورت خاکستر درآمد و موسی بیهوش افتاد، سپس خداوند زنده اش کرد و برانگیختش، او گفت: تو
منزهی، به سویت توبه کردم: و من اول کسی هستم در میان امتم که باور داشتم که تو دیده می شوی (۱۳۵۸).

اما این که فرمود: ((او را یکبار دیگر هم دید)) منظور از بیننده حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آنگاه که نزدیک

سدره المنتهی بود که هیچ مخلوقی نمی تواند از آن عبور کند. و این که در آخر آیه فرمود: ((چشمش منحرف نشد و بی جا
نرفت، تحقیقا پاره ای از آیات بزرگ پروردگارش را دید)) منظور جبرئیل علیه السلام است که او را دوبار در صورت واقعیش

دید، یکی همین بار (در معراج) و یکی هم بار دیگر. ((و جبرئیل از آیات بزرگ خداست)) زیرا خلقت جبرئیل علیه السلام بسی بزرگ است، چرا که او از موجودات روحانی است که خلقت و صفقتان را جز پروردگار جهانیان درک نمی تواند کرد.

اما این که فرمود: ((علم هیچ کس به خدا احاطه نمی یابد)) درست است علم خلاق به خداوند احاطه نمی یابد زیرا خداوند بر دیده دلها پرده افکنده است، از این رو هیچ فهمی کیفیت او را در نمی یابد، و هیچ قلبی با بیان حدود او را اثبات نتواند کرد، و ما او را جز همان گونه که خودش خود را وصف نموده وصف نمی کنیم، که خود فرموده: چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، اول و آخر و ظاهر و باطن است، آفریننده و پدیدآورنده و صورتگر است، او اشیا را آفریده و هیچ شیئی مانند او نیست، بزرگ است و متعالی.

آن مرد گفت: اندوهم بردی خدا اندوهت را ببرد، و عقده ای از من گشودی خداوند پاداش بزرگت دهد ای امیرمؤمنان. فرمود: اما این که فرمود: ((چیزی به قدر ذره ای در زمین و آسمان از خدا پنهان نیست)) پروردگار ما همین گونه است، چیزی از او پنهان نیست، و چگونه می شود کسی که همه چیز را آفریده از آفریده خود با خبر نباشد حال آنکه او بس آفریننده و داناست؟ اما این که فرمود: ((روز قیامت به آنان نمی نگردد)) خبر از این است که خیری به آنان نمی رساند؛ عربها گویند: ((به خدا سوگند فلانی به ما نظر ندارد)) و منظورشان این است که او نظر خیری به ما ندارد و خیری به ما نمی رساند، نظر خداوند به بندگانش نیز این چنین است، نظر او به آنان نظر رحمت است (نه نگاه به چشم)، و این که فرمود: ((آنان در روز قیامت از پروردگارشان در حجابند)) منظور آن است که از ثواب پروردگار بی بهراند (نه اینکه از علم و آگاهی او در حجاب باشند) آن مرد گفت: اندوهم بردی خداوند اندوهت را ببرد و عقده ای از من گشودی خداوند پاداش بزرگت دهد ای امیرمؤمنان.

فرمود: و این که فرمود: ((آیا از کسی که در آسمان است...)) و: ((اوست خدا در آسمانها و زمین)) و: ((خدای رحمن بر عرش قرار گرفته)) و: ((او با شماست هر جا که باشید)) و: ((ما به او از رگ گردن نزدیکتریم)) همه درست است و خداوند بزرگ چنین است، او پاک و منزّه است از اینکه از او سرزند آنچه از آفریدگان سر می زند (او متصف به صفات آفریدگان نیست) و او باریکدان و آگاه است، و او برتر و بزرگتر از آن است که آنچه بر سر آفریدگان می آید بر سر او آید، علم او بر عرش استیلا دارد، بر سر هر سخن سری حاضر و گواه است و مراقب هر چیزی است، خداوند برتر از این است که بر روی عرش

قرار گرفته باشد، (بنابراین منظور از بودن او در آسمانها و زمین و با همه چیز و همه کس و قرار داشتن او بر عرش ، همه و همه به معنای احاطه علمی اوست به همه چیز به گونه ای که زمان و مکان مانع از علم او به اشیا نیست).

و اما آیاتی که در آنها از آمدن و رفتن خداوند سخن رفته است ، همه حق است همان گونه که خداوند فرموده ؛ اما آمدن او مانند آمدن خلق نیست ، و من قبلا تو را آگاه ساختم که بسا چیزی از کتاب خدا هست که تاویل آن غیر از تنزیل آن است و شبیه کلام بشر نیست ، و اینک تو را به پاره ای از آنها خبر می دهم تا به خواست خدا تو را بسنده باشد:

از آن جمله قول ابراهیم علیه السلام است : ((من به سوی پروردگارم خواهم رفت و او هدایتم کرد)) (۱۳۵۹)، که رفتن او به سوی پروردگارش توجه او به سوی خداست به عبادت و کوشش ، قرب او به خداست . آیا نمی بینی که تاویل آن غیر از تنزیل آن است ؟ و دیگر این آیه است : ((و آهن را فرو فرستادیم که در آن نیرویی سخت است)) (۱۳۶۰) که منظور سلاح است . و امثال اینها.

و این که فرمود: ((آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان نزد آنان روند))، در این آیه خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از مشرکان و منافقان که دعوت خدا و رسول او را اجابت نکردند خبر می دهد که : اینان که دعوت خدا و رسول او را اجابت نکرده اند آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان یا پروردگارت یا برخی از آیات پروردگارت که همان عذاب الهی در دنیاست به سراغ آنان آید همان گونه که خداوند قرون قبلی را عذاب کرد؟ و این خبری است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان می دهد. سپس فرموده : ((روزی که برخی آیات پروردگارت بیاید هیچ نفسی را که پیش از آن ایمان نیاورده و یا در حال ایمانش کار خیری نکرده ایمانش سود ندهد))، پیش از این یعنی پیش از وقوع این آیه ، و آن آیه طلوع خورشید از مغرب آن است . و خردمندان و صاحبان عقل و درایت به همین بسنده کنند که هر گاه پرده برداشته شود آنچه را که به آنان وعده داده اند خواهند دید.

و در آیه دیگری گوید: ((پس خداوند از آنجا که نمی پنداشتند بر آنان در آمد)) (۱۳۶۱) یعنی عذابی بر آنان فرستاد، و نیز به همین معناست آنجا که گوید: ((پس خداوند بر بنیانشان از ریشه در آمد)) (۱۳۶۲)، که این به معنای فرستادن عذاب بر آنان است . و آنچه خدای متعال از امور آخرت توصیف کرده همین گونه است ، و امور آخرت در آن روز که پنجاه هزار سال است همان گونه جاری می شود که در دنیا جاری می گردد، زیرا خداوند سرگرمی ندارد و با افول کنندگان افول نمی کند (۱۳۶۳)

پس اکتفا کن به آنچه برایت شرح دادم درباره اموری که در سینه ات درباره آنچه خداوند در کتابش توصیف نموده خلیجان داشت ، و کلام خدا را مانند کلام بشر مشمار، او بزرگتر، والاتر گرامی تر، عزیزتر و برتر از آن است که وصف کنندگان او را

وصف کنند مگر به آنچه که خودش خویشتن را وصف نموده در این آیه که : ((چیزی به مانند او نیست و اوست شنوا و بینا)) (۱۳۶۴)

آن مرد گفت : اندوهم بردی ای امیرمؤ منان ، خداوند اندوهت را ببرد، و عقده ای از من گشودی .
فرمود: و اما آیاتی که در آنها تعبیر لقا آمده ، منظور برانگیخته شدن در روز قیامت است که خداوند آن را لقا نامیده است . و آنجا که بدین صفت از مؤ منان یاد کرده : ((آنان که ظن دارند که پروردگارشان را دیدار کنند)) منظور از ((ظن)) ((یقین)) است ، یعنی یقین دارند که برانگیخته و محشور می شوند و مورد محاسبه قرار می گیرند و به پاداش و کیفر جزا داده می شوند و مورد محاسبه قرار می گیرند و به پاداش و کیفر جزا داده می شوند. و آنجا که گوید: ((پس هر که امید دیدار پروردگارش را دارد بداند که اجل خداوند آمدنی است)) یعنی هر که ایمان دارد که برانگیخته خواهد شد بداند که وعده خدا از ثواب و عقاب آمدنی است پس ((لقا دیدار)) در اینجا به معنای روئیت (به چشم) نیست بلکه به معنای برانگیخته شدن (پس از مرگ) است پس هر جا که در کتاب خدا سخنان لقا رفته بفهم که منظور از برانگیخته شدن است . و همچنین است این آیه که ((تحتیآنان در روزی که او را دیدار کنند سلام است)) (۱۳۶۵) یعنی در آن روز که برانگیخته می شوند ایمانشان برجاست و ایمان از دلهاشان زوده نمی شود.

آن مرد گفت : اندوهم بردی ای امیرمؤ منان ، خداوند اندوهی ببرد، و عقده ای از من گشودی .
فرمود: و این که گفته : ((و مجرمان آتش را ببیند و ظن برند که با آن مواقع خواهند شد)) یعنی یقین کنند که داخل آن می شوند. و این که گفته : ((من ظن داشتم که من حسابم را دیدار خواهم کرد)) یعنی یقین داشتم که برانگیخته می شوم و به حسابم رسیدگی می شود. و آیات دیگر نیز به همین معناست ، و اما آنجا که به منافقان گوید: ((و شما به خداوند گمان بد بردید)) این ظن ، ظن شک است ظن یقین نیست ، زیرا ظن دو قسم است : ظن شک و ظن یقین . هر جا که ظن درباره معاد باشد ظن یقین است و هر جا که درباره امر دنیوی باشد ظن شک است . پس آنچه را که برایت تفسیر نمودم بفهم .
آن مرد گفت : اندوهم بردی ای امیرمؤ منان ، خداوند اندوهت را ببرد.

فرمود: و این که فرموده : ((و ترازوهای دادگری را می نهیم ...)) آنها همان ترازوهای عدالت است که آفریدگان در روز قیامت بدان مواخذه می شوند، و خداوند مردم را نسبت به یکدیگر با این ترازوها پاداش و کیفر می دهد. - و در غیر این حدیث آمده که موازین انبیا و اوصیا هستند. - (۱۳۶۶) و این که فرمود: ((پس در روز قیامت برای آنان وزنی نمی نهیم)) مربوط به گروه خاصی است .

و اما این که فرمود: ((پس آنان داخل بهشت شوند و در آنجا بی حساب روزی داده شوند))، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدای بزرگ فرموده: من کرامت خودم - یا فرمود: دوستی خودم - را قرار داده ام برای کسی که مرا مراقب خود بداند و به جلال من با دیگران دوستی ورزد، چهره های آنان در روز از نور است و بر منبرهایی از نور قرار دارند و لباسهای سبز به تن دارند. گفته شد: ای رسول خدا، آنان کیستند؟ فرمود: از پیامبران و شهیدان نیستند، ولی کسانی هستند که به جلال خدا با دیگران دوستی کرده اند و بدون حساب داخل بهشت می شوند. - از خداوند می خواهیم که به رحمت خود ما را از آنان قرار دهد.

اما این که فرمود: ((پس هر که میزانهایش سنگین باشد، و هر که میزانهایش سبک باشد)) منظور این است که حساب برابر نیکیهها و بدیهاست، نیکیهها سنگینی میزان و بدیهها سبکی میزانند.

اما این که در جایی گوید: خداوند جانها را می ستاند، و در جایی گوید: فرشتگان، و در جایی گوید: فرشته مرگ؛ همه درست است، زیرا خداوند کارها را هرگونه که بخواهد تدبیر می کند و از میان خلقش هرکه را خواهد بر هرکه خواهد می گمارد. خداوند فرشته مرگ را به خواص از خلقش که می خواهد می گمارد و فرشتگان رسول را بر دیگر کسانی که بخواهد، و فرشتگانی را که نامبرده است و نیز به افراد دیگری که بخواهد گمارده: و او امور را هرگونه که بخواهد تدبیر می کند. هر علمی چنان نیست که صاحب آن بتواند آن را برای مردم تفسیر کند زیرا میان مردم قوی و ضعیف هست و پاره ای از علوم هست که قابل تحملند و پاره ای میان مردم قوی و ضعیف هست و پاره ای از علوم هست که قابل تحملند و پاره ای قابل تحمل نیستند مگر آنکه خداوند تحمل آن را بر خاصان از اولیائش آسان سازد و آنان را در آن زمینه یاری رساند و تو را تنها همین بس که بدانی خداوند زنده کننده و میراننده است و اوست که جانها را بر دست هر یک از آفریدگانش که بخواهد می ستاند از فرشتگان باشند یا غیر آنان.

آن مرد گفت: اندوهم را بردی ای امیرمؤ منان خداوند مسلمانان را از وجود تو بهره مند سازد.

علی علیه السلام به او فرمود: اگر خداوند سینه ات را به آنچه من برایت بیان کردم گشاده ساخته پس به خدایی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید تو حقا از مؤ منان هستی گفت: ای امیرمؤ منان من گونه بدانم که حقا از مومنانم؟ فرمود: کسی این را نمی داند مگر آن که خداوند بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله او را آگاه ساخته و پیامبر صلی الله علیه و آله به بهشتی بودن او گواهی داده باشد یا آنکه خداوند سینه اش را گشوده تا آنچه را که در کتابهای الهی که بر فرستادگان و پیامبران خود نازل کرده وجود دارد بفهمد گفت: ای امیرمؤ منان چه کسی این را می تواند؟ فرمود: آن که خداوند سینه او را

گشوده و توفیق آن را به او داده باشد پس بر تو باد که در پنهان و آشکاری برای خدا عمل کنی که هیچ چیزی با عمل
برابری نکند(۱۳۶۷)

فصل ۱۱. زمان و کیفیت نزول قرآن

در ((کافی)) به سندش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: قرآن در ماه مبارک رمضان یکجا به بیت المعمور
فرود آمد سپس در طول بیست سال تدریجا نازل گردید آن گاه فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مصحف
ابراهیم در شب اول ماه رمضان، تورات در شش شب از ماه رمضان گذشته، انجیل در سیزده شب از ماه رمضان گذشته،
زبور در هیجده شب از ماه رمضان گذشته، و فرقان (قرآن) در شب بیست سوم از ماه رمضان نازل گشت (۱۳۶۸).
به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت درباره این آیه پرسش شد: ((ما آن را در شبی مبارک نازل
کردیم)) (۱۳۶۹) فرمود: آن شب قدر است که در هر سال در دهه آخر ماه رمضان قرار دارد و قرآن نازل نشده مگر در شب
قدر، خداوند فرموده: ((هر کار حکیمی (محکم و مجملی) در آن شب باز (و تفصیل داده) می شود)) (۱۳۷۰)، فرمود: در
شب قدر هر چیزی که در آن سال تا سال آینده واقع می شود تقدیر می شود از خیر یا شر یا طاعت یا معصیت یا مولود یا
اجل یا روزی. (۱۳۷۱)

و نیز به سندش از آن حضرت که فرمود: در شب قدر هر سالی از تبیین و تفسیر قرآن مربوط به امور همان سال بر صاحب
الامر نازل می شود. (۱۳۷۲)

(مؤلف: گویا مراد از نزول دفعی و یکجای آن در شب قدر به بیت المعمور نزول معنای آن به صورت اجمالی بر قلب پیامبر
صلی الله علیه و آله باشد چنانکه خداوند فرموده: ((آن را روح الامین بر قلب تو فرود آورد است)) (۱۳۷۳) سپس در طول
بیست سال در اوقات خاصی به طور تدریجی از باطن قلب آن حضرت بر ظاهر زبانش نزول یافته است هر زمان که جبرئیل
علیه السلام وحی را می آورد و با الفاظش بر آن حضرت می خواند.

و معنای انزال قرآن در شب قدر هر سال صاحب آن وقت، انزال بیان است به تفصیل مجمل و تاویل متشابه آن، و خلاصه
کامل کردن انزال آن به گونه ای که هدایت مردم و دلپلهای روشنی از رهنمایی و مایه تشخیص حق از باطل باشد.

بنابراین معنای ((فرشتگان و روح در آن شب نازل می شوند)) (۱۳۷۴) آن است که آنان بر تو و پس از تو بر اهل بیت تو نازل
می شوند با جدا ساختن محکم از متشابه و تقدیر اشیا و بیان احکام ویژه وقایعی که در آن سال تا شب قدر سال آینده به
مردم می رسد.

و نیز به سند حسن از فضیل ابن یسار روایت نموده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم گویند: قرآن بر هفت حرف نازل شده است. فرمود: این دشمنان خدا دروغ می گویند، بلکه قرآن بر یک حرف و از سوی یک کس نازل شده است (۱۳۷۵).

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: قرآن یکی است و از نزد یک کس نازل شده است، ولی اختلاف در آن از جانب راویان است. (۱۳۷۶)

و شیخ صدوق رحمه الله به سندش از سیلمان جعفری روایت کرده که گفت: به امام کاظم علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا، شما درباره قرآن چه گوئید؟ زیرا مردم ما در آن اختلاف کرده اند، گروهی گویند: قرآن مخلوق است، و گروهی گویند: غیر مخلوق است. فرمود: اما من در این باره آنچه آنها گویند نمی گویم، بلکه گویم: قرآن کلام خداست. (۱۳۷۷)

و به سندش از محمد بن علی یقطینی روایت کرده که گفت: امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیان خود در بغداد نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند ما و تو را از فتنه نگاه دارد، اگر چنین کرد نعمت بزرگی است، و اگر نکرد هلاکت و نابودی است.

ما معتقدیم که جدل درباره قرآن بدعت است که پرسش کننده و پاسخ دهنده هر دو در آن شریکند، پرسش کننده چیزی را می جوید و در آن غور می کند که حق او نیست، و پاسخ دهنده خود را در مورد چیزی به تکلف و می دارد که بر عهده او نیست. خالق جز خدا نیست و غیر او هر چه هست مخلوق است، و قرآن کلام خداست، بر آن از نزد خود نامی منه، که از گمراهان خواهی بود. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که در نهان از پروردگارشان می ترسند و از روز قیامت بیمناکند. (۱۳۷۸)

۱- در این تاریخچه، بنابر اختصار و اشاره است.

۲- توبه / ۱۲۲.

۳- برای آگاهی کامل از فهرست تالیفات مؤلف (ره) ر.ک: مقدمه ده رساله، تحقیق و بررسی مرکز تحقیقات علمی و دینی

امام امیرالمؤمنین علیه السلام اصفهان، و مقدمه المحجة البيضاء.

۴- خود شکر چون کنم که همه نعمت توام؟

نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش؟

۵- طلاق / ۲ و ۳.

۶- بقره / ۲۸۲. گرچه تقوا موجب بینش برای انسان است ولی این آیه دلیل آن نیست ، زیرا ((و يعلمکم الله)) واو بر سر آن است و يعلمکم جزای شرط نیست ، لذا ذکر این آیه در اینجا مناسبت ندارد. (برای توضیح بیشتر به المیزان ذیل آیه مراجعه شود)

۷- عنکبوت / ۲۹.

۸- اشاره به آیه ۳۸ از سوره اعراف .

۹- اقتباس از سوره عنکبوت / ۲۹.

۱۰- اقتباس از سوره مائده / ۱۶.

۱۱- اقتباس از سوره جمعه / ۴.

۱۲- طلاق / ۱۲.

۱۳- ذاریات / ۵۶.

۱۴- سنن ترمذی ۵ / ۵۰.

۱۵- ر.ک : بحارالانوار ۱ / ۲۰۵.

۱۶- کافی ۱ / ۳۳.

۱۷- بقره / ۲۸۵.

۱۸- نساء / ۱۳۶.

۱۹- بحارالانوار ۱ / ۱۷۷.

۲۰- بقره / ۲۸۶.

۲۱- ((کافی)) ۲ / ۳۴.

۲۲- کافی ج ۲ / ۴۴، ۴۵.

۲۳- کافی ج ۲ / ۴۴، ۴۵.

۲۴- بقره / ۲۵۷.

۲۵- انعام / ۱۲۲.

۲۶- بحار الانوار، ۱/۲۲۵.

۲۷- انفال / ۲.

۲۸- طه / ۱۱۴.

۲۹- تحریم / ۸.

۳۰- نور / ۳۵.

۳۱- ذیل احیاء العلوم ۷۱/۱.

۳۲- نظیر آن در خصال / ۲۴۰ باب اربعه .

۳۳- نهج البلاغه خطبه ۸۵.

۳۴- نهج البلاغه خطبه ۲۱۸.

۳۵- یوسف / ۱۰۶.

۳۶- حجرات / ۱۴.

۳۷- کافی ۲/۲۵.

۳۸- حجرات / ۱۵.

۳۹- انفال / ۲.

۴۰- مائده / ۵۴.

۴۱- صحیح مسلم کتاب الایمان ، ۱/۱۶۳. ((سنن ابی داود)) کتاب سنت ، باب قدر ۴/۲۲۵.

۴۲- بقره / ۴.

۴۳- مائده / ۹۳.

۴۴- نساء / ۱۳۷.

۴۵- تاویل این آیه آن گونه که مناسب استشهاد به آن در مورد فوق باشد، این است که : ((ان الذین آمنوا)) یعنی آنان که

وارد نخستین درجات ایمان شدند... (افتاده دارد) ((ثم كفروا)) یعنی به درجات میانی ایمان کافر شدند زیرا از آن درجات

محبوب مانده اند ((ثم ازدادوا كفرا)) یعنی با انکار درجات نهایی ایمان و طعنه زدن به صاحبان آن درجات ، به کفر گراییدند،

و این انکار و طعن آن به سبب آن است که در راه باطل خود که حق را منحصر در آن می دانند و جز آن مذهبی نمی

شناسند پایدارند، چنانکه عادت و روش علمای ظاهر است که انکار علمای بالله و نفی علوم حقیقی و کشف ایشان کرده ، خود را در بند علوم رسمی ظاهری مقید ساخته اند ((لم یکن الله لیغفر لهم)) علت عدم آمرزش خداوند برای آنها این است که جهل مرکب رستگاری پذیر نیست ، و چون درست در برابر علم قرار دارد هرگز جای خود را به علم نمی دهد ((و لا لیهدیهم سبیلا)) خدا به راه راست هدایتشان نمی کند، زیرا راه مقابل آن را پوییده اند؛ به خلاف دو دسته اول که جهلشان بسیط است و امکان دارد که کفرشان به ایمان تبدیل شود. (مولف رحمه الله)

۴۶- کافی ۵۱/۲.

۴۷- تکاثر ۵/ ۷ -

۴۸- واقعه ۹۵/

۴۹- فاطر / ۲۸.

۵۰- بحار الانوار ۱/ ۱۷۱. و نظیر آن در امالی صدوق / ۱۶۶.

۵۱- نور / ۳۱.

۵۲- آل عمران / ۲۰۰.

۵۳- بقره / ۱۷۲.

۵۴- مائده / ۲۳.

۵۵- بقره / ۱۱۰.

۵۶- بقره / ۱۸۳.

۵۷- آل عمران / ۹۷.

۵۸- انعام / ۱۲۰.

۵۹- انعام / ۱۵۱.

۶۰- بقره / ۲۸۵.

۶۱- ظاهرا ((نفوس)) است جمع نفس ، یعنی هر کسی راهی مخصوص خود به خدا دارد. (م)

۶۲- به نامهای ((المحجۀ البیضاء فی تهذیب الاحیاء)) و ((معتصم الشیعۀ فی احکام الشریعۀ)).

۶۳- مؤلف در اینجا قسمتی از ابواب و فصول کتاب آورده که به جهت اختصار حذف شد و فهرست کامل در آغاز کتاب آمده است .

۶۴- این آیه خطاب به مشرکین مکه است و قبل از تحریم شراب نازل شده ، و در مقام بیان نعمتهای الهی است که آنان استفاده می کنند، و به هیچ وجه در مقام بیان حکم تکلیفی نیست که گفته شود حلال بودن شراب از آن استفاده می گردد. بلکه چون مشروبات مسکر را در مقابل رزق نیکو قرار داده تعریص به حرمت آن دارد. (م)

۶۵- کسی که اندک بهره ای از خرد و اندیشه در او باشد چون در مضمون این آیات بیندیشد و بر شگفتیهای آفرینش خدا در آسمانها و زمین و ظرافتی که در فطرت و آفرینش حیوانات و گیاهان به کار رفته نظری بیندازد، بر او پوشیده نخواهد ماند که این امر شگفت انگیز و نظم و ترتیب درست و استوار هرگز از سازنده و فاعلی که تدبیر و تقدیر و تحکیم آن را به عهده داشته باشد بی نیاز نمی تواند بود. از این رو خدای متعال فرموده : افی الله شک فاطر السموات و الارض ((آیا در وجود خدا تردیدی هست ؟ خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است !)). به همین دلیل تمام پیامبران برانگیخته شدند تا مردم را به یگانگی خدا فراخوانند و بگویند: ((خدایی جز خدای یگانه نیست)) و مامور نشدند تا بگویند: ((ما را خدایی هست)) زیرا این امر در فطرت خرد و آغاز آفرینش آنها سرشته بوده است . و به خواست خدا شرح و بیان گسترده تری در این زمینه خواهد آمد. (مؤلف رحمه الله)

۶۶- توحید / ۲۸۸ و ۲۸۹، و در آن ((بفسخ العزم و نقض الهم)) آمده است . و نیز خصال ۳۳/۱.

۶۷- باید توجه داشت دلایلی که از این پس ذکر می شود خود دلیل است که اثبات وجود خداوند نیازمند به دلیل است ، ولی با این ویژگی که با اندک توجه عقلی این مسأله اثبات می گردد.

۶۸- کشف المحجبه / ۷ - ۹.

۶۹- توحید / ۲۹۲. منظور امام علیه السلام این است که : حواس پنجگانه بدون راهنمایی و حکم عقل موجب یقین و تصدیق به چیزی نمی شوند، زیرا حواس تنها مقدمات تصور جزئیات را فراهم می آورند، ولی حکم به صحت و سقم آنها وظیفه عقل است ، همان طور که داشتن پا به تنهایی برای راه رفتن در جای تاریک کافی نیست بلکه نیاز به داشتن چراغ که راه را روشن کند نیز هست . لذا آنچه قابل پیروی است حکم عقل است خواه احساسی وجود داشته باشد یا نه . (م)

۷۰- همان مدرک / ۲۹۳.

۷۱- همان / ۲۹۸-۲۹۹.

۷۲- محمد صلی الله علیه و آله / ۳۸. این یک برهان فلسفی است و برهانی است که ابن سینا اقامه کرد و به برهان سینوی معروف است و آن را ((برهان صدیقین)) نامیده است؛ زیرا برای اثبات وجود خدا چیزی واسطه نشده و صرفاً یک محاسبه عقلی ما را به نتیجه می‌رساند. توضیح اینکه: موجود به حصر عقلی یا بی‌نیاز از علت است یا نیازمند به علت. حال، موجوداتی که در جهان هستند اگر بی‌نیاز از علت اند مدعی ما که ((جهان از یک موجود بی‌نیاز از علت خالی نیست)) ثابت می‌شود. (البته بدلائل دیگری ثابت است که موجودات جهان بی‌نیاز از علت نیستند). و اگر نیازمند به علت اند، باید موجود دیگری در کار باشد تا این موجودات، وجود پیدا کنند. سپس آن علت را مورد بررسی قرار می‌دهیم و همین دو فرض بالا را درباره آن اجرا می‌کنیم. اگر آن موجودی بی‌نیاز از علت بود مدعی ما ثابت می‌شود، و اگر بی‌نیاز نبود نیازمند به علت دیگری است که آن نیز یا بی‌نیاز است یا نیازمند و همین طور... تا بالاخره منتهی شود به یک موجودی که خودش بی‌نیاز از علت باشد. زیرا اگر منتهی نشود تسلسل علل غیر متناهی لازم می‌آید که عقلاً محال است. و نیز اگر بگوییم علت موجود سوم همان موجود اول است، دور لازم می‌آید که آن نیز به دلیل عقلی ممتنع است. پس باید در سر سلسله موجودات جهان بلکه همراه آن یک موجود غنی بالذات و بی‌نیاز از علت وجود داشته باشد، و آن همان است که ما آن را ((خدا)) می‌نامیم. (م)

۷۳- لقمان / ۲۵.

۷۴- انعام / ۴۰-۴۱.

۷۵- تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۹ ضمن تفسیر ((بسم الله)).

۷۶- حج / ۳۱.

۷۷- اعراف / ۱۷۲.

۷۸- کافی: ((و اراهم نفسه: و خود را به آنان نمایاند)).

۷۹- توحید / ۳۳۰. کافی / ۱۲/۲.

۸۰- توحید / ۳۲۸ و ۳۲۹.

۸۱- همان / ۳۳۱.

۸۲- کافی / ۵۳/۶، باب نوادر عقیقه.

۸۳- صحیح بخاری / ۱۴۳/۶. کتاب تفسیر، در تفسیر سوره روم، صحیح مسلم / ۲۰۷/۱۶. کتاب قدر. جامع الصغیر / ۹۴/۲.

۸۴- (جامع الصغیر)) ۶۵/۱ از صحاح ششگانه روایت کرده است .

۸۵- دنباله حدیث چنین است : ((و چون اقرار زبانی بدان کردند جان و مال خود را از من مصون داشته اند جز آنکه به حق ریخته شود، و حساب آنان با خداست)). یکی از علما فرموده : خداوند عذاب را دو گونه قرار داده : یکی شمشیری که در دست مسلمین است ، و دیگر عذاب اخروی . شمشیر در غلاف مرئی است و آتش قیامت در غلاف نامرئی . خداوند به رسول خود فرموده ، هر کس زبان خود را از غلاف مرئی که دهان است در آورد و گواهی به یگانگی خدا دهد ما هم شمشیر را در غلاف مرئی فرو می بریم . و هر کس زبان خود را از غلاف نامرئی که شرک است در آورد و گواهی به یکتایی خدا دهد ما نیز شمشیر عذاب آخرت را در غلاف رحمت فرو می بریم ؛ یکی را در برابر یکی جزا می دهیم و امروز هیچ ستم بر کسی نمی رود. (مؤلف رحمه الله)

۸۶- زهی نادان که او خورشید تابان

به نور شمع جوید در بیابان

۸۷- آل عمران / ۱۶۳.

۸۸- مجادله / ۱۱.

۸۹- غزالی در احیاء العلوم ۳۲۰/۴، کتاب محبت و شوق .

۹۰- زیرا یک چیز هر اندازه از نظر وجودی قوی تر باشد ظهورش بیشتر خواهد بود، و خداوند از نظر وجود از هر موجودی قوی تر است ، زیرا وجود هر چیزی از خدا و حصولش از ناحیه اوست و با تابش نور ذات خدا بر آن ظهور پیدا کرده است . (مؤلف رحمه الله).

۹۱- در اینجا دو مسأله مورد بحث قرار می گیرد: یکی اظهارالموجودات بودن خداوند، و دیگر علت پوشیده بودن آن ذات مقدس . (م)

۹۲- حجاب روی تو هم روی توست در همه حال

نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی

۹۳- در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده ای

ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده ای

۹۴- به هر چه می نگرم صورت تو می بینم

در آن میان همه در چشم من تو می آیی

۹۵- توحید / ۱۷۹.

۹۶- رک : نهج البلاغه خطبه ۱۴۵، و کافی ۳۸۷/۸.

۹۷- مؤلف (ره) در کلمات مکنونه / ۴ در شرح این حدیث فرموده : ((خداوند برای بندگانش تجلی کرده ، یعنی ذات مقدس خود را در آینه هر چیز نمایانده به طوری که بتوان عیانا او را دید. و معنای ((بدون آنکه او را ببینند)) این است که آنان با این تجلی خداوند او را عیانا ندیدند، زیرا اشیاء را از آن جهت که مظهر خدا هستند و عین ذات اویند که در آنها ظهور نموده ، نمی شناختند. و معنی ((خودش را به آنان نشان داد)) این است که : خود را در آیات آفاقی و انفسی از آن جهت که شواهد آشکار و دلایل روشنی بر وجود اویند، برای خلق ظاهر ساخت ، و آنان او را با دیده علم و عرفان دیدند؛ بدون آنکه ذات خود را عیانا در موجودات آشکار سازد به طوری که بدانند که اینها مظاهر او و آینه های تمام نمای ذات اویند و اینکه خودش ذاتا در آنها ظهور نموده است)). (م)

۹۸- اقبال الاعمال / ۳۴۹ و ۳۵۰، ضمن دعای عرفه .

۹۹- مطلق که بود زهر صفت پاک

هرگز نتوان نمودش ادراک

زان رو که به عقل دون در آمد

الله به صورتی بر آمد

پس هر چه تو می کنی خیالش

باشد ز مظاهر جمالش

جهان متفق بر الهیتش

فرومانده در کنه ماهیتش

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه در ذیل وصلش رسد دست وهم

نه ادراک در کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

که خاصان در این ره فرس رانده اند

بلا احصی از تک فرومانده اند.

۱۰۰- صحیح مسلم ۲۰۳/۴، سنن ابی داود ۲۳۱/۱.

۱۰۱- تا اینجا در تحف العقول / ۲۴۵ از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است .

۱۰۲- توحید / ۸۳، خصال / ۲.

۱۰۳- احیاء علوم الدین ۲۸۱/۳، کتاب ذم جاه و ریاء.

۱۰۴- نحل / ۵۱.

۱۰۵- اقتباس از سوره انبیاء / ۲۲.

۱۰۶- مؤمنون / ۹۱.

۱۰۷- انبیا / ۲۲.

۱۰۸- توحید / ۲۵۰.

۱۰۹- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۱۱۰- کافی ۱۰۳/۱، توحید / ۱۱۵.

۱۱۱- کافی ۸۳/۱، توحید / ۱۰۴.

۱۱۲- کافی ۸۲/۱ و ۸۵، توحید / ۱۰۴.

۱۱۳- انعام / ۱۹.

۱۱۴- بقره / ۱۲۵.

۱۱۵- حجر / ۲۹.

۱۱۶- کافی ۱۳۴/۱، توحید / ۱۰۳.

۱۱۷- توحید / ۱۰۳ (و در کافی نیست).

۱۱۸- این سه تن از اصحاب حضرت صادق علیه السلام می باشند و شاید این نسبت به آنان درست نبوده است .

۱۱۹- هر چه در وهم تو گنجد که من آنم ، نه من آنم

هر چه در خاطرات آید که چنانم ، نه چنانم

هر چه در فهم تو گنجد همه مخلوق بود آن

به حقیقت تو بدان بنده ، که من خالق آنم

۱۲۰- کافی ۱/۱۰۰. توحید /۱۱۳. اضافات میان پراتنز از مؤلف (رحمة الله) می باشد.

۱۲۱- کافی ۱/۹۸. توحید /۱۰۸.

۱۲۲- کافی ۱/۹۷. توحید /۱۰۹.

۱۲۳- توحید /۱۱۶.

۱۲۴- نجم /۱۱.

۱۲۵- توحید /۱۱۷.

۱۲۶- توحید /۱۱۷.

۱۲۷- این داستان در دفتر سوم ((مثنوی)) ص ۱۵۷ آمده است : فیل اندر خانه ای تاریک بود...

۱۲۸- شوری /۱۱.

۱۲۹- بقره /۱۳۷.

۱۳۰- توحید /۹۵.

۱۳۱- تفسیر قمی /۱۹، مقدمه .

۱۳۲- صحیح بخاری ۸/۱۳۱. توحید /۴۰۰.

۱۳۳- زخرف /۵۵.

۱۳۴- نساء /۸۰.

۱۳۵- فتح /۱۰.

۱۳۶- توحید / ۱۶۸ با اندکی تفاوت .

۱۳۷- توحید /۱۷۳.

۱۳۸- کافی ۹۰/۱.

۱۳۹- نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۴.

۱۴۰- طه / ۱۱۰ و ۱۱۱.

۱۴۱- طه / ۱۱۰ و ۱۱۱.

۱۴۲- اقتباس از فصلت / ۵۴.

۱۴۳- مجادله / ۷.

۱۴۴- حدید / ۴.

۱۴۵- بقره / ۱۸۶.

۱۴۶- واقعه / ۸۵.

۱۴۷- ق / ۱۶.

۱۴۸- فصلت / ۵۴.

۱۴۹- بقره / ۱۱۵.

۱۵۰- سنن ترمذی ۴۰۴/۵، در تفسیر سوره مجادله و در آن ((دلیم)) آمده است .

۱۵۱- منظور این است که خدای سبحان همه جا هست و بر همه چیز احاطه دارد، چنانکه یکی از بزرگان نقل است که به او

گفتند: چه دلیلی بر اینکه خداوند همه جا هست ؟ گفت : به این دلیل که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت

، در فراز آسمانها خداوند را به ((تو)) خطاب کرد و عرضه داشت : الهی لا احصى ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک ؛ و

حضرت یونس علیه السلام نیز در شکم ماهی و در قعر دریا خدا را به ((تو)) خطاب نمود و عرضه داشت : لا اله الا انت

سبحانک انی کنت من الظالمین . (م)

۱۵۲- توحید / ۱۸۲.

۱۵۳- توحید / ۳۱۲. کافی ۱۱۷/۱.

۱۵۴- توحید / ۳۱۳. کافی ۱۱۸/۱.

۱۵۵- قید کمال برای موجود از آن جهت که موجود است ، برای این است که پاره ای از کمالات برای برخی از موجودات

ثابت است ولی نه از آن جهت که موجودند بلکه به جهات دیگری است مانند صلابت و سختی برای جسم و کروی بودن

برای شکل و امثال اینها که این گونه کمالات لازم نیست به کامل بالذاتی منتهی گردد. و نیز معلوم است که اتصاف خدای

متعال به این گونه کمالات درست نیست. دقت شود. (مؤلف - ره)

۱۵۶-بقره / ۱۷۹.

۱۵۷-نهج البلاغه ، خطبه ۸۸ با اندکی اختلاف .

۱۵۸-صحیح مسلم ۱۶۵/۱۷. صحیح بخاری ۱۲۷/۸. با لفظ ((حجبت)) به جای ((حفت)).

۱۵۹-کافی ۵۲/۸.

۱۶۰-نساء / ۷۹.

۱۶۱-نحل / ۳۳.

۱۶۲-صحیح بخاری ۱۶۵/۹. المعجم المفهرس ۵۲۶/۴.

۱۶۳-مبداء و معاد، ملاصدرا / ۷۲.

۱۶۴-ملا صدرا رحمه الله این سخن را به فارابی نسبت داده است (اسفار ۱۲۱/۶) و این سخن با روایات آینده قریب الماءخذ

است .

۱۶۵-نهج البلاغه / خطبه اول .

۱۶۶-توحید / ۱۴۶.

۱۶۷-همان / ۱۲۸.

۱۶۸-همان / ۱۳۸.

۱۶۹-همان / ۱۳۰.

۱۷۰-توحید / ۱۴۴.

۱۷۱-همان / ۲۴۵، با اندکی اختلاف .

۱۷۲-همان / ۲۴۵.

۱۷۳-همان / ۲۴۵.

۱۷۴-توحید / ۱۴۰.

۱۷۵-زمر / ۶۷.

۱۷۶- صحیح بخاری ۱۵۲/۸.

۱۷۷- همان ۱۹۴/۳، سنن ابی داود ۲۵۲/۲.

۱۷۸- در این مورد این گونه تمثیل آورده اند که : ریسمانی را که دارای رنگهای مختلفی است به دست گیری و آن را از نظر مورچه یا حشره دیگری که حدقه چشم او از احاطه به تمام این ریسمان قاصر است عبور دهی ، معلوم است که این رنگهای مختلف به جهت قصور دید آن حیوان ، یکی پس از دیگری به چشم او می آید، و حال آنکه همه آنها در نزد تو به خاطر احاطه تو به آن ریسمان ، حضور یکسان دارند. (مؤلف - ره)

۱۷۹- لقمان / ۲۸.

۱۸۰- الرحمن / ۲۹.

۱۸۱- طه / ۵.

۱۸۲- توحید / ۳۱۵.

۱۸۳- کافی / ۱۲۸/۱.

۱۸۴- کافی / ۱۲۶/۱.

۱۸۵- بقره / ۲۵۵.

۱۸۶- نهج البلاغه / خطبه ۶۳.

۱۸۷- همان / خطبه ۱۶۱.

۱۸۸- توحید / ۱۴۵ با اندکی اختلاف .

۱۸۹- توحید / ۳۸.

۱۹۰- توحید / ۱۳۹.

۱۹۱- سبأ / ۳: لا یعزب عنه .

۱۹۲- فصلت / ۴۷.

۱۹۳- انعام / ۵۹.

۱۹۴- ملک / ۱۴.

۱۹۵- شوری / ۱۱.

۱۹۶-توحید /۱۹۴. کافی /۱۱۷/۱. احتجاج /۲۳۹/۲.

۱۹۷- صدور فعل از ما نیازمند چند مقدمه است : ۱ - تصور آن به صورت جزئی ۲ - اعتقاد به سودمند بودن آن ۳ - شوقی که در پی این اعتقاد در آید ۴ - اقبال و رو نمودن به سوی فعل تا آن را انجام دهد که به آن شوق اکید و اجماع نیز گویند. نظریه درست این است که اراده همین جزء آخری است و مراد از ((ضمیر)) (نیت و عزم باطن) در روایت حالتی است که در اندیشه انسان میان تصور فعل تا انجام آن در خارج پیدا می شود، ولی در مورد خدای متعال میان علم و فعل او این مراحل وجود ندارد بلکه اراده او همان علم او یا فعل اوست. برخی گفته اند علم است و برخی گفته اند فعل است، و آیه انما امره اذا اراد شیئا... قول دوم را تاءید می کند. و باید توجه داشت که جمله فوق را می توان به دو گونه معنا نمود: ۱ - ((واو)) بعد از کلمه ضمیر، عاطفه باشد که در این صورت مجموع ضمیر و فعلی که بعدا در خارج پیدا می شود اراده مخلوق را تشکیل می دهند و هر کدام به اصطلاح جزء اراده هستند نه تمام اراده. و نیز ممکن است گفته شود: ضمیر شرط اراده است، بنابراین اراده مخلوق فعلی است که مشروط به ضمیر و عزمی است که در نفس او ایجاد می شود. ولی اراده خالق فعل اوست بدون هیچ شرطی. ۲ - و ممکن است ((واو)) استینافی باشد. و ((ما)) موصول و مبتدا و ((بیدو له)) صله آن و ((من الفعل)) خبر مبتداء باشد، و با این ترکیب ضمیر همان ((اراده)) است و آنچه که بعدا پیدا می شود مثل حرکت عضلات، ((فعل)) خواهد بود. (حاشیه توحید صدوق)

۱۹۸-توحید /۱۴۷. کافی /۱۰۹/۱.

۱۹۹-یس /۸۲.

۲۰۰-توحید /۱۳۰.

۲۰۱-همانجا. یعنی همین که خدا می تواند زمین را کوچک کند و تخم مرغ را بزرگ، دلیل قدرت اوست و دیگر لزوم ندارد برای اثبات قدرت او به امر ناشدنی توسل جست. (م).

۲۰۲-همانجا.

۲۰۳-کافی /۷۹/۱.

۲۰۴-نحل /۱۲۵/.

۲۰۵-بقره /۲۵۵/.

۲۰۶-توحید /۱۳۹/.

۲۰۷-توحید / ۶۷.

۲۰۸-توحید / ۴۰۰.

۲۰۹-زمر / ۶۷.

۲۱۰-صحیح مسلم ۲۰۳/۴. سنن ابوداود ۲۳۱/۱.

۲۱۱-مراد امام علیه السلام آن است که : خدای متعال از هر وصفی از اوصاف کمال که اکثر آفریدگان پندارند منزّه است ، زیرا آفریدگان او را با آنچه در حق خودشان کمال شمرده می شود وصف می کنند، و حال آنکه خدای متعال از اوصاف کمال آنان منزّه است همان گونه که از اوصاف نقصشان منزّه می باشد، و هر صفتی که آفریدگان او را بدان وصف می کنند از آنچه به حس در می آید یا به تصور خیال می آید یا وهم بدان سبقت می گیرد یا به ضمیر آدمی خطور می کند یا اندیشه به آن قضاوت می نماید خداوند از آنها و از نظیر آنها منزّه است ، و اگر رخصت و اذن اطلاق این گونه صفات بر خداوند داده نشده بود اطلاق اکثر آنها روا نبود. ((پس منزّه است پروردگار تو - صاحب عزت - از آنچه آنان وصف می کنند، و سلام بر رسولان خدا، و سپاس پروردگار جهانیان راست)). (مؤلف رحمه الله)

۲۱۲-توحید / ۸۰.

۲۱۳-کافی ، ج ۱ ، ص ۹۱ ، توحید، ص ۲۸۳.

۲۱۴-توحید / ۴۴.

۲۱۵-مرحوم ملاصدرا ((قدره)) را ((فدره)) خوانده و بنابر تفسیر ایشان معنا چنین می شود: ((خداوند جزئی ندارد که بدان وسیله از اشیاء جدا و اشیا نیز از او جدا و ممتاز گردند چنانکه در اشیائی که در تمام حقیقت یا بعض حقیقت با هم اشتراک دارند جزئی اختصاصی هست که آنها را از یکدیگر ممتاز می سازد، زیرا در حقیقت ، خداوند با هیچ چیز وجه اشتراکی ندارد تا وجه امتیازی داشته باشد)). این معنا از جهت تفریعی که در جمله بعد می آید و نیز از جهت عدم خصوصیت قدرت برای حصول امتیاز خدا از اشیاء، قریب تر و صحیح تر به نظر می رسد. (حاشیه توحید / ۴۱).

۲۱۶-کافی ۱۳۴/۱. توحید / ۴۱.

۲۱۷-کافی ۱۳۶/۱.

۲۱۸-((نهج البلاغه)) خطبه ۱.

۲۱۹- یعنی اطلاق الفاظ ((منذ، قد، لولا)) بر آلات، مانع قدیم و ازلی و کامل بودن آنهاست، زیرا ((منذ)) برای ابتدای زمان و ((قد)) برای بیان نزدیکی ماضی به حال است و ((لولا)) جز بر چیز ناقص اطلاق نمی شود چنانکه گفته می شود: چه خوب بود این اگر فلان چیز را داشت. (مؤلف رحمه الله)

۲۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

۲۲۱- نهج البلاغه، خطبه ۶۳.

۲۲۲- دوست نزدیکتر از من به من است

وینت عجب که من از وی دورم

۲۲۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲۲۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۲۲۵- نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

۲۲۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.

۲۲۷- نهج البلاغه خطبه ۱۵۰.

۲۲۸- نهج البلاغه خطبه ۱۷۷. و در خطی: تجب القلوب، و در چاپی: توجل، و لفظ فوق مطابق مصدر است.

۲۲۹- در نسخه کتاب ((مؤ من لا بعباده)) است و مؤلف این جمله را در ص ۱۴۸ این گونه بیان کرده: ((خداوند به همه امور

از معدوم و موجود، نهایت درجه از تصدیق و ایمان را دارد (بدون آنکه در این ایمان به بندگانش وابسته باشد))) اما در نسخه

توحید ((بعباده)) است، یعنی مؤ من است اما نه با عبادت. (م)

۲۳۰- توحید / ۳۰۵.

۲۳۱- توحید / ۳۰۹.

۲۳۲- ترجمه مطابق لفظ مصدر است.

۲۳۳- روضه کافی / ۳۱، خطبه طالوتیه.

۲۳۴- توحید / ۶۹. و برخی از توضیحات را از پاورقیهای آن استفاده کردیم.

۲۳۵- این جمله تعبیر دیگری از این جمله است که : یا من يعطی من لم یساءله و من لم یعرفه تحننا منه و رحمه : ((ای که از روی لطف و رحمت خویش به آن که از تو درخواست نموده بلکه هنوز تو را نشناخته است عطاء و بخشش می کنی)) (م)

۲۳۶- بقره / ۳۲.

۲۳۷- شعراء / ۹۷ - ۹۸.

۲۳۸- زمر / ۶۷.

۲۳۹- غیب پوشیده در اینجا مقام ذات واجب تعالی است که هیچ کس حتی راسخان در علم نیز بدان در دسترسی ندارند. (حاشیه توحید صدوق)، و از این رو توضیح معلوم می شود که استدلال به این جمله برای نفی علم غیب امامان علیهم السلام درست نیست. (م)

۲۴۰- شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ، ۳۳۶/۲.

۲۴۱- ((جامع الصغیر)) / ۱۳۲/۱.

۲۴۲- ((کافی)) / ۹۲/۱.

۲۴۳- ((کافی)) / ۹۲/۱.

۲۴۴- نجم / ۴۲.

۲۴۵- ((کافی)) / ۹۲/۱.

۲۴۶- کافی / ۹۳/۱.

۲۴۷- فتوحات مکيه ، باب ۶۳ ، ۳۰۴/۱.

۲۴۸- یعنی بر حقیقتی از حقایق موجود در خارج دلالت می کند، زیرا دلالت همان گونه که با الفاظ صورت می گیرد با خود ذوات هم صورت می گیرد، بدون هیچ فرقی . (مؤلف - ره)

۲۴۹- کافی / ۱۱۳/۱.

۲۵۰- زیرا برای عقل صحیح است که اسم را به تنهایی با قطع نظر از تقییدش - که همان اعتبار اتصاف ذاتش به صفت موجود در مسمی است - در نظر بگیرد. (مؤلف - ره)

- ۲۵۱- یعنی دو عبادت صورت گرفته است ، یکی عبادت چیزی (موجود خارجی) و دیگر عبادت غیر چیز (مفهومی که وجود خارجی ندارد) و در اینجا اشتراک در خود عبادت واقع شده است . (مؤلف - ره)
- ۲۵۲- مراد امام علیه السلام از نان و آب و... مفاهیم آنهاست و از ماء کول و نظائرش اعیان خارجی آنها. (مؤلف - ره)
- ۲۵۳- کافی ۱/۱۱۴. توحید /۲۲۰.
- ۲۵۴- یعنی بدون اعتقاد جزمی به وجود او، یا با توهمی که از مفهوم لفظ دارد، یعنی صورت و همیه ای را که از مفهوم لفظ در ذهنش حاصل شده بپرستد (نه حقیقت خارجی او را). (مؤلف - ره)
- ۲۵۵- توحید ص ۲۲۰، کافی ۱/۸۷.
- ۲۵۶- توحید ص ۲۲۰، کافی ۱/۸۷.
- ۲۵۷- معنای احصاء در صفحات آینده خواهد آمد.
- ۲۵۸- توحید / ۱۹۴. و در آن بعد از ((الله)) ((اله)) وارد است ، و ممکن است ((اله)) نسخه بدل ((الله)) باشد زیرا با بودن هر دو، صد عدد کامل می شود (مصحح). و محشی توحید گوید: در نسخه توحید و بحار صد عدد کامل است ، و ظاهرا ((رائی)) زاید باشد چنانکه در یک نسخه آن را بدل ((رؤ و ف)) آورده است ، یا اینکه لفظ ((الله)) خارج از این اعداد بوده و به عنوان مسمایی که این اسامی بر او جاری است بوده باشد. (م)
- ۲۵۹- توحید /۱۹۵.
- ۲۶۰- صحیح مسلم ۵/۱۷، الدر المنثور ۳/۱۴۸.
- ۲۶۱- سنن ابی داود کتاب لباس ، باب ما جاء فی الکبر، ۴/۵۹.
- ۲۶۲- توحید صدوق /۱۹۵.
- ۲۶۳- سنن ابن ماجه ، کتاب طهارت ، ۱/۱۰۱.
- ۲۶۴- غزالی در کتاب المقصد الاسنی ، باب ۴، ص ۲۱.
- ۲۶۵- المقصد الاسنی / ۲۴.
- ۲۶۶- المقصد الاسنی ص ۲۵.
- ۲۶۷- ((صحیح بخاری)) ۵/۵۳، ((صحیح مسلم)) ۱۵/۱۳.
- ۲۶۸- تفسیر قمی / ۲۶.

۲۶۹- صحیح بخاری ۱۶۵/۹: ان رحمتی سبقت غضبی .

۲۷۰- تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

۲۷۱- از امام صادق علیه السلام این گونه وارد شده و نیز فرموده است : ((مؤ من کسی است که مسلمانان او را در اموال و جانهای خود امین دانند)). و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : ((هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید همسایه اش از آزار او ایمن باشد))، شارح اسماء (غزالی) در اینجا این حدیث نبوی (ایمن باشد) را آورده ولی ما بهجای آن حدیث فوق (= ایمن سازد) را آوردیم زیرا با این مطلب مورد بحث سازگارتر است چنانکه پوشیده نیست . (مؤلف - ره) ، و نیز به صحیح بخاری ۱۲/۸ مراجعه شود.

۲۷۲- صحیح بخاری ۱۲۷/۸ . صحیح مسلم ۴۹/۱۵ .

۲۷۳- توحید / ۳۰۶ .

۲۷۴- بحار ۳۶۶/۱۶ نزدیک به این مضمون .

۲۷۵- صحیح بخاری ۱۶۷/۳ با اندکی اختلاف .

۲۷۶- صافات / ۲۲ .

۲۷۷- صحیح بخاری ۱۵۵/۳ و ۱۳۵/۳: الخازن الامین ... صحیح مسلم ۱۱۱/۷ .

۲۷۸- فتح / ۱ .

۲۷۹- فاطر / ۲ .

۲۸۰- فجر / ۲۷-۳۰ .

۲۸۱- نجم / ۳۹-۴۰ .

۲۸۲- انفطار / ۱۳-۱۴ .

۲۸۳- لطیف به دو معناست : یکی عالم به دقایق اشیاء و نیز به موجودات بسیار دقیق و ریز که از ادراک بشر خارج است . و

دیگر لطف و نرمی و رفق کننده به بندگان . خدای متعال لطیف است به هر دو معنا. بهره بنده از این اسم آن است که اولاً

علم به دقایق اشیاء و اشیای دقیقه پیدا کند، و نیز نسبت به بندگان خدا رفق و نرمی به خرج داده ، با آنان راه درستی نپوید.

(م)

۲۸۴-نحل / ۶۱.

۲۸۵-حاقه / ۲۴.

۲۸۶- خود شکر چون کنم که همه نعمت توام

نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش

۲۸۷-((سنن ابو داود)) / ۲۵۵/۴.

۲۸۸- اشاره به آیه ۴ از سوره زخرف .

۲۸۹- این حدیث شریف با اسم عظیم مناسبت دارد نه کبیر. (م)

۲۹۰- رک : بحارالانوار، کتاب السماء و العالم ، باب سحاب ، و نیز ۳۷۲/۱۶.

۲۹۱- نساء / ۸۵.

۲۹۲- به نظر می رسد اتصاف به اسماء الهیه بدین معناست که بنده همان صفت را که خدا با بنده دارد بنده نیز با بندگان

دیگر داشته باشد نه با خدا، یا حداقل در بیشتر صفات چنین است . مثلا اگر خداوند حسیب و کفایت کننده بندگان است ،

بنده حسیب کسی است که در حد خود امور دیگران را کفایت نماید نه اینکه خدا را کفایت کننده بداند. در موارد گذشته و

آینده نیز این ایراد به چشم می خورد. (م)

۲۹۳- مائده / ۵۴.

۲۹۴- صحیح مسلم / ۴/۱۵.

۲۹۵- ضحی / ۱۰.

۲۹۶- صحیح بخاری / ۳/۲۰۱.

۲۹۷- به تعبیر دیگر: حکمت ، علم مطابق با واقعیت است ، و به دو قسم نظری و عملی تقسیم می شود. معلومی که در خارج

واقع است و وجود او ربطی به عمل انسان ندارد و افضل آن ها وجود مقدس حق تعالی است ، علم به آن حکمت نظری

است (علم به آنچه که هست). و معلومی که واقعیتی در خارج ندارد بلکه عمل انسان آن را می سازد، علم به آن حکمت عملی است (علم به آنچه که باید و یا نباید باشد) مانند قوانین و مقررات شرع و اخلاق و مانند اینها. (م)

۲۹۸-اختصاص / ۳۴۳.

۲۹۹-مسند احمد ۱۲۴/۴.

۳۰۰-کافی ۱۴۱/۲. اختصاص / ۳۴۲.

۳۰۱-جامع الصغیر ۹۷/۲.

۳۰۲-جامع الصغیر ۸۹/۲: القناعه مال لاینفد.

۳۰۳-جامع الصغیر ۴۹/۲.

۳۰۴-صحیح بخاری ۲۰/۶: رب اغفر...

۳۰۵-بقره ۲۵۷/.

۳۰۶-محمد صلی الله علیه و آله ۱۱/.

۳۰۷-مجادله ۲۱/.

۳۰۸-شرح اصول کافی صدرالمتألهین رحمه الله ، باب النسبه ، ص ۲۴۵.

۳۰۹-سجده ۱۳/.

۳۱۰-انبیاء ۱۰۱/.

۳۱۱-مرحوم استاد شهید مطهری در پاورقی صفحات اول کتاب شرح مختصر منظومه چاپ همین مؤسسه ، مطلب فوق را

به خوبی شرح داده اند، مراجعه شود.

۳۱۲-جامع الصغیر ۱۳۴/۱.

۳۱۳-اسراء ۷۰/.

۳۱۴-و نیز جامع است به معنای گردآورنده مردم در قیامت ، چنانکه در آیه ۹ از سوره آل عمران آمده. (م)

۳۱۵-یعنی عالم با عمل و پرهیز کار باشد. (م)

۳۱۶-طه ۵۰/.

۳۱۷-اعلی ۳/.

۳۱۸-غافر / ۱۶.

۳۱۹-ر.ک : بحار الانوار، ۳۶/۵۸.

۳۲۰-کافی / ۱۴۴/۱.

۳۲۱-اسراء / ۴۴.

۳۲۲-کافی / ۱۳۹/۱.

۳۲۳-توحید / ۲۲۲.

۳۲۴-احقاف / ۳۱.

۳۲۵-الرحمن / ۲۹.

۳۲۶-نمل / ۶۲.

۳۲۷-مؤ من ، ۵۰.

۳۲۸-توحید، ۲۱۹.

۳۲۹-افعال خداوند به دو معناست : یکی فعل به معنای معقول است یعنی آفریده های خدا، که در آن بحث از صادر اول و کیفیت آفرینش آسمانها و زمین و سایر مخلوقات به میان می آید. و دیگر فعل به همان معنای مصدری است یعنی کارهایی که خداوند نسبت به بندگان روا می دارد یا نمی دارد، که در آن از حکمت الهی و قضا و قدر و بداء و عدل و... بحث می شود.

(م)

۳۳۰-حلیة الاولیاء ۳۱۸/۷. و در کافی ۲۱/۱ آمده : ان الله عزوجل خلق العقل و هو اول ما خلق من الروحانيين .

۳۳۱-سنن ابوداود ۲۲۶/۴. تفسیر قمی / ۵۳۶.

۳۳۲-علق / ۳ - ۵.

۳۳۳-معانی الاخبار / ۳۰.

۳۳۴-ر.ک : کمال الدین / ۲۵۵.

۳۳۵-نباء / ۳۸.

۳۳۶-شوری / ۵۲.

۳۳۷-بصائر الدرجات ، صص ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۵۷ و ۴۶۲.

۳۳۸-کمال الدین / ۲۵۵.

۳۳۹-معانی الاخبار / ۱۰۸.

۳۴۰-الدرالمنثور، ۴ / ۲۰۰.

۳۴۱-بحارالانوار ۲۲ / ۲۵.

۳۴۲-اعلی / ۱.

۳۴۳-الرحمن / ۷۸.

۳۴۴-زمر / ۶۷.

۳۴۵-فتح / ۱۰.

۳۴۶-ذاریات / ۴۷.

۳۴۷-یس / ۷۱.

۳۴۸-صحیح مسلم ۱۳ / ۱ و نیز ر. ک : سنن ابن ماجه ۷۱ / ۱ و تخریج احادیث الاحیاء ۱۰۱ / ۱.

۳۴۹-ر. ک : ذیل احیاء العلوم ۱۰۱ / ۱.

۳۵۰-توحید / ۱۷۹.

۳۵۱-به ص ۲۲۳ به بعد مراجعه شود.

۳۵۲-توحید / ۶۷.

۳۵۳-بحار الانوار ۳۰ / ۱۵.

۳۵۴-کافی ۲۱ / ۱.

۳۵۵-کافی ۲۸ / ۱. محاسن / ۱۹۲ با اندکی اختلاف .

۳۵۶-کافی ۲۶ / ۱. محاسن / ۱۹۲ با اندکی اختلاف .

۳۵۷-توحید / ۶۷. روضه کافی / ۹۲ با اندکی اختلاف .

۳۵۸-نهج البلاغه / خطبه ۱.

۳۵۹-مرحوم فیض پس از نقل خطبه ، شرحی در لغات آن از مرحوم ابن میثم بحرانی آورده که ما ضمن ترجمه از آن

استفاده کرده و از تکرار آن خودداری نمودیم .

۳۶۰-فصلت ۱۱/.

۳۶۱-نظیر این حدیث در ((تفسیر قمی)) از امام صادق علیه السلام آمده است .

۳۶۲-ر.ک : تفسیر فخری رازی ۱۴۴/۶.

۳۶۳-ر.ک : بحار ۲۹/۵۷ باب حدوث عالم .

۳۶۴-ر.ک : تفسیر فخر رازی ۵۷/۴.

۳۶۵-ر.ک : ملل و نحل شهرستانی ۶۶/۲

۳۶۶-این حدیث در ص ۲۲۵ گذشت .

۳۶۷-رعد ۱۷/.

۳۶۸-قمر / ۵۰.

۳۶۹-شرح نهج البلاغه ابن میثم ۱۳۳/۱ - ۱۴۶.

۳۷۰-هود ۷/.

۳۷۱-توحید / ۳۲۰.

۳۷۲-توحید / ۳۲۵

۳۷۳-بقره / ۲۵۵

۳۷۴-توحید / ۳۲۷

۳۷۵-توحید / ۳۲۷

۳۷۶-توحید / ۳۲۷

۳۷۷-معانی الاخبار / ۲۹

۳۷۸-حجر / ۲۱

۳۷۹-روضه الواعظین / ۵۹

۳۸۰-توبه / ۱۲۹

۳۸۱-طه / ۵.

۳۸۲-انبیاء / ۲۲.

۳۸۳-مائده / ۶۴

۳۸۴-اسراء / ۸۵

۳۸۵-اعراف / ۱۸۰

۳۸۶-یوسف / ۱۰۶

۳۸۷-توحيد / ۳۲۱

۳۸۸-توحيد / ۲۷۸. خصال / ۴۰۱

۳۸۹- این سخن از کلام صدوق رحمه الله در پایان حدیث منقول در کتاب ((خصال)) گرفته شده است .

۳۹۰- برای شرح بیشتر حجب به بحار ۳۹/۵۸ - ۴۷ مراجعه شود.

۳۹۱-حجر / ۲۱

۳۹۲-ر.ک : ص ۲۰۳

۳۹۳-زخرف / ۴

۳۹۴-حجر / ۲۱

۳۹۵-انعام / ۵۹

۳۹۶-هود / ۶

۳۹۷-حدید / ۲۲

۳۹۸-رعد / ۳۸

۳۹۹-حجر / ۹

۴۰۰-بروج / ۲۲

۴۰۱-رعد / ۳۹

۴۰۲-ر.ک : ص ۲۰۳

۴۰۳- این تعبیر بنا بر مبانی فلسفه قدیم است که برای افلاک نفوسی قائل بودند، ولی با ابطال وجود افلاک چه رسد به

نفوس آنها، باید به تعبیر قرآنکریم (ملائکه و فرشتگان) اکتفا نمود.

۴۰۴- شرح اصول کافی ، حدیث اول باب بداء، ص ۳۸۱ با تلخیص .

۴۰۵-توحید /۱۶۸. معانی الاخبار /۱۹.

۴۰۶-و از جهت همین تغییر و تجدد علم یعنی ((بداء)) است که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: اگر نبود آیه ای در کتاب خدا که می فرماید: ((خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می نماید)) من شما را از حوادث آینده تا قیامت خبر می دادم.
(م)

۴۰۷-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۰۸-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۰۹-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۱۰-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۱۱-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۱۲-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۱۳-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۱۴-روایات فوق را در ((کافی)) ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد و ((توحید)) صدوق، ص ۳۳۲ به بعد ببینید.

۴۱۵-ظاهر این حدیث با برخی احادیث باب بداء منافات دارد، و مؤلف رحمه الله در چند سطر بعد آن را توجیه فرموده است.

(م)

۴۱۶-ذاریات /۵۴.

۴۱۷-ذاریات / ۵۵.

۴۱۸-توحید /۴۴۳. عیون اخبارالرضا /۱۸۱/۱.

۴۱۹-توحید /۳۹۸.

۴۲۰-انعام /۲.

۴۲۱-اعراف /۳۴.

۴۲۲-محبی الدین عربی در فتوحات مکیه، باب ۳۱۶، ج ۳، ص ۶۱.

۴۲۳-فصلت، ۱۲.

۴۲۴-فاطر /۴۱.

۴۲۵-مائده / ۶۴

۴۲۶-مائده / ۶۴

۴۲۷-رعد / ۳۹

۴۲۸-توحيد / ۱۶۷

۴۲۹-توحيد / ۳۶۸، ۳۷۶

۴۳۰-توحيد / ۳۶۸، ۳۷۶

۴۳۱-توحيد / ۳۸۰

۴۳۲-معنای بداء در گذشته معلوم شد. (م)

۴۳۳-توحيد / ۳۳۴. کافی / ۱۴۸/۱

۴۳۴-جامع الصغير / ۸۸/۲

۴۳۵-همان / ۲۶/۱

۴۳۶-((توحيد)) ص ۳۶۵

۴۳۷-توحيد / ۳۸۳

۴۳۸-توحيد / ۳۶۶ و ۳۶۳

۴۳۹-توحيد / ۳۶۶ و ۳۶۳

۴۴۰-((توحيد)) ص ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۳۸

۴۴۱-((توحيد)) ص ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۳۸

۴۴۲-((توحيد)) ص ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۳۸

۴۴۳-کافی / ۱۵۱/۱. اشاره است به امر و نهی تکوینی و تشریحی . (م)

۴۴۴-همان کتاب . و دنباله خبر چنین است : ((و ابراهیم را دستور داد که اسحاق (اسماعیل - ظ) را سر برد ولی نخواست که

او را سر ببرد، و اگر می خواست هرگز خواست ابراهیم بر خواست خدای متعال غلبه نمی یافت.))

۴۴۵-اشاره است به آیه ۷۳ از سوره مائده .

۴۴۶-همان کتاب ، معانی الاخبار ص ۱۷۰.

۴۴۷-کافی ۱۵۰/۱. محاسن ۲۴۵/۱ با لفظی دیگر.

۴۴۸-کافی ۱۴۹/۱. محاسن ۲۴۴/۱.

۴۴۹-کافی ۱۴۹/۱. خصال ۳۵۹/۱.

۴۵۰-کافی ۱۵۲/۱.

۴۵۱-کافی ۱۵۵/۱.

۴۵۲-توحید ۳۸۰/. عیون اخبارالرضا ۱۳۹/۱ و احتجاج ۳۱۱/۱ با اندکی اختلاف .

۴۵۳-اسراء ۲۳/.

۴۵۴-توحید ۳۸۲/. به نظر می رسد از آن رو که شنونده قابلیت ادراک کنه مطلب را نوشته ، امام علیه السلام وجه سخن را تغییر داده و قضای تکوینی را به قضای تشریحی که همان حکم و فرمان است تعبیر فرموده ، که البته این مطلب نیز در جای خود صحیح است ولی پاسخ اصلی پرسش وی نمی باشد. (م)

۴۵۵-توحید ۳۵۹/ و ۳۴۹. کافی ۱۵۸/۱.

۴۵۶-توحید ۳۵۹/ و ((کافی)) صفحه پیشین . و آیه در سوره انبیاء، ۳۵. ظاهرا جمله ((مراد از خیر و شر...)) کلام کلینی و صدوق است . و روشن است که بهبودی و بیماری یکی از مصادیق خیر و شر است نه همه آن . (م)

۴۵۷-توحید ۳۶۰/. کافی ۱۵۹/۱.

۴۵۸-توحید ۳۶۲/. کافی ۱۶۰/۱.

۴۵۹-توحید ۳۶۰/.

۴۶۰-توحید ۳۸۲/ و آیه در سوره قمر، ۴۸ و ۴۹.

۴۶۱-توحید ۳۶۱/.

۴۶۲-احتجاج ۲۵۵/۲ با اندکی تفاوت .

۴۶۳-مراد خواجه نصیرالدین طوسی است در کتاب جبر و اختیار که به زبان فارسی نگاشته است .

۴۶۴-دهر ۳۰/.

۴۶۵-غزالی در احیاء العلوم ۲۵۵/۴ کتاب توحید و توکل .

۴۶۶-دخان / ۳۹.

- ۴۶۷- نازعات / ۲۴.
- ۴۶۸- حجر / ۳۹.
- ۴۶۹- نساء / ۷۸.
- ۴۷۰- حج / ۱۰: ذلک بما قدمت یداک .
- ۴۷۱- زمره / ۴۲.
- ۴۷۲- سجده / ۱۱.
- ۴۷۳- انبیاء / ۹۱ و تحریم / ۱۲.
- ۴۷۴- مریم / ۱۷.
- ۴۷۵- توبه / ۱۴.
- ۴۷۶- انفال / ۱۷.
- ۴۷۷- انفال / ۱۷.
- ۴۷۸- غافر / ۶۰.
- ۴۷۹- بقره / ۱۸۶.
- ۴۸۰- محمد صلی الله علیه و آله / ۳۱.
- ۴۸۱- انعام / ۱۳۹.
- ۴۸۲- عنکبوت / ۵۴.
- ۴۸۳- مسند احمد ۲ / ۵۳۹.
- ۴۸۴- فصوص الحکم فص ابراهیمی .
- ۴۸۵- صحیح مسلم ۱۶ / ۱۳۳.
- ۴۸۶- نهج البلاغه خطبه ۱۶.
- ۴۸۷- هود / ۱۰۵.
- ۴۸۸- کافی ۲ / ۴۴.

۴۸۹-کافی ۱/۱۵۳. توحید /۳۵۴. شرح این حدیث را باید در باب احادیث طینت جست و خلاصه آنکه : خداوند به علم ازلی خود از حال بندگان آگاه بود که کدام یک با اختیار خود در راه معرفت و طاعت گام می نهد و کدام یک در راه انکار و معصیت . بنابراین از آغاز خلقت توفیق معرفت و طاعت را برای گروه اول و وسایل گناه و معصیت را برای گروه دوم فراهم آورد، تا هر یک مطابق خواست خود عمل کنند. ((مه فشانند نور و سگ عوعو کند - هر کسی بر خلقت خود می تند)). مانند کسی که می داند اگر سرمایه ای به کسی بدهد آن را در راه تجارت سودمند مصرف می کند و اگر به دیگری بدهد آن را در راه هرزگی خرج می کند. از این رو سرمایه را به شخص اول می دهد و از دومی باز می دارد. (م)

۴۹۰-کافی ۱/۱۵۲. توحید /۳۵۷ با اندکی تفاوت ، محاسن /۲۷۹.

۴۹۱-کافی ۱/۱۵۴. محاسن /۲۸۳.

۴۹۲-توحید /۳۵۶.

۴۹۳-صحیح مسلم ۱۶/۱۹۷. سنن ابن ماجه ، مقدمه ، باب ۱۰.

۴۹۴-به معجم المفهرس لالفاظ الاحادیث النبویه ۵/۱۲۲ مراجعه شود.

۴۹۵-سنن ابی ماجه ۲/۱۱۳۷، سنن ترمذی ، قدر، باب ۱۲.

۴۹۶-توحید /۳۸۲.

۴۹۷-توحید /۳۶۹.

۴۹۸-اضافه از مصدر است .

۴۹۹-توحید /۳۳۷.

۵۰۰-کافی ۵/۸۱.

۵۰۱-((کافی)) ۱/۱۶۵. ((محاسن)) ۲۰۰ و ۲۰۱.

۵۰۲-سنن ترمذی ۴/۶۶۷.

۵۰۳-توبه ، ۱۵.

۵۰۴-هود /۵۶.

۵۰۵-صافات /۹۶.

۵۰۶-یونس /۲۲.

- ۵۰۷-یونس / ۱۰۷.
- ۵۰۸-آل عمران / ۱۶۰.
- ۵۰۹-یس / ۸۳.
- ۵۱۰-ملک / ۱.
- ۵۱۱-توحید / ۳۹۸.
- ۵۱۲-توحید / ۴۰۰.
- ۵۱۳-توحید / ۴۰۱.
- ۵۱۴-اضافه از مصدر است .
- ۵۱۵-توحید / ۴۰۵ و ۴۰۱.
- ۵۱۶-توحید / ۴۰۵ و ۴۰۱.
- ۵۱۷-از غزالی در احیاءالعلوم ۴/۴۳۵ به بعد.
- ۵۱۸-کهف / ۱۰۹.
- ۵۱۹-یس / ۳۶.
- ۵۲۰-واقعه / ۶۱.
- ۵۲۱-آل عمران / ۱۹۱.
- ۵۲۲-آل عمران / ۱۹۰.
- ۵۲۳-ذاریات ، ۲۱.
- ۵۲۴-عبس / ۱۷ - ۲۲.
- ۵۲۵-قیامت / ۳۷ - ۳۸.
- ۵۲۶-مرسلات / ۲۰ - ۲۱.
- ۵۲۷-یس / ۷۷.
- ۵۲۸-مؤ منون / ۱۲ - ۱۴.
- ۵۲۹-دھر / ۱ - ۳.

۵۳۰- سجده ۷/ - ۹.

۵۳۱- روشن است که این پیام تکوینی است و در آفرینش آن نهفته است . (م)

۵۳۲- اضافه از کافی است .

۵۳۳- کافی ۱۳/۶ .

۵۳۴- مصباح الشریعہ ، باب ۶۲ ، ص ۴۱ ، شرح ابن ابی الحدید ۵۴۷/۴ و غررالحکم .

۵۳۵- جامع الاخبار ۵/ .

۵۳۶- مؤ منون ۱۴/ .

۵۳۷- حجر ۲۹/ .

۵۳۸- فجر، ۲۷ - ۲۸ .

۵۳۹- آل عمران ۱۶۹/ - ۱۷۰ .

۵۴۰- ر.ک : احتجاج ۹۶/۲ - ۹۸ .

۵۴۱- بصائرالدرجات ص ۴۶۳ .

۵۴۲- نساء ۵۶/ .

۵۴۳- امالی طوسی / ۲۰ .

۵۴۴- منظور دستیابی به جوانب زمین با وسایل آن روز است . ولی به هر حال گستردگی زمین قابل انکار نیست . و نیز همین

مطلب در مقایسه با کل عالم طبیعت صحیح است که با وسایل مادی و طبیعی احاطه بر عالم طبیعت ناممکن است . (م)

۵۴۵- مراد حرکت محسوس است ، و ممکن است بنابر نظریه هیئت قدیم باشد که زمین را مرکز عالم و ساکن می انگاشته

اند.

۵۴۶- نباء / ۶ و ۷ .

۵۴۷- نحل ۱۵/ .

۵۴۸- لقمان / ۱۰ .

۵۴۹- مرسلات ۲۵/ .

۵۵۰- بقره ۲۲/ .

۵۵۱-توحید /۴۰۴.

۵۵۲-نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۹.

۵۵۳-نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۴.

۵۵۴-در متن چنین است : و هر چیزی را از آن زنده ساخت . (م)

۵۵۵-انعام /۹۹.

۵۵۶-رعد /۴.

۵۵۷-دخان /۳۸ - ۳۹.

۵۵۸-طور /۳۵.

۵۵۹-نهج البلاغه ، خطبه ۱۶۳.

۵۶۰-نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۳.

۵۶۱-عراقی گوید: مدرک آن را نیافتم .

۵۶۲- ز ابر آورد قطره ای سوی یم

ز صلب افکند نطفه ای در شکم

از آن قطره لولوی لالا کند

وزین صورتی سرو بالا کند

۵۶۳-نحل /۱۴.

۵۶۴-شوری /۳۲ و ۳۳.

۵۶۵-ملک /۱۹.

۵۶۶-نحل /۷۹.

۵۶۷-حجر / ۲۲.

۵۶۸-قمر / ۱۹ و ۲۰.

۵۶۹-انبیاء / ۱۶.

۵۷۰-بقره / ۱۶۴.

۵۷۱-تکویر / ۱۵ و ۱۶.

۵۷۲-طارق / ۲ و ۳.

۵۷۳-الرحمن / ۵.

۵۷۴-یس / ۳۸ - ۴۰.

۵۷۵-قصص / ۷۱ - ۷۳.

۵۷۶-نازعات / ۲۷ - ۳۰.

۵۷۷-ر.ک : پاورقی ۱ ص ۲۶۴.

۵۷۸-سنن ترمذی ، کتاب صفه الجنه ، باب ۸ و کتاب صفه جهنم ، باب ۶

۵۷۹-عراقی گوید: مدرک آن یافت نشد.

۵۸۰-ق / ۶ - ۸.

۵۸۱-انبیاء / ۳۲.

۵۸۲-نبا / ۱۲.

۵۸۳-بروج / ۱.

۵۸۴-طارق / ۱.

۵۸۵-ذاریات / ۷.

۵۸۶-شمس / ۵ و ۱ و ۲.

۵۸۷-شمس / ۵ و ۱ و ۲.

۵۸۸-نجم / ۱.

۵۸۹-تکویر / ۱۶ و ۱۷.

۵۹۰- واقعه / ۷۵ و ۷۶.

۵۹۱- ذاریات / ۲۲.

۵۹۲- فصلت / ۱۱ و ۱۲.

۵۹۳- طلاق / ۱۲.

۵۹۴- ملک / ۳ و ۴.

۵۹۵- انعام / ۷۵.

۵۹۶- اعراف / ۱۸۵.

۵۹۷- یس / ۸۳.

۵۹۸- مطالبی که در این فصل و فصول آینده به ویژه مطالبی که از ابن عربی و غزالی نقل شده به نظر غریب می رسد، و ما در اینجا فقط به جهت حفظ امانت ترجمه کردیم ، هر چند که آنچه از معصومین علیهم السلام نقل شده قابل توجیه است .

۵۹۹- احادیث گذشته را در کتاب بصائرالدرجات ، صص ۴۹۰ - ۴۹۴ ببینید.

۶۰۰- روضه کافی / ۲۳۱.

۶۰۱- ق / ۱۵.

۶۰۲- خصال / ۶۵۲.

۶۰۳- این سخنان قطعاتی است از باب هشتم فتوحات مکیه ۱/۱۲۶.

۶۰۴- سرالعالمین / ۱۷۹ - ۱۸۲. این کتاب دارای سی مقاله است و مطالب منقول از آن در مقاله سی ام با تفاوت‌هایی موجود است .

۶۰۵- ر.ک : خصال / ۲۵۰، مسند احمد ۲/۲۶۱، الدرالمنثور ۵/۸.

۶۰۶- غزالی بلافاصله پس از این سخن گوید: اگر اعتراض کرده گویند: پس چگونه علی علیه السلام با معاویه بر سر دنیا جنگید؟ پاسخ آن است که : آن حضرت با او بر سر حقی که از آن او بود جنگید تا به حقی دیگر دست یابد. و ابوحازم گفته است : نخستین داوری که در روز قیامت میان بندگان صورت می گیرد داوری میان علی و معاویه است ، و باقی افراد تحت مشیت الهی باقی می مانند. و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که به عمار فرمود: ((گروه ستمکار تو

را می کشند)). و امام نمی تواند ستمکار باشد (و چون عمار به دست سپاه معاویه کشته شد پس معاویه ستمکار بود و نمی

تواند امام باشد). (مؤلف - ره)

۶۰۷-اسراء / ۸۵.

۶۰۸-احیاء علوم الدین ۴/۴۴۷.

۶۰۹-بصائر الدرجات / ۶۹.

۶۱۰-ر.ک : ص ۲۰۳.

۶۱۱-حجر / ۲۱.

۶۱۲-ر.ک : ص ۵۹۱ به بعد.

۶۱۳-الدر المنثور ۵/۲۹۳. مسند احمد ۵/۱۷۳.

۶۱۴-روضه کافی / ۲۳۹. بحار الانوار باب سحاب ، و نیز ۱۶/۳۷۲.

۶۱۵-صافات / ۱۶۴.

۶۱۶-آل عمران / ۶.

۶۱۷-واقعه / ۵۹.

۶۱۸-کافی / ۱/۲۵.

۶۱۹-کافی / ۱/۲۶.

۶۲۰-کافی / ۱/۲۸.

۶۲۱-کافی / ۲/۵۹۹.

۶۲۲-منظور از ملک در اینجا نوع خاصی از ملک است ، زیرا در گذشته دانستی که مرتبه بسیاری از فرشتگان عالم سفلی

پایین تر از مرتبه انسان است (بنابراین نمی بایست نفس ناطقه انسانی تشبیه به ملک گردد)، و اکثر مواردی که در کتاب و

سنت نامی از ملک برده شده نیز ناظر به همین نوع خاص است ، و از همین رو قوای حیوانی در این حدیث به نام ملک

خوانده نشده (زیرا برای ملک مقامی والاتر در نظر گرفته شده است)، و در اخبار بسیاری به نام روح خوانده شده با اینکه روح

از ملک بزرگتر و برتر است . و در این حدیث اسراری نهفته است که اینجا جای ذکرش نیست . (مؤلف - ره)

۶۲۳-حجر ، ۲۹.

۶۲۴-فجر، ۲۷ - ۲۸.

۶۲۵-در ((بحار)) ج ۶۱ ص ۸۵ گوید: برخی از صوفیان در کتابهای خود از کمیل بن زیاد این حدیث را آورده اند، ولی این اصطلاحات در اخبار معتبره یافت نمی شود.

۶۲۶-واقعه / ۱۱.

۶۲۷-بقره / ۲۵۳.

۶۲۸-مجادله / ۲۲.

۶۲۹-نحل / ۷۰.

۶۳۰-بقره / ۱۴۶ و ۱۴۷.

۶۳۱-فرقان / ۴۴.

۶۳۲-بصائر الدرجات / ۴۴۷.

۶۳۳-بصائر الدرجات / ۴۴۹. کافی / ۲۸۱/۲.

۶۳۴-کافی / ۲۷۲/۱. بصائر / ۴۴۷.

۶۳۵-بصائر / ۴۴۷.

۶۳۶- من قارف ذنبا فارقه عقل لم يعد اليه ابدا.

۶۳۷-کافی / ۲۸۰/۲.

۶۳۸-کافی / ۲۶۸/۲.

۶۳۹-در مصدر چاپی به جای ((حکم خدا)) ((حکم ابراهیم)) آمده است .

۶۴۰-شوری / ۵۲.

۶۴۱-اسراء / ۸۵.

۶۴۲-نحل / ۲.

۶۴۳-قدر / ۳.

۶۴۴-روایات گذشته را در بصائر الدرجات ، صص ۴۵۵ - ۴۶۳ ببینید.

۶۴۵-ق / ۲۲.

۶۴۶-شوری ، ۵۲.

۶۴۷-منزحف آن است که بعضی از زحافات عروضی در آن باشد. و زحف در اصل ، نزدیک شدن دو لشگر در جنگ است ، و زحاف بر وزن کتاب ، در فن شعر آن است که میان دو حرف یک حرف یا بیشتر و یا یک حرکت افتاده باشد و از این رو آن دو حرف به یکدیگر نزدیک شده باشند. این شعر را مزاحف گویند. و از همین ریشه است ((یزحف الیه)) یعنی راه می رود به سوی او. (مؤلف - ره)

۶۴۸-مجادله ، ۱۱.

۶۴۹-که آن را انتزاع کلیات از جزئیات گویند.(م)

۶۵۰-در قرائت اهل بیت علیه السلام ((بامر الله)) است ، یعنی ((او را به فرمان خدا نگاه می دارند.)) (مؤلف - ره) البته از ((من)) نیز همین معنا استفاده می شود.

۶۵۱-مجمع البیان ، ۲۸۱/۶ از حسن و سعید بن جبیر و مجاهد و جبائی .

۶۵۲-اسراء / ۷۸.

۶۵۳-مجمع البیان ۲۸۱/۶.

۶۵۴-مجمع البیان ۲۸۱/۶.

۶۵۵-ر.ک : تخریج احادیث احياء ۳/۳۹. و در الدرالمنثور ۴/۴۸: ((سیصد و شصت فرشته)).

۶۵۶-رعد / ۱۱.

۶۵۷-انعام / ۶۱.

۶۵۸-انفطاء / ۱۱ و ۱۲.

۶۵۹-ق / ۱۸.

۶۶۰-شرح نهج البلاغه ، ابن میثم بحرانی ، ۱۶۳/۱.

۶۶۱-غزالی در احياء العلوم ۳/۲۶ - ۲۹.

۶۶۲-مستدرک حاکم ۱/۵۲۵ و ۴/۳۲۱.

۶۶۳-صحیح مسلم ۱۷/۱۵۷.

۶۶۴-سنن دارمی ۲/۳۲۰. مسند ۳/۱۵۶ و ۲۸۵ و ۳۰۹ بدون ((پس با گرسنگی ...)).

۶۶۵-اعراف / ۱۶ و ۱۷.

۶۶۶-ق / ۱۷ و ۱۸.

۶۶۷-کافی ۲/۲۶۶. مؤلف رحمه الله در کتاب وافی در شرح این حدیث فرموده: ((از این حدیث استفاده می شود که مامور سمت چپ شیطان است نه فرشته، ولی مشهور آن است که هر دو فرشته اند...)). و علامه طباطبائی رحمه الله طی بیانی می فرماید: از آیه فهمیده می شود که کسانی مراقب اعمال آدمی هستند، اما این که آیا هر دو فرشته اند یا شیطان، از آیه چیزی فهمیده نمی شود، و از این روایت معلوم می شود که یکی فرشته است و دیگری شیطان. (م)

۶۶۸-بقره / ۲۶۸.

۶۶۹-سنن ترمذی ۵/۲۱۹. الدرالمنثور ۱/۳۴۸.

۶۷۰-مجاهد، چنانکه در احیاء ۳/۳۳ آمده. و در احیاء بجای زینور، زنبور آمده است.

۶۷۱-ر.ک: احیاء العلوم ۳/۳۳.

۶۷۲-نزدیک به همین مضمون در الدرالمنثور ۴/۱۹۲.

۶۷۳-شعبی گوید: ابلیس پدر جنیان است چنانکه آدم پدر انسانهاست. و گویند: پدر جنیان جان است و ابلیس پدر شیطانهاست، پس شیطانها فرزندان ابلیس اند و همگی در آتش خواهند بود مگر شیطان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند آن حضرت را بر او یاری داد و او اسلام آورد اما اولاد جان مسلمانان در بهشت و کافرشان در آتش می باشد. و با هر جنی شیطانی است چنانکه با هر آدمی شیطانی است. جان از سبزی آتش آفریده شده است و شیطان از سیاهی آن و فرشتگان از نور آن. (مؤلف - ره)

۶۷۴-اسراء / ۶۴.

۶۷۵-ر.ک: مفاتیح الغیب / ۵۳۷.

۶۷۶-رسائل اخوان الصفا ۳/۸۱، رساله شانزدهم.

۶۷۷-انعام / ۱۱۲.

۶۷۸-ناس / ۴ - ۶.

۶۷۹-انعام / ۱۲۸.

۶۸۰-شعراء / ۹۴ و ۹۵.

۶۸۱-صافات / ۱۵۸. البته اگر مراد از جنه در این آیه ملائکه باشد.

۶۸۲-کهف / ۵۰.

۶۸۳-سبا / ۱۲ و ۱۳.

۶۸۴-احقاف / ۲۹.

۶۸۵-جن / ۱۴.

۶۸۶-جن / ۱ و ۴.

۶۸۷-خصال / ۱۵۴، و در کافی یافت نشد.

۶۸۸-اعراف / ۱۷۹.

۶۸۹-جامع الصغیر / ۵/۲.

۶۹۰-ص / ۸۲ و ۸۳.

۶۹۱-اعراف / ۱۶.

۶۹۲-کافی / ۲۱/۱.

۶۹۳-مفاتیح الغیب / ۵۳۷. مفتاح چهارم ، مشهد پنجم .

۶۹۴-تفسیر قمی ، در تفسیر آیه : یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت ... ص ۳۴۶ و ۳۴۷. و امالی طوسی ، جزء ۱۲، ص

۲۲۲.

۶۹۵-کافی / ۱۷۵/۲، ۱۷۷، ۱۷۹.

۶۹۶-بحار / ۷۶ / ۵۳ و ۵۵.

۶۹۷-فصلت / ۳۰.

۶۹۸-شعراء / ۲۲۱، ۲۲۲.

۶۹۹-زخرف / ۳۶.

۷۰۰-الشواهد الربوبیة / ۲۹۳، مفاتیح الغیب ، مشهد ۱۲ از مفتاح ۱۸.

۷۰۱-مجادله / ۲۲.

۷۰۲-ق / ۱۷.

۷۰۳- کافی ۴۲۹/۲ از امام کاظم علیه السلام .

۷۰۴- کافی ۴۳۰/۲.

۷۰۵- کافی ۴۳۷/۲.

۷۰۶- این اضافه از مصدر است .

۷۰۷- رساله اعتقادات ، باب : اعتقاد درباره آنچه بر بنده نویسند.

۷۰۸- شارح نهج البلاغه (ابن میثم بحرانی ، ج ۱ ، ص ۱۵۶) گوید: همگی بر این اتفاق دارند که فرشتگان اشخاص جسمانی

کثیف (و ثقیل) نیستند که مانند مردمان و حیوانات رفت و آمد داشته باشند، بلکه قول محصل در مورد آنان دو قول است :

اول - قول متکلمان است که گویند: فرشتگان اجسام نورانیه الهیه و خوب و سعیدی هستند که قادر بر تصرفات سریع و کارهای سخت اند و دارای عقل و فهم می باشند، و برخی از برخی دیگر در نزد خدا مقرب تر و دارای درجه کاملتری هستند، چنانکه خدای متعال درباره آنان فرموده : و ما منا الا له مقام معلوم (صافات /۱۶۴) ((و هر کدام ما مقام معلومی داریم)).

دوم - سخن غیر متکلمان است که : فرشتگان جسم نیستند، بلکه برخی از آنها هم مجرد از جسم اند و هم مجرد از تدبیر اجسام ، و برخی دیگر فقط مجرد از جسم اند ولی با اجساد سر و کار دارند. و برخی دیگر مجرد نیستند بلکه جسمانی اند و در جسم حلول دارند و قیامشان به جسم است . و آنها در تنزیل مراتب مذکور - بر طبق گفتار خودشان - تفصیلی دارند. (مؤلف - ره)

۷۰۹- تکویر / ۱۹ - ۲۱.

۷۱۰- تحریم / ۴.

۷۱۱- شعراء / ۱۹۳ و ۱۹۴.

۷۱۲- سجده / ۱۱.

۷۱۳- مدثر / ۳۱.

۷۱۴- حاقه / ۱۷.

۷۱۵- زمر / ۷۵.

۷۱۶- کافی ۱۳۰/۱ با اندکی اختلاف .

۷۱۷- کافی ۱۳۲/۱.

۷۱۸- حدیث را در کافی نیافتیم ، و علی بن ابراهیم آن را در تفسیر آیه و یحمل عرش ربک ... ص ۶۹۴ آورده است .

۷۱۹- خصال / ۴۰۷ .

۷۲۰- الدرالمنثور ۳۴۷/۵ و ۲۶۱/۶ .

۷۲۱- اعتقادات صدوق ، باب اعتقاد در عرش .

۷۲۲- شرح خطبه اول ۱۵۶/۱ .

۷۲۳- اقتباس از آیه ۱۹ و ۲۰ سوره انبیاء .

۷۲۴- مائده / ۱۱۹ .

۷۲۵- نجم / ۳۹ - ۴۲ .

۷۲۶- شرح نهج البلاغه بحرانی ۱۵۹/۱ .

۷۲۷- دعای سوم .

۷۲۸- تفسیر فخر رازی ذیل آیه ۳۱ بقره ، ۳۷۸/۱ ، بحار ۲۴۱/۵۹ .

۷۲۹- روضه کافی / ۴۷۲ .

۷۳۰- بصائر الدرجات / ۶۹ تفسیر علی بن ابراهیم / ۵۸۳ ، در تفسیر آیه : الذین یحملون العرش ...

۷۳۱- بصائر / ۶۷ ، کافی / ۴۳۷/۱ .

۷۳۲- روضه کافی ، ۲۷۲ و ۴۰۴ .

۷۳۳- تفسیر فخر رازی ، ۳۷۸/۱ ، ذیل آیه ۳۱ بقره .

۷۳۴- روضه کافی / ۲۷۲ ، حدیث ۴۰۳ .

۷۳۵- صحیح بخاری ۱۴۰/۴ . مسند احمد ۳۹۸/۱ و ۴۰۷ .

۷۳۶- آنچه میان گروه آمده در حاشیه نسخه خطی است ولی در چاپ قبل در متن قرار داشت .

۷۳۷- فتوحیات مکیه ، باب ۳۱۴ ، ۵۴/۳ .

۷۳۸- انبیاء / ۱۹ .

۷۳۹- انبیاء / ۲۶ .

۷۴۰- تحریم / ۶ .

۷۴۱- انبیا / ۲۰.

۷۴۲- بقره / ۳۰.

۷۴۳- صافات / ۱۶۶.

۷۴۴- حجر / ۳۰.

۷۴۵- انبیاء / ۲۷.

۷۴۶- نحل / ۵۰.

۷۴۷- انبیا / ۲۸.

۷۴۸- سبأ / ۲۳.

۷۴۹- تفسیر فخر، ۲۸۰/۱ ذیل آیه و اذ قال ربک للملائکة ...

۷۵۰- الدر المنثور ۹۱/۱.

۷۵۱- معارج / ۴.

۷۵۲- بال چهارم ذکر نشده است و شاید مورد آخر دو بال باشد، یکی بالی که بدنش را می پوشاند و دیگر بالی که نقاب سر و

چهره اوست . (م)

۷۵۳- روضة الواعظین / ۵۹.

۷۵۴- نهج البلاغه ، خطبه ۸۹ معروف به خطبه اشباح .

۷۵۵- پاورقیهای این بخش از شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ۳۵۴/۲ و از ۱۶۰/۱ به بعد است که مؤلف در فصول آینده

آورده و ما آن را در جای جای این خطبه آوردیم .

۷۵۶- ((برترین آسمان)) ممکن است اشاره به فلک نهم که همان عرش است باشد، زیرا بزرگترین و برترین اجرام است ، و

ساکنان آن فرشتگان مدبر آنند. و ممکن است مراد، محل عبادت فرشتگانی باشد که در حضرت جلال پروردگار و عالم

ملکوت و جایگاه صدقشان از معرفت الهی به سر می برند، زیرا آفرینش آنان برای آبادانی آن محل است ، و آن همان خانه

ای است که به جلال خدا و عبادت اینان آباد است ، و چون فرشتگان از اشرف موجوداتند از این رو آفریده های بدیع و کامل

و شگفت انگیزند.

۷۵۷- لفظ فروج و فجاج و فتوق (شکافها و رخنه ها) را استعاره آورد، زیرا اگر فرشتگان که ارواح افلاکند نبودند میان اجزای فلک جدایی متصور بود. وجود افلاک بستگی به این فرشتگان دارد و بقای جواهر آنها به وجود اینها محفوظ می ماند و وجه مشابهت روشن است. ترشیح این استعاره الفاظ ملا و حشو (پر کردن و آکندن) است. اما شکافها و رخنه ها اشاره است به تباین و از هم گسیختگی میان اجزاء و فضاهای منتظم آنها که اگر با وجود فرشتگان انتظام نمی یافت این تباین به چشم می خورد، پس پر کردن این رخنه ها توسط فرشتگان کنایه از نظم افلاک به وجود فرشتگان و مدبر بودن آنها نسبت به افلاک است.

۷۵۸- لفظ زجل (بانگ) و رجیح (لرزه و بانگ بلند) را استعاره آورد برای کمال عبادت آنان، چنانکه کمال عبادت مرد در بلند کردن صدا به تضرع و تسبیح و تهلیل است. و ممکن است اشاره به صداهایی باشد که پیامبران از فرشتگان می شنوند، چنانکه در مباحث قبل در کیفیت شنیدن وحی شنیدی.

۷۵۹- لفظ خطایر (فردوس بلند رفعت) را استعاره آورد برای منازل فرشتگان عالم غیب و مقامات عبادت آنان، زیرا از نجاسات جهل و نفس اماره پاکیزه و منزه است.

۷۶۰- و لفظ سترات الحجب (پرده ها) و سرادقات (سراپرده ها) را استعاره آورد برای حجابهای نورانی که فرشتگان بدان سبب از اذهان محجوب می باشند، یا برای تجرد آنان از مواد و اوضاع محسوسه است. و وجه مشابهت آن است که فرشتگان از دید چشمها و اوهام در حجابند.

۷۶۱- و سبحات النور (انوار جلال کبریا) که در پس آن لرزه و بانگ است اشاره است به جلال وجه خدا و عظمت و تنزیه او از اینکه چشمها بدو دست یابند، و به اینکه این انوار در پس آن لرزه و بانگ قرار دارد تنبه داد به اینکه معارف آنان به خداوند آن چنانکه او هست تعلق نمی گیرد، بلکه در ورای علوم و عبادات آنها اطوار دیگری از جلال خدا هست که دست معارف آنها از آن کوتاه است.

۷۶۲- گونه گونه بودن صور آنان، کنایه از اختلاف حقایق و تفاوت قدر و مراتب آنان در کمال و قرب به خداست.

۷۶۳- لفظ اجنحه (بالها) مستعار است برای نیروهای آنان که بدان وسیله بر معارف الهی دست می یابند، و تفاوت این بالها به خاطر زیادی و نقصان معارف در آنهاست، چنانکه خداوند می فرماید: ((فرشتگان دارای بالهایی دوتایی و سه تایی و چهارتایی هستند)) (فاطر/۱)، و این کنایه است از تفاوت ادراک آنان از جلال خدا و اختلاف علومشان به آنچه که زبینه خداست، و از همین روست که بالها را همان چیزی قرار داده که جلال عزت الهی را تسبیح می گویند، زیرا علم فرشتگان به

جلال الهی همان تنزیه اوست از آنچه زبینه کرامت وجه و جلال عزت او نیست .

۷۶۴- لاینتحلون (به خود نسبت نمی دهند) یعنی پاره ای مصنوعات خدا را به قدرت خود منسوب نمی دارد گرچه آنها خود و سائط افاضه جود بر مستحق آند، و در آنچه که خداوند در آفرینش آن فرشتگان را واسطه قرار نداده بلکه خود بذاته و به تنهایی آنها را ابداع فرموده ، اصلا مدعی قدرت بر آنها نیستند، و این اعتراف و عدم ادعا به دلیل کمال معرفت آنان به قدر و اندازه خود و نسبت خود به آفریننده خویش است . و معنای امین بودن آنان بر وحی خواهد آمد.

۷۶۵- الزیغ عن سبیل الله (گامی در راه ...) انحراف از راه خدا معارضه نفس اماره با عقل و جذب آن به راه باطل است ، و فرشتگان از آن مبرا هستند.

۷۶۶- امدادهم بعواید المعونه (آنان را...) مراد افزونی آنان بر غیر خود در کمالات ، و دوام آن کمالات به دوام وجود خداست .

۷۶۷- لفظ تواضع و استکانت را استعاره آورد برای حال آنان که اعتراف به ذلت احتیاج و امکان به جود او و مقهور بودن در تحت عظمت اوست ، یعنی این اعتراف را شعار لازمی برای ذات آنان قرار داد. یا اینکه اشعار از شعور گرفته شده باشد که همان ادراک باشد. (یعنی دل آنان را به تواضع و خشوع الهام بخشید و متوجه حقارت خود در برابر عظمت خدا نمود).

۷۶۸- الابواب الذلل (آسان درهایی و...) مراد وجوه مختلف معارف الهی آنان است که بدان سبب خدا را آنگونه که بایسته (و در خور آنها) است تمجید می کنند، و اینها برای آنان آسان است ، زیرا حصول آنها برای ایشان اکتسابی نیست از راههایی پر از سنگلاخهای تراکم شکها و شبهه ها.

۷۶۹- المنار الواضحة (نشانه هایی روشن)، گفته اند: این لفظ استعاره است برای فرشتگان مقربی که میان سایر فرشتگان و

حضرت حق واسطه اند، زیرا آن حضرت درصدد گزارش از فرشتگان آسمانی است . و لفظ اعلام (نشانه ها) استعاره است برای صور معقولات که در ذات آنهاست که مستلزم یگانه و منزله دانستن خداوند از کثرت است ، و به دلیل مبرا بودن آنها از نفس اماره و تجرد آنان از وهم و خیال و تقدس آنها از ماده و لحوق زمان ، لوازم اینها را از ایشان منتفی ساخته است .

۷۷۰- ظاهرا این دسته نیز از فرشتگان آسمانی باشند. و لفظ اقدام (گامها) را استعاره آورد برای علوم آنان که بر اقطار زمین زیرین و نهایت و عمق آنها احاطه دارد وجه مشابهت میان اقدام و علوم آن است که علوم ، معلوم را می برند و به نهایت آن می رسند چنانکه قدمها راه را می برند و می پیمایند تا به نهایت آن می رسند.

۷۷۱- این فرشتگان را به پرچمهای سفیدی که در درون هوا راه یافته ، به دو دلیل تشبیه کرد: یکی در سفیدی ، زیرا

((سفید)) مستلزم صفای از کدورت و سیاهی است ، همچنین علوم آنان از کدورت‌های باطل و تاریکیهای شبهه ها مصفا و زلال است . و دیگر در نفوذ آنان در اجزای علوم ، چنانکه پرچمها در هوا نفوذ کرده و راه یافته است .

۷۷۲- لفظ ((بادی خوش)) به حکمت الهی اشاره دارد که هر چیزی را آنچه استحقاق دارد داده است و هر موجودی را بر حد خودش واداشته که از آن تجاوز نتواند کرد. و ((وزیدن آن)) اشاره دارد به لطف و دقت تصرف و جریان آنها در مصنوعات .
۷۷۳- یعنی برای آنان فراغتی جهت پرداختن به امور دیگر نگذاشته است . و به ثبوت رسیده است که حرکت دادن فرشتگان آسمانی اجرام افلاک را - که این افلاک به منزله بدن آن فرشتگان است - به حرکت ارادی و شوقی به خاطر تشبه پیدا کردن آنهاست به فرشتگانی که میان آنها و حضرت حق سبحان واسطه اند در کمال عبادتشان برای پروردگار. این حرکات دائم و واجب ، آنان را از پرداختن به غیر آن باز می دارد، چنانکه خداوند فرموده : ((شب و روز تسبیح می گویند و خسته نمی شوند)) (انبیاء / ۲۰).

۷۷۴- حقیقت ایمان ، تصدیق حق آنان به وجود خداست از روی شاهد وجود خود. و ظاهر آن است که همین تصدیق سبب اراده و طلب معرفت تام و دوام آن و ابراز کمالاتی که در توان آنهاست از قوه به فعل می باشد، زیرا تصدیق به وجود چیزی که تحصیل آن واجب است نیرومندترین اسباب انگیزنده بر طلب آن است . از این رو ایمان و تصدیق حق یقینی به وجود خداوند وسیله جامعی است میان آن ها و معرفت خداوند و کمال یافتن بدان معرفت ، و سببی است که آنان را از دیگران می برد و تنها به شوق و عشق به خداوند و ثبات میل و رغبت بدانچه نزد اوست پیوند می دهد.

۷۷۵- چون لفظ دوش (چشیدن) را برای تعقلات و لفظ شرب (نوشیدن) را برای عشق و محبتی که در جانشان نشسته استعاره آورد، لفظ حلاوت (شیرینی) را ترشیح استعاره اول قرار داد و آن را کنایه آورد از کمال لذتی که از معرفت او می یابند چنانکه خورنده شیرینی از آن شیرینی لذت می برد، و لفظ کاءس رویه (جام مالامال و سیراب کننده) را ترشیح استعاره دوم ساخت ، زیرا از کمالات شرب این است که از جام مالامال باشد، یعنی بتواند سیراب کند؛ و این را کنایه ساخت از کمال معرفتشان نسبت به معرفت دیگران .

۷۷۶- لفظ ((سویدا)) (عمق دل) را ترشیح استعاره لفظ ((قلوب)) ساخت ، زیرا از کمال جایگزین شدن عوارض قلبیه مانند محبت و ترس و... آن است که این عوارض به سویدای دل برسند و در عمق دل آدمی جایگزین گردند. و ((و شیجه خیفته))

(بیم عمیق) اشاره است به پیوند محکم ترس از او که در جانشان جایگزین است و آن علم کامل آنها به عظمت الهی است .
و لفظ خیفه (ترس) مستعار است برای مقهوریت آنان در تحت ذلت امکان در برابر عزت و قهر خداوندی - چنانکه گذشت .
۷۷۷-خمیدگی پشت استعمال مجازی است برای بیان خضوع کامل آنان در عباداتشان ، و آن نامیدن سبب است به نام
مسبب و چند جمله بعد برای بیان تنزیه آنان از عوارض مادی و احوال بشری است .

۷۷۸-لفظ مقاد (صف طاعت ...) را که پره‌های جلو پرنده است و ده پر است در هر یک از بالهای پرنده ، استعاره آورد برای
آنچه وجوبش پیشی دارد مانند اطاعت خدا و مهمترین عبادات چون معرفت او و توجه به سوی او. و لفظ مناکب را که چهار
پر است بعد از مقاد در بالهای پرندگان ، استعاره آورد برای ذات آنان . و وجه مشابهت آن است که مناکب در پشت سر
مقادم قرار دارد و به همان ترتیب و نظام است و از لحاظ صنف و ترتیب با آنها تفاوتی ندارد؛ فرشتگان نیز چنین اند که ذوات
و اجرام آنان در ترتیب با آنچه مهم است از عبادت پروردگارشان و معرفت او تفاوت و اختلافی ندارند، بلکه همگی صف
کشیده و در استقامت راه خود به سوی او با یکدیگر تفاوت ندارند، و از نظام ترتیبی که خداوند برای آنان در توجه به سوی
خودش قرار داده بیرون نمی شوند، چنانکه در خطبه دیگری (خطبه اول) اشاره فرموده که : ((آنان صف کشیده و سرپا
ایستاده تغییر نمی یابند)).

۷۷۹-یوم فاقتهم (روز حاجتشان) اشاره به حال حاجت آنان است در استکمال خود به جود خداوند، اگر چه جود او بر دوام
است ، و اوست ذخیره آنان که بدو بازگشت خواهند نمود.

۷۸۰-یعنی آنچه را که با سعی اندک و سریع به دست می آید بر آنچه از سعادت اخروی که مستعد فراهم آوردن آنند ترجیح
نمی دهند. (مؤلف - ره)

۷۸۱-در ترجمه این خطبه و خطبه بعد از ترجمه آقای دکتر شهیدی استفاده شد.

۷۸۲-نهج البلاغه ، خطبه ۱.

۷۸۳-امام علیه السلام ، در اینجا انواعی گوناگون از فرشتگان را یاد کرده و با ذکر سجود و رکوع و صف و تسبیح به تفاوت
مراتب آنان در عبادت و خضوع اشاره فرموده است ، زیرا خدای سبحان هر کدام را به مرتبه خاصی از کمال علم و قدرت
ویژه ساخته که در مرتبه فرودین است به مرتبه بالاتر دست نمی یابد، و هر کدام که نعمت خداوند بر او کاملتر است عبادتش
برتر و اطاعتش بیشتر است .

وانگهی سجود و رکوع و صف و تسبیح ، عباداتی است که میان خلق متعارف است و در کمال خضوع و خشوع با یکدیگر متفاوتند. و در اینجا ممکن نیست که مفهوم ظاهری آنها مراد باشد، زیرا نهادن پیشانی بر زمین و خم کردن پشت و ایستادن در یک صف و حرکت زبان به تسبیح گفتن ، اموری است مبتنی بر داشتن این آلات و ابزار که مخصوص برخی حیوانات است (از این رو نمی تواند درباره فرشتگان به کار رود). پس اولی این است که تفاوت مراتب یاد شده فرشتگان بر اختلاف و تفاوت کمالات آنان در خضوع و خشوع در برابر کبریا و عظمت الهی حمل شود از باب اطلاق لفظ ملزوم بر لازم آن . و نیز با توجه به اینکه سجود در لغت به معنای انقیاد و خضوع است (و سجود ظاهری مصداق آن است نه اینکه سجود فقط به معنای نهادن پیشانی بر زمین باشد).

۷۸۴- با توجه به توضیح فوق ، ممکن است مراد از فرشتگانی که در سجده اند، اشاره به مراتب فرشتگان مقرب باشد، زیرا درجه آنان کاملترین درجات فرشتگان است ، از این رو نسبت عبادت و خضوع آنان با خضوع فرشتگانی که در مرتبه پایین تر قرار دارند. مانند نسبت خضوعی است که در سجود قرار دارد نسبت به خضوع رکوع .

اگر گویی : در گذشته گفتید که فرشتگان مقرب از تدبیر اجسام و وابستگی به آن مبرایند، پس چگونه می توانند از ساکنان آسمانها و از فرشتگانی که اقطار آسمانها از آنان آکنده است باشند؟

گوییم : در وابستگی یک چیز به چیز دیگر، کمترین مناسبت میان آنها کافی است ، و در اینجا مناسبت میان اجرام آسمانی و این دسته از فرشتگان (فرشتگان مقرب) برقرار است ، و آن مناسبت علت با معلول و یا مناسبت شرط با مشروط می باشد. و همان گونه که رواست که حضرت باری نوعی اختصاص به عرش داشته و بر آن قرار گرفته باشد - چنانکه در لفظ قرآن کریم آمده است - با آنکه خداوند از این ظاهر منزّه و مبراست ولی در حکمت الهی روا نیست که آفریدگان بیش از این مقدار از عظمت الهی آگاهی یابند، همچنین به طریق اولی رواست که فرشتگان مقرب به بودن در آسمانها منسوب گردند گرچه از اجسام و تدبیر آنها منزّه باشند زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام در بیانات خویش هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن کریم را دنبال می کند و بدان گویاست ، از این رو برای حضرتش روا نیست که از مطالبی پرده بردارد که ذهن ها از آن برمد.

۷۸۵- فرشتگان که دائما در رکوع اند، ممکن است اشاره به فرشتگان حامل عرش باشد، زیرا کاملتر از افراد مرتبه پایین ترند، و نسبت عبادت آنان به عبادت مرتبه پایین تر مانند نسبت خضوعی است که در رکوع است نسبت به خضوع صف .

۷۸۶- گروه ایستاده و صف کشیده ، ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که در اطراف عرش حلقه زده اند. گفته اند: آنان ایستاده صف کشیده برای ادای عبادت ، چنانکه خداوند از آنان خبر داده است که : ((و همانا ما صف زندگانیم)) (صافات / ۱۶۵) تحقیق مطلب آنکه : هر کدام از اینان را مرتبه و درجه ای معین از کمال است که خاص اوست ، و این درجات باقی و نامتغیرند، و این به صف می ماند. از جمله مؤیدات اینکه این فرشتگان همان فرشتگان اطراف عرش اند، مطلبی است که در خبر آمده : ((در اطراف عرش هفتاد هزار صف ایستاده اند که دستهای خود را بر دوشهای خویش نهاده و صدای خود را به تهلل و تکبیر برداشته اند، و در پشت سر آنان صد هزار صف دیگر هست که دستهای راست خود را بر دستهای چپ نهاده اند، هیچ کدام از آنها نیست جز اینکه به تسبیح مشغول است.))

۷۸۷- ممکن است مراد از ((تسبیح کنندگان)) همان صف زدگان و دیگر فرشتگان باشند. و ((واو)) عاطفه گرچه اقتضای مغایرت (عاطف با معطوف) دارد ولی در اینجا هم مغایرت حاصل است زیرا این فرشتگان از آن جهت که صافون اند غیر فرشتگانی هستند از آن جهت که مسبح اند، و تعدد این عبارات موجب تعدد اقسام به حسب آن و عطف آنها به یکدیگر است . مؤید این جمع میان اینکه آنها هم صافون اند و هم مسبحون در این آیه است : انا لنحن الصافون ، و انا لنحن المسبحون (صافات / ۱۶۵ و ۱۶۶).

و ممکن است مراد، یک نوع یا انواعی دیگر از فرشتگان آسمانها باشد.

و اما سلب رکوع از سجده کنندگان ، و سلب برپا ایستادن از رکوع کنندگان ، و سلب زوال و تغییر حال از صف زدگان ، و سلب ملالت از تسبیح کنندگان ، اشاره به کمال مراتب معین هر کدام از آنها نسبت به مرتبه پایین تر است ، و تاءکید بر اینکه نقصهای لاحقه به آن ها نمی رسد؛ زیرا رکوع گرچه عبادت است ولی نسبت به سجود نقص است ، و برپا ایستادن نسبت به درجه رکوع کننده در رکوعش نقص است ، و نیز تغییر کردن نسبت به صف زدن و تغییر نکردن نقص است ، و نیز ملالت از تسبیح ، نقص در آن و اعراض از جهت مقصوده می باشد.

۷۸۸- ظاهراً این دسته از فرشتگان داخل در اقسام گذشته باشند و یاد کرد مجدد از آنان به اعتبار وصف امین بودن آنان بر وحی و رسالت و رفت و آمد نزد پیامبران و دیگران جهت ادای فرامین الهی می باشد، زیرا یکی از فرشتگان مرسل جبرئیل علیه السلام است و او از فرشتگان مقرب است و چون ثابت شد که وحی و رسالت و افاضات الهی بر بندگانش به واسطه فرشتگان صورت می گیرد، از این رو درست است که بگوییم پاره ای از آنان امین وحی الهی و زبان پیام آور خداوند به سوی فرستادگان او هستند، زیرا امین کسی است که آنچه را بدو سپرده اند همان گونه که هست حفظ کند تا به مستحقش برساند

و افاضه وحی که به واسطه فرشتگان فرود می آید همان گونه که هست مبرا از هر خللی سهوی یا عمدی محفوظ مانده و نازل می گردد، زیرا انگیزه ای برای تصرف و ایجاد خلل در آن برای فرشتگان وجود ندارد، بدین دلیل که خداوند می فرماید: ((آنان از پروردگارشان که بر فراز آنهاست می ترسند و آنچه دستور دارند انجام می دهند)) (نحل / ۵۰)

و در اینجا مراد از اختلاف فرشتگان ، رفت و آمد آنان است به فرمان خدا و آنچه خداوند دستور فرموده یکی پس از دیگری . و مراد از قضاء اموری است که فرمان آنها صادر شده ، نه معنای مصدری آن ، زیرا قضاء به معنای مصدریش آن است که آنچه بوده و خواهد بود در لوح محفوظ با قلم الهی نوشته شود، و این چیزی است که انجام شده ، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : ((قلم تقدیر الهی به آنچه شدنی است خشک شده (یعنی آنچه شدنی است در لوح محفوظ نگاشته شده است)). (به ص ۲۲۳ مراجعه شود)

اگر گویی : چگونه درست می آید که این دسته از فرشتگان داخل در قسم سجده کنندگان باشند، در صورتی که کسی که دائما در سجده است چگونه تصور می رود که برای رساندن پیام الهی و نزول و صعود در تردد باشد و برای رساندن اوامر و نواهی خداوند به نزد پیامبران علیه السلام آمد و شد کند؟

گویم : ما در گذشته بیان داشتیم که سجده فرشتگان به صورت نهادن پیشانی بر زمین آن گونه که ما انجام می دهیم نیست ، بلکه سجده آنان عبارت از کمال عبودیت آنان برای خدای متعال و خضوع آنان در تحت قهر قدرت الهی و ذلتشان به قدر امکان و حاجت در تحت ملک و جوب او بر وفق مشیت و فرمان او منافاتی وجود ندارد، بلکه همه اینها از کمال عبودیت و خضوع آنان در برابر عزت خداوندی و اعتراف به کمال عظمت اوست .

۷۸۹- در این باره در گذشته سخن گفتیم (ص) - مؤلف ره .

۷۹۰- بدان که این اوصاف در بسیاری از اخبار در وصف فرشتگان حامل عرش رسیده است ، و ظاهرا در اینجا مقصود همانهاست. از میسر روایت است که : ((پادشاهان در زمین فرودین است و سرهاشان عرش را شکافته و بدان اندرون است ، و آنان همه خاشعند به گونه ای که چشم بر نمی دارند، و خوف آنان از خوف اهل آسمان هفتم بیشتر است ، و خوف اهل آسمان هفتم از خوف اهل آسمان ششم بیشتر، و همین طور تا برسد به آسمان دنیا)). (درالمنثور، ۳۴۷/۵)

و از ابن عباس روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((در عظمت پروردگارتان اندیشه مکنید، بلکه در فرشتگانی که آفریده اندیشه نمایید، که یکی از آن آفریده ها اسرافیل است که یک گوشه عرش بر دوش اوست و گامهایش

در زمین زیرین است و سرش از هفت آسمان گذشته است ، و با این وصف در برابر عظمت خداوند آنقدر خود را جمع می کند و کوچک می نماید تا به مانند پرنده ای خرد می گردد.)) (همان مدرک)

و نیز از ابن عباس روایت است که : ((چون خداوند حاملان عرش را آفرید به آنان گفت : عرش مرا حمل کنید، ولی تاب نیاوردند، به آنان فرمود: بگویید: لا حول و لا قوة الا بالله ؛ چون این بگفتند، عرش پروردگاران بالا رفت (یا جنبید یا سنگینی کرد) و گامهای آنان در زمین هفتم بر روی خاک نمناک فرو رفت و قرار نیافت ، خداوند بر گام هر یک از آن فرشتگان یکی از نامهای خود را نوشت و گامهایشان قرار یافت)) . (بحار ۳۳/۵۸)

توجیه این خبر آن است که : وجود فرشتگان و بقاء و نیروی آنان که با داشتن آن چنین اند همه از حول و قوه و هیبت خداست ، و اگر خدای سبحان آنان را می آفرید و به آنان می گفت : عرش مرا حمل کنید، ولی آنان از حول و قوه و کمک الهی یاری نمی جستند، هرگز نمی توانستند به حمل ذره ای از ذرات آفریده های خداوند اقدام کنند تا چه رسد به تدبیر عرش که بزرگترین اجرام موجود در عالم است .

چون این را دانستی گوییم : کسانی که گویند فرشتگان اجسام اند، از آن روست که حمل این صفات آنان - که در این اخبار و در فرمایشات آن حضرت آمده - بر ظاهر، امری است ممکن ، و خدای متعال هم قادر بر همه ممکنات است . و اما کسانی که آنان را منزله از اجسام می دانند، گویند: چون خدای سبحان فرشتگان آسمانی را تسخیر کننده اجرام آسمانی و مدبر عالم ما - یعنی عالم کون و فساد - و اسباب و علل حوادث این عالم قرار داده ، از این رو به اذن خدا احاطه علمی دارند به آنچه در آسمانها و زمین است ، بنابراین کسانی از آنها گام ادراکاتشان در عمق زمین زیرین به اسم اعظم خداوند و علم اعز و اکرم او استوار گشته و قرار یافته است و علم و آگاهی آنها در باطن موجودات راه دارد، و گردن عقول آنان از آسمان برتر گذشته و ارکان قوای عقلی آنان از اقطار آسمانها فراتر رفته است .

۷۹۱-مراد حضرتش آن است که این فرشتگان در بقاء و ثبات خودشان به بقاء ثبات عمرش مشابیهت و مناسبت دارند که از زیر، زوالی بدانها دست نمی دهد برای همیشه تا خدا خواهد. اگر گویی : آیا عرش پایه هایی دارد غیر از حاملان آن که بدانها اشاره فرمود، تا این فرشتگان تناسب با آن پایه ها داشته باشند، یا نه ؟ گویم : در خبر آمده که عرش را پایه هایی هست : از امام صادق با پدرش ، از جدش علیهم السلام روایت است که : ((میان یک پایه عرش تا پایه دیگر مسیر هشتاد هزار سال پرواز پرنده تیز پرواز فاصله است)) (ر.ک : ص ۲۰۳ (هزار سال) و نیز بحارالانوار ۳۶/۵۸ (ده هزار سال).

یکی از محققان گوید: ((عرش را هشت پایه است ، و خداوند به هر یک از فرشتگان هشتگانه که حامل عرش اند تدبیر و حمل یکی از آنها را واگذار نموده و وی را موکل آن فرموده است)). اینک گوییم : ممکن است که آن حضرت با این بیان اشاره به اثبات پایه هایی برای عرش و اثبات مناسبت دوشهای این فرشتگان با آن پایه ها داشته باشد، و وجه مناسبت این است که : چون کتف و دوش محل نیرومندی و قوت است ، آن حضرت آن را استعاره آورده است برای قدرت و قوتی که ویژه هر یک از این فرشتگان است و با آن قدرت آن پایه عرش را که مخصوص اوست تدبیر می نماید. و شک نیست که میان هر یک از این پایه ها و هر یک از این نیروها مناسبتی هست که به همان خاطر خداوند آن فرشته را به حمل آن پایه مخصوص گردانیده ، و همین معنای سخن آن حضرت است .

و ممکن است همان گونه که لفظ ((گامها)) را برای آنان استعاره آورده ، لفظ ((دوشها)) را نیز استعاره آورده باشد، سپس قیام آنان را به فرمان خدا در حمل عرش ، به قیام ستونها که یکی از ما عرش (تخت) خود را بر آن بنا می کند تشبیه فرموده است ، پس آنان مناسبت و مشابهت دارند با پایه های عرش بدون آنکه متعرض اثبات پایه ها بلکه آنچه شبیه پایه ها باشد گردیده باشد.

۷۹۲-ضمیر ((آن)) به عرش برمی گردد. در خبر است از وهب بن منبه که : ((هر یک از فرشتگان حامل عرش و اطراف آن را چهاربال است ، دو بال بر روی چهره دارد از بیم آنکه مبادا به عرش بنگرد و بیهوش شود. و با دو بال دیگر پرواز می کند؛ اینان سخنی جز تسییح و حمد پروردگار ندارند.)) (درالمنثور ۳۴۶/۵). و فروهشتن دیدگان نشان کنایه است از کمال خشیت آنان در برابر خدای متعال و اعترافشان به قصور دیدگان عقلشان از ادراک ماوراء کمالاتی که برای آنان مقدر گردیده و ضعف آنها از قبول آنچه تاب تحمل را ندارند از انوار خدا و عظمت او که در آفرینش عرش او و آفریده های ابدعی دیگری که در فوق آنان قرار دارند مشاهده می شود، زیرا شعاع دید آنان متناهی است ، و پیش از رسیدن به حجابهای عزت الهی از حرکت ایستا است .

و از یزید بن رقاشی نقل است که : ((خدای متعال را فرشتگانی است در اطراف عرش که مخلخلین (متحرک و مضطرب) نام دارند، اشک چشمانشان تا روز قیامت چون نهر روان است ، آنان از ترس خدای متعال در اضطراب و حرکتند گویا بادهای ایشان را به اطراف می پراکند. پروردگار جلیل به آنان گوید: ای فرشتگان من ، چرا پنهان می شوید؟ گویند: پروردگارا، اگر اهل زمین همان آگاهی را که ما از عزت و عظمت تو داریم می داشتند هیچ خوراک و نوشیدنی گوارایشان نمی شد و در بسترهای خود نمی آرمیدند و به صحرا بیرون می شدند. اینان آهنگی مانند آهنگ گاو دارند)).

و بدان که : چون ((بال)) در پرنده و انسان عبارت است از محل (و ابزار) نیرو و قدرت و گرفتن ، از این رو درست است که این لفظ به طور کنایه استعاره آورده شود برای کمال فرشتگان در قدرت و قوتشان که بدان در فضای جلال و عظمت الهی پرواز می کنند و به واسطه آنان کمالات مخلوقات دیگر خداوند صدور می یابد، و نیز درست است که این بالها در تعداد خود به کمی و زیادی موصوف گردند، و این کنایه از تفاوت مراتب آنها و زیادت کمال در برخی بر برخی دیگر می باشد. و چون لفظ ((بالها)) را استعاره آورد، این مستلزم آن است که آنان را به پرندگان بالدار تشبیه نموده باشد. وانگاه چون پرنده هنگامی که بال خود را جمع می کند به کسی می ماند که جامه اش را به خود پیچیده باشد، و نیز بالهای فرشتگان که عبارت از کمال آنان در قدرت و علومشان است از تعلق به مانند آنچه مقدور و آفریده خداست جمع آمده و قاصر است و پیش از رسیدن به جلال و عظمت الهی در آفرینش ایستا است ، ناگزیر این وضع و جمع شدن بالها به پیچیدن جامه تشبیه گردیده است ، و از همین رو آن حضرت این لفظ را استعاره آورد و آن را کنایه از کمال خضوع و مقهوریت آنان در زیر قدرت و قوت خدا که در صورت عرشش نمودار است ، قرار دارد.

۷۹۳- این جمله اشاره است به تنزیه آنان از ادراکات وهمی و خیالی درباره آفریننده خود، زیرا وهم به امور محسوس دارای صورت و محل و مکان جسمانی تعلق می گیرد. وهم هر چند که دیده خود را به سوی قبله وجوب وجود بدوزد و سخت چشم بگرداند هرگز جز به معنایی جزئی که متعلق به محسوس است دست نمی یابد، حتی خود را نیز به غیر موجودی دارای مقدار و حجم ادراک نمی کند و این از خواص ادراک حیوانی است ، و چون این نیرو در انسان هست ناگزیر پروردگار خود را در جهت می بیند و به او به صورت یک موجود متحیز دارای مقدار و صورت اشاره می کند. و از همین روست که کتابهای الهی و نوامیس شرعی پر است از صفات تجسم مانند چشم و دست و انگشتان و قرار گرفتن بر عرش و امثال اینها (برای خداوند) تا با آفریدگان به آنچه اوهم آنها ادراک می کند و با آن مءنوسند سخن گوید، زیرا اگر شارع در ابتدای امر برای مردم بیان بدارد که صانع حکیم نه داخل عالم است و نه بیرون از آن و نه در جهتی است و حسم و عرض نیست بیشترشان از پذیرش آن به شدت می رمند و سخت انکار می کنند، زیرا وهم به طبع خود موجودی را با این وصف اثبات و تصور نمی تواند کرد و کار آن اینست که آنچه را تصور نمی کند انکار ورزد و از این رو منکر این قسم از موجودات می باشد. و خطابه‌های شرعی گرچه به صفات تجسم رسیده است ولی الفاظی که موهم این معانی اند چون قابل تاءویل اند برای این مقاصد کافی می باشند، زیرا شخص عامی که غرق در تاریکیهای جهل است آنها را بر ظاهرش حمل می کند و بدین سبب از پراکندگی در اعتقادش مقید می گردد، و کسی که دارای بصیرت است و از این درجه فراتر رفته است عقلش او را به

تاءویل وا می دارد؛ و همین طور کسی که در درجه ای بالاتر از او قرار دارد و مردم در شناخت دارای مراتبی هستند و از این رو ایراد آن معارف بدین صورت ، نیکو و مطابق حکمت است .

(آنچه مصنف (ره) از شرح محقق بحرانی (ره) نقل کرد در نسخه خطی موجود نیست و ما آن را از روی نسخه چاپی گذشته و مطابق ((شرح نهج البلاغه)) آوردیم).

این بود خلاصه آنچه فاضل بحرانی (ره) افاده فرموده ، سایر فقرات را می توان با حدس درست استفاده کرد و فهمید.
۷۹۴-توحید / ۲۷۸.

۷۹۵-یعنی فرشته ای به صورت خروس . (م)

۷۹۶-توحید / ۲۷۹.

۷۹۷-توحید / ۲۸۰. و این دو حدیث را علی بن ابراهیم قمی در تفسیر سبحان الذی اسرى ... در صفحات ۳۷۱ و ۳۷۴ آورده است .

۷۹۸-توحید / ۲۸۰.

۷۹۹-وی از خوارج بوده است (م)

۸۰۰-نور / ۴۱.

۸۰۱-توحید / ۲۸۲. تفسیر قمی / ۴۵۹.

۸۰۲-نحل / ۷۸.

۸۰۳-نحل / ۷۸.

۸۰۴-آل عمران / ۱۰۳.

۸۰۵-اسراء / ۸۴.

۸۰۶-انبیاء / ۳۷.

۸۰۷-اسراء / ۱۰۰.

۸۰۸- معارج / ۱۹.

۸۰۹- احزاب / ۷۲.

۸۱۰- یعنی علم خداوند به نظام احسن . (م)

۸۱۱- کافی / ۱۶۸/۱.

۸۱۲- انعام / ۹.

۸۱۳- ر.ک : کتاب شفای بوعلی ، باب نبوت .

۸۱۴- غزالی در احیاء علوم الدین / ۱۹/۴.

۸۱۵- مراد دیدن با چشم قلب و قرار گرفتن در جوار رحمت اوست . (م)

۸۱۶- ذاریات / ۵۶.

۸۱۷- ر.ک : شواهد الربوبیة ، اشراق چهارم از مشهد پنجم ، ص ۳۶۴.

۸۱۸- قصص / ۵۶.

۸۱۹- فاطر / ۲۲.

۸۲۰- نمل / ۸۰.

۸۲۱- اعراف / ۱۷۹.

۸۲۲- حدید / ۲۵.

۸۲۳- نحل / ۱۲۵.

۸۲۴- صحیح بخاری / ۷۳/۴. سنن ابی داود / ۵۶/۳.

۸۲۵- مرحوم ملاصدرا در شواهد الربوبیة ، اشراق نهم ، ص ۳۵۵.

۸۲۶- مرحوم ملاصدرا در شواهد الربوبیة ، اشراق نهم ، ص ۳۵۵.

۸۲۷- بوعلی در اشارات و تنبیهات ، نمط نهم / ۳۹۴/۳.

۸۲۸- در مثل است و نیز روایت هم رسیده که : القدرة تذهب بالحفیظة ((قدرت ، خشم را از میان می برد)) یعنی هنگامی

انسان خشمگین می شود که بخواهد از کسی انتقام بکشد و نتواند. ولی وقتی قدرت داشت و همه تحت نفوذ او بودند و

هرگاه بخواهد می تواند انتقام بکشد دیگر خشم گرفتن معنا ندارد مگر آنکه به خاطر خدا خشمگین شود که آن هم با اجرای

حدود تلافی می شود. و از همین باب است عدم شتاب خداوند در عذاب بندگان ، زیرا همه تحت قدرت او هستند و هیچ کس را گریزی از حکومت او نیست و هرگاه بخواهد بر او دست می یابد، از این رو در عذاب شتاب نمی کند از بیم آنکه مبدا شخص جانی از دست او بگریزد: و لا یخاف فوت الثار. (مترجم)

۱۲۹- معانی الاخبار / ۱۳۳.

۱۳۰- اشارات ، نمط نهم ، ۳/۳۹۳.

۱۳۱- مجادله / ۲۲.

۱۳۲- علق ، ۴ - ۵.

۱۳۳- شوری / ۵۲، ترجمه آن در آغاز بحث گذشت .

۱۳۴- محیی الدین عربی در فتوحات مکیه ، باب ۳۶۶، ۳/۳۳۴.

۱۳۵- غزالی در احیاء العلوم / ۲۰/۳.

۱۳۶- این داستان در مثنوی ، دفتر اول ، ص ۶۸ آمده با این فرق که چینیان نقاشی کردند و رومیان دیوار را صیقلی نمودند.

۱۳۷- ابو یزید، چنانکه در شطحات الصوفیة ، چاپ قاهره ، سال ۱۹۴۹، ص ۷۷ آمده است .

۱۳۸- ر.ک : دلائل النبوة بیهقی ، ۲/۱۱۷.

۱۳۹- اعتقادات صدوق ، باب اعتقاد در وحی ، تفسیر قمی ، ذیل آیه بل هو قرآن مجید. ص ۷۲۰.

۱۴۰- صحیح بخاری / ۱/۹۸.

۱۴۱- توحید / ۱۱۵.

۱۴۲- کمال الدین / ۸۵.

۱۴۳- صحیح بخاری / ۱/۳. صحیح مسلم / ۱۵/۸۸.

۱۴۴- مزمل / ۵.

۱۴۵- حشر / ۲۱.

۱۴۶- بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۳.

۸۴۷- یعنی ولایت و نبوت دو صفت شریفی هستند که یکی از دیگری شریفتر است ، و این منافاتی با منفک نبودن ادنی از اشرف ندارد آن گاه که این دو صفت در یک نفر جمع شوند، و این مطلب بحمدالله روشن است ، زیرا سخن در شخص نبی و ولی نیست ، بلکه در مقام نبوت و ولایت است . دقت شود. (مؤلف - ره).

۸۴۸- درباره سربریدن فرزندش اسماعیل علیه السلام . (م)

۸۴۹- کافی ۱/۱۷۶. باید دانست که مراد از ندیدن فرشته ، ندیدن او به منظور وحی کردن به طور شفاهی به اوست ، و گرنه امامان معصوم علیهم السلام بارها با فرشتگان روبرو شده اند، در این مورد اخبار بسیار هست . (م)
۸۵۰- اضافه از مصدر است .

۸۵۱- کافی ۱/۱۷۶. بصائرالدرجات /۳۶۹ با اندکی تفاوت ، اختصاص مفید /۳۲۷.

۸۵۲- بصائرالدرجات /۳۶۹. و ظاهرا شق آخر را باید دو نوع محسوب داشت . (م)

۸۵۳- یعنی صدای فرشته را در خواب و بیداری می شنود. (مؤلف - ره)

۸۵۴- صافات /۱۴۷.

۸۵۵- یعنی وظیفه تبلیغ نداشت . (مؤلف - ره)

۸۵۶- اضافه از مصدر است .

۸۵۷- بقره /۱۲۴.

۸۵۸- بصائرالدرجات /۳۷۳. کافی ۱/۱۷۴.

۸۵۹- محدث : کسانی که سروش غیبی را می شنود.

۸۶۰- بصائرالدرجات /۳۱۹. از حکم بن عیینه . کافی ۱/۲۷۰. (عیینه و عتیبه به هر دو صورت در کتب رجال آمده است - مترجم)

۸۶۱- در مصدر چنین است : فرمود: نه ، بلکه داستان او داستان یار سلیمان و...

۸۶۲- بصائرالدرجات /۳۲۳.

۸۶۳- همان کتاب ، ۳۲۲. امالی ابن شیخ طوسی ، جزء ۱۴، ص ۲۶۰. و تعبیر روایت ((ینکت)) است و نکت ، کوبیدن سر انگشت است بر زمین در حال تفکر.

۸۶۴- همان کتاب ، ۳۲۳ و ۳۲۱، و در آن ((ینقر)) است به جای ((یوقر)).

۸۶۵- همان کتاب ، ۳۲۱. اختصاص / ۲۸۶.

۸۶۶- همان کتاب ، ۳۲۲. نظیر آن در اختصاص / ۲۷۵.

۸۶۷- بصائرالدرجات ، ۳۲۲. نظیر آن در اختصاص / ۲۷۵.

۸۶۸- همان کتاب ، ۳۱۶، امالی ابن شیخ / ۲۶۰.

۸۶۹- همان کتاب ، ۳۱۶.

۸۷۰- همان کتاب ، ۳۱۷.

۸۷۱- همان کتاب ، ۳۱۷.

۸۷۲- همان کتاب ، ۴۲۳. اختصاص / ۲۸۷.

۸۷۳- بصائر / ۳۱۸.

۸۷۴- غابر هم به معنای گذشته است و هم آینده ، و در روایات به هر دو معنا آمده است ، چنانکه در روایت گذشته عکس

این معنا آمده بود. (م)

۸۷۵- بصائر / ۳۱۸.

۸۷۶- بصائر / ۳۱۸.

۸۷۷- بصائر / ۳۲۵.

۸۷۸- بصائر / ۳۲۵.

۸۷۹- بصائر / ۳۲۶.

۸۸۰- از موارد دیگر آیات و روایات ثابت است که راسخان در علم ، تاءویل متشابهات قرآن را می دانند. (م)

۸۸۱- روم / ۹.

۸۸۲- اسراء / ۹.

۸۸۳- معانی الاخبار، ص ۱۳۲.

۸۸۴- بحارالانوار ۳۱۷/۲۶.

۸۸۵- ذاریات / ۵۶.

۸۸۶- جائیه / ۱۳.

۸۸۷-نحل ، ۱۲ و ۱۳.

۸۸۸-اقتباس از جاثیه /۱۳.

۸۸۹-نحل /۸۱.

۸۹۰-نحل /۱۴.

۸۹۱-ابراهیم /۳۲.

۸۹۲-اقتباس از انعام /۱۴۱.

۸۹۳-طه /۵۴.

۸۹۴-نحل /۱۰ و ۱۱.

۸۹۵-نحل /۶۷.

۸۹۶-یس /۸۰.

۸۹۷-یس /۷۲.

۸۹۸-نحل ، ۵ - ۸.

۸۹۹-بقره /۲۲۳.

۹۰۰-ر.ک : مشارق انوار الیقین /۶۷.

۹۰۱-ر.ک : نهج البلاغه ، نامه ۲۸.

۹۰۲-کمال الدین /۲۵۴.

۹۰۳-اکمال الدین /۲۰۷.

۹۰۴-اکمال الدین /۴.

۹۰۵-بقره /۳۰.

۹۰۶-در کافی ۱/۱۷۷ و اکمال الدین /۲۲۱ و ۲۳۲ چنین است : الحجۃ قبل الخلق ، و مع الخلق ، و بعد الخلق .

۹۰۷-انعام /۸۹.

۹۰۸-فاطر /۲۴.

۹۰۹-نحل ، ۸۹.

۹۱۰- نساء / ۴۱.

۹۱۱- نهج البلاغه ، حکمت ۱۴۷. اکمال الدین ۲۹۴/ و در آن : ((پوشیده و پنهان)).

۹۱۲- اکمال الدین ۲۰۱/ ، کافی ۱۷۹/۱ ، غیبت نعمانی ۱۳۸/ ، بصائر الدرجات ۴۸۸/.

۹۱۳- اکمال الدین ۲۰۲/ ، و مصادر گذشته در همان جا.

۹۱۴- اکمال الدین ۲۰۲/ . و ما مطابق لفظ همین مصدر ترجمه کردیم .

۹۱۵- اکمال الدین ۲۰۳/.

۹۱۶- اکمال الدین ۲۰۳/.

۹۱۷- اکمال الدین ۲۰۳/.

۹۱۸- کمال الدین ۲۰۳/ و ۲۳۰/ ، کافی ۱۷۹/۱ ، بصائرالدرجات ۴۸۸/ . غیبت نعمانی ۱۴۰/.

۹۱۹- همان ، ۲۳۳ ، بصائر الدرجات ۴۸۸/.

۹۲۰- کافی ۱۸۰/۱.

۹۲۱- کافی ۱۷۷/۱ . و در اختصاص ۲۶۸ و ۲۶۹ چنین است : ((به امام زنده ای که معروف و شناخته شده باشد)).

۹۲۲- ر.ک : کافی ۳۷۶/۱ و مجمع الزواید ۲۲۴/۶.

۹۲۳- بصائرالدرجات ، ۴۸۴.

۹۲۴- احزاب / ۴۰.

۹۲۵- مریم / ۵۱.

۹۲۶- بقره / ۱۲۴.

۹۲۷- احقاف / ۳۵.

۹۲۸- آنچه در میان گروه آمده در نسخه خطی موجود نیست و در چاپ قبل بالای آن عنوان ((نسخه)) نوشته شده و ما

مطابق کافی آوردیم ، و نیز جمله ((و هر پیامبری که پس از مسیح آمد...)) در کتاب محاسن ساقط است .

۹۲۹- کافی ۱۷/۲ ، محاسن ۲۶۱/۲.

۹۳۰- گفته اند: پیامبران اولوالعزم آناند که پیامهای الهی را می رسانند و مردم را به ایمان ملزم می سازند و اگر زیر بار نروند

با آنان می جنگند. (مؤلف - ره).

۹۳۱- کافی ۴۱۶/۱، تفسیر قمی / ۴۲۴.

۹۳۲- در این دو مورد متن آیات و ترجمه آنها آورده نشد. (م)

۹۳۳- در این دو مورد متن آیات و ترجمه آنها آورده نشد. (م)

۹۳۴- خلاصه آنکه چرا معجزات پیامبران با هم فرق دارد و هر کدام نوع خاصی معجزه آورده اند؟ (م)

۹۳۵- کافی ۲۴/۱.

۹۳۶- اکمال الدین / ۲۱۱. فقیه ۱۲۹/۴. و پوشیده نیست که در برخی از فقرات آن اضطراب وجود دارد.

۹۳۷- طه / ۱۱۵.

۹۳۸- مائده / ۲۷.

۹۳۹- هود / ۲۵.

۹۴۰- نساء / ۱۶۴.

۹۴۱- شعراء / ۱۰۵ و ۱۲۲.

۹۴۲- شعراء / ۱۰۵ و ۱۲۲.

۹۴۳- اعراف / ۶۵.

۹۴۴- شعراء / ۱۲۳ - ۱۲۴.

۹۴۵- بقره / ۱۳۲.

۹۴۶- انعام / ۸۴.

۹۴۷- هود / ۸۹.

۹۴۸- عنکبوت / ۲۶.

۹۴۹- عنکبوت / ۱۶.

۹۵۰- مؤ منون / ۴۴.

۹۵۱- ر.ک : سوره کهف ، آیه ۶۰ به بعد.

۹۵۲- اعراف / ۱۵۷.

۹۵۳- صف / ۶.

۹۵۴-آل عمران / ۳۳ و ۳۴.

۹۵۵-نساء / ۵۴.

۹۵۶-یعنی سرانجام نیک ، یا حکومت نهایی جهان . (م)

۹۵۷-نساء / ۵۴.

۹۵۸-نور / ۳۶.

۹۵۹-انعام / ۸۹.

۹۶۰-خلطی است میان عنکبوت / ۲۶ و صافات / ۹۹.

۹۶۱-اکمال الدین ، باب ۲۲ ، ص ۲۱۳ با اختلافات جزئی .

۹۶۲-روضه کافی ص ۱۱۳ با اندکی اختلاف .

۹۶۳-بصائرالدرجات / ۱۲۱ با اختلاف در عبارات آخر حدیث .

۹۶۴-زمر / ۹.

۹۶۵-اسراء / ۶ و ۵. این اشاره است به رجعت آل محمد علیهم السلام و رجعت شیعیان خالص ایشان .

۹۶۶-قصص / ۵ و ۶.

۹۶۷-بحار / ۶/۲۵ و ۹/۱۵.

۹۶۸-نساء / ۵۹.

۹۶۹-اکمال الدین / ۲۵۳.

۹۷۰-همان ، ص ۳۱۱ و ۲۶۹. و نیز عیون اخبارالرضا / ۱/۴۷.

۹۷۱-همان ، ص ۲۸۲.

۹۷۲-همان ، ص ۲۸۱.

۹۷۳-صحیح مسلم / ۱۲/۲۰۲. صحیح بخاری / ۹/۱۰۱. و این احادیث به صورت مسند، کاملاً در کتاب ((ملحقات احقاق الحق

((/ ۱/۱۴ - ۸۴ آمده است .

۹۷۴-مسند احمد / ۵/۹۷ و ۱۰۱. صحیح مسلم ، همان صفحه .

۹۷۵-صحیح مسلم / ۱۲/۲۰۳.

۹۷۶- همان .

۹۷۷- مسند ۳۹۸/۱ و ۴۰۶.

۹۷۸- اعلام الوری / ۳۶۵. و نیز ر.ک : بحارالانوار ۲۲۶/۳۶ - ۳۷۳.

۹۷۹- همان .

۹۸۰- همان ، ۳۶۶.

۹۸۱- سن آن حضرت بنابر تحقیق بیست و پنج سال بوده است و علی اصغر مشهور به علی اکبر علیه السلام که در کربلا به

شهادت رسید هجده ساله بوده است . (م)

۹۸۲- اکمال الدین ، مقدمه مصنف ، اجوبه نوبختی عن المخالفین / ۹۱.

۹۸۳- نخلستان هجر. هجر نام چند شهر است در بحرین و یمن و محلی است در مدینه . (م)

۹۸۴- کشف الغمّة / ۵۸/۱.

۹۸۵- یعنی دین دومی که اولی را نسخ می کرد نسبت به آن خاتمه بود و نسبت به دین بعدی فاتحه . (م)

۹۸۶- این سخن را رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود و در آن سال ذی الحجة به حساب نسیء مصادف

شده بود با ذی الحجة واقعی ، و سخن حضرت اشاره به همین مطلب دارد، و به موردی که در متن کتاب آمده مربوط نیست

و مطلب فوق یک مطلب ذوقی است و متکی به دلیل عقلی یا نقلی نیست .

۹۸۷- ر.ک : کمال الدین / ۲۸۰. و باید دانست که مطالب فصل (۶) در نسخه خطی نیست .

۹۸۸- ر.ک : مقدمه کمال الدین / ۲۶.

۹۸۹- بصائر الدرجات / ۷۲، و در آن ((و ولایت وصی او)) آمده است .

۹۹۰- همان ، ص ۷۴ و ۷۵.

۹۹۱- همان ، ص ۷۴ و ۷۵.

۹۹۲- هود / ۷.

۹۹۳- اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳.

۹۹۴- توحید / ۳۱۹. کافی / ۱۳۳/۱.

۹۹۵- کمال الدین / ۱۴. و اشاره به آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره .

۹۹۶-یونس / ۹۴، پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه در صحت نبوت خود شک نداشت ، و این گونه آیات پاسخ از سؤال
مقدر است ، یعنی هر کس در این زمینه تردیدی دارد نشانه های حضرتش را از کتابهای آسمانی پیشین جستجو می کند.))
(م)

۹۹۷-صف / ۶

۹۹۸-اعراف / ۱۵۷.

۹۹۹-در نسخه ها چنین است ، ولی ظاهرا ابن البره (فرزند آن زن پاکدامن) صحیح است . چنانکه در احتجاج حضرت رضا
علیه السلام آمده است . و نیز ممکن است بر یا بره صحیح باشد که نام یکی از اوصیای پیامبران بعد از نوح علیه السلام
است چنانکه در مجمع البیان آمده است . (مترجم ، به نقل از پاورقی مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۴)
۱۰۰۰-یعنی اسلام از نام سلام من گرفته شده .

۱۰۰۱-کمال الدین / ۱۵۹.

۱۰۰۲-محمد صلی الله علیه و آله - م = ۴۰ ، ح = ۸ ، م = ۴۰ ، د = ۴ = ۹۲ . (م)

۱۰۰۳-کشف الغمّة / ۲۱/۱.

۱۰۰۴-جبار هم به معنای جبران کننده است و هم نیرومند، یعنی کسی که به قهر و غلبه دیگران را تحت نفوذ خود گیرد، نه
زورگو. (م)

۱۰۰۵-اخبار قس در بسیاری از کتابهای تراجم و ادب آمده است ، و سخن فوق جزء خطبه ای از اوست که جاحظ در کتاب
(البیان و التبیین) ۳۰۸/۱ در باب ذکر نامه های خطیبان و بلیغان ، و سجستانی در کتاب ((المعمرون)) ص ۸۷ و صدوق در
(کمال الدین) ۱۶۷/ آورده اند.

۱۰۰۶-کمال الدین / ۱۷۰.

۱۰۰۷-همان / ۱۷۹. دلائل النبوة / ۲۹۸/۱.

۱۰۰۸-کمال الدین / ۱۸۲. و نیز ر.ک : سیره ابن هشام / ۱۸۰/۱.

۱۰۰۹-کمال الدین / ۱۸۷ و ۱۹۰.

۱۰۱۰-کمال الدین / ۱۸۷ و ۱۹۰.

۱۰۱۱-کمال الدین ، ص ۱۹۸.

- ۱۰۱۲-همان ، ص ۲۰۰ و نیز ر.ک : سیره ابن هشام ۲۲۶/۱.
- ۱۰۱۳-همان ، ص ۱۶۱ و نیز ر.ک : سیره ابن هشام ۲۱۴/۱
- ۱۰۱۴-همان ، ص ۱۷۱ و نظیر آن در سیره ابن هشام ۱۶۸/۱.
- ۱۰۱۵-کمال الدین ، ص ۱۷۴.
- ۱۰۱۶-کافی ۴۴۶/۱.
- ۱۰۱۷-بشارة المصطفى ۲۴۹/۱. امالی شیخ طوسی ، جزء ۱۱ ، ص ۱۹۲.
- ۱۰۱۸-ر.ک : سیره ابن هشام ۱۵۹/۱. دلائل النبوة ۹۱/۱.
- ۱۰۱۹-کمال الدین ۱۹۷/۱.
- ۱۰۲۰-ر.ک : کمال الدین ۱۹۱/۱. سیره ابن هشام ۱۵/۱.
- ۱۰۲۱-ر.ک : صفة الصفوة ۵۰/۱.
- ۱۰۲۲-ر.ک : صفة الصفوة ۵۲/۱. سیره ابن هشام ۱۵۸/۱، و نیز بیشتر کتابهای سیره و تاریخ .
- ۱۰۲۳-جن ۸/ و ۹.
- ۱۰۲۴-ابو حامد غزالی در احیاء علوم الدین ۳۵۸/۲.
- ۱۰۲۵-مسند احمد ۴۰۳/۱ و ۶۸/۶ و ۱۵۵ به لفظ: اللهم احسن خلقی فاحسن خلقی .
- ۱۰۲۶-مستدرک حاکم ۵۳۲/۱.
- ۱۰۲۷-اعراف ۱۹۹/۱.
- ۱۰۲۸-نحل ۹۰/۱.
- ۱۰۲۹-لقمان ۱۷/۱.
- ۱۰۳۰-مائده ۱۳/۱.
- ۱۰۳۱-مؤمنون ۹۶/۱.
- ۱۰۳۲-قلم ۴/۱.
- ۱۰۳۳-مستدرک حاکم ۴۸/۱، و در آن معانی الاخلاق است .
- ۱۰۳۴-ر.ک : مسند احمد ۳۸۱/۲. موطا مالک ۹۷/۳.

۱۰۳۵- برای یافتن مدارک احادیث این فصل ر.ک : پاورقی احیاءالعلوم ۳۵۹/۲ و محجة البیضاء ۱۲۳/۴.

۱۰۳۶- شاید مراد سفره رنگین باشد. (م)

۱۰۳۷- در روایتی است که : سیر و پیاز و موسیر و عسل معافیردار نمی خورد. و معافیر چیزی است که از درخت که در شکم

زنبور عسل می ماند و با عسل آمیخته می شود و پس از خوردن عسل بوی نامطبوعی در دهان باقی می گذارد، (ظاهرا موم

است .) (مؤلف - ره)

۱۰۳۸- آل عمران / ۱۵۹.

۱۰۳۹- یعنی رطب و یابس در آیات قرآن ننافید و هر آیه ای را شاهد معنای آیه دیگر نگیرید. (م)

۱۰۴۰- سنن ترمذی کتاب مناقب ، باب ۸.

۱۰۴۱- ر.ک : تاریخ طبری ۲/ ۲۷۰. و این دلیل است بر نادرستی آنکه نوشته اند حضرتش عریشی (مرکز فرماندهی) ساخته

بود و خود در آن قرار داشت و در میدان حضور نداشت . (م)

۱۰۴۲- همان ، و نیز نهج البلاغه ، کلام نهم از باب غریب کلامه .

۱۰۴۳- کافی ۴/ ۸۹.

۱۰۴۴- فلاح السائل ، فصل ۱۹، ص ۱۶۱.

۱۰۴۵- غزالی در احیاء علوم الدین ۲/ ۳۸۱.

۱۰۴۶- دلائل النبوة ۱/ ۲۲۳.

۱۰۴۷- معانی الاخبار / ۵۱.

۱۰۴۸- و نیز ر.ک : سنن النبی صلی الله علیه و آله تالیف علامه طباطبائی رحمه الله که به فارسی روان ترجمه گردیده است

. (م)

۱۰۴۹- عنکبوت / ۴۸.

۱۰۵۰- جمعه / ۲.

۱۰۵۱- انعام / ۹۲.

۱۰۵۲- بصائر الدرجات / ۲۲۵. معانی الاخبار / ۵۳. اختصاص / ۲۶۳.

در این که پیامبر صلی الله علیه و آله به الهام الهی و از راه اعجاز می توانست بخواند و بنویسد و با هر کس به زبان خودش سخن گوید، سخنی نیست، بلکه سخن در این است که آن حضرت درس نخواند و خط ننوشت حتی وحی الهی و نامه های حضرتش را دیگران می نوشتند. و نیز به هیچ کس خط نیاموخت. و خواندن کتاب خدا هم از روی نوشته نبوده است. (م) ۱۰۵۳-همان، ص ۲۲۷.

۱۰۵۴-این نامها را از آیات گوناگون قرآن کریم گرفته شده است.

۱۰۵۵-قسمت اول حدیثی است که صدوق رحمه الله در امالی مجلس ۱۷، ص ۷۱ و من لا یحضره الفقیه ۴/۱۳۰ روایت نموده، و بقیه آن در فصل آینده خواهد آمد.

۱۰۵۶-در این زمینه رک: راه سعادت، آیه الله شعرانی ۲۳۹/.

۱۰۵۷-قلنسوه نوعی کلاه است. (م)

۱۰۵۸-امالی صدوق، مجلس ۱۷، ص ۷۱. من لا یحضره الفقیه ۴/۱۳۱. ابتدای حدیث در فصل سابق گذشت.

۱۰۵۹-گفته اند: در میان پیامبران گذشته شان غنائم چنین بود که آن پیامبر پس از بازگشت از جنگ همه غنیمت ها را جمع می کرد و چون جمع می شد آتشی از فضا می آمد و همه را می سوزاند، و اگر سرقتی از آنها صورت گرفته بود آن آتش فرود نمی آمد تا مال سرقت شده به غنائم بازگردانده شود. و این آمدن آتش نشانه آن بود که کارشان نزد خداوند پذیرفته است، (بنابراین از غنائم بهره ای نمی بردند)، ولی خداوند استفاده از غنائم را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حلال ساخت و آنها را در میان یاران خود تقسیم می نمود و آتش شهبوات آنان، غنائم را در خود هضم می کرد، و این عنایتی از جانب خدا به آنان و گرامیداشتی نسبت به آن حضرت بود. (مؤلف - ره)

۱۰۶۰-صحیح بخاری ۱/۹۱ و نیز رک: بحارالانوار ۱۶/۳۱۳ - ۳۲۵.

۱۰۶۱-مسند احمد ۲/۴۱۲.

۱۰۶۲-همان کتاب، و خصال صدوق ۲/۲۹۲.

۱۰۶۳-مسند ۵/۱۸۱ و ۳۸۳.

۱۰۶۴-صحیح مسلم ۵/۵.

۱۰۶۵-همان، ۴/۵.

۱۰۶۶-دلایل النبوة ۲/۱۲۲.

۱۰۶۷-احقاف/ ۲۹ - ۳۱.

۱۰۶۸-مجمع البیان ۹۳/۹، و در آن ((هفت نفر)) است .

۱۰۶۹-تفسیر قمی / ۶۲۴.

۱۰۷۰-بحارالانوار ۳۲۵/۱۶. مسند احمد ۵۰/۱ و ۲۸۱.

۱۰۷۱-امالی طوسی ، جزء ۱۰، ص ۱۷۰، صحیح مسلم ۳۷/۱۵.

۱۰۷۲-سنن ترمذی ۵۸۵/۵. سنن دارمی ۲۶/۱.

۱۰۷۳-مسند احمد ۲۸۱/۱ و ۲۹۵. و نیز ر.ک : سنن دارمی ۲۶/۱.

۱۰۷۴-مناقب ابن شهر آشوب ۲۱۴/۱. و در سنن ترمذی ۵۸۵/۵ چنین است : ((میان روح و جسد بود)).

۱۰۷۵-ر.ک : دلائل النبوة ۱۴۸/۲.

۱۰۷۶-صحیح بخاری ۲/۲. صحیح مسلم ۱۴۲/۶ و ۱۴۳. مسلم احمد ۲۱۲/۲. سنن دارمی ۲۹/۱.

۱۰۷۷-یعنی هدف نهایی و علت غایی همیشه مطرح آن در ذهن پیش از عمل است ولی در تحقق و وجود خارجی پس از پایان عمل بروز می کند. بنابراین خاندان عصمت علیهم السلام که علت غایی عالمند، در صورت ظاهر در واپسین امتهای قرار گرفته اند.

۱۰۷۸-نجم / ۵.

۱۰۷۹-بحارالانوار ۲۱/۲۵.

۱۰۸۰-یعنی در قوس نزول خلقت اولیم ، زیرا نخستین مخلوق خدا هستیم ، و در قوس صعود آخریم ، زیرا پس از بازگشت

همه موجودات به سوی خداوند و هلاک آنها، ما زنده هستیم چرا که وجه خداییم و وجه خدا باقی است . (م)

۱۰۸۱-صحیح بخاری ۲۲۶/۴. صحیح مسلم ۳۱۲/۲.

۱۰۸۲-فخر رازی در کتاب معالم (ص ۹۵) گوید: هنگام آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله جهان پر از کفر و ضلالت بود،

یهودیان در مذاهب باطله مثل تشبیه خدا و افترای بر انبیا و تحریف تورات به سر می بردند، و نصارا قائل به تثلیث و اب و

ابن و حلول و اتحاد بودند، و مجوسیان دو خدای یزدان و اهریمن را اثبات می کردند و نکاح با مادران را حلال می دانستند،

و مردم عرب غرق در پرستش بتها و فسادانگیزی در زمین بودند، و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله مبعوث شد دنیا از

باطل به حق و از تاریکی به روشنایی بازگشت ، و زبانها به توحید خدا باز شد، و خردها به معرفت خدا روشن گشت و مردم از

دوستی دنیا به دوستی مولی رجوع کردند. و چون نبوت معنایی جز تکمیل ناقصان در قوه علمی و عملی ندارد و می بینیم که این اثر با آمدن سرور ما محمد صلی الله علیه و آله بیش از آنچه با آمدن پیامبران گذشته ظاهر شده بود حاصل گشت، پی می بریم که او سرور و پیشوای پیامبران است. (مؤلف - ره)

۱۰۸۳- صحیح مسلم ۳۶/۱۵. جامع الصغیر ۶۷/۱.

۱۰۸۴- واقعه ۳۸/ و ۴۱.

۱۰۸۵- واقعه ۸/ - ۱۰.

۱۰۸۶- حجرات ۱۳/.

۱۰۸۷- احزاب ۳۳/.

۱۰۸۸- امالی صدوق، مجلس ۹۲، ص ۶۳۰، تفسیر قمی ۶۶۱/ دلایل النبوة ۱۳۳/۱

۱۰۸۹- کمال الدین ۲۷۵/ درالمنثور ۹۸/۵.

۱۰۹۰- شعراء ۲۱۹/.

۱۰۹۱- ر.ک: الدرالمنثور ۹۸/۵.

۱۰۹۲- کمال الدین ۲۸۱/.

۱۰۹۳- شک از راوی است. (م)

۱۰۹۴- بحارالانوار ۵۴/۴۰ به نقل از کنزالفوائد.

۱۰۹۵- کمال الدین ۲۵۴/ عیون اخبارالرضا ۲۶۲/۱.

۱۰۹۶- کمال الدین ۲۶۱/.

۱۰۹۷- کنایه از غاصبان خلافت.

۱۰۹۸- کمال الدین ۲۵۲/.

۱۰۹۹- عیون اخبارالرضا علیه السلام ۳۰۶/۱.

۱۱۰۰- تفسیر امام عسکری علیه السلام ۱۰۹/ و آیه در سوره بقره ۳۷/.

۱۱۰۱- تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۸۰، ذیل آیه: قالوا قلوبنا غلف ...

۱۱۰۲- تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۸۱، ذیل آیه و لما جاء هم کتاب من عندالله ...

۱۱۰۳- کشف الغمّة ۱/۱۵. مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۵۵.

۱۱۰۴- مراد ده سال پس از هجرت است که آغاز سال یازدهم می شود. (م)

۱۱۰۵- ظکشف الغمّة ۱/۱۴. مشهور آن است که وفات آن حضرت در بیست و هشتم صفر همان سال (یعنی چهار روز قبل از

تاریخ فوق) واقع شده است. (م)

۱۱۰۶- غزالی در کتاب احیاء علوم الدین ۱/۳۸۳.

۱۱۰۷- احیاء علوم الدین ۲/۳۸۳، و مدارک آنها در پاورقی آن و نیز در پاورقی کتاب محجّة البیضاء ۴/۱۶۴ آمده است.

۱۱۰۸- انفال/۱۷.

۱۱۰۹- در این قسمت، اخبار غیبی با معجزات دیگر خلط شده است. (م)

۱۱۱۰- مطالب این فصل در محجّة البیضاء ۴/۱۷۰ به بعد آمده و مدارک آنها در پاورقی ذکر گردیده است.

۱۱۱۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰ مشهور به قاصعه.

۱۱۱۲- مسند احمد، ۵/۱۳۹.

۱۱۱۳- یکی از مشایخ را درباره خون منجمدی که در کودکی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله را شکافتند و آن را بیرون آوردند و فرشته گفت: این بهره شیطان از توست، پرسیدند، گفت: این خون منجمدی است که خداوند در قلوب افراد بشر آفریده و قابلیت آن را دارد که شیطان در آن القائاتی کند. این خون را از قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و دیگر جایی برای پذیرش القائات شیطان در آن باقی نماند. این است معنای حدیث، و شیطان را هرگز بهره ای در آن حضرت نبود و آن چیزی که فرشته پاک کرد همان چیزی است که گفتیم در سرشت بشر قرار دارد، و آن را که عاملی برای القائات شیطان است از قلب آن حضرت بیرون آوردند تا القائاتی در قلب او وارد نگردد.

گفتند: پس چرا خداوند این عامل را در آن ذات شریف آفرید در صورتی که ممکن بود از آغاز آن را در او نیافریند. پاسخ داد:

برای آنکه آن علقه از جمله اجزای انسانی است و خداوند آن را برای کمال خلقت انسان آفریده و از آن گریزی نیست، و

کندن آن از قلب پیامبر صلی الله علیه و آله کرامتی الهی است که پس از آفرینش آن صورت گرفت. (مؤلف - ره)

۱۱۱۴- ر.ک: دلائل النبوة ۱/۱۰۷، و نیز بسیاری از کتابهای تاریخ و سیره.

۱۱۱۵- صحیح بخاری ۲/۱۹۱. مسند احمد ۵/۱۲۲ و ۱۴۳. این مطلب از دیدگاه شیعه مورد انتقاد قرار گرفته و مرحوم سید

عبدالرزاق مقرر در کتاب العباس علیه السلام / ۱۳۰ آن را نقد کرده است. (م)

۱۱۱۶- صحیح بخاری ۱۸۲/۹.

۱۱۱۷- اسراء/ ۸۸.

۱۱۱۸- احیاء علوم الدین ۳۸۷/۲.

۱۱۱۹- مدثر/ ۲۴.

۱۱۲۰- قمر/ ۲.

۱۱۲۱- فرقان/ ۴.

۱۱۲۲- انعام/ ۲۵.

۱۱۲۳- فصلت/ ۵.

۱۱۲۴- فصلت/ ۲۶.

۱۱۲۵- انفال/ ۳۱.

۱۱۲۶- بقره/ ۲۴.

۱۱۲۷- نحل/ ۹۰.

۱۱۲۸- ر.ک : الدر المنثور ۲۸۲/۶ ذیل آیه ذرنی و من خلقت وحیدا (مدثر/ ۱۱)

۱۱۲۹- قصص/ ۷.

۱۱۳۰- بقره/ ۱۷۹.

۱۱۳۱- سبا/ ۵۱.

۱۱۳۲- فصلت/ ۳۴.

۱۱۳۳- هود/ ۴۴.

۱۱۳۴- عنکبوت/ ۴۰.

۱۱۳۵- بقره/ ۹۴ و ۹۵.

۱۱۳۶- بقره/ ۹۴ و ۹۵.

۱۱۳۷- آل عمران/ ۱۲۲.

۱۱۳۸- انفال/ ۷.

۱۱۳۹-قمر / ۱۷ و ۲۲ و ۳۲.

۱۱۴۰-حجر / ۹.

۱۱۴۱-ص / ۵۴.

۱۱۴۲-سبا / ۶.

۱۱۴۳-نجم / ۳ - ۵.

۱۱۴۴-احزاب / ۵۶.

۱۱۴۵-حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که از طریق شیعه و سنت روایت شده است .

۱۱۴۶-التفات از غایت به حاضر یا متکلم یکی از فنون علم بلاغت است که در عربی کاربرد دارد، و در فارسی جالب به نظر

نمی رسد، ولی ما به جهت حفظ امانت در ترجمه قرآن ، به همین صورت آوردیم . (م)

۱۱۴۷-امالی صدوق ، مجلس ۶۹، ص ۴۴۹، با اندکی اختلاف .

۱۱۴۸-امالی صدوق ، مجلس ۶۹، ص ۴۴۸.

۱۱۴۹-تفسیر قمی / ۳۷۶.

۱۱۵۰-صحیح بخاری ، باب معراج ، ۶۶/۵.

۱۱۵۱-دلایل النبوة ۱/۱۳۶، در المنثور ۱/۱۴۲.

۱۱۵۲-اشاره به آیه ۱۰ از سوره صافات : الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب .

۱۱۵۳-مضمون آیه ۱۰ از سوره نساء.

۱۱۵۴-مضمون آیه ۲۷۵ از سوره بقره .

۱۱۵۵-یعنی در خانه شوهر خود فرزندی از زنا به دنیا می آورند و به شوهران خود نسبت می دهند.

۱۱۵۶-آل عمران / ۶۸.

۱۱۵۷-یعنی از حجابهای معنوی . یا آنکه میان محل صدور وحی الهی و ذوی العقول از مخلوقات او نود هزار حجاب است .

(علامه مجلسی - ره)

۱۱۵۸-رعد / ۲۹.

۱۱۵۹-نجم / ۹.

۱۱۶۰-مضمون آیات ۲۸۵ و ۲۸۶ سوره بقره .

۱۱۶۱-تفسیر قمی / ۳۶۸ ذیل آیه اول سوره اسراء.

۱۱۶۲-مستحب است نمازگزار هفت تکبیر در آغاز نماز بگوید و یکی از آنها را تکبیره الاحرام قرار دهد، و این هفت تکبیر را

در سه مرحله بگوید، اول سه تکبیر بگوید سپس دعای وارده را بخواند، سپس دو تکبیر دیگر بگوید و باز دعای وارده را

بخواند، سپس دو تکبیر دیگر بگوید و باز دعا بخواند و استعاذه کند و مشغول خواندن سوره حمد گردد. (م)

۱۱۶۳-فروع کافی ۴۸۲/۳. علل الشرایع ۳۱۲/۲.

۱۱۶۴-تفسیر قمی / ۶۵۲ در تفسیر آیه : لقد رای من آیات ربه الکبری (نجم / ۱۸)

۱۱۶۵-کشف الغمۃ / ۱۰۶/۱.

۱۱۶۶-نجم / ۱۶.

۱۱۶۷-تفسیر الدرالمنثور / ۱۲۵/۶.

۱۱۶۸-صحیح مسلم ۲۳۲/۲. مسند احمد ۲۸۲/۲. و توصیف موسی علیه السلام از این روایت افتاده و در مصدر چنین است :

مردی بود مضطرب (؟)، دارای موهایی صاف (؟)، گویی از مردان شنوه است .

۱۱۶۹-بنا بر قول مشهور سوره حمد است .

۱۱۷۰-دلایل النبوة / ۱۴۸/۲.

۱۱۷۱-تفصیل این اقوال را در دلایل النبوة / ۱۱۷/۲ ببینید.

۱۱۷۲-ر.ک : مفاتیح الغیب ، مفتاح اول ، فاتحه ۵ و ۶ ص ۵۰۰.

۱۱۷۳-یعنی هوای خارج که با امواجی که از دهان انسان به صورت لفظ بیرون می آید، به خود شکل می گیرد. (م)

۱۱۷۴-شوری / ۵۲.

۱۱۷۵-اسراء / ۱۰۵.

۱۱۷۶-آل عمران / ۴.

۱۱۷۷-مائده / ۴۳.

۱۱۷۸-بقره / ۲۵۲.

۱۱۷۹-یوسف / ۱.

۱۱۸۰-یس / ۸۲.

۱۱۸۱-قمر / ۵۰.

۱۱۸۲-یس / ۸۲.

۱۱۸۳-انعام / ۵۹.

۱۱۸۴-تحریم / ۶.

۱۱۸۵-یونس / ۶.

۱۱۸۶-کهف / ۱۰۹.

۱۱۸۷-مجادله / ۲۲.

۱۱۸۸-اسراء / ۱۳.

۱۱۸۹-جاثیه / ۲۹.

۱۱۹۰-تفسیر قمی / ۶۲۰. این حدیث در نسخه خطی نیست و از چاپ قبل افزودیم .

۱۱۹۱-عبس / ۱۳-۱۶.

۱۱۹۲-اعراف / ۱۵۴.

۱۱۹۳-مائده / ۴۴.

۱۱۹۴-اقتباس از انعام / ۹۱.

۱۱۹۵-مائده / ۴۶.

۱۱۹۶-انبیاء / ۱۰۵.

۱۱۹۷-شعراء / ۱۹۵.

۱۱۹۸-مائده / ۴۸.

۱۱۹۹-نساء / ۱۱۳.

۱۲۰۰-معانی الاخبار / ۳۳۴. خصال / ۵۲۵.

۱۲۰۱-اعلی / ۱۴-۱۹.

۱۲۰۲-کافی / ۱/۲۳۸. بصائر الدرجات / ۱۵۱ با اندکی اختلاف .

۱۲۰۳- بصائر الدرجات / ۱۳۵ و ۱۳۹.

۱۲۰۴- شرح نهج البلاغه ۱۴۰/۳ با تلخیص ذیل خطبه ۱۲۶.

۱۲۰۵- این حدیث از جهت لفظ و معنی متواتر است . ر.ک : بحارالانوار، ۱۲۷/۴۰. ملحقات احقاق الحق ۵۹۷/۷.

۱۲۰۶- خصال ، باب خصال پنجگانه / ۲۹۳.

۱۲۰۷- اقتباس از آیه ۸۹ سوره نحل .

۱۲۰۸- کافی / ۱ / ۲۴۰. بصائرالدرجات / ۱۵۷.

۱۲۰۹- جفر: پوست بزغاله یا میش .

۱۲۱۰- کافی ، همین صفحه با تلخیص .

۱۲۱۱- بصائرالدرجات / ۱۵۶. از این روایت استفاده می شود که نزول فرشته بر حضرت فاطمه علیهاالسلام و وجود مصحف ،

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده بلکه در زمان حیات آن حضرت بوده است . (م)

۱۲۱۲- اعلی / ۱۹.

۱۲۱۳- بصائرالدرجات / ۱۳۶ و ۱۳۷.

۱۲۱۴- احادیث این فصل را در کتاب بصائرالدرجات ۱۴۱-۱۹۲ ببینید.

۱۲۱۵- شوری / ۷.

۱۲۱۶- مسند احمد / ۲ / ۱۶۷.

۱۲۱۷- ناموس به هر چیزی گرانقدری که پوشیدن آن از نظر دیگران لازم است گویند. و در اینجا کتابی است که پنهان می

کرده اند. (م)

۱۲۱۸- مفاتیح الغیب ، مفتاح اول ، فاتحه نهم ، ص ۵۰۴.

۱۲۱۹- اعراف / ۱۸۵.

۱۲۲۰- انعام / ۳۸.

۱۲۲۱- یونس / ۵۷.

۱۲۲۲- مائده / ۱۵ و ۱۶.

۱۲۲۳- نحل / ۸۹.

۱۲۲۴- ((مستفیض)) به حدیثی گویند که به حد تواتر نرسیده ولی راویان آن در هر طبقه بیش از سه تن باشند (م).

۱۲۲۵- این حدیث به طرق مختلفی در اکثر جوامع حدیثی آمده است ، ر.ک : احقاق الحق ۳۰۹/۹ - ۳۷۳.

۱۲۲۶- معانی الاخبار / ۹۰.

۱۲۲۷- کافی ۶۰/۲.

۱۲۲۸- یعنی صفات را که موجب آمرزش است یا راه شناسایی و استنباط را. (مجلسی - ره)

۱۲۲۹- کافی ۵۹۸/۲.

۱۲۳۰- در کافی به جای ((اجداث)) ((احداث)) است ، یعنی روشنی در فتنه ها و حوادث .

۱۲۳۱- کافی ۶۰/۲.

۱۲۳۲- نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۱. جمله اخیر را فقرات بعد همین خطبه تفسیر می کند، و آن اینکه : موجبات خشم و رضای

الهی برای همه انسانها یک چیز است ، و چنان نیست که یک چیز موجب خشنودی خدا از گروهی و خشم او بر گروهی

دیگر باشد. (م)

۱۲۳۳- نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۶.

۱۲۳۴- کافی ۵۹۹/۲.

۱۲۳۵- کافی ۵۹/۱.

۱۲۳۶- کافی ۶۰/۱.

۱۲۳۷- کافی ۶۱/۱.

۱۲۳۸- نساء / ۱۱۴.

۱۲۳۹- نساء / ۵.

۱۲۴۰- مائده / ۱۰۱.

۱۲۴۱- کافی ۶۱/۱.

۱۲۴۲- روایات آینده را در بصائرالدرجات صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۶ ببینید.

۱۲۴۳- عراقی در حاشیه احیاء العلوم ۹۹/۱ گفته : این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن مسعود آورده ، و نیز عیاشی

۱۱/۱ به لفظ دیگری آورده است .

۱۲۴۴-بصائرالدرجات / ۱۹۶.

۱۲۴۵-تفسیر قمی / ۷۴۵.

۱۲۴۶-معانی الاخبار / ۱۸۹.

۱۲۴۷-کافی ۶۰/۲

۱۲۴۸-کافی ۶۰/۲

۱۲۴۹-عنکبوت / ۴۵.

۱۲۵۰-کافی ۵۹۸/۲

۱۲۵۱-کافی ۶۰/۲

۱۲۵۲-یعنی کسانی که در عمل به قرآن وفادارند و بار احکام قرآن را به دوش می کشند. (م)

۱۲۵۳-کافی ۶۰/۲

۱۲۵۴-ر.ک : ص ۲۸۲.

۱۲۵۵-علق / ۴ و ۵.

۱۲۵۶-رعد / ۱۷.

۱۲۵۷-احزاب / ۶۶.

۱۲۵۸-اعراف / ۵۳.

۱۲۵۹-نباء / ۴۰.

۱۲۶۰-انعام / ۵۶.

۱۲۶۱-زمر / ۵۶.

۱۲۶۲-سجده / ۱۲.

۱۲۶۳-شوری / ۱۱.

۱۲۶۴-انعام / ۱۰۰.

۱۲۶۵-بقره / ۱۱۷.

۱۲۶۶-احزاب / ۴۱.

۱۲۶۷-منافقون / ۹

۱۲۶۸-مزل / ۸

۱۲۶۹-شمس / ۹ و ۱۰

۱۲۷۰-اعلی / ۱۴ و ۱۵

۱۲۷۱- کافی ۶۲۷/۲ باید دانست که بنای این تقسیم ها بر تساوی واقعی و حقیقی میان اقسام نیست و نیز بنا بر جدا بودن اقسام از تمام جهات از یکدیگر نیست ، از این رو منافاتی با فزونی برخی از اقسام یا نقصانش از دیگری ندارد، و نیز منافاتی با داخل شدن بعضی اقسام در بعضی دیگر ندارد (توضیح مؤلف - ره - به نقل از کتاب وافی)

۱۲۷۲- کافی ۶۲۷/۲ باید دانست که بنای این تقسیم ها بر تساوی واقعی و حقیقی میان اقسام نیست و نیز بنا بر جدا بودن اقسام از تمام جهات از یکدیگر نیست ، از این رو منافاتی با فزونی برخی از اقسام یا نقصانش از دیگری ندارد، و نیز منافاتی با داخل شدن بعضی اقسام در بعضی دیگر ندارد (توضیح مؤلف - ره - به نقل از کتاب وافی)

۱۲۷۳- کافی ۶۲۷/۲ باید دانست که بنای این تقسیم ها بر تساوی واقعی و حقیقی میان اقسام نیست و نیز بنا بر جدا بودن اقسام از تمام جهات از یکدیگر نیست ، از این رو منافاتی با فزونی برخی از اقسام یا نقصانش از دیگری ندارد، و نیز منافاتی با داخل شدن بعضی اقسام در بعضی دیگر ندارد (توضیح مؤلف - ره - به نقل از کتاب وافی)

۱۲۷۴- مؤلف در این بخش ، نخست روایات تحریف را می آورد و سپس به توجیه آنها می پردازد که نتیجه آن تحریف ناپذیری قرآن کریم است

۱۲۷۵-آل عمران / ۱۱۰.

۱۲۷۶-فرقان / ۷۴... و جعلنا للمتقین اماما

۱۲۷۷-رعد / ۱۱

۱۲۷۸-نساء / ۱۶۶

۱۲۷۹-مائده / ۶۷

۱۶۸-نساء ۱۲۸۰

۲۲۷ / شعرا ۱۲۸۱

۹۳ / انعام ۱۲۸۲

۱۱ - ۱۰ / تفسیر قمی ۱۲۸۳

۲۹ / واقعه ۱۲۸۴

۱۰ / ق ۱۲۸۵

۱۵۷/۶-الدر المنثور ۱۲۸۶

۲۱۸/۹-رک : مجمع البیان ۱۲۸۷

۱۲۸۸-کافی ۶۳۱/۲ باب نوادر

۱۲۸۹-کافی ۶۳۳/۲

۱۲۹۰-از اینجا تا آخر این باب اختلاف بسیاری میان نسخه ها موجود است و گویا مؤلف (ره)

در آن تجدید نظر نموده و اضافاتی نموده است .

۱۲۹۱-فصلت / ۴۱ و ۴۲

۱۲۹۲-حجر / ۹

۱۲۹۳-روضه کافی / ۵۳، حدیث ۱۶

۱۲۹۴-تفسیر قمی / ۷۴۵

۱۲۹۵-همان / ۷۴۴ این دو روایت می رساند که قرآن توسط علی علیه السلام گرد آوری شده

و چیزی از آن تباه نگردیده است . و اما اینکه قرآن علی علیه السلام با این قرآن در

لفظ فرق داشته است نیازمند به دلیل است ، که روایت تحریف از این دلیل نارساست . و مراد

از خواندن قرآن کما انزل ، و اینکه هیچ کس جامع همه قرآن نیست آن است که بر جمیع

معانی قرآن و فهم آن چنانکه باید، کسی جز امامان علیه السلام آگاه نیست ، و این مطلبی

است که عقل و نقل آن را تایید می کند و ربطی به تحریف لفظی قرآن کریم ندارد.

۱۲۹۶-زیرا که نشان می دهد اولاً مقدار سوره ها معین بوده ، ثانیاً اول و آخر قرآن مشخص بوده

است ، و این با تحریف قرآن منافات دارد، زیرا وقوع تحریف را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند و این مطالب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف و مشهور بوده و از زبان آن حضرت نقل گردیده است .

۱۲۹۷- زیرا در کافی ۶۳۴/۲ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که : قرآنی که جبرئیل علیه السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد هفده هزار آیه بوده است

۱۲۹۸- رساله اعتقادات ، باب اعتقاد در اندازه قرآن و این جملات آخر اقتباس است از آیه ۱۸۷

سوره آل عمران . نکته ای قابل ذکر است و آن اینکه : قائلان به تحریف گویند: قرآن

علی علیه السلام با قرآن جماعت فرق داشت ، در اینجا باید پرسید: آیا به فاصله چند روز

که علی علیه السلام سرگرم جمع قرآن بود، تحریف گران چطور توانستند این همه تحریف در ا

آیات قرآن از نقص و تغییر و جابجایی و... انجام دهند و قرآنی را آن گونه که خواستند آماده کنند. در

مقابل قرآن علی علیه السلام قرار دهند؟

۱۲۹۹- تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری ۱ / ۲۴. و در متن کتاب افتادگی و تصحیف چندی صورت گرفته بود که ما

براساس متن تفسیر ترجمه کردیم و اصلا این قسمت در نسخه خطی نبود

۱۳۰۰- اعراف / ۵۱.

۱۳۰۱- توبه / ۶۷

۱۳۰۲- مریم / ۶۴

۱۳۰۳- نبا / ۳۸

۱۳۰۴- انعام / ۲۳

۱۳۰۵- عنکبوت / ۲۵

۱۳۰۶- ص / ۶۴

۱۳۰۷- ق / ۲۸

۱۳۰۸- یس / ۶۵

۱۳۰۹- قیامت / ۲۲ و ۲۳

- ۱۳۱۰-انعام / ۱۰۳
- ۱۳۱۱-نجم / ۱۳ و ۱۴
- ۱۳۱۲-طه / ۱۰۹ و ۱۱۰
- ۱۳۱۳-شوری / ۵۱
- ۱۳۱۴-نساء / ۱۶۴
- ۱۳۱۵-اعراف / ۲۲
- ۱۳۱۶-احزاب / ۵۹
- ۱۳۱۷-مائده / ۶۷
- ۱۳۱۸-مریم / ۶۵
- ۱۳۱۹-یونس / ۶۱
- ۱۳۲۰-آل عمران / ۷۷
- ۱۳۲۱-مطففین / ۱۵
- ۱۳۲۲-طه / ۵
- ۱۳۲۳-انعام / ۳
- ۱۳۲۴-حدید / ۳ و ۴
- ۱۳۲۵-حدید / ۳ و ۴
- ۱۳۲۶-ق / ۱۶
- ۱۳۲۷-فجر / ۲۲
- ۱۳۲۸-انعام / ۹۵
- ۱۳۲۹-بقره / ۲۱۰
- ۱۳۳۰-انعام / ۱۵۸
- ۱۳۳۱-سجده / ۱۰.
- ۱۳۳۲-بقره / ۴۶.

۱۳۳۳-احزاب / ۴۶.

۱۳۳۴-عنکبوت / ۵.

۱۳۳۵-کهف / ۱۱۰.

۱۳۳۶-کهف / ۵۳.

۱۳۳۷-نور / ۲۵.

۱۳۳۸-احزاب / ۱۰.

۱۳۳۹-در اینجا ((ظن)) را به معنای شک و گمان دانسته در صورتی که ((ظن)) مطلق علم است و ما هم ((باور دارند)) و

((یقین دارند)) ترجمه کردیم .

۱۳۴۰-انبای ء / ۴۷.

۱۳۴۱-کهف / ۱۰۵.

۱۳۴۲-مؤ من / ۴۰.

۱۳۴۳-اعراف / ۸ و ۹.

۱۳۴۴-سجده / ۱۱.

۱۳۴۵-زمر / ۴۲.

۱۳۴۶-انعام / ۶۱.

۱۳۴۷-نحل / ۳۲.

۱۳۴۸-نحل / ۲۸.

۱۳۴۹-ابراهیم / ۲۳.

۱۳۵۰-ممتحنه / ۴.

۱۳۵۱-فصلت / ۲۱.

۱۳۵۲-عبس / ۳۴ - ۳۶.

۱۳۵۳-نساء / ۴۱.

۱۳۵۴-اسراء / ۷۹.

۱۳۵۵-زمر، ۷۳.

۱۳۵۶-مراد عقوبت و کیفر گناه و خلاف نیست ، زیرا انبیا معصومند، بلکه منظور ((پی آمد)) است یعنی موسی علیه السلام پس از این درخواست بیهوش گردید چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام تجلی پروردگار متعال بر او حالت غش بر او عارض می گشت . (حاشیه توحید صدوق).

۱۳۵۷-منظور مشاهده قلبی و کشف کامل است .(م)

۱۳۵۸-اعراف / ۱۴۳.

۱۳۵۹-صافات / ۹۹

۱۳۶۰-حدید / ۲۵

۱۳۶۱-حشر / ۲

۱۳۶۲-نحل / ۲۶

۱۳۶۳-یعنی همان گونه که در دنیا افعال الهی با افعال بشر فرق دارد در آخرت نیز چنین

است ، از جمله آمدن خدا و آیات او، زیرا خداوند مانند مخلوقات خود نیست و فناپذیر

است . (م)

۱۳۶۴-شوری / ۱۱

۱۳۶۵-توبه ، ۷۷

۱۳۶۶-این جمله از مرحوم صدوق است

۱۳۶۷-توحید صدوق / ۲۵۵ - ۲۷۰.

۱۳۶۸-کافی ۲ / ۶۲۹.

۱۳۶۹-دخان / ۳ و ۴.

۱۳۷۰-دخان / ۳ و ۴.

۱۳۷۱-کافی ۴ / ۱۵۷ و ۱۵۸.

۱۳۷۲-تفسیر قمی / ۶۱۵ و ۷۳۲. و در کافی یافت نشد.

۱۳۷۳-شعراء / ۱۹۳.

۱۳۷۴-قدر / ۴.

۱۳۷۵-کافی / ۲ / ۶۳۰.

۱۳۷۶-کافی / ۲ / ۶۳۰.

۱۳۷۷-توحید / ۲۲۵. در این زمینه مرحوم صدوق توضیحی دارد، به همان جا مراجعه شود.

۱۳۷۸-توحید، ص ۲۲۴.